تفسیر خلاصة المنهج ج ۳   تفسیر فارسی

مؤلف: مولی فتح الله بن مولی شکرالله کاشانی

آغاز: بعد از بسمله سورة المؤمن از جمله اخباری که عموما دلالت میکند

انجام: تمت خلاصة المنهج الصادقین بحمد الله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله

کاتب: محمد مهدی بن استاد عباس اصفهانی

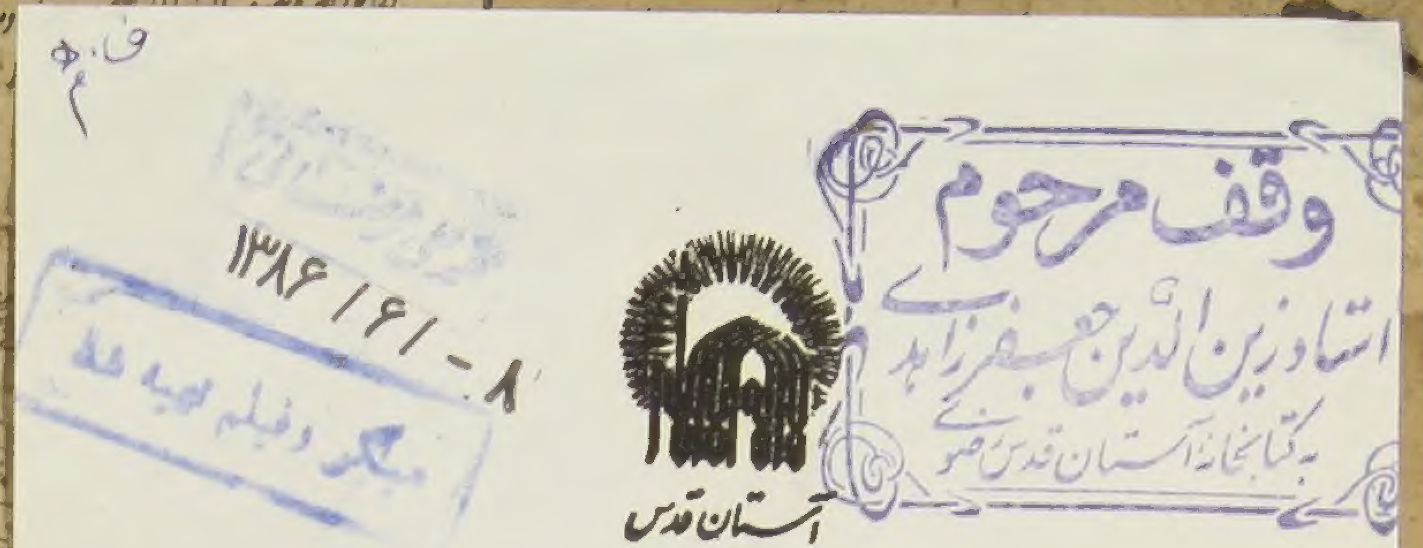
تاریخ: ۲۳ ربیع الاول (۱۱۱۸) هجری

اندازه: (۲۰) ۱۸×۲۸ برگ (۳۱۴)

خط نسخ و نستعلیق   کاغذ نخودی   جلد چرمی

آیات را با شنگرف نوشته واعراب گذاری کرده اند

۱۸۱





وان تخاف والطارق الطريق وتقول اياك

من الاسد ومن ان تحذف وان تحذف

تبقه من ولا تقول اياك الاسد لامتناع تقدير

المفعول فيه هو ما فعل فيه فعل مذكور

من زمان او مكان وشرط نصبه تقدير في وظروف

الزمان كلها تقبل ذلك وظروف المكان

كان منها مبهما قبل ذلك وفسر المبهم بالجهات الست

ولا تقول ان عاملين بعده لاضما على الفتى

وهل تسقط الاجلي ليس زيد شيئا الا شيئا الاما

علت للفعلية ولا نو للنقض [illegible] النفي لبقاء الا

العاملة في الحال ومن ثم جاز ليس زيد الا قائما

وامتنع ما زيد الا قائما [illegible]

وبعد حاشا في الاكثر واعراب غير فيه كاعراب

المستثنى بالا على التفصيل وغير صفة حملت على الا

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة المؤمن از جمله اخباری که عموماً دلالت میکنند بر فضل حوامیم روایت انس بن مالک است
که حوامیم زیور قرآنست و بروایات دیگر هر چیزی را میوه است ... میوه قرآن حوامیم است چه این سورها روضهای
بیکدیگر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چراگشته باید که حوامیم بخواند و ابوهریره از حضرت نبوی صلی ...
کرده که هر که خواهد در ریاض جنان بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابوبصیر از حضرت امام جعفر ...
که حوامیم ریحان قرآنست پس بر تلاوت و حفظ آن شکر نمایید چه بتحقیق که چون بنده مؤمن که ...
از دهن او بوی مشک از فو و عنبر اشهب بیرون آید و حق تعالی بر او رحمت کند و همه ...
تلاوت حوامیم مستغرق رحمت خود گرداند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ...
و ابواب دوزخ هفتند که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر کدام این سوره ...
بر آمده بر دری از درهای دوزخ بایستد و نگذارد او را که بدوزخ برند و نیز از آنحضرت مرویست که ...
حوامیم است و بعضی از تابعین حوامیم را عرایس قرآن گفته اند و اما خصوصاً ابی بن کعب ...
که هر بنده مؤمن که سوره المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و صدیقی و مؤمنی نماند الا که بر وی ...
ابو الصباح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کند که هر که سوره مؤمن بخواند ...
ما تقدم من ذنبه و ما تأخر بیامرزد و تقوی را لازم او گرداند و نعیم جنت باو دهد و از جمله ...
و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی ختم سوره زمر کرد بذکر ملائکه و جنت و نار افتتاح ...
صلی الله علیه و آله فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم حم

عکرمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت میکند که حم اسمیست از اسماء الله ...
گفته که حم بزرگترین نامهای خدای تعالی است و از عطای خراسانی نقل است که حم مفاتیح ...

ابن عباس منقول است که ابن عباس روایت کرده که روزی اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که حم چه چیز است که در لغت نیست فرمودند
که مبادی اسماء او مفاتیح سورهاست و بعضی گفته که معنی حم آنست که حُمَّ و قُضِیَ مَا هُوَ کَائِنٌ یعنی مقدر و مقضی گشت آنچه بوده و هست و خواهد
بود و قرطبی گفته است که حم قسم است بحلم و ملک خدای تعالی و بر این تقدیر آنست که اقسم بملکی و حلمی لا اعذب من عاذ بی و قال لا اله الا الله مخلصاً
من قلبه یعنی سوگند میخورم بحرمت بردباری و عز و جلال پادشاهی خود که عذاب نکنم آنکسی را که پناه بمن آورد بخلوص اعتقاد بکلمه طیبه لا اله
الا الله متذکر شود و گویند حا اشارتست بحلم حق که خطر رد بر وکشیده نشود و میم اشارتست بملک او که گرد فنا و زوال در سرادقات او نرسد و
حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی بر مؤمنان منت نهاده است بتنزیل حکمت و گفته اند که چون حا و میم دو حرفند در وسط اسم رحمان و اسم
محمد صلی الله علیه و آله ایراد شان لبسی است که در میان حق تعالی و حبیب او صلی الله علیه و آله هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد یعنی حم قسم
است ... در تسمیه بر حقیقت نزول قرآن بر تقلیب ... وجه هم در منهج الصادقین مذکور است تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن
کتاب یعنی قرآن مِنَ اللَّهِ از جانب خدایست که مستحق عبودیت الْعَزِيزِ غالب بر همه اشیا الْعَلِيمِ دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم
غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیده و پاکیزگی طویت بکلمتین شهادتین قایل شود و بر وجه مأمور بعبودیت و طاعت
قیام نماید و چون ذنب اسم جنس است پس معنی آنست که او سبحانه از روی تفضل آمرزنده جمیع ذنوب ماضیه و مستقبله اهل
ایمان است وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده توبه از عصات مؤمنانست شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر کسی که ابا کنند از ایمان
و مجتنب نشود از عصیان و طغیان ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت آنست که تا بنده بجهة اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه
همیشه میان خوف و رجا باشد ذِي الطَّوْلِ خداوند نعمت واسعه ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان و از ابن عباس منقول است
که غَافِرِ الذَّنْبِ است مر کسی را که گفت لا اله الا الله و شدید العقاب مر کسی را که نگفت لا اله الا الله ذی الطول و بی نیاز است
از کسی که نگفت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد مگر او که موصوفست بصفات کمالیه إِلَيْهِ الْمَصِيرُ
بسوی اوست بازگشت اهل پس مطیع بدرجات ثواب رسد و عاصی بعقوبت عقاب و چون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب
حق تعالی است که متصف باین صفاتست پس واجب الاتباع و الانقیاد باشد مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ جدال نکنند در آیتهای خدا
إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه کافر شدند یعنی جحود و انکار نعمت او کردند مراد ازین مجادله باطله است که دفع حجج قرآنیست
و ابطال آن و اطفای نور آن از روی عناد و جحود و لجاج کقوله تعالی وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ و اگر نه حجة گ

از برای حل و عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و قطع تشبث اهل زیغ بآن و حل مشکلات آن از اعظم طا...
و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان در نعم الهی بر کفر و عناد مصر بودند از ینجهة در صدد ...
میفرماید که فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهند ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرها...
از برای تجارت و تحصیل فواید عظیم و مکاسب را جح یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو...
فرو گذاشته خواهم کرد چه امهال موجب برطرف شدن عقوبت ایشان نیست بلکه باعث از دیاد آنست و بعد از...
دنیویه مغرور گشته بامتعهٔ فانیه او معمور شده باشند بچنگال عقوبت من گرفتار خواهند گشت و وبال تکذیب و نکا...
خواهد رسید همچنانکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ تکذیب کردند پیش از ایشان گروه نوح نوح را وَالْأَحْزَ...
و گروهی چند از پس قوم نوح پیغمبران خود را چون گروه عاد و ثمود و غیر آن وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند...
بِرَسُولِهِمْ به پیغمبری که فرستاده شده بود بر ایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و باو ایذا رسانند و او را مقتول...
و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان بِالْبَاطِلِ بسخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن...
تا بآن سخن بیهوده لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ سخن حق را که لازم الاتباع بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را و هر گروهی را از ایشان بنو...
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشان را وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه واجب شده بود ع...
انبیا علیهم السلم حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعقاب و عذاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا...
از قوم تو و تکذیب تو کردند أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ آنکه ایشان یاران دوزخند و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر ا...
اصحاب دوزخند و از کذب و جدال و ترک اطاعت ایشان گرد نقصی بدامن کبریای نشیند چه طایع و عابد و مسبح و حامد...
و از آنجمله الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را برای امتثال امر او وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرد ا...
که همیشه بطواف آن مشغولند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند و بپاکیزگی اقدام مینمایند بربوبیت و وحدانیت تنزیه...
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحد...
عرش و کروبین که اخص خواص ملکند بذکری که جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه باشد رطب اللسان و مصدق وا...
شد از ازدحام و ترک عبادت مشرکان که افضل مخلوقاتند چه زبان و در بعضی تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده که حم...

٣

سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در تف...
آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش سلام میکنند میسره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که پایهای عرش در طبقهٔ آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمانها در گذشته و دستهای ایشان از اطراف و
نواحی بیرون رفته و دایم در خضوع و خشوعند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته و اصلا چشم را بیالا نمیکنند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله
منقولست که تفکر نکنید در عظمت پروردگار خود و لیکن تفکر کنید در آنچه آفریده از اصناف ملک پس بتحقیق که اسرافیل یکی از فرشتگان
گوشه ای از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زیر زمین هفتم قرار گرفته و سر او از هفت آسمان بیرون و بجهت عظمت و جلال حق
سبحانه و تعالی خود را چنان حقیر میسازد و فروتنی مینماید که گویا جثه او کمتر از جثه مرغی مینماید که گنجشک کوچکتر از آن است و این حملهٔ عرش از اهل
آسمان خایفترند و اهل آسمان هفتم از اهل آسمان ششم خاشعترند و ششم از پنجم ترسنده تر و بر همین قیاس تا آسمان اول و از مجاهد منقولست که میان
ملایکه و عرش هفتاد هزار حجابست و جمیع این فرشتگان در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل و تمجید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایت
کرده که در حوالی عرش هفتاد هزار صف ملایکه اند که بعبادت مشغولند بایطریق که دستهای خود بر گردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل و تسبیح
میکنند و در هر طبقه از طبقات آسمان ملایکه هستند که عدد ایشان را بجز خدا ندانند و همه بتسبیح و تهلیل و تحمید او سبحانه مشغولند در نهج البلاغه مذکوراست
که بعضی از ملایکه همیشه ساجدانند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان حضرت احدیت و بعضی دیگر راکعانند که انقیام و انتصاب ندارند
و این صفت حملهٔ عرش است و برخی دیگر صف زده کانند که از صف فضو دزایل نمیشوند و این رتبهٔ حافین من حول العرش است و جمعی
دیگر تسبیح کنندگانند که از آن ملال نمیگیرند و ایشان صد هزار صف ملایکه اند که در حافین من حول العرش ایستاده اند و دستهای راست را بر دست
چپ نهاده و دستهای چپ را بر سینه نهاده اند و هر یکی بلغتی بتسبیح او سبحانه اشتغال دارند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت فراموشیها
مانع عبادت ایشان نمیشود زیرا که اینها از لواحق اجسام و صورت است و ملایکه از آن مبرا اند و در روایت آمده که حق تعالی عرش را از یک دانه جوهر سبز
آفریده و ما بین هر قایمه تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر بهشتاد هزار سال و در روایت دیگر هشتصد هزار سال قطع نتواند کرد و این
روایت آخر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید و خطاب بجمیع ملایکه کرد که آنرا
بردارند ایشان از حمل آن عاجز آمدند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را امر فرمود که عرش را بردارید و بر دوش حاملان عرش نهید
جبرئیل یک گوشه آنرا بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر را گرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل گوشه دیگر را گرفت و گفت لا اله الا الله

وعزرائیل گوشهٔ دیگر را بگرفت و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش حمله عرش نهادند و چون گرانی عرش بر دوش حمله
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس امر شد که این کلمات بگویید که ثواب حمله عرش را در نامه عمل
او نویسند و انشاء الله دنیا و عقبی بر وی سبک گردد و مستغرق رحمت الهی شود و جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله آن بشما بگویم بدانید که خدای تعالی عرش را از
جوهر سبز خلق نموده و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سر است و بر هر سر از آن هزار هزار و ششصد و شش هزار دهان
و در هر دهانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار زبان و بر هر زبانی به هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغت تسبیح خدا
میکنند و ثواب آن را بامتان من میدهند و عظمت آن بمرتبه ایست که حزقائیل که فرشته ایست و او را هشتاد هزار پر است
و از پری تا پری دیگر او هشتاد هزار ساله راه بخاطر او گذشت که طول عرش را بداند و از خدای تعالی استعانت طلبید تا پرهای او را
مضاعف گرداند حق تعالی صد و شصت هزار پر باو داد و او هشتاد هزار سال پرید تا از پریدن سست شد باز توفیق طلبید و هشتاد هزار
سال دیگر پرید تا هشتاد بار هشتاد هزار سال تا آخر سست شد باز از خدا مدد طلبید از جانب عزت بوی خطاب رسید که ای حزقائیل اگر
تا انقراض عالم پرواز کنی از یک قایمه عرش من بر دیگری نرسی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده حق تعالی مرا امر کرد که در سجود این تسبیح گویند
تا ثواب حزقائیل مر ایشانرا باشد و عظمت حاملان عرش بر وجهیست که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هیچ چیز از عرش خایفتر و خاشعتر نیست و از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ
بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند که چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر
باشد حق تعالی ماری را بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز چهار دانگ او از عرش زیاد آمد و هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار
روی و در هر رویی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی به هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکنند و ثواب آن را بشیعیان آل
محمد میدهد و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عاقبت مؤمنان را از حق سبحانه و تعالی مسئلت میکنند و
یستغفرون وطلب آمرزش میکنند للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و استغفار ایشان بنظر بعضی است که از روی نیاز میگویند
ربنا ای پروردگار ما وسعت فراسیده کل شیء همه چیزی رحمة و علما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده
فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنان را که توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده اند واتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه ترا

که طریق ایمانست وقهم و نگهدار ایشانرا عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و بدانکه استغفار فرشتگان برای تائبان با آنکه
ایشان موعودند بغفران جهت زیادتی ثواب و مزیت درجات ایشانست ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر تائبان وادخلهم
و در آور ایشانرا جنات عدن در بوستانهای با اقامت که بهشت دائمست التی آن بوستانهائی که بمحض فضل وعدتهم
وعده داده ایشانرا بر زبانهای پیغمبران ومن صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسی که عمل شایسته کرده باشند من آبائهم
از پدران ایشان وازواجهم و از زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا کمال سعادت ایشان تمام شود و بسبب
زیادتی مسرت ایشان شود انک بدرستی که تو انت العزیز توئی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نمیشوی الحکیم دانا که
هر چه کنی بر وفق حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن وفا بعهد است پس بنا بر وعدهٔ خود ایشانرا ببهشت در آور وقهم السیئات
و نگهدار ایشانرا از عقوبات که جزای بدیها بود و نگهدار صلحای اهل ایمانرا از خطیئات ومن تق السیئات و هر که نگهداری
از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی او را وذلک
و بروضه جنت رسانیدی یا هر کرا باز داری از معاصی در دنیا پس رحم کردی بروی در آخرت و از عذاب برهانیدی
و آن باز داشتن تو از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم اینست فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چه آن موجب سعادت
جاودانیست و نعمت نامتناهی بعد از ان از حال اهل شرک و جدال در روز جزا میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که
آنانکه منکر شدند بوحدانیت خدا و تصدیق ننمودند بنبوت خاتم الانبیا ینادون ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ
در آیند با نفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت خود بگشایند چرا در زمان اختیار ایمان در دنیا در دیم
و ملائکه ایشانرا ندا کنند که لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر
نفسهای خود را درین روز چه خدا شما را دشمن گرفت اذ تدعون وقتی که خوانده میشدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا
و رسول فتکفرون پس شما منکر و بیدین بودید آن قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما امتنا اثنتین میرانیدی ما را دو نوبت
نوبت اولی نزد انقضاء آجال و نوبت ثانی در قبر بعد از زنده کردن برای سؤال واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی
ما را دو بار بار اول در قبور بار دوم در وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس اماته اولی در اصلاب آبا است وقتی که
نطفه بودند و اماته دوم در وقت بعث و نشور در دنیا و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دوم در قیامت برای ثواب

وعقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا بمیراندی و در تبیان آورده که اماته اولی آن بود که ذریه آدم را
از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیراند و اماته ثانیه در دنیا و احیای اول در وقتی که در رحم نطفه بودند
و احیای دوم در وقت بعث و تفسیر اول که قول سدی و جمعی از مفسران است مختار بلخی و اصح اقوال است زیرا که آن منقول است
از اهل بیت علیهم السلم پس آیه دالست بر سؤال قبر و اخباری که از موافق و مخالف منقول است مؤید این قول است حاصل
که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بانچه در دنیا منکر آن بوده اند از سؤال قبور و بعث و نشور گویند فاعترفنا
پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور و سؤال قبور فهل الی خروج پس آیا بسوی
بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شویم بذنوب خود پس هیچ طریقه هست که بآن سلوک کنیم
تا از دوزخ خلاص شویم و به بهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول توبه و ایمانست و این کلام را از فرط تحیر و نومیدی گویند
پس فرشتگان بایشان گویند که ذلکم این عذاب و نکال که لازم شماست بانه بسبب آنست که اذا دعی الله چون خوانده شد خدا
وحده در حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل می شدند کفرتم کافر میشدید شما بیگانگی او و میگفتند اجعل
الالهة الها واحدا و ان یشرک به و اگر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابنای جنس شما شرک بخدا می آوردند
تؤمنوا میگروید شما بآن شرک فالحکم لله پس امروز فرمان برداری و کار گذاری اهل حق و باطل مر خدای راست
که مستحق عبادتست و لهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدایی که بلند مرتبه است از آنکه نسبت
شرک باو دهند و سناد اشباه باو کنند الکبیر بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیر را باو برابر کنند پس در بیان
وحدت و کمال قدرت خود در آمده میفرماید که هو الذی اوست آن خدایی که بقدرت کامله خود یریکم
مینماید شما را آیاته نشانهای که دالست بر وحدت و قدرت او و ینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء
از آسمان رزقا روزی را یعنی باران را که سبب روزیست یا ملائکه را که بتدبیر ارزاق اشتغال مینماید و ما یتذکر
و پند نپذیرد باین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت او آورد فا
دعوا الله پس بخوانید خدا را و پرستش او و قیام نمایید مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او
طاعت خود را از شرک و ریا و لو کره الکافرون و اگرچه کراهت داشته باشند ناگرویدگان اخلاص شما را چه ایشان بر نعمت
ایمان کافرند و شما را آن شکر پس بجهة این ایشان از شما متنفر باشند رفیع الدرجات بردارنده درجهای مؤمنان است

بیشتر باشد درجه او نسبت بغیر البته بیشتر باشد و لهذا درجات انبیا را
بقدر معرفت و طاعت یعنی هرچند معرفت و عبودیت
از درجات اولیا بلندتر گردانند درجات اولیا بر غیر ایشان از اهل ایمان بلندتر و برهمین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان
مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود و یا معنی آنست که خدای بردارنده آسمانهاست فوق یکدیگر ذو العرش خداوند عرش
عظیم است و خالق آن یا خداوند سلطنت و پادشاهیست و هرگاه که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب مقامات
جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضه اقتدار او پس با او چگونه غیری لاف شرکت او تواند زد
یا بچه نوع شخصی دعوی برابری با او تواند نمود و بعد از تقریر توحید تمهید نبوت مینماید که یلقی الروح می افکند وحی را من امره
از فرمان خود و تسمیه وحی بروح جهة آنست که آن سبب حیات قلبست یا غرض همچنانکه روح که سبب حیات بدنست یعنی القا میکند امر خود را علی
من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و گفته اند که مراد بروح قرآنست و سایر کتب منزله و نزد جمعی جبرئیل است یا نبوت
بهر حال معنی آنست که منصب نبوت و رتبه رسالت را بهر که میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید لینذر تا بیم کند آنکسی که وحی باو منزل شده مردمان را
یوم التلاق از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با جسد ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا
مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا ظالمان با مظلومان یا هر عاملی ملاقات کند با عمل خود و با جمیع تقادیر مراد روز قیامت است یوم هم روزی که
ایشان بارزون بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد که ستر ایشان بود چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند
برهنه و تن پای ختنه ناکرده لا یخفی پوشیده نشود در آن روز علی الله بر خدای منهم از ایشان و اعمال ایشان باوجود کثرت ایشان شیء
چیزی یعنی علم او بهر یک از ایشان و اعمال ایشان رسیده باشد بروفق عملها اجزا دهد آورده اند که حق تعالی در آن روز همه مردمان را بر تل سفید که مانند نقره خام باشد جمع
کند پس اول چیزی که آنرا تکلم کند این باشد که ندا کند بهمه ایشان لمن الملک الیوم کراست پادشاهی و فرمان برداری امروز و چون همه کفار را در
آن روز بوحدانیت او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب او جمیع مردمان متفق الکلمه شده گویند لله الواحد مر خدای راست که یکتاست
و بی همتا در گذاردن کار و فرمان دهی القهار شکننده جمیع مناعات و مدعیان پادشاهی مرویست که چون ندای لمن الملک الیوم بر آید هیچکدام
از اهل محشر را طاقت جواب دادن نباشد پس او سبحانه بذات خود جواب ندا داده گوید لله الواحد القهار و فایده این خبر اظهار وحدانیت و
کمال سلطنت قاهره است و بروایت محمد بن کعب این ندا میان دو نفخه باشد هنگامی که خلایق فانی شده باشند و چون هیچ مجیبی نباشد مگر ذات بی زوال او
پس هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار و این کلام او خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد.

ودر حین بیرون آمدن عباد از قبور وتخصیص پادشاهی درین روز باآنکه زبان حال در ازل وابد باین ناطق است بجهة آنست که در آن روز
هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند همچنانکه بحسب ظاهر درین روز دعوی بی معنی میکنند وبعد از تقریر اختصاص ملکیة بخود تعداد
نتایج آن میکند ومیگوید لا ظلم الیوم هیچ ستمی نیست هیچ درین روز پس نه ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او باشد ونه عقاب شخصی زیاده
از کردار ناشایسته او باشد ونه کسی را بگناه دیگری مؤاخذه کنند ونه نیکی را باداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای
سریع الحساب زود شمار است یعنی مشغولی او بحساب شخصی باز ندارد اورا از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه را
کرده هر یک را باستحقاق خود رساند مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که حق تعالی در آن روز فرماید که من پادشاه جزا
دهنده ام سزاوار نباشد هیچکدام از اهل بهشت ودوزخ اگر ستمی بر گردن ایشان بود که ببهشت ودوزخ در آید تا که انتقام آن ظلم از او
نکشم پس آیه تلاوت کرد الیوم تجزی کل نفس بما کسبت تا آخر بعد از آن آنحضرت را امر بتخویف عباد مینماید که ازین روز که
وانذرهم وبترسان کافران را یوم الآزفة از روز قیامت ونسبت آن بآزفه بجهة نزدیکی وقوع آنست چه ازف بمعنی قربت
اذ القلوب آن وقت که دلهای مردمان لدی الحناجر نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل
خروج نموده بحلقها آیند وهم آنجا بمانند که باز نتوانند گشت کاظمین در حالتی که پر آمدگان باشند از غم واندوه وخشم فرو خورندگان
در آن روز ما للظالمین نیست مر ستمکاران را در روز رستخیز من حمیم هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند
ولا شفیع یطاع ونه درخواست کننده که فرمان برده شود یعنی شفیعی که شفاعت او بحیز قبول رسد وشبهه نیست در آنکه محبت
در رضای حق تعالی با اهل شرک منفی است پس محبت در رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب خواهد بود وچون ایشان را هیچ شفیعی نباشد که قوله تعالی
ولا یشفعون الا لمن ارتضی وقوله تعالی ما للظالمین من انصار یعلم خائنة الاعین میداند چشمی را که خیانت کننده است وآن
عبارتست از آنکه در دیدن بچیزی نگاه کنند که حلال نباشد نظر کردن بر آن وما تخفی الصدور ومیداند آنچیزی را که پوشیده کرده است
سینها یعنی علم او محیط است بضمایر وسرایر مخلوقات بعد از آن مشرکان را تهکم میکند بآنکه والله یقضی بالحق خدا حکم میکند براستی
در جزای بدکار ونیکوکردار زیرا که او مستغنی است از ظلم وتعدی والذین یدعون وآنانکه میخوانند یعنی میپرستند مشرکان من
دونه بجز از خدای لا یقضون بشیء حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور شود ان
الله بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوا بگفتار بندگان البصیر بینا بکردار ایشان که از جمله آن اخبار [illegible]

6

سیر بجهة تنبیه مشرکان وتهدید ایشان میفرماید که اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند وسفر نمیروند مشرکان قریش فی الارض
در زمین شام ویمن بجهة تجارت فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانی که
کانوا من قبلهم بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب وعناد چون عاد وثمود واصحاب ایکه ومؤتفکه که دیار آنها در ممر ایشان است
کانوا هم بودند آن پیشینیان اشد منهم سخت تر از ایشان قوة از روی توانایی یا از وجه قدرت وتمکن وآثارا واز روی علامتها
فی الارض در زمینی که در حدود ایشان است چون قلعهای عالیه وحصنهای مرتفعه وشهرهای عظیمه وسایر علامتها که دال اند بر قوت
وقدرت ایشان بس با وجود این حال فاخذهم الله بذنوبهم پس بگرفت خدای تعالی ایشان را بگناهان ایشان یعنی بسبب ذنوب ایشان
از کفر ومعصیت وتکذیب وبانواع عقوبت بنکال هلاک ساخت وما کان لهم ونبود مر ایشان را من الله از عذاب خدا من واق
هیچ نگهدارنده که از ایشان آن را دفع عذاب کند ومنع نزول عذاب نماید ذلک این گرفتن وعذاب کردن بانهم کانت تاتیهم بسبب آن
بود که پیوسته می آوردند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات حجتهای بینه ومعجزات ظاهره ویا احکام واضحه فکفروا
پس نگرویدند بآن وانکار ایشان کردند فاخذهم الله پس بگرفت خدای تعالی ایشان را بعقوبت انه قوی بدرستی که خدای توانا است ومتمکن
بر همه امری که [illegible] آن را اخذ کردن وهلاک ساختن اهل شرک وتکذیب شدید العقاب سخت عقوبت است ولقد ارسلنا
موسی وبدرستی که ما فرستادیم موسی را بایاتنا بر نشانهای خود یعنی بآن معجزها که باو عطا فرموده بودیم وسلطان مبین
وحجتی هویدا وظاهر که بآن بر خصم غالب شد وآن عصاست یا شکافتن دریا ویا مراد باول اوله توحید باشد وبثانی معجزه یعنی موسی را
با دلایل توحید ومعجزه غالبه فرستادیم الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود ولاف ربوبیت میزد وهامان
وبهامان که وزیر او بود وقارون وبقارون که مقرب ومستشار او بود وچون تجبر وعناد این سه کس بیشتر بود از این جهة تخصیص این
سه کس کردند با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود القصه موسی ایشان را بحق دعوت کرد واظهار معجزه نمود ایشان
تکذیب او نمودند وانکار معجزات او کردند فقالوا پس گفتند که او ساحر جادو کننده است یعنی آنچه از خارق عادات بما مینماید از
روی سحر است کذاب دروغگوی است در آنچه میگوید که خدایی هست ومن فرستاده اویم فلما جاءهم بالحق پس چون
آورد بایشان دین درست وراست را که توحید است من عندنا از نزد ما قالوا گفتند باتباع خود اقتلوا بکشید ابناء
الذین آمنوا پسران آنکسانی را که ایمان آوردند معه با موسی پیش از این مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل نجوم بفرعون میگفتند

نگهدارند

که درین سال شخصی از بنی اسرائیل پیدا شود که زوال و فنای پادشاهی تو بر دست او بود بنابرین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که
از ایشان متولد میشد میکشتند و چون درین وقت موسی دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را
بقتل آورند تا شکسته و پریشان حال شده معاونت موسی ننمایند پس باز اعوان خود را بقتل امر نمودند از ابن عباس نقلست
که یعنی آنست که باز رجوع کنید بان تکلیف بکشتن همچنانکه پیش از این ایشان را میکشتند واستحیوا نساءهم و زنده گذارید
دختران ایشان را تا خدمت زنان کنند و چون مرتکب این امر شدند حق تعالی ایشان را بارسال دم و ضفادع و طوفان و
جراد بطریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت وما کید فرعون و نبود مکر و کید فرعون الا فی تباب
مگر در تباهی و بطلان یعنی کید ایشان باطل و ضایع شده فایده مر ایشان را از آن حاصل نگشت القصه با وجود انکه فرعون میدانست
که موسی پیغمبر است و از قتل او ضرر کلی متصور اما بجهت خوف ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد قتل
او میشد و ارکان دولت این را نمی پسندیدند و منع او کرده میگفتند او مردی ساحر است و پیداست که اندرت او چه خیزد
و اگر او را بکشی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهت انکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید فقال فرعون و گفت فرعون
مرقوم خود را ذرونی اقتل موسی بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند مبادا انقلاب ترا بخدای خود کنند و از وخطی رسد
فرعون گفت من قصد قتل او میکنم گو شکایت مرا با خدای خود کند ولیدع ربه و گو بخواند خدای خود را تا حرز نماید تا مرا
منع کند از کشتن او پس گفت اگر او را نکشم انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان یبدل دینکم از انکه متبدل و متغیر سازد کیش
شما را از پرستش من باز دارد او ان یظهر یا انکه انکار کرد بسبب دعوت او فی الارض در زمین مصر الفساد تباهی
و فتنه و آشوب وقال موسی و گفت موسی مر قوم خود را انی عذت بدرستیکه من پناه گرفتم بربی وربکم
پروردگار خود و پروردگار شما را من کل متکبر از شر هر گردنکشی که بجهت تجبر و استکبار لا یؤمن ایمان نمیآورد بیوم الحساب
بروز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان را بی تاب شدند و کشتی
صبر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وقال رجل مؤمن و گفت مردی که گرویده بود بموسی من آل فرعون
از خویشان فرعون یعنی حزقیل و مدتی مدید بود که یکتم ایمانه می پوشانید ایمان خود را از فرعون و توابع آن
و گویند این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام او حبیب یا شمعون و اصح و اشهر حزقیل است که پسر عم فرعون بود

و در روایت واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست
که تقیه از دین من و از دین پدران منست و دین ندارد هرکه او را تقیه نیست حاصل که حزقیل چون دید که فرعون و قوم
او در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت که اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید ان
یقول ربی الله برای آنکه میگوید پروردگار من خدای بحق است نه غیر او وقد جاءکم و حال آنکه آورده است پیش شما
بالبینات معجزات روشن و هویدا من ربکم از نزد پروردگار شما که دلالت تمام دارد بر تصدیق قول او چون عصا
با اژدها و ید بیضا و غیر آن و با وجود اینهمه براهین ظاهره اصلا در امر او تامل و تفکر نمی نمایید وان یک کاذبا
و اگر او باشد دروغگوی فعلیه کذبه پس بروی است وبال دروغ او و نکال عقوبت آن که قتل است وان یک صادقا
و اگر باشد راستگوی پس لا اقل یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم پاره از انچه شما را آن وعید مینماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما
نرسد پس لا بد بعضی از آن بشما رسد خلاصه معنی کلام آنست که او شما را بهلاکت دنیا و عقوبت عقبی توعد مینماید پس اگر صادق
باشد درین قول لا اقل هلاکت دنیا که بعضی از آنست بشما رسد ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یهدی راه راست نمی نماید
یعنی توفیق نمیدهد براه صواب بوسیله بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد من هو مسرف کسی که از
حد درگذشته است و بنهایت طغیان رسیده کذاب دروغگوی در دعوی خدائی و میتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض
یعنی خدای راه صواب نمی نماید انکسی را که از حد خود قدم بیرون نهاده و بدروغ دعوی کننده نبوتست مراد آنست که اگر موسی بالفرض
متجاوز است از حد خود در دعوی نبوت و کاذب پس خدای او را هدایت نخواهد نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست
یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شماراست سلطنت و پادشاهی امروز ظاهرین در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل
و مسلطید بر ایشان فی الارض در زمین مصر بوجهی که همه مقهور و محکوم شما اند فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و
حمایت کند من باس الله از عذاب خدای ان جاءنا اگر بیاید بما بجهت قصد قتل موسی یعنی متصدی امری نشوید که مظنه
زوال ملک شما باشد چه قول احتمال صدق هم دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامون آن نگردید و دست تعدی از و کوتاه کنید
و چون این نصیحت بسمع ایشان رسید قال فرعون گفت فرعون حزقیل را و جمعی دیگر را که نزد او بودند ما اریکم
دلالت نمیکنم شما را برای الا ما اری مگر انچه مصلحت میبینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی

الوهیت و ربوبیت یعنی مشورهٔ من درین امر با ظاهر قول موافقست و دل با زبان مطابق آنچه برای خود صواب میدانم
بشما میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ و راه نمی‌نمایم شما را مگر راه رستی که عالم بصواب دید آن و سنجیده
که فرعون درین دعوی کاذب بود بیقین معلوم است که موسی در دعوی نبوت صادقست بجهة ظهور معجزات
در دست او و ازین ممر در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او ولیکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود
حزقیل بعد از شنیدن این سخن از فرعون بار دیگر بحر ایمان او در موج آمده باز از قوم خود مشغول شد همچنانکه می
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یعنی حزقیل يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ای گروه من بدرستی که من م
بجهة تکذیب شما موسی را و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاکت امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل ع
جماعتی باشد که قبل ازین تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای گروه نوح که طوفان بود وَعَ
و مانند جزای داب قوم عاد که باد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحهٔ واحده فجاة هلاک شدند وَالَّ
مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانی که از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتا
بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ و نیست خدای که خواهد ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بگناه
نکرد بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال قبیحه مستوجب آن شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع
مبتلا نشوید و بعد از تخویف از عقوبت دنیویه تحذیر ایشان کرد از عقوبت اخرویه برین وجه که يَا قَوْمِ ای گرو
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ بدرستی که من میترسم بر شما از روزی که مردمان بطریق استغاثه یکدیگر را خو
و هیچکدام بفریاد هم نرسند و یا ندا آید که فلان کس سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که قد و
ما وعدنا ربنا حقا تا آخر و اهل دوزخ با اهل دوزخ ندا کنند که افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانکه در اعرا
و یا هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید از
حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که بازگشتگان باشید از زبانهٔ دوزخ یا در حینی که فرار کنند کافران باشید از
و اگرچه آن فرار فایده ندهد و شما را به دوزخ کشند مَا لَكُمْ نیست شما را در آن روز مِنَ اللَّهِ از عذا
مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگهدارنده که منع آن عذاب کند و شما را در حفظ و حمایت خود گیرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر ک

و گذارد در ضلالت بجهة اصرار عناد و استکبار عدم تامل در حجج روشن و انکار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست مر او را
هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس را که خدای در آن روز از راه بهشت بگرداند پس بهدایة هیچکس بهشت نرسد وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بتحقیق که آمد بشما یوسف بن یعقوب مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای بینه و دلایل ناطقه
بر صدق قول او و سبب اینه و اکثر مفسران برانند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه آسی
قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت و فرعون ظاهرا با او ایمان آورد و بعد از موت او از دین برگشت
و تا زمان موسی عمر یافت پس حزقیل گفت که یوسف پیش ازین زمان بشما آمد با معجزات بینه که از انجمله زنده گردانیدن
و رسی بود و شهادت طفل بر برائت او از خیانت و نزد دیگران فرعون زمان موسی اولاد فرعون زمان یوسف بود
چه حق تعالی یوسف بن ابراهیم بن یوسف را برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بدیشان
نمود و ایشان بوی نگرویدند پس حزقیل ازان خبر داد که یوسف بشما مبعوث شد فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ پس همیشه بودید در شک
مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ازانچه آورد بشما از توحید و احکام و امور دینیه و شرعیه حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنکه چون فوت شد
قُلْتُمْ گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز نخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او
رَسُولًا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهة خوف
آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شوید و در ضلالت بمانید كَذَلِكَ همچنانکه شما
بجهة اسراف و شک گمراه شدید همچنین يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میگرداند خدای در بوادی ضلالت و فرو میگذارد مَنْ هُوَ
مُسْرِفٌ هرکرا که از حد گذرنده است در عناد و انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید و نبوت
بجهة توغل وهم و تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات باهره پس فرو میگذارد در گمراهی الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانرا که جدال
میکنند با پیغمبران فِي آيَاتِ اللَّهِ در دفع آیتهای خدا و پوشیدن آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده باشد
بایشان بلکه بتقلید كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از روی بغض و عداوت عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا
و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بسیار دشمن میدارد جدال ایشانرا و بر ایشان لعنت میکنند و مؤمنان نیز دشمن ایشان اند
و از ایشان تبرا میکنند كَذَلِكَ همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب اینجماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ

مهر نهد خدای تعالی بجهة زشته کنر عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی که از فرمان برداری کشنده باشد
گردنکش که خود را از غیر برتر داند تا آن مهر و علامت فرشتگان امتیاز کنند ایشان را چون حزقیل موعظه و
با اینجا رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمان را بامر دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ
و گفت فرعون بوزیر خود يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن یعنی امر نما بعمله تا بنا کنند از برای من صَرْحًا
بلند برافراشته بگچ و آجر لَعَلِّي شاید که من برسم بر ابهما موصله یعنی أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ براهها آسمانها
آن و یا بمنازل آن و بجهة آن از آسمانی با آسمانی دیگر روم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ سوی خدا
یا مشرف گردم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی را و خبر دادن او از خدای آسمان وَإِنِّي …
و بدرستی که من گمان میبرم موسی را از جاهلان قوم خود چه او كَاذِبًا دروغگو است در دعوی رسالت …
و اخدایی است که آفریدگار آسمانست مراد او ازین گفتار تلبیس او بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود با …
تا باسمان رفتن پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی درین حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که …
و به بین که با او چه خواهم کرد پس حق تعالی او را بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل آن در سوره قصص …
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه شیطان آراسته میکرد اعمال قبیحه را در نظر بدکار همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ
آراسته یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ و باز داشته …
از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس او بر قوم یک …
آیات موسی إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در زیانکاری و تباهی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکه گرویده …
بعد از تلبیسات فرعون يَا قَوْمِ ای گروه من اتَّبِعُونِ پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ …
راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدانیت خدا و رسالت موسی يَا قَوْمِ ای گروه من طریق سداد …
إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی این دنیای دنی مَتَاعٌ برخورداری اندکست که زو …
پذیرد و نهال بقای آن عنقریب باره حوادث بریده شود و وبال آن باقی ماند وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی …
هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آنست سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که بهیچ وجه او را زوال نیست و از ان انتقال

این سرای که جای انتقال است و محل فرار نه مکان قرار پس مغرور مشوید از متاع فانیه و آن را بر سرای باقیه اختیار مکنید که مَنْ عَمِلَ
سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آنچه زیاده بران ظلمست که ضد عدلست
او سبحانه است پس برو روا نباشد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کاری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا زن
وَهُوَ مُؤْمِنٌ حال آنکه او مؤمن باشد چه قبول فرع ایمانست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت بفتح یا و ضم خا یعنی در آیند به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند
دران از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوشمزه بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار و حد نه باندازه کردار پس ثواب اعمال
صالحه اضعافاً مضاعفه زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق و چون آل فرعون ازین سخنان فهم کردند که حزقیل بموسی ایمان آورده است
و از عبادت فرعون دست باز داشته زبان بملامت برو دراز کردند و گفتند عجبست از تو که فرعون را میگذاری و کسی دیگر را در پرستش
اختیار میکنی حزقیل دیگر باره در صدد نصیحت در آمده گفت يَا قَوْمِ مَا لِي ای گروه من چیست مرا و چه رسیده بمن که أَدْعُوكُمْ
إِلَى النَّجَاةِ میخوانم شما را بفعلی که سبب رهایی یافتنست از عذاب خدای که آن ایمان آوردنست باو و پیروی پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي
إِلَى النَّارِ و میخوانید شما مرا بعملی که موجب وصولست بآتش دوزخ یعنی پرستش فرعون زیرا که تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ
بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و شریک گردانم باو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنچیز را که نیست مرا بخدایی او دانشی یعنی چون علم
بربوبیت او ندارم و در معبودیت غیر او مرا دلیلی نیست پس چگونه دیگری را باو شریک گردانم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم شما را
إِلَى الْعَزِيزِ بخدایی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطایای اهل ایمان یعنی من شما را
بکسی دعوت میکنم که مستجمع صفات الوهیت از کمال قدرت و غلبیت و علم و اراده و تمکن مجازات و قدرت بر تعذیب و غفران نه
غیر او که در کمال جهالتند لَا جَرَمَ نه چنانست که شما میگوئید بلکه ثابتست بلا شبهه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه میخوانید مرا سوی آن
لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را خواندنی یعنی حق آنست که الهی که شما از برای دعوی الوهیت نیست فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ
در این سرای و نه در سرای دیگر که آخرتست بجهة بطلان دعوی آن وَأَنَّ مَرَدَّنَا و اینکه بازگشت همه ما و شما إِلَى اللَّهِ سوی خدا
باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزا و سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و اینکه اسراف
کنندگان و از حد بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ

وملازم نار فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب و معاینهٔ عقاب شما را یاد آید
مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت و موعظه وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و باز میگذارم کار خود را
بخدای و توکل او میکنم و اعتماد مینمایم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بیناست
به بندگان خود یعنی دانا بافعال ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را حق تعالی سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا
از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره قتل او و مکر کردند و در روایت آمده که حزقیل اظهار ایمان کرد و فرعون بقتل او امر نمود
وی فرار نموده بکوهی در آن نواحی بود متحصن گشت و بعبادت و طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بحراست او امر نمود و
آنها بحوالی آن در آمده پاسبانی او میکردند و این از میامن تفویض او بود و در بعضی تفاسیر مذکورست که فرعون بعضی از خواص خود را
فرستاد تا او را بیارند و بسیاست رسانند چون ایشان آنجا رسیدند و نماز وی و محافظت سباع را دیدند بر ایشان گشته نزد فرعون آمدند
و احوال را عرض رسانیدند فرعون از ترس آنکه مبادا این سخن باسماع مردمان رسد بقتل ایشان امر کرد وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو
گرفت بکردگان فرعون که بقصد گرفتن حزقیل آمده بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون جمیع
اتباع اویند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن ایشانست در دنیا و آتش دوزخ در عقبا چنانکه میفرماید که النَّارُ یعنی مر
آل فرعون را آتش دوزخ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتی که عرض کرده میشوند بر آن آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاه و شبانگاه
مراد سوختن ایشانست در قبور در این دو وقت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که این عرض آتش در دنیاست
پیش از آنکه قیامت قایم شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود بعد از آن فرمود که عذاب ایشان در دنیا منحصرست در این
دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یک زمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی تفاسیر مذکورست
که مکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز در این دو وقت بر ایشان نمایند و مؤید اینست آنچه نافع از ابن عمر روایت کرده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در بهشت یا دوزخ تا مرد او باشد هر روز صبح و شام برو
عرض مینمایند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در قیامت و سدی از ابن عباس روایت کرده که چون فرعونیان در دریا غرق
شدند ارواح ایشان را در شکم مرغان نقل کردند و هر روز آتش دوزخ را در بامداد و شبانگاه برو عرض میکنند تا بروز قیامت
و حماد و راوی گوید که مردی خزاعی را پرسیدند که ما مرغانی می بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون می آیند و بجانب مغرب میروند

و شبانگاه

وشبانگاه که باز میگردند سیاه در نهایت تیرگی اند گفت آن مرغانی اند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست و در وقت
صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان می سوزد و سیاه میگردد و باشیانه خود می آیند تا روز
قیامت باید وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید حق
سبحانه و تعالی فرماید بتوسط فرشتگان أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید اتباع فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در
سخت ترین عذاب که عذاب جهنم است یا سخت ترین عذاب جهنم و بعضی ادخلوا میخوانند بفتح همزه و کسر خا یعنی حق تعالی امر
کرد بملائکه که در آورید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در وی بودند از عذاب برزخ پس تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان را
بیان میکند که وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن ای محمد وقتی که مخاصم کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش دوزخ و زبان بمجادله
گشایند فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که سرکش بودند یعنی توابع
مر متبوعان را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بدرستی که ما بودیم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت میکردید
از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول دوزخ امتثال مر شما بود و چون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت کنند
فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش را یعنی میتوانید
که چیزی از عذاب ما کم کنید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که همه
و شما در آتش دوزخیم پس چگونه دفع عذاب از شما کنیم و اگر ما را قدرت این بودی اول از نفسهای خود دفع عذاب میکردیم
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ بتحقیق که حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود و هر یکی را بجایی که سزاوار اوست
فرود آورده پس دفع عذاب متصور نباشد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از
نومیدی از رفع عذاب لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه را که موکلان ایشان اند که از برای ما ادْعُوا
رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را و از وی درخواه کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای
دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی تا اندکی استراحت کنیم و چون خزنهٔ جهنم کلام ایشان را بشنوند قَالُوا گویند
بر وجه توبیخ و الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا که نبود در دنیا تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ آمدند بشما پیغمبران فرستاده شده بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر نبوت توحید قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن
نمودند لیکن ما تکذیب ایشان نمودیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بر وجه نومید گردانیدن ایشان از اجابت

دعا که فادعوا پس بخوانید خدا را او از و تخفیف عذاب طلب کنید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ
اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان موجب تخفیف عذاب نیست اما بجهة عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند
وما دعاء الکافرین ونیست دعای کافران که اهل دوزخند الا فی ضلال مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت ننصر
بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مؤمنان و میفرماید که انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا
پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنان را که گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و آن بحجج بینه است
و بغالب شدن در محاربه بحسب اقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تایید و تقویت قلب و یا بهلاکت عدو و بانتقام
کشیدن از قتل ایشان همچنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری
دهیم ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای
حقیقت اهل ایمان و آنها انبیا باشند و ملائکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه که گواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ
و بر کفار بتکذیب و گویند مراد گواهی دادن پیغمبرانست که ادای شهادت کنند برای اطاعت مؤمنان و بر کفر منکران
و یا مراد امت سید انبیاست صلی الله علیه و آله که بر عناد و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند یوم لا ینفع الظالمین
روزی که سود ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان چه عذر باطل بخیر قبول نرسد ولهم اللعنة
و مر ایشانراست لعنت که دوریست از رحمت و مستلزم دوام عقوبت ولهم سوء الدار و مر ایشان راست
سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکهاست و بعد از آن در نصرت موسی و قوم او میفرماید ولقد آتینا موسی و بدرستی
که ما دادیم موسی بن عمران علیه السلام را الهدی راه نمودن با آنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات
و توریة و احکام شرایع واورثنا و میراث دادیم بعد از موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع
موسی بودند یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الکتاب توریة را که جامع ادله واضحه بود بر معرفة و وحدت
و شناختن صفات حضرت عزت و مشتمل بر احکام شرعیه و شریعت هدًی بجهة راه نمودن حق
وذکری و پند دادن لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالص را چه ایشان بسیار منتفع میشوند
نه غیر ایشان و چون نصرت متفرع است بر تحمل اذیت و نکبت از این جهة حضرت رسالت را صلعم امر میکند
فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی بر آزار فرعون شکیبایی نمود ان وعد الله

بدرستی که وعدهٔ خدا بنصرت پیغمبران و هلاکت دشمنان حق یقینی درست و راست است و تخلف از آن ممکن نه و بقصهٔ فرعون
و موسی استشهاد نما یعنی نمای فاستغفر و طلب آمرزش کن از خدای تعالی لذنبک برای ترک آنچه واقع شده
باشد از تو از ترک مندوبات و چون باجماع ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمت لازمهٔ انبیاست
که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره و صغیره است پس امر باستغفار محمول است بر ترک مندوبات و یا محض
تعبد یا موجب زیادتی درجهٔ او باشد و یا بجهة آنکه امت باو اقتدا نموده در طریق استغفار سلوک نمایند و
یا مراد از ذنب امت باشد یعنی استغفار برای فرمان بردن امت مرا امر ترا وسبّح و تسبیح گوی تسبیح مقترن
بحمد ربک بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه و بامداد یعنی بگو سبحان الله وبحمده مراد
آنست که همیشه مواظبت نمای بتنزیه ذات او از صفات ناقصه و شکرگذاری نعمت واصله و یا نماز گذار در این دو وقت
پس مراد در نماز شام و خفتن و صبح باشد و مجاهد در تفسیر خود فرموده که نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال شمس
تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب پس مراد نماز ظهر و عصر و صبح باشد مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی
فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح و بعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تو باشد و اجابت نمایم آنچه حاجت تست
و ابن عباس فرمود که مراد صلوات خمس است زیرا که عشی بعد از زوال است مطلقا پس شامل نماز پیشین و شام و خفتن
باشد و ابکار فجر ثانیست که وقت نماز بامداد است آورده اند که یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله جدال میکردند و میگفتند
تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاهی او به بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با او
روان شود و سلطنت بما باز گردد و آیتی است از آیات خدای تعالی این آیه فرستاد که ان الذین بدرستی که آنانکه
یجادلون جدال میکنند و منازعه مینمایند فی آیات الله در آیتهای خدای که از جمله آن ظهور دجالست که از علامات آخر الزمانست
بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که آمده باشد ایشان را از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوت
دجال و بطلان دعوی تو ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی یعنی آرزوی حکومت
در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان آنست که نبوت در میان ایشان باشد ما هم ببالغیه نیستند ایشان
رسنده آن یعنی هرگز بآن نرسند و خدای تعالی ایشان را ذلیل و خوار گرداند فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان

وازشر فتنه دجال که یکیست از مخلوقات من انه هو السمیع بدرستی که اوست شنوا باقوال ایشان وگفتار ایشان البصیر
بیناست بافعال ایشان وکردار ایشان وناصرتست بر ایشان ونگهدار تو از شر ایشان وچون مجادله ایشان در آیات بعد از
مشتمل بر انکار بعث بود که مدار مخاصمه است از ینجهة بعد ازین میفرماید لخلق السموات والارض هر آینه آفرید
آسمانها وزمینها اکبر بزرگترست نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس انکه قادر باشد بر خلق آسمانها وزمین
بی اصل وماده باوجود عظمت وبسط آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصل وماده ولکن
اکثر الناس لا یعلمون ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که این آفریدن آسان ترست بجهة فرط غفلت و
اتباع هوا تامل در آن نمیکنند وبدانکه حکایات دجال اسما بنت زید روایت کند که جمیع احوال او را از حضرت رسول صلعم
پرسیدند فرمود که آدمیست از آدمیان دیگر بقد بلندترست وبجثه قوی تر ویک چشم دارد وآیات ظاهر کند آن آنست
که مردم سه سال پیش از خروج او بقحط مبتلا شوند سال اول از آنچه آسمان بارد ثلثی باز گیرد واز زمین آنچه رویاند
ثلثی نگاه دارد در سال دویم دو ثلث باز دارد ودر سال سیم نه از آسمان باران آید ونه از زمین گیاه روید واکثر جانوران
از گرسنگی بمیرند وابو امامه گفت که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطبه خواند وبیشتر خطبه او در آن روز حکایت
دجال بود واز الجمله فرمود که ای مردمان در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست وخدای تعالی هر پیغمبری که
فرستاده امت او را از فتنه دجال تخویف نموده من که پیغمبر آخر الزمانم وشما امت آخرین ممکن است که در روزگار
شما بیرون آید اگر من باشم او را حجت الزام دهم واگر شما باشید جهد کنید تا او را حجت ملزم سازید وچون وقت
خروج او رسد از میان دو کوه شام وعراق بیرون آید ولشکر خود را از چپ وراست بفرستد ودعوت نبوت
کند ودعوت خدائی کند ودر میان چشمهای او نوشته که او نومید است از رحمت خدای وهر مومن که او را ببیند
آب دهن در روی او اندازد وبا وی سحر بسیار باشد دلیل خلق متابعت او کنند مگر کسی که حق تعالی او را از آن
نگهدارد وبا وی بهشتی ودوزخی باشد وهر مومن که در دوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند که آتش دراو
اثر نکند ومدت ملک او چهل روز باشد بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد وبعضی دیگر کمتر از سال وبرخی
چند ماه وبرخی برابر هفته وبعضی بقدر روزی وبرخی دیگر مقابل ساعتی وروز آخرش بمقدار رفتن آتش

باشد در چوب خشک ودیوان داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس اگر یکی را گوید اگر پدر ومادر ترا زنده گردانم
بربوبیت من اقرار کنی او گوید آری فی الحال بعضی از دیوان بشکل پدر ومادر او شوند واو را گویند ای فرزند
متابعت وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها مسخر کند مگر مکه ومدینه را وچون قصد آنها کند از آن [illegible] فرشته آید
واو را منع کند ناگاه زلزله پیدا شود وهیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون آید وتبعیت دجال اختیار کند
ومردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مومنان کجا باشند فرمود که پناه به بیت
المقدس برند دجال بیاید وآنرا حصار کند حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آن زمان ظاهر شود ودر وقت نماز بامداد
اقامت بگوید وبا ایشان بنماز مشغول باشد وچون از نماز فارغ شود عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید ودر نماز
ودر نماز اقتدا بحضرت صاحب الامر نماید پس در شهر بگشایند وبا دجال هفتاد هزار که مسلح باشند وچون حضرت عیسی ع
از آن شهر بیرون آید دجال بگریزد واو را در حوالی مشرق بگیرند وبکشند ولشکر وی در پس حصارها پنهان شوند و
خدای تعالی آن حصارها را بنطق آرد تا با مومنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند وآن روز مومنان داد
خود را از کفار بستانند وحق تعالی حقد وحسد از دل مومنان بردارد تا همدیگر را دوست دارند وبعد از آن هیچ
کفار در عرصه دنیا نماند وحق تعالی چندان برکت دهد که در زمان آدم بود وحدیثی که در باب خروج مهدی علیه السلام
از موافق ومخالف منقول است اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدای
تعالی آن روز را دراز کند تا که بیرون آید مردی که نام او نام من باشد وکنیت او کنیت من باشد وپر سازد زمین را از عدل
وداد چنانکه پر شده باشد از جور وستم ودر اکثر تفاسیر مذکور است که کفار مکه در باب قرآن وبعث مجادله میکردند ومیگفتند
قرآن سحر وکهانت است وبعث محال است حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در ابطال آیتهای خدای
ودر دفع آن کوشند بی آنکه حجتی روشن داشته باشند در انکار وتکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر تکبر نمودن بر محمد
واصحاب او وهرگز ایشان بمقتضای عظمت وتکبر خود نرسند که آن ریاست یا مرتبه نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای تعالی
ایشان را ذلیل ومقهور گرداند پس ای محمد پناه گیر بخدای از شر آنها بدرستی که خدای تعالی شنواست وبینا باقوال وافعال ایشان
همه را جزای خود دهد از بیان احوال مشرکان ومومنان میکند بضرب المثل وما یستوی وبرابر نیستند
الاعمی والبصیر نابینا وبینا یعنی کافری که جاهل وعاقل باشد از دلایل توحید بجهة عدم تفکر وتدبر در آن مساوی نیست

یا مؤمنی که عالم و عاقل باشد بمعرفت او سبحانه و تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا و برابر نیستند آنانکه ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار بروزگار یعنی مؤمن صالح مساوی
کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است بانواع کرامت و ثانی مقیم درکات هاویه باصناف اهانت قَلِيلًا
مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک پند می پذیرند مراد آنست که تذکر کافران بسیار اندکست إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ
بدرستی که قیامت هر آینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در ان بجهت وضوح و عقلیه و نقلیه بوقوع آن و
اجماع جمیع رسل بر وعده آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند یعنی منکرند
بعث قیامت بجهت عدم مشغول نظر در آمدن آن پس ترغیب بندگان در قبول ایمان الهی میگوید که وَ
قَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِي بخوانید مرا از نزد جمیع مقاصد و مدعیات وقوع بنیات أَسْتَجِبْ
لَكُمْ تا اجابت کنم از برای شما اگر مقتضای مصلحت باشد محققان گفته اند که داعی را لازم است لفظاً یا قصداً دعا را معلق
بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مطلق قبح خواهد بود چه درین صورت ممکنست که داعی چیزی بود که مستلزم مفسده باشد
و نزد بعضی مفسران معنی آنست که پرستید یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و قول اول اشهر است إِنَّ الَّذِينَ
يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که آنانکه سرکشی کنند عَنْ عِبَادَتِي از پرستش من و یا از خواندن من بوحدانیت سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند و صیغه بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند بدوزخ دَاخِرِينَ در حالتی
که ذلیلان و خوارشدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعای بهترین عبادتست و معویة ابن عمار روایت کند
که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم پرسیدم که چه میفرمائی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند و یکی بیشتر اوقات را
در دعا صرف نماید و دیگری اکثر اوقات خود را در نماز بدعا صرف کند فرمودند که هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله
میخواهم بدانم که کدام از ایشان افضل عبادتست فرمود آنکه دعای وی اکثرست نشنیده که حق تعالی فرموده ادعونی
استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بعد از ان فرمود که دعا عبادت کبری است
زراره روایت کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که مراد ازین عبادت درین آیه دعاست و دعا
افضل عبادتست و حنان بن سدیر از پدر خود روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم که کدام
عبادت افضل است فرمودند که هیچ چیز نزد حق تعالی دوست تر از ان نیست که شخصی از و سؤال کند و دفع حاجت

باو نماید و آنچه نزد اوست از و بطلبد و هیچکس دشمن تر از ان شخص نیست که از عبادت او استکبار نمایند و از و طلب چیزی نکنند که
نزد اوست پس این آیه دالست بر عظمت قدر دعا و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که دوسترین اعمال نزد او سبحانه دعاست و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که در حوایج خود رجوع بحق سبحانه و تعالی نمایید و
بتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را نخواند الا که حاجت او مستجاب شود یا در دنیا یا در عقبا و اگر بجهت مصلحتی
حاجت او روا نشود آنچه دعا کفارت گناهان او خواهد بود مادام که متضمن اثم نباشد و از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده اند که اگر
بلایی متوجه بنده شود و او دعا کند حق تعالی بزودی توجه او دفع کند آن بلا را و اگر دعا نکند آن بلا فرود آید بر او در مدت متمادی لازم او
شود پس بر شما باد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید سلیمان بن مهران از حضرت ... روایت کرده که ... روزی که
شود مرد که عمل ایشان مساوی باشد با یکدیگر و درجه یکی را بلندتر از درجه یکی ببیند او گوید بار خدایا این مرد بچه سبب بلندتر گردید و حال آنکه عمل ما یکسان
بود خطاب آید که او دعا میکرد در حوایج و مقاصد خود در از من سؤال میکرد که دعا نمیکردی و از من چیزی نمی خواستی پس بجهت ترغیب دعا میفرماید که اللَّهُ الَّذِي
جَعَلَ خدای بحق آن کسیست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ از برای شما شب تاریک لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید و در و آرام کنید از تعب حرکات روز وَ
النَّهَارَ مُبْصِرًا و خلق فرمود روز روشن را در کمال نورانیت تا ببینید در ان چیزها را و بجهت آن مواضع حاجات خود را بسهولت بشناسند و کسب معیشت کنند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ و بسیارست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن شب و روز که مصالح ایشان بان باز بسته است وَ
لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ و لیکن بیشتر مردمان سپاس داری این نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت ذَٰلِكُمُ آنکس که متمیز است بافعال خاصه که غیری
شریک او نیست در ان اللَّهُ رَبُّكُمْ خدایست که پروردگار شماست خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده آسمانها و زمینها و ما بین آنهاست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست
هیچ معبودی سزاوار مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او و پرستش غیر او روی می آورید با وجود وضوح دلالت بر
توحید و الوهیت او سبحانه كَذَٰلِكَ همچنانکه برگردانیده شدند از دین اسلام يُؤْفَكُ برگردانیده میشدند یعنی رؤسا و اکابر کفار بازمیگردانیدند الَّذِينَ
كَانُوا آنانرا که بودند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا يَجْحَدُونَ انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکسیست که
جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ گردانید برای شما زمین را قَرَارًا مستقر که آرام میگیرید بر ان وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را بنایی
افراشته و قبه برداشته بالای زمین وَصَوَّرَكُمْ و نگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو گردانید صورتهای شما را چه صورت
انسان بهترین صورتهاست ابن عباس فرموده که حسن صورت با نتصاب قامتست و اکل طعام بدست و یا آنکه مراد تناسب اعضا و تسعد

آن برای اکتساب صنایع و کمالات وَرَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی از انواع
فواکه لذیذه و نباتات طیبه و یا روزی حلال بشما عطا فرمود ذٰلِکُمُ آنکه فاعل این نعمتهاست اللّٰهُ رَبُّکُمْ خدائیست
که آفریدگار شماست فَتَبَارَکَ اللّٰهُ پس بزرگوار است خدای رَبُّ الْعَالَمِینَ که پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملائکه و غیر
آن چه ما سوای آن مفتقرند بالذات و مربوب او در معرض زوال هُوَ الْحَیُّ اوست زنده یعنی متفرد بحیات ابدیه لَا
إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای پرستش باشد الا او فَادْعُوهُ پس بخوانید و پرستید او را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاکیزه باشید
لَهُ الدِّینَ برای او دین خود را از شرک و یا طاعت خود را از ریا و بگوئید پس از آن هدایت عظمی و نعمت کبری که الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ همه سپاس و ستایش مر خدایراست که پروردگار عالمیانست ابن عباس گوید که هر که کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و چون کفار مکه ترغیب حضرت میکردند بدین خود حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مشرکانرا مکر اگر إِنِّی نُهِیتُ
بدرستی که من نهی کرده شده ام و بازداشته اَنْ اَعْبُدَ الَّذِینَ از آنکه پرستم آنانرا تَدْعُونَ که میپرستید شما مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای
بحق لَمَّا جَاءَنِیَ الْبَیِّنَاتُ آنهنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره مِنْ رَبِّی از نزد آفریدگار من وَأُمِرْتُ و امر کرده شده ام أَنْ
أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم و انقیاد نمایم لِرَبِّ الْعَالَمِینَ مر پرورنده عالمیانرا هُوَ الَّذِی او آنکسیست که بقدرت کامل خود خَلَقَکُمْ
آفریدگار شما را یعنی آدم را که منشأ و اصل خلقت شماست مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ پس شما را که فرزندان او یید آفرید مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی
ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن متشکل میگردد ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ پس بیرون می آورد هر یک از شما را از رحم مادر طِفْلًا در حالتی که
کودک باشید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ پس بعد از طفولیت بقا میدهد شما را بسن تربیه قوت خود که نهایت سن جوانیست و آن از سی سالگیست تا چهل
سال ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخًا پس بعد از جوانی باقی میگذارد شما را تا میگردید پیران وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ و برخی از شما آن کسیست
که قبض روح او میشود پیش از شیوخت وَلِتَبْلُغُوا و نقل میکند شما را از سنی بسنی دیگر پیش از شیوخت تا رسید أَجَلًا
مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که وقت موتست وَلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ و تا شاید که تعقل کنید در آفرینش خود انتقال خود از درجه بدرجه
و باین عارف شوید بخالق خود هُوَ الَّذِی و او آنکسیست که بمحض قدرت یُحْیِی زنده میگرداند شما را وَیُمِیتُ
و میمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون حکم کند بامری یعنی هرگاه اراده کند کاری بدید آورد از زنده کردن و میرانیدن و سایر مقدورات
فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که میگوید مر آن امرا کُنْ بباش فَیَکُونُ پس باشد بلا تاخیر بدون احتیاج بآلتی و مدتی

و کلفتی چه قدرت ذاتیه موقوف بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرت دلایل واضحه در مقام عناد و جدال بودند بنجهة
بعد از آیات بینات در تهدید ایشان میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِینَ بسوی آنانکه یُجَادِلُونَ جدال و نزاع
میکنند فِی آیَاتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای که حجج و براهینست و معجزات نبوی أَنَّىٰ یُصْرَفُونَ چگونه و بچه نوع بازگردانیده میشوند
از تصدیق کردن بآن با وجود وفور دلایل الَّذِینَ کَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْکِتَابِ بقرآن وَبِمَا
أَرْسَلْنَا بِهِ و بآنچه فرستاده ایم بآنچیز رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و احکام شرایع فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانند عاقبت تکذیب و خاتمه ناگرویدن را إِذِ الْأَغْلَالُ وقتی که غلهای آتشین فِی أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان باشد وَ
السَّلَاسِلُ یُسْحَبُونَ و زنجیرها در گردن کفار باشد در حالتی که کشیده شوند بآن فِی الْحَمِیمِ در آب جوشان یا زنجیرها کشیده شوند
در آبی بغایت گرم و وهب بن منبه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که حق تعالی ابری انگیزد که بجای باران غلها و سلسلها بر سر ایشان
ببارد بندها بر سر بندهای ایشان آید و غلها بر بالای غلها پس بند بر بند و غل بر غل شود و آنگاه از ایشان بر آتش بارد و دوزخ گرم شود ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ
بعد از ان در آتش دوزخ سوخته شوند ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ بعد از آن گفته شود یعنی ملائکه از روی توبیخ بایشان گویند أَیْنَ مَا کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ کجایند
آنانکه بودید شما که انباز میگرفتید آنها را و میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید
قَالُوا گویند دوزخیان که آن شریکان ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و این حکایت قبل از ان باشد که معبودان خود را ببینند
و یا مراد آن باشد که ضایع شدند از ما امداد ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان ما را درین عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند
و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایبند و اگر چه بحسب ظاهر حاضرند بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُو بلکه بر ما ظاهر شد که نبوده ایم که
خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا شَیْئًا چیزی را که مفید باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بما رسد و چون نداشتیم
که از ایشان نفعی و دفع ضرری مقصود نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در نفس الامر چیزی نبوده اند و ما ایشانرا چیزی پنداشته ایم کَذٰلِکَ
همچنانکه خدای تعالی مجادلان را فرو گذاشت یُضِلُّ اللّٰهُ الْکَافِرِینَ همچنین فرو میگذارد خدای جمیع کافران را در آخرت راه نبرند
بچیزی که از آن نفع گیرند ذٰلِکُمْ این فرو گذاشتن شما را امروز بِمَا کُنْتُمْ بسبب آنست که بودید که تَفْرَحُونَ فرحناک و خوشحال میبودید
فِی الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَیْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود از عبادت بتان و تکذیب رسولان و عداوت و طغیان وَ
بِمَا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بسبب آنکه بودید که بسیار نشاط میکردید بجهة توقع مکاره و بلای انبیا ادْخُلُوا در آیید ای اهل شرک

وطغیان اَبْوابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفتگانهٔ دوزخ که برای شما منقسم شده یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خالِدِینَ فِیها
در حالتی که جاوید باشید در آن فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان و طاغیان را آخرت دوزخ
که جهنم است و چون سازبرای ارباب شرک و عناد ابواب جهنم مهیاست فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق حق
و منهج انذار و تخویف ثابت قدم باش و اگرچه مستلزم اذیت و مشقت باشد اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدای به نصرت اولیا
و اهلاک اعدا در دنیا و عقبا حَقٌّ درست و راست است و بلاشبهه واقع خواهد شد فَاِمّا نُرِیَنَّکَ پس اگر آینه اگر ترا در زمان حیات
بنمایم بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده میدهیم از عذاب و عقاب پس آن جزای ایشانست همچنانکه در جنگ بدر واقع شد
از قتل و اسر اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا اگر بمیرانیم ترا و بجوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فَاِلَیْنا یُرْجَعُونَ پس بسوی ما
بازگردیده خواهند شد در قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی به هیچ جهت ایشان را فروگذاشت نخواهیم کرد آورده اند که کفار از روی
جدال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتراح آیات میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردن بستانهای مزین بانواع
میوها در حضور ایشان و ببالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل مذکور شد حق تعالی آیه فرستاد که وَلَقَدْ اَرْسَلْنا
رُسُلاً و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را مِنْ قَبْلِکَ پیش از زمان تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنا عَلَیْکَ آنهااند که خوانده ایم
قصه آنها را بر تو و آنهاست انبیا پیغمبرند وَمِنْهُمْ و برخی دیگر از ایشان مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ آنهااند که نخوانده ایم قصه ایشان را بر تو
اما نام ایشان را دانسته چون الیسع و غیر آن و بعضی دیگر از آن قبیله که نه نام ایشان را بتو گفته ایم و نه قصه ایشان را بر تو خوانده ایم
و مجموع انبیا بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بودند و گروهی بان ایشان مشروط بیقین عدد و معرفت نسبت و اسم ایشان نیست
وَما کانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبری را اَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزه کردنش نه نبوتست اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدستور خدای
تعالی و بفرمان او یعنی ای مترجان معاند شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنید و حال آنکه هیچ پیغمبر مستقل نیست در اظهار معجزه بدون اذن
من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهة آنست که حکمت و مصلحت مقتضی عدم وقوع آنست آنگاه وعید ایشان میکند که
فَاِذا جاءَ اَمْرُ اللّٰهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت آیات بر صدق نبوت سید الرسل
قُضِیَ بِالْحَقِّ حکم کرده شود براستی میان اهل ایمان و کفار و ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب شود و مومن محق نجات یابد
وَخَسِرَ هُنالِکَ و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ اهل بطلان یعنی معاندانی که بعد از بین بدن معجزه که

دلالت

دلالت بر نبوت میکند دیگر اقتراح معجزه میکنند و با وجود این در صدد ابطال آنند در آن روز از جنت محروم باشند
و معذب بانواع عقوبت پس بجهة الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که اَللّٰهُ خدای
بحق و معبود مطلق الَّذِی آنست که بیافرید لَکُمُ الْاَنْعامَ برای منفعت شما جنس چهارپایان را از شتر و
گاو و گوسفند و اسب و استر لِتَرْکَبُوا مِنْها تا سوار میشوید بر آن چون اسب و استر وَمِنْها تَأْکُلُونَ
و برخی از آن را میخورید چون گوسفند و برخی دیگر قابلیت هر دو دارند چون شتر و گاو وَلَکُمْ فِیها مَنافِعُ
و مر شماراست در آن چهارپایان منفعت بسیار چون دو شیر و پشم و غیر آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَیْها و آفرید
ایشان را بجهة سوار شدن بر آن یعنی بر برخی از آن حاجَةً فِی صُدُورِکُمْ بحاجتی که در سینهای شماست
از تجارت کردن در بلاد متفاوته و متباعده و زیارت ... و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه
وَعَلَیْها و بر چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند وَعَلَی الْفُلْکِ و بر کشتیهای دریا تُحْمَلُونَ برداشته می شوید
یعنی چون که حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد بمسافرت بر و بحر پس مرکبی از برای بر و مرکبی از برای بحر تعیین فرمود
وَیُرِیکُمْ و مینماید خدای تعالی شما را آیاتِهِ نشانهای خود را که دلالت میکنند بر کمال قدرت و فرط رحمت فَاَیَّ
آیاتِ اللّٰهِ پس کدام آیه از آیتهای خدا را تُنْکِرُونَ انکار میکنید چه هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیست پس در
تهدید اهل عناد میفرماید که اَفَلَمْ یَسِیرُوا آیا سیر نکردند منکران قدرت فِی الْاَرْضِ در زمین عاد و ثمود در وقت
تجارت شام و یمن فَیَنْظُرُوا تا بنگرند کَیْفَ کانَ چگونه بود عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش
از ایشان بودند بودند آن امم ماضیه اَکْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَاَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَ کانُوا
آثاراً فِی الْاَرْضِ و افزون نشانها در زمین که آن قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون عالیه است فَما اَغْنی
عَنْهُمْ پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب ما کانُوا یَکْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از جمع مال و بنا و بنیان فَلَمّا
جاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّناتِ بمعجزات فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ
شاد شدند بآنچه نزد ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش خود و استخفاف علم رسولان کردند مراد از علم ایشان یا عقاید باطله
و شبهات فاسده ایشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و عذاب بعدم وقوع قیامت و غیر آن و یا علم مکاسب و تجارت

واعتقاد کردند بسبب مهارت ایشان در آن که هیچ علمی در فواید بعلم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه
در خبر است که هرگاه حکمای یونان وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن میکردند و در رفع تصغیر آن میکوشیدند و نسبت بعلم خود
آن را بر جهل حمل میکردند و بروایت آمده که چون موسی علیه السلم اظهار دعوت میکرد سقراط حکیم را گفتند که چرا بسوی موسی
مهاجرت نمی کنی تا از وی کسب علوم دینیه کنی گفت ما بحلیهٔ تهذیب آراسته ایم و بزیور صلاح نفس پیراسته محتاج تهذیب کسی نیستیم
حاصل که کفار بعلم خود در تدبیر دنیا و یا بعلوم طبایع مغرور شده استهزا میکردند بعلوم دینیه وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد و
احاطه نمود بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آن هنگام که دیدند بَأْسَنَا
سختی عذاب ما را در دنیا و ملجا شدند قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بخدا وَحْدَهُ در حالتی که
یگانه است و یکتا وَكَفَرْنَا و کافر شدیم ما بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان
از اصنام و بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سودی کند ایشان را إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن
هنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول ایمان فرع زمان
تکلیف است در حین باس ممتنع باشد قبول ایمان سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای عدم صحت قبول ایمان را در حین
باس سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ که گذشته است آن سنت فِي عِبَادِهِ در میان بندگان او از امم ماضیه یعنی این طریقه
مستمر بود بر جاحدان زمان پیش وَخَسِرَ هُنَالِكَ زیان کار شدند در زمان دیدن عذاب الْكَافِرُونَ ناگرویدگان
بجهت عدم نفع ایمان در آن زمان سورة الاقوات از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که یکبار حم سجده را بخواند بهر حرفی از آن ده حسنه در نامه اعمال او بنویسند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
مرویست که هر که این صوره تلاوت کند روز قیامت نور او مقدار حد بصر باشد و در آن روز شادان بود و در دنیا محمود
بر وجهی که همه مردمان بر حال او رشک برند و از حق تعالی تمنای آن کنند و چون حق تعالی ختم سوره مؤمن کرد بذکر منکران آیات
افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ بر حمی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره مؤمن تحریر یافت و حم را اسم سوره داشتن معنی آنست که این
سوره فرو فرستاده شده است از جانب خدای بخشنده بجمیع مردمان مهربان بمؤمنان و اگر به معنی بر بسیار نجست که فرود

فرستاده از نزد خدای بخشنده مهربان كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ کتابیست تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه
از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال و حرام قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنیست
بزبان تازی لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که تعقل کنند در معانی آن بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده است مر جماعتی را
که بآن عمل کنند و بیم کننده بدوزخ آنها را که بآن نگروند و با وجود این صفات جلیله فَأَعْرَضَ پس روی بر تافتند از قبول آن
أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند سمع قبول بجهة عدم تامل و تدبر ایشان در آن وَقَالُوا و گفتند
مشرکان قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ دلهای ما در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ از فهم آنچیزی که میخوانی ما را بسوی آن یعنی قرآن را
وَبَيْنِكَ — دریابیم وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ و در گوشهای ما گرانیست از استماع قرآن پس آنچه بر ما میخوانی نمیشنویم وَمِنْ بَيْنِنَا حِجَابٌ و
در میان ما و میان تو پرده ایست که مانع رسیدن ماست بتو این تمثیل تباعد قلوب ایشانست از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات
قرآنی و عدم اعتقاد ایشان بآن بر وجهی که گویا دلهای ایشان در پرده است و در گوش ایشان گرانیست که هیچ چیز نمی شنوند و در طبرسی مذکور است
که ابو جهل جامه را میان خود و میان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرده ساخت و در پس آن رفته گفت ای محمد تو از آن جانب ما از این طرف فَاعْمَلْ
پس عمل کن بر دین و مذهب خود إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر دین و مذهب خود و یا تو کوشش کن در ابطال امر ما که
ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن از برای آخرت خود که ما از برای دنیای خود عمل میکنیم و چون مشرکان تعنت و تحکم از حد
بردند حق تعالی رسول خود را صلی الله علیه و آله امر کرد که قُلْ إِنَّمَا أَنَا بگو ای محمد این جماعت تیره ضمیر را جز این نیست که من بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید و بچیزی شما را دعوت نمیکنم که گوش
شما از آن کراهیت داشته باشد و طبع شما از آن ضرر دارند بلکه مضمون دعوت من آنست که يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده می شود بسوی من أَنَّمَا
إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است که هیچ شریک نیست او را فَاسْتَقِيمُوا پس استقامت نمایید و
راست باشید در توجه إِلَيْهِ بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص یکجهة شوید وَاسْتَغْفِرُوهُ و آمرزش طلبید از او از بد
عقیده که شرک است یا از گناهی که بعد از اسلام کنید وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان را الَّذِينَ
آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را بجهة بخل و عدم شفقت بر بندگان که اعظم از ایشانست وَهُمْ
و حال آنکه ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور و حساب قیامت هُمْ كَافِرُونَ ایشان نگروندگانند

ناکویند کان صریحا دالست بر وجوب زکوة بر کافر بجهة توعد او بر عدم اداء زکوة لیکن ادای آن از ایشان
در حالت کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه را برین وجه حمل کرده اند که کفار
[illegible] نمیدارند که بزکوة دادن و اعتراف بآن نمیکنند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمی نمایند و بعد از وعید
[illegible] مر مؤمنان بر جراحت اهل ایمان نهاده فرمود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته و ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی ایمان و اعمال صالحه غَيْرُ مَمْنُونٍ
که منت نهاده نشود یعنی ایشان را برای اجر منت ننهند زیرا که منت فرع تفضیل است و اجر عمل بر سبیل وجوب و در اکثر
تفاسیر ممنوع بمعنی مقطوع است یعنی مزدی نابریده و ناکاسته که هرگز منقطع نشود و زوال نپذیرد آنگاه بجهة توبیخ
کفار میفرماید قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بگوی ای محمد مر کافران را آیا کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب است یعنی چگونه و بچه وجه
کافر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که آفرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز یکشنبه و دوشنبه بود مرویست که در روز یکشنبه
اصل زمین را بیافرید و در روز دوشنبه آن را منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکورست که مراد مقدار دو روزست یا دو نوبت
که در هر نوبت آنچه میخواهست بسرعت وحی آفرید و بر تقدیر میفرماید که ای محمد بکفار بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادرست
بر خلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا و میگردانید از برای او همتایان یعنی بتان از برای او اثبات و امثال که در نهایت
عجز بند ذَلِكَ آن قادری که زمین را آفرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست و آفریننده جمیع اشیا وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ
و گردانید یعنی آفرید در زمین کوههای بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین تا منافع آن به بندگان رسد و بر ایشان ظاهر شود فایده [illegible]
وَبَارَكَ فِيهَا و مبارک و برکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آن را از معادن و منابع اهل زمین را و از نباتات و
[illegible] بدون زرع و غرس وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت در آن
از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بآن معیشت کنند یا مخصوص ساخت حد و شهر قوت را بقطری از اقطار چون گندم
جو و برنج و خرما و ذرت و مانند آن که هر یکی غالب قوت بلدی اند فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی دو روز دیگر که آن سه شنبه
و چهارشنبه بود و این کلام از قبیل آنست که گفتی سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت ده روز و در کوفه تا مدت پانزده روز
یعنی تتمه ده تا پانزده روز و گفتی پنج روزست سَوَاءً یکسان بودند یعنی چهار روز تمام بی زیاده و نقصان و این حصر چهار روز [illegible]

لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را یعنی این جوابیست مر جماعتی را که سؤال کنند که خلق زمین و تقدیر آنچه در وست در چند مدت بود
عکرمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه خلق فرموده و کوهها را در
سه شنبه و اشجار و میاه را در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه و آدم را در روز جمعه ثُمَّ اسْتَوَى
بعد از آن قصد کرد بر وجه استقامت إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق [illegible]
نماید بقدرت غالبه بی صارفی که او را از آفریدن آن منحرف گرداند وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه آسمان در آن زمان دودی بود یعنی
بخار آب بهیأت دود و در اکثر تفاسیر مذکورست که حق تعالی از خلق عالم علوی و سفلی جوهری سبز بیافرید و بوی نظر هیبت کرد
آب شد بعد از آن آتش را بر آب مسلط گردانید تا بجوش آمد و کفی و بخاری بیرون آورد و بر بالای آب بایستاد و بعد از آن آب را
بسته ساخت پس از آن بخار مرتفع آسمان را بیافرید و عرش را بر بالای آن بداشت و از آن آب بسته زمین را خلق کرد و چون خلق آسمان
و زمین را فرمود فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان و زمین را که ائْتِيَا بیایید با آنچه شما را فرمایم طَوْعًا در حالتی که رو
بنهید فرمان بردنی أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی یعنی اگر بطوع رغبتست و اگر بکراهت که شما را از آنچه امر نمایم
چاره نیست مراد او اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست پس بر وجهی که گویا مامور مطیع اند که فعل امر مطاع را بر ایشان وارد شود
نه بر آنکه این سؤال بر سبیل حقیقت باشد پس این از قسم مجاز تمثیل است و برین قیاس آنچه از ابن عباس نقلست که حق تعالی آسمان را
گفت که ماه و ستارگان در ذات تو خلق کرده ام ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا
گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمده ایم بهرچه فرموده طَائِعِينَ در حالتی که فرمان برندگانیم نزد بعضی آنست که حق تعالی زمین و
آسمان را قدرت داد بر تکلم و بعد از آن بایشان خطاب کرد و بنا برین سؤال و جواب بر حقیقه خود باشد در خبر آمده که حق تعالی
چون خطاب بزمین کرد اول موضع کعبه بجواب آمده بکلمه ائتینا طائعین تکلم نمود و بعد از آن اجزای دیگر که در پهلوی آن بودند و
بهمین ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند و بجهة این آن موضع را کعبه اسلام و قبله انام [illegible]
فَقَضَاهُنَّ پس محکم گردانید آسمانها را و پرداخت از خلق آن سَبْعَ سَمَاوَاتٍ در حالتی که هفت آسمان بودند فِي
يَوْمَيْنِ در مدت دو روز که پنجشنبه و جمعه بود و گویند حق تعالی روز پنجشنبه جمیع سموات را بیافرید و در روز جمعه
شمس و قمر را و در ساعت آخر آن آدم را و در همین ساعت قیامت را قایم سازد وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا

ووحی فرمود در هر آسمانی کار آن را یعنی مقرر کردشان هر فلکی را وانچه از ان آید از تدابیر و مصالح یا الهام کرد باهل هر یک
از آسمانها که عبادت بچه نحو کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و آرایش دادیم آسمان نزدیکتر را که آسمان اول است
بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارکان که مانند چراغهای درخشانند چه بسبب لطافت آن جمیع کواکب در آن مرئی میشوند
واکرچه بعضی از انها در آسمان دیگر باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از شیاطین که دلعیه شنیدن سخن
ملئکه داشته باشند ذَٰلِكَ انچه مذکور شد از بدایع صنایع تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن و آفریدن خداوند غالبست که بقدرت
کامله در ملک خود هرچه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح آفریدن چه خلق سموات سبع از دخان و تزیین آن بمصابیح دلالتی
تمام دارد بر کمال علم وقدرت او سبحانه فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از ایمان باوجود این حجج بینه بر وحدانیت
وقدرت فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ پس بگوی ای محمد که بیم کردم و ترسانیدم شما را صَاعِقَةً از عقوبت بیهوش سازنده و هلاک
کننده که در سرعت وقوع و شدت گویا صاعقه آتش است مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر بود
وَثَمُودَ و عذاب کرده ثمود که صیحه جبرئیل بود و نزول این عقوبت بر ایشان إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ در حالتی بود که آمدند
بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش رویهای ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب
ایشان در آمده و از هر جهة و هر باب در نصیحه ایشان جد وجهد کرده و کوشش نموده گاهی برفق و زمانی بغضب و ساعتی بنصیحت
ویا آنکه رسولان بایشان آمده بودند از جانب ماضی و استقبال یعنی چونکه خبر پیغمبران مقدم بایشان رسیده بود و از پیغمبران که
بعد از ایشان دعوت کنند هود و صالح اخبار ایشان نمودند پس گویا پیغمبران بایشان آمده بودند و مضمون نصیحت ایشان
این بود که أَلَّا تَعْبُدُوا مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای بحق را و در عبادت غیر را باو شریک مگردانید قَالُوا گفتند آن
کافران در جواب رسولان از روی تکذیب که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی پروردگار ما ایمان آریم و غیر او را شریک او نسازیم
لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان را بسوی تا ما را بدین توحید دعوت کردندی نه مثل شما که از جنس مائید فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ
پس بدرستی که ما بآنچه که فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیائید و هیچ فضلی و مزیتی ندارید
پس در تفصیل قصه ایشان میفرماید که فَأَمَّا عَادٌ پس اما کروه عاد پس فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی کردند و تعظم نمودند بر اهل خود
فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که از بلاد یمن است بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا و ناروا یعنی بدون استحقاق آن چه تجبر وعتو ایشان

بجهت محض کفر صریح و ظلم بود پس هود تهدید ایشان نمود بنزول عذاب و ایشان از روی استکبار التفات باو نکردند و بقوت خود
مغرور شده بودند وَقَالُوا و گفتند بهود مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سختتر از ما قوة از روی توانایی و تن آوری مرویست
که قوة ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بر کندی حاصل که بجهة قوة و شوکت و جمعیت خود مغرور گشته از تهدید هود
اندیشه نکردند و گفتند چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس بر رفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی در قول ایشان رد کرده
میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند مغرور شدگان بتوانایی خود أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ آنکه خدای که آفریده ایشانرا
هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سختتر است از ایشان از روی قوت و قدرت چه او قادر بر لذاتست و توانا بر چیزی که غیر او را
آن توانایی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و اهلاک ایشان وَكَانُوا و بودند از روی استکبار بِآيَاتِنَا که آیات قدرت ما
و یا معجزات يَجْحَدُونَ انکار میکردند باوجود علم ایشان بحقیقت آن فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا
صَرْصَرًا بادی سخت که بآواز مهیب آن هلاک شدند یا بادی بغایت سرد که بجهة شدت سردی ایشانرا اهلاک ساخت
فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم که آن اول دهه آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که
هشت روز و هفت شب است که توله تعالی سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع امم مکذبه در
روز چهارشنبه بوده از ضحاک منقولست که حق تعالی اول باران را هفت سال از ایشان باز گرفت و در این مدت اصلا
باد ساکن نشد بعد از ان باد را مسخر گردانید تا همه را مستاصل گردانید و از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که
چون خدای تعالی بقومی اراده خیر کند بایشان باران دهد باد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل که
در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم لِّنُذِيقَهُمْ تا که بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب خواری و رسوائی
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی باوجود قدرت و شوکت ایشانرا خوار و ذلیل گردانیم و هلاک سازیم وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای که دوزخست أَخْزَىٰ رسوا سازنده تر و خوار سازنده تر است وَهُمْ
لَا يُنصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که ابو جهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت کار محمد بر ما ملتبس است شخصی که سحر و شعر و کهانت داند نزد آدمی
باید فرستاد تا با وی مکالمه کند و احوال او را نیک بررسی کرده اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را دانسته ام

بروم با او کفت و شنید نمایم و آنچه از وی بر من ظاهر شود بشما خبر دهم پس نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده کفت ای محمد تو
بهتری یا هاشم و عبد المطلب و عبد الله که پدران تو بودند ایشان نیست آنکه ما میکردیم پس تو چرا سب کنی و ترا چه بران داشته
که زبان بدشنام ایشان کشوده و ما را کمراه میکردانی اکر مراد تو ریاست است ما ترا پیشوای خود کردانیم و لوای
حکومت برای تو برافرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم و اکر غرض تو نکاح کردنست ابکار جمیله هر کدام از دختران قریش
که تو اختیار کنی بتزویج تو در آوریم و اکر مدعای تو مالست چندان زر سفید و سرخ بتو دهیم که هرکز درویشی نکردی و هیچکس
بتوانکری تو نرسد حضرت این سخنان را می شنید و هیچ نمیکفت و چون سخن او تمام شد آنحضرت در جواب او فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
تنزیل من الرحمن الرحیم تا اینجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهان مبارک آنحضرت نهاده کفت بحق خویشی
که با هم داریم خاموش شو حضرت رسول صلی الله علیه و آله خاموش شد عتبه برخاسته بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان
کفتند که عتبه کجا رفت مبادا که از کیش خود برکشته باشد و بدین محمد میل نموده باشد یا آنکه محمد او را طعامی و رشوتی داده باشد
و او را فریب داده برخاستند بخانه عتبه آمدند و کفتند با ما چرا نیامدی همانا که از دین خود برکشتی یا طعام او را خوردی
یا رشوتی از او قبول کردی عتبه ازین سخن برآشفت و کفت مال من از همه مال شما بیشترست و استیلای من از استیلای همه در پیش
چرا بطعام کسی فریفته میشوم و شما میدانید که او را مالی نیست پس چکونه کسی را برشوت فریبد ولیکن من نزد او رفتم و با او سخنی چند
کفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه سحر و آنچه از آنحضرت شنیده بود بر ایشان خواند پس کفت من دست
بر دهن او نهادم و او را سوکند دادم که دیکر نخواند و شما میدانید که محمد هرکز دروغ نکفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب هلاکت
ما و شما باشد ایشان خایب و سرکردان از خانه وی بیرون آمدند القصه حق تعالی ذکر احوال هود نموده در صدد بیان قصه ثمود در آمده
میفرماید که وَأَمَّا ثَمُودُ و اما قبیله ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشان را براه راست بوسیله حجج
و ارسال رسول یا نمودیم بایشان طریق ضلالت و ارشد را کقوله تعالی و هدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برکزیدند
نابینایی را یعنی ضلالت و جهالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر راه راست ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا کرفت ایشان را صَاعِقَةُ
الْعَذَابِ الْهُونِ قارعه عذاب و مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحه جبرئیل است که بیک لحظه همه آن هلاک شدند بِمَا
كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم

ازان صاعقه آنان را که کرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک و بعد از ذکر عقوبت دنیویه
ایشان ملحق به احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میفرماید که وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کرده شوند
أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان
بازداشته شوند یعنی پیشینیان را نکاه دارند تا پسینان بایشان رسند آنکاه ایشان را بهیات مجموعی روان کنند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا
تا آنکه چون بیایند با آتش دوزخ شَهِدَ عَلَيْهِمْ کواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ کوشهای ایشان بانچه شنیده باشند از دعوت حق و
ازان اعراض نموده وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان از آنچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان نیاوردن وَجُلُودُهُمْ
و پوستهای ایشان یعنی جوارح بانچه مباشر آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ
و دست راست باشد و سدی و جمعی دیکر برانند که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان کواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که
عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح یا بانست و جهت که حق تعالی دهان و کام و زبان در ایشان ایجاد فرماید و بعد از ان ایشان را
ملجا سازد باعتراف نمودن و کواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام کند در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت یا ظاهر سازد
در آنها علاماتی که دلالت کنند بر آنچه کرده اند پس بزبان حال ناطق شوند وَقَالُوا و کویند کافران بر وجه توبیخ لِجُلُودِهِمْ
مر اعضای خود را که کواهی داده باشند لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا برای چه کواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم
والحال نیز در صدد آن بودیم که عذاب از شما باز داریم قَالُوا کویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه
أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن در آورده هر چیز را که از ایشان
او تکلم باشد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز کردیده شده اید برای جزا یعنی از قدرت خدای تعالی که قادرست بر انطاق مردمان و بر خلق
در اول بار اعاده و ارجاع شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را بنطق در آورده وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و در آن روز
حق تعالی ملائکه را امر کند که تا بایشان بکویند که خدای شما میدید و معلوم است که نبود دید شما که پوشیده شوید و مخفی بمانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه
کواهی دهید عَلَيْكُمْ بر اعمال شما سَمْعُكُمْ کوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ
و نه اعضای شما این کلام بجهت آن کویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوار میکردیدند نزد ارتکاب فواحش بجهت ترس سوالی
و کمان می بردند که اعضا بر ایشان کواهی نمیدهد وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن کمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ که خدای نداند

بدل بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲

وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین عدم بوجود آورد و بدل وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ

كثيرًا مما تعملون بسیار از آنچه میکنید بجهت این در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که روزی من
خود را باستار کعبه پوشیده بودم سه کس بیامدند یکی صفوان از ربیعه بود و دوی دیگر امیه و عبد الله ثقفی که از قریش
بودند و با یکدیگر مکالمه آغاز کرده گفتند آیا آنچه ما میگوئیم خدا میشنود دیگری گفت اگر بلند را شنود آهسته را نیز شنود من
حضرت رسول را صلی الله علیه و آله ازین خبر دادم این آمد و آیه دیگر بعد از و که وذلكم ظنكم آن دعوی
شما بعدم علم با کثر شما گمان شماست الذی ظننتم که گمان میبردید آن در دنیا بربكم بآفریدگار خود ارداكم
هلاک کرد شما را آن گمان بد فأصبحتم من الخاسرين پس گشتید از زیان کاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایه نجات را بهلاکت
ساختید پس بنده مؤمن باید که در اوقات خلوت حضور خفیه او را از ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف و ترس او از بیش
باشد تا در سلک این جماعت نباشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که باید که بنده مؤمن بر وجهی از خدای
ترسد که گویا مشرف است و بر نهجی امیدوار رحمت او باشد که گویا از اهل بهشت است پس این آیه را تلاوت فرمود
و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است پس اگر ظن او بخیر است خیر باو میرسد و اگر بد بد است او را شر
بد میدهد و در حدیث آمده که هیچکس از شما نمیرد مگر بخدا گمان نیکو برد چه گروهی بخدا گمان بد بردند خدای تعالی ایشان را
هلاک کرد آنگاه این آیه تلاوت کرد که ذالکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین فإن يصبروا پس اگر
شکیبائی نمایند آن کافران به کیفر آنان عقوبت یزدان و از اظهار شکایت و استغاثه امتناع نمایند فالنار مثوى لهم
پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز با ایشان نفع نرساند و همیشه در دوزخ معذب باشند وإن
يستعتبوا و اگر طلب رضای خدا کنند و از وی درخواهند که از عتاب و خشم رجوع بخشنودی نماید تا از آن مضیق شداید عذاب
خلاص شوند فما هم من المعتبين پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی خدای تعالی یعنی اگر بجزع و فزع خواهند
که خدای از ایشان راضی گردد و خشم و عتاب را از ایشان رفع نماید هرگز از ایشان خوشنود نشود و دفع عذاب نکند وقيضنا
لهم قرناء و تقدیر کردیم برای مشرکان دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار
کردند و آیات بینه و حجج ظاهره ما و عناد و استکبار نمودند با وجود علم ایشان بآن پس ما ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشتیم
و مدد توفیق از ایشان برگرفتیم و نزد این حال سوی شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصه سخن آنست که

ما لشان را فرو گذاشتیم بجهت عناد و جحود یا بعوض ایشان قرنائی که امر متابعه ایشان واقع شده بود از ضلال و اتقیا شیاطین
قرین ایشان شدند نه اهل صلاح فزينوا لهم پس بیاراستند برای ایشان ما بين أيديهم آنچه در پیش ایشانست
از امتعه دنیویه و متابعت شهوات نفسانیه در طلب آن مستمر شدند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از امور آخرت
که بعث و نشور و بهشت و دوزخست یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان درآوردند تا انکار آن کردند وحق عليهم
القول و واجب گشت بر ایشان سخنی یعنی کلمه عذاب في أمم قد خلت در حالتی که بودند از امتانی که گذشته بودند من قبلهم پیش
از ایشان من الجن والإنس از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابق بودند
و در شماره ایشان مراد آنست که چنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند این جماعت نیز مستحق عذاب اند إنهم بدرستی که کافران
كانوا خاسرين هستند زیان کاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کردند و نقد تمام عیار معرفت را
بزر مغشوش بکارت (؟) و هزد و حسد از ابن عباس منقولست که رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز شدند ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند
و استماع آن نموده ایمان آورند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد
پس هرگاه که آن حضرت بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض درآمده آواز بر میداشتند و سخنان هرزه و بیهوده
میگفتند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و رجزها و شعرها میخواندند حق تعالی این آیه فرستاد که وقال الذين كفروا
و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند لا تسمعوا لهذا القرآن مشنوید و گوش فرا مدارید مر
شنیدن این قرآن را که محمد میخواند والغوا فيه و سخن لغو و بیهوده گوئید در میان خواندن آن یا در روی محمد لعلكم
تغلبون شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب را از شنیدن باز دارید فلنذيقن الذين كفروا
پس هر آینه بچشانیم آنان را که کافر شدند یعنی گروهی را که آمر و قایل این لفظند یا جمیع کفار عذابا شديدا عذابی سخت در
کیفیت و کمیت ولنجزينهم و هر آینه پاداش دهیم ایشان را أسوأ الذي كانوا يعملون بدترین جزای آنچه بودند که
میکردند از روی جهالت و عناد و عصبیت یعنی مجازات دهیم ایشان را باقبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرکست و روایت
ابن عباس شدید در روز بدر بود از قتل و اسر و اسوء آن در آخرت باشد ذلك آن عذاب بدترین جزاء أعداء الله
پاداش دشمنان خداست و آن عذاب بدتر النار آتش دوزخست لهم مر کافران راست فيها در آن آتش دار الخلد

سرای جاوید ماندن که دایم در انجا باشند و هرگز از انجا بیرون نیایند جَزَاءً پاداش داده میشود پاداش دادنی بِمَا
كَانُوا بسبب انچه بودند که همیشه بِآيَاتِنَا بایتهای کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند و بجهت آن سخن لغو و بیهوده در میان می
انداختند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر بودند در حینی که باتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما
أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس را که أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را و از دین حق بگردانیدند مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان و آدمیان یعنی بنما بما شیاطین جن را که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس را که رؤسای ما بودند و از حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه منقولست که شیطان جن ابلیس است که بنای جمیع ابالسه است و مبدع اساس شر و کفر و شیطان انس قابیل است
که محدث بنای قتل است پس مراد آنست که بنما این دو کس را که باضلال آنها از راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و قتل بغیر
حق شدیم نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و لگدکوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم یا
ایشانرا در درکه زیرتر دوزخ که جهنم است در آریم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا بگردند از جمله فروتران و بعد از ذکر وعید
کافران در وعد مؤمنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای است
بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بدان راست بایستادند و اصلا از آن
منحرف نگشتند تا هنگام موت انس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند بسا مردمان که قایل کلمه ربنا الله باشند
و اکثر ایشان از آن برگردند پس هر که معترف باین کلمه باشد تا نزد حضور موت او بر طریقه استقامت است سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که مرا خصلتی تعلیم کن که بآن متمسک شوم فرمود که قل ربی الله فاستقم گفتم یا رسول الله
مخوف ترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چه چیز است حضرت زبان خود را بگرفت و گفت اینکه زبان خود را نگهداری و ابن عباس
از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرموده اند که مراد آنست که بر ادای فرایض استقامت ورزید و بر آن مستمر باشید تا وقت
مرگ و محمد بن فضیل روایت کرده که از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم که استقامت ورزیدن بچه معنی است فرمود
والله ما انتم علیه بعد آنکه استقامت ورزیدن آن چیزیست که شما بر آنید یعنی مستقیم شدن بر متابعت اهل بیت
تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بامر و نهی خدا عمل کنید و در آن خللی راه ندهید و سفیان گفته
که کردار را مطابق گفتار سازید و فضل بن عباس بر آنست که از دنیا دور شود و بامور آخرت رغبت نماید در خبر است که روزی

رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت قرآن میکرد و میگریست گفتند یا رسول الله از ترس خدا میگریی فرمود آری مرا بطریقی
فرستاده اند که مانند تیزی شمشیر است اگر بران راست روم نجات یابم و اگر اندکی منحرف شوم هلاک شوم و بر هر تقدیر
تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت یا وقت خروج از قبر یا در قیامت و
از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در سه موضع بر مؤمنان مستقیم فرود آیند و گویند أَلَّا تَخَافُوا انکه مترسید از لحوق
توقع مکروه که عذابست و عقاب وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهگین مباشید از فوت ثواب و یا از اهوال آخرت و یا غمگین مباشید از انچه
در پس خود گذاشتید از اهل و ولد که خدا کار ایشانرا میسازد و یا غم مخورید بر گناهان خود که حق تعالی همه را عفو کند و از جمیع آن در گذرد
وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعده داده میشدید بر زبانهای
پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شماییم و اعوان و انصار شما فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چه نگاه از
آفات و عاهات نگه داشتیم و بطریق خیر و صلاح و هدایت میکردیم بر نقیض شیاطین که کفره را بفسق و معصیت اضلال میکردند
وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آن سرای بکرامت و شفاعت تحصیل در آمدن شما ببهشت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که معنی آنست که ما حارس شما میکردیم در دنیا از انواع بلیت و نزد موت از وسواس شیطان و در آخرت از شداید
عقوبت و رسانیدن بروضات جنت وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ انچه آرزو کند نفسهای شما از انواع
متلذذات و اصناف کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در بهشت مَا تَدَّعُونَ انچیزی که دعوی کنید که از ما است یعنی انچه کسی با شما
در انچیز منازعه ننماید و یا مر شما راست در آخرت انچه آرزو کنید از بقای حیات و دوام نعمت که هرگز سمت فنا و زوال و انقطاع نپذیرد
نُزُلًا در حالتی که انچه بآن وعده داده شده اید از تمنای نفس پیشکشی باشد مِنْ غَفُورٍ از خدای که آمرزنده گناهان است رَحِيمٍ
مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ نزل استعاره است برانکه متمنای اهل استقامت نسبت بانچه بایشان عطا کرده شود چون ما حضری
خواهد بود نسبت بمواید کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و بعد از ذکر وعد و وعید بجهت او و قول کفار که بگفتار لا تسمعوا
لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند در شان عالیشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید وَمَنْ أَحْسَنُ
قَوْلًا و کیست نیکوتر از روی گفتار مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ از آنکس که بخواند مردمان را بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا
و بکند کار شایسته یعنی با وجود گفتار آراسته کردار شایسته داشته باشد وَقَالَ و بگوید إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که من از گردن

نهادگانم بحکم خدای و منقاد فرمان بروجه اعتقاد و اذعان مقاتل و جمعی از مفسران گفته اند که مراد باین ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین اند که داعی خلقند بمنهج حق و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی گفتندی
کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند و پیوسته سخنان بی ادبانه بر زبان راندند حق تعالی این آیه فرستاد پس آیه در شان مؤذنانست
که مظهر شعایر اسلام اند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامت دو رکعت نماز گذارند و این قول از عکرمه
نقل شده است و گویند مراد علماء و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردمان تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان
آنست که بعلم خود عمل کنند و بمقاسات مکاره که از امر بمعروف و نهی منکر سانح گردد صبر نمایند بعد از ان بجهة ترغیب مردمان بقبول
ایمان میفرماید ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست ملت نیکو که توحیدست و دین اسلام و ملت بد که
شرکست و کفر در مجازات و مکافات چه اول موجب رفع درجاتست و ثانی سبب سقوط در درکات یا برابر نیستند
اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مروی نیست صبر و غضب و رفق و عنف و علم و
جهل و مدارا و غلظ و عفو و اسائت و غیر ذلک و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکورست که حسنه
دوستی آل رسول است صلی الله علیه و آله و سیئه دشمنی ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم حضرت صلی الله علیه و آله
میفرماید ادفع دفع کن ای محمد بالتی بآن حسنه که در نفس الامر هی احسن آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده
و گناه را بعفو و لغو را بتغافل و بکلام حق سخن باطل را پس مراد باحسن زیادتی مطلقست و یا دفع کن بدی را بحسنه که نیکو
تر باشد از حسنه دیگر یعنی هر گاه دو حسنه را یابی سیئه را بآن دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی کند پس حسنه آنست که آن را عفو
کنی و احسن آنکه بعوض آن با او احسان نمایی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده که حسنه تقیه است و سیئه فاش
گردانیدن مذهب و بر تقدیر میفرماید که هر گاه تو دفع سیئه نمایی باحسن فاذا الذی پس آن هنگام آنکه بینک و بینه
عداوة میان تو و میان او دشمنیست کانه ولی گویا دوستی کارسازست و در دین حمیم خویشی مهربان در نسبت یعنی بمانمن
این خلق حسن دشمنی که در دین معاند و منکر تو باشد دوست شفیق تو گردد و یار هوادار و ما یلقاها و عطا کرده نشود
این خلقت حسنه پسندیده الا الذین صبروا مگر آنان را که شکیبائی کردند بر مکروهات و اذیات و نفس را از انتقام
منع کرده خشم را فرو خوردند و ما یلقاها و داده نشود این نعمت که مقابله بدی بنیکیست الا ذو حظ عظیم مگر

بهره

و ما خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل یا از ثواب و جزا یا از کمال ایمان و یا تمامت نفس او باخلاق حسنه و اما
ینزغنک واگر رسد بتو من الشیطان از تلبیس ابلیس نزغ خارخاری یعنی اگر شیطان نیشی بتو رساند و وسوسه دهد که
ترک این خصلت پسندیده کنی فاستعذ بالله پس پناه بر بخدا از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع او شنواست
مر کسی را که بگفتار استعاذه بالله مترنم شود العلیم دانا بنیت صلاح او و بعد از ان در بیان دلالت قدرت و وحدت
خود میفرماید که و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت الهی اللیل والنهار شب و روز است که متعاقب یکدیگر اند
روز برای کسب معیشت و شب بجهة استراحت والشمس والقمر و آفتاب و ماهست که تقدیر ایشان بروجه استقرارست و تدبیر
الهی بر نظام استمرار پس هر یک باندازه معین و مقدر می آیند و میروند لا تسجدوا للشمس سجده مکنید آفتاب را
ولا للقمر و نه ماه را چه آنها مانند شما مخلوقند و مسخر فرمان پس رتبه معبودیت نداشته باشند واسجدوا
للشمس ~~سجده مکنید آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را چه آنها مانند شما مخلوقند و مسخر فرمان پس رتبه معبودیت~~
نداشته باشند واسجدوا لله و سجده کنید مر خدای را الذی خلقهن آن خدایی که آفریده است شب و روز و آفتاب و
ماه را ان کنتم ایاه تعبدون اگر هستید که از روی وحدانیت مر او را میپرستید یعنی اگر قصد عبادت خدا دارید
پس او را پرستش نمایید نه غیر او را فان استکبروا پس اگر گردنکشی کنند از سجده کردن مر خدا را و عبادت او نکنند با وجود
دلایل واضحه بر وجوب پرستش او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلالت و غوایت فرو گذارد فالذین عند ربک
پس آنکه نزد پروردگار تواند از اصناف ملائکه یسبحون له تسبیح و تمجید میکنند برای او باللیل والنهار شب و روز
یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم لا یسأمون و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت و این
سجده از عزایم اربعه است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه است
که ان کنتم ایاه تعبدون است زیرا که امر بسجود درین آیه بتحقیق پذیرفته و نزد ابن عباس و ابن مسیب موضع سجده نزد
آخر آیه ثانیست که وهم لا یسأمون است زیرا که تمامیت معنی باین است و قول اول از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین منقولست
و من آیاته و از جمله نشانها که دلالت بر ربوبیت تو نماید انک تری الارض آنست که تو میبینی زمین را خاشعة ذلیل و خوار
از روی پژمردگی و خشکی فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت

سجده

بجنبش درآید از روئیدن نبات وربت و برآید مانند ممیزمایه و آماسیده شود تا از میان آن انواع نباتات و ریاحین بدمد
مزین و آراسته گردد ان الذی احیاها بدرستی که آنکس که بر این وجه زنده گردانید زمین مرده لمحی الموتی
هر آینه زنده کننده مردگانست در آخرت انه بدرستی که او علی کل شیء قدیر بر همه چیزها از احیا و اماته
توانا است چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساویست بجهت اشتراک علت در جمیع ممکنات که
امکانست بعد از آن در تهدید منکران بعث میفرماید که ان الذین یلحدون بدرستی که آنانکه میل میکنند
از منهج مستقیم و میگردند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القاء کلام لغو فی آیاتنا
در آیتهای کتاب ما و این الحاد لا یخفون علینا پوشیده نمیشوند بر ما باشخاص و اقوال یعنی همه را
میبینیم و قول همه را میشنویم پس جزای طعن و تحریف و سزای الحاد و کلام لغو القا کردن با ایشان خواهیم رسانید
افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش یعنی بجهت الحاد قابل سوختن باشد خیر بهتر است ام من
یاتی آمنا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ یوم القیمة در روز رستخیز یعنی در آن روز هر از این هر دو مهیا و هم نباشند
چه اول مستوجب نزول درکه هاویه است و ثانی مستحق صعود بر درجه عالیه مراد کافران ملحد و مومنان موحدند پس بجهت
زیادتی وعید و تهدید شدید در باره کافران میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و عناد اعملوا ما شئتم بکنید آنچه
میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بصیر بآنچه میکنید بیناست و هیچ چیز از آن بر ان پوشیده نیست پس
بر آن جزا و سزا خواهد داد ان الذین کفروا بالذکر بدرستی که آنانکه نگرویدند بقرآن که بهترین یاد کردنست
لما جاءهم هنگامی که آمد بدیشان مخفی نمیشوند بر ما و یا معذب میشوند بهلاکت و انواع نکال وانه و بدرستی که قرآن
لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت عزت و گویند قرآن بجهت آن عزیز است که کلام رب عزیز است
که ملک عزیز رسول عزیز یا نامه دوست نزد دوست و نامه دوستان عزیز باشد و یا عزیز است زیرا که هیچکس قادر نیست
که مثل آن بیارد و یا باعتبار آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل و تحریف و یا بآن اعتبار که بر اتم صفات و احکام است
و یا واجبست که اوامر و نواهی آن را عزیز دانند و از آن تجاوز نکنند لا یاتیه الباطل نیاید بآن هیچ باطلی
من بین یدیه از پیش او ولا من خلفه و نه از پس او یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی آن راه نیابد پس مطاعن

وتاویل

وتاویل مبطل مطعون و متاول نگردد هر که در صدد طعن و ابطال در آمد قول آن محقق و تاویل او مضمحل و نابود شد
و با قبح وجه هلاک گشت و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار شد تنزیل فرو فرستاده شده است من حکیم از نزد خدایی
که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان حمید ستوده شده بانعام نعم بر بندگان که از جمله آن انزال قرآنست که اعظم
نعمتست و چون بسبب انکار کفار آثار غبار بر آینه دل مبارک سید ابرار صلی الله علیه و آله می نشست حق تعالی جهت تسلی
خاطر حبیب خود فرمود که ما یقال لک گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران معاند مر ترا الا ما قد قیل
مگر آنچه گفتند یعنی کفار گفته اند للرسل من قبلک فرستادگان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس بر سخنان
ایشان اندوهناک مباش ان ربک بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر مومنان را
که بصدق نیت بتوحید اعتراف نموده اند و نبوت تصدیق کرده وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک است
مر مشرکان را که جاحد و مکذبان را که معانده اند آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرود نیامد تا
بعضی از و عربی بود و برخی عجمی آیه آمد که ولو جعلناه و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن ذکرهاست قرآنا
اعجمیا قرآنی بغیر از لغت عرب لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب از روی انکار لولا فصلت چرا مفصل و مبین
نشد آیاته آیتهای کتاب بلغت عرب تا فهم آن کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمیست وعربی و مخاطب عربی حاصل که ما بلغت ایشان
از آن کتاب نبودیم و از عشیره ایشان رسول فرستادیم تا در محل ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اینکه ایشان میگویند
که مکتوب الیهم عربی باشد و کتاب عجمی بجهت فرط تکذیب و انکار ایشانست قل هو بگو ای محمد مر ایشان را که آن کتاب للذین
آمنوا هدی مر آن را که گرویده اند راه نماینده است بطریق حق وشفاء لما فی الصدور و شفا دهنده از آنچه در
سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه والذین لا یؤمنون و آنانکه نمیگروند
بآن کتاب فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست یعنی خود را گران مینمایند و بگوش هوش نمیشنوند وهو
علیهم عمی و آن کتاب بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور مینمایند مراد آنست که ایشان چون
از آیات ظاهره باهره و حجج ظاهره آن نفع نمیگیرند پس گویا کری و کوری مانع دیدن و شنیدن ایشانست از آن اولئک
آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید

از جای دور یعنی ایشان در بعد افهام و شدت اعراض از قرآن مانند کسی اند که او را از مسافت دور دراز
خوانند و او نه آواز خواننده را شنود و نه او را ببیند مراد آنست که همچنانکه ندای خواننده نفعی بآنکس نمیرسد همچنین خواندن
قرآن کافران را فایده نده پس برای تسلی خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جحود کفار خبر میدهد که وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد
در آن یعنی امتان او بعضی آنرا باور داشتند و جمعی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو در قرآن اختلاف نموده جمعی
تکذیب کردند و جمعی تصدیق نمودند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو در تاخیر عذاب از قوم تو که وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یا در وعده قیامت و حصول خصامت در آن کما قال
بل الساعة موعدهم لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وَإِنَّهُمْ و بدرستی که
مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِيبٍ گمانی که متوقع ریبست یعنی غالب ظن
ایشان آنست که قرآن کذبست پس بر سبیل احتجاج میفرماید که مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کاری شایسته از طاعت
و عبادت فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب آن راجع است باو نه بغیر او وَمَنْ أَسَاءَ و هر که عمل بد کند از
فسق و معصیت فَعَلَيْهَا پس بر اوست یعنی وبال و عقاب آن ملحق است باو وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و نیست پروردگار
تو ستم کننده مر بندگان را که نه مزاء خود عمل مکافات کند و ثواب طاعت کسی را بغیر دهد و بجهت معصیت شخصی دیگر را عقوبت فرماید
و اختیار ظلام که صیغه مبالغه است بر ظالم اشعارست بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح آن در نهایت
عظمت است چه جای صدور ظلم عظیم و دیگر مؤاخذه کسی که بگناه غیری و اثابت شخصی بطاعت دیگری ظلمی عظیم است آورده اند که کفار
قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که اگر تو پیغمبری و در وعید که ما را میکنی از عذاب اخروی صادقی بگوی که قیامت
کی خواهد بود آیه آمد که إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی خدای باز گردانیده می شود دانستن قیامت نه بغیر او پس جز او
هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان قایم شود وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و بیرون نیاید هیچ ثمره و حفص ثمرات
خوانده یعنی هیچکدام از انواع میوها بیرون نیاید مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى و بار نگیرد
هیچ ماده از انسان و غیر آن از حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود را هیچ وقت إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر وقتی

مقرونست

مگر وقتی که مقرونست بدانش خدای تعالی یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم ثمار و نتاج نیز مخصوص است
باو از حیثیت کمیت و کیفیت و کبر و صغر و طعوم و روایح و الوان و غیر آن و از کیفیت انتقال در ارحام و ذکورت
و انوثت و تمامیت و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام حمل و ساعات آن وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند
مشرکان را خدای از روی توبیخ از تبعیت رسول لکند که أَيْنَ شُرَكَائِي کجا اند انبازان من که بزعم و قول خود
آنرا شریکان من میدانستید و میگفتید قَالُوا گویند مشرکان آذَنَّاكَ اعلام کردیم ترا مَا مِنَّا نیست
از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان زیرا که ما از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین بیگانگی تو اعتراف نموده ایم
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ آنچه بودند که می پرستیدند پیش از قیامت یعنی
بتانی که در دنیا می پرستیدند آن روز نبینند وَظَنُّوا و یقین دانند مشرکان که مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا که مِنْ
مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از عذاب و قیام ظن در مقام یقین در چیزی که مشاهده نباشد بسیار شایعست پس در
مذمت شیوه دنیویه ایشان میفرماید که لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکویی در
بلچها چون صحت و نعمت و خوشحالی و فراغت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر رسد او را بدی چون درویشی و بیماری
و رنجی و کدورت فَيَئُوسٌ پس او شدید الیاس است یعنی بسیار نومید از روح و رحمت قَنُوطٌ بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت
حضرت باری تعالی و یا ناامید است از اجابت دعا و بدگمانست بپروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را
رَحْمَةً مِنَّا بخششی از نزدیک خود چون غنی و صحت مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از آنکه سختی باو رسیده باشد از بیماری او درویشی
لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي هر آینه گوید که آن نیکی مرا ای منست یعنی بجهت عمل نیک مستحق آنم یا آنکه این نیکی دایم مرا خواهد بود
و زوال پذیر نخواهد شد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را برخواسته یعنی حاضر شونده مراد
انکار آنست از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض
قیامت قایم شود چنانکه زعم شما مسلمانانست و مرا برانگیزند إِنَّ لِي بدرستی که مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای
لَلْحُسْنَى حالتی که نیکوتر از آنچه امروز دارم از اصناف کرامت و نعمت زیرا که استحقاق نعمت و کرامت
دنیویه مرا ثابت است پس انواع نعم اخرویه نیز بر این قیاس خواهد بود و از من منفک نخواهد شد تعالی از حضر

حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم نقل کرده که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در دنیا که میگوید
در قیامت نعم جنت مرا خواهد و یکی در عقبی که خواهد گفت یالیتنی کنت ترابا و هیچکس ازین دو تمنای وجود نخواهد
گرفت پس حق تعالی در جواب کافر میفرماید که فلننبئن الذین کفروا پس هر آینه اخبار کنیم آنانرا که نگرویدند
بما عملوا بانچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت دائمیست یعنی بنماییم بایشان عکس آنچه اعتقاد
کرده بودند از اختصاص نعمت و کرامت بایشان بجهة ظن فاسد ایشان بصدور اعمال حسنه از ایشان
ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی درشت و سخت که از غایت
کثرت گویا بر بالای هم نشسته که ممکن نباشد خلاصی از آن واذا انعمنا و چون انعام انواع نعم
از صحت و ثروت علی الانسان بر آدمی کافر نعمت اعرض روی بگرداند از شکر گذاری و بجهة مغرور شدن
او بآن نعمت اصلا تصور نکند آن نعمت را و منعم حقیقی خود را فراموش کند ونای بجانبه و دور
دارد جانب خود را از ادای شکر گذاری و اعتراف بنعم حضرت باری تعالی بجهة تجبر و تکبر واذا
مسه الشر و هر گاه برسد باو بدی از بیماری و تنگدستی فذو دعاء عریض پس او خداوند دعای بسیار است
یعنی روی آورنده است بدرگاه ما بدوام ناله و کثرت تضرع و چون امتداد عریض در دو جهت است و امتداد
طویل در یکجهة ازینجهة اختیار عریض بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن قل بگو ای
محمد مر این کفار کافر نعمت را ارأیتم آیا دیدید شما یعنی اگر بصیرتی دارید بمن خبر دهید که ان کان اگر باشد
قرآن در نفس الامر من عند الله از نزد خدای تعالی ثم کفرتم به پس کافر شوید بآن بی تامل و
اتباع ادله آن من اضل که گمراه تر باشد ممن هو از آنکس که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور
از صلاح و صواب یعنی که گمراه تر باشد از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید و در بعضی تفاسیر آورده اند
که ابوجهل حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفت آیتی بما بنما تا تصدیق تو کنیم آن حضرت صلی الله علیه و آله
ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد ما را سحر کرده و اگر نه شما جمعی را باطراف و نواحی مکه بفرستید
تا از مردم آن جوانب معلوم کنید که این صورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق دیده اند از آیات خداست

و اگر نه

و اگر نه سحر محمد است پس رسولان باطراف و جوانب روانه کردند و همه مردمان که سکنه آفاق بودند از دیدن شق ماه
خبر دادند ابوجهل لعین گفت هذا سحر مستمر این سحر و جادوییست که بهمه آفاق استمرار یافته و بجمیع جوانب رسیده حق تعالی
آیه فرستاد که سنریهم زود باشد که بنماییم کفار مکه را آیاتنا نشانهای قدرت خود را فی الآفاق در کنارهای
جهان و فی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی مکه مراد آنست که اکتفا بشق قمر نکنیم بلکه مکرر آیات باهل مکه و نواحی
مینماییم حتی یتبین لهم تا روشن گردد مر ایشانرا انه الحق آنکه رسول ما حق است اولم یکف بربک آیا
کفایت نمیکند پروردگار استفهام برای تقریر است یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو انه علی کل شیء شهید
بدل ربک است یعنی کفایت کند ترا آنکه او سبحانه است بر همه چیز گواه است مراد آنست که گواه بودن او بر همه چیزها
کفایت میکند ترا و معنی کفایت تبیین او سبحانه است آنچه کافی و وافی باشد از دلایل وحدت و آثار قدرت حاصل
معنی آنست که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق تعالی کافیست بر صدق نبوت تو گواه باشد باین وجه که دلایل واضحه
نماید بر صدق دعوی تو بدانکه علما را در معنی آفاق و انفس خلافست یکی آنکه مذکور شد دویم آنکه مذکور شد مراد آنست
که بنماییم بمردمان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را و در آفاق عالم و اقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات
و الاشجار و البحار و الجبال و در نفسهای ایشان لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام خلقت بما عصاب و رباطات و
عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مر ایشانرا که خالق آفاق و انفس معبود بحقست و در الوهیت یکتاست و در علم و قدرت بیهمتاست
و این قول عطا و ابن زید است سیم بنماییم ایشانرا دلایل خود را بر صحت نبوت محمد صلی الله علیه و آله در آفاق یعنی اقطار مکه بفتح قری
و حصون و قلاع و بلاد از برای او بنصرت و معاونت احبا و اخیار که کار اغیر فرار بودند و بعد از ان از برای جمیع اهل اسلام
چون غلبه ایشان بر بلاد یمین و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان بر جمیع اکاسره و افاجره و غالب شدن قلیل
ایشان بر کثیر و ضعفای ایشان بر اقویا و مراد به فی انفسهم فتح مکه است بعد از قحط و خوف و قتل و این فتح و نصرت در آفاق
و انفس بجهة آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار آن بعد از آنکه دانند که قرآن حقست و از نزد خدایست که معبود
مطلق است چه ایشان بسبب غلبه و تسلط آن حضرت بر مکه و اقطار آن بعد از آنکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شده اند
باینکه او مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد به فی الآفاق وقایع است که بر امم ماضیه واقع شده

از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم واقعه روز بدر و این از قتاده منقول است پنجم آیات آفاقی
غلبه دین اسلام است بوقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و انفسی آنچه در زمان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد از فتح مکه و این قول محمد بن کعب است أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که این کافران فِي مِرْيَةٍ در شک
و ریب اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود روز جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او سبحانه
بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرارسنده است از روی علم شامل و قدرت کامل بر مجمل و تفاصیل اشیاء ظواهره و بواطنه
آن عالم و بینا بر وجهی که هیچ چیز از وی پوشیده و پنهان نیست پس بر احوال همه کس دانا خواهد بود و همه را بجزای عمل خواهد رسانید
سورة الشورى ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند فرشتگان برای او
صلوات فرستند و برای او استغفار کنند تا روز قیامت و سیف بن عمیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که
حمعسق تلاوت کند خدای تعالی روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده گرداند و او را نزد خود بدارد و با او خطاب کند که ای بنده
من مداومت سوره حمعسق مینمودی و نمیدانستی که ثواب او بچه مرتبه است و اگر عالم بثواب او میدانستی هرگز از خواندن ملال نمی یافتی
و دایم در خواندن آن مواظبت مینمودی پس ملایکه را امر کند که او را به بهشت و در بهترین امکنه و بر اجای دهند پس ملایکه او را به بهشت
برند در قصری که ابواب و شرف آن از یاقوت سرخ بود و آرند و صفا و لطافت آن بر وجهی باشد که ظاهر آن از باطن و باطن از ظاهر
توان دید و هزار حور العین و هزار ولدان که مثل لآلی منور باشند باو دهند بانواع کرامت و به آنکه چون حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده
کرد افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حمعسق
از قتاده مرویست که عسق اسمیست از اسمای قرآن و لهذا در درجه تفصیل این سوره از حوامیم دیگر بعسق گفته که استفتاح جمیع
سور حوامیم بذکر کتابست الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب معنی دلالت کند بر کتاب و از سعید بن
جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس و قاف از قاهر و یا آن رتبت باسم حکیم
و مجید و علیم و سمیع و قدیر و یا آیات بصفت علم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند این حروف رمزیست بآن عطا که حق تعالی
بحضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله ارزانی داشته حا حوض مورود یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت از آن سیراب شوند و میم
ملک ممدود که از شرق تا غرب بتصرف امت حالی بهمت او درآید و عین عز ممدود او که اعز اشیاست و سین ثنای مشهود

او که مرتبه

او که مرتبه هیچ احدی برفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که او در جه او ادنی است و در روز قیامت که آن
شفاعت کبری است و نزد عطا حا ایمات بحرب و میم بتحویل ملک و دول و عین بعهد و معهود و سین باستیصال کفار بسنین و غلا
و قاف بقدرت و غلبه خدا بر ملوک دنیا و بکر بن عبد الله مزنی گفته که حا حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع شده و میم
ملکت بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنای مهدی علیه السلام و قاف قدوم عیسی علیه السلام در وقتی که از آسمان فرود آید و قاف
آنها ترسایان آنکه کلیسیا را از اراکیسند و از ابن منذر مرویست که مردی از عبد الله عباس پرسید که حمعسق چه باشد گفت من ترا
بان خبر دهم برانکه این آیه در شان مردیست که نام او عبد الله باشد و او بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید و بر کنار جوی دو مدینه
بنا کند که جوی آب در میان هر دو شهر گذرد و چون خدا خواهد که ملک او و اتباع او را زایل گرداند در شبی آتشی برسد و تمامی شهر را
بسوزد چنانکه از ان اثری نماند و روز دیگر اهل آن مدینه با جبارانی که در آنجا باشند بتماشای این شهر آیند خدای تعالی ایشان را با آن دو شهر
همانجا بزمین فرو برد بر وجهی که از ایشان هیچ اثر باقی نماند فذلک قوله حمعسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی و سنتی و قضا از
جانب خدای تعالی در جزای این هر دو شهر و خرابی آن و یا عین اشارتست بعدل او سبحانه و سین بسکون و قاف بوقوع عذاب بر دو
آن شهر یعنی مقدر و مقتضی گشته از روی عدل که زود باشد که واقع شود عذاب بر آن هر دو شهر و بروایت ابو الجوزا از ابن عباس
عین علامت عذابست و سین سنت مسخ و قاف اثر قذف و ثعلبی از ابن عباس نقل کرده که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از
معنی این کلمه استفسار نمودند فرمود که حا حرقست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و مؤید این قولست که بعد از
نزول این آیه اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ظاهر شد گفتند یا رسول الله چرا دلتنگ شدی فرمود که
مرا خبر دادند به بلایی که بامت من فرود آید و آن خسف و مسخ و قذف و امثال آن باشد بعد از خروج دجال و سایر وقایع
و بعد از خروج مهدی علیه السلم و نزول عیسی علیه السلم پیدا شوند پس مراد وحی ملک علامست بسید انام علیه الصلوة والسلام بوقوع
حوادث و حدوث وقایع و فتن که بعد از او ظاهر شود كَذَٰلِكَ یعنی مثل آنچه درین سوره است از معانی يُوحِي إِلَيْكَ
پیوسته وحی میکند بتو وَإِلَى الَّذِينَ و بسوی آنانکه مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو بوده اند از سایر رسولان اللَّهُ
الْعَزِيزُ خدایی که غالبست بر جمیع اشیا پس هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الْحَكِيمُ دانا به همه احوال کسی
سزاوار نزول وحی است مراد آنست که عادة الله جاری گشته برانکه مضمون این سوره را که وعدست ببعث و نشور

بجمیع پیغمبران خود الهام نماید واین معانی را در قرآن وسایر کتب سماویه مکرر فرماید بجهت تنبیه بلیغ ولطف عظیم
نسبت به بندگان اولین وآخرین وعطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری را خدا با وکتاب نفرستاد مگر معانی این سوره را
بلغات ایشان دران درج فرمود لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مراو راست انچه در آسمانهاست از امور علویه وَمَا فِي
الْأَرْضِ وانچه در زمین است از اشیا سفلیه وَهُوَ الْعَلِيُّ واوست بلند مرتبه بروجهی که عقلا در وی نرسند رفعت
شان او نرسد الْعَظِيمُ بزرگوار که برید فهم تیز رو بگرد سرادقات عظمت وجلال او نرسد تَكَادُ السَّمَاوَاتُ
نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت عظمت وجلال او یا از استعظام آنکه دعوی شرک کنند یَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند
مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی مبدا شکافتن از عرش وکرسی باشد وبابی وبلین ترتیب تا بآسمان دنیا وچون اجرام علویه با وجود
متانت ورفعت از جهت سطوت عظمت غریب بانشقاق باشند پس کوه این سفلیه بطریق اولی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ
وجمیع فرشتگان تنزیه میکنند ذات او سبحانه را از ناسزا وناروا تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بسپاس داری
وشکرگذاری پروردگار خود یعنی تسبیح وحمد باهم میگویند تا یکی نفی ناسزا کند ودیگری اثبات سزا واز حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم مرویست که دراین مقام مراو بملائکه حمله عرشند که همیشه تسبیح وتحمید او سبحانه ترنم مینمایند
وَيَسْتَغْفِرُونَ وآمرزش میطلبند از و لِمَنْ فِي الْأَرْضِ از برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان نه کافران چه ایشان
برحمت خدای هرگز نرسند همچنانکه در سوره مؤمن فرموده ویستغفرون للذین امنوا أَلَا إِنَّ اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای
هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده بندگان الرَّحِيمُ مهربان برایشان بقبول توبه وانابت از و وفور رحمت وغفران
اوست که فرشتگان را بجز از خدای دوستان مراد شرکا اند که معبود مشرکانند اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ خدای تعالی نگهبانست
بر اقوال واعمال واحوال ایشان وهیچ چیز از ان بر وفوت نمیشود وهمه را بسزای خود میرساند وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
ونیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيلٍ گماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی ومحافظت اعمال ایشان کنی پس از کفر و
عناد ایشان دلتنگ مشو چه بر تو همین دعوت وتبلیغ احکام شریعت وَكَذَلِكَ ومثل انچیز که مذکور شد از محافظت
اعمال کفار وعدم وجوب محافظت تو یا مثل این وحی کردن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی
که قرآنیست بلغت عرب که لغت قوم تست لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَى اهل مکه را که ام البلادست چه انبساط همه زمین

از تحت آن شده وَمَنْ حَوْلَهَا وکسانی را که گرداگرد آنند تا نهایت ربع مسکون وَتُنْذِرَ وبیم کنی همه ایشان را
يَوْمَ الْجَمْعِ از روز جمع شدن همه مردمان یعنی روز قیامت که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن
آن وبعد از انکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند واز حساب فارغ گشته آنها را متفرق سازند فَرِيقٌ
فِي الْجَنَّةِ بعضی از ایشان گروهی باشند که ایشان را به بهشت برند بجهت طاعت وعبادت وآنها مؤمنان موحدند
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وبرخی دیگر گروهی باشند که ایشان را بدوزخ اندازند بجهت عناد وعدم انقیاد وآنها
مشرکان وملحدانند از عبدالله عمر روایتست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از خانه بیرون آمد وصحیفه
چند در دست داشت پس گفت دانی که این صحیفها چیست گفتم نه یا رسول الله فرمود که انچه در دست راست دارم نامه ایست
واسامی جمعی از نیکوکاران را اهل بهشتند دران ثبت است که هیچ ازان زیاده وکم نگردد وانکه در دست چپ دارم
نامه ایست که نامه بدکاران دراین مندرجست وهیچ ازان زیاده وکم نشود که انگاه این آیه تلاوت فرمود که فریق فی
الجنة وفریق فی السعیر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای که بر سبیل قهر وجبر همه مردمان را در ملت اسلام درآورد لَجَعَلَهُمْ
هرآینه گردانیدی همه ایشان را از روی الجا أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یکتا بر جاده هدایت ونظیر اینست که قوله تعالی ولو شئنا
لآتینا کل نفس هداها وقوله ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا وَلَكِنْ يُدْخِلُ ولیکن درمی آورد
مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد از اهل توحید وعبادت فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود یعنی حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند
که همه مردمان را مکلف گردانند وبنای کار ایشان را بر اختیار نهند با وامر ونواهی به هرکسی از روی اختیار انقیاد نماید مستحق
بهشت شود وهرکه طریق کفر وعناد اختیار کنند مستوجب دوزخ گردند پس پای ثواب وعقاب بر تکلیف است در زمان اختیار
وَالظَّالِمُونَ وستمکاران یعنی اهل کفر وضلالت مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ نیست ایشان را هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد
وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که عذاب از ایشان بردارد أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ نه چنانست که کفار قبول کنند وبتوحید الهی معترف شوند
بلکه فرا گرفتند بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان که بتانند وسایر معبودان باطل که اصلا نفع وضرر از ایشان متصور نیست واگر
اراده دارند که برای خود دوستی فرا گیرند که نفع با ایشان رسانند وضرر از ایشان دفع کند فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ پس خدای بحق اوست
که بحسب حقیقت مستحق ولایت نه غیر او چه او سبحانه دوستی است که دوست خود را بنوازد ودستگیری او کند پس واجب ولازمست

کرد وستی با او کنند نه بغیر او وَهُوَ يُحْيِ الْمَوْتَى و او زنده کرداند مردکان را بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت
عجزند و کمال نقص وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها توانا است بخلاف معبودان باطله اصنام که بر
هیچ چیز قدرت ندارند و در نفع و ضرر عاجز مطلق اند بعد از آن حکایت قول رسول صلی الله علیه و آله میکند
نسبت بمؤمنان که وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و انچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آن با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی
از امور دینیه و دنیویه فَحُكْمُهُ پس حکم آن مختلف فیه مفوض است إِلَى اللَّهِ بسوی خدای یعنی در روز قیامت که
میزان عدل را نصب کنند حق تعالی حکم کند بحقیقت محق و بطلان باطل میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب دادن
محقین است که اهل ایمان باشند و عقوبت مبطلین که مشرکانند و نزد بعضی معنی آنست که انچه اختلاف میکنید در آن
از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بحکم یا انچه اختلاف میکنید و منازعه می ورزید از خصومات پس برسول خدا عرض
کنید و غیر او را بحکومت اختیار مکنید کقوله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و رسوله ذَٰلِكُمُ آنکس که حقیقت حکم
صفت اوست اللَّهُ رَبِّي خدای بحق است که پروردگار منست عَلَيْهِ بر او نه غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در
اعدای دین در همه امور و جمیع مهمات خود را باو باز گذاشته ام وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز گردانیده میشوم نه
غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او شکافنده است و بیرون آورنده از عدم
آسمانها و زمینها را جَعَلَ لَكُمْ آفرید از برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس نفسهای شما أَزْوَاجًا جفتها که زنانند
تا بایشان انس گیرید از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق فرمود از برای شما از جنس چهارپایان أَزْوَاجًا
صنفهای گوناگون یعنی از برای هر یک زوجی تعیین فرمود تا سبب توالد و تناسل باشد يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند
شما و انعام را فِيهِ درین تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشأ توالد و تناسل است و یا بسیار کرداند شما را در تزاوج تا آن سبب
توالد و تناسل گردد و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج مقدور هیچکس نیست بغیر ذات احدیت ازینجهة بعد ازین
میفرماید که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام زاید است مثل مثلک لا یفعل کذا چه بدلایل
عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا نفی چیزی کند که مانند مثل او باشد پس لیس کمثله شیء در معنی لیس کالله شیء باشد و گویند که
مثل بمعنی صفت است و معنی آنست که نیست مانند صفت او صفتی زیرا که جمیع صفات بنظر صفات کمال او سبحانه ناقص اند

پس

پس مثل صفات او نباشد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر جمیع انچه را شنیده میگردد الْبَصِيرُ بینا بهر چه
دیده میشود لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر اوراست کلیدهای خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق
سماوی که بارانست و گنجهای ارزاق زمین که نباتاتست و قبضه اقتدار اوست يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند بطریق حکمت إِنَّهُ بدرستی که او
سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزی از دقایق و استحقاق قبض و بسط ارزاق عَلِيمٌ داناست پس بر وجه استحقاق انزال ارزاق
میکند و بعد از تعداد نعم دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میگوید شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ بیان کرد و روشن ساخت خدای
تعالی از برای شما از دینی که متمسک بآن شوید مَا وَصَّى بِهِ انچه را فرموده بود بآن نُوحًا نوح پیغمبر را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
و انچیزی که وحی کردیم بتو وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و انچه امر کرده بودیم إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این سه پیغمبران را از اصول دین
یعنی خدای تعالی هموار ساخت از برای شما اصول دینی را که مشترکست میان دین نوح و محمد صلی الله علیه و آله و آنانی که در میان ایشان
واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت و مضمون آن وصیت
أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بانچه تصدیق بآن واجب شده از اصول دینیه وَلَا
تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق و پراکنده مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است بحسب اختلاف
ازمنه و مصالح کقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا كَبُرَ بزرگست و دشوار و گران عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر بزرگ
آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ انچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي خدای میکشد
و جمع میکند إِلَيْهِ بسوی انچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از انکسی که مطیع و منقادند
یا بر میگزیند برای خود بجهت رسالت آنرا که اراده کنید وَيَهْدِي و راه مینماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ
هر که را باز گردد بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد او سبحانه راه راست باو بنماید و یا آنکه
راه بهشت باو بنماید و ثواب دهد هر که را که بنیت خالص باو رجوع کند و سیرا وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشوند اهل ادیان و ملتها
از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین بر نگشتند إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
آمد بر ایشان از اخبار پیغمبران مثل آیات توریة و انجیل بعد از علم ایشان بانکه تفرق محض ضلالت و بر هر تقدیر بر گشتند و پراکنده

شدند از ایمان بَغْيًا از روی ستمکاری و جباری که واقع شده بود بَيْنَهُمْ میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست و
یا از روی حسد بردن بر پیغمبر و گویند مردم بعد از هلاک کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند و چون پدران ایشان
بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شده نزد ایشان پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند و ایشان بجهت بغی و تکبر
و حسد بر ایشان نگرویدند و یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاف نکردند در حق آنحضرت
مگر بعد از آنکه بایشان آمد طریق علم بمبعث آنحضرت و صحت نبوت او پس عدول کردند از نظر کردن در آن بجهت
ظلم و عداوت و حسد و حرص بر طلب دنیا کقوله تعالی و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة وَلَوْلَا
كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی سخنی پیشی گرفته در تاخیر عذاب إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده و مقرر گشته مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مبطل و نجات مؤمن محق
وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شدند کتاب یعنی قرآن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امم ماضیه
که قوم نوح و ابراهیم و عیسی و موسی بودند مراد یهود و نصاری زمان آنحضرتند که از پس آبا و اجداد خود قرآن
بایشان آمد و یا مراد مشرکان عهد رسولند که از پس اهل کتاب قرآن بایشان نازل گشت و ایشان لَفِي شَكٍّ مِنْهُ
هر آینه در شکند از قرآن یا از دین یا از پیغمبر مُرِيبٍ شکی ریبت افکننده که ظن ایشان یعنی غالب ایشان آنست که قرآن
یا دین اسلام غیر صواب است فَلِذَٰلِكَ پس بجهت این تفرق و اختلاف که از ایشان صادر شده فَادْعُ پس بخوان مردمان را
باتفاق و ایتلاف بر ملت حنیفه که دین اسلام است تا تفرق و اختلاف و شک از ایشان زایل شود وَاسْتَقِمْ و مستقیم
باش بر دعوت نبوت و تبلیغ طریق شریعت كَمَا أُمِرْتَ بر همچنانکه مامور شده بآن یعنی بمقتضای امر الهی
عمل کن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی مکن هواهای مختلفه و آرزوهای باطله ایشان را در تبیان آورده که
ولید بن مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که از دین و دعوت خود رجوع نمای تا نیمه مالهای خود را
بتو بخشم و شیبه بن عتبه گفت که اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی این آیه فرستاد که بر تبلیغ
رسالت و دعوت توحید ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامت نمای و پیروی هوای باطله ایشان مکن وَقُلْ
آمَنْتُ و بگوی که گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچیزی که فرو فرستاده است خدای تعالی مِنْ كِتَابٍ از جنس کتابها یعنی بکتابهای

بر من و بر انبیای سابق نازل شده ایمان آورده ام و بر مضمون آنها که امر است بتوحید و اخلاص و تبری از شرک گرویده ام
پس چگونه تابع شما شوم وَأُمِرْتُ و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند لِأَعْدِلَ بانکه عدل کنم و طریقه سویه مرعی دارم
بَيْنَكُمُ میان شما یعنی جمیع اشراف و ارذال را بدین توحید خوانم و اصلا از تبلیغ دعوت و ادای احکام شریعت منحرف
نشوم و نیز بگو بکفار که شما معترفید بانکه اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردار ما
وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست پاداش عملهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ هیچ خصومتی نیست
میان ما و شما مراد آنست که بجهت ظهور حق احتجاج و خصومت را مجال نمانده پس اگر کسی بخلاف و اختلاف میل کند بر سبیل
عناد و مکابره خواهد بود بعد از آن در تهدید کفار میفرماید که بگو بایشان که اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدای جمع کند میان ما در روز
قیامت و انتقام ما را از شما بکشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه و اهل حق را بدرجات رضوان رساند
و اهل باطل را بدرکات نیران وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه مخاصمه میکنند از کفار و مجادله میورزند با پیغمبر و سایر مؤمنان
فِي اللَّهِ در دین خدای مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ از پس آنکه اجابت کرده شده باشد یعنی از پس آن اجابت کرده باشند
لَهُ مر قول خدا را در روز قیامت و میثاق و بربوبیت او تصدیق کرده مراد یهود و نصاری اند که بعد از استماع
نعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در توریة بوی ایمان آوردند و چون مبعوث گشت بجهت حقد و حسد بوی نگرویدند
و در مقام مخاصمه در آوردند یا آنکه نعوت معهوده را در وی دیدند و معجزات باهره را بر صحت نبوت او مشاهده
کردند حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان برد نبوت او باطلست و زایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان چه بعد از وضوح
حجت و ظهور ادله بر صحت نبوت حجت ایشان عناد محض و محض عناد است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشانست خشم خدای بجهت
مجادله کردن در ابطال حق وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ و مر ایشانراست عذاب سخت که آن آتش دوزخ است مجاهد گفت
که مجادله ایشان آن بود که میگفتند کتاب ما از پیش کتاب شماست و رسول ما پیش از شما پس ما بهتر از شماییم اللَّهُ الَّذِي
أَنْزَلَ الْكِتَابَ خدای بحق آنکس است که فرو فرستاده جنس کتاب را یا قرآن را از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر
دادن از ماضی و مستقبل یا در اوامر و نواهی و سایر فرایض و احکام الهی وَالْمِيزَانَ و انزال فرمود طریق شرع را که
عدالت حقیقی تا بندگان در جمیع امور سویت مرعی دارند و گویند مراد ترازوی معروف است که بآن چیزها را بسنجند

پس مراد بانزال آن امر کردنست از وسلحابه بآن و تعلیم کیفیت وزن اشیا تا بران حیفی در بایع و مشتری واقع نشود
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا ای مکلف و چه شناسا ساخت ترا بقیامت و چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت
قَرِيبٌ نزدیک بود لعل در کتاب خدا نازل منزله یقین است یعنی البته ساعتی که در آن قیام قیامت قایم گردد نزدیکست
پس متابعت کتاب خدای کن و شریعت او که عدل محض است عمل کن پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده
شود و حکمت در اخفای وقت قیامت آنست تا بندگان همیشه خوف را شعار خود سازند و بتوبه مبادرت کنند چه اگر
وقت قیام قیامت معلوم شودی ایشان پیش از وقوع آن بقبایح مشغول شوندی و اعتماد کنند بر تلافی آن بتوبه در حین
وقوع قیامت يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب زدگی میکنند بعث قیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب یستعجل
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه نمیگروند بآن وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق خاتم الانبیا نموده اند
مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسانند و هراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه و مجازات وَ
يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند انکه آمدن قیامت درست و محقق الوقوع است أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ بتحقیق یعلمون
که آنانکه مخاصمه و مجادله میکنند از روی انکار لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب چه وقوع قیامت
صدقست اللَّهُ لَطِيفٌ خدای بسیار نیکوکار است بانزال کتب انبیا بِعِبَادِهِ بر بندگان خود بر وجهی که از کثرت و وفور آن
عقول از ادراک کلیات آن قاصر اند و اوهام از رسیدن بجزئیات آن عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی مهربانست و نوازنده
شیخ جنید را گفتند که لطیف را چه معنیست فرمود آنکه با دوستان لطف کند تا دانند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا
شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلیست که مکلف بسبب آن بطاعت اقرب باشد و از معصیت ابعد و هر لطف که باعتبار
طاعت باشد آن را توفیق گویند و اگر زاجر معصیت باشد آن را عصمت خوانند در کشف الغمه معنی لطف بر این وجه
آورده که نعمت بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند لطیف آنست که علم شامل او محیط اغوامض
مصالح بلاد و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع و از اینجاست که يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی
میدهد هر که را میخواهد بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص میسازد هر یک از بندگان را بنوعی از نعمت و صنفی از مکرمت
که مقتضای حکمت او باشد همچنانکه یکی را ولد عطا میکند و دیگری را نعمتی که بصاحب ولد نداده حاصل که همه

بندگان میرورزد و هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند پس هر یکی را بنوعی از نعمت محظوظ و بهره مند گرداند
و اگر چه در ضیق و سعت و قلت و کثرت بر تفاوت مراتبند وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست بسیار بسیار توانا
در لطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هرگز گرد مغلوبیت بدامن کبریای
او نرسد مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده کند در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آن سرا را یعنی عملی که موجب
ثواب آخرت آن سرای باشد پس بجهت این در این سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و آب عمل صالح آن را
به پرورش در آورد تا بار آن را در عرصه قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزاییم مر او را در کشت خود او
یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا نیا
کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی او از آن حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا بحسب
مقتضای حکمت و مصلحت وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ و نیست مر او را در سرای آخرت هیچ بهره
مراد مشرکانند که همت ایشان مصروفست بر جمیع امتعه دنیویه حاصل که هر که عمل برای آخرت کند در تحصیل خود
موفق شود و میامن برکات آن بروزگار آن رسد و در آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او از برای
دنیا باشد روزی بقدر باو رسد اما نه بر آن وجهی که مراد او باشد و او را در آخرت هیچ بهره و حظی نباشد و گویند که
این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافقان بودند بقصد غنیمت بغزا میرفتند و جمعی که از اهل
ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعالی فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند او را باشد سهم غنایم و ثواب
آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد باو رسد و لیکن او را از ثواب آخرت هیچ
نصیبی نباشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بنیت دنیا عملی کند خدای تعالی جمعیت او را پراکنده
کند و فقر را نصب العین او سازد و از دنیا باو نرسد مگر آنچه برای او مقدر شده باشد و هر که بنیت آخرت کاری کند حق تعالی
در دنیا پراکندگی او را جمع کند و دل او را بی نیاز گرداند از غیر و دنیا باو اقبال کند حسن بصری گفته که چون ادنی تابع
اعلی است بدون عکس پس هر که از برای آخرت کاری کند بثواب اخروی رسد و دنیا را از تبعیت او دهند و هر که از برای دنیا عمل
کند نصیب دنیا باو رسد و او را از ثواب آخرت هیچ حظی نباشد بعد از آن در توبیخ کفار میفرماید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه

آیا کافران را انبازانند یعنی ایشانرا شیاطین اند که در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند
برای ایشان یعنی آراسته اند در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ
آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای تعالی از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم سائبه و امثال آن
وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق میبودی که آن قضای سابقست بتاخیر مکافات یا اگر نه سبق وعده
بودی بانکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان که آن روز قیامت است لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان
کافران و مؤمنان یا میان مشرکان و شرکاء و هر یک جزا یافته بودندی وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران
که کافرانند لَهُمْ مر ایشانراست در روز قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که منقطع نباشد تَرَى
الظَّالِمِينَ به بینی مشرکانرا در روز قیامت مُشْفِقِينَ بسیار ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند
از انواع قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه جزای اعمال قبیحه ایشان فرود آینده و رسنده باشد بایشان خواه از آن
هراسان باشند و خواه نه چه نشده خوف دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشت باشند یعنی در مواضع خوشتر
از بقعهای بهشت از حیثیت انبوهی اشجار مخضره و نباتات ناضره لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ مر ایشانراست آنچه خواهند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان ذَلِكَ آنچه مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ
آنست فضل بزرگ و نعمت بیشمار که در جنب آن نعمت فانی دنیا بغایت حقیرست و لا اعتبار ذَلِكَ آن
ثواب عظیم الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ بِهِ آنست که مژده میدهد خدای بآن عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را که ایمان
آورده اند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور و بهجت در مراسم
عبادات افزایند و وظایف طاعت را بجد و جهد بتقدیم رسانند در کشاف و غیره مذکورست که روزی
انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس و بروایتی عباس مر ایشانرا گفت ما را افضل و مزیتست بر شما
تا بنشست رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید بمجلس ایشان آمده گفت که ای معشر انصار شما ذلیل بودید خدای تعالی
شما را بواسطه من عزیز و ارجمند گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شما گمراه بودید حق تعالی بسبب من شما را هدایت

داد گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود که چرا جواب من نمیگوئید گفتند چه بگوئیم یا رسول الله فرمود که در جواب من
بگوئید که نه قوم خود ترا اخراج کردند و راندند از نزد خود پس ما ترا جای دادیم و در پناه خود آوردیم و نه
قوم تو تکذیب تو کردند پس ما تصدیق تو کردیم و نه قوم تو ترا مخذول ساختند پس ما ترا نصرت دادیم و بر همین
طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تعداد صفات جمیله ایشان مینمود تا آنکه همه بزانو در آمدند و گفتند تن
و جان ما فدای تو باد یا رسول الله و همه مالها که داریم از آن خدا و رسولست اگر اجازت فرمائی همه اموال
خود را بطیب نفس بخادمان عتبه علیه السلام نمائیم تا در حوائج خود صرف کنی و خاطر عاطر را از ممر اخراجات فراغتی
حاصل شود این آیه آمد که قُلْ بگوی ای محمد مر اهل ایمان را که لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ
احکام آلهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری نیز از برای دعوت از
امت خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجلسی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید
که محمد برین دعوت طمع مزدی دارد یا نه این آیه آمد که بگوی من بر دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نمیطلبم
إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن طلب میکنیم از شما دوستی ثابت و متمکن فِي الْقُرْبَى در اهل قرابت من یعنی همین توقع دارم که
خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشانرا از جمله واجبات شمارید و مراعات ایشانرا از لوازم دانید و
ایشانرا از زبان و دست نرنجانید و فی الحقیقه این مودت اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست
مگر که رشته قرابت ایشان بآنحضرت منتهی میشود پس در حقیقت مآل مودت قرابت آنحضرت راجع بمودت قرابت ایشان
شد و دیگر آنکه مودت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیفیست از خدای ببندگان تا بدان مستحق ثواب شوند
پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم اقارب تو که حق تعالی مودت ایشانرا بر ما فرض گردانیده
چه کسانند فرمود که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و احمد حنبل که راس و رئیس اهل سنت است نقل کرده که نزول
این آیه را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که ما را خبر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت ایشان بر ما واجبست فرمود
که علی بن ابی طالبست و فاطمه و حسن و حسین و ثعلبی نیز که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد از اقارب

سید انبیا صلی الله علیه و آله که مردمان بمودت ایشان مأمورند علی ابن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و شهر بن حوشب از ام سلمه
روایت کند که سید انبیا صلی الله علیه و آله روزی بفاطمه زهرا علیها السلم گفت ای فاطمه شوهر خود را با هر دو فرزند خود
که حسن و حسین اند نزد من آر فاطمه ایشان را بیاورد و چون حاضر شدند سرور عالم کلیم در سر ایشان کشیده فرمود
که خداوندا این جماعت اهل بیت محمدند ایشان را الصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان رحمت کن ام سلمه
گوید که چون این دعا از سید عالم شنیدم گوشه کلیم را برداشتم و میخواستم که در زیر آن کلیم در آیم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از دست من کشید و دو بار فرمود که ای ام سلمه تو زنی نیکوکاری اما ترا آن نداری که در مقام و
منزلت اهل من باشی و کواشی در تفسیر خود که موسوم است به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده
که معنی آیه اینست که ای محمد بگوی که من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی شما از منکر مزدی نمیخواهم و اجری طمع ندارم
اما میخواهم که شما ملاحظه خاطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید و تعظیم ایشان را واجب مرعی
دارید و این اقارب من علی ابن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین و ذریه این هر دو پس بنابرین ذریه حسن و حسین نیز
از اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلقان فرض بود و صاحب کشاف در کشاف ذکر فرموده که مؤید قول مذکورست
آنچه زید بن علی از پدر خود از جد خود حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت گفت که من برسول خدا صلی الله علیه و آله
شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند فرمود که ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی اول کسی که به بهشت رود
من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و اولاد ما از پس پشت و نیز در کشاف مذکورست
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بهشت حرام گردانیده شده بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و مرا آزار
رنج و هر که نیکویی کند بیکی از اولاد عبد المطلب پس او ویرا مکافات نتواند کرد پس من مکافات او خواهم کرد بر آن عمل
وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیث و از مشاهیر اهل سنت در ابطال قول آنکس که گفته این
آیه منسوخست در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل بیت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و خلاف این کردن
و خروج از اسلام و مستلزم ناصبیت پس چگونه منسوخ باشد و دلیل برین آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی
باسناد خود روایت کرده که جریر بن عبد الله البجلی گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد

شهید

شهید مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مغفور است و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد و هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد مرحوم مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت او را بهشت بشارت دهد و بعد از آن منکر و نکیر
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد در ناز و نعمت در بهشت باشد همچنانکه عروس را که بزینت و ناز و نعمت تمام بخانه شوهر
کرده باشند و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بهشتی مرده باشد و دری از بهشت بر قبر او بگشایند و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد قبر
او زیارتگاه ملائکه باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد در طریق سنت و جماعت مرده باشد و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد
در روز قیامت در میان دو چشم او نوشته باشد که او نومیدست از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد
در کتاب شواهد التنزیل مرفوع بابو امامه باهلی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی انبیا را
از اشجار مختلفه امر فرمود و من و علی را از شجره واحده ایجاد نموده من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه
شکوفه آن و حسن و حسین میوه های آن و شیعیان اوراق آن هر که متمسک شود ببعضی از اعضای او ناجی گردد و هر که از آن منحرف
شود بهلاکت ابدی رسد و اگر بنده که محبت ما را در نیافته باشد هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال
دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادت مانند مشک کهنه شود حق تعالی او را سرنگون در دوزخ اندازد پس این آیه تلاوت
فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و زاذان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که آنحضرت
فرمود که در آل حم آیتی در شان ما نازل شده که حفظ مودت ما نکند مگر کسی که از اهل ایمان باشد پس این آیه تلاوت
فرمود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب
قرب باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا در آن حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را شَكُورٌ جزا دهنده طاعت مطیعان را
بتوفیر ثواب و تفضیل دادن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق و ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه
مودت اهل بیت است علیهم السلم و روایتست که حسن بن علی علیهما السلم روزی در اثنای خطبه فرمود که من از اهل
بیتیم که حق تعالی مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه تا آخر تلاوت فرمود و آنگاه فرمود
که اقتراف حسنه مودت ماست که اهل بیت کسانیم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت اهل بیت

دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل بیت و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که دوستی
ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه باد سخت میریزاند برگ را از درخت آورده اند که چون
آیهٔ فرض مودّت فرود آمد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند حضرت رسول را صلی الله علیه و آله متهم ساختند
باینکه مراد او آنست که مردمان را بر اهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت و امامت منقاد ایشان باشند
حق تعالی ردّ قول ایشان نموده فرمود که بلکه ایشان گمان میبرند که محمد این سخن را بر خدا افترا نموده
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ بلکه میگویند ایشان که محمد افترا کرده عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را در عدم انزال
آیهٔ مودّت فَإِن يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو و قرآن را فراموش کرداند
اگر قصد افترا کنی پس نزد اینحال چگونه قادر باشی بر افترا و مثل اینست آیهٔ و لو تقوّل علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین و نزد مجاهد و مقاتل معنی اینست که اگر خدای خواهد مهر نهد بر دل تو از نهاد صبر و افترا
بر تو و ایذا بر تو صبر نکردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدا و نابود سازد کجی و ناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ و ثابت سازد حق را سخنان خود که وحیست یا قضایای که خط در آن کشیده نشود در نصرت دادن
تو بر ایشان چنانکه در جایی دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
بدرستی که خدای داناست بهر چه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنهٔ افترای تو بر ایشان پوشیده نیست پس بر حسب
اعتقاد نیک و بد همه را جزا و سزا خواهد داد ابن عباس گفته که چون حق تعالی این آیه فرستاد اهل افترا از آن
اندیشه ناصواب پشیمان شده بجناب نبوت مآب صلی الله علیه و آله آمدند و در دولت و پای آنحضرت افتادند گفتند
که ما گواهی میدهیم که تو راست گویی در همه اقوال و ما ازین اندیشهٔ بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد که
وَهُوَ الَّذِي و او آنکسی است که بمحض فضل يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ قبول میکند توبه را از بندگان
خود یعنی هرگاه بندهٔ با او بازگردد و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبهٔ او را در می پذیرد
وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ و فرو میگذارد از بدیها و اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را
از ایشان درمیگذرد وَيَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنند از نیکی و بدی و حفظ بها میخواهد یعنی خدا میداند

آنچه

آنچه را شما میکنید از گناه و توبه پس هر یکی را بجزا و سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت بر معاصی
ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنهٔ مستقبله و آن باجماع امت واجبست بجهة وجوب ندم بر امر قبیح و
بر اخلال بواجب و بجهة وجوب دفع ضرر آن عقابست باوقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجب است
پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجبست جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول
صلی الله علیه و آله درآمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلم اعرابی را گفت سرعة زبان بر استغفار مظنهٔ توبه مکذبانست ازین قسم توبه توبه کن گفت یا
امیر المؤمنین توبه بچه معنیست فرمود که توبه اسمیست که شش شروطست بر بستن شرط اول ندامت از گناه گذشته
[دوم] قضا کردن فرایض سیم رد مظالم للاصحاب آن چهارم اذاقهٔ نفس در طاعت همچنانکه ترتیب آن داده در معصیت
پنجم چشانیدن بنفس تلخی طاعت چنانکه چشانیده باو شیرینی معصیت ششم گریه کردن بدل هر خندهٔ
که از تو صادر شود و شبهه نیست در اینکه این شروط کمال توبه است زیرا که در تحقق اصل توبه ندامت
بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود با آن در زمان آینده کافیست ابوهریره از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که حق تعالی بتوبهٔ بندهٔ مؤمن فرحناکترست از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زن
نازاینده که فرزند آرد و تشنه که بآب برسد و هر که توبهٔ نصوح کند حق تعالی گناهان او را از یاد کرام الکاتبین
ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند دعا را برای آنانکه گرویده
باشند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده باشند عملهای پسندیده اگر حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کرداند
ایشان را در مسئول ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل عمیم خود وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت که دوام آنست در کمیت و کیفیت به بدل آنچه بمؤمنان عطا کرده باشد
از ثواب و تفضیل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست ما را که دعا میکنیم و اثر آن نمی یابیم گفت زیرا که
حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید پس این آیه خواند که و یستجیب الذین آمنوا تا آخر از ابن عباس
نقلست که معنی آنست که حق تعالی شفاعت میدهد ایشانرا در حق برادر مؤمن و زیاده میکرداند ایشانرا از فضل خود

باین وجه که قبول شفاعت ایشان میکند در حق برادران مؤمن و زیاد میگرداند نقلست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمن است در حق شخصی که مستوجب نار شده و در دنیا با شفیع خود احسان نموده
باشد از حباب بن ارت که از اصحاب حضرتست روایت کرده اند که او گفت که چون اموال بنی قریظه و بنی قینقاع مشاهده
کردیم در خاطر ما گذشت که چه باشد که توانگر شویم تا از فقر و فاقه خلاصی یابیم و در خیر گشوده نیز مردمان را از آن
محظوظ گردانیم این آیه آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ و اگر بگسترانیدی خدای تعالی و فراخ ساختی روزی را
لِعِبَادِهِ برای بندگان خود لَبَغَوْا هر آینه از طریق اقتصاد بیرون رفتندی فِي الْأَرْضِ در زمین و استعلا
و استیلا و تکبر که لازم مال خود دانستندی و گردن راست خود کردندی و این خاصیت در اکثر طبایعست در همه آن و
لهذا بعضی از صلحای امت با وجود کثرت ثروت خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمی شود و چون
اکثر مردمان که ترتیب نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجانب هوا و هوس مایلند مال دنیا در این باب اقوای اسبابست
پس اگر حق تعالی بسط روزی فرمود طاغی و باغی شدندی پس بجهت این طریق بسط را مسدود ساخت و بر وفق حکمت
قسمت ارزاق فرمود وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ و لیکن فرو میفرستد روزی را باندازه مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی بقدر
معین که بر وفق مصلحت و فراخور حال ایشان باشد إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرٌ دانا است
باحوال ایشان بَصِيرٌ بینا بصلاح ایشان یعنی اوضاع و احوال همه ایشان را میداند و میبیند پس اگر کسی را بر وفق مصالح روزی
میدهد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که از بندگان من بعضی آنانند
که صلاح ایشان در درویشیست که اگر ایشان را توانگر گردانم آنان از ایشان افساد رسد و بعضی آنانند که مصلحت مقتضی
غنای ایشانست که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند مآل کار ایشان بتباهی انجامد و بعضی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشانست
که اگر تن درست باشند موجب فساد باشند و گروهی دیگر آنانند که حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند
محنت و فساد ایشان باشد و طایفه دیگر آنانند که از من بابی از ابواب عبادت میطلبند که اگر در آن بر روی ایشان
بگشایم معجب شوند و سرانجام کار خود را بتباهی کشند پس فقر و غنی و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض از طریق
مصلحت میفرستم و بهر کس آنچه خیر و صلاح ایشانست میرسانم و چون معلوم شد که بسط و فقر بحسب مصالح عبادست پس حکمت

در بسط رزق

در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشأ بغی ایشان بسطست بلکه حال ایشان
در صدور بغی در حالت قبض و بسط مساویست و یا آنست که اگر مبسوط الرزق نمیبودند حال ایشان در بغی بدتر میبود
وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ و اوست آنکه فرو میفرستد بارانی را که مغیث و فریادرس ایشانست در قحط و خشکسالی
مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را که
آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران از حبال سحاب منتشر میگرداند تا منشأ نبت نباتات و نشو و
اشجار شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست متولی کار بندگان بنشر رحمت و احسان و مدبر انزال
باران امطار در اکناف و اقطار الْحَمِيدُ ستوده شده بزبان آفریدگان یا جزا دهنده ستایش کنندگان وَمِنْ آيَاتِهِ و از
حجتهای قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینها است چه آسمانها ذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر حکیم
وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن آنچه پراکنده است فِيهِمَا در آسمانها و زمینها مِنْ دَابَّةٍ از جنس جنبندگان
یعنی جمیع آفریدگان وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ و او بر جمع ایشان بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ هر گاه
خواهد تواناست و متمکن بر آن و غیر او از آن عاجزند و ناتوان و بعد از تعداد نعم عظیمه بیان میکند که ایشان معاقب نمیشوند
مگر بسبب معاصی خود و میفرماید که وَمَا أَصَابَكُمْ و هر چه بشما میرسد ای بندگان مِنْ مُصِيبَةٍ از بلیه و آفت مالی و بدنی
فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آن چیزیست که کسب کرده دستهای شما آن را یعنی از شومی معصیت شماست وَيَعْفُو و عفو
میکند و در میگذرد خدای عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان از بسیاری گناهان این آیه مخصوص است بمجرمان و اگر بیگناهی را
مصیبتی رسد از انبیا و اطفال و مجانین آن سبب زیادتی اجر او خواهد بود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که هیچ رگی نیست که بجهد یا چوبی که خراش کند یا عضوی را که بخراشد و سنگی که بپای آید الا بگناهی که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدای
زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند که امیدوارترین آیتی که خدای
تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاده این آیتست زیرا که خبر داده است که بسبب بعضی گناهان مصیبت میرسانم و از بسیاری
عفو میکنیم و او از آن کریمتر است که گناهی را که یکبار عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر بر آن عقوبت فرماید در عقبی انس از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حق تعالی به بنده اراده خیری نماید تعجیل عقوبت وی کند و اگر نه عقوبت آن را

ويعفوا

بعقبی اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ونیستید شما عاجز کنندگان خدا در زمین از اصابت مصیبت
بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ ونیست مر شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که
متولی رحمت باشد و کارساز شما در دنیا وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما دفع نماید در عقبی وَمِنْ
آيَاتِهِ و از نشانهای داله بر اختصاص او بصفاتی که غیر او در آن شریک نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای جاریست
در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن
کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ پس گردند کشتیها ایستادگان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل آن
کشتی مضطر شوند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای کشتی و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ هر آینه
دلالتهای واضحه است لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر حبس کننده نفس خود را در نظر کردن در آیات خدای شَكُورٍ سپاس
دارنده بر نعمای او یا هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس کننده بوقت جریان و تردد یا زدخروج از آن این هر دو
وصف مؤمنان مخلص است که همت خود را مصروف ساخته باشند بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما
و سایر رغایب و در حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک گرداند
کشتیها را یعنی اهالی آن را غرق سازد بِمَا كَسَبُوا بسبب آن چیزی که کرده باشند از معاصی وَيَعْفُ و در گذراند هلاکت را
عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری از ایشان یعنی اگر هلاک کند بعضی را از روی معاجلت عقوبت بر جمعی دیگر از طریق عفو خلاصی مید هد
و نجات میدهد مؤمنان را و هلاک میکند کافران را تا انتقام کشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت
میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه
داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن بر خورداری
زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن متمتع می شوید و بعد از موت آن را در پس خود میگذارید و اصلا از آن نفع نمیگیرید
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَيْرٌ وَأَبْقَى بهتر است و پاینده تر از جلود نفع
و دوام آن لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند و امور
خود را باو تفویض مینمایند وَالَّذِينَ و برای آنانکه يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ پرهیز میکنند از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ

وازکارها

و از کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب اذیت و مکروهی که بایشان رسانند هُمْ يَغْفِرُونَ
ایشان در میگذرند از آن و بآب عفو آتش غضب خود را مینشانند و فواحش جمع فاحشه است و آن اقبح قبایح است
مانند شرک و هر چه مثل آن باشد و نزد بعضی زناست و مقاتل گفته که هر چیزیست که موجب حد باشد و عفو در اسایت
که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را جایز نیست که از آن
عفو کند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ و برای آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله چون ایشان را بایمان خواند فی الحال بالطوع و رغبت قبول آن کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند
نماز را در اوقات آن بشرایط و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت از مکه بمدینه بی مشورت یکدیگر
بهیچ امری قیام نمینمودند و بجهت مبانی مشورت بود که در خانه ابوایوب جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان آوردن
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بهجرت کردن از مکه بمدینه و نصرت دادن او از اینجهت حق تعالی در مدح ایشان فرمود که
وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ و کار ایشان مشورت کردنست میان ایشان یعنی هرگاه کاری کنند بصواب یکدیگر کنند بجهت فرط
بر و تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرق نشوند در آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال
مباح يُنْفِقُونَ نفقه میکنند و در مرضات صرف مینمایند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که بخت
نشود بنده اگر بمشورت در امری شروع کند و هر که بزنیک بخت نگردد اگر بخودی خود در امری قیام نماید و نیز فرموده که نومید نگردد
هر که استخاره کند و پشیمان نشود هر که مشورت کند و نیز فرموده که هیچ مردی مشورت نکند با کسی مگر که هدایت کرده شود بطریق
صواب وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ و برای آنانکه چون برسد بایشان ستمی از کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انتصاف
بستانند از دشمنان خود و انتقام کشند و سر بمذلت و خواری فرو نیارند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن
با ایشان واجب و لازم و مخفی این آیه تلاوت نمود گفت ایشان کراهت داشته باشند از آنکه نفس خود را خوار و ذلیل گردانند تا فساق
بر ایشان جرات نکنند و شبهه نیست در آنکه هر که اخذ حق خود کند بدون تعدی از حدود الهی او مطیع مامور به
خواهد بود و هر مطیعی محمود است از عطا منقولست که مراد باین مؤمنانی بودند که کفار ایشان را از مکه اخراج کردند
و چون حق تعالی تمکین ایشان داد در آنجا انتقام خود از ایشان کشیدند و گویند که مؤمنان بر دو صنف اند صنفی

ایشان عفوست وآیهٔ اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشانست وصنفی دیگر ایشانرا انتقامست واین آیه
در شان ایشانست پس در بیان حد انتقام میفرماید که وَجَزاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُها
بدی است مثل آن بدون زیاده خواه جراحات را قصاص کنند یا قول بد و تسمیهٔ جزا بسیئه بر سبیل ازدواج است
و یا باعتبار سوء است یعنی از اجزای سیئه فَمَنْ عَفا پس هر که درگذرد از ستمکار خود که از اهل ایمان باشد و ترک
انتقام نماید ازو وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود و دشمن خود فَأَجْرُهُ پس مزد او و جزای او در قیامت عَلَى اللهِ
بر خداست در تبیان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند
که هر که او را بر خدا اجری است برخیزد و حق خود را از خدا بستاند پس جمعی برخیزند ملائکه بایشان گویند که شما را
بخدا چه اجر است گویند ما جماعتیم که عفو کردند از کسانیکه بما ظلم کردند پس ایشانرا گویند إِنَّهُ بدرستی که خدای
لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانرا که ابتدای ستم کنند و در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ
انْتَصَرَ و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ از پس ستم کردن او با وی منتصر فَأُولئِكَ پس آن گروه
منتصران از ظلم کردن ظالم بر ایشان ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ نیست بر ایشان هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه بایشان زیرا که گناهی
نیست در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که راه عقاب و عتاب عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که يَظْلِمُونَ النّاسَ
ستم کنند بر مردمان ابتدا وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بِغَيْرِ
الْحَقِّ بدون حقیتی و حجتی بلکه بجهة تکبر و فخر أُولئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست
عَذابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که عذاب دوزخ است وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلم
وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان در صدد انتقام نباشد إِنَّ ذلِكَ بدرستی که این صبر و غفران لَمِنْ
عَزْمِ الْأُمُورِ از کارهایست که مجزوم است یعنی جماعتی که موصوفند بکمال مرتبه ... قصد ایشان جزم است
برین نوع کارها و آنرا از جملهٔ مجزومات و ملزومات میدانند چه هر کس را این قوت نباشد که این جفا کشد
و وفا کند وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و خذلان و نظر لطف ازو باز گیرد
بسبب جحود و انکار او با وجود ادلهٔ ظاهره بطریق حق و یا حکم بضلالت او کند و یا او را از راه بهشت گرداننده

بچنگال

بچنگال عقوبت کشد فَما لَهُ مِنْ وَلِيٍّ پس نیست مر او را دوستی و ناصری که کارسازی او کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو
گذاشتن خدای او را وَتَرَى الظّالِمِينَ و ببینی تو ای بیننده ستمکاران را لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ آن هنگام که
ببینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ گویند در آن ساعت هَلْ إِلى مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم و تدارک مافات کنیم این کلام را از آیت جزع و فزع گویند اگرچه دانسته باشند
که ایشانرا رجوع بدنیا ممکن نیست وَتَراهُمْ و ببینی ستمکاران را در آن روز يُعْرَضُونَ که عرض کرده شوند
عَلَيْها بر آتش دوزخ خاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و حقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از جهة خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ
نگاه خواهند کرد بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بجهة هول و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته
باشند که نیک نگاه کنند بلکه بکنارهٔ چشم در آن نگرند و ابن عباس خفی را بذلیل تفسیر کرده یعنی نگریستنی بروجه مذلت
و خواری وَقالَ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهدهٔ عقوبت کافران و خسران ایشان
إِنَّ الْخاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود
وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيامَةِ در روز رستخیز چه بسبب عبادت بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند
و بجهة اضلال کسان خود و منع ایمان ایشان آنها را نیز مستوجب آتش نیران گردانیدند و یا آنکه بجهة کفر و شرک
از دولت دیدار حوریان خود که ایشانرا آورده بودند محروم ماندند پس در قیامت نه اهل خود را ببینند و نه نفسهای
خود را در آسایش و راحتی یابند و گویند که مراد حور العین اند که نامزد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول
ایمان أَلا إِنَّ الظّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران که مشرکانند فِي عَذابٍ مُقِيمٍ در عذابی که پیوسته
و دایم باشد و هرگز سمت انقطاع نپذیرد وَما كانَ لَهُمْ و نباشد مر کافران را مِنْ أَوْلِياءَ هیچ
دوستان که در دفع عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای یعنی بغیر از خدای
هیچ کس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس همه در عقبهٔ عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود
وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ و هر که را فرو گذارد خدای در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او و یا هر که خدای او را
از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فَما لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست مر او را راه رستگاری و جهت مآل

حال اهل ضلالت عقاب و نکالست اِسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ اجابت کنید ای بندکان مر پروردکار خود را یعنی قبول
امر او کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام او را متابعت کنید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأْتِیَ پیش از انکه بیاید یَوْمٌ
لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز کردانیدنی نیست مر آنرا مِنَ اللّٰهِ از نزد خدای یعنی آن را رد نکند بلکه البته واقع
شود چه او سبحانه بوقوع آن پس آمدن آنرا چاره نباشد مراد روز قیامت است مَا لَکُمْ نیست شما را مِنْ
مَلْجَاٍ هیچ پناهی و کریزکاهی یَوْمَئِذٍ در آن روز تا ملتجی بآن شوید و از عذاب برهید وَمَا لَکُمْ و نیست شما را
مِنْ نَکِیرٍ هیچ انکاری او را انچه کرده باشند یعنی منکر اعمال خود نتوانید شد زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه
اعمال ثبت نموده باشند و اعضا و جوارح شما بر ان کواهی خواهند داد پس چکونه انکار آن ممکن باشد بعد از ان بجهة
تسلی خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که فَاِنْ اَعْرَضُوا پس اکر روی بکردانند مشرکان از
اجابت دعوت ایمان فَمَا اَرْسَلْنَاکَ پس نفرستادیم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیظًا بر ایشان نکاهبانی که باجبار و اکراه ایشان را
از کفر برکردانی و بدایره ایمان در آری پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش اِنْ عَلَیْکَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلَاغُ مکر
رسانیدن احکام و تواتر شرط بلاغت میرسانی وَاِنَّا بدرستی که ما اِذَا اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ چون بچشانیم آدمی را یعنی
عطا فرمائیم باو مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی از صحت و غنا فَرِحَ بِهَا خوشحال شود بدان و شادی
کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اکر برسد ایشان را سَیِّئَةٌ بدی چون بیماری و تنکدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیهِمْ
بسبب انچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فَاِنَّ الْاِنْسَانَ کَفُورٌ پس بدرستی که آدمی آن هنکام کفور
سخت ناسپاسست و اصلا تامل و تفکر در سبب نعمت و نقمت نمیکند و بعد از ذکر اذاقه نعمت و اصابه نقمت
بجهة بیان انکه قسمت نعمت و بلیه بمشیت و اراده اوست میفرماید که لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مر خدای راست
پادشاهی آسمانها و زمینها یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ میآفریند انچه میخواهد یَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ اِنَاثًا میبخشد هر کرا خواهد
دختران و پسران وَیَهَبُ لِمَنْ یَشَاءُ الذُّکُورَ و میبخشد هر کرا اراده میکند پسران نه دختران
اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَاِنَاثًا یا جفت میکرداند ایشان را پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم
دختران باینطریق که از هر بطنی پسری و دختری میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیکر دو دختر یا از بطنی پسری

و از بطنی

میکرداند کراهت

و از بطنی دختری وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ عَقِیمًا و میخواهد بی فرزند اِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست
بمصلحت دادن و ندادن قَدِیرٌ توانا بانچه میبخشد و منع نماید پس همه کارها از حکمت و اختیار میکند حاصل
که حق تعالی دانا است و احوال بندکان را مختلف ساخته است در اول دو قسمت بمقتضای مشیت یک صنف کرامت
میکند که بعضی را که آن ذکور است یا اناث و برخی را از دو صنف عطا میفرماید و جماعتی دیکر را هیچکدام نمیدهد
و تقدیم اناث بر ذکور با وجود شرف ذکور بر اناث و تقدم آن بر ان از میمنت و برکت زنست که اول دختر
آورد بعد از ان پسر چه حق تعالی تقدیم نموده اناث را بر ذکور آورده اند که یهود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را
کفتند که چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیکوید تا در دیکری چنانچه با موسی سخن میکفت و موسی او را میدید آنحضرت
در جواب فرمود که موسی سخن او را می شنید اما او را نمیدید آیه آمد که وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ و نیست و نسزد مر آدمی را
اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ انکه سخن کوید خدای تعالی با او بر وجهی که وی انکس او و انکس وی را ببیند بلکه سخن کردن
خدای با آدمی نیست اِلَّا وَحْیًا مکر بوحی که آن کلامیست خفی که بسرعت در یابد بطریق الهام و یا بالقای
در منام چنانچه داود را زبور الهام کرد و ابراهیم را امر نمودند بذبح اسمعیل در منام اَوْ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ یا سخن کوید با وی در پس پرده برین وجه که آوازی شنیده شود و کسی دیده نشود چنانچه با موسی سخن کفت
و او در پس حجاب نور بود در موضع آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخن
کفت از ورای دو حجاب که یکی از یاقوت سرخ بود و دیکری مروارید سفید و مسافت میان دو حجاب هفتاد ساله
راه بود اَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را با آن بشر که از جنس ملائکه باشد چون جبرئیل فَیُوحِیَ پس القا
کلام میکند آن رسول بآن بشر بِاِذْنِهِ بدستور خدای تعالی مَا یَشَاءُ انچه خواهد خدای اِنَّهُ عَلِیٌّ بدرستی که خدای
برتر است از دیده شدن یا بعبارت آن از صفات مخلوقات است یا غالب است در ایصال وحی حَکِیمٌ دانا
که مقتضی حکمت اوست پس بوجه حکمت و مصلحت کاهی بی واسطه سخن کوید و کاهی بواسطه از عنایتی مرویست که هر که کمان
برد که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدای خود را دیده پس او بهتان عظیم بر خدای نهاده وَکَذٰلِکَ و همچنانکه وحی کردیم
به پیغمبران که پیش از تو بودند اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را که بآن قلوب حیات مییابد

همچنانکه بدین روح من امرنا بفرمان خود و گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکی است اعظم از
جبرئیل و میکائیل که در حین حیات آنحضرت همیشه ملازم او بود و از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام نقل شده که آن ملک بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بآسمان صعود نکرد بلکه
ملازم حال ائمه است و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قایم ما و بعد از آنکه او از دنیا ارتحال نماید بآسمان
رود و بعد از ان تعداد نعمت بر آنحضرت میفرماید که ما کنت تدری نبودی تو که بدانی پیش از وحی ما
الکتاب که چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال علم آن نداشتی و لا الایمان و نمیدانستی دعوت کردن
بایمان و شرایع و احکام آن عالم نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی
و لکن جعلناه و لیکن گردانیدیم کتاب را و یا ایمان را نورا نهدی به روشنایی که راه نماییم بآن
من نشاء من عبادنا هرکرا خواهیم از بندگان خود کاهی که بآن رغبت نماید و او در آن تامل کنند و انک لتهدی
و بدرستی که تو بوسیله وحی ما هدایت میکنی مردمان را الی صراط مستقیم براهی راست که رساننده است بحق پس
در تفسیر صراط میفرماید که صراط الله الذی له راه راست خدا که مر او راست ما فی السموات و ما فی
الارض آنچه در آسمانهاست و زمین از روی خالقیت و مالکیت الا الی الله بدانید که بسوی خدا
تصیر الامور باز میگردد همه کارهای خلایق در آخرت و همه کس را جزا اعمال خواهد داد سهل بن حنیف گوید که وقتی آتشی
در مصحفی افتاد و تمام آن بسوخت مگر آیه الا الی الله تصیر الامور و همچنین مصحفی در آب افتاد و همه آن محو شد الا این آیه سوره
الزخرف ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که جماعتی که سوره زخرف را تلاوت کرده باشند در روز قیامت بایشان
ندا کنند لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از حضرت امام جعفر محمد باقر علیه السلام نقل کرده که هر که
بدین سوره مداومت نماید حق تعالی او را در لحد از هوام زمین و فشار قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشور شود
این سوره بصورت زیبا روی آید و او را بهشت برد بفرمان حق سبحانه و تعالی و بدانکه حق تعالی چون ختم سوره حم عسق
کرد بذکر قرآن و فرستادن وحی بانواع آن بر پیغمبران افتتاح این سوره را نیز بهمان طریق مرعی داشته باین مضمون ادا فرموده که

بسم الله الرحمن الرحیم

حم و الکتاب المبین سوگند بکتاب واضحی که مبادی آنها مبین دو حرف مطرز شده و بقرآن روشن و هویدا از جهت
وضوح آن بر کافه انام یا باعتبار حجج واضحه دالّه بر نزول آن از نزد ملک علام و یا روشن کننده احکام اسلام و آشکارا
سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه انا جعلناه بدرستی که ما گردانیدیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب
لعلکم تا شاید که شما عرب زبانید تعقلون دریابید آن را و بمعانی آن رسید و بدان منتفع شوید و یا بسبب ظهور
آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت آن بمعجزه نبوت پیغمبر ما عالم گردید و انه و بدرستی که قرآن فی ام الکتاب
لدینا در اصل همه کتابها که نزد ماست یعنی در لوح محفوظ که مستجمع جمیع کتب منزله است و محفوظ از تغیر و تبدیل
لعلی هر آینه بزرگوار است و عالی مقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه بآن
و یا بوجوب اوست عمل بآن تا روز قیامت حکیم محکم کرده شده از تطرق تناقض و طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه
و مظهر حق و صواب بعد از ان بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل جحود و عناد و میگوید که افنضرب آیا باز گذاریم شما را آیا
باز زنیم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی و یا معزول سازیم شما را از انزال قرآن و الزام حجت
بجهت اعراض کردن شما از آن ان کنتم بجهت آنکه هستید شما قوما مسرفین گروهی از حد بیرون روندگان و در وادی
ضلالت و غوایت فرو رفتگان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن افزایید و بجهت عناد انکار آن نمایید ما انزال آن را باز
نخواهیم ایستاد و شما را باز نخواهیم گذاشت درین حالت و بجای آن اخواهیم فرستاد تا بر شما الزام حجت نماییم و کم ارسلنا
من نبی فی الاولین و بسیار فرستادیم از پیغمبران در میان پیشینیان که بصفت اسراف و اشراک بودند و بفرط عناد
و جهالت و کفر و عناد متصف و با وجود این اصرار و عناد و انکار ایشان مانع ما نشد از ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت پیغمبر از
پیغمبران بر ایشان فرستادیم و ما یاتیهم و نمی آمد بآن معاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند
ایشان که باو یستهزؤن استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزا
و سخریه گروهی را که اشد منهم سخت تر از ایشان بودند بطشا از روی قوت و توانایی یعنی جماعتی را که در قوت و شوکت از
مشرکان زمان تو در پیش بودند ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نساخت پس مشرکان عصر تو بطریق
اولی ما را عاجز نخواهند ساخت پس باید که ایشان را بقوت و شوکت خود مغرور نشوند و مضی و گذشته در قرآن در مواضع متعدده

مثل الاولين قصه پیشینیان که با پیغمبران خود چه نوع عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع عذاب کردیم پس بر سبیل الزام حجت
بر مشرکان میفرماید که ولئن سألتهم واگر بپرسی مشرکان عهد خود را که من خلق السموات والارض کی آفریده است
آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آن که نموده ليقولن هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان که خلقهن
العزيز آفریده است آنها را خدای که غالبست بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد
مکونات و نه در غیر آن العليم دانا بمصالح خلق اشیا بر وجه انتظام و اتساق این آیه مخبر است بر غایت ضلالت اهل
الشرك چه با وجود آنکه معترفند بآنکه خالق جمیع اشیا اوست سبحانه پس ترک عبادت او نموده بعبادت بتان که عاجز مطلق اند ارتکاب
میکنند پس بجهة زیادتی حجت بر ایشان میفرماید که الذي جعل خالق جمیع مبدعات آن خدایست که گردانید لكم الارض
مهدا برای شما زمین را مانند طبق گسترده تا مستقر شما باشد وجعل لكم و آفرید و پیدا کرد برای شما فيها سبلا
در زمین راهها که سلوک میکنید در آن لعلكم تهتدون تا شاید که شما راه بیابید بطریق بلادی که مقصد شما است
یا مهتدی شوید بحکمت صانع بواسطه نظر کردن در آن والذي نزل و او آن خدایست که فرو فرستاد من السماء از آسمان
یا ابر ماء بقدر آبی باندازه حاجت بر وفق مصلحت نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح و نه طریق تفریط
که مزارع را کافی نباشد فانشرنا به پس زنده گردانیدیم بدان بلدة ميتا جایگاه مرده را یعنی زمین خشک شده را باخراج
گیاه كذلك همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم با نبات نباتات تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور در وقت
نشور پس از زنده شدن والذي خلق الازواج و دیگر خدای بر حق کسیست که آفرید اصناف مخلوقات را كلها
همه آن از حیوانات و نباتات و جمادات ازواج در حیوانات عبارت از ذکور است و اناث است و در نباتات و جمادات
انواع متضاده میوه ها شیرین و ترش و تلخ و شور و تلخ تر و خشک و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر
و غیر آن وجعل لكم و پیدا کرد برای شما من الفلك از کشتیها والانعام ما تركبون و چهار پایان آنچه سوار شوید بر آن
در بر و بحر لتستووا على ظهوره تا راست شوید بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثم تذكروا نعمة ربكم
پس یاد کنید نعمت پروردگار خود را اذا استويتم چون راست شوید بر آن یعنی اعتراف کنید بآن نعمت و استعظام آن نموده بحمد
آن مشغول شوید وتقولوا و بگویید سبحان پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات الذي سخر لنا آن خدایی که مسخر کرد

از برای

از برای ما و رام ساخت هذا این مرکوب را که کشتی است یا حیوان تا بمدد او رکوب قطع بر و بحر کنیم وما كنا له مقرنين و نیستیم
مرکوب را بقوت خود طاقت داشتگان بر فرمان بردار گردانیدن و ضبط نمودن آن و چون دابه خالی نیست از سر در آمدن و
سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن پس در مظان اسباب هلاکت از این جهة تنبیه بندگان میفرماید که بعد از تحمید و
تسبیح مستعد موت شده بگویید که وانا الى ربنا و بدرستی که ما بعد عاقبت کار بسوی پروردگار خود لمنقلبون در آینده
بازگردنده گانیم بمرکب جنازه که آخرین مرکب دنیاست و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله پای در رکاب نهادی گفتی الحمد لله على كل نعمة سبحان الذي خلق الازواج كلها وجعل لكم من الفلك والانعام
ما تركبون تا بقوله وانا الى ربنا لمنقلبون پس تکبیر بگفتی و بر بالای چارپا و راست نشستی عیاشی از حضرت امام جعفر صادق علیه
روایت کرده که این نعمت که در قرآن مذکور است واقع شده آنست که بنده بگوید الحمد لله الذي هدانا للاسلام وعلمنا القرآن ومن
علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن آیه سبحان الذي سخر لنا تلاوت کند در کشف آورده که حسین بن علی صلوات الله علیهما
کسی را دید که در مرکب نشست و آیه سبحان الذي سخر لنا بخواند حضرت فرمود که آیا شما را بدین فرموده اند گفت یابن رسول الله
پس بچه مأموریم فرمود در اینحال چه باید گفت فرمود که یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری و بعد از بیان تعداد نعمت بر ایشان
کلام را بذکر احوال کفار کشیده میفرماید که اگر کسی از اهل عناد و جدال که خالق آسمان و زمین کیست معترف شوند باو سبحانه و
بخالقیت او وجعلوا له و با وجود اینحال بگردانند یعنی حکم کنند از برای او من عباده جزءا از بندگان او پاره
از و یعنی گویند که فرشتگان دختران اویند و چون در میان مردمان شایع است که ولد جزئیست از والد از جهة تسمیه ولد
نمود بجزء و از غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت او از برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند
که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست پس چگونه نسبت اولاد باو توان داد ان الانسان بدرستی که آدمی
یعنی اکثر ایشان که کفارند لكفور مبين هر آینه بغایت ناسپاس است انکار را چه نسبت [illegible] باو کفر است بلکه اصل هم
کفران ام اتخذ آیا فرا گرفته است خدای برای خود مما يخلق بنات از آنچه می آفریند دختران که در نهایت دنائت
و پستی اند واصفاكم و برگزید و خالص کرد شما را بالبنين به پسران که اشراف و اکملند و کدام عاقل اعتقاد کند که والد خداوند
احق و اولی باشد از ولد بنده و بجهة انقصیت بنات است که ابغض اشیا اند نزد ایشان چنانکه میفرماید که واذا بشر احدهم

بالبنين

وچون خبر داده شود یکی از مشرکان که سبب بنات باو نسبت میدهند چون قوم بنو ملیح بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ بآنچیزی که گردانیده
از برای خدای بخشنده مَثَلًا شبه و مانند یعنی بنات که نسبت آنها داده آنرا بخدا میکنند درحالی که چون یکی ازیشانرا گویند که
ترا دختری متولد شده او غمگین شود ظَلَّ وَجْهُهُ میگردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه و محنت
وَهُوَ كَظِيمٌ درحالی که او پرست از خشم و اندوه یعنی غم و غصه بدل فرو میخورد بجهة عدم قدرت او بر انتقام
و هرگاه نسبت دختر باو باین مرتبه باشد پس چگونه و بچه وجه آنرا بر خدای تعالی تجویز میکنند و چون عرب بهیئت شجاعت
فصاحت فخر کردندی و در عیبت حجت بر خصمان افتخار نمودندی و کسی که متصف باین صفت نبودی و در زینت و تنعم
بسر بردی چنانکه صفات دختران عروس است که بزینت تمام بر تخت نشیند نزد ایشان مکروب و مخذول بودی از جهة
حق تعالی بنات باین صفات مذکوره میکند و بجهة این توبیخ کفار میکند بجهة نسبت دادن آنها بوی و میفرماید أَوَمَن
يُنَشَّأُ آیا میگردانند از برای خدا آنکس را که نشو و نما یابد و بزرگ شود و حفص بتشدید عین الفعل میخوانند بصیغه مجهول
یعنی آیا فرا میگیرند کسی را که پرورده شده باشد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بزین و زینت و زر و حریر و ناز و نعمت پرورش یافته
باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و مخاصمه و سخن گذاری غَيْرُ مُبِينٍ آشکاره کننده حجت نباشد یعنی در وقت
محاجه بتقریر حجت نتواند کرد بلکه بجهة نقصان عقل و ضعف رای تقریر حجت بر خود کننده برای خود پس آیا کسی در بیخانه باشد
حق تعالی او را بفرزندی خود میگیرد از قاعده مروتیکه کم زنی باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از زبان خود مگر آنکه تکلم او
بر حجت باشد نه برای او و نزد ابن زید مراد بتان اند که ایشانرا چون عروس آراسته اند و ممکن نیست که سخن کنند چه جای آنکه بحجت تکلم
نمایند وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و نام نهاده اند فرشتگانرا که هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ ایشان بندگان خدای بخشنده اند إِنَاثًا
دختران یعنی بجهة فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس بعبادت و طاعت الهی مشغولند دختران نام نهاده اند
أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند خَلْقَهُمْ در وقت آفریدن خدا ایشانرا تا از مشاهده از انوثت ایشان خبر دهند و علم
بانوثت بدون این مقصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ زود باشد که نوشته شود شهادت ایشان
درین باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز حساب و بجهة شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عقاب
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از بنو ملیح پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناثند گفتند از آبای خود شنیدیم و گواهی

٢٠

میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته حق تعالی این آیه فرستاد که عنقریب شهادت ایشان در نامه اعمال ایشان ثبت کنیم
و ایشانرا بسزا و جزای خود رسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله از روی برهان و حجت که لَوْ شَاءَ الرَّحْمٰنُ
اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملائکه را [مَا لَهُمْ] بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ نیست ایشانرا باین گفتار دانشی
باین گفتار دانشی إِنْ هُمْ نیستند ایشان درین دعوی إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه افترا میکنند آیه دلیلست بر آنکه اهل شرک جبریه
وجبر و کفر توأمانند و بعد از بیان عدم دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان عدم دلیل نقلی میکند برین وجه میفرماید که أَمْ آتَيْنَاهُمْ
آیا داده ایم ایشانرا كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بوده باشد بر صحت مدعای ایشان فَهُمْ پس ایشان بآن کتاب
مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زنندگانند بدان و احتجاج آرندگان و مقررست که کتابی که مشتمل باشد برین مدعا بهیچکس نیامده پس ایشان
نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بَلْ بلکه در پیرو آنها متمسک بتقلید شده قَالُوا گفتند که إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم
پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر طریقی و ملتی که اقتدا بآن نموده اند و آنرا امام و پیشوای خود دانسته وَإِنَّا و بدرستی که ما عَلَىٰ
آثَارِهِمْ بر روشها و آیینهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی درین دعوی تابع پدران خودیم آیه دالست بر آنکه بنو ملیح مشرک
و مجبره و مقلدند پس بجهة تسلی خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید که وَكَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و همچنین نفرستادیم
پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در هیچ دهی مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشانرا از عقوبات الهی تخویف نموده بتوحید ارشاد فرمود
إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا مگر گفتند متنعمان و توانگران دیه مر کثرت نعمت ایشانرا ببطر و فرح آورده بود و بجهة مشغولی بشهوات و ملاهی
از منهج دین خود را بیک کناره کشیده و از تفکر و تامل در دلیل و حجج فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را عَلَىٰ أُمَّةٍ بر دینی و کیشی وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ و بدرستی که ما بر اعقاب ایشان
مُقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بر ایشان و تخصیص مترفین بجهت آنست که تنعم موجب بطارت ایشان از نظر کردن در دلایل
منصرف بتقلید ساخته قَالَ بگوای محمد و حفص قال میخوانند یعنی آن پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان گفت که
أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران نادان خود میکنید و اگرچه آورده ام شما را بِأَهْدَىٰ دینی راست تر و هدایت
نزدیکتر مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ از آنچه یافته اید بر آن آبَاءَكُمْ پدران خود را یعنی اگر بالفرض آنچه دعوی میکنید شما حق باشد
و موصل بهدی من آنچه بشما آورده ام احق و اصلیت بطریق هدایت و ارشاد و تبعیت آن اولی و اوجب از رسوخ

روایتین
قل

تقلید و فرط عناد و اقناط سیر خود از نظر کردن و تفکر نمودن قالوا گفتند در جواب پیغمبر که إنا بما أرسلتم به بدرستی که ما بآنچه فرستاده
شده اید به بآن ای مدعیان نبوت کافرون ناگرویدگانیم فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم از ایشان یعنی ازین مقلدان
بعذاب استیصال فانظر پس درنگر ای بیننده بعبرت که کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
و چون حق تعالی مذمت تقلید فرمود و امر کرد باتباع دلیل در عقب آن ذکر قصه ابراهیم علیه السلم نمود که تابع حجت بود موضع
تحجب را فرمود که وإذ قال إبراهیم و یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم خلیل بعد از خروج از نار لأبیه مر عم خود را که بمنزله
پدر وی بود در تربیت و شفقت وقومه و مر گروه خود را که بعبادت بتان و ستارگان مشغول بودند إنني براء بدرستی که من
بیزارم مما تعبدون از آنچه پرستش میکنید از اله إلا الذی لیکن آن خدای که فطرني بیافرید مرا فإنه پس بدرستی که او
سیهدین زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن و نصب ادله وجعلها و گردانید ابراهیم کلمه توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله
یا کلمه انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان خود و لهذا
در میان اولاد او همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان عمر در ... در دین اسلام ترغیب مینموده لعلهم
یرجعون تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بوی ... خود در توحید و اخلاص و تبری از شرک و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که مراد بکلمه باقیه آنکه ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت امامتست چه تا روز قیامت امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود و لهذا
از سدی نقلست که مراد بعقب آنحضرت آل محمدند صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از ذکر قصه ابراهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش
و میفرماید که من بسبب کفر و شرک تعجیل در عقوبت ایشان نکردم بل متعت بلکه برخوردار گردانیدم هؤلاء آن گروه را
وآباءهم و پدران ایشان را بطول اعمال و طول اعمار حتی جاءهم الحق تا که آمد بدیشان سخن درست و راست که کلمه توحید است
یا قرآن ورسول مبین و پیغمبری آشکار بمعجزات ظاهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه ولما جاءهم الحق و هنگامی که
آمد بدیشان سخن حق قالوا گفتند که اینکه محمد بما آورده هذا سحر جادویست وإنا به و بدرستی که ما بآن ناگرویدگانیم
کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن از نزد خدای است پس استخفاف آن کردند و با رسول آغاز مکابره و معانده
نمودند و در کفر افزودند وقالوا و گفتند لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن بر تقدیر آنکه از نزد خداست
علی رجل من القریتین عظیم بر مردی که یکی ازین دو دیه است یعنی مکه و طائف بزرگ قدر یعنی صاحب مال

و منال و خدم و حشم مانا مال و جوهر ولید مغیره یا عتبه بن ربیع یا اخنس بن شریق که از مکه اند یا عروه ابن مسعود ثقفی
یا حبیب بن عمر ثقفی یا کنده بن عبید یا لیل که از طایف اند غرض کفار آن بود که چون رسالت منصبی جلیل القدر و عظیم رتبه است
میبایست که نامزد مردی میبود که از حیثیت جمع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و وفور خیل و حشم سرآمد همه کس باشد
و ندانستند که منصب رسالت شایسته شخصی است که متحلی بفضایل روحانی باشد و متجلی بانوار کمال قدسی و متخلی از رذایل
نفسانی نه صاحب حشمتی که جامع صفات سیئه و متخلی از اخلاق حسنه باشد و لهذا حق تعالی انکار قول ایشان کرده فرمود که
أهم یقسمون رحمت ربک آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردگار ترا که نبوتست یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه
اقتدار ایشان باشد تا بر هر که اراده کنند فتح باب نبوت کنند نحن قسمنا بینهم ما بخش کرده ایم در میان ایشان معیشتهم چیزی را
که سبب زندگانی ایشانست از ارزاق فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجزند و هرگاه ایشان از تدبیر
ارزاق عاجز باشند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیست تصرف نمایند و آنرا بمشیت
خود معلق سازند و از جهت تأکید قول مذکور میفرماید که ورفعنا بعضهم و برداشته ایم برخی از آدمیان را فوق بعض بر بالای
برخی دیگر درجات درجه ها از رفعت یا آنکه یکی بسبب بسط ارزاق مشعوف است و دیگری بجهت قبض آن ملهوف و یکی بجهت خورسندی
و دیگری به بندگی رسند و شخصی بزور بازوی خود مغرور و شخصی بضعف و ناتوانی خود ملول و منفور و این رفع و خفض و بسط و
قبض لیتخذ بعضهم بعضا سخریا بجهت آنست که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را مسخر سازند و رام کننده در عمل یعنی
تا یکدیگر را کار فرمایند باین وجه که یکی بمال معاون دیگری شود و دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید و بسبب آن مهمات
ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته گردد و موجب ایتلاف و استیناس همه ایشان شود و سبب انتظام قوام عالم گردد و شبهه
نیست که تفویض امر رفع و خفض و بسط و قبض بندگان مفضی خالست در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و کار
بسبب تفویض تدبیر معیشت دنیویه به بندگان عواقب امور ایشان بهلاکت و فنا و اف کشد پس چگونه امر نبوت که رحمت کبری
و رافت عظمی است و واسطه حیازت حظوظ عقبی است در قبضه تصرف ایشان تواند بود ورحمت ربک و بخشش پروردگار
تو یعنی نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول بروضات جنات خیر مما یجمعون بهترست از آنچه جمع میکنند
کافران از حطام اینجهانی و آنرا سرمایه بزرگی خود میدانند پس اخبار مینماید از اموال اینجهانی و قلت مقدار آن و نزد آن میفرماید

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ واگر نه کراهت ونخواستن آن بودی که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع
بر اختیار کفر بر ایمان واختیار حب دنیا وحرص آن بر آنجهان لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ
برای آنکس که منکر وجحد او لِبُيُوتِهِمْ مرخانهای ایشان را واین بدل اشتمالیست از لمن یکفر یعنی میگردانیدیم خانهای کافران را
سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره وَمَعَارِجَ علیها وزدبانها که بر بالای آن خانها يَظْهَرُونَ بر آیند وخود را ظاهر
سازند وَلِبُيُوتِهِمْ ومرخانهای ایشان را أَبْوَابًا وَسُرُرًا درها وتختها عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ بر آنها تکیه کنند همه از نقره یعنی چونکه
دنیا در پیش ما قدری وقیمتی ندارد پس اگر نه کراهت آن بودی که مردم در طلب دنیا جمع شدندی وطبایع بطلب آن بر محبت
آن مشغول شده از عبادت وفرمان برداری باز ایستادی ومیل بکفر ونار نمایان کردندی من سقف خانه وزدبانها ودرها
خانها وتختهای کافران را همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا وطلا ساختمی یعنی اصل آن از نقره بسفید وزخرف وآرایش آن
از زر سرخ ودر معنی اینست حدیث مذکور که اگر دنیا بمقدار پر پشه قدر میداشت هرگز یک شربت آب بکافر نمیدادی وآیه دلیلست
بلطف الهی بر بندگان برای آنکه او سبحانه مقصدی امری نمیشود که موجب مفسده باشد ومؤدی بکفر پس بطریق اولی او فاعل کفر ومرید
آن نباشد وبعد از آن در تحقیر حطام دنیا وتوفیر نعم عقبی میفرماید که وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ ونیست آنچه مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی اینسرای که در صدد زوال وفناست وَالْآخِرَةُ ونعمت آخرت یعنی بهشت جاودانی
عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانست که از آلوات شرک ومعاصی احتراز فرموده اند یا از
مستلذات دنیا روی بر تافته بالکلیه متوجه عقبی شده وبعد از ذکر وعد متقیان در وعید کافران میفرماید که وَمَنْ يَعْشُ
وهر که خود را بکوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای که متصف بصفت رحمتست با آنکه عارف شود بحقیقت
آن یعنی هر که چشم بپوشد واعراض نماید از نظر کردن در حجج بینه او نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر کنیم از برای او
دیوی را یعنی بجهة آن تعامی وتجاهل او را بحال خود گذاریم ونظر التفات ازو باز گیریم پس نزد این حال شیطان برو استیلا یابد
فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان مر او را همنشین ومصاحب شود وپیوسته باضلال واغوا او ووسوسه او مشغول گردد یکی از زهاد را
حکایت کنند که گفت با یکی از مؤمنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجدی نشسته بودم آن جنی با من گفت که این مردم را چگونه میبینی جن
گفتم بعضی را بخواب وبعضی را در خواب گفت آنچه در سر ایشانست می بینی گفتم چشمها مرا بمالید دیدم که بر سر هر یکی غرابی نشسته بعضی را

بالها بچشم فرو گذاشته وبعضی را گاهی بالها فرو میگذارد وگاهی بر میدارد گفتم اینها چیست گفت شیاطین ایشان که بر سرهای ایشان نشسته اند
و بر سر یکی بقدر غفلت وی بر وی استیلا یافته پس این آیه تلاوت نمود که وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ
عاشی وشیطان در این مقام اسم جنس اند از بهجة ضمیر با ایشان رجوع کرده میفرماید که وَإِنَّهُمْ وبدرستی که آن دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ
هر آینه باز میدارند اهل عشا وکوری را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ ومیپندارند آن عاشیان أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
آنکه ایشان براه یافتگانند یا گمان میبرند که دیوان از اهل هدایتند وبجهة این گمان فاسد همیشه تابع قرینان خود باشند حَتَّىٰ إِذَا
جَاءَنَا وقتی که بیاید بر ما یعنی عاشی وشیطان او بموقف جزای ما که عرصه محشرست وحفص جاءانا میخواند بصیغه تثنیه یعنی
یعنی بیاید آن عاشی واینکه در خبر آمده که عاشی وقرین او را در یک زنجیر کشند وبمحشر آورند وبدوزخ افکنند مؤید قول اوست
واز قتاده نیز مرویست که شیطانی که در دنیا قرین او بوده باشد در آخرت نیز ملازم او باشد که او را بدوزخ برد همچنانکه بنده مؤمن
که فرشته که موکل او بوده باشد از او مفارقت نکند که او را بجنت رساند ونزد بعضی مراد بان شیاطین انسی اند که قرین کافرند
ومضل ایشان وبر هر تقدیر چون عاشی وقرین او بعرصه محشر حاضر کنند قَالَ گوید عاشی با قرین خود يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
ای کاشکی بودی میان من ومیان تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق ومغرب یعنی کاشکی مسافت میان من وتو
مانند مسافت میان مشرق ومغرب بودی تا هرگز ترا ندیدمی وبتو مقترن نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو در اثنای
این تمنا فرشته بفرمان خدای تعالی بایشان خطاب کند که وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ ونفع نکند شما را امروز این تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ
چون که واضح شد که ستم کرده اید بر نفسهای خود وعدم نفع تمنا بشما أَنَّكُمْ بسبب آنست که شما فِي الْعَذَابِ در عذاب دوزخ
مُشْتَرِكُونَ انبازان بجهة آنکه در سبب عذاب شریک یکدیگرند ویا نفع دهد شما را آنکه در عذاب مشترکید یعنی اشتراک شما
در عذاب بسبب تخفیف عذاب از هیچکدام نشود بلکه با وجود اشتراک هر یکی از شما فوق طاعت خود بعذاب مبتلا باشید بخلاف
آنکه در دنیا باشتراک یکدیگر در امور صعبه تشفی میشوید آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بایمان قوم خود بسیار
راغب بود وهر چند ایشان را باسلام بیشتر دعوت مینمود ایشان عناد وانکار را بیشتر میکردند واز این ممر تعب بسیار وملال
بیشمار بآن حضرت میرسید حق تعالی آیه فرستاد که أَفَأَنْتَ آیا پس تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را أَوْ تَهْدِي
الْعُمْيَ یا راه مینمائی کوران را وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وآن را که باشد در گمراهی هویدا او نیز یعنی نمیتوانی

و آن را که کالانعام شنوای سخن حق را یا بینای طریق هدایت را آیا تو که هوش و گوش ایشان از شنیدن سخن حق گران دیده
دل ایشان از ادراک راه حق تیره و کور بود و قادر نیستی بر هدایت جمعی که ضلالت و غوایت ایشان در کمال ظهور باشد بروجهی که
ظهور آن بر هیچ عاقل پوشیده و پنهان نباشد خلاصه معنی آنست که چون قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشان را بدین
اسلام درآری پس بر ابلاغ اقتصار نما و تعب بسیار بخاطر خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت و بلا اند فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ
پس اگر ببریم ترا الی جوار رحمت خود پیش از آنکه تو انتقام از ایشان بکشی فَإِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم
بعذاب و نکال در دنیا و عقبی أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر خواهیم که بنمائیم تو را الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آنچه وعده داده ایم ایشان را از عذاب و نکال
در زمان تو مثل قحط و غیر فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستی که ما بر عذاب کردن ایشان در زمان حیات تو مُقْتَدِرُونَ توانائیم یعنی بهر حال
ایشان معذب خواهند و بچنگال نکال ما گرفتار خواهند گشت یا در حیات تو و یا بعد از وفات تو آورده اند که چون آن حضرت را اخبار
کردند که بعد از وفات تو واقع شود از فتن عظیمه اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیات بود اثر
ضحک و طلاقت وجه از او مشاهده نشد و از صاحب طبرسی مرویست که جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که من در حجة
الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلی الله علیه و آله باصحاب خود خطاب کرده فرمود که باید من شما را بعد از فوت خود
کافر نیابم یعنی نباید که پس از من کافر گردید و گردن یکدیگر را بشمشیر بزنید پس گفت سوگند میخورم بخدا که اگر چنین کنید برقاب
یکدیگر مشغول شوید بیابید مرا در آن لشکری که با شما محاربه کنند پس در پس خود نگاه کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
دید گفت یا علی یا علی یا علی و در روایتی صد بار مکرر این نام بزرگوار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم که اثر وحی بروی ظاهر
شد و خدای تعالی بر او این آیه فرستاد فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی موید این قول است و چون کفار ازین (بعلی بن ابی طالب و انچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست فانا منهم منتقمون)
تنبیه متنبه نشدند و عناد را پیشتر کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در انتقام اند فَاسْتَمْسِكْ پس چنگ
در زن بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ بآنچیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام و اوامر و نواهی و ملازم
آن باش إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی که تو بر راه راستی که اصلا کجی در آن راه نیست وَإِنَّهُ و بتحقیق که آن وحی یعنی
قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفیست و عزتیست ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا که قریش اند یا تمام امت وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ و زود باشد
که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکرگذاری آن مشغول شدن وَاسْأَلْ مَنْ

و بپرس

۴۳

و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو از فرستادگان یعنی
از مؤمنان اهل کتاب که علمای دین ایشان بودند استفسار نما یا از جمیع امم ایشان از یهود و نصاری سؤال کن که
أَجَعَلْنَا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب منزله بر ایشان مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز از خدای آمرزنده مهربان آلِهَةً
يُعْبَدُونَ خدایان که پرستیده شوند از اوثان و غیر آن یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادت بتان
در هیچ ملتی از ملل ایشان به پرستش کسی بدون خدا مراد ازین استشهادست با جماع جمیع انبیا بر توحید زهری
و سعید و ابن زید گفته اند که چون در شب معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله را باسمان بردند جمیع رسل جمع شده
در پس آن حضرت نماز کردند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس ازین رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم که من ایشان را
امر کرده ام بعبادت خدایانی که غیر از من باشند حضرت چونکه از ایشان اعلم بود از ایشان این سؤال نکرد چنانکه در بعضی
آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر
بود و ایمان او از آن محکمتر که این سؤال کند پس درین سوره این امر بسبیل اباحت باشد و نه وجوب و سنت و محمد بن اسحق روایت
کنند از ابو اسحق احمد بن محمد بن ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از روات اهل سنت که ابن عباس و عبد الله مسعود از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کردند که چون شب معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان نشستم فرشته
آمد که حضرت عزت میفرماید که ازین پیغمبران بپرس که ایشان را بچه چیز فرستاده اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ایشان
خطاب کرد که شما را بچه چیز مبعوث شده اند گفتند علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب ما را بدوستی تو و دوستی علی
فرستاده اند حضرت رسول گفت شما مولای جمیع توحید ید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب بتشبث بموسی و عیسی علیهما السلام
بودند ازینجهت بعد از امر بسؤال از احوال رسل قصه ایشان را با آن متصل ساخته فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى
بِآيَاتِنَا و بتحقیق که فرستادیم موسی را با معجزات خود که علامات روشن بود بر صحت نبوت او إِلَى فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ و بسوی فرعون و اشراف قوم او فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس گفت که بدرستی که من فرستاده ام
از نزد پروردگار عالمیان فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد بدیشان نشانهای قدرت ما را چون عصا و ید بیضا
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و غیر آن إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ آن وقت ایشان از آن میخندیدند

یعنی که در اول حال آن را بدیدندی انکه تامل کنند باستهزا و سخریه آن مشغول شدند وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ و ما نمی‌نمودیم
ایشان را بر سبیل تعاقب هیچ معجزهٔ که دلیل بود بر صحت نبوت موسی از طوفان و جراد و قمل و غیر آن إِلَّا
هِيَ مگر انکه آن أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر از مانند آن که پیش ازین نموده بودیم یعنی مگر مختص بود بنوعی از اعجاز
که بآن اعتبار مفضل بود بر اخت خود و در تفصیل هر یکی ازینها اختلاف کرده اند بعضی تفصیل آیه طوفان بر جراد کرده اند
و بعضی بر عکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن دانسته اند و بعضی آیتی دیگر و برهمین قیاس وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ
و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که ایشان بر گردند یعنی باراده اینکه رجوع کنند
از ملت باطله که موصلست بهاویه و چون دانستند که این معجزات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمدند وَ
قَالُوا و گفتند بموسی که يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی ای مقدم در علم سحر و عالم و ماهر و ذکر او بصیغه ساحر بجهة تعظیم
بود چه علم سحر نزد ایشان علمی بزرگ و صنعتی پسندیده بود یعنی ای غالب بر تمام ساحران یا انکه چون همیشه او را باین نام
میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت قدیم گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را بِمَا
عَهِدَ بانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزد تو و آن استجابت دعای تست با کمال ایمان و طاعت و یا منسوب
نبوت چه هر یکی ازان مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شده او برفع عذاب از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما
دعا کن و او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتگانیم اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم فَلَمَّا كَشَفْنَا
عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آن هنگام که برداشتیم و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همانا زمان ایشان عهد میشکستند
و آنچه گفته بودند شکستند و بآن کار نبستند و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب بدید و ترقی و اعتلای او معاینه نمود
ترسید که مردم از و برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس دام تلبیس گسترده دانه خداع در و تعبیه نمود
باین وجه که همه قبطیان را جمع کرده بر بلندی بر آمد و عرض حشمت و عظمت و بسط مملکت خود و اظهار حقارت موسی نمود چنانکه می فرماید
وَنَادَى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود قَالَ گفت ای همه قوم که يَا قَوْمِ ای گروه من
أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ آیا نیست مرا پادشاهی شهر مصر از اسکندریه تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بسیصد
و شصت جوی منقسم بود چهار جوی بزرگ ازان که نهر الملک و نهر طولون و دمیاط و نهر تنیس میگفتند در میان باغ او از زیر

قصر

قصرها بدر میرفت ازینجهة بعد از ذکر کردن پادشاهی خود افتخار نمود باین چهار نهر و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ
و آیا نیست این جویهای آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي در حالتی که میروند در زیر قصرهای من یا این جویها در تحت تصرف
منند و بفرمان من میروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمیبینید عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را پس چه نسبت
که موسی از من رفیع باشد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کس که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار
و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ و نزدیک نیست که يُبِينُ روشن سازد سخن را یعنی بجهة لکنتی زبان سخن را
بر وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی با انکه عدد و شوکت ازو مفقود است طلاقت لسان
و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالست نیز ندارد پس چگونه او را رتبه آن باشد که با من برابری زند و دعوی
نبوت کند از بعضی مفسران منقولست که موسی را در حینی که حق تعالی بنزد فرعون میفرستاد عقده از زبان
او برداشته بود چنانکه سؤال و احلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلک یا موسی مخبرست بر ان پس مراد
فرعون ازین قول اعتبار بود از انکه کسی بعد ازین دانست و گویند قوم فرعون موسی را پیش از رسالت برای فصه
رفع و دیده و دانسته بود و از عقده خبر نداشتند و فرعون ازین معنی باخبر بود و ازینجهة ذکر عقده را بسبب تنفیر ایشان کرد تا
ازو و از روی اهانت و اظهار این معنی نموده بر ایشان حسابی گفت که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی ازان باقی مانده بود ازینجهة
فرعون او را برین سرزنش کرد و چون رسم آن زمان اینچنین بود که هر که را پیشوای خود میکردانیدند و ستونهای طلا در دست
او میکردند و طوق زر در گردن آن قلاده میخستند ازین سبب فرعون بعد از اظهار عظمت و حشمت خود و وصف موسی بمذلت
و حقارت و قلت اقتدار با قوم خود گفت که اگر موسی راستی میگوید که از نزد خدا رسولست و ریاست قوم نامزد شده فَلَوْلَا
أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ستونها از زر و سیم یعنی چرا خدا او را استوانه زرین نداد
أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد نزد او الْمَلَائِكَةُ فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوستگان باشند باو برای اعانت
او چه هر پادشاهی که ایلچی بجایی میفرستد جمعی از خواص خدم خود را بخدمت او نامزد میکنند تا ممد و معاون او
باشند پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت
فرعون باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را در اطاعت خود یا طلب خفت

ولیت کرد از ایشان در مطاوعه و منقاد شدن باو فاطاعوه پس فرمان بردند فرعون را و از متابعت موسی بالکلیه
روی برتافتند انهم بدرستی که قبطیان کانوا بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ عبودیت خدای
و فرمان برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب اموال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیت او را اختیار کردند فلما
آسفونا پس آنهنگام که بسیار غضبناک و خشمناک گشتند ساختند ما را بافراط نمودن و عناد و عصیان و اسراف کردن
در مکابره و طغیان انتقمنا منهم کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود مراد بغضب و رضای خدای تعالی ارادهٔ تعذیب
مجرمانست و اثابهٔ مطیعان فاغرقناهم اجمعین پس غرقه ساختیم همه ایشان را در دریا فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم ایشان را
قدوهٔ کافرانی که بعد از ایشان موجود آیند یعنی ایشان را پیش رو مشرکان آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق
مثل عقاب ایشان قتاده گفته که ایشان را پیش رو دوزخیان ساختیم و مثلا للاخرین و گردانیدیم ایشان را مثل
سایر و جاری برای پسینیان تا آن را باز گویند و از قصهٔ عجیبهٔ ایشان باز گویند و عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از جمله
نظر کنند در آنکه هر که بچیزی تفاخر کند سبب هلاک ایشان باشد چه فرعون بانیل تفخر کرد و بهمان آب غرق گشت آورده اند که ۲ بر قریش
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون آیهٔ انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب شدند
عبدالله بن زبعری گفت ای محمد این آیه مخصوص ما و آلههٔ ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند حضرت فرمود که این شما راست و آلههٔ
شما را و جمیع مشرکان را گفت بخدای کعبه قسم که من خصم تو شدم درین امر آنگاه گفت که تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر
خداست و همیشه بمدح خوانی و ثنا گستری او قیام مینمایی و تو میدانی که نصاری او را و عزیر را میپرستند و بعبادت ملکه نیز ارتکاب
میکنند اگر این گروه در دوزخ باشند ما راضیم که با آلههٔ خود در جوار ایشان باشیم پس همه قریش نزد شنیدن این سخن خوشحال شدند
و باواز بلند بخنده درآمدند و تصور کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باین کلمات ملزم شد در حال جبرئیل علیه السلام آمد و
این آیه آورد که و لما ضرب ابن مریم مثلا و چون زده شد پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را
مثل زد و با تو مجادله کرد به پرستش ترسایان او را اذا قومک آنگاه قوم تو یعنی قریش منه یصدون از آن مثل آواز بلند
بر داشتند آغاز فرح و خوشحالی کردند و قالوا و گفتند االهتنا خیر آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی مراد اینست
که او هرگاه حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند ما ضربوه نزدند آن مثل را برای تو الا جدلا مگر برای خصومت کردن و ستیزه

نمود

نمودن برای تمیز حق از باطل بل هم بلکه ایشان در جمیع احوال قوم خصمون گروهی اند شدید الخصومت و حریص بر جدال
چه مراد حق تعالی از ما تعبدون و مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از آنکه شما و خدایان شما حصب دوزخند بتانست نه غیر او
و محالست که مقصود خدا و رسول انبیاء و ملکه باشند و ابن زبعری بجهت خداع و خبث باطن و حب جاه و جدال و مکابره کرد چون
کلام خدا و رسول را دید که لفظ عموم آن محتمل است بانکه عالم بود بانکه مراد بان اصنام است نه غیر آن صرف معنی آن نمود
بشمول عموم و آن را حمل کرد بر هر معبودی که ماسوای او سبحانه است و حضرت چون دانست که مباحثهٔ ایشان علی عناد
و محض جدالست در جواب ایشان هیچ نگفت و ساکت گشت تا آنکه در جواب ایشان حق تعالی فرمود ان الذین سبقت لهم منا الحسنی
و باین آیه اعلام نمود که آیه مخصوص است باصنام و دیگر آنکه ظاهر قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی العقول است چه شامل عقلا
نباشد و قولی در سبب نزول این آیه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با صنادید قریش گفت که هیچ خیری نیست در آنکه از
بدون خدای میپرستید گفتند که عیسی معبود نصاری است و تو دعوی میکنی که او بندهٔ صالح است پس در وی هیچ خیری نباشد قریش
از این سخن فریاد کننده گمان بردند که حضرت الزام یافت این آیه نازل گشت بعد از آن در بیان وصف عیسی فرمود که ان هو
الا عبد نیست عیسی مگر بنده که انعمنا علیه که منت نهاده ایم بر وی بمنصب رسالت و آفریدن او بدون پدر و جعلناه
مثلا و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایر است لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب یعنی ولادت او بدون
پدر قصه ایست که در غرابت مثل است جاری شده است در میان بنی اسرائیل که بجهت تنبیه بر کمال قدرت خود میفرماید که و لو
نشاء و اگر خواهیم و مصلحت ما تقاضا کند لجعلنا هر آینه گردانیم منکم ملائکة از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم
و بدل شما فرشتگان را بیاریم تا ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی درآیند شما را یعنی عیسی اگر چه عجیب و غریب است
لیکن خدای تعالی قادر است بر چیزی که اعجب از آن باشد از هلاک همه شما یا از تولید ایشان از شما همچو تولید عیسی از شماها انثی بدون
پدری تا شما بسبب این ابدال عارف شوید بقدرت باهرهٔ ما و بدانید که ملکه همچو شما متصف اند بصفت امکان و بوسیلهٔ این عارف
شوید بانکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب ملکه باو و انه و بتحقیق که عیسی لعلم للساعة هر آینه آن چیزیست
که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او از آسمان یکی از شرایط قرب قیامت است و از جملهٔ علامات آن
در حدیث آمده که عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید و در زمین مقدس نزدیک منارهٔ بیضا بر بالای کوهی که آن را

افیق خوانند دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با دهانت طراوت بود و هر دو کف خود را بر بالهای دو فرشته نهاده
و هر دو رخساره مبارکش غرق عرق گشته باشد که چون سر در پیش افکند قطرات عرق از روی ریزان گردد و چون
سر بالا کند قطرها بر روی او بسان مروارید روان شود نفس او بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد
نور او گیرد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و بدست او مرده
باشد او را بزند و او کشته شود صاحب الامر علیه السلام خروج فرماید و عیسی همه خنازیر را بقتل رساند و کسر صلیب و اصنام
نماید و بیع و کنایس را خراب کند و همه نصاری را بقتل رساند مگر جماعتی را که ایمان آرند پس به بیت المقدس آید و صاحب الامر
در نماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشاره باو کند که پیشتر آی و امامت نمای او دست صاحب الامر گیرد و گوید
تو اولیتری که نایب پیغمبر آخر الزمانی القصه عیسی اقتدا بآن حضرت کند و بعد از آن از آنجا بیرون آیند و یاجوج و ماجوج
خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن کند غرض چون معلوم شد که ظهور عیسی از علامت قیامتست
فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدال منمایید در آمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید
هذا آنکه شما را بآن دعوت میکنم صراط مستقیم راهیست که سالک در آنجا هرگز گمراه نگردد و گویند ضمیر جهت بقرآن
و معنی آنست که قرآن آگهی هست که بآن ساعت قیامت دانسته شده زیرا که حق تعالی در و بیان آن کرده و اعلام بندگان
نموده و بعد از امر دعوت بتبعیت صراط مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرموده که ولا یصدنکم
الشیطان والبته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راست بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم از راه
مخالفت او بیرون ننهید انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا و آشکارا که شما را
از نزهتگاه جنان بیرون کرده بزندان محنت و بلیه اینجهان مبتلا ساخته پس بهیچوجه تابع وساوس او مشوید تا شما را بآتش
نیران گرفتار نگرداند و بعد از آن احوال عیسی در حین بعثت خبر میدهد و لما جاء عیسی و هنگامی که آمد عیسی
بالبینات بحجتهای بینه و معجزات واضحه یا آیات انجیل و احکام و اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل قال گفت مر بنی اسرائیل را
قد جئتکم بتحقیق که آمده ام شما را بالحکمة بشریعتی مشتمل بر حکمت و مصلحت و لابین لکم و برای آنکه بیان کنم و هویدا
سازم برای شما بعض الذی تختلفون فیه بعضی از آنچه اختلاف میکنید در آن یعنی آن اختلافی که متعلق باشد

با مور دین که مناط تکلیف است نه اختلافی که تعلق بامور دنیا داشته باشد و خارج از دایره تکلیف بود یا بیان میکنم احکامی که شما در آن
اختلاف میکنید نه همه احکام شرایع چه غیر احکام مختلفه در تورات مصرح است و احتیاج به تبیین ندارد و بعد از
او منحرف القصه عیسی گفت چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدا با اجتناب نمودن
از معاصی و اطیعون و فرمان برید مرا در آنچه بشما میرسانم از جانب حضرت حق ان الله بدرستی که خدای که بعز موده او بشما امر میکنم هو
ربی او آفریدگار منست و ربکم و آفریدگار شما فاعبدوه پس پرستش کنید او را بیکتایی و یگانگی هذا صراط مستقیم
این راه راستست که اصلا سمت انحراف و اعوجاج نپذیرد و موصل بجنت باشد فاختلف الاحزاب پس اختلاف کردند جمعی که
فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه و معونیه من بینهم از میان آنهایی
که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن احزاب مختلفه از جمله کسانی بودند که عیسی بر ایشان مبعوث
شده بود فویل للذین ظلموا پس وای مر کسانی را که ستم کردند از این احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب روزی
دردناکست عذاب آن یعنی روز قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که هل ینظرون انتظار نمیکشند احزاب
بعد از عیسی الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامترا
بایشان ناگهان از روی فجاة وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا بسبب غفلت و مشغولی ایشان بامور
دنیویه و انکار ساعت قیامت الاخلاء کسانی که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند یومئذ در آن روز بعضهم
لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز
دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده باشد بر کفر و معصیت و در آن روز بجهت آن
محبت و خلت معذب شوند پس دشمن یکدیگر گردند کما قال و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان چون دوستی ایشان برای طاعت خدا باشد و بجهت
این بدرجه اعلی و مرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود باشد مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تلاوت این آیه
فرمود که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت حق رود و گوید فلان دوست من بود و مرا بطاعت
تو و اطاعت انبیای تو امر مینمود و در اوامر ترغیب من میکرد و از مناهی زجر مینمود نظر لطف از وی باز نگیر و همچنانکه مرا
هدایت نمود او را بطریق هدایت مستقیم دار و همچنانکه مرا گرامی داشت او را بمکرمت عمیم خود نوازش فرما پس باید که مقصود اهل ایمان

از خلت ومحبت یکدیگر محض رضای آلهی باشد وغیر منسوب بمقاصد دنیوی تا در روز جزا حساب باین خطاب مستطاب سرافراز گردند
یا عباد ای بندگان من لا خوف علیکم الیوم هیچ ترسی وهراسی نیست مر شمارا درین روز از دیدن مکروهات
ولا انتم تحزنون ونه شما غمگین واندوهگین شوید بفوت آمال ومطلوبات وآن بندگان من که بدولت این ندای
عز داشتن مشرف شوند الذین آمنوا بآیاتنا آنها اند که ایمان آورده اند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین وبوده اند گردن
نهاده وخالص سازنده نفسهای خود از شوائب شرک عبدیان وبوجه اخلاص گردن نهندگان وما در خبر است که چون خلایق
از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان ولرزان نباشد تا که ندای لا خوف علیکم الیوم بشنوند پس همه خلایق امیدوار شوند
وچون در عقب آن استماع الذین آمنوا نمایند کافران از آن قطع طمع کنند پس منادی باهل ایمان گوید که ادخلوا
الجنة در آیید به بهشت انتم وازواجکم شما وزنان شما در اینجا تحبرون مسرور گردانیده شده باشید
بروجهی که اثر آن بروجه شما ظاهر شود کقوله تعالی تعرف فی وجوههم نضرة النعیم باکرامی دانسته شده بنهایت کرامت
ونعمت یا آرایش داده شده بکمال جمال وغایت زینت یطاف علیهم گردانیده شود بر آن مؤمنان که به بهشت
در آمده باشند بصحاف کاسهها من ذهب از زر که از برای انواع اطعمه آماده باشد واکواب وکوزهای بی دسته و
بی گوشه که از برای اصناف اشربه مهیا شده باشد در آثار آمده که مؤمن در بهشت از یک کاسه بهفتاد رنگ طعام خواهد
خورد که در طعم غیر مکرر باشد وهیچکدام در دیگری آمیخته نباشد وهر کوزه در او انواع شرابها باشد عکرمه گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرموده که شخصی که کمتر وزبونتر از اهل بهشت باشد وفروتر مردی بود که در عقب او کسی دیگر به بهشت
نرود وچون به بهشت در آید از بالای فردوس باو ندا کنند که نظر او نگاه کند صد ساله راه ملک خود را ببیند که در انجا
قصرهای بسیار باشد از زبرجد سرخ وخیمهای بیشمار زده از مروارید وهر بامداد وشبانگاه هفتاد صحیفه زرین نزد وی آرند
ودر هر صحیفه یکلونی از طعام که هرچند تناول کند بهمان اشتهای اول وبحال خود باشد واگر همه اهل دنیا نزد او آیند
آنچه پیش او حاضر باشد همه را کفاف بود وفیها ودر بهشت بود مر ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کنند نفسها و[illegible]
تشتهیه میخواهند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کنند آن را نفسها از انواع مشروبه ومطعومه ومشمومه وملبسه وغیر آن و
تلذ الاعین وآنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن در آن در خبر است که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه وآله را گفت یا رسول الله

من اسب

من اسب را دوست میدارم آیا در بهشت اسب باشد فرمود آری هرچه دل خواهد وچشم از آن لذت یابد در بهشت خواهد بود
از ابو امامه مرویست که مردی باشد که در بهشت بمرغی بران نگرد وگوید کاشکی این مرغ بریان بودی فی الحال بریان شود نزد
وی حاضر گردد تا از آن تناول کند وچون بمنزل این آرزو شود ابریقی در دست او باشد با چندان شراب که آن را انقطاع
نباشد وانتم فیها وشما در بهشت خالدون جاوید که هرگز بدرانجا گرد زوال بدامن خلود شما ننشیند وتلک الجنة التی
وآن بهشت موعود بهشتی است که بشما اورثتموها بمیراث داده شده اید آن را بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که
در دنیا عمل میکردید از انواع طاعات وخیرات ومیرات لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة کثیرة
میوهای بسیار منها تاکلون که بعضی از آن میخورید نه همه آن را بجهت کثرت اصناف ودوام انواع آن ودر حدیث آمده
که هیچ مؤمنی میوه از درخت بهشت نچیند مگر که دو مثل او فی الحال از همانجا روییده باشد وبعد از آن در بیان احوال
کفار میگوید که ان المجرمین بدرستی که کافران که در اجرام طغیان کرده اند فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ
جاوید مانندگانند لا یفتر عنهم سست گردانیده نشود عذاب ایشان یعنی عذابی که فراخور کرد ایشان باشد بر ایشان سبک نگردانند
وکم نکنند وهم فیه مبلسون ایشان در آن عذاب نا امیدانند از راحت وخفت وساکت از طلب فرج بجهت نومیدی ایشان از آن
از ضحاک منقول است که هریکی از کافران را در تابوتی از آتش نهند ودر آن را ببندند ودر سازند واو مخلد در انجا معذب باشد
گمان او کسی را نبیند ونه کسی او را ببیند وما ظلمناهم وما ستم نکردیم ایشان را بآن عذاب ولکن کانوا هم الظالمین ولکن
بودند ایشان ستمکاران که شرک آوردند ومرتکب انواع معاصی وقبایح شدند وچون از شدت عذاب بیطاقت شوند توجه بجانب
دوزخ نمایند ونادوا وندا کنند باو که یا مالک ای مالک درخواه کن لیقض علینا تا حکم کند بر ما یعنی ما را بمیراند ربک
پروردگار تو تا ازین عذاب وعقاب خلاص شویم از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که حق تعالی علت جوع را بر اهل دوزخ
اندازد بروجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد ایشان برود ونزد ایشان از مالک طلب موت کنند قال گوید مالک
در جواب ایشان بعد از هزار سال ودر روایتی گوید که بعد از چهل روز از بروز آن اسرای انکم ماکثون بدرستی که
شما درنگ کنندگانید در دوزخ وهرگز نخواهید مرد ونه تخفیف عذاب شما خواهد بود پس خدای تعالی بعد از جواب مالک
با ایشان گوید که لقد جئناکم بدرستی که آوردیم شما را یعنی فرستادیم بالحق سخن درست ودین راست بر زبان پیغمبر خود ولکن اکثرکم

ولیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت باطل درست
و راحت بود زیرا که مرغوب نفس است و با حق در تعب و مشقت که مخالف اراده طبیعت است و شما طالع مرغوب شدید و در
طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید پس بجهت این چشیدن عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد بود
و چون کفار بجهت عناد و انکار در دین اقتصار بر کراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند
از این جهت حق تعالی در آن روز فرماید که نه چنانست که ایشان در دنیا اکتفا بانکار کردند ام ابرموا امرا بلکه محکم
کرده بودند کاری را که آن رد حق و اثبات باطل بود یا کیدی برای پیغمبر فانا مبرمون پس بدرستی که ما درین
روز نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب نیران ام یحسبون
بلکه می پندارند آن مردمان انا لا نسمع که ما نمی شنویم سرهم سخن پنهانی ایشان را که در دل داشتند
ونجویهم و سخن آشکارای ایشان را که با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بلی آری می شنویم آنرا
ورسلنا و فرشتگان ما یعنی حفظه لدیهم که نزدیک ایشان بودند موکل بر ایشان یکتبون می نوشتند آنرا
با هر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد پس بر وفق اعمال و افعال
جزا و سزا در کنار ایشان نهیم آورده اند که روزی نضر بن حارث جایی نشسته بود و اکثر صنادید عرب نزد وی
حاضر بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را در آن وقت میل باسلام شده بود
و همیشه ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که هر چه میگوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم
محمد میگوید که لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما آنرا اضافه میکنم الملئکه بنات الله این سخن بحضرت پیغمبر رسید و هنوز
نشده جبرئیل آمد و این آیه آورد که قل بگو ای محمد بجماعتی که قایلند که ملئکه بنات الله اند ان کان للرحمن ولد
اگر باشد مر خدای را ولدی همچنانکه گمان میبرند فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن
ثابت شدی که خدای را فرزندی است پس اول کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او بجای آوردی من بودمی
چه لازم پیغمبر است که او اعلم باشد بخدا و بانچه صحیح است نهاد آن باو و آنچه صحیح نیست و او اولی بتعظیم آنچه حق تعظیم او است
و از جمله تعظیم والد تعظیم ولد است پس اگر شما ببرهان قاطع بر من اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنندگان باشم و در طاعت

و انقیاد

و انقیاد او از شما اسبق است چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساخته ام باو و
و پرستش هیچکس دیگر اقدام نمینمایم و چونکه در مدعای هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او اشتغال مینمایید
سبحان الله منزه و پاکست خدای که رب السموات والارض پروردگار آسمانهاست و زمینها رب العرش خداوند عرش
عظیم عما یصفون از هر چه وصف میکنند کافران او را بانکه صاحب ولدست فذرهم پس بگذار ایشانرا و دست باز دار
یخوضوا تا شروع کنند در امر باطل ویلعبوا و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در طبیعت بهوای خود مداومت
کنند حتی یلاقوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند یومهم روز جزای خود را الذی یوعدون که وعده داده شده اند بملاقات
آن مراد روز قیامت است که کفار در آن بجزای افعال قبیحه خود رسند پس نفی آلهه سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت را
بخود اختصاص میدهد و میفرماید که وهو الذی و او آن خدائیست که فی السماء اله در آسمان معبود ملئکه است وفی
الارض اله و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که مسجود جمیع مخلوقات باشد و هیچکس روی بعبادت بجانب او آورد
و نه بغیر او وهو الحکیم و اوست راست کار و درست کردار و خبرند بر خلقان العلیم دانا بمصالح ایشان پس
استحقاق الوهیت مخصوص باو باشد وتبارک الذی و بزرگوارست و دایم البرکات آن خدائی له ملک السموات
والارض مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاری است
یعنی که جمیع مکونات علویه و سفلیه در تحت تصرف اوست پس مستغنی خواهد بود از فرزند گرفتن وعنده و نزدیک اوست
علم الساعة دانستن ساعتی که در آن قیامت قایم شود والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد در آن روز
بجهت جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را میپرستیدند بامید شفاعت انها حق تعالی در رد دعوی ایشان درین امر فرمود
که ولا یملک و مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشند الذین یدعون آنانکه میپرستند کافران ایشان را من دونه بجز
از خدای الشفاعة در خواست کردن هیچکس را الا من شهد بالحق مگر کسی که گواهی داده باشد بحق که توحیدست وهم یعلمون
و ایشان دانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده باشند یعنی گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملئکه و عیسی و عزیر که روح
ایقان و اخلاص بکلمه شهادت قایلند و مقررست که ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مؤمنانرا که کافرانرا نه غیر ایشانرا ولئن سألتهم
و اگر بپرسی تو ای محمد پرستندگان غیر خدا را من خلقهم که کیست که آفرید ایشانرا لیقولن الله هر آینه گویند که الله است چه از غایت

ظهور جواب منکر آن نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فأنی یؤفکون پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او و پرستش
غیر او روی می آرند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات بینه بر توحید و فقره یاد
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هرچند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک بیشتر
در عناد و انکار اصرار مینمودند آن حضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض نمود و این آیه آمد که وقیله و نزد پروردگار است
دانستن قول رسول که میگفت یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستی که این گروه مشرکان معاند قوم گروهیند که بجهة
فرط عناد و انکار لا یؤمنون نمیگروند بوحدانیت تو یا واو قسم است و معنی آنست که سوگند میخورم بگفتار رسول خود که میگفت
یارب در حین شکایت قوم خود بمن جواب قسم اینکه ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و بعد از آن امر نمود بوی که فاصفح عنهم پس اعراض
کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام و بگوی که سلام متارکت و تودیع است از شما است یعنی میان من
و شما سلامتیست از منازعه و وارستگی از مجادله یا بر شما سلام هجران و مجانبت نه سلام تحیت و کرامت و حکم این
آیه بآیه سیف منسوخ است الا که بجهة تهدید ایشان فرمود که فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک
خود را وقتی که عذاب بر ایشان نازل شود و در دنیا مدبر و زبون و در عقبی بآتش دوزخ سورة الدخان ابی بن کعب
از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الدخان در شب جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور گردد
و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار فرشته برای او
استغفار کنند و آمرزش خواهند و هر که در روز قرائت کند آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و نیز ابو هریره
از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب جمعه بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد و ابو حمزه ثمالی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و یا در نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله امنان
مبعوث سازد و در سایه عرش خودش جای دهد و حساب او را آسان گرداند و نامه اعمال او را بدست راست او دهد و بدانکه
چون حق تعالی سوره از حم زخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد بانذار و عذاب شدید
و بعد از آن بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که
حم والکتاب المبین سوگند بحکمت و علم و حساب و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب روشن و هویدا یا روشن کننده احکام

حلال و حرام

حلال و حرام یعنی قرآن که محض حکمت است و انعام انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم قرآن را فی لیلة مبارکة
در شب با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است که کتاب کریم رب قدیم که بواسطه منافع دینیه و دنیویه آیت نیست
درین شب از لوح محفوظ تا بسماء دنیا نزول اجلال یافته و نیز از برکات این شب است که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات
و تفضلات خود را که در سال بر بریات فایض فرماید درین شب تقسیم میفرماید و آن خیر و برکت باقی میماند تا سال دیگر
و برکات خیرات این شب تا غایتی است که درو استجابت دعای جمیع بندگان میکنند و آب مغفرت گناهان همه بشست
و بشر مینماید ملائکه رحمت بر زمین میفرستند و فصل قضایا میکنند که در سال واقع خواهد شد و مراد باین لیله مبارکه شب
قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول منقول است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام
و قول انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مؤید و مثبت این است و دیگر مقوی آنست که آیه
فیها یفرق کل امر حکیم بقوله تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و در سوره و ایاتی که در فضیلت شب قدر
وارد شده ثواب کسی که در آن شب بطاعت و عبادت گذراند در سورة القدر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از عکرمه مرویست
که مراد شب نیمه شعبان است که لیلة الصک و لیلة مبارکه و لیلة رحمت گویند و تسمیه این بصک و برات جهة آنست که حق تعالی
هر سال درین شب استیفای محاویج بندگان میکند و بروفق آن برای هریک براتی مینویسد همچنانکه پادشاه در هر سال استیفای خراج میکند
و بر طبق آن رعایا معهد ها برای هر که درین شب عبادت میکند برات آزادی از دوزخ مینویسد و تسمیه آن بلیله
مبارکه و رحمت بجهة آنست که درین شب حق تعالی بر بندگان بسط برکت و رحمت خود میکند و ایشان را از خوان رحمت و مکرمت
خود نوازش میفرماید ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل بمن آمد و گفت دستها بحضرت
قاضی الحاجات بردار و بدعا اشتغال نما من گفتم امشب چه شبیست گفت شبیست که حق تعالی درهای آسمانها گشوده و جمیع گناهان را
در وی می آمرزد مگر مشرک و ساحر و کینه ور و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت
یا رسول الله سر بر آسمان کن من سر بر داشتم درهای آسمانها گشاده دیدم و بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود
و میگفت خوشا حال کسی که درین شب رکوع کند و در دوم فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال کسی که درین شب
سر بسجود گذارد و در سیم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال کسی که درین شب بدعا مشغول باشد و در چهارم فرشته ایستاده بود

ومیگفت خوش حال انکه درین شب ذکر کند و در پنجم فرشته ایستاده بود و میگفت خوش حال انکه درین شب از خوف
الهی بگرید و در ششم فرشته ایستاده بود و میگفت خوش حال کسی که درین شب بر مسلمانان تصدق و احسان
نماید و در هفتم فرشته ایستاده بود و میگفت آیا هیچ سائلی هست که مراد خود در این درگاه ما عرض نماید و هیچ استغفار
کننده هست که حاجت بخواهد و ما همه اجابت کنیم من جبرئیل را گفتم که این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت
تا صبح برآمدن پس گفت خدای در این شب بعدد گوسفندان بنی کلب بندگان را از عذاب و از آتش دوزخ آزاد
کند و در روایت دیگر درین شب آزاد شوند از آتش دوزخ که زیاده از موی گوسفندان بنی کلب باشد آورده اند
که در بغداد مردی بود که مدتی بود که تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصتی نمییافت تا اتفاق افتاد که
در شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود حاصل کند دختر گفت غایت نا جوانمردی باشد که همه مردم شب زنده دارند
و ما بیگانه مرد گفت راست گفتی مرا نیز اینمعنی در خاطر گذشت القصه هردو پای در سنن هوا پست نهادند و از یکدیگر
مفارقت کردند روی بجانب جناب احدیت آوردند و تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر دست دختر گرفته نزد
آن مرد آورد و گفت شب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود که دختر خود را نزد فلانکس بر و با وی عقد
کن پس آن مرد و زن به برکت و میمنت عبادت اینشب در دنیا بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش دوزخ
آزاد شده در روضه رضوان قرار گرفتند و بعد از برکت بیان اینشب فرمودند که إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ بدرستی که
ما هستیم بیم کنندگان بانزال قرآن و شبی که از جمله برکات آن اینست که فِيهَا يُفْرَقُ در آن بیان داده شود و فیصل
داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری که حکم کرده شده است در همه سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا
چون خفض و رفع و سخط و رضا و رد و قبول و شقاوت و سعادت و تعیین اجل و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاد
و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایت آمده که درین شب نسخه ارزاق را بمیکائیل دهند و نسخه حروب و صواعق و خسوف بجبرئیل
و نسخه اعمال را باسرافیل و نسخه مصائب بعزرائیل [illegible] باین امر حکم کرده شده أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد
ما و یا فرستادیم قرآن را در حالتی که فرماینده بودیم آنرا فرمودنی از نزد خود إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ بدرستی که ما هستیم
فرستندگان یعنی فرستادیم قرآن را بجهت آنکه از عادت ما است فرستادن پیغمبران یکی بعد دیگری بسوی بندگان رَحْمَةً

مِنْ رَبِّكَ بجهت بخشایشی از پروردگار تو بر بندگان کقوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدا شنونده است دعای بندگان را یا جمیع کلمات ایشان را الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان یا بهمه نیات ایشان رَبِّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدل ربک است یعنی بجهت بخشایشی از جانب پروردگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان آنهاست إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید شما یقین کنندگان و تحقیق نمایندگان علوم یعنی اگر خواهید بود در ربوبیت او
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او يُحْيِي زنده میگرداند بعد از موت وَيُمِيتُ و میمیراند بعد از حیات
رَبُّكُمْ پروردگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران نخستین شما و چون کفار بربوبیت
او سبحانه مقر بودند و بعلم او سبحانه بهمه شهادت و جمیع رسل و کتب اعتراف میکردند و آن مستلزم علوم یقین ایشانست
بربوبیت او سبحانه از اینجهت نفی یقین ایشان درین باب کرده فرمود که بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک و شبهه اند
در آنچه ما بآن خبر داده ایم يَلْعَبُونَ بازی و استهزا میکنند یعنی اقرار ایشان از سر علم و یقین و از روی جد و حقیقت نیست
بلکه مخلوط است باستهزا و لعب و چون نصیحت و موعظه بر ایشان سود نمی آید فَارْتَقِبْ پس انتظار کش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ
روزی که بیارد آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ دودی ظاهر و هویدا که يَغْشَى النَّاسَ فرا گیرد مردمان را و ایشان بعد از مشاهده آن
گویند هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذاب دردناک [illegible] مفسران را درین دخان خلافست نزد بعضی مراد قحط است
و جوع که بسبب دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بر کفار قریش واقع شد چنانکه مسروق از عبدالله مسعود روایت میکند که چون قریش ایمان نمی آوردند
و پیغمبر را آزار و ایذا میرسانیدند رسول دست بدعا برداشته گفت بارخدایا سخت گردان گرفتن خود را بر بنی مضر و
سالها ایشان را قحط لازم ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال ایشانرا تنگ گیر حق تعالی آنرا اجابت کرد و هفت سال
ایشانرا بقحط و غلا و جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بآن انجامید که از غایت گرسنگی سگهای مرده و استخوانهای آنرا
میخوردند و پشم و پشک شتر با خون ممزوج کرده اکل مینمودند و بجهت شدت جوع بمرتبه چشمهای ایشان خیره و تیره شده بود
که میان خود و آسمان مثل دخان و غباری میدیدند و اگر با یکدیگر سخن میکردند کلام هم می شنیدند اما بجهت کثرت سخافت هوا یکدیگر را
نمیدیدند و یا بواسطه قلت باران در آن سالهای قحط غبار بسیار از زمین بر انگیخته میشد بشکل دود و پراکنده میشد
در نواحی و اقطار و از اینجهت است که سال قحط را السنة الغبراء میگویند و چون کار بنی مضر باین مرتبه رسید ابوسفیان با جماعتی

نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای محمد تو ما را بصلهٔ رحم امر میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی همه هلاک میشوند پس سوگند خوردند که
اگر رفع این عذاب را از خدا درخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام درآییم حضرت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده
بزبان قوم خود دعا فرمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ بردار از ما عذاب را إِنَّا
مُؤْمِنُونَ بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب یعنی هرگاه عذاب منکشف گردد ما ایمان آریم و چون بدعای
حضرت جوع برطرف شد بر بی مهری کفر خود مصر شدند و عناد و انکار زیاده کردند بعهد خود وفا نکردند و نزد
بعضی مفسران مراد دود دیگر است که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه روی زمین را پر سازد مانند خانه که در وی آتش
کنند و آنجا منفذی نباشد که دود از آن بیرون رود و در گوش و چشم کافران و منافقان رود و مبادا که از سید
عالم صلی الله علیه و آله مرویست که اول علامات قیامت دخان باشد و نزول عیسی و آتش که از قعر شهر عدن بیرون
آید که همه مردمان را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله چه دخان باشد حضرت این آیه تلاوت فرمود و
بعد از آن فرمود که دودی باشد که مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانروز بماند و مؤمن از آن دود چنان
باشد که زکام داشته باشد و کافر شبیه کسی که مست باشد و آن دود از هر دو سوراخ گوش و بینی او بیرون می آید و
چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود مصر گردند حق تعالی میفرماید که أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ
چگونه بود مر ایشان را پند گرفتن با نیفتد از عذاب ایمان و وفا کردن بوعدهٔ ایمان وَقَدْ جَاءَهُمْ و حال آنکه آمد
بدیشان رَسُولٌ مُّبِينٌ فرستادهٔ هویدا و آشکارا با آیات بینه یا ظاهر هویدا بمعجزات و ایشان بآن متذکر نشدند
ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت کردند یعنی اعراض کردند عَنْهُ از ایمان آوردن باو وَقَالُوا و گفتند در حق او که مُعَلَّمٌ
او آموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام اعجمی اند قرآن را بوی تعلیم میدهند مَّجْنُونٌ دیوانه است و
دماغ او پریشان گشته یعنی بعضی در حق او گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میکند و جمعی دیگر گفتند که او دیوانه است
و از عقل دور افتاده که ترک ما کرده با وجود اینحال نزد وقوع دخان در آخر الزمان استغاثه نمایند إِنَّا
كَاشِفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما کشف کنندهٔ عذاب ایشانیم قَلِيلًا در زمان اندک یعنی بعد از چهل
روز رفع آن عذاب کنیم از ایشان و ایشان چه وعدهٔ خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند پس ما بگوییم که

انکم

إِنَّكُمْ عَائِدُونَ بدرستی که شما رجوع کنندگانید ازین عذاب صغیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است يَوْمَ
نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ روزی که بگیریم ایشان را گرفتنی بزرگ یعنی ایشان را در روز قیامت
إِنَّا مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما امروز انتقام کشنده‌ایم از ایشان و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بسبب اصرار کفر و عناد مشرکان همه که غبار اندوه بر خاطر عاطر مینشست حق تعالی جهت تسلی آنحضرت حکایت موسی علیه السلام
و اذیت و جفای از فرعون و غرق شدن ایشان بجهت آن عناد و طغیان بیاد او میدهد که وَلَقَدْ فَتَنَّا
و بدرستی که ما در فتنه انداختیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی
ایشان را امتحان کردیم با مهلت و توسیع ارزاق ایشان و ایشان یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند
و بنی اسرائیل را ببندگی گرفتار ساختند و ایشان از کارهای سخت گرفتند وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ
پیغمبری بزرگوار یعنی موسی علیه السلام که عظیم الشان بود نزد حق تعالی بسبب طاعت و عبادت یا شریف و بزرگوار بود
نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند بشرف حسب و نسب و فضل و اخلاق حسنه بود و بر تقدیر موسی بر ایشان آمده گفت
أَنْ أَدُّوا اینکه برسانید یعنی بفرستید إِلَيَّ بسوی من عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که بدام عذاب
و تسخیر شما گرفتارند إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ام که امینم آنچه مامور شده‌ام از جانب
حق تعالی که بشما رسانم و اصلا آنرا زیاده و کم نکنم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم چه من هرگز بخیانت متهم نبوده‌ام
پس بر شما واجبست که اطاعت امر من کنید وَأَن لَّا تَعْلُوا و آنکه تکبر نکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای بستم کردن بر اولیای او
و یا سرکشی نکنید بکفران نعم و عدم اطاعت او و استهانت بوحی و رسول او إِنِّي آتِيكُم بدرستی که من آورده‌ام
بشما بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ حجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود یعنی حجتی واضح که مظهر حق باشد یا معجزات ظاهره
که مبین صحت نبوت و صدق مقاله من بود و چون موسی این سخن را بایشان رسانید زبان بشتم وی گشودند و بقصد قتل
و رجم او برخواستند و چون موسی اینحال را مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استغاثه فرمود بایشان که وَ
إِنِّي عُذْتُ و بدرستی که من پناه میگیرم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما أَن تَرْجُمُونِ از آنکه
سنگسار کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید مرا در رسالت و ایمان نمی‌آورید فَاعْتَزِلُونِ

پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود باز گذارید و با ایذا و آزار من متعرض
مشوید ایشان بسخن موسی التفات نکردند و با ایذای او مشغول گشتند فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار
خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ آنکه این گروه یعنی قبطیان قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهیند که مصر اند بر کفران و طغیان
حق تعالی دعاء او را اجابت کرده فرمود که فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی
اسرائیل را که تابع تو اند در شب از شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید
یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون آمدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند و در وقتی که بکنار دریا رسی
عصا را بر دریا زن تا شکافته شود و راهها در وی پیدا گردد پس بنی اسرائیل از آنجا بگذرد و بآن طرف
دریا روند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا و بگذار دریا را ساکن و آرمیده یعنی بر حال خود که راهها در وی پیدا شده دیگر
باره بر آن عصا مزن تا بحال اول نرود و همه قبطیان در آن در آیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن و خوفی
بخود راه مده که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکریند غرق شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق
خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید و راهها گشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل از آنجا گذشته اند از
غایت طغیان در آن معجزه اندیشه نکرده با همه قوم خود در آن راهها در آمد و چون بمیان دریا رسید حق تعالی آب
دریا بهم آورد و همه زیر آب مستاصل گشتند بعد از آن حضرت ذو الجلال حبیب خود را صلی الله علیه و آله خبر داد
از حال ایشان بعد از هلاکت و استیصال و فرمود که كَمْ تَرَكُوا چه گذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر اشجار
وَعُيُونٍ و چشمهای آب روان از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامی نیکو و عالیمقدار
و منزلهای آراسته و بزرگوار و چون مجالس ملوک اعصار از ابن عباس مرویست که مراد بآن منابر خطبهای ایشانست
وَنَعْمَةٍ و دیگر گذاشتند تنعم و برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند در آن فَاكِهِينَ متنعمان همچو تمتع آکل بانواع
فاکهه كَذَٰلِكَ همچنین است امر ما در باره اهل طغیان یا مثل این اخراج و اهلاک را بجا می آوریم در حق کسی که
عصیان ورزند و طاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مساکن ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان
که در دین و قرابت و دولت متعلق بایشان نبودند مراد بنی اسرائیل است که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار آنها را بایشان

ونتقت

و منتقل بایشان داد همچنانکه میراث که بدون تعب بمستحق آن میرسد آنگاه تحقیر و تصغیر موت ایشان نمود بانکه
فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ پس نگریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ آسمان و زمین یعنی بر فوت ایشان هیچکس نگریست و آزار
بجستان نگرفت همچنانکه بنقیض آن گویند که آفتاب و ماه بموت فلان کس بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه در آمد
و این از سبیل مبالغه است و در وجوب جزع و بکای اشیا مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسیست که فوت او در نظر مردم
عظیم نماید و در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه کرد و یا معنی آنست که هیچکس از اهل
آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد بجهة آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی بر آنند که این
کنایه است از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که بآسمان مرتفع شود آورده اند که چون موسی علیه السلام وفات
کرد خیل صباح آسمان و زمین بر وی بگریستند و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان بر وی بگریه در آمد و از آن وقت
هر شب بر وی گریه میکند و علامت گریه آن آنست که که اطراف آفاق او سرخ می شود و گویند گریستن آسمان همچو گریه آدمیانست
و سدی گفته که چون امام حسین علیه السلام شهید شد آسمان بر وی گریه کرد و گریه او سرخی اطراف او است القصه چون فرعونیان را
بر روی زمین عمل نیکو نبود تا بآسمان رود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ
و نه بودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب بدیشان رسید اصلا توقفی و امهالی
در آن واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل گشتند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که رهانیدیم بنی اسرائیل را
مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن ذل بندگی
ایشان بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر ایشان إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که فرعون بود سرکشنده
خود را مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله حد درگذرندگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی و مومنان
بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم بانکه بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشان را برگزینیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیاء در میان ایشان بودند و عالم جمیع مردمان زمان ایشان بودند وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم
ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و ساختن
ابر بر سر ایشان در بیابان تیه و نزول من و سلوی و خلاص دادن ایشان از دست فرعون و تسمیه آن ببلا جهة آنست که حق تعالی

آزمایش بندگان میکند در نعمت شکر گذاری و ناسپاسی همچنانکه در مصائب شکیبائی و جزع و چون اول سوره
در بیان احوال قریش بود و ایراد قصه فرعون و قوم او بجهة دلالت بود بر مماثلت قریش با ایشان در اصرار
و انکار و توغل در ضلالت و استکبار از اینجهة باز سر رشته کلام را بذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که اِنَّ
هٰؤُلَآءِ بدرستی که گروه قریش از فرط جهالت و نکارت لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند در جواب مؤمنانی
که با ایشان میگفتند که شما زنده خواهید شد بعد از مردن اِنْ هِيَ نیست عاقبت و خاتمه کار ما اِلَّا مَوْتَتُنَا
الْاُولٰى مگر مردن نخستین ما در دنیا یعنی بعد از آن حیاتی دیگر نخواهد بود وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ و نیستیم
ما زنده شدگان و برانگیخته شدگان بعد از مرگ و اگر بعث و نشری خواهد بود چنانچه شما دعوی میکنید
فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را یعنی از خدای خود خواهید تا ایشان را زنده گرداند اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در آنکه خدا قادرست بر اعادهٔ اموات و گویند قایل این قول ابوجهل لعین بود
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را گفت اگر در این امر صادقی جد من و جد خود را که قصی بن کلاب است زنده ساز
چه او مردی صادق بود تا احوال بعث و نشور از و پرسیم و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر وفق دعوی
بعث و غیره معجزات ظاهره و دلایل قاطعه مینمود و ایشان بجهة عناد و انکار و اصرار کفر در آن نظر نکرده این سؤالها
میکردند از اینجهة حق تعالی دیگر باره بتهدید ایشان در آمده فرمود که اَهُمْ خَيْرٌ که آیا قوم قریش بهترند در قوت
و شوکت و شدت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و اهبت و در نهایت کثرت و
حشمت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود
حشمت و اهبت رو گردانیدند اَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند همه مُجْرِمِينَ اسراف
کنندگان در کفر و طغیان و عناد و عصیان و از حد بیرون رفتگان در انکار بعث و نشور در این جهان و چون ایشان بسبب
اصرار کفر و شرک و انکار بعث هلاک کردیم و بعذاب الیم گرفتار ساختیم پس قریش که بمراتب از ایشان ادنی و اضعف اند بطریق
اولی که از چنگال انتقام رهائی نخواهند داشت القصه حق تعالی بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار
معاد بیان صحت وقوع حشر میکند باینکه وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا

اِلَّا بِالْحَقِّ

وانچه میان آنهاست لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنان باشیم پس چگونه ایشان را مهمل و معطل گذاریم یعنی آن را
بر وجه حکمت و مصلحت آفریده ام نه ببازی و هرگاه که همه مخلوقات را بر وجه حکمت و مصلحت آفریده باشیم چگونه
خلایق را معطل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم آسمان و زمین را مگر بسبب
حق که آن چیزیست که باعث و داعی خلق ایشانست از مثوبت بطاعت و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان
بامر و نهی و تمیز میان محسن و مسیء چنانکه فرموده تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا الآیه وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدول از نظر و تامل در خلق اشیا لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم عاری از حکمت و مصلحت
نیست اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف سزا و جزا
مِيقَاتُهُمْ اَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن آدمیانست در حالتی که همه مجتمع باشند در آن يَوْمَ لَا يُغْنِي
روزی که دفع نکند مَوْلًى هیچ دوستی و خویشی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دیگران خود اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ مگر کسی
که خدای رحم کرده باشد بر وی بعفو کردن از وی و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مؤمن مذنب است زیرا که
جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیبند و نا امید اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای غالبست در تعذیب
شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس نزد اراده تعذیب عاصی هیچکس را قوت و یارای آن نباشد که او را از عذاب
رهاند الرَّحِيمُ مهربانست بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید که اِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ بدرستی که
درخت زقوم یعنی میوها و برگهای آن طَعَامُ الْاَثِيمِ خوردنی کسیست که بسیار کننده کارست مراد کافر معاند است
بجهة دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند اثیم ابوجهل است که خرمای سکه را ممزوج کرده میخورد و میگفت اینچنین
ما را بآن تهدید میکند اینست که ما زقوم میکنیم یعنی دهن خود را از آن پر میسازیم پس خدای تعالی رد قول او کرده میگوید
که زقوم نه آنست که ابوجهل بر جهل تصور آن کرده بلکه كَالْمُهْلِ مانند چیزیست که گداخته باشد در آتش چون مس و ارزیز
و طلا و نقره و غیر آن يَغْلِي فِي الْبُطُونِ جوش زند آن شجرهٔ زقوم در شکمهای کافران و خفض بنا میخوانند یعنی بجوشد
آن طعام در شکمهای کافران كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند جوشیدن آب بنهایت گرم و احشا و امعای ایشان را پاره پاره کند

و بکشید ازاند رحق تعالی زبانیه دوزخ را امر کند که خذوه بگیرید این گنه کار بد روزگار را فاعتلوه پس بکشید
او را بعنف و قهر الی سواء الجحیم بمیان دوزخ تسمیه وسط بسوا آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف آن
مساویست ثم صبوا بعد از آن بریزید فوق رأسه بر بالای سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب جوشان
تا تمام ظاهر بدن او باین آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته شده زبانیه بتهکم و استهزا
بگویند مر آن اثیم را که نزد قوم خود متعزز و متکرم بوده که ذق بچش و بکش این عذاب را انک انت
العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزد قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود مرویست که ابوجهل بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت که میان این دو کوه که محیط اند بمکه کسی از من ارجمندتر و بزرگوارتر نیست پس تو و خدای تو نتوانید
که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت رسد حضرت عزت زبانیه را بتهکم او بحکم گوید که ای عزیز و کریم بچش این عذاب
جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را که ان هذا بدرستی که این عذاب ما کنتم به آنست که بودید در دنیا بآن
تمترون شک می آوردید و اکنون بمعاینه دیدید و بعد از آن در صفت مطیعان میفرماید که ان المتقین بدرستی که
پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند یعنی در آن جایگاه متقیان ایمن باشند از آفت و محنت و بیم
انتقال و زوال پس بسبیل بدلیت تفسیر مکان امین میکند که فی جنات در بوستانها پر از اشجار و عیون
و چشمها جاری یلبسون میپوشند جامها من سندس از حریر نازک و استبرق و دیبای سطبر تنگ بافته
متقابلین در حالتی که در برابر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند و این مقابله را گویند که در روز مهمانی
باشد در دار الجلال حق تعالی که همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشانند بر وجهی که همه روی با یکدیگر آرند
کذلک همچنین است حال اهل بهشت یا امید هم مانند این را به بهشتیان و زوجناهم و قرین میسازیم ایشان را
بحور بزنان سفید روی لطیف اندام عین گشاده چشم که عدسه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی در غایت
زیبایی و این متقیان یدعون فیها طلب میکنند در بهشت از بنده و خدمه آن بکل فاکهة
باحضار هر میوه که آرزو کنند در هر زمان و در هر مکان امنین در حالتی که ایمن باشند از مضرت که از هر اکل
عارض شود مانند تخمه و اوجاع و مارا استقام یا مطمئن باشند از خوف کشیدن و منقطع شدن آن لا یذوقون

فیها الموت نچشند یعنی در بهشت در یابند هرگز مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ اول یعنی متقیان
در آخرت مرگ را نیابند لیکن مرگ اولین که در دنیا است دریافته اند و یا نچشند در آخرت مرگ را مگر
گاهی که ممکن باشد چشیدن موت اول و چشیدن آن ماضی در مستقبل محالست پس چشیدن مرگ که معلق است
بر آن محال نیز محال باشد و گفته اند الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند
و همیشه در آنجا مخلد و جاوید باشند و وقیهم و نگهدارد خدای آن مؤمنان را عذاب الجحیم از عذاب آتش
سوزان و با اهل تقوی عطا کرده شود دخول جنت نعیم و نجات از عذاب جحیم فضلا من ربک عطائی و فضلی
حاصل از آفریدگار تو بجهت تفضل از جانب خدا ذلک هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ چه آن
متضمن خلاصی است از جمیع مکاره و رسیدن بهمه مطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان گردانیدیم
قرآن را با سید وحسبه از آن کردیم آن را بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون تا شاید که قوم تو با آن متذکر
شوند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده از آن پند گیرند و چون کفار با وجود سهولت اخذ معانی
از آن متذکر نمیشوند فارتقب پس منتظر باش انچه را رسیده فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که ایشان
نیز انتظار کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند و بلا شبهه انچه بتو خواهد رسید نصرت الهی که مستتبع عافیت
احسنت و انچه بدیشان فرود آید عذاب نامتناهی است که لازم او است عاقبت است سورة الجاثیة ابی بن کعب
و ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که هر که حم الجاثیة تلاوت کند خدای تعالی در وقت حساب ستر عورت او
کند و از ترس هیبت عذاب بردارد و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که ثواب قاری این سوره
آنست که هرگز آتش دوزخ نه بیند و زفیر و شهیق جهنم را نشنود و در رفیق اعلی رفیق سید انبیا صلی الله علیه و آله باشد
بدانکه چون حق تعالی ختم سوره دخان کرد بذکر تیسیر قرآن بر زبان پیغمبر آخر الزمان افتتاح این سوره نیز بذکر فرستادن قرآن
کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب فرو فرستادن
این کتاب من الله از نزد خدائیست که العزیز غالبست بر همه ممکنات الحکیم درست کار درست کردار در تدبیر موجودات
و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم قسم است و تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که این کتابیست که فرو فرستاده شده است

از جانب خدای غالب بر جمیع مطالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم اینکه إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم
سیاره و کواکب ثابت وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال راسیه و اشجار ثابته و حیوانات ناشیه و سایر امور داله بر قدرت باهره
لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانهاست برای گرویدگان بوحدت پروردگار و قدرت صانع مختار وَفِي خَلْقِكُمْ
و در آفریدن شما با انچه در وی است از بدایع صنعت و عجایب خلقت از حالات مختلفه و تغیرات متجدده از ابتدای
خلق در بطون امهات تا انقضای آجال وَمَا يَبُثُّ و در انچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جمیع جنبندگان
با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد مطلوبه از ایشان آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ علامتست مر
گروهی را که ایمان بکمال دانند یعنی باین آیتها استدلال کرده از سر یقین بوحدت و قدرت صانع عالم عالم شوند
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد و شد شب و روز در عقب یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول و قصر
و نور و ظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و انچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از باران
که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کردانید بآن باران زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و خشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها باختلاف جهات که آن جنوب و شمال و صبا و دبور است یا بکیفیات آن
در رحمت و عذاب آيَاتٌ علامتهاست بر کمال قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که عقل خود را کار فرمایند و در این
امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بانکه او سبحانه مدبر و حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است ملخص این هر دو آیه اینست
که بندگان منصف هرگاه بنظر صحیح در سموات و ارضین نظر کنند عالم شوند بانکه اینها مصنوعند و مصنوع را لابد
از صانع هست پس باو ایمان خواهند آورد و تصدیق او خواهند نمود و هرگاه در تخلیق خلقهای خود نظر کنند در تنقل
آن از حالی بحالی و بهیات بهیات و در خلق صنوف حیوانات تامل نمایند ایمان ایشان زیاده شده بسر حد یقین
خواهند رسید و اگر در سایر حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زندگی ارض بعد از
پژمردگی آن و تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور بعقل ایشان بسبب معرفت استحکام خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه
کمال خواهد رسید و از اینجهت ختم آیه اول نمود بقوله لآیات للمؤمنین و در دوم بقوله لقوم یوقنون و سیم بقوله یعقلون
و بعد از ذکر دلایل در تهدید کفار که از ان اعراض نموده تفکر در آن نمیکنند میفرماید که تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ در متقن دلایل

قدرت

قدرت خداست یا آیتهای مذکوره آیات قرآنست که نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنها را بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل
و کجی و هرگاه کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور است منکر شوند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ
يُؤْمِنُونَ بعد از خدای و دلایل قدرت او ایمان می آورند و حفص یعنی خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهند
کرد بعد الله صیغه مبالغه و تعظیم است که مراد بعد آیات الله است از قبیل اعجبنی زید و کرمه که بمعنی اعجبنی کرم زید است
وَيْلٌ سختی عذاب یا چاه ویل که در قعر جهنم است و پر از خون و چرک دوزخیان لِكُلِّ أَفَّاكٍ برای هر کذابی است
أَثِيمٍ بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث است پس در صفت او میفرماید که يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ میشنود آیتهای خدا را
تُتْلَى عَلَيْهِ که خوانده میشود بر وی ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم می شود و کفر و عناد خود مُسْتَكْبِرًا
در حالتی که گردن کش است از ایمان آوردن بدان و الحاصل عدم انتفاع او از ان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا
گویا که هرگز نشنوده است آنرا او هیچگاه و هرگاه حال او در اصرار و عناد باین مرتبه است فَبَشِّرْهُ پس بشارت ده او را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام انذار استعارتست بتهکم کفار وَإِذَا عَلِمَ و چون بداند
مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی را بعد از استماع آن یعنی چون برسد آیات ما و بداند که از قرآنست
اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا باستهزا و افسوس و سخریه یا جاهلان زمان خود بازگوید که از حق و صواب منحرف
باشد با آنکه هیچ چیز در ان نیابد که مناسب هزو و سخریه داشته باشد چنانکه ابو جهل که چون حدیث زقوم شنید بسخریه آن
مشغول شد و مانند اعتراض ابن زبعری بر قول انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم أُولَٰئِكَ آن گروه مستهزیان را
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مر ایشانراست عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ از پس وی ایشان جهنم است
یا از پیش ایشان که بعد از آجال است و وراء بمعنی قبل و بعد شایعست در کلام عرب و وراء جهتی است که از نسبت متواری
و مخفی باشد خواه بجانب خلف یا قدام وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و باز ندارد از ایشان مَا كَسَبُوا انچه کسب کرده باشند یعنی انچه حاصل
کرده فراهم آورده اند شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه انچه فرا گرفته باشند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا
أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان پرستش کرده باشند وَلَهُمْ و مر ایشانراست در جهنم عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ که شدت آن از حد حصر متجاوز باشد هَٰذَا این قرآن که خواندیم آنرا بر تو هُدًى کاملست در راه راست نموده

وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بآیات رَبِّهِمْ آیتهای پروردگار خود که قرآنست لَهُمْ عَذَابٌ
مر ایشانراست عذابی مِنْ رِجْزٍ از جنس سختترین عذابست أَلِيمٌ دردناک والم رساننده و در حقیقت رجز
در ما تقدم مذکور شده پس در بیان توحید و قدرت خود میفرماید که اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکسیست که سَخَّرَ
لَكُمُ الْبَحْرَ رام کرد برای شما دریا را بنوعی که سطح آن املس ساخت و کشتی را بر بالای آن بداشت و منع غوص شما
ننمود در آن تا بغواصی لآلی و جواهر بچنگ آرید همچنانکه میفرماید که لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ تا میرود کشتیها در وی
بِأَمْرِهِ بفرمان او سبحانه و تعالی وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید و بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل و نعمت او و انواع فواید و اصناف عواید
آن را از ارباح تجارات و صید جواهر و لآلی بدست آرید وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر او گوئید بر این نعم عظیمه
وَسَخَّرَ لَكُمْ و مسخر ساخت برای منافع شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن یعنی از برای شما رام ساخت
منافع آنچه در آنست از آفتاب و ماه و ستارگان و برف و باران وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از دواب و جبال و بحار و انهار
و اشجار جَمِيعًا همه آن نعمتها مِنْهُ در حالتی که حاصلست از جانب او نه غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ
هر آینه نشانهای قدرت اوست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در آن و بآن راه برند بوجود صانع قادر
علیم متفرد در ذات آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل اسلام با کفار در مقام نصیحت و موعظه در آمده ایشان را باسلام دعوت
کردند و چون منتبه نشوند بلکه ایشان در طریق مجادله سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت و عناد ملتفت باحتجاج نشده زبان بدشنام
گشودند و هیچ از سخنان ناملایم فرو گذاشت ننمودند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود از ایشان بکشند آیه آمد که قُلْ
بگو ای محمد لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند باخلاص يَغْفِرُوا که عفو کنند و درگذرند و از سر انتقام بگذرند لِلَّذِينَ لَا
يَرْجُونَ مر آنان را که توقع ندارند أَيَّامَ اللَّهِ روزها و وقایع خدا را بدشمنان او یعنی روزهائی که خدای در ان انزال عذاب نموده
بر کافران و مشرکان عرب وقایع هلاک و عذاب را بایام تفسیر میکنند چنانکه یوم بعاث و یوم اعماس مراد آنست که انتقام از ایشان نکشند
تا خدای متولی مجازات ایشان شود در ایامی که مقررست از برای وقوع عذاب بر ایشان لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا گروهی را
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از کافر و مؤمن و هر یک را بر وفق عمل عذاب مترتب سازد چنانچه میفرماید که
مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری شایسته از طاعه و عبادات و مغفرت فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفع اوست چه ثواب آن کار باو عاید شود و نفع

وَمَنْ أَسَاءَ

و هر که کاری بد کند از ستم و سایر معاصی فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ
پس بسوی پروردگار خود باز گردیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه محشرست که در ان مالک نفع و ضرر و نهی و امر نیست
مگر او سبحانه پس شما را در آن روز بجزای کردار نیک و بد بثواب و عقاب دهد و بعد از ذکر نعم و کفران اهل طغیان بیان
احوال بنی اسرائیل میکند که در مقابله نعم طریق کفران پیش گرفتند و میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم بَنِي
إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را الْكِتَابَ کتاب توریة وَالْحُكْمَ و حکمت نظری و عملی در فصل و قطع خصومات و سایر
امور دینیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبران ایشان را منصب نبوت و حکومت دادیم چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایت
آمده که در هیچ قبیله آن مقدار پیغمبر نبود که در بنی اسرائیل چه در خبرست که در میان موسی و عیسی هزار پیغمبر مبعوث شده بودند
وَرَزَقْنَاهُم و روزی دادیم ایشان را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خود زیرا چه در آن زمان آنچه ایشان را دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند معنی آنست که بنی اسرائیل
بر جمیع مردمان اعتبار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان و باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و اتباع اهل بیت او
وَآتَيْنَاهُم و دیگر عطا فرمودیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِّنَ الْأَمْرِ از کار دینیه و ملت و آن معجزات بینه
و احکام دینیه بود و یا مراد دلالات واضحه اند که مبین پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم ببعثت او و آن ذکر علامات
و صفات آنحضرتست در توریة و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در آن امر إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع و دفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهة عداوتی ثابت در میان
ایشان که منشأ آن طلب ریاست بود و تکبر ایشان از اذعان نمودن بحق و یا اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان بنبوت محمد صلی الله علیه و آله
پس کتمان امر او کردند و انکار حقی نمودند که در کتب ایشانست از نعوت کمال محمدی و صفات جلال احمدی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان بمواخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه
بودند که در ان يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از انکار انبیا با وجود دلایل و معجزات یا جحود ایشان در کلمات مثبته در توریة
که مبنی بود بر نبوت سید کاینات علیه افضل الصلوات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل و مقرر ساختیم ترا که
نمودن تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصولست بجنت مِّنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس پیروی کن آن شریعت را و عمل کردن

بانچه بدلایل و حجج صحت آن بوضوح پیوسته ولا تتبع و پیروی مکن اهواء الذین لا یعلمون آرزوهای آنها که نمیدانند
حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نه آرند مراد آنست که اراده باطله جهال را که رؤسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان تابع
شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راه راست که دین اسلام است بگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند یا پیروی
یهود مکن زیرا که ایشان تغییر توریة داده اند بجهة اتباع هوای خود و حب ریاست بر عوام الناس انهم بدرستی که ایشان لن
یغنوا عنک هرگز دفع نکنند از تو من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را یعنی اگر فرضا تابع ایشان شوی دفع
عذابی که بسبب این اتباع بر تو نازل شود و قدرت نخواهند داشت پس بر جادهٔ اسلام ثابت قدم باش وان الظالمین
و بدرستی که ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند یعنی کفار با هم متفق اند
بر دشمنی تو و یکدیگر را نصرت میدهند بجهة عداوت نمودن بتو پس در اتباع اهوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان
جنسیتی نیست والله و خدای بحق ولی المتقین دوست پرهیزکاران است پس تو هم با ایشان که نه با مشرکان و با خدا
حافظ و ناصر متقیان است ایشان را و ترا بر کفار نصرت دهد پس از عداوت ایشان غمگین مشو هذا این قرآن یا اتباع دین و
شریعت اسلام بصائر بینائیها و دلایلست للناس برای مردمان یعنی ادله بینه ایست که سبب روشنی دلهاست وهدی ورحمة ...
از جانب حضرت احدیت لقوم یوقنون مر گروهی را که بیکبار شوند و از بیدای ریب و شک گذشته طالب منزل
یقین کنند تا از حضیض درکه عقاب باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمعی از مشرکان مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر
واقع است چنانچه زعم شماست ما آنجا نیز از شما بمال و جاه بیش خواهیم بود همچنانکه در اینجا افزونیم آیه آمد که ام حسب
الذین اجترحوا السیئات آیا پنداشتند آنانکه کسب کردند انواع بدیها را که کفرست و سایر معاصی ان نجعلهم
آنکه بگردانیم ایشان را در سرای آخرت کالذین آمنوا مانند آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات
و کردند کارهای شایسته یعنی گمان کنند مشرکان در مرتبه مومنان نخواهند بود و آیا پنداشته اند بدکاران که ما گردانیده ایم ایشان را
سواء محیاهم ومماتهم برابر و یکسان در زندگی و مردگی یعنی نه اینچنین است که برابر باشند در حیات و ممات
چه در دنیا ببهجت بدن و وسعت رزق موسوم اند و در آخرت بانواع عقوبت و نکال موصوف و گویند معنی آنست
که چون کفار در حیات بطاعت و عبادت اقدام نمیکنند پس زندگی ایشان مثل مردگی است چه مقصود از حیات طاعتست و این ...

دوستی

مسلوب است و حقیقتا سواء محیاهم اندر حالیت یعنی نگردانیده ایم کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند حالتی که مسلوب است حیات
ومماتهم یعنی عمل ایشان در حالت زندگی که طاعتست مماثل جزای ایشانست در وقت مردگی که آن ثوابست و رسیدن بدرجه
اعلا و کفار در دنیا مشغول اند و در عقبی معذب بانواع عقوبت پس چگونه ایشان را در حیات و ممات مانند مومنان گردانیم
ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمومنان چه نتیجه کفر مغلوبیت است در دنیا و هلاکت ابدیه
و مقهوریت ایشان در عقبی باتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در اینجهان بر مشرکان و فوز و نجات ایشان در
الجنان و استقرار در روضه رضوان وخلق الله السموات والارض بالحق و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را
براستی و درستی یعنی بعدل و دادگستری و مقتضی معدلت آنست که میان بدکار و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی
کل نفس بما کسبت و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده شود هر نفسی بانچه کسب کرده از طاعت و معصیت
وهم لا یظلمون و ایشان یعنی عاملان خیر و شر ستم رسیده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند
بلکه هر یک را فراخور عمل جزا دهند و از سعید بن جبیر منقولست که قریش عزی را که سنگ سفید بود پرستیدندی و عادت ایشان آن بودی
که اگر چیزی پیدا آمدی که بطبع ایشان احسن تر بودی و در نظر ایشان نیکوتر اول را گذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی
بر سبیل تعجب پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله گفت که افرایت آیا میبینی من اتخذ آنکس را که فرا گرفت الهه هواه خدای خود را از روی
هوای نفس خود یعنی در اتخاذ معبود تابع مقتضای هوای خود شدند نه تابع عقل که مقتضی عبادتست از برای خدای تعالی واضله الله
و فرو گذاشت خدای تعالی آن جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از و باز گرفت بسبب ترک تدبر او در ادله واضحه
که موصل است بهدایت یا حکم کرد بضلالت آنکس و یا وضع علامت نمود بر ضلالت او تا ملائکه علم بضلالتش پیدا کرده بر و لعن کنند
یا یافت او را بصفت ضلالت علی علم بر دانش ازلی که حضرت او را بود در اصرار و عناد او و بر عاقبت کار او
وختم علی سمعه وقلبه و مهر نهاد بر گوش او و بر دل او وجعل و گردانید یعنی وضع نمود علی بصره
غشاوة بر بینائی او پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع نمود تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار او
بر عدم استماع کلام حق و ادراک ادله آن اوست و ابطال طریقه منجیه فمن یهدیه پس کیست که راه نماید او را
من بعد الله از پس راه ننمودن خدای او را بجهة اتباع هوا و عدم تدبر او در آن او را بحال خود گذاشتن

یعنی هرگاه بهدایت خدای که در کمال وضوح وظهورست مهتدی نشود پس هرگز امید داری با هدای او نخواهد بود
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید یعنی متذکر ومتعظ شوید تا بمعرفت او سبحانه رسید بعد از ان از حال منکران
خبر میدهد که وَقَالُوا مَا هِيَ وگفتند اهل انکار وعناد که نیست که نیز زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا
که در ویم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم وزنده میشویم یعنی بعضی از ما می میرند وبعضی متولد میشوند و بر این تقدیر
مشرکان نگفتند که ورای زندگانی دنیا ما را زندگی دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ و هلاک نمیکند ما را مگر مرور
زمان یعنی لیل ونهار ومرور روزگار مؤثرست در هلاک نفسها نه انکه ملک الموت بفرمان خدا بقبض روح ما مشغول
شود وَمَا لَهُمْ ونیست آن مشرکان را بِذَٰلِكَ باین گفتار بی اعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی انکه موت وحیات را
منحصر میدانند در دنیا ونسبت اهلاک را بروزگار میدهند سخنی است که بر آن هیچ حجتی ودلیلی ندارند بلکه بمحض تقلید محض است
ونه بدلایل عقلیه صریح میکنند تا عالم شوند بانکه او سبحانه محیی عباد است در روز معاد معنی انست که بحقیقت حضرت
آفریدگارست نه تقلب ومرور اعصار وگردش لیل ونهار إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان می برند
یعنی باعث ایشان برین محض پندارست وعلی عناد اصرار دارند در صفت ملاحده ملحدان ومنکران میفرماید که
وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح الدلاله اند
بر انچه مخالف معتقد ایشان است یا پیغمبر آن مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل وبرهان ایشان در مقابله آن
إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر انکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده گردانید ایشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر راستید راستگویان در انکه معید اموات خداست ونشر است در انکه صدور این کلام از ایشان از روی جهالت بود
زیرا که احیای موعود موقوفست بوقت خاص که دار الجزاست ونیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهة آنست که سعی عامی
مشرکان درین باب بر وجه اقتراح وعناد بود نه از روی طلب رشد قُلِ بگوای محمد در جواب ایشان که اللَّهُ يُحْيِيكُمْ خدای زنده
میکند شما را در ارحام امهات چه غیر آن قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را در دنیا نزد انقضای آجال
ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع میکند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن روز آن
بجهة قیام حجت بر آن پس در آن روز شما را مبعوث سازد یعنی چون که شما مقر بید که حضرت زنده میکند شما را و میمیراند پس بایستی
که اعتراف کنید وتصدیق نمایید بانکه او سبحانه قادرست بر اعادهٔ شما در روز قیامت چه هر که قادر باشد بر ابن احیا
واماته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه آن بر او اهون خواهد بود پس قدرت او بر اعادهٔ آبای شما نیز جاری باشد وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را بجهة قلت تفکر ونظر ایشان در انچه حاصل میکنند
از دلایل قدرت پس در تعمیم خودی خود میفرماید که وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها
و هر که مالک همه مکونات باشد قادر خواهد بر اعادهٔ اجسام و در روز قیامت بجهة پاداش وبادافراه پس عود متحقق الوقوع است
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ در آن روز زیان کنند تباه
کاران که مشرکانند و زیان ایشان اینست که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند وَتَرَىٰ و ببینی ای محمد در آن روز
كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده بر سیاق نشستن حضور نزد قاضیان و مؤمن وکافر از هیبت آن روز
باین هیأت نشسته باشند وانتظار حساب کشند مرویست که در قیامت ساعتی باشد که آن مقدار ده سال باشد از سالهای این جهان وهمه خلقان
در آن مدت بزانو در آمده باشند وغفلت کسی گویند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا خوانده شوند بنوشته خود یعنی بصحیفه اعمال
وایشان را گویند که الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه
واعمال سیئه هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب ماست یعنی این کتابیست که کرام الکاتبین بنوشتن آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید
یعنی گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما بانچه کرده باشید در دنیا بِالْحَقِّ براستی ودرستی یعنی بی زیاده ونقصان مراد آنست که صحیفه اعمال
روشن ونیز در برابر شما بگردار های شما ابروجهی که گوییا ناطقست وگویند مراد لوح محفوظست که جمیع اعمال عباد در آن
مکتوبست مجاهد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که اول چیزی که خدا خلق فرمود قلم بود واو را از نور آفرید
درازی آن پانصد ساله راه انگه گفت او را که بنویس هرچه خواهد بود یعنی جمیع اشیای بر وفاجر ورطب ویابس وغیر آن از امور که حادث
شود تا روز قیامت در لوح مثبت ساخت این آیه تلاوت فرمود که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ بدرستی که
ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را امر میفرمودیم تا مینوشتند مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که میکردید در دنیا از سایر افعال
واقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید بعد از آن بیان تفصیل آن میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا کس آنانکه گرویده اند بخدا ورسول
وبجمیع ما جاء به النبی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آورد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان

فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی نهایت خود که از جمله آن بهشت است وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شده اند بخدا و رسول
پس گویند مر ایشان را که أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نبود بشما پس رسولان ما پس نبود که آيَاتِي آیتهای کتاب ما تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
خوانده میشد بر شما از زبان رسولان و پیغمبران ما فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن
وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی گناه با افراط کننده یعنی انکار کردید بخدا و رسول او وَإِذَا قِيلَ
و چون گفته شود یعنی پیغمبران شما گفتند که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و جزا و ثواب و عقاب
راست است البته واقع خواهد شد وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شکی نیست در آمدن آن قُلْتُمْ گفتید بر سبیل
انکار که مَا نَدْرِي نمیدانیم مَا السَّاعَةُ که چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمیبریم بقیام قیامت إِلَّا ظَنًّا مگر
گمان بردنی یعنی اصلا ما را یقینی در آن نیست بجهت تاکید نفی گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُسْتَيْقِنِينَ بی گمانان در وقوع
قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر گردد مر ایشان را سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت بقبح عمل خود معرفت
پیدا کنند و به عاقبت خود راه یابند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بر ایشان مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا
میکردند از عقوبت قیامت وَقِيلَ و گفته شود یعنی خدای بواسطه ملائکه بایشان گوید که الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ امروز فراموش کنیم یعنی
واگذاریم شما را در آتش و بیاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و بیاد نیارند كَمَا نَسِيتُمْ همچنانکه فراموش کردید شما یعنی یاد نیاوردید
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز خود را و برای آن مستعد و مهیا نشدید وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا
لَكُمْ و نیست مر شما را در آن روز مِنْ نَاصِرِينَ از یاری کنندگان و مدد نمایندگان در دفع عذاب از شما ذَٰلِكُمْ آن عذاب
شما بِأَنَّكُمُ بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای کتاب خدا را یا دلایل قدرت او را هُزُوًا چیزی که بآن استهزا
میکنید وَغَرَّتْكُمُ و فریفته گردانید شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بحیات فانی فریب خوردید از حیات باقی غافل
شدید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ
طلب کرده شوند از عتبی یعنی از چیزی که موجب رضای پروردگار باشد که آن کسب طاعت و عبادت است تا موجب تخفیف
عذاب شود زیرا که آخرت نه سرای تکلیف است و چون تهدید عباد از روز معاد لطفی است از جانب حق تعالی که مترتب
طاعت و ممنوع از معصیت پس موجب شکرگذاری شد از این جهت حمد را متفرع بر آن ساخته فرمود که فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس خدای راست

حمد و سپاس و ستایش آن خدایی که رَبِّ السَّمَاوَاتِ پروردگار آسمانهاست وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمینها رَبِّ
الْعَالَمِينَ ترتیب کننده عالمیان از جن و انس و وحش و طیر و نباتات و جمادات ذکر این صفات بجهت ترغیب بندگانست
در شکرگذاری همچنین وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر او راست بزرگواری و فرمانروایی بر وجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن از کفار
الْحَكِيمُ دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در آنچه میکند در حق مؤمنان و سرای خیار از جزای کردار و در احادیث قدسیه
وارد شده که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحدة منهما القیته فی جهنم یعنی سلطنت و بزرگی لازم ذات
منست مثل ردا که مخصوص است بفوق بدن و آزار محیط بدن است کبریا و عظمت مستلزم ذات منست پس هر که در یکی از دو صفت
با من در مقام منازعه در آید او را بیندازم در جهنم که طبقه آخرین جهنم است سورة الاحقاف ابو امامه از ابی بن کعب
روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره احقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه باو دهند و ده سیئه
محو کنند و ده درجه بردارند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که در شب جمعه این سوره بخواند حق سبحانه و تعالی او را
از ترس دنیا و فزع عقبی ایمن گرداند و مخفی نیست که چون حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و مذمت اهل شرک و وعید ایشان
این سوره را نیز افتتاح نمود بذکر توحید و دلایل آن و توبیخ مشرکان عنید و کافران و منکران حشر و نشر و فرمود که ...
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن این سوره فرو فرستادن
کتابیست مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزد خداوند غالب و یا فرستادن این کتاب از جانب خداییست که غالبست بر همه اشیا الْحَكِيمِ حکم کننده
بکار خلقان و یا صواب کار در صنع گفتار و همه کردار مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا نیافریدیم آسمانها
و زمینها و آنچه را در میان آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر که آفریدن آن ملتبس بود براستی
و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضای حکمت و معدلت است نه از روی عبث و بطالت و نیافریدیم ایشان را وَأَجَلٍ
مُسَمًّى مگر ملتبس بتقدیر زمانی نام برده شده و مقرر و معین گشته و آن روز قیامت است که همه خلایق بآن منتهی میشوند
یا مگر بتقدیر اجلی هر یکی از آن اشیا که آن آخر مدت بقای هر یکی از ایشانست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند و تصدیق نکردند
بنشأ آخرت عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم کرده شدند از اهوال آن روز که بآن منتهی خواهند شد مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند

قل بگو ای محمد کای کافران جاحد و منکران بعث و نشر ارأیتم آیا می‌بینید و خود دیده‌اید ما تدعون آنچیز را که میپرستید
من دون الله بجز از خدای از سایر معبودان ارونی ماذا خلقوا که بنمایید بمن که چه چیز آفریده‌اند من
الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک یا مر ایشان راست شرکتی با خدا فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر
دهید مرا از حال خدایان خود بعد از تامل نمودن در کار ایشان که آیا ایشان را در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست
یا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات جهت رفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث
سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلق اند در خلق آن و هیچ وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشان را در پرستش
با خدا شریک میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که ناطق توحید است و
مبطل شریک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن امر باشد بشرک آوردن در عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیه
از اثر علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابق که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله
نقلیه بعد از الزام ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست‌گویان در دعوی خود این الزام است بعدم آنچه دلالت کند بر استحقاق ایشان
بعدم آنچه مقتضای آن باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآنند در توحید و ترک شرک پس بطلان دعوی شما
واضح باشد و بر شما لازم شد که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبرا نمایید و چون مشرکان باوجود ملزم شدن باین حجت و بر کفر خود
اصرار نمودند حق تعالی درباره ضلالت ایشان فرمود که ومن اضل و کیست گمراه‌تر از طریق صواب و رشد ممن یدعوا از آنکه کسی
بخواند و پرستد من دون الله بجز از خدای تعالی من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند دعای او را و بفریاد او نرسد و اگرچه آنکس
بخواندن او مشغول باشد الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت و در مدت عمر خود معبودان خود را
خواند و پرستش کند و از ایشان طلب حوایج خود نماید هرگز اثر استجابت از ایشان بظهور نرسد وهم عن دعائهم و ایشان از خواندن
پرستندگان خود غافلون بیخبرانند زیرا که جمادند و از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمیشنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند
واذا حشر الناس و چون محشور شوند آدمیان کانوا باشند آن معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را اعداء دشمنان
وکانوا بعبادتهم کافرین و باشند به پرستش پرستندگان خود ناگرویدگان یعنی حق تعالی در روز قیامت ایشان را بنطق آورد تا بالسان
خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان کنند و بر همین قیاس حب و لهو که معبود خود گرفته باشند از ایشان بیزار شوند

رعایا و غافل شوند از معبودان خود پس در صفت اهل شرک میفرماید که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان
آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی اعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه
نگرویدند للحق مر سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار ملتفت تامل
و تفکر نشده در شأن آیات بینه قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که هذا سحر مبین این جادوییست روشن
و آشکارا و باحیله ظاهر و خداع موید ایشان محمد بکذا اینرا که کفار سحر قرآن میکنند و تعجب دیدن کن که ایشان اکتفا باین
نمیکنند ام یقولون افتریه بلکه میگویند که بر بسته است محمد قرآن را بر خدای یعنی آن را از نزد خود گفته و بخدا نسبت داده
قل ان افتریته بگو ای محمد مر ایشان را که اگر بر بافته ام قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی باشد در غایت عظمت که مستلزم انواع
عذاب بود و چون آن عقوبت بمن نازل گردد فلا تملکون پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود لی برای من
من الله شیئا از عذاب خدا چیزی را پس من چگونه بجهت نصیحت و اشفاق برای شما در این امر خطیر که افترا است بر خدا جرأت
کنم و بر این معصیت عظیم اقدام نمایم و باستظهار و استعانت کدام از شما خود را در معرض عقوبت اندازم پس در وعید ایشان
میفرماید که هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون فیه بآنچه شروع میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر
و افترا بآن کفی به شهیدا کافیست خدای در حالتی که گواهست بینی وبینکم میان من و شما که برای من گواهی دهد
بصدق کلام من و بر شما بتکذیب و انکار و عناد و اصرار وهو الغفور و اوست آمرزنده کسی را که از شرک و کفر رجوع کند
الرحیم مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد و چون کفار بر کفر خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلی الله علیه و آله معجزات
اقتراح میکردند و از آنچه بآن مامور نبود تعنت از او میطلبیدند حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد مشرکان را ما کنت بدعا
نیستم من نو پیدا شده من الرسل از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده‌اند
پس اقتدا بایشان نموده‌ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت مینموده‌اند از توحید و تصدیق به بعث من نیز بشما بآن
میخوانم و هر معجزه که بآن مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت من اید وما ادری ما
یفعل بی و نمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غالبیت ولا بکم و نمیدانم
که چه کنند بشما از خسف و قذف و حجف و قتل و اسر و غیر آن اما از احوال آخرت با جزم و از سر یقین میدانم که مؤمن موحد مستحق

جنابست اکا و ملحد سزاوار نیران إن أتبع و پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود
إلی بسوی من و زیاده بران علم ندارم و قادر نیستم وما أنا و نیستم من الا نذیر مگر پیغمبر بیم کننده از عذاب خدای
مبین آشکارا کننده انذار بمعجزات ظاهره پس بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم و از عواقب خود و خواتیم
اعمال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم بعد ازان جهة تبکیت کفار میفرماید که قل بگو ای محمد أرأیتم آیا چگونه می بینید و میدانید که
إن کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزد خدای وکفرتم به و کافر شده باشید شما بآن وشهد شاهد و گواهی داده
باشد گواهی من بنی إسرائیل از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است علی مثله بر آنچه مانند قرآنست و آن
معانی توریة است که مصدق قرآنست و مطابق معانی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریة مصدق قرآنست در معانی
مذکوره کما قال و انه لفی زبر الاولین و ان هذا لفی الصحف الاولی فآمن پس او ایمان آورده باشد بآن واستکبرتم و سرکشی
کرده باشید شما بدان و نگرویده باشید بمنطوق آن پس نزد اینحال آیا شما ظالم بوده باشید بر خود و مستحق عذاب بوده باشید خلاصه معنی آنست
که خبر دهید مرا که اگر مجتمع گردد نزول نزول قرآن از نزد خود با کفر شما بآن و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن
و ایمان او بآن و استکبار شما ازان آیا شما از جمله گمراهان و ستمکاران نخواهید بود إن الله بدرستی که خدا لا یهدی القوم
الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکار را و در بیدار خذلان فرو میگذارد بجهة فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تامل ایشان
در دلایل قرآن و سعد بن ابی وقاص گفت نشنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که در حق کسی گفته باشد که او از اهل بهشت است مگر عبد الله
سلام و در حق او نازل شد و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله و هم در کشف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار
که از قبایل عرب اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع گفتند اگر در اسلام خیری بودی ایشان بر ما سبقت
نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم آیه آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند چون بنو عامر و
و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اضراب ایشان یعنی در حق ایشان گفتند که لو کان
خیرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع عاجل و آجل ما سبقونا إلیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان
که اراذل قبایلند و شبانان و بندگان ما اند الیه بسوی آن بلکه ما در آن سابق میبودیم چه رتبه ما از ایشان بیشتر است
و بزرگی و شهرت ما بیشتر و در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیه در باره یهودان نازل شد بعد از اسلام عبد الله بن سلام

واصحا

واصحاب او پس معنی آنست که رؤسای یهود گفتند که اگر آنچه محمد آورده نیکوتر و بهتر بودی از دین ما پیشی نگرفتندی غیر ما بر ما
چه از بزرگان قوم یهود و رؤسای ایشان و نزد بعضی در شان عامه مشرکان است که در حق فقرای اصحاب چون عمار و صهیب
و ابن مسعود گفتند که بر ایشان سبقت مینمودیم وإذ لم یهتدوا به و چون راه راست نیافتند مشرکان یا یهودان به بقرآن
یا بجمیع آنچه محمد آورده فسیقولون هذا إفک قدیم پس زود باشد که گویند این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان
نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ گفته پس بجهة رد مشرکان و یهودان میفرماید که ومن قبله و پیش از قرآن
کتاب موسی یعنی کتاب موسی است یعنی توریة إماما در حالتی که پیشوا است که مردمان بآن اقتدا کنند در دین خدا و
رحمة و سبب بخشش نعمت دنیویه و اخرویه است بکسی که بآن مهتدی شود مر و موافق آن عمل کند پیش از نزول قرآن
پس مشرکان بآن مهتدی نشوند و بعبادت بتان مشغول شوند و یهودان نیز مضمون آن عمل نکردند و بجهة آن نعت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را تحریف نمودند وهذا کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب توریة یا جمیع کتب
منزله را لسانا عربیا در حالتی که بزبان تازیست لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفسهای خود
بسبب عصیان و طغیان وبشری و تا مژده دهنده باشد للمحسنین مر نیکوکارانرا بروضه جنان و نجات از نیران إن الذین
قالوا بدرستی که آنانکه گفتند ربنا الله که آفریدگار ما خدای بحق است ثم استقاموا پس ثبات ورزیدند بران و عدول نکردند ازان
تا حین موت فلا خوف پس هیچ ترسی نیست علیهم بر مؤمنان از رسیدن مکروهی بر ایشان در آنجهان ولا
هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد أولئک آن گروه مستقیم
أصحاب الجنة یاران بهشتند و ملازمان آن خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگان باشند در آن و پاداش داده شوند
جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه ووصینا
الإنسان و وصیت فرمودیم جنس آدمی را بوالدیه إحسانا بپدر و مادر خود نیکویی کردن حملته
أمه بر داشته است او را مادر او در شکم خود کرها در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت و سختی
ووضعته کرها و نهاد یعنی تولید او نمود در حالت رنج و محنت وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان
شیر گرفتن او ثلاثون شهرا سی ماه و چون رضاع مدت رضاع کامل دو سالست کما قال والوالدات یرضعن

یعملون

و غیر ایشان گفتند که اگر خیری
از ایمان بودی این گدایان
بر ما سبقت نکردندی بلکه ما که
از اشراف عربیم ح ح

اولاد بن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة ولهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از برای جمع میان این دو آیه تمسک کرده
باینکه اقل مدت حمل شش ماهست واین معمول فقهای ماست ونزد امامیه ارضاع تا سه سال است ویکماه واجبست وکمتر ازین حرام
و تا سه سال وچهار ماه سنت و زیاده بران مباح لکن اجرت زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست وهمچنین سایر احکام
رضاع بران مترتب نمیگردد حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد وبعد از شیر بغایت
از ان پرورده می شود حتی اذا بلغ اشده تا وقتی که رسید بنهایت قوت واستحکام عقل خود که آن منتهی است
بچهل سالگی ونزد قتاده سی وسه سالگی ونزد جمعی از هیجده تا چهل سالگی ونزد بعضی چهل سال تمام است که غایت
قوت است وکمال عقل وتمیز ووقت انزال وحی بر انبیاء هیچ پیغمبری پیش از چهل سالگی وحی باو نیامده و بنا برین
قوله وبلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیری باشد یعنی که بنهایت قوت رسد و برسد بحد چهل سالگی که نهایة توانائیست
و بنا بر اقوال دیگر اشد بمعنی اول قوتست و اربعین نهایت قوت غرض که آدمی چون بدولت کمال ایمان مستعد شد
یعنی چون بچهل سالگی رسد که غایت قوت وعقل است قال رب گفت ای پروردگار من یعنی از شان او است که چون باین مرتبه رسد
زبان بدعا گشوده گوید که ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا ان اشکر باینکه شکر کویم نعمتک التی نعمت عظیمه
ترا انعمت علی انعام کرده بر من وعلی والدی و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلامست وحیات وقدرت وذکاء وغیر
آن وشکر ولد بر نعمت والدین حرمت نعمای آنست باو وهم مستفید شده او بآن وان اعمل ودیگر ملهم ساز مرا که عمل کنم صالحا
ترضه عمل شایسته که پسندی آنرا و از ان خشنود گردی واصلح لی وصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان
فی ذریتی در میان فرزندان من وآنرا راسخ ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشند ودر مواقف فلاح وبیمن صلاحیت
ایشان فوز و نجاتی مرا حاصل شود ویا کار مرا در ایشان بصلاح آور که محل آنست که من بدرگاه تو رجوع کنم بان ایشانرا از برای من
خلف صدق گردان وبرای خود بندگان خالص ایشانرا آب صلاحیت وتقوی دانه عمل را در زمین ارکان پرورش در آورند و بر
آن را در مزرعه آخرت بردارند انی تبت بدرستیکه من تبت الیک باز گشتم بسوی تو از هر چه غیر رضای تو باشد یا از هرچه مرا از
عبادت تو باز دارد وانی من المسلمین وبدرستی که من از گردن نهادگانم وباخلاص تمام از فرمان بران اولئک الذین
آن گروه که متصف باشند بانواع دعای اسعد مذکوره از حضرت حق آنانند که نتقبل عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن

۶۲

بما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعاتست از افعال واجبه ومستحبه دون مباحه چه اگرچه آن حسنست
اما مزیت حسن ندارد و ثوابی بدان مترتب نمیشود ونتجاوز ودر گذرانیده می شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان
بر سبیل تفضل یا بعد از توبه وحفص هر دو فعل را بنون مفتوحه میخوانند که برای متکلم است واحسن را بنصب که مفعول است یعنی
ما قبول کنیم طاعات ایشانرا و درگذریم از بدیهای ایشان فی اصحاب الجنة در حالتی که میان اهل بهشت باشند یعنی در عداد ایشان
وعد الصدق وعده داد خدای وعده دادن راست در قبول طاعات ومتجاوز از سیئات الذی آن وعده که بودند
کانوا یوعدون که در دنیا وعده داده میشدند بآن وآن آیتست که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها
الانهار وبعد از بیان صفت مؤمن در صفت کافر میفرماید که والذی وآنکس یعنی آن کافری که قال لوالدیه گفت مر پدر
و مادر خود را در وقتی که او را ترغیب نمایند بایمان واکر ویدن بحشر ونشر اف لکما دلتنگی وکراهت باد شما را اتعداننی
آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند وزنده بیرون آرند از قبر وقد خلت القرون
و حال آنکه گذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش از من ویکی باز نیامده وزنده نشده یعنی هیچکس را تا غایت زنده نکرده اند پس چگونه مرا
باز آرند ویا قرون بسیار پیش از من منکر حشر ونشر بوده اند پس چگونه من بآن تصدیق کنم وهما یستغیثان الله وپدر و
مادر او استغاثه کنند از خدای تعالی تا براه ایمان راهبر فرزند ایشان نماید ویا از خدای فریادرسی خواهند از وی گفتار او وگویند باو که لازم
حال تو گردانادخدای تعالی ویلک هلاک ترا مراد ترغیب وراحت اوست بایمان نه هلاکت او یعنی ترک این سخن کن و از روی صدق
آمن ایمان آر بقیامت واحوال آن ان وعد الله بدرستی که وعده خدای حق راستست والبته واقع خواهد شد فیقول پس گوید
آنکس که عاق است ما هذا نیست آنچه شما مرا بآن وعده میدهید وبران میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان واباطیل
واکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند وآنرا اصلی وحقیقتی نیست اولئک الذین آن گروه منکر حشر کرده اند حق که سزاوار
شده وواجب گشته علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب فی امم در حالتی که معدود باشند در سلک گروهی چند از کفار قد خلت
من قبلهم گذشته اند پیش از ایشان من الجن والانس از دیوان وآدمیان این کلام رد است بر قول کسی که تجویز موت
نمیکنند بر جنیان انهم بدرستیکه آن امم ایشان واتباع ایشان که گفره قریشند کانوا خاسرین هستند زیانکاران در بر
آن جهان این آیه عامست نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد ومنکر بعث ونشر اولکن الذین که خبر الذی است مقوی است وزیر مویدست

وَلِكُلٍّ و هر یک از این دو صنف مومن و کافر را دَرَجَاتٌ مراتب و منازل است مِمَّا عَمِلُوا از آنچه کرده اند از جزا چه مراتب
اهل ایمان بجانب علو صاعد است و منازل اهل کفر بطرف سفل نازل پس هر یک را از این دو گروه درجات و مراتب است معین
تا قرار گیرند در آن وَلِيُوَفِّيَهُمْ و تا تمام کند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم
دیده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بر آن وَ
يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند آنانکه کافر شدند بخدا و رسول و بعث و نشر عَلَى النَّارِ
بر آتش دوزخ یعنی ایشان را معذب سازند باتش و گویند با ایشان در آن روز أَذْهَبْتُمْ ببردید یعنی صرف کردید طَيِّبَاتِكُمْ
چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذائذ
طیبه یعنی بآن اشتغال بلذات دنیا کردید و آن را بر طیبات آخرت اختیار کردید و آن را سرمایه آخرت نساختید فَالْيَوْمَ پس امروز
که روز قیامت است تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خواری و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید
در دنیا تَسْتَكْبِرُونَ استکبار میکردید از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیای معبود مطلق بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون
استحقاق یعنی بباطل و ناروا سرکشی مینمودید وَبِمَا كُنْتُمْ و بسبب آنچه بودید که تَفْسُقُونَ بیرون میرفتید از حقوق
خدا و یا از دایره فرمان بیرون مینهادید و سر از خط فرمان نهی نهادید و چون استماع بطیبات و لذات اینجهان
مستلزم فتور است در توجه باحوال آنجهان چه مشغولی باین موجب مشغولیست از آن چنانکه کفار بجهة اشتغال بآن
از احوال آخرت غافل شدند و از سعادت دایمی و نعمت ابدی عقبی محروم ماندند از اینجهة حضرت خاتم النبیین و سید الوصیین
و هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشف را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم حظوظ اینجهان
مجتنب شدند چنانچه از عمر روایت کرده اند که روزی بحجره رسول صلی الله علیه و آله رفتم بعد از آنکه رخصت دخول حاصل
کرده بودم دیدم که آن حضرت بر حصیری بر بالای بوریائی که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود و بجهة کوتاهی بوریا بعضی از بدن
مبارکش بر زمین واقع شده بود و دو از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی
و بهترین جمیع خلقانی و با وجود این مرتبه عظیمه که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه کافر و مشرک اند بر بالای
سریر طلا و فرش حریر و دیبا نشسته اند و بجمیع نعمتهای طیبه دنیویه متمتع میشوند فرمود که آن جماعتی که از امتعه دنیویه

مستمتع

مستمتع اند معجل است که طیبات ایشان در دنیا یعنی سریع الانقطاع است و عنقریب بسمت فنا و زوال میرسد و وبال آن
بر ایشان میماند و طیبات ما موجل است در عقبی بجهة آنکه دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نرسد و گفته اند
که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسفر رفتی آخرین کسی که وداع کردی فاطمه زهرا بودی و چون باز گشتی
اول کسی که با او ملاقات کردی فاطمه بودی روزی از سفر باز گشت فاطمه گلیمی چیزی که خالی از تزیینی نبود بر در خانه فرو گذاشته
بود برای رعایت حرمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون آنحضرت بحجره رسید و آن گلیم را بدید باز گشت و فاطمه زمانی
انتظار کشید پس برخواسته بحجره حضرت آمد و گفت یا رسول الله چرا ترک عادت کردی و این نوبت مرا محروم کردی فرمود که
آمدم تا بسرای تو اما چون دیدم که پرده بازینت فرو گذاشته بودی باز گشتم زیرا که آن از رسوم جبابره است
و من بسیار از آن متنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با دنیا چه کار ایشان برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان آفریده
شده فاطمه بعد از استماع این کلام از سید انام صلی الله علیه و آله آن پرده را برداشت و بعد از آن در تقشف و خشونت اوقات
میگذرانید تا از این زندان محنت روی بنزهتگاه جنت آورد و مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحجره فاطمه
رفت حسن و حسین علیهما السلام را دید که دست برنجن نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و آن را از دست ایشان
بیرون کرد و آن را بثوبان داد و گفت این نقره را بفروش و برای فاطمه گردن بندی که از مهره یمانی باشد و از برای حسن و
حسین دست برنجی که از عاج بود و بعد از آن فرمود که ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم
الدنیا اینها اهل بیت من اند و دوست ندارم که لذات خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند در خبر است که روزی
یکی از صحابه طبقی حلوا برسم هدیه نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام آورد آنحضرت انگشت در آن فرو برد و بیرون آورد
و در آن گریست و فرمود که رنگ و بویش هر دو نیکوست اما ندانم که حلاوتش در چه غایت است و طعمش در چه مرتبه پس انگشت
خود را پاک کرد و فرمود که این را از نزد من بردارید گفتند یا امیر المومنین مگر که این بر تو حرام است فرمود که نه ولیکن
روا نیست که حوالی من جماعتی باشند در نهایت گرسنگی و فقر و فاقه و من شکم خود را بحلوا آلوده سازم و فرمود
که اگر من سیر بخوابم مانند کسی باشم که در شعر در حق او گفته و حسبک داء ان تبیت ببطنة و حولک اکباد تحن
الی القد یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرهای آب باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند

که منع کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکورست که آن حضرت فرموده که بخدا سوگند که جامه خود را چندان رقعه
دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المؤمنین وقت آنست که این مدرعه را بیندازی باو
گفتم که از من دور شو و مرا ازین منع مکن که در وقت بامداد قومی که در شب بسر کننده باشند و ریاضت بیخوابی کشیده در وقت
صبح محمود العاقبة اند و بمنزل مراد رسیده یعنی همچنانکه هر کس که در شب بسر میکند و ریاضت بیخوابی میکشد صبح بمنزل مراد
میرسند عارف نیز هرگاه در طریق ریاضت سلوک نماید و بر خار محنت که در آن راه سخ میگردد و صبر مینماید بمنازل
و مقاصد اخروی خود میرسد و نیز در روایت آمده که رقعه جامه او گاهی از پوست بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس
مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که بخدا سوگند که امیر المؤمنین علیه السلم مانند بندگان درهم خریده
طعام میخورد و در مجلس مینشست و خود ببازار میرفت و دو جامه میخرید و بهتر آن را بغلام خود میداد و بعد از آن آنرا
خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه درازی بود یا جامه از قد او میگذشت آن را قطع میکرد و مدت پنج سال حاکم بود و خشتی
بر بالای خشتی ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید بمیراث نگذاشت و نان گندم و گوشت نمیخورد و بمردم میداد و خود بغیر
جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و مرویست که اکثر نان خورش او از زیت بود یا از سرکه و اگر از ان ترقی مینمود
با قدری از شیر تناول میفرمود که لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان یعنی شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید و هیچ دو کاری
بر و صلاح نمیشد مگر آنکه اشق آن را برای خود اختیار میکرد و بکدست و عرق جبین هزار بنده خرید و از برای رضای الهی آزاد
کرد و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر روزها روزه بود و در روایت آمده که آن
حضرت هرگز سیر طعام نخورده بود عبد الله بن رافع گوید که روزی نزد آن حضرت رفتم انبانی نزد آن نهاده بود که سر
او را مهر کرده بود پس مهر آن را بگشود و در آن نان جو خشک بود کفی از ان تناول فرمود و من نیز در دم شکست کردم و سر
آن را مهر نموده بجا دم سپردم من گفتم یا امیر المؤمنین سبب مهر کردن چیست فرمود که خوف آن دارم که حسن و حسین جهة شفقت
و مرحمتی که بمن دارند روغن زیت با آن ممزوج کنند و من آن را بخورم و نفس من از فرمان من بیرون رود و با وجود این قوت
طاعت او بر وجهی بود که حضرت علی بن الحسین علیهما السلم دوازده سال نماز شام و نماز صبح را بوضوی ادا فرمود و پیشانی او از
کثرت سجود بمرتبه رسیده بود که هفت دیوست کذاست و بجهة این او را ذو الثفنات خواندندی و بجهة بسیار طاعة و ریاضت بجبینی

ضعیف

ضعیف شده بود که اگر بپای پسر میخواست مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید با وجود این حال میگفت که
هیهات طاعتی و طاعة علی یعنی چه دورست طاعة من و طاعت علی مرتضی که چون حضرت امیر المؤمنین علی علیهما السلم
شهید شد معاویه ملعون میخواست که ابو اسود دویلی که از جمله موالیان آن حضرت بود استمالت نموده از مودت او
برگرداند پس پیوسته هدیه و صله باو میفرستاد روزی انواع حلواها باو فرستاد که در میان شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت
بدوید و پاره از ان در دهان نهاد ابو اسود را این آیه بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت که این را
از دهن بیفکن که زهرست دختر گفت که این نباتست شیرین است گفت نمیدانی که این زهریست پادشاه هند فرستاده تا ما را از دوستی
اهل بیت برگرداند دختر آن را از دهن بیفکند و گفت ایخدعنا بالشهد المزعفر من السید المطهر آیا فریب میدهد ما را بشهد مزعفر
از دوستی سید مطهر در آثار آمده که یکی از صحابه در بازار بجابر انصاری رسید جابر او را دید که پاره گوشت خریده بجانبی کرد
پرسید که این چیست گفت اهل من از من گوشت آرزو کرده اند گفت هرچه آرزو شد اگر شما آن را قبول کنید میترسم که از اهل
این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب صفه آمد
دید که بعضی جامه خود را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست را نمی یافتند که بر جامه خود رقعه کنند حضرت فرمود
امروز شما را بهترست یا روزی که صباح در حله باشید و شب در حله دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و شب
نوعی دیگر و خانهای شما ملتبس بحریر مثل پرده کعبه گفتند آن روز ما را بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیر
بلکه امروز شما را بهترست چه اینحال در مظان صعود است بر درجات جنان و آن در مواقع نزول بدرکات نیران
القصه چون کفار عناد و اصرار نمودند و پیوسته در آزار سید مختار میکوشیدند حق تعالی جهة تسلی خاطر آن حضرت و تهدید کفار
قصه هود و عاد که او با عاد داشت و استیصال او بیاد آن حضرت میدهد و میگوید که واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد برادر عاد را
یعنی پیغمبری که از قبیله عاد بود مراد هود است یعنی حال او و قوم او با معاندان قریش بگوی اذ انذر قومه چون
بیم کرد قوم خود را و از عذاب تخویف نمود بالاحقاف بموقف احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت که در ولایت
یمن است مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی ریگستان دراز و بلند که از سمت
استقامت منحرف باشد و ریگ آن موضع باین کیفیة بود و اصحاب آن اهل خیمها بودند از قبایل ارم و در آن بادیه مینشستند

و هود بانذار ایشان آمده و قد خلت النذر درحالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود
و من خلفه و از پس هود یعنی اول پیغمبری نبود بلکه پیش از او و پس از او نیز انبیا برامم خود مبعوث شده بودند
و ایشان را بتوحید دعوت کرده پس هود نیز بر طبق انبیا در میان ایشان آغاز دعوت کرد ألا تعبدوا بانکه
مپرستید إلا الله مگر خدا را چه اوست که مستحق پرستش است نه غیر او إني أخاف عليكم بدرستی که من میترسم بر شما
عذاب يوم عظيم از عذاب روز بزرگ و آن روز بسبب آمت شرک شما قالوا گفتند عادیان که ای هود أجئتنا
لتأفكنا آیا آمده بما تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما بوعید و تهدید فأتنا پس بیار
آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب إن كنت من الصادقين اگر هستی از راست گویان درین وعده قال گفت هود
که مرا علم بوقت نزول عذاب نیست تا باستعجال آن قیام نمایم بلکه إنما جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب عند
الله نزدیک خداست پس هرگاه حکمت او تقاضا کند انزال خواهد نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم وأبلغكم
و برسانم بشما ما أرسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن ولكني أراكم قوما تجهلون ولیکن می‌بینم شما را
گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسول مبلغ و منذر است نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در آنست
و استعجال عذاب که فعل جهالت از من طلب میکنید ایشان بجهة فرط جهالت و عناد از سخن هود منتبه نشده بر ضلالت خود
استمرار نمودند پس حق تعالی باران از ایشان باز گرفت تا بقحط و غلا مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آرید تا باران
ببارد و ازین بلا خلاص شوید و اگر نه بعوض باران بلا و عذاب بر شما ریزان گردد یکی از ایشان که قیس بن عنز نام داشت
بر سبیل استهزا و عناد گفت مارا عذاب می‌باید نه باران آخر از قحط و خشکی سال تنگ آمده بجهة دفع این بلا بمنای کعبه که در آن روز
پشته ریگ سرخ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان آورده بود فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد
مگر که اطاعت هود کنید ایشان بسخن او التفات نکردند و او را در جایی محبوس ساختند بتفصیلی که در سوره اعراف گذشت پس نزد آن
موضع آمده عرض حاجات مطلب دفع آن آفات خواستند دعای باران کردند سه ابر برآمد هاتفی آواز داد که یکی ازینها اختیار کنید
ایشان ابر سیاه که مظنه بسیاری باران است اختیار کردند آن ابر با ایشان می آمد تا باحقاف رسید فلما رأوه پس آن هنگام که دیدند آن چیز را
که موعود شده بودند از عذاب عارضا درحالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مستقبل أوديتهم که روی آورنده بود

بوادیها

بوادی ایشان قالوا گفتند از روی استبشار و بهجت هذا عارض این ابریست که ممطرنا باران دهد ما را
بل هو نه چنین است بلکه آن ما استعجلتم به آنچیزیست که بتعجیل میکردید از وقوع عذاب و نزول عذاب پس تفسیر آن میکند بانکه
ريح آن بادیست فيها عذاب أليم در وست عذابی دردناک تدمر هلاک کند و نابود سازد آن باد
از غایت شدت و سطوت كل شيء هر چیز را که هست از نفس و انعام و اموال ایشان بأمر ربها بفرمان
پروردگار خود از عمرو بن میمون مرویست که آن باد خیمها و چهارپایان را ببالا میبرد تا انکه چون ملخ پران می‌نمود
و در روایت آمده که اول کسی که آن عذاب را مشاهده نمود زنی بود از ایشان و بعد از دیدن آن با ایشان گفت که بادی را
می بینم که در و شعلها که آتش است و هود مؤمنان را از میان ایشان بیرون آورد و بحظیره برد و آن باد چون بریشان گذشتی
گردی مروّح روح و ملیّن جلود ایشان بود و سبب التذاذ ایشان در خبر است که چون عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی
ایشان را در صحرا ابر وی میبرد در میان زمین و آسمان که نظر آن را در می یابد همه بخانهای خود رفتند و در ها را ببستند باد متوجه خانها
شده درها و بناهای ایشان را از جای برکند و هفت شب و هشت روز بریشان ریگ و حقاف را بر ایشان میریختند تا همه در زیر آن
پنهان شدند و هلاک گشتند و بعد از آن ریگها را از ایشان دور کرده بدنهای ایشان را به دریا افکند و بعضی
گفته اند که آن باد اجساد ایشان را از زیر ریگ بیرون آورده بر کوه و سنگ میزد تا پاره پاره شدند فأصبحوا پس
گشتند بصفتی و حالتی لا يرى که دیده نمیشدند یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمیدید إلا مساكنهم مگر مسکنهای
ایشان را یعنی همه هلاک شدند و منازل و مساکن ایشان خالی ماند كذلك همچنانکه جزای ایشان دادیم بعذاب استیصال
نجزي پاداش میدهیم القوم المجرمين گروه کافران را که در معاصی توغل کننده اند و از حد بیرون رفته آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون ابری دیدی که در و مظنه باران بودی رنگ آن متغیر شدی و در جوستی و نشستی
و می آمدی و میرفتی او را گفتند که یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمودی که از آن میترسم که مبادا این
ابر مثل آن چیزی باشد که قوم عاد گفتند که هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان قریش میگوید که
ولقد مكناهم و بدرستی که تمکین دادیم قوم عاد را فيما إن مكناكم فيه در آنچیزی که متمکن نساختیم
شما را ای کفار قریش از آن چیز از قوت و شوکت و کثرت اموال و ترفه احوال و طول اعمار و فرمانروایی

وجعلنا لهم وگردانیده بودیم برای ایشان سمعا گوشها تا بشنوند وابصارا وچشمها تا ببینند وافئدة ودلها تا بآن
دریابند ولیکن ایشان بآنها معرفت پیدا نکردند بمعطلی آن زیرا که نه گوش در استماع کلام حق داشتند ونه بچشم آثار قدرت
او را دیدند ونه بدل بدلائل خدای تعالی تفکر کردند وبجهة این بود که چون عذاب برایشان فرود آمد فما اغنی پس دفع
نکرد وباز نداشت عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم ونه دیدهای ایشان ولا افئدتهم ونه دلهای ایشان
من شیء از چیزی از عذاب خدای اذ کانوا زیرا که بودند که بجهة تقلید وعناد یجحدون انکار میکردند بآیات الله آیتهای خدا را
که از جملهٔ آن معجزات پیغمبر بود وحاق بهم وبگشت ودر آمد بایشان ما کانوا به یستهزءون آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند از عذاب ولقد اهلکنا وبدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما بود من
القری از دیهها وشهرها چون حجر ثمود وسدوم که دیار لوط است وغیر آن وصرفنا الآیات وگردانیده بودیم
یعنی تکرار کرده بودیم آیتهای خود را با اهل قری لعلهم یرجعون تا شاید که از کفر باز گردند وبجهة اعتراض نمودن از آن
آیات مستاصل شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن کافران
ایشان را من دون الله بجز از خدای قربانا آنچیزی را که بآن متقرب شوند بخدا آلهة خدایان ومعبودان خود بامید
شفاعة بل ضلوا الحیان نبود که شفاعت ایشان کنند بلکه گم شدند وغایب گشتند عنهم از نصرت ایشان یعنی نزد نزول
عذاب نفع بایشان نرسانیدند وتخفیف عذاب از ایشان نکردند پس ناامید گشتند ایشان وپیشمان امید خود را از نصرت
آنها منقطع ساختند وذلک وآن فرا گرفتن بتان بخدایی برای تقرب افکهم دروغ ایشان است وما کانوا وآنچه بودند که
یفترون بر میبافتند وبغیر حق نسبت الوهیت وشفاعت بمخلوق عاجز میدادند مفسران از زهری نقل
کرده اند که چون ابوطالب بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول صلی الله علیه وآله بی یار ویاور بماند روی بطایف نهاد
تا از قبیلهٔ ثقیف طلب نصرت کند وچون بطایف رسید بجمیع ایشان در آمده ایشان سه رئیس بودند عبد یالیل و
ومسعود وحبیب واین هر سه پسران عمرو بودند پس نزد ایشان آمده دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت
نموده از ایشان در این باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت که شاید کعبه را من دریده باشم
اگر خدای هرگز ترا بچیزی مبعوث ساخته باشد ودیگری گفت آیا خدا عاجز است از آنکه غیر ترا بخلق فرستد وآن

شخص دیگر گفت بخدا سوگند که بعد از این مجلس هرگز بتو سخن نگویم رسول صلی الله علیه وآله فرمود که چون تصدیق من نمیکنید
باری اینحال را از این قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر نگردند ایشان اجابت نکردند وزبان بطعن واستهزا گشودند
ودر افشای آن کوشیدند پس جهال واطفال در پی آن حضرت می افتادند وبانگ وفریاد میکردند وسنگ بر او میزدند
تا هر دو پای مبارک آن حضرت را مجروح ساختند وآن حضرت خود را در پس دیوار باغستانی ودر زیر نخلی نشست ودر آنجا
عتبه وشیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند پنهان چون ایشان را دیدند باز گشتند وچون آن حضرت آنها را دید
بر ایشان گشت زیرا که ایشان دشمن خدا ورسول بودند حضرت دست بدعا برداشت وگفت بارخدایا شکایت بجانب تو میکنم
از ضعف قوت خود وقلت حیله وکمی یاور خود وچون پسران ربیعه آن حال را دیدند عرق غرابت ایشان در حرکت
آمده طبقی انگور بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت واز اهل نینوی بود واو را نزد رسول صلی الله علیه
وآله آورده بر زمین نهاد رسول صلی الله علیه وآله بسم الله تکلم نموده بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را
اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود که من از مکه ام تو از کجایی ودین تو چیست گفت مرد ترسایم از اهل
نینوی رسول فرمود آن شهر از مردی صالح بود ویونس نام داشت غلام گفت تو یونس را چه میشناسی فرمود که او برادر
من بود وپیغمبر خدا بر بندگان همچنانکه من پیغمبرم بر خلقان پس برخی از اخبار یونس را اخبار نمود وعداس چون این بشنید
ودر روی حضرت نگریست آثار صدق در سیمای مبارکش دریافت بسجدهٔ شکر قیام نمود پس بر خواست ودست وپای
رسول افتاده بوسه زد وپسران ربیعه از دور اینحال را مشاهده میکردند یکی با دیگری گفت کیش غلام ترا فاسد وباطل گردانید
چون غلام نزد ایشان آمد ویرا گفتند که ترا چه بر این داشت که سجده کردی وپای محمد را بوسیدی وهرگز این کار را نسبت بما
نکردی غلام گفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که جز پیغمبر آخر الزمان آگاه نمانده اند ایشان خنده کرده
گفتند ای غلام دین خود را نگهدار که او مردی فریب دهنده است پس حضرت رسول از آنجا متوجه مکه شد وچون بطبق نخله فرود
آمد در شب بنماز برخواست وبتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی از جنیان اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل
که بیمن میرفتند گذر ایشان بآنجا افتاد وبعد از استماع قرآن خود را بآنحضرت نمودند ونوعی ایمان آوردند ومتوجه
قبایل خود شدند ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را از آن خبر میدهد که واذ صرفنا

الجن ویاد کن ای محمد چون که بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی را از جن و در بعضی از تفاسیر
از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند شاصر و ناصر و ورش و مسر و ازد و ایان و احقم و ذوبعه که پسر
ابلیس است و در لباب گفته که هفتاد نفر بودند از قبیلهٔ بنی افلیس و اکثر بر آنند که کمتر از ده نفر بودند زیرا که اطلاق
نفر بر مادون عشره است مرویست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع گشتند و بشهب مرجوم شدند
گفتند البته در عالم قضیه سانح شده و حادثهٔ روی داده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که ذوبعه از ایشان
بود از نصیبین که بلدیست بنواحی در اطراف عالم بتفحص و تجسس این قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در وادی
نخله با رسول صلی الله علیه و آله ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که سبب ممانعت ایشان از آسمان
اینست و از بعضی مفسرین مرویست که خدای تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را امر کرد که انذار جنیان کنند
و قرآن بر ایشان خواند و جمعی از ایشان را بجانب آن حضرت فرستاد حضرت با صحابه گفت که من مامورم که امشب قرآن را
بر جنیان خوانم کیست که تبعیت من اختیار کند و این کلمات سه بار تکرار فرمود عبدالله بن مسعود گفت که
در آن شب بغیر از من هیچکس رفاقت حضرت نکرد پس هر دو برفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خطی بگرد من کشید و فرمود که ازین خط بیرون مرو تا باز آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برفت و ایستاده افتتاح قرآن کرد مرغانی دیدم بمقدار کرکس میپریدند و مینشستند و ماران سیاه دیدم آمدند
میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نمیرسید و ترس بسیار بر من غالب شد
و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد حضرت
رسول نزد من آمد گفت خوابیده گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار بر آن شدم که بجهت ترس و وحشت
فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشان را بعصا از من دور میکنی آرمیده میشدم و از آن خط بیرون نیامدم فرمود
که اگر بیرون می آمدی در مظنهٔ خطر بودی آنگاه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ که جامهای سفید پوشیده
بودند و دامنهای پیش بر هم پیچیده و بمیان هر دو پا گذاشته و دامنهای پس بر میان زده فرمود که ایشان دوازده
هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آن حضرت بر ایشان خواند سورة العلق بود و فرمود که

ایشان از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشکل شتر و سرگین چهارپایان دادم گفتم یا رسول الله مردم
آن بنجاست آلوده میشوند فرمود که من نهی کرده ام که بآن استنجا کنند گفتم ایشان باستخوان و سرگین چه کنند
فرمود که هیچکس از ایشان استخوانی بر ندارد مگر آنکه مثل آن گوشت که بر آن بوده در یابد و هیچ سرگین نباشد مگر
که آن دانها که در وی مشاهده کرده باشد بیابد القصه حق تعالی میفرماید که ایشان را متوجه تو ساختیم يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ
در حالتی که استماع میکردند قرآن را فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزد قرآن یعنی بموضعی که استماع
قرآن میتوانستند کرد و یا نزد رسول الله قَالُوا أَنْصِتُوا گفتند بایکدیگر که خاموش باشید یا بشنوید این کلام را
مرویست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد
قرآن و قراءت آن باتمام رسید بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و مسایل بسیار از آنحضرت
پرسیدند و حضرت ایشان را بر رسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان وَلَّوْا إِلَىٰ
قَوْمِهِمْ بازگشتند بسوی گروه خود مُنْذِرِينَ در حالتی که بیم کنندگان بودند و ترسانندهٔ قوم خود از روی
شفقت و نصیحت قَالُوا گفتند با قوم خود که يَا قَوْمَنَا ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی
که ما شنیدیم کتابی را که از نزد خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا
که تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از آن بوده از کتب انبیا یا موافق آنهاست يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
نزد بعضی آن جنیان یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا آن را اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است
وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ و براه راست که موصل مطلوبست يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ ای گروه
ما اجابت کنید خوانندهٔ خدا را یعنی محمد را که خلقان را بطریق هدایت دعوت میکند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان
آرید بوی و اخبار او را اذعان کنید يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای برای شما مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان
شما را یعنی گناهانی که غیر مظالم باشد چه مظالم بآن مغفور نمیشود وَيُجِرْكُمْ و در پناه دهد شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خوانندهٔ خدا را که حضرت
رسالتست و بجهت این عذاب بر وی نازل شود فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کنندهٔ خدای از تعذیب او فِي الْأَرْضِ

در زمین یعنی در زمین منزلی نیست تا از عذاب خدا بانجا پناه برد وَلَیْسَ لَهُ و نیست مر او را مِنْ دُونِهِ
أَوْلِیَاءُ بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او أُولَئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِی
ضَلَالٍ مُبِینٍ در گمراهی بوده اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نمودند از اجابت
آنکسی که داعی خدا است از علی بن ابراهیم مرویست که جنیان بعد از اجابت دعوت داعیان نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمده بشرف اسلام و ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان کرد حق تعالی در شان ایشان سوره
قل اوحی نازل گردانید و در جمیع اوقات نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تردد میکردند و احکام شرایع را از او اخذ
مینمودند و آیه دلالت صریح دارد بر آنکه آن حضرت همچنانکه بر انس مبعوث شده بود بر جن نیز مبعوث شده بود
و هیچ پیغمبر بر جن و انس همگی مبعوث نشدند مگر حضرت خاتم الانبیا بر جن با انس در صفت تکلیف مشترک باشند و حکم ایشان
چون حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکیست و بعد از بیان تکلیف جنیان و ذکر اطاعت ایشان تنبیه میفرماید که
بر قدرت خود بر بعث که أَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند یعنی ندانستند این منکران بعث و حشر أَنَّ اللَّهَ الَّذِی آنکه خدائی که بقدرت
کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَلَمْ یَعْیَ و مانده نشد در رنج و تعب نیفتاد بِخَلْقِهِنَّ
با فریدن آنها بِقَادِرٍ تواناست عَلَى أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتَى بر آنکه زنده گرداند مردگان را چه نقص بعد رسیدگان ادراك
بنا بر خلاصه معنی آنست که آیا خدائی که قدرت او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیای
موتی بَلَى آری قادر خواهد بود بر آنچه آن نسبت با ایجاد علویات و سفلیات و اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قدرت نداشته
باشد إِنَّهُ بدرستی که او سبحانه عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزهای ممکنه تواناست پس در وعید منکران حشر تنبیه میفرماید که وَيَوْمَ يُعْرَضُ
و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ پس ملائکه
عذاب ایشان را گویند أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این عذاب راست و درست یعنی آنچه در دنیا با آن موعود میشدید و شما انکار
آن میکردید از عقاب بعینه حق نیست قَالُوا بَلَى گویند آری حقست وَرَبِّنَا بحق پروردگار ما قَالَ گوید خدای یا مالک دوزخ
با ایشان که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید آن عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که منکر بودید آن و سخن
پیغمبران را باور نمیداشتید در این باب و چون کفار مکه به عناد و اصرار انچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند

و حجبه

و حجبه این غبار سیاه بخاطر سید مختار می نشست و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت از نتیجه حضرت آفریدگار او را
بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کردند أُولُو
الْعَزْمِ خداوندان جد و ثبات مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران چه جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعبای
ابلاغ و دعوت ملخص که حق تعالی پیغمبر خود را خبر میدهد که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش و در صدق مانند ابراهیم و در وثوق
چون موسی و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ و طلب شتاب مکن برای کفار قریش بنزول
عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلا شبهه نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گوییا ایشان
که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند از عذاب یعنی بعد از مشاهده اهوال روز قیامت و عذاب و عقوبت چنان
پندارند که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر یک ساعت از روز و اگر چه عمر دراز در دنیا
گذرانیده باشند یعنی طول عمر ایشان و لبث دنیا نسبت بعقوبت و هول قیامت در نظر ایشان کوتاه نماید بَلَاغٌ آنچه مذکور شد
در این سوره از موعظه و مذاکره یا این قرآن و آنچه در آنست تبلیغیست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با کافه خلق
نسبت بکافه بریه فَهَلْ يُهْلَكُ پس هلاک کرده نخواهند شد بعذاب بعد از نزول آن إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر
گروه بیرون رفتگان از اتعاظ و اطاعت سعید بن جبیر از عبدالله عباس نقل کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار
باشد این کلمات با برکات را بنویسید که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله العلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب
العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و آن را
بشویند و بخورد او دهند وضع حمل بر او آسان گردد باذن الله تعالی سوره محمد صلی الله علیه و آله ابی بن کعب از سید عالم
نقل کرده که هر که سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت او را آب دهد و ابو بصیر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام نقل کرده که هر مؤمنی که این سوره بخواند هرگز در دین خود شک نکند و همیشه از کفر و شرک محفوظ باشد تا بمیرد
و بعد از فوت او خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز گذارند و ثواب آن را با او دهند و در حین حشر تسبیح او کنند تا که
او را نزد خدای بموقف امن در آرند حاضر نشد بس او دایم الابد در امان خدا و سید انبیا باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که
میخواهد که حال ما و حال اعدای ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که آیه در شان ما و در شان اعدای ماست و بعایه دانست

که چون حق تعالی ختم سورة الاحقاف نمود بذکر وعید کفار و منکران حشر افتتاح این سوره نیز بتهدید کفار کرده فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا
و برسول او وصدوا و باز ایستادند و اعراض کردند عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است یعنی در دین اسلام
داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند مراد شیاطین قریش اند مانند ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند غاوی
و مغوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده نفر بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن و
از ابن عباس مرویست که مراد ده نفرند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت نه برای قربت صله رحم و فک اسیران
و حفظ همسایگان و ضیافت لشکریان مرعی ایشان نیز از صنادید قریش بودند و یا مراد اهل کتاب اند که بر دین خود مصر بودند
و یا مطلق کفار و بر هر حال اضل اعمالهم باطل و نابود کرد خدای تعالی کردارهای ایشان را که از مکارم میشمردند و مستحسن
میپنداشتند یعنی اعمال ایشان قبول ننمود و بر آن ثواب عطا نفرمود زیرا که نه بر وفق خلوص قربت بود و میتواند بود که مراد
با بطال صلات و مکر ایشان که بر قصد آن داشتند نسبت به پیغمبر بظهور رسانیدن خدای حیلهای کفار را باطل و نابود ساخت و تکذیب ایشان را
که بسبب آن ایذا و آزار در حق پیغمبر و اهل ایمان بجا آوردند که آن حضرت و اتباع او را بر ایشان نصرت داد و دین او را بر سایر
ادیان غالب گردانید والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و برسول او از گروه قریش یا انصار یا مؤمنان اهل کتاب و غیر ایشان
وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از اطعام و صله ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وآمنوا بما نزل
علی محمد و گرویدند بانچه فرو فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه و آله که پیغمبر حمیده خصال ستوده فعالست که آن قرآن
معجزه نظام است وهو الحق و قرآن راست و درست است من ربهم از نزد پروردگار ایشان و بجهت کمال حقیقت آنست
که هرگز قلم نسخ بر آن کشیده نشد کفر عنهم بپوشید خدا و درگذرانید عنهم از ایشان که باین صفات متصف اند
سیئاتهم کردارهای بد ایشان را یعنی از سر گناهان ایشان درگذرد و بجهت شرف ایمان و بوسیله توبه و انابه بحضرت سبحان
واصلح بالهم و صلاح آورد حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ غل از دل و بغل ایشان بردارد تا در راه او عصیان نورزند
ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی
کردند باطل تبه روزگار را که شیطانست وان الذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند اتبعوا الحق پیروی کردند سخن حق را

یعنی قرآن را که نازل شده من ربهم از نزد پروردگار ایشان کذلک همچنین و بر همین طریقه یضرب الله بیان میکند
و روشن میسازد خدای للناس برای مردمان امثالهم احوال ایشان را و اکثر برانند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی
بیان این دو گروه میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد تفرقه کنند و باین دو گروه عبرت گیرند و تابع هدی
شوند و از سوی مجترز شوند و یا بیان میکند مثلهای ایشان را باین وجه که اتباع باطل را مثل عمل کفار گردانید و اضلال را مثل
خیبه ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل فوز ایشان و بعد از آن مؤمنان را بقتال کافران امر میکند
که چون کفار از کفر خود باز نمی ایستند و بر آن اصرار میکنند و در انکار می افزایند فاذا لقیتم پس هرگاه ببینید ای اهل دین وقت
محاربه الذین کفروا آنانرا که نگرویدند فضرب الرقاب پس زدن گردن ایشان را مراد کشتن است بهر نوعی که باشد چه جمیع انواع
قتل بآن معبر میشود پس مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم باشد بهر نوعی که باشد چه جمیع انواع قتل بآن معبر میشوند
پس مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم باشد بهر نوعی که توانید چه غرض قتل است نه تخصیص ضرب بعنق حتی اذا
اثخنتموهم تا وقتی که بسر حد نکایت و غلظ رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار بکشید ایشان را و بجهت کثرت جراح ایشان را گران
سازید بر وجهی که بقیام بحرب و اقدام نتوانند نمود فشدوا الوثاق پس محکم کنید بند ایشان را یعنی بعد از اسیر کردن بند را بر دست
و پای استوار کنید تا نگریزند فاما منا پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بعد پس از آنکه اسیر شده وثاق یعنی بعد از این حال ایشان را
آزاد کنید بدون عوض واما فداء و یا فدیه گیرید از ایشان فدیه گرفتنی یعنی مخیرید میان من و فدا حتی تضع الحرب اوزارها
تا بنهند اهل حرب سلاح جنگ را که بدون آن بحرب قیام نتوانند نمود یعنی این شما را باقیست تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نماند
مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد آنست که تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را که وزر و وبالست و بپذیرند اسلام را و غرض که این احکام
در آن جاریست تا زمانی که باقی نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و یا تا زمان نزول عیسی علیه السلام از آسمان چه در
آن زمان حکم قتال در اینجا باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف عالم و عدم بقای کفر در میان بنی آدم و در حدیث
آمده که جهاد باقیست از زمان بعثت من تا مقاتله آخر امت من با دجال ذلک امر اینست کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی صلوات الله
علیهم منقولست که هر اسیری که بگیرند پیش از انقضای حرب امام مخیرست میان آنکه بکشد و یا دست و پا قطع کند بخلاف و او را بگذارد
تا هلاک شود و در این صورت او را من و فدا نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیرست میان من و فدا بمال یا بنفس و میان استرقاق

ودر قتل اختیار بندارد بجهة تقیید من وهذا بعد از اسر وعدم قتل با آن حاصل که اسر فاق بسبب مطهره بثبوت یافته
چه در هیچ موضع از قرآن ذکر آن نشده واگر کافر اسلام آورد در هر دو حال جمیع احکام مذکوره از و ساقط است
وبعد از این بیان بدون عذاب استیصال از خسف بنابر حکمت آن میکند که ولو یشاء الله واگر خواهد خدای لانتصر
منهم انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف ورجف وغرق وغیر آن بدون آنکه کارزار کنند
واحد ولکن امر بجهاد وعدم انتصار او سبحانه از اهل عناد لیبلو بجهة آنست که بیازماید بعضکم ببعض
برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزمایندگان کند با شما که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند وثواب عظیم یابد
وکافر را بمومن امتحان نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستد والذین قتلوا وآنانکه کارزار کنند وحفص قتلوا
میخواند یعنی چون کشته شوند فی سبیل الله در راه خدای فلن یضل پس هرگز باطل وضایع نگرداند خدای اعمالهم
کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بروجه اتم واکمل بایشان رساند با نوجه که سیهدیهم زود باشد که راه نماید ایشان را در دنیا
بکارهای خیر وصواب ودر آخرت بدرجات فوز وثواب ویصلح بالهم واصلاح آرد برای ایشان بالهم حال ایشان را در هر دو
جهان ویدخلهم الجنة ودر آورد ایشان را ببهشت عرفها لهم درحالتی که تعریف کرده است آن بهشت را برای ایشان
در دنیا تا اشتیاق بجانب آن پیدا کرده مرتکب عملی شوند که سبب دخول آن باشد یا منازل ودرجات آن را در آخرت قبل از
دخول ایشان نماید تا در حین دخول بمنازل خود چنان پندارند که سالها آنجا بوده اند وآمد وشد کرده واستیناس تمام پیدا
کنند ویا حفظه که در دنیا موکل بندگانند در آخرت پیش ایشان روند ومنازل وعطایایی که نامزد ایشان بوده باشد بایشان تعریف
کنند ونیز بجهة تحریص بر قتال میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید ان تنصروا الله اگر یاری کنید خدا را
یعنی دین او را وپیغمبر او را بواسطه جهاد ینصرکم یاری دهد خدا شما را بر دشمنان تا بر ایشان غالب شوید ومنصور ومظفر گردید
ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند شما را وقوت دهد دلهای شما را تا بجهة آن قدمهای شما
ثابت شود در مواطن جهاد یا شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بحقوق اسلام ودر مرور بر صراط در یوم القیام
ثابت قدم باشید از قتاده نقل است که بر خدای تعالی واجبست که نصرت کسی دهد که بنصرت دین او مشغول است جهة آنکه
فرموده که ینصرکم ودیگر روا است که نعمت خود را بر شکر زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم ونیز روا است که

سپری

ذاکر خود را یاد آورد لقوله فاذکرونی اذکرکم ووفا بعهد نیز لازم حال اوست بسبب آنکه کسی که بعهد او وفا کند
لقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم والذین کفروا وآنانکه نگرویدند چون حق تعالی بجهة القای رعب وخوف
قدمهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید فتعسا لهم پس لغزیده شدند وبسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیدنی
وبسر در آمدنی که مرتب ایشان را حاصل بود که عار وذلت اقدام در معارک جهاد در مرتب ایشان راست وابن عباس فرموده
که مراد بتعس قتلست در دنیا وتردی در آتش دوزخ در عقبی واضل اعمالهم وگم ونابود ساخت عملهای ایشان را
یعنی اصلا اجری وثوابی بر آن مرتب نگردانید بجهة آنکه نه بروجه خلوص قربت بود بلکه عین منهی عنه بود ذلک این
تعس وضلال بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند ما انزل الله آنچیزی را که فرود فرستاده خدای به پیغمبر خود
از قرآن ودلیل توحید واقدام باحکام شریعت فاحبط پس باطل وضایع گردانید خدا اعمالهم کردارهای ایشان را که بآن
امیدوار بودند از عمارت مسجد الحرام وطواف خانه وضیافت حاج واعانت مظلومان واکرام یتیمان وغیر آن
زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمانست واین از ایشان مسلوبست واز حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که مراد ازین آنست که اضلال واحباط کفار بسبب آنست که کراهت داشتند از آنکه از نزد خدای تعالی انزال فرموده
در شأن عالیشان حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام چه ترتب ثواب بر توحید واخلاص عبادت فرع محبت
آن حضرت وولای او وچنانچه احادیث متواتره از موافق ومخالف مخبر است برآنکه بی ولای او هیچ عملی مقبول
نیست آنگاه تنبیه میفرماید ایشان را بر صحت توحید واخلاص بقوله افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران مراد
تحصیل آنست که سیر یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاهد فی الارض در زمین یعنی در بلاد عاد وثمود فینظروا
پس بنگرند که کیف کان چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم خاتمه کار وسرانجام حال آنانکه پیش از ایشان
بوده اند از اهل تکذیب وشرک دمر الله علیهم مستاصل ساخت خدا او از بیخ برکند بر ایشان از انفس واولاد
واموال یعنی دمار از ایشان برآورد وللکافرین امثالها وهر کافریست مانند این عاقبت بود ذلک آنچه مذکور
شد از اضلال وعقوبت کافران ونصرت ومثوبت مومنان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین
آمنوا دوست آن کسانیست که ایمان آورده اند وناصر ومعین ایشانست وان الکافرین وبسبب آنست که ناگرویدگان

لا مولی لهم هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان بردارد از قتاده منقولست که این آیه
در روز احد نازل شد در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند
و برخی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند الله اعلی واجل و کافران بر سبیل فرح و سرور با زبان
میگفتند ان لنا عزی ولا عزی لکم و حضرت رسول صلی الله علیه وآله میگفت الله مولانا ولا مولا لکم پس رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتگان ما و شما مختلف اند اما از ما زنده کانند تا آخرت و
مرزوق بانواع نعمت و اصناف بهجت در جنت و از شما در دوزخ اند و معذب بانواع عقوبت و اصناف محنت
پس ذکر حال فریقین میکند باین وجه که ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین آمنوا در می آورد آنانرا که گرویده اند
وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته و از ریا و غرض جنات در بوستانهای مملو از اشجار که تجری من تحتها الانهار
میرود از زیر درختهای آن جویهای آب والذین کفروا و آنانکه نگرویده اند بخدا و رسول یتمتعون برخورداری می یابند
و منتفع میشوند بامتعه دنیا ویأکلون کما تأکل الانعام و میخورند آنرا همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی
همچنانکه انعام در اکل حریصند در چراگاه و علف زار و غافل از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان نیز در امتعه دنیویه
میچریند و بآن متمتع و منتفع میشوند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند والنار مثوی
لهم و آتش دوزخ آرامگاه ایشانست پس عاقل آنست که خوردن را سرمایه عبادت سازد و بقصد قوام بدن و تقویت
قوی نفس در وظایف طاعة اکل و خورد را از مرعی ذرهم یأکلوا ویتمتعوا بگذارند تا بسر منزل ولهم فیها من کل الثمرات
رسیده از ذوق اکلها دائم محظوظ و متلذذ گردد مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذوالجلال قرار گیرد و در مقعد
صدق عند ملیک مقتدر مقرب درگاه شود و بعد از ذکر مرد و طریق تخویف کفار میکند که وکاین من قریة و بسا
از اهل دیه هی اشد قوة که آن دیه یعنی مردمان آن سخت تر بودند از روی توانائی و سطوت و سلطنت من قریتک التی
از دیه تو یعنی از اهل مکه آن اخرجتک اخراج کردند ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند اهلکناهم هلاک کردیم
اهل آن قریه را بانواع عذاب فلا ناصر لهم پس هیچ یاری کننده نبود مر ایشانرا تا عذاب از ایشان دفع کند و
در وقت هلاکت بفریاد ایشان رسد از عبد الله عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وقتی که از مکه

بیرون آمد بغار رفت بقصد توجه بمدینه نظر بمکه کرده گفت ای دوسترین شهرها بنزد من اگر کافران معاند و مشرکان جاحد
مرا بیرون نکردندی هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت ترا
بر مفارقت اختیار نکردمی پس حق تعالی جهة تسلی آن حضرت و توبیخ کفار فرمود که افمن کان آیا هر که باشد علی
بینة بر حجتی روشن من ربه از نزد پروردگار خود یعنی قرآن و سایر حجج عقلیه که منهج توحیدند کمن زین
له همچو کسی است که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده سوء عمله برای او بدی کردار او از شرک و عصیان
واتبعوا اهواءهم و پیروی کردند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر و مؤمنان که در توحید و احکام شرایع بر حق و یقین اند
مانند ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی شرک و ضلالت سرگردانند و حیران و اصلا خود را بمعرفت شناسائی نکنند
یعنی این هر دو طایفه مثل هم نباشند از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که آیه کمن زین له سوء عمله واتبعوا
اهواءهم در شان منافقان است نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین جهة ترغیب اهل ایمان بر طاعت
صفت بهشت میکند مثل الجنة التی وعد المتقون صفت بهشت و وصف عجیبه آن که وعده داده شده اند پرهیزکاران
بآن از آنچیزیست که بر تو میخوانیم آن را و آن اینست که فیها انهار در آن بهشت جویهاست من ماء غیر آسن
از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت اصلی و خلقی خود تغیر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغیر
پذیر میشود وانهار من لبن و جویها از شیر لم یتغیر طعمه نگردیده است مزه آن یعنی بجهة طول زمان بعفونت
آن بحرافت و حموضت مبتدل نگردد بر خلاف شیر دنیا وانهار من خمر و جویها از شراب لذة للشاربین
که خوشگوار و لذیذ است برای آشامندگان و از کراهت ریح و شکر و خمار مبرا وانهار و دیگر جویهاست در بهشت من
عسل مصفی از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست
نه آنکه آنرا بآتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا ولهم فیها و مر متقیان راست در بهشت با وجود اینهمه اشربه لذیذه
من کل الثمرات از هر میوه که نفس آرزوی آن کند بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشانرا
با اینهمه اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد
و ایشانرا بآن عقاب نفرماید و گویند حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمانرا از یاد ایشان ببرد تا بذکر آن عیش

است المنغص شود در آن یا این متنعم بانواع نعم جنان کمن هو خالد مانند کسی است که او جاوید باشد فی النار
در آتش دوزخ وسقوا وچشانیده شوند بدل شراب بهشتیان ماء حمیما آبی بغایت گرم فقطع پس پاره پاره کند
آن آب گرم از فرط حرارت امعاءهم روده‌ها آنها را آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله هرگاه خطبه خواندی
ومنافقان را عیب کردی بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمده بطریق استهزا از علما صحابه پرسیدی که این مرد در این ساعت چه میگفت
حق تعالی آن حضرت را از حال ایشان خبر میدهد که ومنهم وبعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق من یستمع آنهااند که گوش فرا میدارند
الیک سوی تو یعنی بخطبه که تو در روز جمعه وغیر آن میخوانی حتی اذا خرجوا تا چون بیرون روند من عندک
از نزد تو قالوا گویند للذین اوتوا العلم مر آنان را که داده شده‌اند علم شریعت وفهم یعنی مرکسانی که بتوفیق
ربانی ولطف یزدانی بتوحید ونبوت دانش پیدا کرده‌اند وباحکام شریعت فرا رسیده‌اند از اصحاب اخبار چون
عبد الله مسعود وابو دردا وامثال ایشان وابن عباس گفته که من هم از آنهاام که منافقان از ایشان میپرسیدند برسبیل
استهزا ماذا قال آنفا چه گفت پیغمبر در اول این وقت که قریب است بما یعنی ما فهم نکردیم که در این وقت او چه گفت و
فایده آن را در نیافتیم اصبغ ابن نباته از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که ما همیشه نزدیک حضرت
رسول صلی الله علیه وآله میبودیم تا از وحی‌ها اخبار مینمود ما آن را نیک در گوش خود نگاه میداشتیم وچون از نزد آن حضرت
بیرون می‌آمدیم منافقان بجهة خوف آنکه مبادا که در باره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند ماذا قال آنفا اولئک
الذین آن گروه آنانند که بجهة فرط تقلید وعناد واصرار وانکار طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم
بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق وشک نموده در قلوب ایشان تا بآن علامت ملائکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده
بر ایشان لعنت کنند واتبعوا اهواءهم وپیروی کرده‌اند آرزوهای نفس خود را وبجهة اتباع هوا تهاون میکنند بکلام سید
انبیا والذین اهتدوا وآنانکه راه یافته‌اند از اهل ایمان زادهم زیاده میگرداند ایشان را خدای تعالی یا قول پیغمبر
یا قرائت قرآن هدی بصیرت ویقین که مستلزم هدایتند وآتاهم تقواهم ومیدهد ایشان را پرهیزکاری یعنی
توفیق میدهد ایشان را در تقوی فهل ینظرون پس انتظار نمیکشند منافقان الا الساعة مگر قیامت را ان تأتیهم
بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر ونمایان شد اشراطها علامات آن چون بعثت

پیغمبر

پیغمبر آخر الزمان وانشقاق قمر وغیر آن از حدوث دخان ونزول کتاب آخرین که قرآن است در روایت آمده
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اشارت بدو انگشت مبارک خود کرده فرمود که من وقیامت مانند این دو انگشتیم
که بهم پیوسته‌اند واز کلبی نقلست که علامات قیامت کثرت مال است وتجارت وشهادت زور وقطع ارحام وکثرت
لئام وبرتقدیر در آن وقت ایمان آوردن وطاعت کردن ایشان فایده نمیدهد فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشان را
اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بایشان ذکراهم پند گرفتن ایشان وتوبه وانابت نمودن یعنی در وقت وقوع
قیامت پندگرفتن واتعاظ ایشان فایده نمیدهد بجهة انقطاع تکلیف در آن زمان پس چگونه ایشان را فوز ونجات باشد
وچون سعادت موحدان وشقاوت مشرکان ومنافقان معلوم شد فاعلم پس بدان یعنی ثابت قدم باش
در علم خود انه لا اله الا الله بآنکه نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق ومعبود مطلق آورده‌اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که هر که بمیرد واو عالم باشد بمضمون کلمه طیبه لا اله الا الله داخل بهشت شود واستغفر
وطلب آمرزش کن لذنبک برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن سبب تعلیم نفس تو باشد وباعث
اقتدای امت تو در تبیان آورده‌اند که استغفر در این مقام بمعنی استعصم است پس معنی آنست که طلب عصمت
کن تا خدا ترا از گناه نگاه دارد ویا مراد انقطاع آن حضرتست از ماسوی بحضرت احدیت وذنب بمعنی ترک
اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه شو واز غیر ما انقطاع نما وبافعال مندوبه ارتکاب کن جهة تدارک آنچه
فوت شده از آن وللمؤمنین واستغفار نمای برای مردان مؤمن والمؤمنات وزنان مؤمن تا حق تعالی
از سر خطای ایشان درگذرد وبآب مغفرت نامه سیاه ایشان را مغسول نماید واین کرامتی است از خدای در
شأن ایشان واین امت عالی همت اند که حضرت سید عالمیان را باستغفار گناهان ایشان امر فرموده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرگاه بنده مؤمن استغفار کند بسیار فرشتگان نامه اعمال او را
بآسمان برند در حالتی که نور دهنده ودرخشنده باشد واز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که استغفار
مانند ترکیست بر درختی که متحرک شود وبرگ از آن ریزان گردد یعنی هرگاه بنده مؤمن باستغفار مشغول شود
گناهان او از آن ریزان شود مانند برگ درخت که در حین جنبانیدن آن ریخته شود ومراد باستغفاری که مکفر سیئات

ومنتج مغفرت ونتیجه ندامتست بر خطیئات ماضیه وعزم بر عدم بآن در ازمنه مستقبله واز اینجاست که
از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام مرویست که کسی که استغفار کننده باشد باوجود اشتغال او بر گناه همچو کسیست
که باخریدگار خود استهزا کننده باشد وبعد از امر باستغفار ترغیب بندگان میکند بر طاعت وترک معصیت
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای گردیدن شما را در دنیا بجهة معایش ومتاجر وَمَثْوَاكُمْ
وآرامگاه شما را در عقبی از بهشت ودوزخ پس بترسید از خدایی که عالمست باحوال دنیوی ومرجع اخروی
شما واز گناهان گذشته استغفار کنید واز برای معاد خود مهیا شوید ویا خدا عالمست بمتقلب شما در روز
ومضجع شما در شب یعنی خدای بر احوال شما عالمست وهیچ چیز از وپوشیده نیست از وبترسید واستغفار نمایید
از گناهان واظهار شوق مؤمنان بر جهاد میفرماید که وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا ومیگویند آنانکه ایمان
آورده اند از روی حرص بر جهاد که لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال وجهاد
باکفار واهل عناد که فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ پس چون فرو فرستاده شود سوره از قرآن که محکم
ومبین باشد یعنی متشابه ومأول نباشند وصریحا دلالت کند بر جهاد واصلا محتمل غیر آن نباشد وگویند
محکمه آن باعتبار عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ بر مضمون آن
کشیده نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ ویاد کرده شود در آن امر بمقاتله ومجاهده رَأَيْتَ الَّذِينَ یعنی توآنان را که
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشانست مَرَضٌ بیماری شک ونفاق یا سستی در کار دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند
بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند کسی که فرود آمده باشد برو بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم واندوه مرگ
یعنی بجهة جبانت ومخافت پریشان وغمگین شوند ومتحیر گردند همچو کسی که در سکرات موت وعرقات فوت
گرفتار شده باشد وقتاده گفته که هیچ چیز سخت تر از آن بر منافقان نبود که مأمور شدندی بجهاد فَأَوْلَى لَهُمْ پس اولی
وارتراست مرایشان را عذاب وعقاب یعنی مکاره وعقوبات اقرب است بایشان یا مآل کار ایشان راجح وسزاوار
تر است مرایشان را طَاعَةٌ فرمانبرداری در جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ وسخن نیکو مثل قول سمعنا واطعنا از اظهار
کراهت واز قول ما ذا قال آنفا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم شد امر قتال ولازم گشت حکم جهاد یعنی کار

بجایی

بجایی رسید که بران عزم جزم کنند فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اگر آن هنگام راست گفتندی با خدای آنچه اظهار
میکردند از امتثال امر الهی در باب جهاد واظهار شوق بر قتال لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بودی
بهتر مرایشان را در دین ودنیا آن از نفاق ایشان پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید که فَهَلْ
عَسَيْتُمْ پس آیا متوقع است از شما ای اهل نفاق إِنْ تَوَلَّيْتُمْ که اگر متولی امور مردمان شوید وحاکم ایشان
گردید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید وتباهی جویید فِي الْأَرْضِ در زمین بسبب اخذ رشوه وریختن خون ناحق وَتُقَطِّعُوا
أَرْحَامَكُمْ وببرید از خویشان خود این استفهام برای تقریر است یعنی البته از شما می آید که چون منصب امارت وحکومت
یابید بسبب تکبر وتعظم وکثرت جاه در زمین فساد کنید وقطع رحم نمایید همچنانکه در زمان جاهلیت پیش گرفته
که آن فساد است وریختن خون ناحق وقطع رحم وغارت اهل اسلام أُولَئِكَ آن گروه مفسدان الَّذِينَ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ آنانند که رانده است ودور کرده است ایشان را خدای از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانیده است خدای
گوشهای ایشان را وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ وکور ساخته دیدهای ایشان را از روی تخلید وخذلان یعنی ایشان را بجهة فرط عناد
وانکار بحال خود گذاشته ونظر لطف از ایشان باز گرفته ولهذا بسبب آن از استماع کلام حق اعراض نموده اند ودیدن
طریق اهتدا از نظر انداخته پس نه سخن صواب را میشنوند ونه راه حق را منظور نظر دارند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ
الْقُرْآنَ آیا پس چرا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن را بسمع قبول اصغا نمیکنند وبدیده اعتبار نظر
نمیکنند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت برهند أَمْ عَلَى قُلُوبٍ نه آنست که ایشان در احکام قرآن
تدبر نمایند بلکه بر دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلها آن که ختم وطبع است وبسبب این ذکر وموعظه بایشان اثر
نامتذکر شوند ودر اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل نشود وابواب فوز ونجات بر ایشان گشاده نگردد ومعنی ختم وطبع مکرر
در ماسبق مذکور شده ودر بعضی تفاسیر مذکور است آورده اند که یهود نعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله در توریة
خوانده بودند وصحت نبوت آن حضرت را دانسته وقبول از بعثت منعت آن حضرت بسیار میگفتند واز ظهور او خبر
میدادند وچون آن حضرت مبعوث شد وبمدینه تشریف آورد ایشان ازو برگشتند ومنکر صفات او شدند حق تعالی آیه
فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی که آنانکه برگشتند عَلَى أَدْبَارِهِمْ بر پشتهای خود یعنی کافر شدند واز صفات پیغمبر که

مردمان را بآن خبر میداد اعراض کردند من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را هدایتی از نبوت آن حضرت که آن صفات اوست و دلایل واضحه او و معجزات ظاهره او که دلالت صریح دارند بر نبوت او الشیطان سول لهم دیو سرکش بیاراست برای ایشان و در نظر ایشان نیکو و آسان گردانید طریق انکار و عناد و خطایا را و املی لهم و دراز گردانید امل ایشان را و یا در وهم ایشان انداخت طول عمر را یا امنیه و آرزوی باطل را از ابن عباس منقولست که آیه در شأن منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند و در آخر اظهار کفر نمودند و طریق ارتداد اختیار کردند ذلک این تسویل و امهال بانهم بسبب آنست که منافقان یا یهودان گفتند للذین کرهوا مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله از چیزی که فرو فرستاده خدای از قرآن و احکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان بجماعتی دیگر از اهل شرک گفتند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ایشان بنی امیه بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شأن ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل میشد و بر هر تقدیر به پنهان با یکدیگر میگفتند سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در برخی از کارها که آن مددکاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر و در تظاهر در عداوت او یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل البیت والله یعلم اسرارهم و خدای میداند پنهانهای ایشان را و آن را از ایشان اظهار و فاش میکند و مخذول و منکوب میسازد فکیف پس چگونه باشد حال ایشان و یا چه حیله داشته باشند اذا توفتهم الملائکة در وقتی که متوفی شوند ایشانرا فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند یضربون وجوههم میزنند رویهای ایشان را گرزهای آتشین بجهة از حق برگردیده شدند و ادبارهم و در پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل حق کرده باشند از ابن عباس منقولست که هیچکس بر معصیتی نمیرد مگر که ملائکه گرزهای آتشین را بر روی و پشت ایشان زنند ذلک این قبض ارواح ایشان بدین صفت بانهم بسبب آنست که ایشان اتبعوا متابعت کردند ما اسخط الله آنچیزی که بخشم آورد خدا را یعنی موجب غضب و عقوبت او باشد مانند کتمان نعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معاونت مشرکان و منافقان و کرهوا و بسبب آنست که کراهت داشتند رضوانه خوشنودی خدای تعالی یعنی عملی را که سبب رضای او باشد مانند اظهار صفات آن حضرت

و اقرار کردن بوی و فرمان برداری او یا محبت اهل البیت فاحبط اعمالهم پس باطل کرد خدای تعالی عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتیب ثواب بر آن فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست ام حسب الذین نه چنانست که خدای کاشف اسرار منافقان باشد بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست ان لن یخرج الله آنکه هرگز بیرون نیارد خدای یعنی ظاهر نگرداند اضغانهم کینهای ایشانرا که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند و آن را بر ایشان مطلع نگرداند ولو نشاء و اگر خواهیم لاریناکهم هر آینه بنماییم تو ایشان را یعنی علامات ایشان بنماییم اکنون بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشانرا بسیماهم بعلامتی که از ایشان دیده شود ولتعرفنهم و البته بشناسی ایشانرا فی لحن القول در برگردانیدن سخن از صواب که آن تعریضست و تحریف توریه ابو سعید خدری روایت کرده که لحن قول که مظهر نفاق منافقانست اظهار عداوت و بغض ایشانست بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و نیز از او منقولست که منافقان را می‌شناختیم بدشمنی کردن ایشان بعلی بن ابی طالب علیه السلام و چون میدیدیم که یکی از ایشان دوستی میکند با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست و مؤید اینست روایت نبوی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی دوست ندارد ترا مگر مؤمن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت تیره روزگار و در کشف از انس روایت کرده که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بسیما نشناختی والله یعلم و خدای میداند اعمالکم کردهای ظاهر و باطن شما را و همه را از او خود آن جزا و سزا خواهد داد ولنبلونکم و هر آینه می آزماییم یعنی معامله آزمایندگان میکنیم با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه حتی نعلم المجاهدین تا بدانیم جهاد کنندگان را منکم از شما والصابرین و صبر کنندگان را بر مشقت جهاد یعنی متمیز سازیم مجاهدان و صابران را از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق گیرد بجهاد و صبر شما که از قوت بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهادست و صبر کردن بر آن تا بر وفق آن ثواب دهیم یا تا ظاهر شود بر خلقان که مجاهدان و صابران کیانند و نبلوا اخبارکم و تا بیازماییم خبرهای شما

یعنی معامله آزمایندگان کنند با شما در چیزهائی که از آن خبر میدهید و بآن حکایت میکنید از افعال حسنه
قبیحه یعنی تا صدق و کذب بر شما آن آشکار شود و حفص این سه فعل را بصیغه متکلم میخواند یعنی ما آزمائیم
ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران را و بیازمائیم خبرهای ایشان را فضیل بن عیاض چون این آیه خواندی
بگریستی و گفتی خداوندا مرا مبتلا مکن که اگر ما را ببلا مبتلا گردانی پرده ما دریده شود و رسوا گردیم
و بچنگال عذاب و نکال تو گرفتار شویم إن الذين كفروا بدرستی که آنانکه بگرویدند وصدوا و بازداشتند
قوم خود را بقهر یا اغوا عن سبيل الله از راه خدای که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند
و معانده نمودند رسول الله من بعد ما تبين لهم الهدى از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر
ایشان را راه راست یعنی طریق اسلام که در توریه خوانده بودند و معجزات بینه او را دانسته مراد بنی نضیر
و قریظه اند یا مطعمین روز بدر و رؤسای قریش لن يضروا الله هرگز ضرر نتوانند رسانید خدای را
شيئا چیزی یعنی کفر ایشان ضرری بخدا نخواهد رسانید بلکه ضرر آن بایشان راجع خواهد بود وسيحبط
أعمالهم وزود باشد که باطل گرداند خدای کردار ایشان را یعنی ایشان را بر عبادت مثاب نگرداند
و یا حبط ترک ایمان کیدهای ایشان را در باب مخالفت دفع نماید و بمقاصد و اغراض خود نرساند
بلکه فایده حیل و مکری که در دین باکنند قتل شد و جلای اوطان يا أيها الذين آمنوا ای آنانکه گرویده اند
أطيعوا الله فرمان برید خدای را در آنچه شما را امر کند و نهی نماید وأطيعوا الرسول و اطاعت کنید
رسول او را در آنچه فرماید چه امر و نهی او موافق اراده حق سبحانه و تعالی است ولا تبطلوا أعمالكم
و باطل نسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه و عجب و نخوت یا بمن و اذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات
باشد یکبار رسیدن چنانکه مذهب اهل احباط است إن الذين كفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وصدوا
عن سبيل الله و بازداشتند مردمان را از راه خدای که آن سلوک است در طریق اسلام ثم ماتوا پس بمردند
یعنی کشته شدند در روز بدر وهم كفار و حال آنکه کافر بودند و نگرویده فلن يغفر الله لهم پس هرگز
نیامرزد خدای ایشان را پس در ترغیب قتال میفرماید که فلا تهنوا پس سست مشوید ای مؤمنان در کارزار

با کفار

با کفار وتدعوا و میخوانید ایشان را إلى السلم بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست وأنتم
الأعلون و حال آنکه شما برترید و غالبتر و زبردست همه ایشان والله معكم و خدای با شماست بنصرت
و یاری بر دشمنان ولن يتركم و هرگز ناقص نکند خدای و بریده نگرداند شما را أعمالكم از ثواب کردار
شما چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد که من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها پس چگونه ثواب اعمال
شما را منقطع و ناقص گرداند پس در تحریض بر طلب آخرت و ترک دنیا میفرماید که إنما الحياة الدنيا
جز این نیست که زندگانی شما در دنیا لعب بازیست ناپایدار ولهو و مشغولی بی اعتبار وإن تؤمنوا و اگر
ایمان آورید بخدا و رسول وتتقوا و پرهیزید از معصیت و سایر امور ناقبول يؤتكم أجوركم
بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه شما را در آخرت بر وجه اکمل ولا يسألكم و نخواهد خدای
بر مزد دادن شما أموالكم مالهای شما را یا نخواهد رسول خدا بر ادای رسالت اموال شما را و گویند مراد
آنست که نمیخواهد خدا از شما همه اموال شما را بلکه باتفاق اندکی از آن راضی گشته که آن عشر است و نیم عشر
ربع عشر و مؤید قول اخیر است إن يسألكموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فيحفكم پس مبالغه و الحاح نماید
در طلب آن تبخلوا بخیلی کنید بآن و آن را بخوشدلی و طیب نفس ندهید ويخرج و ظاهر گرداند خدای بآن
خواستن أضغانكم کینهای شما را یعنی بسبب این خواستن کراهت و نفرت بخدا و رسول او پیدا کنید ها آگاه باشید
ای گروه مخاطبان که أنتم هؤلاء شمائید که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید في
سبيل الله در راه خدای یعنی مأمور گشته اید که زکوة مال بدهید یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف
کنید فمنكم پس بعضی از شما من يبخل کسیست که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن يبخل و هر که بخیلی کند فإنما
يبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود میکند زیرا که
خود را از مثوبت عظیمه محروم میگرداند و بعقوبت عظیمه گرفتار میسازد والله الغني و خدای بی نیاز است
از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه شما وأنتم الفقراء و شما محتاجید بآنچه نزد اوست از غفران معصیت
و اعطای نعم عظیم و فواید جسیمه و درجات علیه پس چرا انفاق نمیکند تا در مقابل آن ثواب جزیل یابید بمضمون کریمه

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید بلکه بکرم و فضل خود زیاده بران نیز تفویض میکنند
چنانکه کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
شاهد انست وان تتولوا واکر روی بکردانید ازانچه بآن مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام
یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدا شما را بغیر شما یعنی شما را هلاک کرده دیکر آنرا بجای شما آرد
ثم لا یکونوا امثالکم پس نباشند آن جماعت مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امتثال امور
مذکوره و آنها ملئکه اند یا بنی کنده و بنی نخع که از قبایل یمن اند و یا انصار ابو هریره روایت کند که اصحاب
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که اینها کدام کروهند که از ما مطیع تر باشند دست مبارک بر ران سلمان
زده فرمود که هذا و قومه این مرد است و قوم او و بعد ازان فرمود که بحق آن خدائی که نفس من بید قدرت
اوست که اکر بالفرض ایمان از دنیا مرتفع کردد تا آنکه آویخته شود بثریا هر آینه جماعتی دست دران زنند
و آن را فرا کیرند سورة الفتح ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که
این سوره را قراءت کند همچنانست که با محمد در روز فتح حاضر شده باشد و در روایت دیکر همچنانست که با اصحاب
محمد در متابعت مبالغه نموده باشد و بخاری در صحیح خود از ابن خطاب نقل کرده که ما در سفری همراه رسول صلی الله
علیه و آله بودم فرمود که دیشب سورهٔ بمن نازل شد که دوستر است نزد من از دنیا و انچه در وست و بعد ازان
این سوره را تلاوت فرمود و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محترم محروم شدیم
و بدین جهة بسیار غمکین و اندوهناک کشتیم حق تعالی این سوره را انزال فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که سورهٔ بمن نازل شده که دوستر است نزد من از هر چه در دنیاست و از عبد الله مسعود مرویست که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از حدیبیه مراجعت نمود از دور دیدیم که ناقهٔ حضرت کران شد و از رفتار باز ماند
چون نزد حضرت آمدیم اثر فرح و سرور در جبین مبارک او مشاهده کردیم آن پرسیدیم فرمود که
الحال سورهٔ بر من فرود آمده که بهترین همه دنیاست و عبد الله ابن بکر از پدر خود نقل کرده که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که مال و زنان و انچه دارید و در تصرف شماست در حصار کیرید بقرائت سورة الفتح

و بدانکه هر که باین سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی که همه اهل عرصات بشنوند
که ای بنده تو از جملهٔ خواص منی پس بفرشتکان ندا کند که او را به بندکان خالص و صالح ملحق سازید و در بهشت
نعیمش ساکن کردانید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعدهٔ فتح بپیغمبر
صلی الله علیه و آله و انجاح محتاج الیه مومنان از امور دینیه و دنیویه فرع عطای حضرت عزتست
و سلطنت قاهره او بر کافه بریه ازین جهة حق تعالی بعد از آیه والله الغنی انزال این سوره نمود و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا
بدرستی که ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل
تفسیر برانند که این فتح فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح کردیم برای تو فتحی آشکار او پیدا مراد وعدهٔ فتح مکه است
یعنی مکه را برای تو خواهیم کشود و تعبیر آن بماضی جهة تحقق وقوع آنست و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است
که مقدمه فتح مکه بود چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ متواتر نقل کرده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله در سال
ششم از هجرت در واقعه دید که با جمعی از اصحاب بطواف کعبهٔ معظمه رفت و با فعال عمره اقدام نمود اصحاب
بعد از شنیدن این خواب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بتهیه
اسباب سفر مشغول شد در روز دوشنبه غرهٔ ذی القعده همین سال از مدینه بیرون رفت بعمره احرام بست و بجهة
هدی هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب حضرت متفق شده طریق رفاقت پیش کرفتند و چون خبر توجه آنحضرت
بمشرکان رسید بر منع آن حضرت از زیارت مکه منع میکردند و از مکه بیرون آمده در بلدح جمع شدند و لشکر
بسیار بستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله برین حال مطلع شده بحدیبیه نزول فرمود و از طرف مشرکان عروة بن مسعود
ثقفی و حلیس که رئیس احابیش بود و احابیش سه قبیله بزرک اند از عرب نزد آن حضرت آمدند تا منشأ آمدن
آن حضرت را بآن صوب معلوم کنند و چون دانستند که آن حضرت داعیه حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده
مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش اعلام کردند و قریش بر حمیت جاهلیت مصر کشته راضی نشدند که آن حضرت
با اصحاب بزیارت کعبه آید حضرت صلی الله علیه و آله عثمان را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی سازد و ایشان او را محبوس

خشنه وآوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور
خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل ابن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و
باملاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نامه نوشت باین وجه که ده سال
میان اهل اسلام و مشرکان اهل قریش حرب نباشد و سراً و جهراً بیکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده
بیایند و عمره بگذارند و اکثر اصحاب ازین صلح محزون شدند و آن حضرت در همان موضع عزم نمود تا سر مبارک
او را تراشیدند و بعضی شتران را قربان کرد و بعضی دیگر را بناجیه اسلمی داده بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند
و بر فقرا و مساکین آنجا تقسیم نمایند و صحابه نیز اقتدا بسید عالم صلی الله علیه و آله کردند بسر تراشیدن و ناخن
چیدن مشغول شدند و هدی خود را قربان کردند و آن حضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها
این سوره فرود آمد و از بیجاست که بعضی آیه را باینطریق تعبیر کرده اند که ما حکم کردیم برای تو حکم ظاهر
و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقة این صلح مقدمه فتح بسیار شد چه آن سبب فتح مکه
گشت و همه اهل اسلام که اسلام خود را مخفی میداشتند با کفار مجاهده نمودند و قرآن را برملا خواندند و تا قریب
بدو سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند و بمیامن این بیعة الرضوان واقع شد و در آن چند روز فتح
خیبر دست داد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اهل اسلام را از نخیل خیبر اطعام فرمود و اهل روم بر فارس
غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبه روم بر فارس مسرور شدند و از جابر مرویست که ما فتح مکه عالم نشدیم مگر
در روضه حدیبیه چه آن مبدء فتح مکه بود و براء ابن عازب را از بیان این فتح استفسار کردند گفت زعم شما
آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شما آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمه
فتح مکه بود و در آن روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودیم و در آن
نواحی هیچ آب نبود مگر در چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت همه آن آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب
در آن باقی نماند پس شکایت عطش و فقد آب بعرض آن حضرت رسانیدیم حضرت صلی الله علیه و آله ظرفی طلبیده بآن وضو ساخت
و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در چاه ریخت فی الحال بفرمان ذو الجلال از میان چاه پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان بکف آب را

برمیداشتند و میخوردند و دواب را سیراب میکردند سالم بن ابی جعد گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر صلی
در حدیبیه فرود آمده بودید گفت قریب چهار هزار یا پانصد کس بودیم و در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی طلبید
دست مبارک خود را در میان آب نهاد و آب از میان انگشتان او بیرون آمده ما میخوردیم تا که همه سیراب شدیم و ظرف همچنان
پر آب بود و چنان میدیدیم که اگر صد هزار کس میبودیم همه از آن سیراب میشدیم و هنوز باقی ماندی و نزد مجاهد و عوفی
مراد ازین فتح خیبر است و مجمع بن جاریه انصاری که یکی از قراء بود و قرآن را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میخوانده
روایت کرده که ما در حدیبیه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان
راه می شتافتند و چهارپایان را می تاختند من گفتم شما را چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر حضرت رسول صلعم وحی نازل
شده من سرعت کنم و بنزدیک کراع الغمیم بحضرت رسول صلعم رسیدم چون همه مردمان نزد حضرت جمع شدند این آیه تلاوت
فرمود که انا فتحنا لک فتحاً یکی از اصحاب گفت یا رسول الله فتح هو آیا فتح است این فرمود که آری بحق خدایی که نفس من
بید قدرت اوست که فتح است پس در آن چند روز فتح خیبر کرد و غنیمت آن را بر صحابه قسمت نمود و شعبی روایت کند که
بعد از نزول این آیه آیات عظیمه و علامات جزیه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان
انگشتان مبارک آنحضرت سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده مغفرت
که لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ یعنی فتح از حیثیت ترتب آن بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرک و دفع اسلام است سبب آن
باشد که بیامرزد خدای برای تو مَا تَقَدَّمَ آنچه گذشته است پس از فتح یا پیش از وحی مِنْ ذَنْبِکَ از گناه تو یعنی از ترک
مندوب و ترک اولی وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه پس از آن واقع شده یعنی حق تعالی بیامن جهاد که سبب فتح است بیامرزد و درگذرد
از مندوبی که ترک آن نموده پیش از وحی و بعد از آن و یا از گناهان متقدم و متاخر که از دست تو صادر شده و خواهد شد
چه براهین واضحه بثبوت پیوسته که انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر عمر پس کلام را بظاهر خود حمل نتوان کرد
همچنانکه اهل خلاف کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت ترک ندب و یا بمغفرت ترک ندب و یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل
این مبحث و تحقیق این مطلب و ابطال اقاویل مخالفان بی ادب نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله در منهج الصادقین
سمت تحریر یافته و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام معنی آیه پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را

چه گناهی بود و هرگز از وی هیچ گناهی صادر نشده ولیکن خدای تعالی ضامن او شده که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام را برای او آنچه مقدم بوده و آنچه متأخر واقع شود دلیل ذنب را اضافه با آنحضرت کرد بجهة شدت انتساب و ارتباط شیعیان علی بن ابی طالب با او پس معنی کلام آنست که فتح مکه سبب این شد که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب را که بمنزله نفس تست وَيُتِمَّ و تمام گرداند بفضل عمیم خود نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خود را بر تو بنصرت دادن تو را بر اعدا و فتح و اعلای امر و بقای شرع تو و ضم نبوت تو بمملکت و سلطنت و غلبه دین اسلام بر سایر ملل و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق است وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست و حکومت یا ثابت دارد ترا بر راهی که مؤدی باشد بجنت وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا و یاری دهد ترا خدای یاری که در عزت و غلبیت باشد یا یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی بن عقبه مرویست که در حینی که حضرت از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای راه مردی از اصحاب گفت این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما را از رسیدن بمحل خود منع کردند این خبر بحضرت رسیده فرمود که بد سخنی است که این مرد گفت نه چنانست که او میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست و مشرکان از مرتبه صدمت و شوکت خود تنزل نموده در طریق صلح جوئی در آمدند و از روی عجز و افتادگی از شما طلب امان کردند از ینجهة حق تعالی فرمود که هُوَ الَّذِي آنکس اوست که أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون و ثبات بود فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان وآن دلایل واضحه بود که مستلزم بصیرت ایشان شد در امر فتح و نصرت و سبب آرمیدن نفوس ایشان در آن و این مخصوص بود بمؤمنان اما نفوس غیر ایشان درین باب مضطرب و متزلزل بود و ورود وثوق و یقین و طمأنینه بقلوب ایشان نرسیده و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت مؤمنانست بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال و سبب سکون قلوب ایشان در آنحال لِيَزْدَادُوا تا زیاده کنند مؤمنان إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ گرویدنی با گرویدن خود ایشان یعنی بجهة رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون شد یقین خود را با یقین دیگر در حین دیدن آنچه مأمور شده بودند و موعود از وقوع فتوح متعاقبه و اعلای کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که باصول دین داشتند با ایمان بفروع آن بعد از ان حق تعالی در ترغیب و تحریص و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرمود که

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس پس اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که اگر جنود آسمانها و زمین در فرمان اوبود اولیای خود را در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر حکمت و مصلحت تقاضا کند اهل آسمانها و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر ملائکه را بمدد ایشان فرستاد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال او بر وجه حکمت و صواب از و صادر میشود و از جمله احکام او است که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه وغیر آن لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجهة رسوخ عقیده در معرفت این نعمت و شکر گذاری بر آن جَنَّاتٍ ببوستانهای مملو از اشجار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ که میرود از زیر اشجار یا از زیر منازل آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در آن وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشاند از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را و بر آن عتاب نفرماید وَكَانَ ذَلِكَ و هست این ادخال و تکفیر عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر مر بندگان او را زیرا که هیچ فوزی ازین بزرگتر نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه سازد و در روضه رضوان در آرد وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و زنان و مردان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ که گمان برندگانند بخدای گمان بد که آن عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه عَلَيْهِمْ بر ایشان گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام می برند مآل بر ایشان نازل گشت و همه مغلوب و منکوب گشتند و بهلاکت ابدی گرفتار شدند وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و دور انداز رحمت خود ایشان را وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ و بعد از آن جهة زیادتی تخویف کفار فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها

یعنی ماسوای او همه مسخر فرمان و مملوک اویند چنانکه لشکریان منقاد سردار خود باشند پس از انتقام کفار و اهل نفاق
عاجز نخواهد بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از همه اعدا حَكِيمًا دانا در آنچه
کند و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است آنگه بجهة رد کفار که گفتار که لن یبعث الله احداً خطاب
بسید ابرار صلی الله علیه و آله میکند و میگوید که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع خلقان شَاهِدًا
در حالتی که گواه باشی بر آنچه از دست تو صادر میشود از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده
بمرتبه عظیمه در روضه خلد برین آنان را که اطاعت تو کرده اند در اوامر و نواهی وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم
در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال ترا بسمع قبول نشنیده اند و این انذار و بشارت و شهادت
بارسال تو لِتُؤْمِنُوا برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تعزیز
نمایید او را یعنی قوت دین او دهید و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را یعنی اطاعة و تقویه
امر او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا در صبح و شام
یا تنزیه او کنید از وصف نالایق بر سبیل دوام و معنی قول اول است روایت منقوله از ابن عباس که مراد بآن
صلوة فجر است و صلوة ظهر و عصر و نزد بعضی دیگر مراد نماز صبح است و عشائین آورده اند که در وقتی که کفار سید ابرار
و اصحاب اخیار او را از دخول حرم منع کردند و آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آن حضرت ایشان را
در تحت شجره جمع کرده بتجدید بیعت امر کرد و اصحاب برغبت و صدق الکلام دست بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله نهاده متابعت
کردند که تا در حین موت متابعت آن حضرت را مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهة کمال رغبت
ایشان این بود که این بیعت به بیعت الرضوان مسمی شد و در اثنای آن این آیه نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه
يُبَايِعُونَكَ بیعت میکردند با تو در این موضع إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت میکنند با خدای چه مقصود
ایشان از این بیعت رضای خدای تعالی است و دیگر بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله بیعت رسول صلی الله علیه و آله عین
بیعت خداست و لهذا تاکید این معنی کرده میفرماید که يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ دست پیغمبر که در حکم دست خداست
بر بالای دست ایشانست و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض از این قول آنست که عقد

میثاق با رسول خدا همچو عقد میثاق است با خدا بدون تفاوت میان آنها و تسمیه این عقد به بیعت جهة آنست
که انعقاد آن بر بیع انفس ایشانست بدخول روضه جنان و از حضرت امام رضا علیه السلم روایت که وقت
حضرت رسول بر بالای دست ایشان بود که ایشان دست دراز کردندی و رسول دست ایشان گرفتی و اخذ
بیعت نمودی عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری شنیدم که گفت در روضه حدیبیه ما هزار و چهار صد
کس بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با آنکه هرگز نگریزیم تا زمان موت مگر ابن قیس که در زیر شتر پنهان
شده با ما در بیعت موافقت نکرد و خدای تعالی بجهة توعید و تهدید آن ناکس که نکث عهد کرد و ترغیب موفیان
این آیه فرستاد که فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد بیعت را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست میشکند آن را عَلَى
نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید نمیشود مگر بنفس او چه او در آخرت محروم باشد از ثواب و گرفتار
انواع عذاب وَمَنْ أَوْفَى و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ بر آنچه عهد کرده است بر آن با خدای یعنی بر آن
ثابت قدم شود فَسَيُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهد خدا او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات
عالیات در دار السلام از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر بعزیمت مکه مصمم شد اعرابیانی که در نواحی مدینه بودند
مثل قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبیده ایشان را برفاقت و موافقت خود خواند و فرمود که غرض
من از رفاقت شما آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد ما را نیز لشکری مستعد باشد
پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او عزیمت محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه آن صوب
شده اعراب از محاربه قریش ترسیده در امر مرافقت تعلل کرده با خود گفتند که چگونه رفاقت جماعتی کنیم
که عنقریب مغلوب قریش شوند و مقتول گردند پس هر یکی در این امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند حق تعالی پیغمبر خود را
خبر داد که چون مراجعت از این سفر نمایی و بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا بازپس ماندگان
مِنَ الْأَعْرَابِ از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره زبان باعتذار گشوده گویند که شَغَلَتْنَا مشغول ساخت
ما را از مرافقت و موافقت نمودن أَمْوَالُنَا مالهای ما وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما چه هیچکس نبود که
قایم مقام ما شود و غمخواری مالهای ما نماید و در ما یحتاج عیال و اولاد ما قیام نماید و از این سبب ما از

از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه بروجه اختیار فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس آمرزش طلب برای ما برین تخلف و تقاعد حق تعالی از مافی الضمیر ایشان خبر داده فرمود که يَقُولُونَ میگویند ایشان متخلفان بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار از ایشان زبانیست و دل ایشان ازان خبر ندارد پس آنچه در باب اعتذار بتو میگویند از روی نفاق و کذبست قُلْ بگو در جواب عذر ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود از برای شما و دفع تواند کرد مِنَ اللَّهِ از مشیت خدا شَيْئًا چیزی را إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده کند خدای بشما ضرری برین تخلف که عقوبت آخرتست یا قتل و خلل در اهل و مال أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد که بشما سودی رسد که آن ثوابست بر رفاقت و یا ظفر و نصرت و محافظت باموال و اهالی خلاصه معنی آنست که اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر رفع آن از شما پس آمدن شما با من مانع ضرر من نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد و فسخ این عذر بیموضع فایده بشما نخواهد داد بَلْ كَانَ اللَّهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بآنچه میکنید دانا یعنی میداند که وقفه شما از تخلف نه بجهت مشغولی اموال و اهالی شماست بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه بجهت آنست که گمان میبردید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ و مراجعت ننمایند مؤمنان إِلَى أَهْلِيهِمْ سوی اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذَلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را مستحکن ساخت فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام راجع شود وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده گان نزد خدا یعنی بسبب فساد عقیده و بدی نیت و عدم خیر به مشرف شدید بر هلاکت و سخط و عقوبت او سبحانه یا بسبب این ظن بد تباه کار آیند و از خیر و صلاح بیرون رفتگان پس در وعید ایشان میفرماید که وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که نگرود بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَعِيرًا آتش افروخته و سوزان پس بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست

پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه آن در قبضه اقتدار اوست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد گناه هر که برای هر که خواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه مَنْ يَشَاءُ هر کرا که اراده کند و مقرر است که مشیت او سبحانه تابع حکمت اوست پس مغفرت او نسبت بتایب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه کنندگان رَحِيمًا مهربان بر ایشان و شبهه نیست از آنکه رحمت او از صفات ذاتیه اوست و غضب او از صفات عرضیه و لهذا اکثر سیآت میفرماید باجتناب کبیره و کبایر را می آمرزد بتوبه و انابه آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ذی الحجه الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام سال هفتم ازان بغزوه خیبر توجه فرمود و با اصحاب وعده فتح و غنیمت داد و بفرموده او سبحانه حکم فرمود که هر که در حدیبیه حاضر بوده باین غزا توجه نمود و غیر آنها با ایشان موافقت ننمایند و چون عزم ایشان در آن باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند بگذارید که تا ما تابع شما شویم درین غزا و با اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع آن قضیه از مافی الضمیر ایشان خبر داد که سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب إِذَا انْطَلَقْتُمْ در وقتی که بروید إِلَى مَغَانِمَ سوی غنیمتهای خیبر لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آن را ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ بگذارید ما را تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن يُرِيدُونَ میخواهند متخلفان باین قول أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه مبدل و متغیر گردانند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را یعنی امر او را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند و اخذ غنیمت نکنند قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را که لَنْ تَتَّبِعُونَا پیروی نخواهید کرد ما را این نفی است در معنی نهی یعنی با ما پیروی ننمایید كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیش از تهیه شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند خدای باین حکم نفرموده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه حسد میبرید شما بر ما تا در غنایم آن بد شما شریک نشویم پس در قول ایشان نموده میفرماید که نه چنین است که متخلفان میگویند بَلْ كَانُوا بلکه هستند ایشان که لَا يَفْقَهُونَ در نمی یابند و فهم نمیکنند إِلَّا قَلِيلًا مگر

فهمیدنی اندک که آن فطنت اهمالست در امور فانیه دنیویه چه جمیع فطنت ایشان مصروف بود در امتعهٔ دنیویه
واصلا در احوال باقیهٔ اخرویه تامل و تفکر نمیکردند همچنانکه در جای دیگر فرموده که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا
بعد از ان در جهت مبالغه در ذم ایشان و اشعار بر شناعت تخلف فرمود که قل للمخلفین من
الاعراب بگو مر این مخلفان را که از اعراب بادیه نشین اند که مذکور شدند در چند جا ستدعون
زود باشد که خوانده شوید الی قوم بسوی گروهی اولی بأس شدید صاحبان کارزارهای سخت
باشند و با شجاعت تمام تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را او یسلمون یا مسلمان
شوند یعنی ناچارست از وقوع یکی از ینها و این قوم نزد سعید بن جبیر و عکرمه هوازن بودند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در وادی حنین با ایشان حرب کردند و پیش قتاده بنی ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس
و کعب و حسن را بیند که اهل روم بودند و گویند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند و نزد جماعتی دیگر اصحاب
معاویه اند که در صفین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلم حرب کردند یا بنو حنیفه و اهل رده که در عهد ابو بکر
مرتد شدند و اصحاب با ایشان محاربه کردند و صاحب طبرسی آورده که اصح آنست که مراد بداعی در قول
ستدعون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زیرا که آن حضرت اعراب مذکوره را بغزوات شدیده و
قتال اقوامی که صاحب نجده و شده بودند امر نمود مثل اهل حنین و طایف و موته و تبوک و غیر آن پس حمل آن
بر بعد از وفات آنحضرت بی معنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب ایشان
از فرار نمودن از محاربهٔ اهل عناد میفرماید که فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که داعی شماست بجهاد اهل
کفر و اجابت قول او کنید در آن یؤتکم الله بدهد خدای شما را اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا
و درجات عالیه در جنت و عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید در قبول دعوت و پشت بر داعی خود کنید
یعنی قول او را بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید کما تولیتم همچنانکه روی بگردانیدید و قبول دعوت
داعی خود نکردید من قبل پیش از ین که آن سفر حدیبیه بود یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا
الیما عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزهٔ اهل اسلام

رسید

رسید از بیم یعنی خایف شده بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانیدند که ما بواسطهٔ عجز و ضعف و مرض از جهاد
و تخلف میکنیم آیا مآل حال ما چگونه باشد آیه آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گرفتی یعنی از
گناهی اگر از جهاد تخلف کند و لا علی الاعرج حرج و نه بر لنگ از نمیها اهل جهاد موافقت نکند و لا
علی المریض حرج و نه بیمار تنگی و گرفتی اگر بقتال نرود زیرا که اینها ذوی العاهات اند و معذورند مرویست
که چون حق تعالی این آیه را انزال فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ارباب عاهات را از رفتن بحدیبیه معذور
داشت و بعد از ان در جهت مبالغه در باب مجاهدهٔ اصحاب فرمود که و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را و
رسوله و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن یدخله درآورد او را خدای تعالی جنات تجری من تحتها
الانهار بهشتهایی که میرود از زیر درختان آن جویها و من یتول و هر که روی بگرداند از حکم خدا
و رسول و فرمان او را نشنوند در باب قتال و غیر آن یعذبه عذاب کند خدا او را عذابا الیما عذابی دردناک
از ابن عباس منقولست که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحدیبیه رسید ناقهٔ او از رفتن باز ایستاد و هر چند
او را میزد نمیرفت تا آنکه در همانجا بخسبید اصحاب گفتند که این ناقه نافرمانست که بیجهتی و بی سببی خسبید حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که عادت این ناقه نیست لیکن خدا که بازدارندهٔ فیل بود از مکه رفتن بمکهٔ معظمه آن را باز
داشت و از رفتن منع کرد پس بهمانجا فرود آمد و مردی از خزاعه آمد که نام او خراش بن امیه بود او را بمکه فرستاد
تا اعلام ایشان نماید که غرض از آمدن آنحضرت با ایشان نه حربست بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است و ایشان
نمودن با فعال عمره چون خراش این پیغام را بایشان رسانید شتر او را پی کردند و قصد کشتن او نمودند ولی ز
ایشان گریخته رسول را ازین قضیه خبر داد آن حضرت عمر را فرمود که تو نیز بمکه رو و صورت حال را بار دیگر بایشان
رسان عمر گفت مرا در مکه ناصری نیست و از بنی عدی آنجا کسی نمانده و بدین جهت از ایشان ترسانم و از قتل خود
هراسان اما عثمان در آنجا خویشان دارد اولی آنست که او این پیغام را رساند تا خطائی و ضرری واقع نشود
آن حضرت عثمان را نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله
او بود با او ملاقات کرد از اسب خود فرود آمد و عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشست بمکه رسید و عثمان

پیغام مذکور را با ایشان رسانید ایشان گفتند ما محمد را نگذاریم که در مکه درآید اگر تو میخواهی طواف کن و بازگرد او گفت من
پیش از رسول طواف نکنم و چون خواست که بازگردد مانع او شده محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد
حضرت اصحاب را در تحت شجره جمع کرده با ایشان تجدید بیعت کرد که با قریش قتال کنند و از حرب روگردان نشوند
تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و
بیست و پنج نفر بودند و صاحب کشف از عبدالله معقل نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حین اخذ بیعت
از صحابه در زیر شجره سمره قرار گرفته بود و شاخی از آن بر پشت مبارک آن رسیده بود و من بر زبر سر او ایستادم
و آن شاخ را بدست گرفته از پشت او برداشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا از و نگریزند تا آنکه فتح کنند
یا کشته شوند و حضرت فرمود که شما بهترین اهل زمانید و از جابر مرویست که آن حضرت فرمود که بدوزخ نرود
یکی از آن مؤمنانی که در زیر شجره سمره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان نام نهادند بجهت آنکه حق تعالی
در شان ایشان فرمود که لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بتحقیق که خوشنود شد خدای عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه
إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا
فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا و صداقت نسبت بتو فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو
فرستاد خدای السَّكِينَةَ آنچه سبب سکون و آرمیدن دل بود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی الطافی که مقوی قلوب
ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر آن از آیات بینه و حجج داله بر غلبه ایشان وَأَثَابَهُمْ
و پاداش دهد ایشان را برین بیعت فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه و اول قول اکثر مفسرانست
وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر که يَأْخُذُونَهَا
فرا گیرند آن را از ضیاع و عقار و امتعه و نقود یا غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
و هست خدای غالب بر همه چیز یا بر دوستان خود را نصرت دهد و بر دشمنان غالب گرداند حَكِيمًا دانا بحکم مصالح بندگان
یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است خدای تعالی شما را ای امت عالی همت مَغَانِمَ
كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و غیر آن از بلاد شرق و غرب که تَأْخُذُونَهَا خواهید گرفت

آن را

آن را تا روز قیامت فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ پس تعجیل کرد برای شما این یک غنیمت را که غنیمت خیبر است یعنی پیش از همه
غنایم بشمار رسانید وَكَفَّ و باز داشت أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که قبیله
بنی اسد و غطفانند عَنْكُمْ از شما باین وجه که خوف در دل آنها افکند و بجهت آن در حصارهای خود متقاعد شدند
و در مقاتله با شما مقابله ننمودند تا شما را از ضرر ایشان سالم ماند مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیله بنی اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را
غارت کرده کنند و اولاد و زنان ایشان را اسیر نمایند حق تعالی ترس را در دل ایشان انداخت تا از آن امر متقاعد
شدند وَلِتَكُونَ و تا باشد آن غنیمت معجله آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مؤمنان را از صدق قول حضرت
و بر وعده خیبر و باز بر وعد غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و تا بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست یعنی ثابت دارد
شما را در دین اسلام بسبب یاد دادن یقین و بنصرت بصلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی مستوثق شوید
و بر لطف لم یزلی توکل نمایید و بر موعودات ربانی امیدوار باشید و قصه فتح خیبر برین تفصیل است ارباب
سیر آورده اند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه مراجعت نمود بیست روز در مدینه توقف نمود
و بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه خود ساخت بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی
حرب خیبر فرمود و با هزار و چهار صد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد ابی مروان اسلمی روایت کرده
که من از جد خود شنیدم که چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون آمدیم و بر خیبر مشرف شدیم آن
حضرت فرمود که بایستید همه اصحاب آنجا توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته دعای
فتح خیبر بتقدیم رسانید بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بنام خدا آنکه از آنجا بمنزل الصهبا آمدند در وقت سحرگاه از طریق
وادی حرصیه بمیان قلاع خیبریان درآمد انس مالک روایت کند که او گفت من درین سفر ردیف طلحه بودم و چون
بزیر حصین خیبر رسیدیم اهل خیبر بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زراعت روی بباغ و
زراعت خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند والله که این محمد است و لشکر او پس فرار نموده
روی بحصار خود نهادند و در آنجا استوار کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون بزیر حصین قموص نزول فرمود

درباره حم

که الله اکبر خربت خیبر خراب شد خیبر القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون آمده در برابر اهل
اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از روی قلوب دلاوران آن بود جرات نموده قدم
پیش نهاد و این رجز آغاز کرد قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحرب اقبلت تلهب عامر بن کعب این
رجز شنیده از میان اهل اسلام بیرون آمد و در مقابل او این رجز آغاز کرد که قد علمت خیبر انی عامر شاکی السلاح بطل مغامر
پس نزد مرحب آمده آغاز محاربه کرد و بعد از آن که در میان ایشان ضربتی چند رد و بدل شد شمشیر مرحب بر سپر عامر آمده عامر
در غضب شده شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما چون که شمشیر کوتاه بود سر تیغ مرحب رسیده دم آن بر زانوی خودش آمد
بیفتاد و بدان زخم شهید شد بعضی گفتند بطل عمل عامر باطل شد کار عامر برادرش سلمه ابن اکوع نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمده بگریست و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند که بطل عمل عامر حضرت فرمود که دروغ میگویند بلکه حق تعالی
دو اجر بدو عطا فرمود بعد از آن مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت در آن روز رایت را با بوبکر داده بود و چون
کارزار سخت شد ترسیده شد هراسان باز گشت و در آن روز حضرت رسول را درد شقیقه طاری شده بود و ابوبکر اصحاب خود را
بد دل گردانید و همه روی بفرار نهادند روز دیگر رایت را عمر بن خطاب داد و او نیز با اصحاب خود هراسان و ترسان باز گشت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجهة صداع نمیتوانست که از خیمه بیرون آید و در آخر روز چون صداع او تخفیف یافت
بیرون آمد و از کیفیت حرب سؤال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند حضرت مغموم شده فرمود که والله لاعطین الرایة
غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه یعنی بخدا سوگند که فردا این رایت را
بمردی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از پیش فرار نکند و باز نگردد تا آنکه حق تعالی بر دست او
فتح خیبر نماید و بخاری و مسلم نیز از قبیله بنی سعد این حدیث را در صحیح خود آورده اند و چون اصحاب این کلمات با برکات را
از سید کائنات شنیدند همه شب در فکر این بودند که آیا شخصی که لایق این امر شود و سزاوار این منصب که تواند بود چون صبح شد
هر یک از ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد که راست آید پس سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن ابی طالب کجاست
گفتند درد چشم دارد و بواسطه صداع از خیمه بیرون نمیتواند آمد فرمود که او را طلب کنید پس دست او را گرفته نزد حضرت رسول
آوردند سرور عالمیان او را نزد خود خواند و سرش در کنار نهاد و آب دهن خود را در چشم او کرد و دست مبارک خود را بر او مالید

فی الحال

فی الحال چشم او از تیرگی زمد درخشان شد و صداع او زایل گشت بر وجهی که گویا هرگز وجعی و المی با و نرسیده بود پس در حق وی دعا
فرمود که اللهم احفظ عن الحر و البرد بار خدایا او را از گرما و سرما نگاه دار حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در گرما قبای پنبه
زمستانی پوشیدی و اصلا التهاب حرارت از و مشاهده نمیشد و در زمستان جامه تنک تابستانی میپوشید و اثر ضرر سرما
از و مرئی نمیشد روزی اصحاب من مرا گفتند که چیزی عجیب از امیر المؤمنین علیه السلام مشاهده میکنیم گفتم چیست گفتند در تابستان
جامه زمستانی بر بدن می پوشد و در زمستان جامه تابستانی می پوشد و نه از گرما ملتهب میگردد و نه از سرما متاثر میشود گفتم
من این را از پدر خود استفسار نمایم چه او همیشه نزد آن حضرت می باشد پس این صورت را از و پرسیدم گفت من نمیدانم لیکن
از آن حضرت معلوم نمایم پس نزد حضرت علی علیه السلم رفتم سبب این را از وی پرسیدم فرمود که پیغمبر در روز خیبر فرمود
که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار و بعد از آن مرا طلبید و فرمود اللهم اکفه الحر و البرد و من
از آن روز گرما و سرما را نیافتم القصه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در روز سیوم رایت را بوی تفویض فرمود و فرمود
که برو بنزد خیبر که جبرئیل با تست و نصرت در پیش تست و ترس پراکنده شده بر دلهای دشمنان تو از آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
رایت برداشته خواست که متوجه حرب شود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی چون بپای حصار ایشان رسی اول ایشان را بدین اسلام دعوت
کن و تهدید و تخویف نما چه اگر یکی از ایشان را دعوت کنی و مسلمان شود بهتر است مر ترا از شتران سیاه گشتن که همه سرخ موی باشند
فرمود که ای علی اهل خیبر در کتاب خود خوانده که شخصی حصین ایشان بکند بدون ایشان را منکوب سازد که نام او ایلیا باشد و چون
بایشان ملاقات کنی بگو نام من ایلیاست که باذن الله همه مخذول خواهند شد سلمه روایت کند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
بحربگاه آمد مرحب یهودی بمبارزت او بیرون آمد با سلاح تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بالای آن خودی
از سنگ تراشیده وضع نموده مرکب بجولان آورد و رجز مذکوره را اعاده میکرد کریه المنظرة او فیهم بالصاع
کیل السندرة حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در مقابل او این رجز آغاز کرد که انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث
غابات شدید قسوره اوفیهم بالصاع کیل السندرة اضرب بالسیف رقاب الکفرة مرحب چون این رجز بشنید
رجوع بلرزید جهة آنکه مادر او با و گفته بود که من در واقعه دیدم که شیری ترا حمله کرد و ترا مغلوب ساخت باید که
امروز از شیر یا از کسی که مسمی بشیر باشد یا خصلت او داشته باشد احتراز کنی اما حمیت جاهلیت مانع رگشتن او شد و با حضرت

ای

امیرالمؤمنین در مقام محاربه در آمد و امیرالمؤمنین بعد از عرض اسلام برو و امتناع او از آن آغاز محاربه کرده
چند ضربت در میان ایشان رد شد آخر الامر حضرت امیرالمؤمنین تیغ بر آورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین
و مغفر پولادی برید و از سر و روی او گذشته بحلق او رسید مرحب از مرکب در افتاده بجهنم پیوست یهودان چون
آن حضرت را دیدند رعبی و خوفی از آن حضرت در دل ایشان افتاده همه بگریختند و بقلعه رفته و در استوار کردند
حضرت امیرالمؤمنین بدر قلعه آمده یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست فرمود علی گفت علی محمد
و من معه علی یعنی علی ستوده شده است و هر که با اوست بلند مرتبه است و عالی رتبه پس گفت ای علی در کتاب خود خوانده ام
که در این نزدیکی پیغمبری پیدا شود که سلام تحیت او باشد و او پسر عم خود را بدر این حصن فرستد و خدای این حصن را بدست
تو بگشاید اگر تو صاحب این فتح باشی مرا امان باشد یا نه فرمود که لک الامان من الرسول آن مرد گفت عالج الباب
بجنبان در را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از گفتار او خوشحال شده در را بگرفت و بقوت تمام دو بار بجنبانید
حلقها و زنجیرهای آن در هم شکست و در را از جای خود بر کنده بر بالای سر خود برد و چهل بار بسر خود انداخت ابو عبد الله
حافظ باسناد از رافع مولی رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یهودی حرب میکرد آن یهودی
شمشیری حواله آن حضرت کرد سپر از دست او بیفتاد امیر در غضب شده در خیبر را کنده سپر خود ساخت و با آن محاربه
میفرمود تا فتح نمود و بعد از آن آنرا بینداخت و نیز ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی اسلم و او از جعفر محمد بن
علی صلوات الله علیهما نقل کرده که جابر بن عبد الله گفت که چون حضرت امیرالمؤمنین در خیبر بکند و بینداخت مسلمانان
خواستند که بقلعه در آیند خندق حایل بود آنحضرت در را آورد تا پل سازد با طراف خندق نرسید پس قلعه در را
خست و در را بر سر دست نگهداشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر با توابع از آنجا مرور کردند مرویست که یکی از اصحاب پیغمبر
گفت یا رسول الله من عجب دارم از قوت علی که دری با آن عظمت را برکنده در دست نگهداشت تا همه مردمان از آن میگذرند
آیا دست او ستونست که اصلا متزلزل نمیشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از دستش تعجب میکنی از پایش
که تعجب در آن بیشتر است چون پایش را ملاحظه کردم گفت یا رسول الله پایش در هوا ایستاده است حضرت فرمود که نه چنین است
بلکه جبرئیل شهپر خود را فرش کرده و علی بر بالای آن ایستاده و هم باسناد درست از جابر نقل کرده که چهل مرد از مردمان توانا برآن شدند

٨٤

که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند و در روایتی دیگر هم از جابر نقلست که هفتاد مرد از مردمان توانا بران
شدند که آن را بجای خود بر بندند نتوانستند و نیز از ابو عبد الله مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون
در خیبر بکندم و سپر ساختم و لشکریان بران گذشتند من آن در را در خندق انداختم هفتاد مرد بهم رفتند تا آن را
بجای خود بر بندند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله یکیک از حصنهای خیبر
میگرفت و مالها و غنایم آن را بر اصحاب قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصین سطیح و سلالم رسید و این آخرین
حصین ایشان بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قریب بده روز و بروایتی پانزده روز در پای این حصین
محاربه نمود تا آن را فتح کرد از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول حصن ناعم را فتح کردند پس نطات
و شق را بعد از آن یهودان بحصین صعب بن معاذ متحصن شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت و امتعه
و اقمشه ایشان بدست مسلمانان در آمد پس بمحاصره قموص مشغول شدند و حضرت رسول را صداعی طاری شده بود که بجهت آن
نمیتوانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود بعد از محاربه بسیار بدست شاه ولایت علیه السلام مفتوح گشت و در این
محاربه مرحب یهودی را بقتل رسانید چنانکه گذشت و این حصار سالم بن ابی حقیق بود و القصه اصحاب غنیمت آن را
نیز متصرف آوردند و در آن میان صفیه بنت حیی بن اخطب بود با زنی دیگر و بلال این هر دو زن را از کشتگان
ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را دید فریاد بر کشید و روی بخراشید و خاک بر سر خود کرد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اعزبوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطان صفت را
پس رسول او را گفت که رحمت از تو نزع شده که زنان را از کشتگان میگذرانی پس صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک را
بروی افکند مردمان دانستند که حضرت او را برای خود گزید و صفیه پیش از این در واقعه دیده بود که ماه از آسمان
در کنار او افتاد و این خواب را با شوهر خود که کنانه بن ربیع بود نقل کرد دو طپانچه سخت بروی زد که کبود شد گفت
مگر میل پادشاه حجاز کرده که محمد است و چون حضرت رسول صلعم آن کبودی بدید سبب آن را از او پرسید او صورت حال را
تقریر کرد آنگاه کنانه بن ربیع را نزد رسول آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر بود رسول گفت کنز را که نزد تست حاضر
گردان او قبول نکرد پس او را بزبیر داد که عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت که من او را دیدم که در فلان خرابه تردد میکرد

رسول بفرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار بیرون آوردند و زرهای دیگر ازو طلبیدند اقرار نکرد
پس اورا شکنجه کردند اقرار نمود آنگاه اورا بمحمد مسلم داد تا بعوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کند
بعد ازان ابن ابی حقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید و با رسول سخنی چند بگوید حضرت رخصت داد وی بیامد
و بعد از تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر اخصن و عار و ترک و زاری باینکه جمیع اموال و از زر و نقود
واقمشه و امتعه و مواشی و رخوت و اثواب به پیغمبر واگذارند مگر جامه که پوشیده اند پس حضرت رسول صلعم
فرمود بری باشد از شما ذمت خدا و رسول اگر چیزی از من پوشیده باشید پس برین مصالحه واقع شد و بعد ازان اهل
خیبر گفتند که چون ما رسوم و آداب عمارت و زراعت این حصون نیک میدانیم ما را بحال خود واگذارید تا محافظت منازل
آن نماییم و عمارت و زراعت آن کنیم وانچه حاصل شود تنصیف کنیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین راضی شده
بانها معاطعه کرد باین شرط که هرگاه ما خواهیم شما را ازین حصونها اخراج کنیم و چون خبر فتح مکه خیبر باهل فدک رسید
بیامدند و امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بطریق اهل خیبر بانها معامله
و مصالحه کرد پس زمین خیبر فی مسلمانان شده بجهة آنکه بمقاتله مفتوح شده بود و فدک خاصه حضرت رسول گشت بسبب آنکه
بی حرب بدست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمده بود و رسول بعد از فتح خیبر و فدک چند روز بجهة استراحت توقف
نمود و زینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر آورد
و از خادمان عتبه نبویه علویه پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست میدارد و گفتند دست آن را
پس در خفیه دست گوسفند را بزهر آلوده کرد و باقی اعضا را نیز قدری زهر آلوده کرد و چون آن گوسفند را نزد آن حضرت آورد
حضرت پارهٔ از گوشت دست آن را برداشت و بسر دندان مضغ فرمود و بیند اخت بشیر بن براء معرور پارهٔ ازان بخورد
پس حضرت فرمود که کتف این گوسفند بمن خبر داد که مرا زهر آلوده ساخته اند ازان محذور آنگاه زن را طلبیده این صورت ازو پرسید
وی معترف شد باینکه این عمل کرده ام تا تو مرا باین خبر دهی و یقین من در نبوت تو زیاده گردد و حضرت باین سخن از
سر او درگذشت پس بشیر بن براء بجهة این طعام مسموم وفات کرد از مادر بشیر مرویست که در مرض الموت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بعیادت وی رفتم فرمود که ای مادر بشیر همیشه این لقمه گوشت که با پسر تو خورده بودم معاودت

وبرلا

وبرلا اثر آن برمن ظاهر میشد تا انکه الحال زمان آن شده که رگ گردن مرا قطع کند و ازینجا است که
اهل اسلام روایت کرده اند که آن حضرت بجهة کرامت رتبهٔ نبوت درجهٔ شهادت یافت و بمدارج شهدا
عروج فرموده بجوار ایزدی پیوست الغصه حق تعالی بعد از غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر بآن حضرت
خیر البشر داده میفرماید که وَأُخْرَىٰ و وعدهٔ دیگر داد شما را بغنیمتها دیگر لَمْ تَقْدِرُوا که هنوز قادر نشده اید
بران یا وعده داد شما را بقریه دیگر که مکه است یا قریه و بلاد دیگر تا قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا
بتحقیق که احاطه کرده است علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بران دست یابید و راوی
ابن عباس مراد بآن مداین و فارس و روم است چه پیغمبر بشارت داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی
که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح مداین وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و هست خدا
بر همه چیزها از فتح مداین و غنایم و غیره و اعطای آن قَدِيرًا توانا چه قدرت او ذاتیه است پس محقق شد که دو نسبت
حاصل که حق تعالی میفرماید که غنایم دیگر را بشما عطا خواهیم فرمود بتفضل شامل و عنایت کل کامل خود چه لطف الهی
فراخور حال شما است بجهة علم او با خلاص و وفا و صدق و صفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما
در حدیبیه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی یا اگر بنی اسد و عطفان که ارادهٔ غارت مسلمانان
داشتند در مدینه مقاتله کردندی با امثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه گردانیدندی پشتها یعنی هزیمت کردندی از شما بجهة
یکجهتی و رسوخ عقیده شما ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا پس نیافتندی دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و ازیشان
دفع ضرر کند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیه دال است بر علوم غیبیه که در مستقبل زمان وجود پیدا کند
سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ الجنان سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش
ازین در میان امتان دیگر یعنی طریقه و عادت قدیمه الهی جاریست در میان امم سالفه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیای او
بر اعدا غالب باشند و اهل طاعة منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال الله تعالی لا غلبن انا و رسلی وَلَن
تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ و هرگز نیابی طریقه و عادت خدا را در نصرت انبیا و اولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی
هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را متبدل گرداند و متغیر سازد از انس بن مالک روایت است که در حینی که حضرت

وعدهٔ حو

رسالت صلی الله علیه وآله در حدیبیه توقف فرموده بود وهشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم
فرو تاختند تا اصحاب را بقتل آرند اصحاب بر ایشان غالب شده همه را بگرفتند آنگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشان را
آزاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود مقارن این حال آیه آمد که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که از محض فضل
كَفَّ أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار مکه را عَنكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم و باز داشت دستهای
شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی در حدیبیه مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر
داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از مجادله با کفار در اول بار برای فرمان سید ابرار و بانکه دست از ایشان باز
میدارید و نمیکشید بجهة تعظیم حرمت حرم پروردگار بَصِيرًا بینا و شما را بران جزای نیکو خواهید بود در دنیا
وعقبی و نزد بعضی مراد آنست که عکرمه بن ابوجهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا به پیغمبر صلی الله علیه وآله مجادله کند
آن حضرت خالد بن الولید را با جمعی فرستاد و ایشان را منهزم ساخته میدوانید تا همه را در حیطان مکه داخل گردانید
و برکت حق تعالی در عقب آن این آیه فرستاد و بعد از آن سبب منع مسلمانان از دخول ایشان در مکه در این سال
بیان کرده فرمود که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند که کافر شدند وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از دخول مسجد الحرام و طواف کعبه معظمه و احلال از عمره وَالْهَدْيَ و منع کردند آن را نیز که از روی
هدی برای قربان آورده بودند از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته شده بود أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه
برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است همچنانکه موضع ذبح هدی منی است و هدیی که همراه داشتند هفتاد شتر بودند
که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند همانجا نحر کردند آنچه از سوق
این آیه و آیه لاحقه مفهوم میشود آنست که کفار شما را از عمره منع کردند و قربانی شما را نگذاشتند که بمحل خود رسد
مستحق قتال و استیصال اند ولیکن شما را در این سال از قتال ایشان باز میداریم جهة آنکه کسبی و ضرری نرسد بجماعة
مؤمنانی که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان ایمان آرنده وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ
و زنان گرونده در مکه لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما مر ایشان را و بر ایمان شما وقوف ندارید بجهة اختلاط ایشان بمشرکان

و آنها

و آنها اعتقاد مرد و زن بودند که کتمان ایمان میکردند از مشرکان و بجهة ضعف و عجز نمیتوانستند که از میان
ایشان بیرون آیند پس اگر نه آن بودی که أَن تَطَئُوهُمْ کام مینهادید بران مؤمنان و ایشان را در
زیر پای میگرفتید و هلاک میکردید و در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُم پس میرسید شما را مِّنْهُم از
جهة کشتن ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف شما میبود در قتل آن مؤمنان یا سرزنش اهل کفر گفتندی
شما اهل دین خود را یا کراهت شما بغرامت قتل که آن دیت و کفاره خطا بِغَيْرِ عِلْمٍ حالت از فاعل
تطئوهم یعنی اگر نه بجهة آن بودی که وقت محاربه میکشتید اهل ایمان را در حالتی که علم نداشتید با ایمان ایشان
هر آینه دست شما را از ایشان کوتاه نمیکردیم و همه را مغلوب و مقهور میساختیم پس از جهاد ایشان باز داشته شدید
لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل کند خدای در رحمت و بخشایش خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد از بهر آنکه اسلام
قبول کنند بعد از صلح یا داخل کند ایشان را در رحمت خود بجهة سالم ماندن ایشان از قتل در آوردن و شما را
در بخشش خود بجهة سلامتی شما از طعن و عیب کفار بسبب کشته شدن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر
جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لَعَذَّبْنَا هر آینه عذاب میکردیم الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
آن را که کافر شده از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس ما برکت و حرمت مؤمنان آن
دیار عذاب قتل را از آن کفار باز داشتیم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقول است که حضرت امیر المؤمنین علی را
از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود که معنی آنست که اگر جدا نکه اولادی که در اصلاب این کافرانند و علم ما بایمان آنها
تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودند مالت ایشان را بعذاب قتل معذب ساختیم زهری و عروة بن
زبیر و مسور بن مخرمه تفصیل قصه صلح حدیبیه را برین وجه ایراد نموده اند که سید عالم صلی الله علیه وآله
از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهادند و چون بذی الحلیفه رسید احوال قریش استفسار
نمود و احرام بسته شتران را اشعار و تقلید نمود و از آنجا بسولی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا احوال قریش معلوم کند
و در حینی که آن حضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسید که قریب بکوه عسفان است آن جاسوس خبر آورد که رؤسای قریش
چون کعب بن لوی و عامر بن لوی و غیره جماعت احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و یا از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه

بازدارند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب بر سبیل مشوره که چه مصلحت می بینید برویم و قتل ایشان
و سبی زنان و فرزندان ایشان کنیم یا آنکه هر که با ما در مقام مقاتله آید ما با او جهاد کنیم ابوبکر گفت رای تو صواب است
اما چون که بقتال نیامده ایم بلکه بزیارت کعبه آمده ایم اولی ترک محاربت است و غرض رسول صلی الله علیه و آله
ازین مشورت آن بود که رای اصحاب را استخراج کند و اگر نه آن حضرت برای اصوب و اعلم بود الغرض
با ایشان گفت که روانه شوید ایشان میرفتند تا بعطفان رسیدند و بشر بن سفیان از مکه می آمد نزد حضرت
رسول آمد و گفت یا رسول الله قریش بیکبار بر تو پلنگ پوش شده اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه شده اند و کمر
عداوت تو بر میان بسته بخدا که هرگز نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و اینک خالد بن ولید با جمعی بسیار که طلیعه ایشانند بکراع
الغمیم نزول کرده است حضرت فرمود که اگر ایشان را بر من قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل شدی بخدا سوگند
که اگر در طریق تنزل با من سلوک نکنند با ایشان مقاتله کنم و بتایید الهی همه را مقهور و مغلوب سازم پس فرمود
که کیست از شما که ما را راهی برد که رهگذر ایشان نیست مردی اسلمی گفت من براهی دشوار شما را با ایشان رسانم حضرت
فرمود که سوار روانه شوید اصحاب روانه شدند چون موضع دشوار را طی کردند بزمین هموار رسیدیم حضرت
فرمود که بگویید نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب باین کلمه مترنم شدند حضرت فرمود که این حطه است که بر بنی
اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول ننمودند و چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که بدست راست روید پس اصحاب بدست
راست میل کرده میرفتند تا بثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است و در آنجا ناقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بروجهی که مذکور شد بی جهتی و بی سببی فرو خوابید اصحاب گفتند که گویا این ناقه سرکش است که بی سببی میخوابید حضرت فرمود
لا و لکن حبسها حابس الفیل پس ناقه را برپای کردند و از آن راه عدول کرده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت
نزول فرمود و برکت و میامن آن حضرت بر طریق مذکور آب چاه بسیار شد بعد از آن بدیل بن ورقاء خزاعی با جمعی
از بنی خزاعه در رسیده گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عود مطافیل لشکر جمع کرده بقصد آنکه ترا
از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود من بقتال احدی نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم و بخدا که اقدام ایشان باعث
وقوع عقوبت و عذاب استیصال است بر ایشان و اگر چنانچه خواهند که مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی

٨٧

و نه ایشان را بر من تعرض و اگر در هدنت قبول اسلام نمایند فهو المراد بفراغت و امنیت در منازل خود قرار گیرند
و اگر چنین نکنند بحق خدائی که جان من در فرمان اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدا مرا بر ایشان ظفر دهد و یا آنچه
مراد الهی باشد بر من جاری گردد بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام را بسمع ایشان رسانم و ببینم که در این باب
چه میگویند پس نزد قریش آمده بعضی را با ایشان گفت عروة بن مسعود ثقفی برخاست و بقریش گفت که این مرد سخنی
میگوید که خیر ما در آنست و اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگر نه مرا با او نزد محمد فرستید تا من نیز سخنی چند با او
بگویم ایشان قبول این امر کرده وی را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستادند آن حضرت آنچه با بدیل گفته بود
تکرار کرد عروه گفت ای محمد بخدا که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند
ابوبکر او را دشنام داده گفت آیا ما این نوع فعل را با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجا آوریم عروه گفت این چه کس است گفتند
ابابکر بن ابی قحافه است عروه گفت بخدا که اگر نه آن بودی که تو پیش ازین در حق من کاری کرده ای من مکافات آن را بتو
رسانیده ام آنچه جواب این سخن بود بتو میگفتم پس عروه در سخن گفتن پیاپی دست بر روی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله دراز کردی و بیحرمتی میکرد مغیره بن شعبه خودی بر سر نهاده و شمشیری حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده هرگاه عروه دست
بر روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله دراز کردی قبضه شمشیر را بر دست او زدی و گفتی دست را پیش خود نگهدار و ترک بی ادبی
کن و اگر نه دست ترا باین شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفت مغیره بن شعبه در مقام سرزنش در آمده گفت ای غدر ترا
تو آن نیستی که خیانت کردی و در عذر سعی نمودی و این بجهت آن گفت در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرد و آخر مال ایشان
اخذ نمود و ایشان را بقتل آورد پس نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده ایمان آورد رسول فرمود که ایمان ترا قبول کردیم
اما مال تو مال غدر است و ما را با آن احتیاجی نیست پس عروه بنیک نظر کرد دید که اصحاب نزد آن قدوه احباب کمر خدمتکاری
بر میان بسته بودند و آنچه آن حضرت با ایشان امر میکرد با آن مبادرت میکردند و بطریق خادمان و چاکران دست بر سینه
و سر در پیش افکنده ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین تکلم بروی او نظر نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی
و هر محل که وضو ساختی یا آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کردندی و آن را بر داشته بجهت تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی
چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی آنها را به دیده باز گشته گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم را بسیار دیده ام

ماننده قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدا که هرگز هیچ پادشاهی ندیدم که در میان قوم متابع تر از محمد بینت
در میان اصحاب پس آنچه دیده بود از وفاداری و چاکری و یکجهتی ایشان با قریش گفت بعد از آن گفت که پادشاهی با این
عظمت بر شمارند و صلاح میکنند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت سلوک
اصحاب نسبت باو ملاحظه کنم گفتند برو چون نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد حضرت فرمود که این فلان
کس است و از فلان قوم که تعظیم هدی بجای می آورند لبیک زنان باستقبال آورید و شتران هدی را همراه خود
بردند ایشان چنان کردند و چون آن مرد اینحال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را چگونه از خانه خدا منع توان کرد
پس بازگشته ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود در رسول صلعم چون او را بدید
گفت از قوم متعبد است هدی را پیش او باز برید و چون هدی را باشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العلی العظیم بازگشته اینصورت را با قریش باز گفت و در عقب او مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله چون پیغمبر او را بدید فرمود که این مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامده با رسول سخن
آغاز کرد و در اثنای مکالمه سهل بن عمرو در رسید و گفت و رسول را گفت کار شما بر شما آسان شد قوم از شما طالب صلح
میکنند ایشان لبیک گویان هدی را پیش آوردند سهل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم
پس حضرت رسول حضرت امیرالمومنین را طلبیده طریق صلح نامه را باو املا کرد و حضرت امیرالمومنین بفرموده سید المرسلین
نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت پس سهل گفت ما رحمن را نمیشناسیم و چون این نوشته است میان ما و شما پس چیزی
بنویس که ما معرفت بآن داشته باشیم پس گفت که در عنوان نامه باسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بسمله را ترک نمیکنیم
رسول فرمود که ای علی آنچه سهل میگوید بنویس پس حضرت امیر نامه را باین نام موشح ساخت انگه رسول گفت هذا ما قاضی علیه
محمد رسول الله سهل گفت اگر میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمینمودیم
حضرت فرمود که من رسول خدایم اگرچه شما تکذیب میکنید انگه با امیرالمومنین گفت امح رسول الله یعنی محو کن این کلمه را حضرت
امیرالمومنین گفت یا رسول الله دست من از محو کردن اسم تو از نبوت جاری نمیشود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
صلحنامه را از دستش و آن را محو نمود و فرمود که بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله حضرت امیرالمومنین علی نامه را

بانیطریق معنون ساخت و بعد از آن در آن درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و در مدت هر که از
اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر
و شام رود نیز ایمن بود و هر که در مدت بر حقیقت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام
نزد ایشان رود او را باز نه دهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد حضرت رسول فرمود که ازین بحث درگذرید هر که از ما بجانب
ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب و سخط و هر که از جانب ایشان بما آید او را بایشان رد میکنیم پس اگر علم الهی
بایشان متعلق است راه برون شد از برای او پیدا میکند و از مضیق زندان اهل کفر نجات میدهد و نیز در آن درج
کردند که هر که خواهد الحال بعقد و عهد محمد در آید و هر که خواهد بعقد و عهد ایشان رود فی الحال بنی خزاعه جستند
و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود که پس بگذارید تا بطواف خانه رویم سهل
گفت امسال زیارت را موقوف کنید و با ما بمکه میایید در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون رویم
و شما بی سلاح بمکه در آیید و این زمان با سلاح هدی سوق کنید تا آنجا که شما را باز داریم همانجا ذبح
کنید و باز گردید رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هدی را برانید اصحاب هدی را براندند و ایشان در میان راه
هدی را باز داشتند و در اثنای این حال جندل ابن سهل بن عمرو از پایین مکه بیامدند با بندهای گران و خود را
در میان مسلمانان انداختند پدرش چون چنان دید گفت ای محمد این اول آن چیز است که با یکدیگر مصالحه
کنیم که رد کنی آنرا رسول فرمود که من باین شرط حکم نمیکنیم و راضی بآن نیستیم سهل گفت بخدا که من با تو هیچ
چیز صلح نکنم رسول گفت پس او را امان ده سهل گفت او را امان ندهم رسول باز مبالغه کرد سهل راضی نشد پس مکرز
گفت تا او گفت بلی او را امان دادم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شدم چگونه نزد مشرکان روم و
بچه نوع از دست ایشان رهایی یابم حضرت فرمود که برو و صبر کن تا خدا فرجی دهد چه ما راضی باین شدیم و خلاف
آن نیکو نیست سهل دست او را گرفته میبرد و انواع ایذا و آزار با او میرسانید عمر خطاب گفت بخدا که من از آن روز
که مسلمان شدم در اسلام شک نکردم مگر امروز پس نزد رسول صلعم آمدم گفتم نه تو پیغمبر خدائی فرمود که بلی
گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود که بلی چنین است گفتم نه وعده خدا حقست فرمود که بلی گفتم پس چه

تو کفتی از نزد خداست فرمود که چنین است کفتم که چکونه است که تو ما را کفتی که در مکه روید و در انجا حلق
و تقصیر کنید والحال بر خلاف آنست فرمود که من کفتم در سال این صورت دست دهد کفتم نه فرمود که
عنقریب بمکه خواهیم رفت حلق کرده تقصیر بجای آورده کفتم صدقت یا رسول الله راست کفتی و من
ازین توبه کردم پس صلحنامه را تمام کردند و کواهان را از جانبین در آن ثبت نمودند حضرت رسول صلعم
فرمود همینجا ذبح کنید و سر تراشید کسی مرتکب آن نشد دیکر باره اعاده کرد هیچکس بآن اقدام ننمود پس
در غضب شده بخیمه ام سلمه آمد و عدم اطاعت اصحاب را باوی کفت ام سلمه کفت تو ملتفت ایشان مشو
و شتر خود را قربان کن و سر تراش حضرت رسول از خیمه بیرون آمده با هیچکس ملتفت نکرد شتر خود را
بدست خود بکشت و حلاق را طلبیده سر تراشید مردمان چون چنان دیدند همه شتران را بکشتند و سر تراشیدند
و بعضی بجای حلق تقصیر کردند و از عدم اطاعة امر پیغمبر پشیمان شدند و بران تاسف بسیار خوردند پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که رحم الله المحلقین کفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود که رحم الله المحلقین باز کفتند و
المقصرین فرمود که رحم الله المحلقین والمقصرین کفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را
یکبار فرمود زیرا که محلقین شک نکردند و مقصرین شک کردند بعد از ان جمعی زنان بیامدند و با حضرت رسول صلعم بیعت
کردند و در حق ایشان آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول صلعم بمدینه آمد
و عتبه بن اسید که ملقب بود بابی بصیر که مسلمان شده بود و در دست اهل مکه اسیر بود چون شنید که حضرت
پیغمبر معاودت نموده نزد رسول آمد مکیان در باب او نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول
فرستادند و طلب او کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را کفت که بمکه رو کفت یا رسول الله مرا نزد مشرکان میفرستی فرمود
که برو و صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانم کرد عتبه بالضروره با آن دو مرد متوجه
مکه شد و چون بذو الحلیفه رسیدند بچاشت خوردن مشغول شدند عتبه دید که تیغی در نیام نزد آن دو مرد نهاده
عتبه کفت این نیک تیغی است اکر رخصت باشد تماشایی کنم کفتند رواست عتبه تیغ را کشیده بجنبانید و بر یکی زد
و بکشت و دیکری از او کریخته بمدینه آمد چون رسول او را آشفته حال بدید فرمود ترا امر رسیده وی صورت حال باز

کفت

کفت در حال عتبه نزد حضرت رسول آمد و کفت یا رسول الله خدای تمام کردانید عهد ترا و چون مرا بنزد ایشان
باز کردانیدی خدای مرا از دست ایشان نجات داد حضرت رسول از قول او اعراض کرد عتبه از فحوی کلام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فهمید که باز بمکه میبایدش رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا
که رهکذر قریش بود فرود آمد و مسلمانانی که در مکه بودند فرار میکردند و نزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او
جمع شدند و جندل بن سهل نیز از مکه فرار نموده بایشان ملحق شدند و هر قافله که از مکه بشام میرفتند میکشتند
و غارت میکردند قریش تنک آمده رسول را شفیع آوردند و با او قرار دادند که هر که از ما بشما آید رد مکنید پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکوره را علی الاجمال بیاد حضرت پیغمبر میدهد که
اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون جای کردانیدند آنانکه کافر شدند فی قلوبهم الحمیة در دلهای خود
حمیت را یعنی انجری که دلها کرم و افروخته کردانند از خشم و غضب که از ممر تعصب و تکبر و غیرت ناشی شده باشد
حمیة الجاهلیة حمیت و غیرت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث غضب و خشم ایشان باشد و بجهة آن کفتند
که چون محمد در غزوه بدر و احد پدران و برادران و خویشان ما را کشته سوکند بلات و عزی خوردند که او را بمنزل
خود نیاوریم با انکه چون پدران ما معتقد او شده ما نیز برسالت او ایمان نیاوریم و چون حمیت جاهلیت را مرعی
داشتند فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته طمانینه و آرامش خود را یعنی انجزی را که سبب
اطمینان و آرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی رسوله بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر کرویدکان
باو تا ترک مقاتله بمصالحه راضی شدند یا در حینی که سهل بن عمر و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی
نشدند که بر عنوان صلحنامه بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله بنا مؤمنان خواستند که از ان ابا کنند
و با ایشان در مقام منازعه و مقاتله در آیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان و بجهة آن حلم را
شعار خود ساخته قبول آن نمودند والزمهم و لازم کردانید یعنی ساخت خدای تعالی مؤمنان را کلمة التقوی
سخنی که سبب پرهیزکاریست از طغیان و عدوان و شاید دوری از ان مراد کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم
که اهل مکه نکذاشتند که در عنوان صلحنامه بنویسند یا محمد رسول الله و یا بکلمه وفا بعهد و متقوی قول اهل آ

انکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم معنی کلمهٔ تقوی پرسیدند فرمود که لا اله الا الله والله اکبر وَكَانُوا و بودند
مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بآن از مشرکان وَأَهْلَهَا و از اهل آن و اولی بدان یعنی ایشانند که
استحقاق و اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا آنکه ایشانند حقیقند بنزول سکینه و اهل آن وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمًا و هست خدای بهمه چیزی دانا و از انجمله علم اوست ببواطن و اسرار آدمیان و لهذا ذم مشرکان
نمود بحمیت و مدح مؤمنان بانزال سکینه و لزوم کلمه قبل ازین گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش از انکه
بحدیبیه رود در واقعه دید که با اصحاب با امنیت تمام و جمعیت الکلام در مکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده
صورت واقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد شدند و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد آمد
و چون از حدیبیه مراجعت کرد عبدالله بن ابی و عبدالله بن نفیل و رفاعه بن حارث گفتند بخدا سوگند که حلق و
تقصیر نکردیم و مسجد الحرام را ندیدیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد و عمر خطاب نیز بجهت این
از اسلام خود مشکک شد حضرت چون این سخن بشنید فرمود که من نگفتم که امسال این صورت متحقق شود
حق تعالی بجهت تصدیق واقعهٔ پیغمبر و وقوع تعبیر آن در آینده آیه فرستاد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هرآینه راست گردانید
حق تعالی رَسُولَهُ فرستادهٔ خود را الرُّؤْيَا در آنچه دیده بود در خواب یعنی خواب او را محقق ساخت بِالْحَقِّ
در حالتی که آن صدق ملتبس بود بکرداری درست یعنی بغرضی صحیح و حکمتی بلیغ چه در آن ابتلائی بود میان
مؤمن مخلص و میان آنکس که در دل او بیماری نفاق بود و بسبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شوند و یا خوابی که
مقرر بود راستی نه اضغاث احلام لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید
إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواسته باشد خدای تعلق وعدهٔ دخول بمشیت خدای بجهت تعلیم عبادست تا در وعدهای خود متأدب
بآداب سنن او شده متکلم باین کلمه شوند چنانچه از ابن عباس نقلست که حق تعالی آن چیزی را که عالم است بآن
و بوقوع آن معلق ساخت بکلمه ان شاء الله تا بندگان آن چیزی را که علم ندارند بآن با این کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون
علم خدای تعالی تعلق گرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشانرا مقترن با این کلمه ساخت تا خلف وعده
لازم نیاید و بهر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی در مکه در آیید آمِنِينَ در حالتی که ایمنان باشید مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ

تراشندگان سرهای خود وَمُقَصِّرِينَ و چینندگان موی بناخن یعنی بعضی سر را تراشیده و برخی ناخن و موی را
گرفته لَا تَخَافُونَ که نترسید از هیچ کس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد فَعَلِمَ پس دانست
خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه را ندانستید از حکمت در صلح حدیبیه و تأخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ
پس گردانید یعنی مقرر فرمود برای شما مِنْ دُونِ ذَلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت
عمره فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست تا بآن مسرور و شادمان شوید پیش از زمان فتح مکه یا مراد بفتح
قریب صلح حدیبیه است مرویست که حضرت رسول در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث
عامری بود او گفت اختیار من بعباس بن عبدالمطلب دارد و در آن وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود
جعفر نزد عباس آمده صورت حال با وی تقریر کرد عباس قبول نموده میمونه را بحبالهٔ آنحضرت در آورد و
آنحضرت اصحاب را امر کرد تا دوشهای خود را در وقت طواف برهنه کنند تا مشرکان جلادت و جبات ایشان را ببینند
پس اهل مکه از رجال و زن و صبیان در طواف ملاحظه حال رسول و اصحاب میکردند و حق تعالی بجهت تأکید وعده فتح بلدان
و غالب ساختن ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود که هُوَ الَّذِي او آنکسیست که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول خود را
که محمدست بِالْهُدَى بچیزی که هدایت کننده خلقانست از حجج واضحه و معجزات ظاهره وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست
و راست که اسلامست لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها چه دین اسلام احکام
ادیان حقه را منسوخ ساخت و ملتهای باطله را برانداخت و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان غالب و قاهرند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که تأویل آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور صاحب الزمان صلوات الله
علیه بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دینی دیگر نخواهد بود وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و بسنده است
خدای در حالتی که گواهست بر آنچه وعده داده از غلبه دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود باظهار معجزات و دیگر کافیست
شهادت خدا برین گفتار که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستادهٔ خدایست وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با اویند از مؤمنان
صادق العقیده و راسخ الایمان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلانند بر اهل کفر و شرک رُحَمَاءُ نرم دل و مشفق و مهربان
بَيْنَهُمْ میان یکدیگر همچنین که در جای دیگر میفرماید که اذلة علی المؤمنین و اعزة علی الکافرین مرویست که شدت ایشان نسبت بکافران

بروجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نگاه داشتندی تا جامها و بدنهای ایشان بدان رسد و رافت و مهربانی ایشان
نسبت بمومنان مشابه بود که چون یکدیگر را دیدندی سلام کردی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی
و شبهه نیست که لازم جمیع اهل ایمانست که در هر عصری که باشند با غیر ملت خود شدید و غلیظ باشند و متوجه
ایذا و آزار و اذیت و با اهل مذهب خود متعطف و متحامی بر وصله و امداد و معونت و کف اذیت و الخلق
سجیه و خیم لینه تراهم می بینی ای بیننده آن مومنان صادق الاعتقاد را رکعا رکوع کنندگان
سجدا سجده نمایندگان که بجهة اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که پیوسته یبتغون فضلا
من الله میطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبه از حق تعالی ورضوانا وخشنودی او را در جمیع حالات
مراد آنست که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حضرت عزت بدون شائبه ریا و عجب و سمعه سیماهم
علامت ایشان فی وجوههم در رویهای ایشانست یعنی علامت در پیشانی ایشان ظاهرست و هویدا من اثر
السجود از اثر سجده کرده یعنی از آنچه که سجود مؤثر گشته و این مستلزم کثرت سجود است و اینکه حضرت
امام علی بن الحسین و زین العابدین صلوات الله علیهما بذو الثفنات مشهور گشته بجهة همین است زیرا که بجهة
کثرت سجود در جبهه مبارک او ثفنات بعیر پیدا شده بود لهذا آن حضرت بسجاد نیز معروف گشته بود و ابن عباس
گفته مراد بسیمای وجه نوری باشد در قیامت از جبین ایشان لایح گردد و باین علامت بدانند که او از اهل سجود است
و عطاء بن رباح گفته که مراد آنست که رویهای ایشان سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقلست که محل سجده
اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد عطای خراسانی نقل کرده که هر که نماز یومیه را بپای دارد داخلست
درین که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک این وصف عجیب ایشان که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست فی التوراة
در کتاب موسی ومثلهم فی الانجیل و صفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مومنان درین دو کتاب باین صفات
عجیبه مذکورند و باین نعوت غریبه مسطور و ایشان کزرع همچو دانه کاشته اند که در اول حال اخرج شطأه بیرون
آرد شاخهای خود که در نهایت باریکی و ضعیفی باشند فآزره پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گرداند فاستغلظ
پس ستبر و غلیظ شود فاستوی علی سوقه پس راست بایستد بر ساقها و اصول خود یعنی آن کشت ضعیف و نحیف بتدریج

نشو و نما یابد بروجهی قوی و استوار گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را از جهت قوت و سطبری
و حسن منظر خود و این مثل از برای حال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و اصحاب او یعنی همچنانکه مزروع در
بدایت حال شاخهای ضعیف و نحیف از و پیدا میشود و بتدریج تربیت می یابد تا آنکه قوی و جسیم میشود و
سبب تعجب مزارعان میگردد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب نیز در بدایت در نهایت نحافت و
ضعف بودند و بعد از آن بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام گرفته بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب
مردمان شدند و یا زرع آنحضرت که دین اسلام نبی یار و معاون بود و شطأه اصحاب او که دست او را قوی گردانیدند یعنی
همچنانکه زرع در اول امر دقیق و رقیق است و بتدریج غلیظ می شود و شاخها بر و لاحق میگردد و بحیثیتی می شود که مزارعان
از کثرت و قوت آن متعجب میشوند حضرت پیغمبر نیز در اول حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال
ضعف بود و بعد از آن حق تعالی او را نیرومند گردانید با اهل ایمان بر وجهی که از قوت و شوکت و سطوت او تعجب کردند
و بر این تقدیر خدای تعالی از برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود که لیغیظ بهم الکفار تا بخشم آورد
بایشان یعنی بقوت و کثرت ایشان کافران و بدگمانان را وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند بخدا
و رسول او وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای ستوده منهم از ایشان یعنی از آنانکه بسمت ذکر یافتند
مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مومنان
آنست که در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم علو
و قوت اسلام است سورة الحجرات ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که سورة الحجرات تلاوت
کند حق تعالی بجهة او بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه برای او نویسد حسین بن ابی العلا از ابو عبدالله علیه السلام روایت کند
که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله شهدا باشد و زوار سید الانبیا صلی الله علیه و آله باشد و وجه ارتباط
این سوره بسوره فتح دیگر احوال حضرت رسالتست و آنچه متعلق باوست از اجلال و اعظام در ختم سوره فتح و افتتاح
این سوره از جابر بن عبدالله انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا صلی الله علیه و آله در روز
عید اضحی اضحیه را بر صلوة مقدم داشتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ از نماز عید ایشان را باستیناف ذبح

امر فرمود و مقارن این حال جبرئیل علیه السلم آمد و این آیه آورد بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول گرویده لا تقدموا پیش مدارید هیچ
امری را از امور بین یدی الله و رسوله نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری نشوید
از اوامر و نواهی مگر بعد از آنکه حکم خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد و یا باقتدا
برسول و از ابن عباس مرویست که مراد نهی اصحابست از تکلم پیش از آنکه آنحضرت ابتدا بکلام کند پس حقیقت معنی
آنست که ای مردمان هرگاه در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته باشید و از مسئله سوال کنند شما
سبقت مکنید بجواب آن و ساکت باشید تا اول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان بجواب بگشاید و گویند
مراد نهی است در تقدم مشی بر آنحضرت یعنی سبقت منمایید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق طبعیت او را اختیار کنید
و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست که سبقت مجویید بهیچ فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بآن امر نمایند
و بعضی گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سریه که بیست و هفت کس بودند بتمام فرستاد و بنو عامر بر ایشان
غالب شده همه را بکشتند مگر سه کس را که فرار نموده روی بمدینه آوردند و در حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند
ملاقات کردند و بتصور آنکه ایشان از بنی عامرند هر دو را بقتل آوردند و رخوت ایشان را غارت کرده روی بمدینه
نهادند و نزد رسول آمدند و صورت حال را نزد رسول عرض رسانیدند رسول فرمود که بد عملی کرده اید ایشان از بنی
سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده بودم پس دیت ایشان را بوارث ایشان داد و این
آیه نازل شد که ای مؤمنان برای خود مرتکب هیچ عملی نشوید بلکه در همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و مشهور است
در آنکه اولی حمل آیتست بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است منهی عنه است پس داخل باشد در تحت
لا تقدموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله و بترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او
ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست همه اقوال شما را علیم داناست بجمیع افعال شما و شما را بآن جزا
خواهند داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود چون اقرع بن حابس و زبرقان
بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بسیار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و از پس حجرات طاهرات باواز بلند ندا کردند
که ای محمد بیرون آی از حجره که مدحت ما زینت است و مذمت ما شینست و قباحت آن حضرت از رفع صوت ایشان

متاذی

متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خدا است که مدح او زینت است و ذم او شین است ایشان گفتند آمده ایم تا با تو
مفاخرت کنیم پس رخصت ده تا شعرا و خطبا زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت ایشان را رخصت داد عطارد بن حاجب
بر خواست و باین مضمون گفت که شکر و سپاس مر خدای را که ما را ملوک زمین گردانید و سحاب فضل و مزیت را بر ما باران
ساخت و مالهای بسیار بما انعام فرمود تا بآن احسان میکنیم و اهل احتیاج را بآن محظوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل
مشرق گردانید و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب ما را افزون تر گردانید پس کیست که مثل ما باشد در میان مردمان و کیست با ما در صدد
مفاخرت آید و این صفات و نعوتی که در ماست از برای خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر خواهیم کلام را در باب
مفاخرت بسر حد اطناب میکشیم لیکن شرم داریم از بسیار گردانیدن کلام و چون سخن باینجا رسانید بنشست پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بثابت بن قیس بن شماس فرمود که برخیز و جواب عطارد ده ثابت برخاست و خطبه را باینمضمون
آغاز کرد که حمد مر خدای را که آسمان و زمین را خلق فرمود در حالتی که امر او در جمیع ملوک جاری بود و دانش او
بکرسی او که زیر عرش است و زیر آسمانها ساری و هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از خزان فضل و احسان اوست و از جمله
افضال او آنست که ما را ملوک زمان گردانید و از همه خلق رسول را برگزید که سخن او راست تر است و نسب او بزرگتر و حسب
او افزون تر بعد از آن کتاب برو انزال فرمود و او را بر خلقان امین ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع عالمیان و بعد از آن
که خلعت رسالت نامزد او شد مردمان را بایمان خواند و مهاجر را که اهل او و از جمله اقربای او بوی ایمان آوردند و اکنون
حسب او از همه بیشتر است و وجاهت او از همه افزون تر پس اول آفریده که اجابت قول او کرد و استجابت امر الهی نمود ما بودیم
پس ما انصار اوییم و یار و مصاحب اوییم و با همه مردمان مقاتله میکنیم تا آنکه اسلام آرند پس هر که بخدا و رسول او ایمان آورد
مال و خون او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست این نهایت قول
منست و من از برای جمیع مؤمنین استغفار میکنیم والسلم علیکم و الاکرام بعد از آن زبرقان شاعر بر خواست و شعری چند بخواند و
حسان بن ثابت در صدد جواب برآمده شعر خواند و مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت خطیب این مرد اخطب
و افصح از ماست و شعر او از شعر ما بهتر و آوازهای ایشان بلندتر از آوازهای ما بعد از فراغ از این کلام گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله مردمان چون دیدند که اقرع ایمان آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و جمعی

رسالت صلی الله علیه و آله همه را صلا و خلعت داد و بعد از آن حق تعالی بجهة تعلیم مراسم ادب بنی اصحاب نمود در وقت
خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیت و آزار است و کراهت و حفظ حرمت نبود نسبت بآن قدوه اخیار و فرمود که
یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم بلند مکنید آوازهای خود را فوق صوت
النبی بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن کردن آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد
استخفافست و آن مستلزم کفر است و یا عدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظیم است که مامور به است و لا تجهروا
له بالقول و آشکارا مسازید مر او را سخن گفتن یعنی او را بآواز بلند ندا مکنید کجهر بعضکم لبعض
همچو آشکارا خواندن برخی از شما مر برخی دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم سازید یعنی باید که آواز آنحضرت
از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید و بمنطوقه آیه و تعزروه و توقروه عمل نموده
و نزد بعضی آنست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و ابو القاسم است مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه او را بکلمه
که متضمن تبجیل و توقیر او باشد بخوانید چون یا نبی الله و یا رسول الله و یا خیر خلق الله و مؤید این نسبت آنچه ابو حمزه از عکرمه
نقل کرده که ابن عباس را از نزول این آیه پرسیدند گفت جمعی از بنی العنبر که باصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سبی
و زاری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد فدای ذراری خود و از پس حجرات طاهرات آواز دادند که یا محمد اخرج
علینا ای محمد از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشته و حق تعالی بجهة تسلی وی آیه فرستاد که او را
بنام مخوانید چه آن موجب توهین آنحضرت است که مستلزم عدم مراعات نبوت و جلالت قدر و مرتبه او است پس باز
ایستید ازین قول منهی ان تحبط اعمالکم بجهة کراهت بطلان اعمال خود و مراد از بطلان آن عدم ترتب
ثواب است بر آن چه بندائی که موجب تعظیم و توقیر آنحضرت است مثاب میشوید بثواب جزیل و برکات آن موجب محرومی میشوید
از آن ثواب و انتم لا تشعرون و شما نمیدانید که عملهای شما که رفع و جهر است با خواندن آنحضرت بنام باطل شده
از حیثیت عدم ترتب ثواب بر آن و عدم وصول آن بخیر قبول آنچه اگر ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مینمود مستحق ثواب میشدید و لیکن چون بر خلاف این بظهور رسانیدند و قصد مراعات
نکردند و مستحق عذاب گشتند و از ثواب محروم شدند پس آن اعمال محبط باشد و بموقع قبول نرسد مرویست که روزی

باواز

باواز بلند سبعی را از غنم زجر کرد آن سبع زهره اش چاک شده بمرد و در بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت
از رفع صوت تایب شد حق تعالی در حق او این آیه فرستاد که ان الذین یغضون بدرستی که آنانکه فرو میخوابانند
و نرم میکنند اصواتهم آوازهای خود را یعنی آهسته میگویند سخن را عند رسول الله نزد فرستاده
خدای که محمد است بجهة مراعات ادب و تعظیم و توقیر او اولئک آن گروه متادب الذین امتحن الله آنانند
که امتحان کرده خدای و نیک آزموده قلوبهم للتقوی دلهای ایشان را برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا
باتش تا غش آن برد و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان معرفت او است یعنی بخلوص نیات ایشان یعنی
شناخته است خدای قلوب ایشان را برای تقوی لهم مغفرة و مزدی بزرگ است ایشان را بر حفظ اصوات و سایر
طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این سه آیه در باره وفد بنی تمیم نازل شده که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله آمدند در وقت نیمروز که حضرت در بعضی حجرات قیلوله فرموده بود ایشان بر در هر یکی از نه حجرات میگشتند و نعره
میزدند که اخرج یا محمد بیرون آی تا مهم اسیران ما را که سریه تو ایشان را در حی بنی العنبر گرفته اند و نزد تو آورده اند تمشیت
دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان گفتند با عیالان ما را آزاد کن یا فدیه بستان جبرئیل
آمده گفت یکی از ایشان را حکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت اعور را حکم ساخت و او حکم کرد که نصفی اسیران را
فدا کرد و نصفی را آزاد کنند آنحضرت باین طریق عمل نمود و فرمود که از اولاد اسمعیل هر که از و علی صادر شود که
موجب کفاره باشد باید که یکی از ایشان را آزاد کند پس باین وجه سلوک نموده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه
گرفتند و حق تعالی بجهة ترک رسوم آداب نسبت بآن قدوه احباب مذمت کرده فرمود که ان الذین ینادونک
بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون پرده‌ها و حجره‌های زنان اکثرهم لا یعقلون
بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب یعنی بجهة عدم معرفت بقدر و شرف و مرتبه و ترک توقیر و تعظیم
تو بمنزله بهایم اند که عقل و فهم عاری اند چه مقتضای عقل آنست که مراعات حسن ادب کنند و رعایت اجلال و تبجیل
نمایند خصوصا نسبت بکسی که منصوب باشد برتبه رسالت و مرتبه خلافت نبوت زیرا که مراد این باشد که ایشان مجنون اند
و از دایره تکلیف بیرون و بعد از نهی از ندای مذکور میفرماید که و لو انهم صبروا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم

مر ایشان راست آمرزش گناهان
که رفع صوت و غیر آن از
خطیئات صدر و اجر
عظیم

شکیبائی کردندی بر ترک ندا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ تا بیرون آمدی تو بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی
صبر کردن و انتظار خروج کشیدن خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهة مراعات غایة رسوم
آداب که مثمر سعادت دنیا و عقبی است چه آن باعث لطف الهی است درباره ایشان با عطای ایمان و رسانیدن
ایشان را بثواب جلیل و اعداد ایشان در زمره عاقلان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای بسیار آمرزنده است کسی
که از بی ادبی تایب و نادم شود رَحِيمٌ بسیار مهربان با آن آداب حرمت چه مغفرت و رحمت او واسع است
پس هرگز آثار امتنان نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان شود آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در سال نهم از هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بقبیله بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان
از ایشان بگیرد و قبل از این میان ولید و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود و چون خبر آمد ولید با ایشان رسید
از سر عداوت قدیم که گذشته بود مجدد الطرح محبت اندیشند و بجهة تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند و او
گمان برد که ایشان بقصد قتل او می آیند معاودت نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده بعرض رسانید که بنی المصطلق
طریق ارتداد در پیش گرفته زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند حضرت رسول در غضب شد عزم قتل ایشان نمود
ایشان بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضبه و غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و غضب رسول او بخدا
که از ما تمردی واقع نشده و همیشه مطیع و مأموریم و آنچه بعرض رسانیده اند خلاف واقع است رسول قول ایشان
اعتماد ننموده فرمود که حکم میان من و شما یکی از این دو بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی
و یا دو برای شما میفرستم که بمنزله نفس من باشد با مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و همه زراری شما را غارت کند
پس دست بر دوش امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و فرمود که هنوز آن مرد این کس است پس خالد بن ولید را با جمعی
بسر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس کن و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دار و تا ارتداد ایشان بر تو واضح
نشود با ایشان مقاتله منما خالد چون نزدیک آن قوم رسید جاسوسی را بجهة تجسس احوال ایشان فرستاد جاسوس
در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و بشعار اسلام اقدام می نمایند
بازگشته صورت حال باز گفت و وی نزد ایشان آمد گفتند قبل از این ولید بیامد و ما بجهة تعظیم باستقبال او بیرون آمدیم

چون ما را بدید مراجعت نمود نمیدانیم که منشأ آن چه بود خالد صدقات ایشان گرفته باز آمد و کیفیت حال را بعرض
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید این آیه نازل شد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ اگر بیاید بشما شخصی که بیرون رونده باشد از فرمان حق تعالی بخبری یعنی بیاورد
خبری که موجب تألم خواطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص و تجسس کنید و نیک بررسی صدق و کذب آن نمایید و بمجرد
اخبار او مبادرت بعمل مکنید أَنْ تُصِيبُوا بجهة کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را قَوْمًا بگروهی در اموال
و انفس ایشان بِجَهَالَةٍ بنادانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافر
و عاصی باشند در مقام مجادله و مقاتله در آیید و حال آنکه مؤمن و مطیع باشند اگر چنین کنید فَتُصْبِحُوا
پس گردید عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نَادِمِينَ پشیمانان که ممکن نباشد تدارک
آن یعنی در اول امر بقول فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر
شود و از آن پشیمان شوید و همیشه بر آن تأسف خورید و غمگین باشید و بهیچ وجه تدارک آن نتوانید این آیه دال است
بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن عزم عدم فسق است و عدالت ملکه ایست نفسانی که باعث باشد بر
ملازمت تقوی و مروت و تقوی اجتناب است از کبائر و عدم اصرار بر صغیره و مروت تنزیه نفس است
از دناآتی که لایق بامثال اینکس نباشد مانند سخریه و کثرت مزاح و کشف عورت در جایی که ستر آن سنت است
و سنت مؤکد باشد و ملتبس شدن فقیه بلباس سپاه بر وجهی که موجب سخریه او باشد و بر عکس از امر به تبیین است
ترهیب بندگان میکند از سخن دروغ برینوجه که وَاعْلَمُوا و بدانید ای مردمان أَنَّ فِيكُمْ آنکه در میان شماست
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا و تعظیم و اجلال او مقتضی آنست که کذب و کلام باطل یعنی بحضرت او معروض ندارد
و دیگر آنکه اگر خلاف راستی سخن عرض نمایید یا مرتکب فعل غیر مرضی شوید حق او را بر آن اعلام کند و موجب رسوائی
شما شود لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی رسول خدا قبول کند قول شما را و رای شما عمل نماید فِي
كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما
برای هوا و غضب است پس در جمیع امور اطاعت او کنید تا از مضیق هلاکت دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی دیگر

ازیشان که بحلیه تقوی متحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند و خود را ازان دور میداشتند ازینجهة حق تعالی سبیل
استدراک مدح ایشان نمود باین قول فرمود که وَلٰکِنَّ اللهَ و لیکن خدای حَبَّبَ اِلَیْکُمُ دوست گردانید
سوی شما یعنی بعضی از شما که متبوعی خود را ازان باز داشته اند الْاِیمَانَ ایمان را که تصدیق است بخدا
و رسول و ما جاء به النبی وَزَیَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِی قُلُوبِکُمْ در دلهای شما بنصب دلایل واضحه و معجزات باهره
وَکَرَّهَ و مکروه گردانید و دشمن ساخت اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ سوی شما پوشیدن حق را که آن توحید است
و نبوت و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن را از طاعة مفروضه و عدم اتیان بآن
وَالْعِصْیَانَ و نافرمانی از روی عناد و طغیان و در روایت منقوله از حضرت ابوجعفر علیه السلم مراد بفسوق کذب است
و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب دلایل است و وعده ثواب بر ایمان
و طاعت و وعید عقاب بر کفر و معصیت اُولٰئِکَ آن گروه که مستثنی اند عبارت بواسطه اتصاف ایشان
بصفات مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و امور مخبره بودن که
راسخند در آن و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان داده شده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللهِ جهة تفضلی
از جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بصدق و کذب خبر دهنده را
بر وفق آن جزا خواهد داد حَکِیمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور کلیه او است که بتحقیق اخبار کاذبه
موجب ایقاع فتنهاست و سبب اصناف بلایا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی بر دراز گوشی
نشسته بمجلسی از مجالس انصار رسید و توقف نمود تا آن دراز گوش بول کرد عبدالله سلول بینی خود را گرفته
گفت بگذارید این دراز گوش را که عفونت بول او ما را [illegible] عبدالله رواحه گفت بینی میگیری از
حیوانی که بوی بول آن خوشتر است از بوی تو و در روایتی دیگر این دراز گوش بوی بول او بهتر از بوی تست ابن
سلول از سخن او در غضب شد سخنی بی ادبانه گفت ابن رواحه نیز در مقابل آن سخنی در میان انداخت و کار بمنازعه
کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند متعصب رجولیت با یکدیگر در مقام مجادله در آمدند و بعضی بعصا و کفش و
جمعی بچوب خرما و ضربت دست گشودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون برین قضیه مطلع شد مراجعت فرمود

فی قلوبکم

و تنزل آیت ایشان نمود و کار ایشان را با صلاح آورد و این آیه نازل شد که وَاِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ
الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان
ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمایید و بروایت قتاده مردی انصاری را در ذمت
انصاری دیگر حقی بود و او در دادن آن مضایقه میکرد آن مرد بکثرت قوم مستظهر شده گفت بخدا که من حق
خود را از تو بعنف و قهر بستانم آن شخص گفت بیا نزد رسول رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند
و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشیده آیه مذکوره نازل شد که میان ایشان با صلاح آرید فَاِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کنند و
تعدی نماید اِحْدٰیهُمَا یکی ازین دو طایفه عَلَی الْاُخْرٰی بر طایفه دیگر بصلح دیگر راضی نشوند و از حکم خدا
عدول کنند فَقَاتِلُوا الَّتِی پس کارزار کنید با آن گروه دیگر که تَبْغِی از فزونی جوید که تعدی کنند بر گروه
دیگر حَتّٰی تَفِیْءَ اِلٰی اَمْرِ اللهِ تا بازگردند بحکم خدا و اطاعت امر او کنند فَاِنْ فَاءَتْ پس اگر بازگردند
آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند و ترک مقاتله فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان
ایشان بِالْعَدْلِ بسویه یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را منظور دارید وَاَقْسِطُوا و عدل
کنید در همه کارها اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی
عواقب امور ایشان را محمود میدارد و احکام باقی مسایل متفرعه بران در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفته تاکید
مبالغه در مصالحه بین المتحاصمین و المتنازعین میفرماید که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مومنان
اِخْوَةٌ برادرانند یکدیگر را در دین چه منتسب اند در اصل واحد که ایمانست پس باید که میان ایشان نزاع
و شقاق نباشد و اگر بسبیل ندرت خلاف و نزاع واقع شود فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ پس اصلاح
آرید میان برادران خود بکشف ظالم و اعانت مظلوم و بعد از امر بصلاح بجهة عزم اهل ایمان بر اصلاح
و عدم تهاون ایشان درین باب بتخویف ایشان میفرماید در مخالفت امر مذکور وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید
از خدای یعنی از عذاب او لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید یعنی امیدوار شوید برحمت او
او چه اتقا موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کوکب الاخبار از سید انبیا صلی الله علیه و آله روایت کرده

که مزد آنکه کارزار کند با کفار با مزد کسی که بصلح آرد میان مردمان برابر است و زهری از سالم نقل کرده
آنحضرت فرمود که مسلمان برادر مسلمانست باید که با وی ظلم نکند و بدنه که هر که در حاجت برادر مؤمن اقدام
نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هر که غمی از مسلمانانی بردارد حق تعالی کرب و اندوه را روز قیامت
بفرج مبدل گرداند و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی قیامت بدن او را ستر کند و این حدیث را بخاری
و مسلم در صحیحین خود آورده اند و در حدیث دیگر واقع شده است که مسلمانان برادران یکدیگرند باید
که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان یکدیگر نکوشند و دیوار خانها را
از بالای هم نگذارند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند
بلکه یکدیگر را بآن محظوظ سازند بعد از آن فرمود که کم کسی باشد که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن
قیس بن شماس هرگاه بمسجد معلای سید انبیا صلی الله علیه و آله آمدی صحابه او را بجهة گرانی گوش نزدیک حضرت
رسول جای دادندی تا کلام حضرت را نیک استماع کند روزی در مسجد بمجلس آمد در وقتی که مردم یک
رکعت نماز کرده بودند و بنماز مشغول شدند و چون یک رکعت نماز بگذارد مردمان از نماز فارغ شده بودند و
تا وی از نماز فارغ شد ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز رجوع نمود و پای بر گردن مردمان
مینهاد و میرفت تا بجای رسید که میان او و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یک کس بیش نبود وی را گفت دور شو جای
مرا بمن گذار وی گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شده در همانجا بنشست و چون هوا روشن
شد در آن مرد نگریست و گفت تو کیستی گفت فلان ثابت گفت فلان بن فلانه و این را بجهة آن گفت که وی را مادری
بود که در جاهلیت بزنا و فجور مشهور بود آن مرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش افکند خدای تعالی این آیه فرستاد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا یسخر قوم باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی
من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا شاید که باشند آن گروه که استهزا کرده شدگان خیرا منهم بهتر از استهزا
کنندگان از حیثیت رفعت درجه و مزیت منزلت نزد حضرت عزت چه اگر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر
احوال و از بواطن امور بیخبرند و بعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم بدر رفتند بصحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان

وصهیب

وصهیب و ابوذر استهزا میکردند حق تعالی فرمود که استخفاف گروهی مکنید که در ایمان با آن گروه شریک شده باشند شاید که این
گروه که در ظاهر حال فقیرند نزد حق تعالی بهتر باشند از اغنیای مرفه الحال و انس روایت کند که روزی ام سلمه
ازاری سفید بر میان بسته بود و گوشه ازار در پس پشت فرو گذاشته و بر زمین میکشید عایشه زبان بسخریه گشوده
با حفصه گفت که آن گوشه ازاری که ام سلمه از پس خود میکشد گویا زبان سگ است که از دهن بیرون کرده
حق تعالی فرمود که و لا نساء و باید که سخریه نکنند زنان من نساء از زنان دیگر عسی ان یکن شاید
که باشند که آن زنان سخریه کرده شدگان خیرا منهن بهتر از زنانی که سخریه کنندگانند از حسن نقلست
که این کلام در حق زنانی نازل شده که ام سلمه را بکوتاهی قامت تعیر و استهزا میکردند از ابن عباس مرویست
که صفیه بنت حیی اخطب نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده شکایت کرد زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند
یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشانرا بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی
و شوهر من محمد رسول الله حق تعالی آیه فرستاد که و لا تلمزوا و باید که طعنه مزنید و عیب مکنید انفسکم نفسهای
خود را یعنی اهل بیت خود را چه مؤمنان بمنزله بمثابه یک نفس اند پس هر که دیگران را عیب کند گویا خود را عیب کرده
و اگر غیر ملت را عیب کنند جایز باشد و لهذا اوضحها ما تجویز طعن و لعن کرده اند بر جمیع کفار و مخالفین لعنة الله علیهم
اجمعین و لا تنابزوا و باید که بیدی بخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبها یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه
یهودی یا ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا گویند یا یهودی یا نصرانی یا مؤمنی را گویند یا منافق بئس الاسم
الفسوق بد نامیست کسی را که متضمن فسق است یعنی کسی را بیهود یا ترسا ملقب ساختن بعد الایمان بعد از ایمان آوردن
او باید جزئیت اکتساب اسم فسوق بغیبت کردن اهل ایمان و لمز ایشان درک فکفته که اسم مشتق از سمو است بمعنی
علو و ارتفاع و حقیقت معنی آنست که بد است ذکری که مرتفع است مؤمن را آنکه بعنوان فسق مذکور شود چه آن
موجب انخفاض صفت پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر نخوانند و همچنین مستی باشد فاسق نخوانند و من لم یتب
و هر که توبه نکند از این امور منهیه و از آن نادم نشود فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران
بجهة وضع عصیان و موضع طاعت رحمن و نفسی را در معرض عذاب و عقوبت آن جهان حسن از عبد الله عباس مرویست

که قبل ازین آیه هرگاه شخصی معصیتی کردی و ازان تایب شدی مردمان او را بآن سرزنش کردندی و
گفتندی تو چنین عملی کرده حق تعالی باین آیه ایشان را ازان نهی فرمود از حسن نقلست که هر یهودی یا نصارانی
بشرف اسلام مرسید و او را بطریق سابق او را بلفظ یا یهودی و یا نصرانی ندا میکردند حق تعالی باین مذکوره
ایشان را ازان نهی فرمود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که از جمله حق مومن بر برادر مومن
خود آنست که او را نام برد بنامی که دوستترین اسمها باشد نزد او و آورده اند که حضرت رسالت صلعم
در سفری و حضرت درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کرده بود تا در مایحتاج ایشان قیام نماید
و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد و سلمان رضی الله عنه در بعضی در سفار فرموده سید مختار در خدمت
دو کس از صحابه قیام مینمود روزی آن دو کس سلمان را گفتند برای ما طعامی طبخ کن و شیخ ابو علی طبرسی گفته
که آن دو کس ابا بکر و عمر بودند و سلمان بجهت آنکه در شب بعبادت مشغول بوده خواب بر و غالب شده طعام
مهیا نساخت ایشان سلمان را گفتند چرا طعام نپختی گفت خواب بر من غالب شد و بجهة آن درین امر در انک
تاخیری واقع شد گفتند نزد رسول رو و طعامی برای ما بیار وی چون صورت حال بعرض رسانید حضرت فرمود
که نزد اسامة بن زید رو و اسامة وکیل حضرت بود و در صرف حوایج سلمان نزد وی آمده بفرموده سید از و
طعام طلبید اسامة گفت حاضر نیست وی باز گشته گفت در سرکار حضرت طعامی حاضر نیست ایشان سلمان را بجای دیگر
فرستادند تا طعام بیاورد سلمان باز آمد و گفت آنجا بلنتعد نیز طعام نبود ایشان غایبانه سلمان را زبان
بغیبة وی گشوده و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک می شود پس در تجسس افتادند
که آیا اسامة راست گفته که طعام نداشته یا بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر که نزد حضرت رسول صلعم
آمدند رسول فرمود که چیست این سرخی که در میان اندامهای شما می بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم
حضرت فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم بلکه غرض من گوشت آدمیست چه امروز تمام روز گوشت سلمان و اسامة را
میخوردید و من آن را بر شما مشاهده میکنم آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آوردید
اجتنبوا کثیرا من الظن دور شوید و واگذارید ان بعض الظن اثم بسیاری از گمانها را

که آن

که آن گمانها بدست در حق برادر مومن بدرستی که بعضی از گمان گناه است یعنی موجب تفرع اثم است چون گمانی که
در حق است از بدی و لا تجسسوا و تجسس مکنید چیزهائی را که بر شما مخفی باشد چنانچه در کار است بدگمان شده و مرتکب
تجسس آن شده بدانکه ظن بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و مومنان که
قوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنین والمومنات بانفسهم خیرا و حدیث ان حسن الظن من الایمان
نیز محسن این قسم است دویم حرام و آن گمان بد است بخدا و مومنان که موجب اثم است و متضمن عقوبت الیم مندوب و آن
غلبه ظن است در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات معیشتی و درین
صورت بدگمان موجب سلامتی است و سبب انتظام امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه را خدای
پوشیده است یعنی بتجسس آن مشغول مشوید بعد از اجتناب از ظن و تجسس باب غیبت نیز کرده میفرماید که
و لا یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غیبت بدی
یاد مکنید چنانکه درباره سلمان کردند پس در بیان آنکه غیبت افحش چیزهاست میفرماید که ایحب احدکم
آیا دوست میدارد یکی از شما ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده بود
آن برادر فکرهتموه پس بتحقیق که کراهت خواهید داشت ازان و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن
پس همچنانکه شما بسیار کاره و متنفرید از خوردن گوشت برادر مرده باید که از غیبت نیز باین وجه اجتناب نمایید
چه طبع و شرع منکر آنست واتقوا الله و بترسید از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبة ان الله بدرستی که
خدای تواب بسیار پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت رحیم مهربان بر آنکه باز ایستد و
غیبت عبارت ازانکه در غایبانه کسی سخنی گویند که اگر در مواجهه با او گویند او را بد آید و از حضرت پیغمبر صلعم
پرسیدند که ما الغیبة غیبت چیست فرمود که آنست که یاد کنی برادر خود را بانچه ازان کاره باشد اگر آن چیز در و
باشد بتحقیق که غیبت او نموده و اگر در و نیست او را بهتان کرده و نیز فرمود که غیبت مسلمانان مکنید
و در پی عورات و بدیهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد حق تعالی و را رسوا
سازد و اگر چه در منزل خود باشد آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود بلال را امر فرمود

در نسب او

که بر بام کعبه معظمه رفته و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت وی افتادند و از آن جمله حسام قدح
کرده گفت که آیا محمد کسی دیگر ندارد و سهل بن عمر گفت اگر خواسته خدا است تغیر دهد و حارث و ابو سفیان گفت
من هیچ نمیگویم میترسم که خدای آسمان محمد را آن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمده حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله
از آن خبر داد آن جماعت را طلبیده فرمود که چنین و چنان گفته اید آن جماعت اعتراف کرده گفتند بلی یا رسول الله
پس این آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای گروه مردمان إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ بدرستی که ما شما را آفریدیم
مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَىٰ از مرد و زن که آدم و حواست وچون همه از یک پدر و مادرید پس هیچ وجه ندارد
که از نسب خود افتخار کنید و در نسب دیگری طعنه زنید و قدح آن کنید غرض از تفرق قبایل و شعب شعوب
و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تفارق و امتیاز است همچنانکه حق سبحانه میفرماید وَجَعَلْنَاکُمْ
و گردانیدیم شُعُوبًا شعبها یعنی جماعات متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند وَقَبَائِلَ
و قبیلها که منسوب بشعوب باشند لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید
و لهذا هر شخص که یک نام داشته باشند باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز میشوند چون زید تمیمی از زید
قرشی ممتاز است و اگر امتیاز میان شما نباشد معاملاتی که سبب انتظام امور است متعذر گردد پس غرض
نه آنست که شما بسبب شعوب و قبایل و تفاخر بآبا و اجداد خود کنید و در نسب خود دعوی تفاوت و تفاضل نمایند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که شعوب جماعتی اند که نسب خود را نسبت ببلاد دهند و قبایل کسانی
که نسب خود را منتسب بآبا سازند و گویند شعوب مشتمل است بر قبایل چون خزیمه که شعبی است مشتمل بر قبایل متعدده
که یکی از آن کنانه است حاصل که مقصود از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآبا و اجداد و دعوی تفاوت
و تفاضل در رفعت و منزلت بلکه مطلب اجتناب نمودنست از منهیات و ارتکاب نمودن مامورات چنانکه میفرماید
إِنَّ أَکْرَمَکُمْ بدرستی که گرامی ترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای أَتْقَاکُمْ پرهیزکارترین شماست پس هر کرا
تقوی بیشتر قرب او نزد خدا بیشتر و فضل او از همه افزونتر و کلمه شریفه الشریف بالفضل و الادب لا بالاصل
والنسب که از کلمات متبرکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشعر است بر کریمه ان اکرمکم عند الله اتقیکم إِنَّ اللَّهَ

آن حضرت صح

عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال شما خَبِیرٌ آگاه بعلم و ادب شما و میتواند بود مراد از این آیه
تقریر امر اخوتی باشد که مانع اغتیاب است و مؤید این است که از عبد الله عباس نقل کرده اند که آیه در حق ثابت بن
قیس آمده وقتی که از روی تعریض متعرض کرد بقرین خود و گفت نظر کن که تو پسر فلانه زنی رسول صلی الله
و آله فرمود که کیست که نام فلانه میبرد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله حضرت فرمود که در روی این مرد
نظر کن چون نگاه کرد فرمود که چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان بعضی سیاه و برخی سفید و جمعی سرخ و
گروهی زرد فرمود که در تو هیچ تفضلی نیست مگر پرهیزکاری و تدین بدین اسلام پس آیه مذکوره نازل شد
از ربیع بن مشجره روایت که روزی حضرت رسول در بازار مدینه میگشت غلام سیاهی را دید که او را میفروختند
و او میگفت اگر مرا میخرد باید که باین شرط مرا بخرد که مرا منع نکند از نماز یومیه گذاردن در پس رسول خدا
چرا که همیشه نماز یومیه را در پس آن حضرت گذارده ام و در هیچ جای دیگر تا این اقدام ننموده ام مردی او را باین
شرط بخرید و رسول صلی الله علیه و آله در وقت هر نماز او را میدید که می آمد و با آنحضرت اقتدا میکرد روزی
چند برآمد آن غلام پیدا نشد احوال او را پرسید گفتند تب دارد حضرت برخواست و بعیادت او رفت و بعد از
سه روز دیگر احوال وی پرسید مولای او گفت که وفات نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخواست و بنفس نفیس خود متولی
تکفین و تغسیل او شد مهاجر و انصار از این تعجب نمودند حق تعالی آیه فرستاد و در آن بیان نمود که نسبت را از این
بلکه فضیلت و کرامت و شرافت بتقوی و پرهیزکاریست و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که
دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسی که نافرمانی خداکند و در طریق عصیان سلوک نماید اگر چه آنکس سید قرشی باشد و بهشت
خلق نشده مگر برای آنکه فرمان الهی برد و کمر اطاعت او در میان بندد اگر چه غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که خواهد که گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدای بترسد و طریقه پرهیزکاری پیش گیرد آورده اند
که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمیع دراری و اثقال و احمال نزد حضرت پیغمبر صلعم آمده اظهار کلمه اسلام کردند
و در باطن ایمان نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت انبوهی مدینه بر ایشان تنگ گشت پس در مساجد و معابر
مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بقذارات ملوث کردند و نرخها را گران ساختند و صبح و شام نزد آن حضرت می آمدند

و میگفتند عرب تنها نزد تو آمدند بر پشت مراکب نشسته بی اموال و اولاد و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و
اسباب و اساس خانه پس ما را چیزی ده تا صرف خود و عیالان خود نمایم حق تعالی آیه فرستاد که قالت الاعراب
گفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمنا ایمان آورده ایم و تصدیق بجنان کرده ایم قل لم تؤمنوا بگو ای محمد
در جواب ایشان که ایمان نیاورده اید چه شما را اقرار است اما تصدیق نیست و منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن
و ترک قتال نمودن مشعر است بر عدم ایمان ایشان شما دعوی ایمان میکنید ولکن قولوا اسلمنا ولیکن
بگوئید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام چه غرض شما از دعوی
ایمان و انقیاد امانست از قتل و سبی ولما یدخل الایمان و هنوز در نیامده است ایمان فی قلوبکم
در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیق است بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم از آنست
که با آن تصدیق جنانی باشد یا نه پس هر مؤمنی مسلمان باشد اما هر مسلمانی مؤمن نباشد و مراد از قوله ان الدین عند الله
الاسلام اسلامیست که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد شده که الاسلام علانیة والایمان
فی القلب و چون ثواب متفرع است بر ایمان و بمجرد دعوی اسلام بدون تصدیق بآن مثمر ثواب نیست از ینجهت به بنی اسد
خطاب میکنند که وان تطیعوا الله و اگر فرمان برید خدای را ورسوله و فرمان برید او را ظاهرا و باطنا یعنی
یعنی از نفاق توبه کنید و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات آن عمل کنید لا یلتکم کم نگرداند خدای تعالی
من اعمالکم از ثواب کردارهای شما شیئا چیزی را بلکه مزد کار را بتمام و کمال بشمارت ان الله بدرستیکه
خدای غفور رحیم آمرزنده است و امرزبان گناهان گنهکاران که مطیع وی باشند بتوفیق مثوبات و اجور
مطیعان از سدی نقلست که آیه در اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون
و مال ایمن شوند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بحدیبیه ترغیب فرمود ایشان از آن متقاعد شوند حق تعالی
فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند پس ای محمد بگو با ایشان که شما دعوی اسلام کنید
نه ایمان چه در قلوب شما ایمان داخل نشده و اگر فی الحقیقه ایمان میداشتند از حرب اعدای دین متقاعد نمیشدید
و مؤید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید که انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان از روی حقیقت

الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند بالله و رسوله بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق
ایشان نمودند ثم لم یرتابوا پس شک نکردند بل بعد از اقرار باره و جاهدوا و جهاد کردند
باموالهم بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند یا برای ایشان خود و اسلحه جنگ خریدند وانفسهم
و بنفسهای خود یعنی خود مرتکب قتال اهل حرب شدند فی سبیل الله در راه خدای بطلب رضای او اولئک
آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ایشانند راست گویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که بجهت
خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کردند مرویست که چون این آیه نازل شد اعراب سوگند خوردند که در این
قول دل ما مطابق زبانست و سریره ما موافق علانیه یعنی مؤمن صادق الوعده ایم حق تعالی جهت رد قول
و توبیخ ایشان آیه فرستاد که قل بگو ای محمد جماعت اعراب را که دعوی غیر واقع میکنند اتعلمون الله
آیا می آموزانید خدای را یعنی خبر میدهید بدینکم بکیش خود و می پندارید که خدا نمیداند اسرار شما را
والله یعلم و حال آنکه خدا میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه وما فی
الارض و آنچه در زمین است از حادثات سفلیه والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها دانا است
و هیچ چیز بر وی مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد قبل از این گذشت که اعراب مذکوره در دعوی
ایمان منتی عظیم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مینهادند در آنکه اکثر اعراب با تو جدال و قتال کردند و ما بدون
محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم حق تعالی فرمود یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا آنکه
اسلام آورده اند و قبول آن کرده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود
بل الله بلکه خدای یمن علیکم منت مینهد بر شما ان هدیکم بانکه راه راست نموده است شما را للایمان
برای ایمان بقبول دله و ازاحه علت ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی ایمان ان الله
یعلم بدرستیکه خدای میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله
بصیر بما تعملون و خدای بیناست بآنچه میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر و سایر اسرار و اعلان شما
سورة ق از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که قاری این سوره را سکرات

مرگ آسان بود و قبر وی تنگ نگردد و روزی بر وی فراخ شود و در آخرت مغفور باشد و ابو حمزه ثمالی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که هر که این سوره را در نوافل و فرایض مداومت نماید
حق تعالی روزی را بر وی فراخ گرداند و در آخرت نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهند و آسانی حساب
او نمایند و بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح این سوره فرمود
بذکر آنچه واجبست ایمان بآن از قرآن و ادلهٔ توحید و غیر آن فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
ق علم الهدی قدس سره العلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سورها جهة امتیاز منثور است
از منظوم در اوایل کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد ازین می آید
شعر نیست نه نظم پس درین هنگام در ایراد این حروف ردّ جماعتی باشد که قرآن را شعر میگفتند و درین حرف معینه
علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمیست از اسمای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست که در اول آن
قاف باشد از اسمای حسنی چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قریب و قدوس و قیوم و نزد جمعی اشارتست بقرآن
یا ایمائیست بکلمه وقف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست به الله قائم بالقسط یا اسم
کوهیست که خدای تعالی بآن قسم یاد کرده است و آن کوه محیطست بکرهٔ زمین و حق تعالی آن را از زمرد سبز آفریده
و کنارهٔ آن بر آسمانست و سبزی آسمان از عکس آنست و پارهای زمرد که در میانهٔ مردمانست از آنست و این قول
از ضحاک منقولست و از وهب بن منبه مرویست که ذو القرنین بکوه قاف رسید و در پیرامون آن کوههای
کوچک دید و مؤکلان از ملائکه پرسید که این چه کوهست گفتند رگهای زمینست و هیچ شهری و بقعه نیست الا که رگی
از آن متصلست باین کوه و چون ارادهٔ الهی تعلق گیرد تزلزل زمینی ما را امر فرماید تا عرق آن را حرکت
آریم گفت مرا از عظمت خدای خبر دهید گفتند کمترین چیزی که دلالت بر عظمت و شأن او میکند آنست که در عقب ما زمینی است
از برف که هر یکی از عرض و طول آن پانصد سالراهست و از شدت و سورت برودت آن برخی شکننده برخی دیگر
می شود و اگر این زمین نمیبود همه مردم از روی زمین از گرمی آتش دوزخ سوخته میشدندی و گویند سوگند است
بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای بندگان کما قال و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب

و کریمهٔ نحن اقرب الیه من حبل الورید که درین سوره است مخبر این قول است و یا ایمائیست بقوت قلب محمد صلی الله علیه و آله
و یا اشارتست بکلمهٔ قضی الله ما هو کائن و یا اشعار بقول یا محمد و بنا بر آنکه قسم باشد معنی آنست که سوگند میخورم
بحقیقت قاف والقرآن المجید و بحقیقت قرآن بزرگوار که باعتبار شرافت آن بر سایر کتب انبیا
و مجید یعنی عامل احکام حلال و حرام که بعثت مستخفی از جنس آدمیان بجهة انذار و مبعوث شدن ایشان در
نشأهٔ آخرت محل تعجب نیست مؤمن مصدق را بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جاءهم از آنکه
آمد بایشان منذر منهم بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب و شگفت نیست زیرا که علم
ایشان بآنکه منذر متصف است بعدالت و امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه دلالتی صریح دارد
بر آنکه وی ناصح و مشفق ایشانست و ترسانیدن از حلول مکروه بر ایشان و مع ذلك معجزات ظاهره و علاوهٔ
آن شده فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان بعث هذا ای بر گزیدن محمد برای رسالت شیء
عجیب چیزی عجب و شگفتست بعد از آن از تعجب ایشان بر بعثت حکایت از زبان ایشان میکند که ء اذا متنا
آیا زنده شویم وقتی که بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک ذلك این رد روح به بدن رجع بعید
باز گشتنی است دور از عادت و امکان و در موضع استبعاد و استنکار بعد از آن حق تعالی در رد استبعاد رجع
میفرماید که قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض منهم آنچه ناقص گردانند زمین و بخورد
از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هر گاه لطافت علم ما فرا رسیده باشد بجمیع جزئیات
پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آنچه زمین آن را ناقص ساخته باشد و خورده از لحوم و عظام ایشان در خبر است از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که همه اعضای بنی آدم پوسیده و ریزه شود مگر استخوان عُصعُص که اصل ذنب است
و حق تعالی در نشأهٔ آخرت همه اجزای متفرقه را بآن استخوان ضم کند و زنده نماید و در احادیث صحیحه ثابت شده که
اجساد انبیا و اوصیا و شهدا هرگز پوسیده نشود بلکه بر همان حالت اولی احیای ایشان نماید و عندنا و نزد ماست
کتاب حفیظ نوشته که حافظ جمیع اشیاست یا محفوظست از اندراس مراد لوح محفوظست که تفاصیل همه اشیا در او
مودعست و همه حالات مکونات در او مکتوب و مندرج است و از تغییر و تبدیل محفوظ پس هر گاه نزد ما این نوع کتاب باشد

که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم بنا نشیم باجزای بالیه ایشان و احیای ایشان قدرت نداشته باشیم و نه
آنست که ایشان معترف باشند بل کذبوا بالحق بلکه بجهت عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و انکار دیدند بحق که
قرآنست یا محمد صلی الله علیه و آله لما جاءهم آنهنگام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجازست یا محمد
که صاحب معجزات و آیاتست فهم پس آن مکذبان فی امر مریج در کاری شوریده و مضطرب و بهم
برآمده اند چه گاهی قرآن را بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی بافسانه و پیغمبر را زمانی بمجنون میگویند
و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصلا بیک امر قرار نمیدهند و بیک چیز وا نمی ایستند بجهت تحیر ایشان در امر آن
و فرط جهالت ایشان بحال بعد از ان اقامت دلیل میکند بر قدرت خود بر بعث بقوله افلم ینظروا
آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء سوی آسمان فوقهم که واقع شده بر زبر ایشان که بمحض قدرت
کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم آنرا و بر داشته ایم طبقه بالای طبقه و زیناها و بیاراستیم آنرا
بکواکب ثابته و ستارهای سیاره و ما لها من فروج و نیست مر آنرا هیچ فرجها و شکافها و آفریده
چیزی بدین عظمت و رفعت با حسن ترتیب و انتظام طباق بدون فرجه و رخنه و خللی و عیبی دلیلی واضحست
بر کمال علم و حکمت پس بلا شبهه بر بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد باشد والارض مددناها
و زمینها را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب والقینا فیها رواسی و افکندیم در روی کوههای استوار
بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار گیرد و منقلب نشود مانند سفینه مملو از اثقال که بر
روی آب قرار گیرد وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر صنف نبات
بهیج نیکو و آراسته و بهجت افزا یعنی موجب کثرت حسن و زینت ابتهاج و مسرت و نظارت مانند
ازهار لطیفه و اشجار خضره و نباتات ناضره و اینهارا آفریدیم تبصرة بجهت بینائی یعنی برای نظر کردن
در آن بدیده اعتبار و نگریستن بر وجه استدلال وذکری و برای یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد
منیب مر هر بنده بازگردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنع او تا علم بکمال علم و قدرت او پیدا کرده
معترف شوند ببعث و نشور ونزلنا من السماء ماء و فرو فرستاده ایم از جانب آسمان یا از ابر

مبارکا آبی با برکت و بسیار منفعت فانبتنا به پس برویانیدیم بآن آب جنات بوستانهای مشتمل
بر اشجار انبوه پر اثمار با شکوه وحب الحصید و دانه نباتی که از شان او اینست که محصود و درو کرده
شود در وقت رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن والنخل و برسته گردانیدیم بباران درخت
خرمارا باسقات در حالتی که بلند بند و کشیده بالا یا باردارند لها مر آنها درختانراست طلع نضید
غلاف خرما که در هم چیده و بهم پیوسته است مراد تراکم شکوفه است یا کثرت میوه و این همه را برویانیدیم
رزقا للعباد برای روزی مر بندگانرا واحیینا به و زنده گردانیدیم بآن آب بلدة
میتا زمین مرده یعنی خشک بی نبات را پس همچنانکه زمین را زنده گردانیدیم بآب
کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبور یعنی زنده گشتن شما و بعرصه محشر حاضر شدن چه
هر که امعان نظر کند و نیک تامل نماید در احیای دانه که مانند مرده است که در خاک مدفونست عالم خواهد قادرهم
شد بر اینکه شخصی که بر اخراج قادر باشد خواهد بود بر اخراج موتی از ان پس در تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از تکذیب قوم خبر میدهد که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که
واصحاب الرس و یاران چاه پر کرده از عکرمه روایتست که ایشان
اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را
جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظلة بن صفوان بود شهید کرده در چاه افکندند و آن را از سنگ پر کردند و
اقوال دیگر در این باب در مائده سمت ذکر یافت وثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را وعاد و گروه
عاد هود را وفرعون و فرعون و قوم او موسی و هرون را واخوان لوط و برادران لوط لوط را
و ذکر اخوان جهة آنست که ایشان از نسب او بودند و اصهار او واصحاب الایکة و یاران ایکه شعیب را
و ایکه بمعنی بیشه و جنگل است وقوم تبع و گروه تبع را در سوره دخان مذکور شدند کل هر یکی از ایشان
کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را فحق وعید پس واجب و لازم گشت وعید من یعنی
آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب بر ایشان نازل شد و هر گاه مآل امم ماضیه که مکذب رسول بودند
عذاب استیصال بود پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیبست نیز هلاک خواهد بود و بعد از ذکر

وعید بر رجع بعید میکنند که أَفَعَيِينَا آیا درمانده و عاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول
وراه نیافتیم بوجود آن تا فرو مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار باین معترف نشدند بَلْ هُمْ بلکه
ایشان بسبب وساوس شیطان فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفریدن نو که بعث و
حشر است پس بر تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را
وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ آنچه وسوسه میکند باو نفس او و مراد بوسوسه حدیث
نفس است یعنی میدانیم آنچیزی را که نفس حاضر است از مکنونات ظاهر و سرایر قلوب و خواطر صدور پس هم را
بر وفق اعتقاد بسزا خواهیم داد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیک تریم با نان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
از رگ جان بوی و حقیقة معنی آنست که علم او سبحانه یعنی محیطست باحوال انسان که هیچ چیز از خفایای صدور
و سرایر قلوب بر وی مخفی نیست پس گویا ذات او سبحانه اقربست باو از رگی که حامل روح است و گویند حبل
الورید اقرب اجزای انسان نیست پس درین کلام ایمائیست که حق تعالی از ان اقرب اقربست بوی
پس همچنانکه انسان هرگاه که خود را طلبد یابد هرگاه حق را جوید یابد و کریمه اذا سألک عبادی عنی
فانی قریب و حدیث قدسی الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسی زبور است مخبر این معنی اند و محققان را
درین آیه کریمه کلامی بلند و سخنی ارجمند است و آن آنست که هرگاه کیفیت قرآن سراب جاز اکنون است
بتن متوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است چگونه ادراک توان نمود و بدانکه
قرب حق ببنده بر دو قسم است یکی عام که شامل همه مخلوقات باشد و نکته و هو معکم اینما کنتم ایمائیست بان و دیگری
خاص که خواص عباد را باشد و سر نحن اقرب رمزیست از ان و گویند معنی آنست که ما بعلم و قدرت و حفظ نزدیکتریم
بآدمیان از حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما بآدمیان محقق است إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ در حینی که
فرا میگیرند دو فرشته که فرا گیرنده اقوال و اعمال انسانند و آن را در نامه مینویسند و محافظت میکنند این کلام تعریض است
بر آنکه تسلیط ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهت حکمتی است چه او سبحانه از استحفاظ ملکین مستغنی است و مطلع است
بر آنچه بر ملکین پوشیده است از اخفای خفیات لیکن حکمت مقتضی آنست و آن زیادتی لطف او سبحانه است ببندگان

نزدهم

در اجتناب نمودن از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و میتواند بود که از متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن ای محمد
چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال اند یکی از ایشان عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست
انسان نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و دیگری از جانب چپ وی نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان ملازم
انسانند و اصلاحید انمیشوند از ایشان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نیفگند آدمی از دهن خود هیچ سخنی یعنی هیچ
چیز متکلم نشود إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او یا نزد گیران قول رَقِيبٌ عَتِيدٌ نگهبانیست مهیا و آماده که بنویسد
این حال اقوال او را در نامه اعمال او مینویسند مرویست که حفظه چهار فرشته اند دو در روز موکل اند و دو در شب
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بدرستی که جای نشستن دو فرشته تو
برابر دندانهای پیش تست که یکی بر راست و دیگری بر چپ و زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو مداد ایشان و تو جاری
میشوی یعنی بی ملاحظه میگوئی آنچه ترا بکار نمی آید و ترا فایده نمی رساند و از خدا و از ایشان شرم نمیداری از حضرت امام
حسن علیه السلم مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت و ابو هریره از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ صحیفه بر خدا عرض نکنند که در اول و آخر آن نیکوئی باشد الا که حق سبحانه فرماید که
آنچه در میان دو طرفست بوی بخشیدم و انس روایت کند که از انحضرت شنیدم که چون بنده از بندگان مؤمن فوت
شود و آن دو فرشته گویند که خدایا قبض روح فلان بنده مؤمن کردی ما بکجا رویم و بچه امر قیام نماییم خطاب آمد
که آسمان و زمین مملو است از فرشتگان آدمیان و پریان و همه بعبادت مشغولند شما نیز بر سر قبر آن بنده روید و
بتسبیح و تهلیل و تکبیر آن قیام نمایید و ثواب آن را در نامه حسنات او بنویسید تا روز قیامت و از اینجا معلوم
شد که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ او وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیارد
بیهوشی مرگ یعنی حاضر شد شدت موت که زایل کننده عقل است بِالْحَقِّ امر درست و راست که کتب الهی بآن
ناطق است و انبیا بآن مبعوث مراد آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال معاد و میتواند بود که مراد
از حق کشف حال بنده باشد از سعادت و شقاوت وی نزد آن حال ملائکه گویند که ذَٰلِكَ این مرگ مَا كُنْتَ
آن چیزیست که تو بودی در زمان حیات که مِنْهُ تَحِيدُ از ان میل میکردی و میگریختی یعنی میترسیدی و مکروه میشمردی

ونفخ في الصور و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخ همه مردگان زنده شوند و از قبور بیرون آیند ملک بانگ زند گویند
ذلك يوم الوعيد این نفخ روز وقوع آن چیزیست که خلقان را بآن وعید میکردند و میترسانیدند
تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد گردند وجاءت و بیاید درین روز بعرصهٔ محشر
كل نفس هر شخصی از مکلفان معها در حالتی که با او باشد سائق راننده یعنی فرشته که او را
بموقف حساب براند وشهيد و گواه یعنی فرشتهٔ دیگر که بر اعمال حسنه و افعال سیئه وی گواهی دهد و
تواند بود که یک فرشته باشد که جامع این دو صفت باشد یا سائق کاتب سیئات باشد و شهید کاتب حسنات و بر تقدیر
نه از سائق فرار میسر باشد و نه از شاهد انکار متصور مرویست از محمد بن سالم باسناد او از یحیی بن عبدالرحمن
ازرق از حبیب بن زید از عثمان از جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفت
من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که مراد از سائق درین آیه منم که محمدم و مراد از
شهید علی ابن ابی طالب علیه السلم و این روایت از طریق اهل سنت نیز ثابت و محقق است و فرقهٔ شیعه درین
معنی متفق و مستند پس بر ارباب طباع سلیمه و اذهان مستقیمه واجب و متحتم است که طریق عناد عصبیت جاهلیت را
بگذارند و قدم در طریق انصاف نهند و ابلیس تقلید را بقواطع عقلیه بقتل آورند و حضرت علی بن ابی طالب را
چون سایر صحابه ننهند و از حکم و متابعتش رو نگردانند و بیقین بشناسند که تخم محبت او در مزارع دلها
منتج رستگاریست در موقف حساب و سبب محو سیئات موجب رفع درجات نزد حضرت رب الارباب و باعث
خلاصی ازین عتاب که لقد كنت في غفلة من هذا بدرستی که بودی در دنیا در بیخبری ازین روز
فكشفنا عنك پس برداشتیم از پیش دیدهٔ تو غطاءك پوشش غفلت ترا تا امور حقه که شنیده بودی
معاینه دیدی فبصرك اليوم پس دیدهٔ تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب حديد تیز است در دیدن
آنچه میشنیدی از احوال معاد یعنی از روی یقین آن را دیدی بدون شائبهٔ شک و شبهه از ابن عباس مرویست
که خطاب با کافرانست که منکر بعث است یعنی بودی در دنیا در بیخبری و غفلت و اصلا نمیگرویدی و یاد این نمیکردی
وقال قرينه و گوید در آن روز همنشین او یعنی فرشته که در دنیا گواه وی بوده هذا ما لدي عتيد

۱۰۳

اینست آنچه نزد من مهیا و آماده است یعنی نامهٔ اعمال او و گویند مراد از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال او
بروی مسلط بوده کقوله نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان او در آن روز اشاره باو کرده با تمسک
گوید که این چیزیست که نزد منست یعنی در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده شده برای دوزخ
و این قول از حضرت امام محمد باقر علیه السلم و امام جعفر صادق علیه السلم منقولست پس از جانب حضرت حق بسائق
و شهید خطاب آید که ألقيا في جهنم بیفکنید در دوزخ كل كفار عنيد هر ناگرونده ستیز کننده
در امر حق را مناع للخير بسیار منع کننده مر خیر را باز دارنده مال از حقوق واجبه معتد در
گذرنده از حدود الهی و معادات نماینده با اهل آن مريب بسیار شک آرنده در وحدانیت خدا و در روز جزا
الذي جعل مع الله آنکه گرداننده یعنی شریک ساخته با خدای بحق إلها آخر خدای دیگر را
فألقياه پس در افکنید او را في العذاب الشديد در عذاب سخت از محمد بن نعیم واسطی مرویست که شریک بن
عبدالله گفت من بعیادت سلیمان اعمش رفته بودم در مرض موت وی و ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در آن مجلس
حاضر بودند و با اعمش گفتند تو بآخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی و از ذنوب پشیمان شوی و از اکاذیب و اقاویل
که ناقل آن بودی باز گردی و از آن پشیمان شوی بعد از آن گفتند که تو در حق علی بن ابی طالب توغل مینمودی و در
محبت او بسیار افراط میکردی و اخبار بسیار از بیخردی در شأن او روایت میکردی و مردم را ازین جهت گمراه کردی و در
هلاکت میانداختی و ترا ازینهمه سکوت اولی و احسن بود پس باید که ازینهمه توبه کنی که صلاح امور آخرت تو در آنست
اعمش چون این سخن از ابو حنیفه شنید با اصحاب و اقارب خود توجه نموده فرمود که مرا بنشانید و بر جای تکیه نهید
اعمش را نشانیدند و تکیه دادند پس فرمود که ای ابو حنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد که از ابو
سعید خدری شنیدم که گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود خطاب رسد از رب
الارباب که یا محمد یا علی القیا فی جهنم من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما فیمضی علی علی شفیر جهنم فیقول هذا
لک و هذا لی و هو قوله القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی ای محمد و ای علی من که خداوندم شما را امر کردم که هر که شما را دشمن
باشد در دار دنیا او را در دوزخ اندازید و هر که محبت و مودت شما شعار او بوده و در طریق دوستی شما ثابت قدم بوده.

اورا بهشت درآرید پس برادر من علی بن ابی طالب بنابر فرموده خدا تعالی بدین امر قیام نماید و بکنار دوزخ رود و گوید ای جهنم بگیر این را که از تست و واگذار این را که از منست و آیه القیا فی جهنم باین معنی است که مذکور شد یعنی بیندازید ای محمد وای علی در جهنم هر کافر نبوت و عنید ولایت را ابوحنیفه چون این سخن از اعمش بشنید با اصحاب خود گفت که ازین مجلس برخیزید تا از وعظیمتر ازین بگوش شما نرسد پس ابوحنیفه با اصحاب خود برخواسته مغموم و مهموم از آنجا بیرون آمد و مجاهد از طریق اهل سنت نقل کرده از عبد الله عباس که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی بن ابی طالب و متابعت او اختیار کنی و در اقوال و افعال پیروی او کنی که نطق او عین ثوابست و متابعت او رستگاری از عقاب پس نیکو بخت آن بنده که روشن رای باشد و از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نپیچد و مطیع و منقاد او باشد و وای بران مدبر شقی که با او مخاصمه کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت او سلوک نماید و باید او آزار او مشغول شود یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی بن ابی طالب باشد پس اهل جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل نار بامر او معذب و معاقب شوند و در تفسیر اهل بیت علیهما السلام نیز آمده که فردای قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کار امت را با امیر المؤمنین علی تفویض کند تا وی دوزخ را گوید که هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من احبائی ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست و آن را مگیر که از دوستان منست پس حاصل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه و احادیث موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل البیت علیهما السلام مکحل سازد و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلا جنان و فضای راحت افزای روضه رضوان رسد و از ورطات مخوفه مهالک فروع خلاص و ایمن گردد و فارغ باشد از آنکه در آن روز نزد القای وی ببار با قرینی که مضل و باشد طریقه مخاصمه پیش گیرد و گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه قرین منست که مرا گمراه ساخت و از طریق مستقیم و منهج قویم منحرف گردانید قال قرینه گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا قرین او بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته طاغی نساختم او را و از طریق حق بیرون نبردم

ولکن کان ولیکن او بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز باختیار خود از طریق حق گشت و در وادی ضلالت سلوک نمود و من باکراه و اجبار او را بضلالت نینداختم و مثل آیت قوله تعالی حکایت عنه وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم قال گوید حق تعالی در جواب مخاصمان که لا تختصموا لدی مخاصمه مکنید نزد من که هیچ فایده بران مترتب نخواهد شد وقد قدمت الیکم بالوعید و بدرستی که پیش فرستادم بسوی شما وعید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود و بزبان رسول خود اعلام شما کرده بودم از خبری که موجب انذار شما بود ازین روز پس درین روز مخاصمه مستلزم الزام و محبت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه ما یبدل القول لدی تغییر داده نشود سخن نزدیک من یعنی گفتاری که موعود بهشت بلکه بر شما بر وفق وعده که داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغییر و تبدیل آن وما انا بظلام للعبید و نیستم من اصلا ستم کننده مر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عقاب کنم پس تغییر داده نشود گفتار و وعده من یوم نقول لجهنم در روزی که گوید خدای دوزخ را و یاد کن ای محمد روزی را که بدوزخ خطاب کند که هل امتلأت آیا پر شدی از کفار و عصات و حفص بصیغه متکلم میخوانند یعنی روزی که گوییم بدوزخ که آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کن و حق تعالی دیگر کافران را بوی فرستد تا پر شود صاحب مجمع گفته که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید که آیا پر شدی او گوید که هنوز پر نشدم و هنوز در من سعت کثرت هست دویم آنکه حق تعالی آلت تکلم را در وی خلق نماید تا باین قول متکلم شود سیوم آنکه صفت خطاب بخزنه دوزخ باشد و اسناد آن بدوزخ بر سبیل مجاز یعنی ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصیان پر شده خزنه گویند که در آن موضع مزید است و روایتی که انس و ابوهریره و عبد الله عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فسقه را بدوزخ برانند و دوزخ ایشان را فرو برد و دیگر طلب زیاده کند و زیاده ازان خواهد پس حق تعالی قدم را در دوزخ نهد پر شود و بالم آید

ومتقاصر گردد گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند مراد تقدم گروهی اند که علم الهی در ازل
تقدم گرفته باشد بر اصرار کفر و عصیان و عدوان ایشان و این وجه از عبد الله مبارک منقول است و از
وهب بن منبه مرویست که مراد از قدم قومی اند که حق تعالی ایشان را پیش از آدم خلق کرده و صورت ایشان
چون سگ و گرگ و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان را جز
خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران در وعده مؤمنان و متقیان میفرماید که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ در مکانی که دور
نباشند یعنی چنان نزدیک بود که متقیان درجات خود را بعینها مشاهده کنند و انهار و اشجار و اثمار و
ازواج طیبه و غلمان و ابنیه فاخره مزینه بدر و یاقوت و زمرد و عقیق آن را معاینه ببینند پس ملائکه
ایشان را گویند که هَذَا این ثواب عظیم مَا تُوعَدُونَ آن چیزیست که وعده داده شده بودید
در دنیا لِكُلِّ أَوَّابٍ بدل للمتقین یعنی بهشت را نزدیک گردانند برای هر تسبیح کننده مجاهد گفته که
اواب کسیست که بسیار یاد کننده گناهان باشد در خلوت و ندامت خورنده و توبه کننده از ان حَفِيظٍ
نگهدارنده حدود شرعیه و رعایت کننده امر و نهی و نزدیک گردانند بهشت را مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ
برای هر که بترسد از خدای بِالْغَيْبِ در حالتی که غایب باشد از مشاهده عذاب یا غایبانه مردم از
خدای ترسان باشد و مطیع امر و نواهی او وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیارد دل باز گشته بحق یعنی که
بطاعت آرد و سر از معصیت باز زند پس ملائکه گویند مر ایشان را که ادْخُلُوهَا در آیید به بهشت
بِسَلَامٍ در حالتی که سالمید و ایمن از زوال نعمت ذَٰلِكَ این وقت حلول که مقارن سلامت
يَوْمُ الْخُلُودِ روز تقدیر خلود است یعنی جاوید ماندن چه بعد از ین مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات
از خطاب بغیبت میفرماید که لَهُمْ مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع
نعم و اصناف لذت فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و نزدیک ماست زیاده از آنچه اراده کنند
و آن چیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد و چشم ایشان ندیده باشد و گوش ایشان نشنیده یا مراد

بمزید

بمزید اعطای زیادتیست بر قدر استحقاق ایشان مرویست که ابری بفرمان حضرت عزت ربانی
اهل جنت مرور کنند و حور العین را بر ایشان بباراند انگاه حور العین با ایشان گویند که ماییم مزیدی
که حق سبحانه فرموده که ولدینا مزید و بعد از ان در انذار کفار میفرماید که وَكَمْ أَهْلَكْنَا
قَبْلَهُمْ و بس که هلاک کردیم پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ أَشَدُّ
که ایشان سخت تر بودند از کفار مکه مِنْهُمْ بَطْشًا از روی قوت و تناوری و عتاو توانگری و کثرت قبیله
و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر آن فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ پس راه بریدند در شهرها تا نقب
یعنی گردیدند در شهرهای بسیار و سفر کردند در آن بقصد تجارت و کسب مال و متاع هَلْ مِنْ مَحِيصٍ
آیا هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا از نزول عذاب تا قوم تو نیز از آن توقع داشته باشند که از مرگ
یا عذاب نجات یابند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی
و یادکردنیست مر آنان را که باشد مر او را دلی یعنی دلی متفکر در اخبار مذکوره چه کسی که غیر متفکر و متذکر است
بمنزله شخصیست که بی قلب باشد از عباس مرویست که مراد بقلب عقلست و تسمیه آن بقلب بجهت آنست
که دل محل عقل و علم و فهم و ذکر است از شبلی منقول است که کسی که بموعظه قرآنی منتفع میشود همین دلها را
باشد و طرفة العینی از و غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را
بموعظه قرآنی و نصایح فرقانی و بطریق اعتبار آن را بشنود وَهُوَ شَهِيدٌ و آن حاضر باشد بذهن خود
یعنی دلش بفکر و ذکر آنچه میشنود مشغول باشد تا فهم معانی آن کند نزد استماع آن چه کسی که ذهن او حاضر
نباشد در حکم غایبست و استماع او بمنزله عدم بجهت عدم ترتب فایده بر ان محققان گفته اند که القای
سمع بقوت شنیدن قرآن چنان باید که گویا از پیغمبر صلی الله علیه و آله میشنود پس در فهم ترقی نماید
و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از ان از ین مرتبه بلند تر بیرد و چنان داند
که از خدای میشنود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی
که از متکلم آن شنیدم و وکیع که یکی از روایات اهل سنت است روایتست که روزی در دستر

لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَو

باصورتی در غایت زیبایی بر رسم هدیه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورد آنحضرت با صحابه گفت که از
شما کیست که دو رکعت نماز گذارد بر وجهی که در آن نماز اصلا دل او مشغول بامور دنیا نباید شد
تا من یکی ازین دو ناقه را باو دهم پس امیر المؤمنین علی علیه السلم برخاسته بنماز مشغول شد و بعد از فراغ جبرئیل آمد
که حق تعالی میفرماید که یکی ازین دو شتر را بعلی ابن ابی طالب ده چنانکه وعده داده حضرت فرمود که یا جبرئیل علی
در تشهد بخاطرش رسید که از ان دو شتر هر کدام که خوبتر و فربه‌تر آن باشد میخواهم که پیغمبر بمن دهد
و این امریست متعلق بدنیا و این فکر منافی شرط منست جبرئیل فرمود که یا محمد این فکر علی امریست متعلق
بامر آخرت زیرا که مقصود وی ازین فکر آن بود که آن شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ شکی نیست
در انکه انچه در راه خدا تصدق نمایند اکمل آن موجب ثواب تام و انقص آن موجب نقصان عام است که
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون پس حضرت بعد از استماع این کلام از جبرئیل این هر دو شتر را بعلی بن
ابی طالب بخشید و چون امر بدینمنوال واقع شد حق تعالی آیه فرستاد که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب
او القی السمع و هو شهید یعنی درین عمل که از علی بن ابی طالب صادر شد از اخلاص موعظه و نصیحتی کلی است آن
کسانی که ایشان هوشمندان باشند و انصاف شیوه ایشان نیز بوده باشد آورده اند که یهودان بنابر اعتقاد باطل
خود میگفتند که حق تعالی بعد از انکه در عرض شش روز آسمانها و زمین را آفرید و روز شنبه استراحت فرمود پشت را
بر عرش باز داد حق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که ولقد خلقنا السموات والارض و بدرستی که ما
بیافریدیم آسمانها و زمین را وما بینهما و انچه در میان آنهاست از بحار و اشجار و غیر آن فی ستة ایام
در مقدار شش روز که آن از یکشنبه بود تا جمعه وما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آن من لغوب
هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم و در روایت آمده که رنگ روی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعد از استماع این قول از یهود سرخ گشت و حق تعالی در عقب آن فرمود که فاصبر علی ما یقولون
پس شکیبائی کن در انچه میگویند یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی
البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی وسبح و تنزیه نمای او را از عجز

و ماندگی

و ماندگی و اکثر مفسران سبح را بمعنی صل تفسیر کرده اند یعنی نماز گذار بحمد ربک در حالتی که
آن نماز مقترن باشد بستایش پروردگار تو را انچه بتو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مقترن باشد بحمد
قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب که محل نماز بامداد است وقبل الغروب
و پیش از فرو شدن آفتاب که وقت نماز ظهر نیست ومن اللیل و بعضی از شب فسبحه پس تسبیح کن
او را که آن نماز شام و خفتن است و نزد بعضی مراد نماز تهجد است وادبار السجود و دیگر تسبیح گوی او را
در اعقاب سجدها یعنی نمازها و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که مراد از ادبار السجود دو رکعت
نمازست بعد از مغرب همچنانکه مراد با دبار النجوم دو رکعت نماز صبح است و این قول را از حضرت امام
حسن علیه السلم و حسن بصری و شعبی نیز روایت کرده اند و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز شام
پیش از انکه سخن کند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در دوم فاتحه و قل هو الله احد جای او را در
علیین بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست که مراد تعقیب صلوة یومیه است واستمع ظاهر خطاب بحضرت رسالت است
و مراد امتند یعنی بشنو آن چیزها که خبر میدهیم ترا از احوال قیامت یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا
کننده یعنی اسرافیل من مکان قریب از جائی که نزدیکست باسمان مراد صخره بیت المقدس که از همه زمین
زز ده میل و بروایتی بهجده میل بآسمان نزدیکتر است و گویند که قرب نسبت بجمیع ارض است زیرا که این موضع وسط ارض است
پس آواز اسرافیل بر بالای آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دور نخواهد بود در خبر است که اسرافیل
بر بالای آن صخره انگشت در گوش نهد و گوید ای استخوانهای پوسیده شده وای پیوندهای از هم گسسته وای گوشتهای
ریزه شده وای موهای پراکنده خدای تعالی امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا یوم یسمعون الصیحة
بدل است یعنی استماع این ندا کن روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را بیکبار بالحق آن چیزی که
درست و راست یعنی بعث از برای جزا و گویند جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل منادی اهل قبور و بر هر تقدیر چون
بشنوند صیحه را گویند ذلک یوم الخروج این روز روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب و یوم
الخروج اسمیست از اسماء قیامت انا نحن نحیی بدرستی که ما زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را

حیات می‌بخشیم در دنیا وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشان را در آن وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست
بازگشت ایشان یعنی بار دیگر برای حساب و جزا زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ روزی که شکافته
زمین و دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی از مردگان پس بیرون آیند از قبور سِرَاعًا شتابندگان
بسوی ندا کننده بی تأخیر و مهلت ذَٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ برانگیختنی است
و جمع کردنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ که بر ما آسانست با وجود تباعد دیار و قبور و تفرق اجزای ایشان بعد از آن
جهت تسلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران
از انکار قیامت و جحود وحدانیت و نبوت و سخنان نالایق در حق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وَمَا أَنتَ و نیستی تو عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلطی که بجبر و قهر ایشان را بایمان داری بلکه بر تو
همین تبلیغ و ترهیب و ترغیب ایشانست فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَن يَخَافُ کسی را که
بترسد وَعِيدِ از آنچه وعده منست از عذاب در روز حساب چه خایف بموعظهٔ تو منتفع می‌شود
نه کسانی که در کفر اصرار نموده‌اند و در جحود و انکار افزوده سُورَةُ الذَّارِيَاتِ اُبی بن کعب
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و میجهد
حق تعالی ده حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسد و ده سیئه محو نماید و او را بیامرزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که هر که سورة الذاریات را در شب یا در روز بخواند حق تعالی معیشت او را باصلاح آرد
و روزی بر او روی فراخ گرداند و قبر او را پر نور کند تا روز قیامت و بدانکه حق تعالی سوره ق را ختم
نمود بذکر وعید افتتاح این سوره کریمه بتحقیق وعید نمود فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالذَّارِيَاتِ سوگند بپراکنده کنندها یعنی بادهائی که پراکنده کننده ابرند یا خاک یا غیر آن یا ملائکه
که پراکنده کننده ابرند یا بزنانی که بجهة کثرت ولادت پراکنده کننده اولادند ذَرْوًا پراکنده کردنی
فَالْحَامِلَاتِ پس بردارندگان یعنی ابرهائی که بردارنده‌اند وِقْرًا بار گران را که بارانست یا بملائکه که حامل
ابرهای گرانند یا بزنانی که حامل جنین اند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان یعنی کشتیها که جاریند در دریا

سبک آب

١٦٧ زل

یا بکواکب سبعه سیاره که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است و هر یک در فلک
خود سیر میکنند یا بادهائی که از مهب خود جاری میشوند يُسْرًا جاری بآسانی فَالْمُقَسِّمَاتِ پس قسمت
کنندگان یعنی فرشتگان که تقسیم کننده‌اند أَمْرًا کار را که نامزد ایشانست در امور امطار و
ارزاق و آجال است که حق تعالی نامزد ایشان کرده و بروایت مجاهد مراد چهار فرشته مقرب‌اند که متولی
تقسیم امور عباد اند جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل بنفخ صور
طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر منبر کوفه خطبه میخواند و در
اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از میان هر دو پهلوی من ریزان می‌شود
اگر کسی را باید که طلب فیض نماید ابن الکوا برخاست و گفت یا امیر المؤمنین از تو چند چیز سؤال میکنم اگر جواب
گفتی صادقی و اگر نه کاذب حضرت فرمود که هر سؤالی که داری بکن گفت خبر ده مرا از ذاریات فرمود که آن
بادهاست گفت حاملات چیست فرمود که ابرها گفت جاریات چیست گفت کشتیها گفت مقسمات امرا چیست فرمود
که فرشتگانند و این نقل نیز در کتاب کشف مذکورست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم و امام جعفر صادق
مرویست که جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه آفریده
از صنایع بدیعه و بدایع عجیبه پس حق سبحانه و تعالی باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن
دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند بآنکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده
داده میشود از حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راستست و درست
و در آن اصلا خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزای روز حساب لَوَاقِعٌ هر آینه حاصلست
یعنی البته بوقوع می‌آید و بحصول می‌پیوندد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند بآسمان که خداوند راههای نیکوست
مثل طرقی که بر روی ریگ یا آب بسبب وزیدن باد ظاهر میشود و مانند طرق بر روی زره چه در روایت
واقع شده که آسمانها بهمان طریقه مخلوق گشته و از حسن منقولست که مراد بحبک آسمان نجوم است که بحسن
تمام و زینت مالا کلام است بجهة کثرت ستارگان بر او که مزین او بند مانند طرق الوان مختلفه که مزین

در بیان دعوی کو

حسم اند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند که حبک چیست فرمود الحسن واز ابن مروی عبد الله عمر
روایت کرده که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق تعالی بدان قسم یاد میکند که انکم بدرستی که
شما ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر یعنی وقتی او را شاعر میگویید
وگاهی ساحر و زمانی کاهن و هنگامی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی آن را گاهی سحر نسبت میدهید و وقتی بشعر
و زمانی بکهانت وگاهی بر بافته یکبار باساطیر الاولین و وقتی دیگر بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم
سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی آن مقرید و برخی منکر و جمعی متردد در آن یؤفک عنه
گردانیده می شود از ایمان آوردن محمد یا بقرآن من افک هر که مصروف شده است یعنی توغل نموده در مصروفیت
بر وجهی که صرف اعظم وارند از آن نباشد یا گردانیده می شود از ایمان کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیت شده
بجهت عناد و انکار او یا گردانیده می شود از حق و صواب کسی که گردانیده شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف است
بر ذکر حق که مرجع ضمیر عنه است و گویند ضمیر عنه راجعست بما توعدون یعنی حق تعالی بنذارات و غیر آن قسم یاد فرموده
که وقوع امر قیامت حق است پس با آسمانها سوگند که ایشان در قول مختلفند یعنی بعضی شاکرند و بعضی جاحد و بعد از آن فرمود که گردانیده
می شود از اقرار بامر قیامت یا بدین آنکسی که در نهایت گردیدنست بعد از آن اهل تکذیب را بهوتر نفرین کرده میفرماید قتل
الخراصون کشته شدند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف این ضرب در معنی دعا بقتل و هلاکت که جاری
مجری لعنت است از قبیل قتل الانسان ما اکفره الذین هم دروغ گویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهل فرو رونده اند از
از جمیع جوانب ایشان ساهون غافلانند و بیخبرانند که از اوامر و نواهی خبر ندارند و بجهة نهایت جهالت و غایت غفلت
برسبیل استهزا یسئلون میپرسند از حضرت پیغمبر و مؤمنان که ایان یوم الدین کی خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای تعالی
بر وقوع آن سوگند یاد کرده و گفته که ان الدین لواقع حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که واقع شود جزا یوم هم در روزی که ایشان
یعنی کافران علی النار یفتنون بر آتش سوخته شوند و بدان معذب گردند عکرمه گفته که همچنانچه طلا بسبب آتش که در دست
آتش مفتون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده ما طلا در آن روز بآتش مفتون شوند و در جهیم سوخته شده ملائکه ایشانرا گویند که
ذوقوا بچشید شما فتنتکم سوختن خود را هذا این عذاب الذی کنتم آنچیزیست که بودید شما در دنیا به

که پرسیدن و طلبیدن آن تستعجلون شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد و بعد از وعید کفار وعد ابرار میفرماید که
ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از ترک معصیت در آن روز فی جنات و عیون در بوستانها و چشمهای
روان باشند یعنی بساطین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشند آخذین در حالتی که فراگیرندگان باشند بر وجه رضای
نفس و حسن رغبت ما آتاهم آنچیز را که داده باشد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه و کتاب
عطا موده از انواع کرامت جلیله پس بعلت استحقاق ایشان باین نعمت عظیمه میفرماید که انهم کانوا بدرستی که آن
متقیان بودند قبل ذلک پیش ازین یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران و فرمان برداران با
احسان نماینده کان بغیر خود با نواع تصدقات و غیر آن پس تفسیر حسنات میفرماید بقوله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
بودند که در زمان اندک از شب خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب مشغول میشدند با آنچه لایقست بر مبالغه در قلت خواب کردن
از حضرت ابی جعفر صادق علیه السلم منقولست و ضحاک و مجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف مینمودند بر قلیلا و بعد از آن
ابتدا میکردند بقوله من اللیل ما یهجعون و ما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنان کم بودند در دنیا بعد از آن فرمود که خواب
نمیکردند بلکه همیشه باحیای شب مشغول بودند و قول اول اکثر و اوضح و اشهر است و بالاسحار هم یستغفرون
و سحرها می بودند ایشان که طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون اول سحر میشد استغفار
میکردند بر وجهی که گویا همه شب بجرایم و مآثم مشغول بوده اند از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که این در حق
کسی است که در سحر هفتاد بار استغفار کند در نماز وتر و قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است از سعید جبیر روایت کرده که ابن
عباس فرمود که این آیه در حق اهل بیت است که علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اند نزول یافته و بعد از آن گفت که
عادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم چنین بود که در ثلث اول شب خواب میفرمود و ثلث اخیر بتهجد و تلاوت مشغول میبود و از
هفتاد رکعت نماز میگذارد و در بعضی نمازها ختم کلام الله میفرمود و در سحرگاه ذکر او سبحان ربی و در حق بود دو هزار بار
ضمره که از جمله اصحاب آن حضرت بود روایت کند که در بعضی از شبها حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را دیدم که در محراب
مسجد ایستاده بود و مینالید همچو نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد و سوره تمام میگریست و دست بر محاسن شریف خود زده
میفرمود که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا سه طلاق داده ام و فرمود که ای دنیا

زندگانی تو بغایت کوتاه است و در امر خطیر تو اندک و آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه و دوری و درازی سفر آخرت
و وحشت و ترس آن راه و بزرگی آن منزلگاه و بعد از ذکر اعمال بدنیه بیان طاعة مالیه میکند که وَفِي أَمْوَالِهِمْ
و در مالهای متقیان بوده است حَقٌّ مَعْلُومٌ بهره مقدر و نصیبی مقرر لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواهنده را و بی بهره را
محروم و کم تحقیق است که از هیچکس چیزی نخواهد و کما مردمان آن باشد که او غنی است و به نیجهة او را از صله خود محروم سازند و یا فقیریست
که بکثرت دختران مبتلا بود و یا مملوکی که مولای او را نفقه ندهد و یا پیشه کاری که از پیشه کار خود چیزی کسب نتواند
کرد یا کسی اثمار یا زرع یا انعام او را آفتی رسیده باشد عبد الله بن قلابه گوید که در یمامه سیلی آمد و همه اموال کسی را برد
یکی از صحابه گفت هذا المحروم این مرد محروم است از برای او دریغی باید کرد پس از برای او توضیع کردند و چون عرض
از وعد و وعید ارشاد مردمانست بایمان از جهة استیصال ایشان بیان آیات خود میکند و میفرماید که وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ
و در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و اراده و فرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ
مر بی گمانان را یعنی موحدان را که در طریق توحید برهان که موصل است بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند و بصیقل
دلایل واضحه زنگ ریب و شک از قلوب خود زدوده اند و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین است طی آنست از برای کسان
و عیون منفجره و معادن متنوعه و حیوانات منبثه که مختلف اند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع
و حشرات و نباتات از بقول و حبوب و جبال موتده و براری و ابحره و جویها و مسالک و طرق در آن بجهة سهولت
تردد بندگان در آن و ایضا در نفس زمین است اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ
و در نفسهای شما نشانهاست که دالست بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر که در نفس نظیر آن است
و با وجود این متفرد است بهیات حسنه و ترکیبات عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه
بواسطه عقول زکیه و افهام صافیه أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا پس نظر نمیکنند استفهام در معنی امر است یعنی نظر کنید بعیون
ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق تا بوسیله آن عالم شوید بر وجود صانع عالم و بر وحدت و علم و قدرت
و حکمت و رحمت و سهو و لیهم ارکه این آیتها را از نفس خود ببیند و در صحیفه وجود خود قدرت و حکمت مشاهده ننماید
از حیات خود محظوظ نشود و مآل او در نشاء آخرت ندامت و حسرت کند و بعد از ذکر آیات ارضی در بیان

احوال آیات

احوال آیات سموی میفرماید که وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی در اسبابست روزی شما
که بارانست سعید بن جبیر گفته مراد برزق فرشتندرا که ترقی عیون که بسبب او اقواتست از آن است وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر
در آسمانست آنچه وعده داده میشود شما را از مثوبات عظیمه چه بهشتها آشکاره در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی
و گویند مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه شما بآن موعود شده اید معتد و مکتوبست در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس
باید که غم روزی نخورد چه آن در جایی نهاده است که نه آفت بدو رسد و نه دزد بدان راه یابد از سفیان ثوری روایتست
که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه گفت که این سفاهت و حماقتست که آنچه خدای تعالی در آسمان نهاده است من آن را در زمین
طلب کنیم پس بکوشه امنی و کشته بعبادات مشغول شد دو روز چیزی باو نرسید روز سیم جلهٔ خرما دید که پیش او نهاده اند و او را
برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد وی آمده روز سیم جلهٔ دیگر نزد وی نهادند پس با بنظر یقا رونی تا آخر مرسید
و با آن معیشت میکردند و عبادت مینمودند تا بجوار رحمت ایزدی پیوستند آنگاه بجهة تاکید قول مذکور میفرماید که فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که إِنَّهُ بدرستی که امر مذکور را از آیات و روزی موعود لَحَقٌّ
هر آینه راست و درست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه
شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت امر مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که روزی
بر دو قسم است یکی آنکه تو طالب اوئی دویم آنکه او طالب تست آنچه تو طالب آنی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او
طالب تست امکان دارد که ترا دریابد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است
روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده شوند باین وجه که در صباح که از آشیانها بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه
که باز میگردند سیرند و حکمت در طلب رزق انتظام عالم و سبب مؤانست بنی آدم است و چون حق تعالی بیان آیات و تعداد نعمهای خود
نمود در عقب آن باز رشته کلام را بجانب تخویف و تهدید کشیده حکایت ابراهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا اهل ضلالت
بوسیله آن خائف شده در طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میفرماید که هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام جهة تفخیم این کلام
و تنبیه بر آنکه این از وحی ملک علام است نه از سخن محمد صلی الله علیه و آله و مراد از آن خبر است یعنی البته آمده است بتو
حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ سخن مهمانان ابراهیم که گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم

که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمود و بروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند که بجهت اهلاک
قوم لوط علیه السلام بر ابراهیم نازل شده بودند و بتبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر
که آن عزرائیل است یا عزراه و نزد بعضی دیگر سه فرشته اول بودند و گویند که ده فرشته بودند که سالار ایشان
جبرئیل بود اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر ابراهیم فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند که سلام کردیم بر تو
سلام کردنی قَالَ سَلَامٌ گفت ابراهیم که سلام بر شماست و چون ایشان را بصورتی غریب و شکلی عجیب
دید بعد از جواب سلام فرمود که قَوْمٌ مُنْكَرُونَ شما گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت حال
شما ندارم و نمیدانم که چکسانید فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ پس میل فرمود ابراهیم و توجه نمود بسوی اهل خود در جای که
ایشان ندانستند که بکجا میرود نزد ساره آمد و گفت مهمانان غریب آمده اند طعامی هست که ایشان را بآن ضیافت نمایم
گفت چیزی نیست فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ولیکن گوساله دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم و تربیت میکنم
و دست و پایش را خضاب بسته ام و رنگ زرد در گردن او مالیده ام و با دلش گرفته ام مانند سر مادر عزیز دارم او را
بتو بخشیدم ابراهیم آنرا بکشت و بریان کرده بر طبقی نهاده نزد مهمانان آورد فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ پس نزدیک گردانید
آنرا بسوی ایشان یعنی نزد ایشان بر زمین نهاد و چون ایشان بآن میل نکردند قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ گفت
آیا نمیخورید ازین طعام گویند که ابراهیم را عادت بود که در وقت اکل با مهمانان نگرد تا مبادا از خوردن شرمسار شوند و
طعام را برغبت نخورند و در اینجا نیز بنا بر عادت قدیمی خود بایشان نگاه نمیکرد و ظنش آن بود که ایشان بطعام خوردن
مشغول بودند ساره از پس پرده ایستاده بود دید که اصلا ملتفت طعام نمیشوند پس ابراهیم را بر این معنی واقف گردانید
و چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً پس در خاطر گرفت از ایشان ترسی چه در آن روزگار
هر که با کسی دشمن بودی طعام او را نخوردی پس او بجهت این خایف شد که مبادا عذری کرده باشند و بقصد نفس یا مال او آمده باشند
ایشان چون در ابراهیم اثر خوف بدیدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس و اندیشه بخود راه مده که ما فرشتگانیم
از این شاد شد مرویست که چون ابراهیم بدانست که فرشتگانند گفت چرا پیشتر مرا خبر نکردید تا این گوساله را بیجان نمیکردم
و از مادرش جدا نمیساختم جبرئیل علیه السلام پر بران گوساله زد زنده شده برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد

ساره در پس پرده چون اینحالت را دید متعجب ماند و ابراهیم نیز از نخالت در تعجب ماند ایشان دیگر باره سخن آغاز کردند
وَبَشَّرُوهُ و مژده دادند او را بِغُلَامٍ به پسر اسحق نام که از ساره متولد شود عَلِيمٍ کامل در علوم شریعت
یعنی چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن ابراهیم یعنی ساره فِي
صَرَّةٍ در حالتی که فریاد کننده بود و گویند مراد از صره کلمه آیه یا ویلتی است که در وقت تعجب میگویند و گویند ساره
بعد از شنیدن این سخن گفت اللیلیا اللیلیا و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بوده فَصَكَّتْ
پس طپانچه زد بسر پای انگشتان وَجْهَهَا بر روی خود مقاتل و کلبی گفته اند انگشتان را جمع کرد و بر روی و جبین
خود زد و این از عادت زنانست در وقت تعجب و گویند چون این مژده شنید حرارت دم حیض را در خود یافت
و بجهت حیات طپانچه بر روی خود زد وَقَالَتْ و گفت که من عَجُوزٌ عَقِيمٌ پیر زنی نازاینده ام پس چگونه فرزند
آرم و در روایت آمده که او را نود و پنج سال بود و ابراهیم را صد و نود سال و ساره هرگز نزاییده بود
و چون مژده فرزند شنید بسیار تعجب کرد قَالُوا گفتند فرشتگان با او بعد از مشاهده تعجب او كَذَٰلِكِ همچنین
که بشارت دادیم ترا قَالَ رَبُّكِ گفته پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه از رای خود إِنَّهُ بتحقیق
که خدای هُوَ الْحَكِيمُ اوست حکم کننده بوجود ولد مر ترا یا محکم کار در آنچه اراده فرماید الْعَلِيمُ دانا بمصلحت تو
و بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین دو صفت باشد قول او حق و وعده او صدق بود مرویست که جبرئیل چون تعجب
ساره بدید و را گفت نظر در سقف خانه خود کن چون نگاه کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه بود همه سبز شده بود و میوه
برآورده ظاهر پس نزد اینحال اطمینان تمام درباب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابراهیم بدانست که ایشان فرشتگانند
فرود آمدن ایشان باین هیات مجموعی جز با مری عظیم نخواهد بود قَالَ گفت بایشان که فَمَا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرشتگان فرستاده شدگان از نزد خداوند عالمیان قَالُوا گفتند در جواب خلیل الرحمن ای خلیل
إِنَّا أُرْسِلْنَا بدرستی که ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه گناه کاران یعنی کافران چه کفر
سرآمد گناهانست مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب قوم لوط فرستاده اند لِنُرْسِلَ تا فرو فرستیم و نازل گردانیم
عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از اهلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهرهای ایشان حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنگها از گل مصنوع شده مراد طین

منجز است که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده باشد چون سفال مُسَوَّمَةً در حالتی که آن سنگها نشان کرده
شده اند باسم آنکس که محکوم است بهلاکت بان نشان کرده شده اند بانکه از حجاره عذابند مرویست که
آن سنگها بعد از هلاکت ایشان و زیر و زبر شدن شهرهای ایشان بطریق باران بر آنها ریزان شده و
اصح روایات آنست که بر جمعی فرود آمد که ایشان در آن شهر نبودند و همدران سنگ هلاک شدند حاصل که آن
سنگها نشان کرده شده اند عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ برای عذاب جمعی که از حد درگذشته اند
در کفر و سایر معاصی و چون ابراهیم معلوم کرد که ایشان بمؤتفکه میروند بجهت اهلاک قوم لوط دل مبارکش
بجهت برادرزاده خود متالم گشت و گفت آیا احوال او در ان بلا چون گذرد ملئکه گفتند غم مخور
که بلوط و دختران او ضرری نخواهد رسید فَأَخْرَجْنَا پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد
در دیه مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان بلوط فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا پس نخواهیم یافت در آن دیها
غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ غیر اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و گفته اند که در مدت
بیست سال یکی از قوم بلوط ایمان آورده بود وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم فِيهَا آيَةً در آن دیهها نشانه
از عذاب که آن احجار مسومه است یا اسود آب متنته لِلَّذِينَ يَخَافُونَ برای عبرت آنانکه میترسند
الْعَذَابَ الْأَلِيمَ از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار را گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود
بازدارند نه جمعی که قساوت دارند و بنهایت عناد نه باین علامت منتبه نمیشوند و بعد از ان در بیان قصه
فرعون و استیصال قبطیان میفرماید که وَفِي مُوسَى و نیز در قصه موسی آیتی است مر اهل اعتبار را یعنی
گردانیدیم در قصه موسی نشانه برای مؤمنان ترسکار إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
و قوم او بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که آن عصا و ید بیضا و غیر آن فَتَوَلَّى پس برگشت از ایمان آوردن
بِرُكْنِهِ بقوه خود یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بآن از کثرت جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود
یا گردانید گردن را که رکن او بود و بدان مستند و متقوی بود از قبول حق وَقَالَ و گفت که موسی سَاحِرٌ
جادوئیست که چشم بندی حاذق و عادت بما مینماید أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه ایست که از عاقبت کار خود نمی اندیشد

وچون

و در حالتی که فرعون ملامت
کننده بود نفس خود را که
از موسی اعراض کرد و هم بر
زدم وَفِي عَادٍ

و چون فرعون از موسی بازگشت و بروی طعنه زد و قوم با وی در طغیان اتفاق کردند فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ
پس بگرفتیم او را و لشکر او را بغضب و قهر فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم همه ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا و غرقه ساختیم
وَهُوَ مُلِيمٌ و در قصه قوم عاد نیز آیتی است برای اهل اعتبار إِذْ أَرْسَلْنَا و چون فرستادیم عَلَيْهِمُ
الرِّيحَ الْعَقِيمَ بادی را که آبستن کننده درخت و حامل سحاب باشد یعنی بادی بی خیر و نفع و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که مراد باد صباست و بروایت ابن عباس باد دبور و نزد ابن مسیب باد
جنوب و بر هر تقدیر مَا تَذَرُ نمیگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ هیچ چیز را که میگذشت بر او إِلَّا
جَعَلَتْهُ مگر که گردانید آنچیز را كَالرَّمِيمِ مثل آنچه که ریزه ریزه شده وَفِي ثَمُودَ و در قوم ثمود
نیز نشانه است مر مؤمن ترسکار را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تَمَتَّعُوا
برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرند بکسر و مال حَتَّى حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود کما قال تمتعوا في داركم ثلثة ايام فَعَتَوْا پس گردن کشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان پروردگار خود و
بتدارک ما فات مشغول نشدند فَأَخَذَتْهُمُ پس گرفت ایشان را الصَّاعِقَةُ عقوبتی که بیهوش کنند و هلاک
سازنده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و حال آنکه ایشان آنرا میدیدند بمعاینه چه آن در روز رابع
فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتش نازل از جانب آسمان فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ پس
نتوانستند از جای برخاستن یعنی قادر نبودند بر آنکه برخیزند و از عذاب بگریزند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند
انتقام کشندگان از ما و یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عقاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح
مِنْ قَبْلُ پیش از امم مذکوره إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان
از استقامت ایمان بکفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در مواضع خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر پذیرفته
و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و تا نایم
و آسمان را بلند کردیم و بلند بر افراشتیم بِأَيْدٍ بقوه کامل خود وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستی که ما توانائیم
بر بنای آن و یا آسمان را بنا کردیم و قادریم بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع است

بمعنی طاقت و یا ماکت ده کننده ایم آسمان را و یا علم ما وسعت بهمه امور یعنی دانائیم بجمیع اشیا و توانائیم بهمه چیزها
وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیدیم بجهة قرار خلقان بر آن فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ
پس نیک گسترانیده ایم ما بسط آن را بجهة مصالح بندگان نه بجهة جر نفع خود و دفع ضرر از خود
زیرا که ما غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ما سوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و از هر چیزی از
اصناف موجودات آفریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگریست از حیثیت شکل مانند مرد و زن یا بجهة
تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف یا بجهة مخالفت ذاتی چون نور و ظلمت و
رطب و یابس و سهل و جبل و بر و بحر قیاس سما و ارض و حجر و شجر و حیوان و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی
چون علم و جهل و قهر و لطف و مرض و صحت و سقم و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات مراد آنست که آنچه آفریده
ما اینست بطریق زوجیت آفریده ایم پس لازم نمی آید که کفر مخالف ایمانست و معصیت که خلاف طاعت است و غیر آن
از صفات رذیله آفریده او باشد حاصل که ما رفع سما و خلق ارض و ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
باراده آنکه شما که بیند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد
و انقسام نیست و بجهة راه برید بخالق خود و پرستش او کنید و چون مقصود از آفرینش اشیا تحصیل معرفت
و عبادتست فَفِرُّوا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او
بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مراد آنست که از وی
در وی گریزید و محققان گفته اند بگریزید یعنی از ما سوای او و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که گریخته اید
از حق بسبب تعلق بما سوی در حق گریزید بقطع تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار
کنید و در حق قرار گیرید إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب او سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ
بیم کننده ام آشکارا نماینده منذریت از خود بلکه از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده انچه
از آن حذر کردن واجبست وَلَا تَجْعَلُوا و مگردانید یعنی فرا مگیرید مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ
معبودی دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ

بیم رسننده

بیم رسننده ام هویدا و پیدا و تکرار این قول جهة تأکید است یا اول مرتبه است بر ترک ایمان و دویم بر شرک آوردن
كَذَلِكَ داب امم سالفه چون داب قوم تست یعنی همچنانکه قوم تو ترا تکذیب میکنند امم سالفه نیز پیغمبر
خود را تکذیب میکردند پس در تفصیل این مجمل میفرماید که مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر که گفتند قوم او ساحر جادوست در وقتی که
معجزه با ایشان مینمود أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است گاهی که از بعثت با ایشان خبر میداد أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت
کرده اند پیشینیان مر پسینیان را بِهِ باین سخن تا همه متفق شدند باین قول استفهام برای توبیخ است و مراد نفی است
یعنی وصیت نکرده اند بیکدیگر بجهة عدم تلاقی ایشان در زمان واحد بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند
نافرمانان و از حد بیرون رفتگان و چون طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان
از ایشان یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان و ایشان بجهة اصرار و عناد از آن ابا کردند پس از مجادلات ایشان
اعراض نما تا وقتی که مامور شوی بقتال آنها فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ پس نیستی تو ملامت زده حضرت عزت بجهة اعراض
تو از ایشان پس از تکرار تبلیغ و دعوت بقدر وسع و طاقه چه در این صورت ملامت بر ایشانست که ترک قبول دعوت تو کرده اند
وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَإِنَّ الذِّكْرَى پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ نفع میدهد مؤمنان را
یعنی بواسطه عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و دست از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه
و نصیحت ایشان موجب زیادتی بصیرت ایشان میشود و سبب اکثر طاعات و اجتناب از محرمات میگردد از مجاهد مرویست
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روزی پیراهن بر خود به پیچید از خانه بیرون آمد محزون و غمناک و فرمود که چون
آیه فتول عنهم فما انت بملوم نازل شد هیچکس از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت بانقطاع وحی و نزول عقوبت و چون
آیه وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فرود آمد خوشحال شدیم و در کتاب فصول آمده که کلام مذکور یعنی نصیحت
واعظ و ناصح باید که مشتمل باشد بر ده چیز تا سامعان را نفع رساند اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن قیام نمایند
دویم ذکر ثواب محنت تا در آن شکیبائی ورزند سیم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر شوند تا توبه
کنند چهارم اظهار وساوس و مکاید شیطان تا از آن محترز گردند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا در آن دل

نه بینند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز بسازند هشتم بیان
درکات دوزخ وانواع عقوبات تا از آن بترسند نهم تعداد درجات بهشت واقسام نعمتهای آن تا بآن راغب
شوند وهم بنای کلام بر خوف ورجا نهادن یعنی گاهی از عظمت وکبریا وهیبت الهی سخن راندن تا از آن خایف شوند
ووقتی از رحمت ومغفرت ومهربانی حضرت عزت تقریر کردن تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل باشد برین
سخنان سبب مغفرت مؤمنانست وبعد از امر بابلاغ حجت بیان تعطیل آن میفرماید که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
ونیافریدم پریان وآدمیان را إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر بعلت آنکه پرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق اجبار گویند
مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر بجهت آنکه امر کنم ایشان را بعبادت خود مؤید اینست قوله وما امروا الا
لیعبدوا الله ومجاهد لیعبدون را بمعنی لیعرفون تنزیل نموده یعنی نیافریدم هیچیک از جن وانس را مگر برای آنکه
مرا بشناسند وبصفات ثبوتیه سلبیه من عارف گردانند پوشیده نماند که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض مثوبت
بر ایشانست نه عبادت ومعرفت لیکن چون ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گوییا عبادت غایت خلقتست نه ثواب
پس درین هنگام جمیع عباد را در امر بعبادت مراد آنست که تا وسیله آن در آخرت فایز گردند واز
حضیض چاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند واطعام مالک
چه او سبحانه بالذات غنی مطلق است ومتفضل بر جمیع بندگان ومعطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول
شوند یا نه واز اینجهت است که میفرماید که مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ نمیخواهم از بندگان هیچ روزی وَمَا
أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ونمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق واطعام صفت منست وپس برای تاکید این حکم میفرماید که
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او درین باب
محتاج غیر نباشد ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانایی الْمَتِينُ استوار در توانایی یعنی قادریست که بلیغ الاقتدار
وکامل القدرتست بر وجهی که گرد عجز گرد سرادق اقامت او نگردد پس نه در کار معاش فتوری ونه در قوت روزی بندگان
نوازینی قصوری جلت قدرته وچون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال اند بر قدرت قاهره او سبحانه در عناد
افزوده روی بگرویدند از اینجهت بتخویف ایشان میفرماید که فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی که مر آنانراست

ستم کردند

که ستم کردند بر خود بکفر ویا بر رسول بتکذیب ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره
یاران ایشان یعنی نظیر ایشان در کفر وعناد از امم مکذبه مانند قوم نوح وعاد وثمود مراد آنست که بایشان خواهد رسید
آنچه بامم ماضیه رسید از عذاب وعقاب فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در وقوع عذاب وتعجیل آن
از و نطلبند چه این فوت نخواهد شد فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب یا چاه ویل که در قعر دوزخست لِلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانراست که کافر شدند ونگرویدند بخدا ورسول مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ از عذاب روز ایشان
که وعده داده میشوند مراد روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت
کرده که هرکه سورة الطور بخواند بر خدای واجب شود که او را از عذاب ایمن گرداند واو را در بهشت خود نعمت عظمی و
مرتبه کبری عطا فرماید ومحمد بن هشام از حضرت امام محمد باقر علیه السلم نقل کرده که هرکه سورة الطور بخواند حق تعالی
او را خیر دنیا وآخرت کرامت فرماید وبدانکه چون حق سبحانه ختم سورة الذاریات فرمود بذکر وعید کفار ومنافقان افتتاح
این سوره نیز بتحقیق وقوع وعید کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالطُّورِ سوگند بطور سینا که جبل زبیر است بمدین در ارض مقدسه که موسی علیه السلم بر بالای آن کلام حق استماع
نمود وتخصیص این کوه بجهت برکت وکثرت منفعت وگویند مراد مطلق کوه است که میخهای زمین ومنابع ومنافع اند
ونزد مقاتل مراد دو کوهند که یکی را طینا گویند بجهت کثرت تین در و ودیگری را زیتا بجهت بسیاری زیتون در آن
وگویند اشتقاق آن از طارست یعنی سوگند بانچه طیران مینماید از اوج ایجاد بحضیض مواد یا از عالم غیب
بعالم من شهادت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ وسوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشوده بوقت
خواندن مراد قرآنست ونزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ است وآن تخته ایست از زمرد سبز ویا کتاب توریة
که در و نعت حضرت محمد صلی الله علیه وآله مسطورست ویا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت بایشان دهند ویا لوح
دل عارفانست که مرقوم است از معارف وحکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وسوگند بخانه آبادان یعنی کعبه معظمه ومعموریه
آن بکثرت زیارت حاجیان وخدمت مجاوران وآن اول خانه ایست که بنا شده است در زمین برای عبادت بندگان
یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم وعمارت آن بکثرت طواف فرشتگانست واز حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته دران میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت باول نمیرسد
و خازن آن فرشته ایست که او را زرین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ است و خدای آن را در عهد آدم
بزمین فرستاد در زمان طوفان نوح امر فرمود تا آن را باسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب روایت کرده
که ابو هریره از حضرت پیغمبر روایت کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم نهریست که آن را
نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل دران نهر داخل می شود و چون بیرون می آید از جناح خود را می افشاند هفتاد
هزار قطره ازان میچکد و حق تعالی هر قطره ازان را فرشته می آفریند و همه را امر میکند بداخل شدن بیت المعمور
سوای ... در انروز در آن خانه طواف میکنند و نماز میگذارند و روز دیگر باز حق تعالی هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق
مذکور می آفریند و بآن امر مامور میشوند و هرگز نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی دیگر مراد از بیت المعمور
قلب مؤمن است که عرش رحمن است و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمورست بخلوص
و عرفان وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است
و نزد ابن عباس مراد عرش است که جامع عجایب و غرایب است و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقف زمین است و این
قول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و قسم بدریای پر آمده یا بجهنم که بحکمت
پر آتش در آن افروخته شده و تابیده شده است سعید بن جبیر نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از یهودی
پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا فرمود که ما را او را صادق نمی بینیم او در این قول الا
راست گفت رب تعالی والبحر المسجور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که باید که هیچکس بدریا نشیند مگر حاجی یا معتمر
یا مجاهد در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در روز قیامت
دریاها را پر از آتش کنند و آب دریا آن آتش را برافروزند و بروایت دیگر همه دریاها را در روز قیامت بتابانند
آتش سوزان شود بعد ازان همه را بهمدیگر بکنند تا یک دریا گردد پس همه را بدوزخ روان سازند و نیز از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که مراد ببحر مسجور دریاییست زیر عرش چندان عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان
و هفت زمین است و در وی آبیست غلیظ مانند آب منی و آن را البحر الحیوان گویند و در وقت بعث حق تعالی بآن امر کند

بدر پر بر آمده

یر بیل

تا چهل صباح در روی زمین باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق ازان زنده شود و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند
که سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دلست و بحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته حاصل که
حق تعالی بآن امور عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید که إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ بدرستی که عذاب پروردگار تو مر
هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ نیست مر آن عذاب را هیچ دفع کننده یعنی البته واقع
خواهد شد جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم تا سخنی در باب اسارای بدر بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسانم پس بمسجد در آمدم و آن حضرت در نماز صبح بود و سوره الطور قراءت میفرمود و چون باین آیه رسید که ان
عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب
نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب
شود آسمان مضطرب شدنی یعنی متردد در آمدن و رفتن و انگاه شکافته گردد و گویند مور حرکتیست در تموج بر سبیل استداره
یعنی آسمان بگرد خود موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود در آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند
کوهها یعنی از اماکن خود که بروی زمین است زایل شوند و چون هبا بر هوا روند سَيْرًا رفتنی یعنی البته مانند
غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و چون این واقع شود فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ در آن روز
مر مکذبان راست که سخن خدا و رسول بدروغ نسبت داده باشند الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ آنانکه ایشان در شروع کردن باقوال
باطله که آن استهزاست بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث در آنجهان يَلْعَبُونَ بازی میکنند و استهزا
می نمایند یعنی آن را بازیچه میدانند و وحی را وقعی نمینهند يَوْمَ يُدَعُّونَ روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف
یعنی بیفکنند ایشان را از روی قهر و جبر إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا دفع کردنی و افگندنی بعنف و قهر و مقاتل
گفته که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافران را بر گردنهای ایشان ببندند و موی پیشانی ایشان را بر پشت
پای در روی افگنده بدوزخ اندازند و نزد اینحال ایشان را گویند که هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آتشیست که
كُنْتُمْ بِهَا بودید بآن در دنیا تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و میگفتید که او ساحر است و آنچه میگوید
و آنچه میگوید سحرست نه سخن خدای أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر است اینکه میکشید و میبینید از انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی

الهی را سحر میپنداشتند پس این را نیز پندارید ام انتم لا تبصرون یا شما نمی بینید این عذاب را و کورید مشاهده
آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دین و آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول بر سبیل تهکم است
پس ایشان را بعد از آن توبیخ گویند که اصلوها در آیید بدوزخ فاصبروا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب او لا
تصبروا یا صبر نکنید و جزع نمایید سواء علیکم یکسانست بر شما صبر و عدم صبر در دخول دوزخ و بودن
که شما را هیچ گریزگاهی نیست از آن پس نه قوت پرهیز دارید و نه پای گریز و ابدا معذب خواهید بود در آن انما
تجزون جز این نیست که جزا داده میشوید ما کنتم تعملون بانچه بودید که میکردید در دنیا از استهزا
و انکار و تکذیب و غیر آن و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان احوال متقیان میفرماید که ان المتقین
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک و معصیت فی جنات در بوستانها باشند و چه بوستانها و نعیم
در نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتهائی که در نضارت و کرامت بمرتبه کمال باشند فاکهین
لذت گیرندگان و خوشحالان بما آتیهم بسبب عطای ایشان را ربهم پروردگار ایشان ووقیهم و نگاه داشته
ایشان را ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ یعنی در آن روز شادمان باشند بسبب عطا کردن
حق تعالی ایشان را انواع نعیم و نگاه داشتن ایشان را از عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشان را گویند
کلوا بخورید از مطعومات بهشت واشربوا و بیاشامید از مشروبات آن خوردنی و آشامیدنی هنیئا
گوارنده و بدون هیضه و تنقیص از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بحق آنکسی که نفس من بید
قدرت اوست که مردی که از اهل بهشت قوت صد مرد داشته باشد که برغبت تمام باکل و شرب و جماع قیام
نماید و بعد از اکل عرقی حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد و تحلیل آنچه خورده و آشامیده از این ممر باشد
پس حق تعالی مر ایشان را گوید که بادهی است شما بما کنتم بسبب آنچه بودید که در دنیا تعملون عمل
میکردید بعضی علما گفته اند هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل در آن فضل الهی است اگر نه پیداست که مزد کردار ما
چه باشد پس ایشان بفضل الهی مستغرق چنین نعمتی شوند در حالتی که متکئین تکیه زدگان باشند در بهشت علی
سرر بر تختهای زده باشند مصفوفة بهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده وزوجناهم و جفت گردانیده ایشان را

بحور
بزنان سفید اندام یا زنانی که سفیدی چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عین گشاده چشمان یا سیاه چشم
ایشان در غایت سیاهی باشد پس قرین و همنشین سازیم ایشان را با این زنان والذین آمنوا و آنکسانی که مؤمن
بوده اند واتبعتهم ذریتهم و پیروی ایشان باشد فرزندان صغار ایشان در دخول جنان یا در وصول
بدرجات ایشان یا ما جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل شدن ایشانست
در خلد برین و مزاوجه بحور عین و موانست باخوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین
بعد از آن در بیان الحاق ذریه با آبا میفرماید که بایمان بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آبا است
الحقنا بهم در رسانیم بایشان ذریتهم فرزندان و خویشان ایشان را یعنی با آنکه آبا را درجات بلند باشد نسبت
بذریه صغار ما بفضل خود درجات ذریه را نیز بلند سازیم تا چشم پدران بکمال ایشان روشن گردد و بدیدار
یکدیگر خوشحال گردند و ما التناهم و ما کم نکنیم ایشان را من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز یعنی فرزند
بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد پس بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی فرمائیم
پس بجهت تاکید این قول میفرماید که کل امرئ هر مردی که مکلفست بما کسب بانچه کسب کرده باشد رهین
در گرو است روز قیامت یعنی واسطه است بپاداش کردار خود و بعمل دیگری مواخذ نیست پس همچنانکه شخصی بنده
خود را مرهون دینی میسازد که بر ذمه است همچنین بعنی عبید در حکم مرهونست نزد او سبحانه بعمل صالح که مطالبه بآنست مرویست
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خدای تعالی بر دارد درجه اولاد مؤمن را تا آنکه بدرجه پدر رسانند و اگر چه
ایشان در خور درجه او نباشند تا چشم او بایشان روشن شود بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود از ابن
عباس روایتست که چون بنده مؤمن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا فرزندان و پدر و مادرم کجا یند ندا آید که
آنها عملی نداشتند که موجب آن شود که در مرتبه درجه تو باشند او گوید خداوندا چه باشد که بفضل خود ایشان را بمن
رسانی حق تعالی امر فرماید تا ایشان را نزد او برند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت رسالت
فرمود که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم مرویست که اطفال مؤمنان را الحاق نمایند بپدران ایشان در روز قیامت بعد از آن در بیان نعمت
خود بر اهل ایمان میفرماید که وامددناهم و بیفزائیم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بهم ایشان را

بفاكهة میوه بجمیع انواع آن ولحم وگوشت با همه اصناف آن مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی مواهب داد
متعاقباً وقتاً بعد وقت آنچه آرزوی ایشان باشد یتنازعون داد و ستد کنند با یکدیگر فیها در بهشت یعنی
بهم دهند و از هم ستانند کأساً کاسه مملو از خمر بهشت لا لغو فیها که هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن
یعنی در اثنای شرب آن با یکدیگر مخاصمه نکنند و سخنان لغو و بیهوده تکلم ننمایند ولا تأثیم و نه گناه کار
گردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد و نه قولی که بسبب آن بگناه منسوب گردانند برخلاف خمر
دنیا که از شتم و عربده و فواحش که موجب اثم است خالی نیست بلکه عقول اهل بهشت بر حال خود باشد و هر چند
در شرب آن افراط کنند عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بر آن مترتب نشود ویطوف علیهم
و طواف بر گرد ایشان با کاسهای خمر برای خدمت غلمان خادمانی که مخصوص باشند مر ایشان را بر شکل پسران
خوبصورت آفریده شده کأنهم گوییا ایشان در حسن صورت و صباحت و صفا و لطافت لؤلؤ مکنون
مروارید پوشیده مانند در صدف که دست هیچکس به ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجیه متبدل نشده از
قتاده مرویست که کسی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود که فضل
مخدوم بر خادم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آن حضرت مرویست که کمترین اهل بهشت
از روی مرتبه کسی است که چون خادم را بخواند هزار خادم بجواب او لبیک لبیک گویند و در روایت آمده
که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ باشند چه اینجا
دار سرور و راحت است نه سرای مکلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت باشند و اناث ایشان
حور العین و اولاد مؤمنان بر حال صبیانی باشند که در دنیا بوده اند و بر نقلی غیریت الفقیه اهل بهشت بر
تختهای زرین مقابل یکدیگر نشسته باشند واقبل و روی آرند بعضهم برخی ایشان علی بعض بر برخی دیگر
یتساءلون در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شده ایم قالوا انا کنا
گویند بدرستی که ما بودیم قبل پیش از این روز فی اهلنا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان
از عذاب و عقاب یزدان و بسبب آن بطاعت حسن متبرک شده از عصیان مجتنب شدیم فمنّ الله علینا پس منت
نهاد خدا بر ما بلطف و رحمت و توفیق در طاعت و اجتناب از معصیت ووقانا عذاب السموم و نگه داشت

ما را از عذاب آتش که مانند بادی باشد از غایت گرمی که نفوذ کننده باشد در مسام و گویند سموم نام دوزخ است
انا کنا من قبل بدرستی که ما بودیم پیش از این در دنیا که ندعوه میپرستیدیم خدا را با خلاص یا میخواندیم
او را در نجات دادن از عذاب جحیم و عقاب الیم پس او اجابت دعای ما کرد انه هو بدرستی که او هو
البر اوست نیکوکار بسیار به بندگان الرحیم بسیار مهربان بر ایشان و لهذا عابدان او مثابت و سائل او مجاب
قبل از این گذشت که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نزد تردد قوافل
عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آن حضرت بواسطه آن ملول و غمگین میشد حق سبحانه بجهت تسلی آن قدوه
احباب از عتاب با صواب کفار را و خطاب کرده میفرماید که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و
بسخنان مشرکان گرد ملال بر خواطر خود راه مده و بسبب آن از موعظه و نصیحت متقاعد مشو فما انت پس نیستی تو
بنعمت ربک بحق انعام پروردگار تو با عطای مرتبه نبوت بکاهن خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون نزول
وحی ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفره قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطلست
و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاجست در کهانت بفطنت و وقت نظر و مجنون را عقل او پوشیده است
در نهایت سخافت حاشا که کلام تو است که بحمد الله که تو در مسند نبوت و در جادهٔ عقل از این دو طایفه بری
و عقیده کفار چنین است لیکن باعث ایشان بر این تکذیب است بر تو تا بآن راحت مستریح شوند همچنانکه سفها
استراحت می یابند از تکذیب اعدای خود ام یقولون بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد شاعر شاعریست و آنچه
صادر میشود از او از فصاحت و بلاغت بجهت قوت شعر اوست نتربص به انتظار میبریم او را یعنی
چشم آن داریم که برسد باو ریب المنون حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد و گویند
ریب المنون بمعنی موتست یعنی منتظر مرگ اوییم یعنی چونکه رونق شعر بوجود شاعر است پس ما انتظار مرگ او میکشیم
تا همچنانکه شعرای دیگر که نابغه و زهیر و امثال ایشان بودند بسبب حادثه موت رونق اشعار ایشان بر طرف شده و نیز بواسطه
انقطاع حیات او از رونق خود بیفتد قل بگو ای محمد در جواب ایشان که تربصوا انتظار برید زمانه نکبت یا مرگ مرا
فانی معکم پس بدرستی که من با شما من المتربصین از جمله منتظرانم یعنی من نیز انتظار حدوث بلیه یا هلاکت

بدل
بنعمة
بدل
بحق انعام

شما میکشم همچنانکه شما منتظر آنید که مصیبتی بر من نازل شود یا موت من طاری گردد مراد ازین تهدید ایشانست
بوقوع مصیبت و هلاکت بر ایشان پس بیان بطلان قول ایشان میکند که أَمْ تَأْمُرُهُمْ آیا امر میکند و میفرماید
ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقول ایشان بِهَٰذَا باین قول متناقض چه کهانت تابع فطنت است و جنون لازم زوال
عقل و شعر کاملیت مشتق و تخییل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان ایشان نه بر مقتضای
عقل باشد پس ازین اعراض نموده میفرماید که أَمْ هُمْ بلکه ایشان قَوْمٌ طَاغُونَ گروهیند از حد درگذشتگان
در مکابره و عناد و طغیان پس شروع در حجتی دیگر کرده میفرماید که أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کفار قریش تَقَوَّلَهُ
بافته است محمد قرآن را و از خود گفته و چنین نیست که ایشان میگویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان ایمان نخواهند
آورد یعنی باعث ایشان بر این قول امری نیست بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان از سر یقین
میدانند که قرآن متقول نیست بجهت عجز جمیع فصحاء و بلغاء از آوردن مثل آن بعد از آن جهت الزام ایشان
میفرماید که قرآن کلام حضرت ملک علام است نه سخن محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن بر ایشان احتجاج میفرماید
بابتدای خلق بر این وجه که أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی آیا ایشان بی خالقی
مخلوق گشته اند و بجهت اینست که بعبادت او اشتغال نمی نمایند أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ آیا ایشان مخلوق شده اند نه
از برای کاری یعنی به عبث و بازیچه که اصلا قلم تکلیف بر ایشان نباشد و جزای عمل بایشان ندهند و جواب این باطل است
پس البته عدم تصدیق ایشان بجهت عناد و استکبار است نه آنکه عقول ایشان درک آیات ظاهره و معجزات بینه نمیکنند
که دال اند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صدقیت دعوای او و نیز بر سبیل الزام حجت میفرماید که أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمینها را و نه چنین است بَل لَّا يُوقِنُونَ بلکه بیقین در نمی آیند با آنکه
خلق جمیع ممکنات را واجب الوجود کرده و بواسطه عناد و استکبار همیشه بر گرد گمان میگردند أَمْ عِندَهُمْ یا نزدیک ایشانست
خَزَائِنُ رَبِّكَ خزانهای فضل پروردگار تو تا نبوت را بهر که خواهند بدهند خزائن علوم الهی در دست
ایشانست تا بدانند که لایق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ یا ایشان غالب اند و مسلط شده کان هر یک ایشان
تا مدبر امور ربوبیت شوند و بنای همه چیزها را بر اراده و مشیت خود نهند و بجهت آن هر چه خواهند کنند و منصب استبداد را

بهر

۱۱۷

بهر که خواهند دهند أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یا مر ایشانراست نردبانی که بوسیله آن بر آسمانها بر آمده يَسْتَمِعُونَ
فِيهِ بشنوند در آن کلام ملائکه را و آنچه از علوم غیبست که بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بما کان
و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند بتقدم موت محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان بر او در عاقبت همچنانکه
مظنه ایشانست و اگر چنین است که ایشان گمان میبرند فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم پس باید که بیاورد شنونده ایشان
که بر آسمان رفته باشند و کلام غیبی استماع نموده بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ حجتی روشن و دلیلی هویدا که گواه باشد
بر صدق استماع وی چه هر که دعوی امری کند که بداهت عقل حکم نکند بر آن بر او لازم است که اقامت حجت نماید
بر صدق مدعای خود پس تجهیل اهل شرک میکند که أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدا راست دختران وَلَكُمُ الْبَنُونَ
و مر شما راست پسران یعنی هر که رای او در این خامه باشد که نهاد بنات بخالق خود کند و نسبت بنین بخود در نهایت
سفاهت و حماقت خواهد بود پس چگونه از شأن او این باشد که بر ذروه عروج کرده بر عالم ملکوت بر آید و بر جمیع
غیوب مطلع گردد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند فَهُم
پس ایشان مِّن مَّغْرَمٍ از الزام آن تاوان مزد مُّثْقَلُونَ گرانبار شوند و بجهت آن از اتباع تو روی بگردانند أَمْ
عِندَهُمُ الْغَيْبُ یا نزد ایشانست آنچه غیب در او مکتوبست مراد لوح محفوظ است که همه مغیبات در او مندرج است فَهُمْ
يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از آنچه در او ثبت است تا گویند که خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله در امر قیامت و بعث و حشر و جزا باطل است
یا از آنجا نویسند که موت محمد صلی الله علیه و آله کی خواهد بود تا از آن راحت یابند أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا یا میخواهند
مکری و کیدی در باره تو مراد آنست که مکری که در دار الندوه میکردند در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از
قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شدگان یعنی ایشانند
کسانی که وبال کید و مکر بر ایشان باز گردد و مقتول گردند در بدر و گرفتار شوند بعذاب ابد کید خدا عبارتست از تدبیری
برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مقهور و مغلوب گردانند أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ یا مر ایشانراست الهی
غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز از خدای تعالی تا یاری ایشان دهد و حمایت ایشان نماید از عذابی که مکافات مکر ایشان دهد
پس در تنزیه خود میفرماید که سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و پاکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آورند بوی

وعدهٔ ایشان بجهة فرط عناد و طغیان بقرآن نمیگروند و بوحدانیت او سبحانه معترف نمیشوند و بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگفتند که پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آور و اگر در وعدهٔ عذاب صادقی حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر به بینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ پارهٔ از آسمان سَاقِطًا که فرود آینده باشد بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط طغیان و محض استکبار که این نه قطعهٔ آسمانست بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست بر هم نشسته و بهم چسپیده یعنی عناد ایشان تا این غایتست که با وجود مشاهدهٔ آثار عذاب از کفر باز نه ایستند و چون حال ایشان بر این منوالست فَذَرْهُمْ پس واگذار و دست بدار از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان از ارتکاب میمان حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتی که به بینند از روی معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ آن روز خود را که در آن هلاک کرده شوند یعنی وقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخهٔ اولست که در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند يَوْمَ لَا يُغْنِي آن روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی در آن روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب مراد روز قیامتست وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت یعنی مؤاخذهٔ ایشان بقتل در روز بدر یا بقحط در مدت هفت سال یا جمیع مصائب دنیا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین این کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند وقوع عذاب را و از آن حذر ندارند وَاصْبِرْ و شکیبائی کن ای محمد لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان که آن امهال ایشانست و ابقای تو در مشقت کشیدن از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو بِأَعْيُنِنَا بمعین عنایت و نگهداشتن مایی یعنی بحیثیتی هستی که ترا می بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و غدر اهل شرک نسبة بتو وَسَبِّحْ و تسبیح کو و بپاکیزگی یاد کن خدا را بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن مقترن باشد بحمد پروردگار تو مراد بحمد و تسبیح نماز است یعنی نماز گذار حِينَ تَقُومُ هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند مراد آنست که بگوی سبحانک اللهم و بحمدک در زمانی که برخیزی از مجلس در خبر است که هر که وقت برخواستن از مجلس بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله

الا انت استغفرک و اتوب الیک کفارهٔ هر لغو و لهوی باشد که در آن مجلس از او واقع شده باشد آمرزیده گردد بیرکات این کلمات و از ابن عباس و حسن منقولست که مراد دو رکعت نافلهٔ صبحست بعد از برخواستن از خواب وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار خدا را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل لیلست و شبهه نیست در آنکه صلوة لیل از ریا دورتر و بر نفس دشوارتر است و از این جهة آن را بذکر ممتاز ساخت وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از خفای آن بوضوء صبح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد نافلهٔ صبحست و این قول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز منقولست و از حضرت پیغمبر صلی مرویست که این دو رکعت نماز بهترست از هر چه آفتاب بر او تابد و بروایت ضحاک مراد نماز صبح است و گویند مراد ازین آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه نمای که او از تو غافل نیست و حافظ و ناصر تست و ناظر بتو سورة النجم ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی روایت کرده که آن حضرت فرمود که هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق محمد کرده و هر که منکر او بوده ده حسنه در نامهٔ عمل او بنویسند و یزید بن خلیفه از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که هر روز یا هر شب این سوره بخواند در میان مردمان ستوده شود و در نظر همه شیرین گردد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الطور فرمود بذکر حضرت پیغمبر صلی افتتاح این سوره نیز بذکر آنحضرت کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ قسم بستاره چون طلوع کند و بلند بر آید یا هبوط کند و غروب نماید چه هوی بهر دو معنی آمده بنا بر اول مشتق است از هوی و بنا بر ثانی مشتق است از هوی بضم ها از مجاهد نقلست که مراد بنجم اسم جنس است یعنی سوگند بستارگان که موجب زینت آسمانند و راهنمای مسافران در بر و بحر و رجم کنندهای شیاطین از صعود بر آسمان که و جعلناها رجوما للشیاطین و از ابن عباس مرویست که مراد ثریاست که نزد طلوع صبح روی بغروب مینهد و نزد بعضی دیگر زهره و گویند مراد آن کواکب اند که وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و آن علامت متهجد انست که بآن وقت تهجد شناسند و بعبادت مشغول شوند در خبرست که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما همیشه وقت سحر رسیدی بمیان سرای آمدی و نظر بآسمان کردی و گفتی بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند و چشمها

خلقانت بخواب رفتند و آوازهای بندکانت کم شدند و تو آنچنانی که ترا خواب نبرد و عامه از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایت کرده که مراد ستاره وجود محمد صلی الله علیه و آله است که در شب معراج از آسمان فرود
آمد یا ببالا رفت مرویست که بعد از معراج آن حضرت ابو طالب را گفتند که حضرت محمد از وقت نماز شام
ناپدید شده و پیدا نمیشود همه شب در تجسس آن حضرت بود و هیچ جا او را نمی یافت ام هانی نیز او را در حجر باطلب میکرد
و نمی یافت و ابو طالب مسلح شد و بنی هاشم را جمع کرده سوکند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه نزاری و هوازی
بقتل رسد و چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و بسرعت بزمین نزدیک می شد
تا بدر خانه آن حضرت فرود آمد چون نگاه کردند آن حضرت بود فذالک قوله والنجم اذا هوا و در بعضی
روایت آمده که چون حضرت دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند که محمد گمراه شده از دین
پدران خود و خطا کرده از برای بندکان خدا حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی دیگر از علما تفسیر کرده اند که
سلمان و جمعی از صحابه از حضرت رسول پرسیدند که یا رسول الله بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود فرمود
انکه امشب ستاره ببام خانه او فرود آید همه اهل مکه آنشب ببام خانها رفته منتظر بودند که ستاره ببام خانه که
فرود آید و همه طمع داشتند که این کوکب درخشان ببام خانه ایشان فرود آید مگر امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما
که ایشان در خود را از دست نداده گفتند اگر ببام خانه ما فرود آید شکر آن را بتقدیم رسانیم و اگر نه ما را حرجی نخواهد
رسید ایشان بمحراب خود بعبادت مشغول بودند تا حینی که ستاره درخشان از قطب آسمان جدا شد و کویند ستاره زهره
بود و بزمین نزدیک می شد تا که بر بام خانه حضرت امیر المومنین و فاطمه علیهما السلم فرود آمد فذالک قوله
والنجم اذا هوا گروهی از منافقان گفتند که الا ان محمدا قد ضل فی علی محمد در حق علی گمراه شد چه منصبی
که در خور او نبود برای او تعیین نمود و حق تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که در خانه او فرود آمد برانکه ما
ضل صاحبکم گمراه نشد مصاحب شما ای قریش یعنی محمد که بجهة تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد با اهل قریش
یعنی از حق عدول نکرد و از اهتدا بضلالت نقل نکرد و ما غوی و خطا نکرد در انچه بشما رسانید یعنی
آن را اصواب گفت نه بخطا و بامر باطل مرتکب نشد و نیز فقیه علی بن مغازل که یکی از مشاهیر اهل السنت است

روایت

۱۷۹

روایت میکنند باسناد خود از ابن عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بودیم که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شده بتدریج هبوط مینمود تا بزمین افتاد حضرت فرمود
که نظر کنید تا این ستاره در سرای چه کس هبوط و سقوط و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس بتفحص
بر خواستند ناگاه یکی از صحابه حضرت امیر المومنین علیه السلم بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اخبار کرد که آن
کوکب در منزل خورشید آسمان ولایت و اختر برج هدایت علی بن ابی طالب نزول کرد حضرت از شنیدن این بغایت
خرم شد و منافقان در باطن و ظاهر زبان بطعن کشوده آغاز طعن کردند که محمد در محبت پسر عم خود
غلو میکند و در آن باب مبالغه مینماید و در طریق محبت علی ضال و گمراه گشته و از این سخن غبار غم بخاطر
مبارک آن حضرت نشست حق تعالی برای تسکین او و تنزیه او از معایب اهل الغوایت و ضلالت این آیه
فرستاد و عروه بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبه ابی لهب گفت بخدا که محمد را آزار و
ایذا رسانم پس نزد آن حضرت آمده آب دهن بر روی مبارک آن حضرت انداخت و گفت انا کافر بالنجم اذا هوا
آن حضرت دلتنگ شده برو نفرین کرد و فرمود که بار خدایا ددی از ددهای خود را برو مسلط کردان تا او را
بخورد از این سخن ابی لهب بر نیامد که وی با جمعی قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و الحاد دیر راهبی بود
آواز داد که این زمین جای شیران و ددهاست پر حذر باشید ابو لهب گفت امشب یاری من کنید ای گروه قریش
که من میترسم از پسر خود که محمد او را دعا کرد ایشان همه بارها را جمع کردند و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب کردند
و خود پیرامون آن خفتند و شتران را در حوالی آن جا خوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد و از ان
شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاده یکیک را بو میکرد تا بر بالای آن بارها بیامد و عتبه را بو بید و نزد
آن حال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد یعنی خدای محمد مرا کشت پس علی الفور آن شیر سر او را بکند و همه اعضای او را
پاره پاره کرده بعضی را بخورد و باز گشت و تعرض بهیچکس دیگر نرسانید و گویند در حینی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مامور گشت که باصحاب بگوید که در خانهای خود را که بمسجد گشوده اند مسدود سازند گروهی بآن اقدام نمودند و جماعتی علت
قرابت مانند ابن عباس و حمزه در این باب تعلل میکردند که خطاب با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول این امر کرد حضرت امیر المؤمنین

و فاطمه علیهما السلام بودند پس حضرت بفاطمه گفت ای جان پدر این خطاب با تو نیست چه تو و علی از منید و من از شما
اگر در شما مسدود نشود همچنانست که در من مسدود شده پس از آنجا بگذشت و بدر خانهٔ حمزه و عباس
آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد کنید گفتند
اینمقدار رخصت است که روزنه در آنجا گذاریم تا روی مبارک ترا مشاهده کنیم فرمود که رخصت نیست
پس همه درها را مسدود ساختند مگر در حضرت امیرالمؤمنین پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر بالای
منبر برآمده در جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفتند که چرا علی را تخصیص کردی و در او را
گذاشتی فرمود که بخدا قسم که من در شما را مسدود ساختم و در علی را نگشودم بلکه حق تعالی درهای
شما را بست و در حجرهٔ علی را بگشود و چون منافقان این امر مشاهده کردند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی
علی حق تعالی آیه فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی وَمَا یَنطِقُ و سخن نگفت محمد عَنِ الهَوَیٰ
از آرزوی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن و بجمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی او نیست و نفس او را
داخل نه اِنْ هُوَ نیست نطق محمد اِلَّا وَحْیٌ یُوحیٰ مگر وحی که فرود آمده میشود بوی یعنی بانچه گویا
میشود از جانب حق تعالی است نه از رای خود عَلَّمَهُ آموزانید پیغمبر را یعنی وحی با و فرود آورد شَدِیدُ
القُوَیٰ فرشته که سخت است قوتهای او مراد جبرئیل است و از شدت قوت او بود که شهرستان قوم لوط را از
زمین برکنده بر اجنحهٔ خود گرفت و چندان بآسمان نزدیک گردانید که آواز سگان آن بلدان را فرشتگان
آسمان شنیدند و بعد از آن آن را بر زمین منقلب گردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز بجهة
شدت قوت اوست که هبوط و صعود او با نبیا سریع تر بود از چشم برهم زدن مرویست که او را در ارض
مقدسه ابلیس دید که با عیسی سخن میکرد بال خود را متحرک ساخت و بادی که بآن حرکت متموج شده بود او را
باقصای جبال هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید که ذُو مِرَّةٍ صاحب رزانت و شدت در عقل و
رؤیت و خداوند متانت در دیانت و امانت از ابن عباس مرویست که ذو منظر است یعنی خداوند صورت
نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل است یعنی خداوند دو بالهای دراز و یا بمعنی مرور کننده در هوا بطریق

صعود و هبوط فَاسْتَوَیٰ پس راست بایستاد بر صورت حقیقی خود که بآن مخلوق شده بود و در روایت آمده
که هیچ پیغمبری او را بصورت اصلیه خود ندیده الا پیغمبر ما صلعم که آن را دوبار بر آن صورت مشاهده فرمود
نوبت اول در زمین از جانب مشرق نوبت دویم در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و استوا
او بهیئت اصلیه خود بجهة اراده حضرت بود در آنکه او را ببیند بصورتی که آن مخلوق بود پس او خود را
در نوبت اول در آن صورت بحضرت نمود وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلیٰ در حالتی که در کنار بلندتر بود و آن
اقصای دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب ارفع است چنانچه در علم هیأت مقرر شده و بخاری
و مسلم از ابن مسعود روایت کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده نمود با ششصد جناح القصه
چون آن حضرت او را بدید که با جنحه خود از مشرق تا مغرب را فرا گرفته بیهوش شد و بعد از آن او را بصورت
بشر دید که نزد او نشسته بود دست بر سینه مبارک حضرت نهاده و دستی بر کتفش و حق تعالی باین اشاره فرمود که
ثُمَّ دَنیٰ پس نزدیک شد به پیغمبر بعد از آنکه او را دید بیهوش شد فَتَدَلّیٰ پس در آویخت از افق یعنی از آنجا
سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت بجهة سخن کردن با وی این کلام مشعر است بر شدت قوة او و
چون نزدیک پیغمبر آمد فَکَانَ پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَیْنِ مثل مقدار دو کمان
اَوْ اَدْنیٰ یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت
میکرد میان ایشان متردد می شد در آنکه او را مقدار دو کمان تقدیر کند یا کمتر غرض ازین تمثیل شدت اتصال
و ارتباطات بینهما فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ پس وحی کرد بسوی بنده خود که محمد است مَا اَوْحیٰ آنچه وحی کرد
بوی از بعضی منقول است که ضمیر هر دو راجعست به پیغمبر و معنی آنست که راست ایستاد جبرئیل در حالتی که پیغمبر
در افق اعلی بود یعنی در آسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر مذکوره از قوله علمه
شدید القوی تا اینجا راجعست بحضرت احدیت پس مراد شدید القوی شدت قدرت او سبحانه است کما قال
جلت قدرته هو الرزاق ذو القوة المتین و ذو مرهٔ او سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشارت است
بر رفع مکانت او نزد حضرت صمدیه و مراد بتدلی او سبحانه جذب بحبیب خود دنی است بجانب خود بجهة

شدت محبتش نسبت بآن حضرت و مصداق اینست روایت انس در روایت حدیث معراج که ثم دنی الجبار
من محمد فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعرش
نزدیک شد پس آویخته یعنی دست بحجب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاد بر هوا
و حق تعالی باو وحی کرد القصه حق سبحانه در تحقیق آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله مشاهده نموده بود میفرماید که ماکذب الفواد
دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه و آله ما رای آنچه را که دید آنحضرت بعینه از صورت اصلی جبرئیل یعنی در
وهم محمد نینداخت دل او اینکه چیزی که دید محض تخیل بود زیرا که آن حضرت بعین میدید و علم یقین خود عارف
بود که آنکه مرئی است جبرئیل و اصلا در آن شکی نیست و بنا بر آن قول که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج مراد
از رؤیت بصر رؤیت بصیرتست چه او سبحانه به بصر مرئی نمیشود بدلایل عقلیه قاطعه و مؤید اینست که از آنحضرت
پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود که دیدم او را بدیده دل ندیدم او را بچشم ظاهر و ابن عباس
نیز فرموده که رای محمد ربه بفواده محمد خدای خود را دید بدیده باطن یعنی بعلم یقین بدانست که او را
خدائیست بوسیله آنچه مشاهده نمود از آیات باهره است و اگرچه قبل ازین نیز باین عالم بود و این مثل
قول ابراهیم است که و لکن لیطمئن قلبی و از ابو العالیه مرویست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال
رؤیت حضرت حق سبحانه کردند در شب معراج فرمود که در آنشب جوئی از آب دیدم و از پس آن جوی
پرده نوری و غیر ازین چیزی ندیدم شعبی از مسروق و او پرسید که رسول در شب معراج خدا را دید گفت
سخنی گفت که موی بر اعضای من راست شد گفت پس چیست اینکه در قرآن مذکورست که ماکذب الفواد ما رای
گفت ساکن باش عقل تو کجا رفته انما رای جبرئیل فی صورته خزینه نیست که او جبرئیل را در صورت اصلی خود
دید بعد از آن گفت که هر که ترا گوید که محمد خدا را دیده دروغ گفته چه او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار
و نزد بعضی مرای بر طریق عموم است از آنا و سما و بهشت و دوزخ و هرچه در آنشب مرئی او شد از ملکوت
سموات و باید دانست که جمیع علما و اکثر جمهور متفق که عروج آنحضرت بآسمانها بروح و جسد بوده نه
بروح فقط و ملکوت سموات را که دید که در حالت بیداری نه بخواب و تفصیل این در سوره بنی اسرائیل

سمت

سمت ورود یافته مرویست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از معراج معاودت فرمود و اهل مکه را
از دیدن ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع آن نمودند در تکذیب آن کوشیدند در مقام مجادله
آمدند و آن حضرت را از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانچه در سوره بنی اسرائیل گذشت
حق تعالی بجهة انکار این مجادله فرمود که افتمارونه آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد علی
ما یری برآنچه میدیده در شب معراج از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه و لقد رآه و بتحقیق که دید پیغمبر
جبرئیل را بر صورت اصلی نزلة اخری یکبار دیگر عند سدرة المنتهی نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن
درختیست بربالای آسمان هفتم در اصل عرش و شاخ و برگ او بر سر همه عالمیانست و علم ملائکه و سایر مخلوقات
بآن منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدای نداند و لهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم
فرموده که سلونی عما دون العرش مراد از پایین عرش یا انتهای آن باین اعتبارست که نهایت
عروج ملائکه است یا بمعنی که از فوق آن الطاف الهی و اوامر پادشاهی بآن منتهی میشود و از ما تحت
فرشتگان و ارواح مؤمنان بآن صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از آن بالا نمیگذرد و بتقدیم اول
نسبت بمنزوند و بنا بر آنکه مرئی او سبحانه است معنی آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نوبتی دیگر او سبحانه
بدیده دل دیده وقتی که نزد سدرة المنتهی بود و مؤید اینست که از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم التنزیل آورده که آن حضرت را در آنشب عروجات
روی نموده و ترقیات دست داده و در آن عروجات این رؤیت او را حاصل شده نزد سدرة المنتهی
و در کشف مذکورست که سدرة المنتهی درخت سدرست که آنرا نبق نیز گویند و در آسمان هفتم است از جانب
عرش که میوه آن مانند قلهای کوهست و ورق آن مثل گوش فیل و جمیع انهارست از زیر آن نابع
و عظمت آن و برو جنبیست که سوار سریع السیر در عرض صد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای
آن باعتبار آنست که منتهای جنت است یا منتهای ارواح شهدا یا باعتبار آنکه الحکمی از مخلوقات بالا قدرت
آن نیست که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیره بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم ماورای آن ندارد

شدت محبتش نسبت بآن حضرت و مصداق اینست روایت انس در سیاقت حدیث معراج که ثم دنی الجبار
من محمد فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بعرش
نزدیک شد پس آویخته یعنی دست بحجب و سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار نبود معلق ایستاد بر هوا
و حق تعالی با او وحی کرد القصه حق سبحانه در تحقیق آنچه پیغمبر صلعم مشاهده نموده بود میفرماید که مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ
دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه و آله مَا رَأَى آنچیز را که دید آنحضرت بعینه از صورت اصلی جبرئیل یعنی در
وهم محمد نینداخت دل او اینکه چیزی که دید محض تخیل بود زیرا که آن حضرت بعین مبین و علم یقین خود عارف
بود که آنکه مرئی است جبرئیل واصلا در آن شکی نیست و بنا بر آن قول که مرئی او سبحانه بوده در شب معراج مراد
از رؤیة بصر رؤیت بصیرت است چه او سبحانه به بصر مرئی نمیشود بدلایل عقلیه قاطعه و مؤید اینست که از آنحضرت
پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود که دیدم او را بدیده دل ندیدم او را بچشم ظاهر و ابن عباس
نیز فرموده که رأی محمد ربه بفؤاده محمد خدای خود را دید بدیده باطن یعنی بعلم یقین بدانست که او را
خدائیست بوسیله آنچه مشاهده نمود از آیات باهره است و اگر چه قبل از این نیز باین عالم بود و این مثل
قول ابراهیم است که و لکن لیطمئن قلبی و از ابو العالیه مرویست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال
رؤیة حضرت حق سبحانه کردند در شب معراج فرمود که در آنشب حجابی از آب دیدم و از پس آن حجاب
پرده نوری و غیر از این چیزی ندیدم شعبی از مسروق پرسید که رسول در شب معراج خدا را دید گفت
سخنی گفت که موی بر اعضای من راست شد گفتم پس چیست اینکه در قرآن مذکور است که ما کذب الفؤاد ما رأی
گفت ساکن باش عقل تو کجا رفته انما رای جبرئیل فی صورته جزین نیست که او جبرئیل را در صورت اصلی خود
دید بعد از آن گفت که هر که ترا گوید که محمد خدا را دیده دروغ گفته چه او سبحانه فرموده که لا تدرکه الابصار
و نزد بعضی ما رای بر طریق عموم است از آلا و نعما و بهشت و دوزخ و هر چه در آنشب مرئی او شد از ملکوت
سموات و باید دانست که جمیع علما و اکثر جمهور متفق که عروج آنحضرت بآسمانها با روح و جسد بوده نه
بروح فقط و ملکوت سموات را که دید در حالت بیداری نه بخواب و تفصیل این در سوره بنی اسرائیل
ست

سمت ورود یافته مرویست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از معراج معاودت فرمود و احوالات را
از دیدن ملکوت اخبار نمود کفار قریش که استماع آن نمودند در تکذیب آن کوشیدند در مقام مجادله
آمدند و آن حضرت را از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانچه در سوره بنی اسرائیل گذشت
حق تعالی بجهة انکار این مجادله فرمود که أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد عَلَى
مَا يَرَى بر آنچه میدیده در شب معراج از آیات عظیمه و مخلوقات عجیبه وَلَقَدْ رَآهُ و بتحقیق که دید پیغمبر
جبرئیل را بر صورت اصلی نَزْلَةً أُخْرَى یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن
درختیست بر بالای آسمان هفتم در اصل عرش و شاخ و برگ او بر سر همه عالمیانست و علم ملائکه و سایر مخلوقات
بآن منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدای تعالی نداند و لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرموده که سلونی عما دون العرش پرسید مرا از پایین عرش یا انتهای آن باین اعتبار است که نهایت
عروج ملائکه است باینمعنی که از فوق آن الطاف الهی و اوامر پادشاهی تا بآن منتهی میشود و از ما تحت
فرستاده و ارواح مؤمنان تا بآن صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده از آن بالا نمیگذرد و یک قدم از آن
پیشتر نمیروند و بنا بر آنکه مرئی او سبحانه است معنی آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نوبتی دیگر او سبحانه را
بدیده دل دید وقتی که نزد سدرة المنتهی بود و مؤید اینست که از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
خدا را بدیده دل در شب معراج دو نوبت دیده و در معالم التنزیل آورده که آن حضرت را در شب عروج
روی نموده و ترقیات دست داده و در آن عروج غایتی که او را حاصل شده نزد سدرة المنتهی
و در کشف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدریست که آن را نبق نیز گویند و در آسمان هفتم است از جانب راست
عرش که میوه آن مانند قلهای گوهرست و ورق آن مثل گوش فیل و جمیع انهار بهشت از زیر آن نابع
و عظمت آن در وجهیست که سوار سریع السیر در عرض هفتاد سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای
آن باعتبار آنست که منتهای جنت است یا منتهای ارواح شهدا یا باعتبار آنکه الحکمی از مخلوقات را قدرت
آن نیست که از آن درگذرد و علوم ملائکه و غیره تا بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم بما ورای آن ندارد

ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدیم جبرئیل مرا گفت
که این سدرة المنتهی است هر کس از امت تو که بر نهج وطریقه تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که
نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن بیرون می آید فذلک قوله وانهار من عسل مصفی از یکی از آب و دیگری
از شیر ویکی از می ویکی از عسل وعظمت آن درخت بر وجهی بود که اگر سواری در سایه آن هفتاد
سال رفتی آخر نشدی از مقاتل مرویست که یک برگ آن همه دنیا را سایه کند وثمره آن انواع حلی وحللها
و همه الوان میوه دران باشد وسوار سریع السیر صد سال بگرد ساق آن تمام نتواند و در رسائل عبدالله سلام
مذکورست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصف سدرة المنتهی پرسیدیم فرمود درختیست در آسمان
هفتم که او را صد هزار شاخ بیشترست و بر هر شاخی صد هزار برگ بیشتر و در زیر هر برگی صد هزار هزار
و [illegible] صد هزار هزار فرشته نشسته ونزد مقاتل سدره وطوبی هر دو یکی است عندها
نزدیک آن سدره است جنة المأوى بهشتی که آرامگاه متقیانست وآن جنة الخلد است که در آسمان
هفتم است القصه حضرت در آن شب جبرئیل را برأی العین بدید وهذا برأی العین الیقین مشاهده فرمود که
اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده بود او را سدره ما یغشی آنچه پوشیده بود او را از آیات
متعظم وتکبر غاشی بر وجهی که بهیچ وصفی ونعتی بکنه آن نتوان رسید واحصای آن نتوانند کرد وگویند مراد
بدایع عجیبه وبدایع غریبه اند که دلالت تمام دارند بر علم وقدرت حق تعالی ویا جمعی کثیر از ملائکه که بر
آن درخت جمع شده بودند وبعبادت او سبحانه مشغول بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که دیدم
که بر هر ورقی از اوراق آن فرشته ایستاده تسبیح او تعالی میکردند وبروایت دیگر بر هر برگی از برگهای آن صد
هزار فرشته هزار تسبیح میکردند وگویند که در حوالی آن ملائکه مانند پروانهای زرین طیران میکنند واز ابن مسعود
نقلست که فرشتهای طلا آن را پوشیده اند وآن حضرت با وجود این حکایت همه عجایب وغرایب ملکوت بجهت
حسن ادب بر تو التفات بهیچ ذره از ذرات آن ننمود ودیده دل حضرت بهمه جمال بی زوال الهی نگشود
کما قال جل ذکره ما زاغ البصر میل نکرد دیدهٔ دل محمد یعنی بطریق تعلق بجهت راست نگاه نکرد بلکه روی باستقبال

خود درش بهمه جمال کبریای مستقیم وثابت بود وما طغی ودر نگذشت از حدی که مامور بود بآن
یعنی تجاوز ننمود از موضعی که مامور بود در رسیدن آن بلکه بر نهایت وصول آن قرار گرفته قدم از آن
بیشتر ننهاد وزیاده از آنچه مامور شده بود بدیدن آن مد بصر ننمود لقد رأى بخدا که دید
محمد در شب معراج من آیات ربه الکبری از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها بودند
از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر که هر یکی از مشرق تا مغرب
و رفرف اخضر که از رفاف جنت است و از غایت عظمت سد افق نموده ودیدن عرش وکرسی وسایر
عجایب ملکیه وملکوتیه بتفصیلی که در سوره بنی اسرائیل مذکور شده وبعد از ذکر آیات عظیمه داله بر کمال
قدرت وعلم توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات وپرستیدن لات وعزی ومنات
که از جماداند ومیفرماید که افرأیتم اللات والعزی آیا پس می بینید ای کفار قریش لات وعزی را
ومنات الثالثة الاخری ومنات را که بت سیومین که یکی دیگر از اصنام است ذکر این دو صفت از برای منات
جهة تاکید است کقوله یطیر بجناحیه ویا عقابی که نزد ایشان متاخرست از آن دو بت اول وضایع ترند
پس ترجیح ایشان رعایت حرمت لات وعزی بیشتر از منات میکردند بدانکه لات بتی بود مر ثقیف را در طائف
ویا قریش را در نخله وآن از لوی مشتق است بمعنی عکف چه کفار طواف آن میکردند ونزد آن مقیم شده
بودند وعزی درختی بود که غطفان او را میپرستیدند وتانیث اعز است یعنی عزیزتر وشریفتر وچون
اسلام قوت گرفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را امر کرد تا آن را بشکند وچون شکست از میان
آن شیطانی بیرون آمد که موی خود را پراکنده کرده بود وبر روی فرو گذاشته خود بر سر نهاده ومردمان را
بعبادت آن درخت میخواند خالد شمشیر بر وی زده او را هلاک کرد وحضرت رسول را ازین خبر دادند حضرت
فرمود که عزی آن شیطان بود بعد ازین هرگز معبود کسی نشود ومنات صخره بود که هذیل وخزاعه گرد آن
طواف میکردند یا بتی بود که بمشلل که بنو کعب عبادت آن میکردند وآن مشتق است از منا یعنی قطع
در اقه چه کفار نزد آن قربانی میکردند بجهت تبرک خونهای آن را الحاج میریختند وگویند که این سه بت

ازسنگ بودند که در کعبه نهاده بودند وایشان آنرا میپرستیدند حاصل که معنی آنست که ای محمد معاندان
قریش را بگوی که خبر دهید مرا که این اصنام که شما آنها را میپرستید میتوانند که مثل انچه خدا آفریده
بیافرینند یا نفع وضرر بشما رسانند یا بکنند انچه مثوبت مثابت شما باشد از ترک عبادت خدا
بعبادت آنها مرویست که کفار اصنام را بصور ملئکه که بزعم ایشان بنات الله مصور کرده بودند
و اسمای خدا را ازبرای آنها اشتقاق کرده میگفتند که لات از الله است وعزی از عزیز ومنات
از منان ومعتقد ایشان آن بود که جنیان که درون این اصنام اند یا ملئکه که بنات الله شفیعان
ایشان خواهند نزد خدای تعالی وباوجود این هرگاه بنائی از ایشان متولد می شود زنده در قبر مینهادند
و برخاک میکردند بجهت انکه تولد بنات نزد ایشان عیب بود حق تعالی انکار اینمعنی نموده وفرمود که
أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ یا مرشمارست فرزندان نر و مرخدایراست ولد ماده تِلْكَ إِذًا اینقسمت
این هنگام چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی است نارست وناصواب ودور از سمت اعتدال چه انچه بهترست
ازبرای خود اختیار میکنید وانچه خسیس وزبونترست نسبت بخدا تعالی میدهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان که شما
ایشانرا خدای خود اعتبار کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر اسمی چند بی مسما که سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده اید شما آنرا
أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما وپدران شما یعنی اینکه شما آن اصنام را باله تسمیه کرده اید نیست مگر اسامی
که از معانی معبودیه چیزی در ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمائی بی مسما باشد یا اینکه این بتان که شما ایشانرا
موصوف میسازید بانکه بنات الله اند وشفعای شما مجرد اسما اند بدون تحقیق اینمعنی در ایشان یا اینکه شما
اسم لات وعزی ومنات بر ایشان می نهید باعتبار انکه لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوند برای
عبادت وعزی انکه او را معزز ومکرم دارند ومنات سزاوار اینکه نزد او خونهای بریزند
وقربانی کنند اینهمه محض اسماست بدون حقیقه اینمعنی در ایشان مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا
بآن تسمیه مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی ونیست شما را از خدای بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب تا چنگ در
آن زده خصم را مغلوب سازیم بدیل بلکه این تسمیه محض هوا وآرزوی نفس شماست بدون دلیل ظاهر

بعد ازان

بعد ازان از خطاب بغیبت التفات فرموده میگوید که إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش
بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی انچه ایشان بر انند از عبادت اوثان واعتقاد شفاعت در حق
ایشان محض توهم است بدون حجتی وبینه که مستلزم علم ویقین باشد وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ودیگر متابعت
نمیکنند مگر انچه آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی طابع آرزوهای طبع اند و بر وانچه شیطان در نظر ایشان
می آراید از عقاید فاسده وآرای باطله وَلَقَدْ جَاءَهُمْ وبتحقیق که آمده است بایشان مِنْ رَبِّهِمُ
از جانب پروردگار ایشان الْهُدَىٰ انچه سبب هدایت ایشانست مراد رسولست وکتاب که راه نمایان بیند
بر انکه اوثان استحقاق الوهیت ندارند ورتبه شفاعت ندارند وعبادت جز خدایرا سزاوار نیست
وایشان باوجود وضوح بیان هدایت ترک آن کرده اند وبجهت عناد بر کیش آبا آیا آدمیراست یعنی کافر را مَا
باطل خود اصرار نموده بعد انکار تمنای ایشان شفاعت را میفرماید که أَمْ لِلْإِنْسَانِ
تَمَنَّىٰ انچه آرزو کند مراد انکار است یعنی نیست مر او را هرچه آرزو کند از شفاعت اصنام وغیرآن
از انچه اعتقاد باطل دران دارند فَلِلَّهِ پس مرخدایراست الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ مملکت آخرت وملک دنیا
که هرچه خواهد بهرکه خواهد دهد وبهرکه نخواهد ندهد وکسی را بر وحکم نرسد پس هیچکس مالک چیزی نمیشود مگر باذن
او سبحانه پس بجهت تاکید این قول میفرماید که وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ وبسیاری از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ
در آسمانها که مشرکان امیدوارند شفاعت ایشانرا لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند در خواست ایشان شَيْئًا
چیزیرا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مگر پس از انکه أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ دستوری دهد خدای در شفاعت لِمَنْ يَشَاءُ مر آن
هرکه خواهد از ملئکه که شفاعت نمایند یا برای هرکه خواهد از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند
وَيَرْضَىٰ و بپسندد یعنی مصلحت بیند انکس را برای تشفیع شدن یا مشفوع گشتن وهرگاه که ملئکه باوجود
علو رفعت ومزیت تقرب وکثرت بدون اذن او سبحانه برتبه شفاعة نداشته باشند واگرچه من حیث المجموع
در مقام شفاعت درآیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد ودنائت اند وقلت استحقاق شفاعت داشته
باشند در حق پرستندگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه نمیگروند
بِالْآخِرَةِ بسوی آخرت واعتقاد ندارند ببعث ونشور لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ نام مینهند فرشتگانرا تَسْمِيَةَ

الْأُنْثَىٰ

نام نهادن ملائکه را یعنی میگویند که الملائکه بنات الله وما لهم به و نیست مر ایشانرا بآنچه میگویند از
انوثت ملائکه من علم هیچ دانشی و یقینی ان یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار الا الظن
مگر گمان را وان الظن و بدرستی که گمان لا یغنی سود نمیدهد من الحق از حقیقت امر شیئا
چیزیرا چه حق که عبارتست از حقیقه شی مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم را اعتباری نیست
در معارف حقیقیه زیرا که اعتبار ظن منحصرست در عملیات و چون کفار منحصرند بر توهم باطل خود
و برهانی یقینی درین باب ندارند فاعرض پس روی بگردان عن من تولی از دعوت آنکس
که روی گردانید عن ذکرنا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن توحید و اصل ایمانست ولم یرد و نخواسته
عمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را چه هر که من کل الوجوه غافل باشد از وستیجا و بالکلیه
از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا وجمع ازخار آن بروجهی توغل نموده که منتهای همت او
گشته پس دعوت او چگونه با و فایده دهد بلکه این نزد عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر
اشتداد خواهد یافت ذلک این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیده ایشانست من
العلم از دانش یعنی نهایت علم ایشان صرف همت بمتعات باطله و لذات فانیه دنیویه و اعراض
کردن از تدبر در امور باقیه اخرویه و شبهه نیست که طالب این مطلب خسیس در حکم بهایم است که
طباع ایشان مصروفست بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجال و در ادعیه ماثوره از
ائمه هدی صلوات الله علیهما وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا ان ربک
بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او داناترست بمن ضل بانکسی که گمراه شده یعنی عدول کرده عن
سبیله از راه او که طریق مستقیمست و منهج قویم وهو اعلم و او داناترست بمن اهتدی
بکسی که راه یافته است بحق یعنی همه را میداند و هیچ چیز بر او پوشیده نیست و هر یکیرا فراخور کردار جزا خواهد داد
پس نفس خود را در دعوت ایشان برنج مینداز چه تو قدرت نداری بر هدایت اهل عناد و لجاج و استکبار
پس در بیان قدرت خود میفرماید که ولله ما فی السموات و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات

علویه

علویه وما فی الارض و آنچه در زمینست از کاینات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و غرض وی
از ایجاد این مخلوقات تعبد ایشانست پس تکلیف عبادت و طاعت ایشان کرده لیجزی الذین ا
ساؤا بما عملوا تا پاداش دهد آنانرا که بد کردند بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب دوزخست
ویجزی الذین احسنوا بالحسنی و تا جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند بمثوبات نیکو که ریاض جنانست
پس در صفت نیکوکاران میفرماید که ایشان الذین یجتنبون آنانند که اجتناب میکنند و نیکو میشوند
کبائر الاثم از کبیرهای گناهان و گناه کبیره هر گناهیست که بخصوصه وعید بران مترتب شده
باشد و صغیره آنست که حدی بران مقرر نگشته والفواحش و از فاحشات یعنی آنچه فاحش است
از کبایر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرکست بخدا الا اللمم مگر آنچه صغیر و یسیر باشد از گناه
چه صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد مغفورست و عقاب بران مترتب نمیشود و بروایت ابن عباس
مراد از لمم هر گناهیست که در جاهلیت کرده باشند و در سبب نزول این آیه آورده اند که مشرکان با
مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیت گناه بسیار صادر شده مغفور نیست و بدان معاقب خواهید
گشت و با ما درین امر شریک بوده اید اکنون ما را بران عیب میکنید و از ان وعید مینمایید حق تعالی آیه
فرستاد که گناهی که از اهل اسلام در زمان جاهلیت صادر شده مغفورست و بدان واقع نخواهند گشت
ان ربک واسع المغفرة و بدرستی که پروردگار تو بسیار آمرزش است و لهذا صغایر را باجتناب
کبایر می آمرزد و کبایر را بوسیله توبه و یا بیمن قبول ایمان مغفور میسازد و گویند این کلام در عقب
وعید مسیئان و وعد محسنین آیاتست تا آنکه صاحب کبایر از رحمت واسعه او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب
نکند یکی از گناهکاران در مناجات میگفته که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزی مشتی خاک را بسوزی و اگر همه عالم را
بیامرزی مشتی از خاک را بیامرزی در باشی هاتفی آواز داد که ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
حسن هانی ابو نواس شاعر را در واقعه دیدند از و پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بسبب دو بیتی که گفته
بودم و آن اینست که :: من انا عبد الله حتی اذا اتیته :: لا یغفر لی ذنبی الغفور رحیم :: بنی آدم فکیف لنا رجوه من ربی

الا اللمم

یعنی هیچ کس با شم من نزد خدای تعالی که اگر گناه کرده باشم مرا بیامرزد و بران مؤاخذه نکند و خطا و عقاب
فرماید یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه بیش ازانست که مرا بگناه مؤاخذه فرماید و عفو مرحوم است
از آدمیان پس چگونه امیدوار نشوم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان
در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بکثرت تقوی خود لاف میزدند و باعمال صالحه خود می نازیدند
و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهترست این آیه آمد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای دانا
ترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که بیافرید شما را یعنی آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین
چه آدم که ابو البشرست از خاک مخلوق گشته و یا آنکه هر یکی از بنی آدم از نطفه آفریده شده
و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصه سخن آنست که او سبحانه در حین ابتدای آفرینش
باحوال و اقوال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ و در آن وقت که شما أَجِنَّةٌ خرد بودید فِي بُطُونِ
أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود و هر گاه او عالم باشد بشما قبل از خروج شما از اصل آدم و پیش از
بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ پس نسبت مدهید بزکا و پاکیزگی نفسهای
خود را یعنی ستایش خود مکنید بر بسیاری خیرات و طاعات و شبهه نیست در آنکه نهی از تزکیه نفس در صورت
که مزکی در تزکیه خود قصد اعجاب و ریا و سمعه کند اما کسی که اظهار تزکی کند در آنکه صدور اعمال
صالحه از و بتوفیق و تائید او سبحانه است و اصلا بآن قصد تمدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود در آن تزکی
چه مسرت بطاعة طاعتست و اگر آن شکرگزاری حضرت عزت بر توفیق عبادت و در لباب آورده که هرگاه
کودکی از یهودی بمردی گفتندی او صدیقست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این را شنید فرمود که دروغ میگویید
هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او سعید باشد یا شقی مقارن این حال نازل شد که حق تعالی داناترست باحوال
شما در مبدأ خلقت و در وقتی که کودک خرد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود مکنید که هُوَ أَعْلَمُ
او داناترست بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود و در اخبار آمده که ولید مغیره در عقب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی را سرزنش میکردند که دین پیران خود را

میکذاری

۱۲۵

میگذاری و لشانی را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم که از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت از عذاب
خدا میترسم یکی از کفار گفت اینقدار مال بمن ده تا اگر عذابی متوجه تو گردد من متحمل آن شوم ولید با او شرط
شرط کرده بعضی از مال بوی داد و بعضی دیگر بخل کرده اند او مرتد گشت آیه آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
تَوَلَّىٰ آیا دیدی آنکس را که روی بگردانید از پیروی حق و ثبات قدم بران وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و داد اندکی
از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از و وَأَكْدَىٰ و باز داشت باقی را و قطع عطیه آن نمود پس چه بل
بخل با هم جمع کرد و از عبد الله عباس و سدی نقلست که آیه درباره عثمان بن عفان نازل شده و سبب آن
بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبد الله سعد ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در توعد مال و تصدیق
کردن تصدیق مکن که نزدیک بآن رسیده که هیچ ازان باقی نماند و بفقر و فاقه گرفتار شوی او در جواب گفت
که مرا ذنوب بسیار و خطیئات بیشمارست مثل فرار از محاربه کفار و غیر آن از کبایر ازین تصدیق برای
آن میکنم تا موجب کفاره آن شود عبد الله گفت این شتر بار که ازان تست بمن بخش تا من حامل گناهان
تو شوم عثمان آن جمل با آن حمل بدو بخشید و دو گواه بران گرفت و ترک صدقه دادن کرد حق تعالی آیه فرستاد
که ای محمد دیدی آن مرد را که روی بر گردانید یعنی از جنگ احد پشت بهزیمت داده ازان فرار نمود و اندک
چیزی داد ببرادر خود که حامل گناه او شود و قطع تصدق نموده امساک را شعار خود ساخت أَعِنْدَهُ آیا
نزد اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او میداند که صاحب او آنچه میگوید
از تحمل وزر او صادقست و ازان بر نخواهد گشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ آیا خبر کرده نشده است
بآنچه در صحیفه‌های موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ و آنچه در صحف ابراهیم است الَّذِي وَفَّىٰ آن ابراهیم که بیک
وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اتم برانچه مامور بود از احکام الٰهی که آن تبلیغ رسالت بود و غیر آن از امور شرعیه
یا مبالغه نمود در وفا کردن بانچه او سبحانه باو عهد فرموده بود و او را بآن ممتحن ساخته تحقیق توفیه
باو حقیقه آنست که غیر او متحمل آن نشد چون تسلیم کردن نفس باو سبحانه در وقت القای او بآتش نمرود و صبر
کردن وی بر وجهی که در آن وقت جبرئیل و میکائیل و ملک سحاب بوی ملاقات کردند و گفتند آیا ترا

حاجتی هست فرمود که حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند صبر وی در ذبح ولد در راه او سبحانه بطلب
ضیف رفتی و در هر روز مقدار یک فرسخ و او را باکرام تمام مهمانی بخانه آوردی و بجودی خود بخدمت
او اقدام نمودی و در روزی که مهمان نیافتی روزه رفتی و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابراهیم را تسمیه فرمود به الذی وفی گفتند بلی یا رسول الله
فرمود زیرا که او در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا بقوله
وحین تظهرون و تقدیم موسی بذکر صحف آنست که صحف وی اشهر و اکثر بود نزد اهل کتاب
حاصل آنکه آیا ولید یا عثمان خبر دارند بآنچه در صحف موسی و ابراهیم است مضمون آنست الا تزر
وازرة آنکه بر ندارد هیچ نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر را یعنی هیچکس مواخذ نشود به
غیر خود پس او مکونه تا خود را بدیگری حواله کند وان لیس للانسان و آنکه نیست مر آدمی را الا ما سعی
مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نگیرند ثواب دیگری نیز مر غیر را ندهند و آنکه در
حدیث آمده که صدقه و حج و روزه و نماز منفعت بمیت میرسد بجهة آنست که نایب آن از برای میت
در حکم منوب عنه است در شرع و همچنین موکل بعمل صالح نایب خود مثاب میشود پس نزد اینجا نیز
میت مثاب کسی که نایب آن عمل باشد برای وی صواب می یابد وان سعیه و نیز در هر دو صحف است
که آدمی سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده سوف یری زود باشد که نموده شود در میزان اعمال خود در
روز جزا ثم یجزیه پس پاداش داده شود بآن سعی خود الجزاء الاوفی بپاداشی تمامتر بر وفق عمل
ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبدالله طاهر که والی خراسان بود حسین بن فضل را طلبیده گفت مرا سه مسئله
مشکل است حل آن نمای اول فاصبح من النادمین هرگاه ندم موجب مغفرت باشد چنانچه الندم توبه دلالت
صریح بران دارد پس چرا توبه او قبول نشد و مستحق غضب گشت دویم وان لیس للانسان الا ما سعی
پس اضعافا مضاعفة چه چیز است سیم کل یوم هو فی شأن هر روز او سبحانه در کاریست در این معانی
جف القلم بما هو کائن است حسین بن فضل جواب داد که ندامت او بر قتل هابیل نبود بلکه بر حمل بدن او بود

پس

۱۲۷

پس توبه از وی صادر نشده باشد و قوله لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدالت و اضعاف آن از روی فضل و
کل یوم هو فی شأن مراد شئون و امور است که ابدای آن کند نه شئونی که ابتدای آن کند و حدیث
مخصوص است بثانی نه اول یعنی اول حکم فرمود و تقدیر کرد که در اوقات مستقله بحسب مصلحت بروز دار
رعت فعل کند و بعد از آن بر وفق آن میکند تا روز قیامت وان الی ربک المنتهی و نیز
در صحف موسی و ابراهیم است که بسوی حکم پروردگار تست نهایت کار و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع
عمل تا ایشان را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که همچنانکه ابتدای خلقت و منتها از وست
نهایت آجال نیز بدوست و نزد بعضی آنست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی نهایت فکرت و قدرت
دارد بر تفکر در جمیع مکونات اما چون باو رسد متحیر شود و بایستد چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
که لا فکرة فی الرب و نیز فرموده که تفکروا فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید و از آن در مگذرید بعد از آن
فرمود که ای فرزند آدم اگر مرغی بخوری دل ترا سیر نشود و اگر چیزی بمقدار سوزنی بر دیده تو واقع شود نور
باصره ترا بپوشاند و تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی ملکوت آسمانها و زمین را و هرگاه تفکر در کنه مخلوقات
وی متعذر باشد در ذات وی بطریق اولی و شهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یکروز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بمسجد رفته اصحاب را گفت در چه کارید گفتند در ذات خدا تفکر میکنیم و فرمود که در مخلوقات تفکر کنید نه در خالق
زیرا که فکرت بکنه او نرسد بعد از آن فرمود که حق تعالی هفت آسمان بیافرید که از هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است
و غلظت هر آسمانی پانصد ساله راه و در آسمان هفتم دریاییست که عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان
هفتم و خدا را در آن دریا فرشته ایست که آب آن دریا تا بکعب آن است و بر همین طریق هفت زمین آفریده پس
شما در بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه او تفکر مکنید فافهم و نیز
آنچه در آن صحف است آنست که هو اضحک او بخنداند وابکی و بگریاند یعنی منشأ خنده و گریه
از وست چه او خالق ضحک و بکا است یا سبب گریه و خنده که حزن و سرور است از وست و اگر نفس ضحک و بکا.

سول

فلیضحکوا

فعل او بودی امر و نهی متعلق بآن نشدی و نگفتی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و نیز نسبة ضحک و بکا
بانسان ندادی و نیز نبودی که تضحکون و لا تبکون و نزد بعضی معنی آنست که خدای تعالی میخنداند اهل بهشت را
در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان میسازد بنبات و اشجار را بانوار
و ابر را میگریاند بامطار و گویند خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعة و معصیت ظاهر قدسی راوی گریند
که ملائکه را خنده نباشد گفت هرچه در زیر عرش است تا خدای تعالی دوزخ را بیافرید نخندید الا بنی آدم
یهودی بعد از استماع این آیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را گفت خندانیدن و گریانیدن حکیمانست فرمود
که معنی آنست که اوست آن خدائی که ابر را گریاند بباران و باغ را بخنداند ببهاران بشکوفهای الوان
و دلهای عارفان را باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریاند باد بار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ
وَأَحْيَا وانکه او بمیراند و زنده گرداند یعنی قادر است بر احیا و اماته پس چون قاتل همین نقض علیه میکند
موت نزد اینحال او را حاصل نبود بفضل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او میمیراند در دنیا بوقت اجل
مسمی و اجل بلا و زنده میسازد در قبر و قیامت یا مرده میسازد کافر را بنکبت و زنده میسازد مؤمن را
بمعرفت پس بمیراند گروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کند بتوفیق معرفت و ایمان
وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ وانکه او آفرید از انسان و سایر حیوانات دو صنف را از و ماده
مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر و مؤنث وقتی که جدا کرده شود از تن برتق و ریخته شود در رحم
و آدم و حوا ازین حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وانکه بر خداست آفریدن دیگر بعد از موت
در قیامت بجهة وفا نمودن بوعدهٔ خود و جزا دادن بندگان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا
ندادن بر حسنات و اثبات و عوض آلام نرسانیدن ببنده مخالفت حکمت و مصلحتست که بر و سبحانه و اجب است
پس بر و در آخرت واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وانکه اوست که توانگر گرداند باموال معروفه وَأَقْنَىٰ
و بهره قنیه را و آن مالیست که مدخر سازند و عازم شوند که آن را اسراف نکنند مراد اصل مالست
که آن را سرمایه سازند یا غنی سازند بنده را بقناعت و راضی گرداند او را بدان و از ابن عباس معنی

آقنی

اقنی پرسیدند فرمود که ای ارضی بما اعطی راضی گرداند بنده را بانچه بدهد باو مراد آنست که رضای خود را
سرمایهٔ او گرداند و یا بی نیاز گرداند خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشان را بخود وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ وانکه اوست
اوست آفریدگار ستارکان شعری مراد شعرای یمانیست که روشن تر از غمیصاست
که آن را شعرای شامی گویند و ذکر این در مقام کتابه بیان بطلان اخراعه است که آن را معبود خود
دانسته بعبادت آن اشتغال مینمودند و میگفتند که این را برای آن میپرستیم که مخالف جمیع نجوم فلک است
زیرا که آن از روی طول سیر میکند و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصهٔ کلام آنست که شعری مربوب
و مخلوقست نه رب و خالق و هرچه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وانکه خدای هلاک
کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قوم ارم ایشانکه منسوبند بعاد که ولقیم گفتندی و در وقت هلاکت
عاد در مکه مقام داشتندی بعد ازیشان ظهور کردند و ایشانرا عاد اخری نام نهادند و گویند تسمیه ایشان بعاد اولی
جهة آنست که اول امتی از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند و یا متقدم بودند در دنیا بر غیر خود بحسب شرافت
وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ و هلاک کرد قوم ثمود را که امت صالح بودند پس باقی نگذاشت از ایشان هیچکس را
وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِّن قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ بدرستی که بودند ایشان أَظْلَمَ
وَأَطْغَىٰ ستمکار تر و از حد برنده تر در شرک و عدوان از قوم عاد و ثمود چه نوح را بسیار میرنجانیدند بر وجهی که
او را چنان میزدند که اصلا در و حرکت نمینماند و مردمان را از صحبت او متنفر میکردند و صبیان را بجد منع مینمودند
که قبول قول او نکنند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط أَهْوَىٰ
بیفکند بعد ازان که جبرئیل آن را بر جناح خود باسمان برده بود یا انکه آن را در زمین فرو برد بعد از انکه جبرئیل
آن را سرنگون گردانیده بود و آن چهار شهر بودند صوایم و ادما و عامورا و سدوم فَغَشَّاهَا پس بپوشانید
شهرها را مَا غَشَّىٰ انچه پوشانید درین کلام تهویل و تعمیم است مر انچیز را که بایشان فرود آمده و آن سنگهای
نشانه دار بودند که بر بلاد ایشان ببارید و همه آن شهرها از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشیده شده بودند فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود شک میکنی خطاب با حضرت است اما مراد امتند

واموری معدوده اگرچه شیم انذار از این حیثیت که متضمن عبر و مواعظ و زواجر است اهل اعتبار را او مشتمل اندر
انتظام انبیا و مؤمنان از کفار و تسلی خاطر عاطر سید عالمیان از اینجهة مسمی شد بنجم محمد بن حمید اعمشی روایت کرده
از صالح و او از ابن عباس که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور شد که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را
نصب نماید و او را خلیفه سازد و خلقان مرشد که امامت حق اوست و نیابت خاصه او و آنحضرت اینحال را
از قوم و اقربای خود اخفا فرمود بنا بر آنکه مبادا که اکابر قریش و صنادید عرب از اینحال اعراض خواهند
کرد و حسد و عصبیت ایشان را از تصدیق ایمنی مانع خواهد شد و احتمال آن داشت که بواسطه این امر
آسیبی بآنحضرت رسد پس دیگر باره جبرئیل فرود آمده وی را اخبار نموده بعصمت و حفظ از آزار و ایذای این قوم
و این آیه با تهدید آورد که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و چون آن حضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع
فرموده اندیشه از هیچ چیز ننموده در ساعت حضرت علی بن ابی طالب را در غدیر خم چنانکه مفصلاً گذشت بخلافت
و امامت تعیین فرمود و ولایت او بر امت لازم گردانید و بعد از آنکه منصب آنسرور دین کرد جبرئیل نازل شد این
آیه آورد که فبای آلاء ربک تتماری یعنی بشارت بعد ربه حضرت رسالت میکند هذا این پیغمبر که محمد است نذیر بیم کننده ایست
من النذر الاولی از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبرانی که قبل از وی بودند انذار قوم خود میکردند وی نیز بهمان
طریق قوم خود را انذار میفرماید و امت خود را بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند پس بجهة تهدید میفرماید که
ازفت الآزفة نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است مراد قیامت است که موصوفست به نزدیک لیس
لها نیست مر آنرا یعنی هر وقت رسیده آنرا من دون الله بجز از خدای کاشفة یعنی که ظاهر کننده آن باشد
یعنی غیر او سبحانه نفسی که کاشف و مبین آن شود که قیامت کی قایم خواهد شد کر لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که
هیچکس اطلاع ندارد بدان مگر حق سبحانه پس خطاب بمشرکان عرب میکند که افمن هذا الحدیث آیا از این سخن که قرآن است
تعجبون تعجب میدارید بروجه انکار و تضحکون و میخندید از روی استهزاء و لا تبکون و نمیگریید از خوف وعیدی
که در وست و از ترس عقوبت طغیانی که از شما صادر میشود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مراد از حدیث
اخبار سابقه است یعنی آیا از این خبرها که شنیدید تعجب میکنید و میخندید و نمیگریید از خوف آنکه مبادا مثل آن بر شما واقع

شنود

شود و انتم سامدون و شما بازی کنندگانید و غافلان یا غنا کنندگان چه مشرکان در وقت قراءت قرآن سرود
میگفتند تا مردمان را از استماع آن باز دارند ام از سلمه روایتست که چون این آیه فرود آمد اهل صفه بگریستند
بمرتبه که آواز ایشان بلند شد چون آنحضرت صوت گریه ایشان بشنید بگریست و همه اصحاب بگریه در آمدند حضرت رسول صلی
فرمود که هر که از ترس خدای بگرید بدوزخ نرود الا که بهشت و هر که طاغی باشد ناچار رود و به بهشت نرود مگر
که دوزخ و آنکه مصر باشد بر معصیت و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشان را بسبب گریه
کردن بر خطیئات و سیئات بیامرزد و به بهشت برد روایتست که جبرئیل علیه السلم نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمده وقتی که مردی از اصحاب آنحضرت آنجا نزد وی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست فرمود که فلان
جبرئیل گفت هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر و میکشد و فایق می شود مگر گریه حق تعالی بیک قطره اشک دریای
آتش را می نشاند از ابو خلیل نقلست که بعد از نزول این آیه کسی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را خندان ندید و
چون بخضوع و خشوع و مذلت فوز و نجات از عقاب حاصل میشود از اینجهة عباد را امر میکند بسجده و عبودیت
که مستلزم خشوع و مذلت است در درگاه حضرت ربوبیت و میفرماید که فاسجدوا لله پس سجده کنید مر خدا را
واعبدوا و بپرستید مر او را نه آلهه باطله را از ابن عباس مرویست که حضرت رسول بعد از تلاوت این آیه
در مسجد سجده کرد و مؤمن و کافر بگریه در آمدند و جن و انس بسجده افتادند و باجماع جمیع فقها این سجده
فریضه است بر قاری و مستمع مرویست که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره بود و این سجده دوازدهم است
از سجدات قرآنی سورة القمر ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قراءت این سوره
کند غبا یعنی روزی بخواند و روزی نخواند روز قیامت که مبعوث شود روی او چون قمر باشد در شب بدر و هر که هر شب
بخواند افضل از همه کس و روی او در قیامت بهتر از روی همه خلق باشد و از ابو عبد الله مرویست که هر که این سوره بخواند
در وقت خروج از قبر او را بر ناقه سوار کرده به بهشت برند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره النجم کرد بذکر ازفت الآزفة
یعنی اقرب القیامة این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اقتربت الساعة آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طلب معجزه کردند آن حضرت ماه را

مه و نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو شق قمر بدیدند و در تبیان آورده که از ابن عباس و ابن مسعود
مرویست که شق قمر دو بار در مکه واقع شده و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که نزدیک شد ساعت قیامت
وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شده ماه تسمیه قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق
قمر از علامات قرب آنست و در نقل صحیح آمده که ابو جهل و یهودی دیگر شبی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند
و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بمرتبه بدر رسیده ابو جهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی بنما و الا سر
شما را بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ای ابو جهل یهودی گفت که چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از
تحت قدرت بشر بیرون و در چه ورای خود منکر است و درین اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است و آنچه
ازو اقتراح میکنیم بقوت سحر آن را بما مینماید بگوی تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان کار نمیکند و ساحر را
در آن تصرفی نیست و چون از اتیان آن عاجز شود او را بقتل رسان ابو جهل گفت ای محمد ماه را بشکاف حضرت
دعا فرمود و انگشت سبابه را بر آورده بماه اشاره کرده ماه را بدو نیم ساخت که یک نیمه آن بر جای خود بماند
و نیمه دیگر بطرفی دیگر رفت ابو جهل گفت آن را تمام ساز آن حضرت اشاره فرموده هر دو نیمه باهم پیوستند
یهودی ایمان آورد و ابو جهل گفت او چشم ما را بسحر بسته است و بحقیقت آن قمر را منشق بما نموده از
جماعت مسافران که از آفاق رسند بپرسیم که ایشان دیده اند یا نه و چون از آینده و رونده پرسیدند جواب
دادند که در فلان شب ماه را بدو نیم دیدیم و با وجود این معجزه باهره ابو جهل بر جهل بماند و آن را
بسحر حمل کرد و کفار قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را ابن ابی کبشه و ابو کبشه یکی از اجداد مادری حضرت
بوده و آن حضرت را مشرکان ابن ابی کبشه میگفتند بجهت مخالفت آن حضرت با ایشان در دین همچنانکه ابو کبشه مخالفت
کرده بود با ایشان در عبادت شعری پس حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه
از نشانهای قدرت ما که اظهار معجزه است بر دست پیغمبر خود تا مصدق دعوی او باشد يُعْرِضُوا
اعراض کنند و از تامل از آن روی بگردانند و بجهت عناد و حسد انقیاد آن نکنند وَيَقُولُوا و گویند این سحر
سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ جادوییست دایم و مطرد یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم بآن ارتکاب مینماید از ابن مسعود

روایتست که گفت بحق الهی که نفس من بید قدرت اوست که دیدم کوه حرا را در میان دو پاره قمر و جبیر بن مطعم
نیز روایت کرده که در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله قمر شکافته گشت بمرتبه که بالای آن کوه بدیدیم
شد و اثر ره بکوه حرا کرد کفار گفتند محمد سحر کرد و شخصی از ایشان گفت چگونه سحر باشد که همه مردمان در اقطار
عالم آن را دیده اند و بروایتی منقوله از ابن عباس مشرکان اجتماع کرده نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمدند و گفتند اگر تو صادقی شق قمر کن برای ما حضرت فرمود اگر قمر را بشکافم شما ایمان آرید گفتند آری و
آن شب لیلة البدر بود پس آن حضرت دعا کرد ~~و لیلة البدر~~ و حق تعالی اجابت دعای وی نموده قمر را بدو نیم
کرد و آن حضرت باواز بلند گفت اشهدوا و اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد انکار در آمدند
و حق تعالی از آن خبر میدهد که چون اهل عناد آیه ما را ببینند انکار کنند وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را با معجزه
که ازو دیدند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی کنند آرزوهای خود را یعنی آن چیزی را که شیطان در نظر ایشان آراسته
بود از رد حق بعد از ظهور آن و لجاج نمودن در آن وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است بجای
خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی میشود و نهایتی که بر آن استقرار یابد چه خیر مستقر اهل خیر است و شر مستقر
اهل شر و منتهای اهل ایمان در دنیا هدایت است و در عقبی بهشت با انواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خذلان است در دار
فنا و عذاب نیران در سرای بقا کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقتی است که مقر اوست پس حقیقت امر دنیا
زود باشد که ظاهر گردد و حقیقت کار آخرت عنقریب شناخته شود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق که آمد باهل
مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه و از اخبار امور اخرویه مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن است
از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتیست تمام و امریست صواب
که رسیده است بحد کمال که هیچ خللی در آن راه ندارد فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهد و سود نرساند پیغمبران
بیم کننده امتان خود را در هدایت ایشان کردن و یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان را نشنوند
و تکذیب ایشان کنند و نزد بعضی نذر یعنی زواجر مخوفه و آیات وعیدیست و چون میدانی که ای محمد که حالت تو
نیز بدین منوال است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان یعنی ترک کن موعظه ایشان را تا وقتی که قتال مامور

شوی و یاد کن یوم یدع الداع روزی را که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس بر آمده
مردمان را بخواند الی شیء نکر بچیزی زشت و ناخوش مراد حشر است و اهوال القیامة یا عذاب
آخرت خشعا ابصارهم در حالتی که ذلیل باشد چشمهای ایشان و در پیش افکنده و فراهم رفته
از هول و هیبت آن یخرجون من الاجداث بیرون آیند از قبرها یعنی در وقت بیرون آمدن ایشان
از قبور سر در پیش افکنده و ترسان و هراسان باشند و گویند معنی آنست که ای محمد اعراض کن از
شفاعت ایشان در روزی چنین که در نهایت خوف و هراس باشند کانهم جراد منتشر گوییا ایشان
ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری و پراکندگی و سرگردانی مانند ملخ حیران و سرگردان بهم بر آیند
و بهر طرف روند و هیچ چاره بیرون آمدن از آن بلیه نداشته باشند مهطعین در حالتی که شتابنده گان
باشند الی الداع بسوی خواننده خود یعنی باطراف که آواز آید شتابند یا گردن کشنده گان باشند و نظر کنند
بانجانب تا اجابت داعی خود کنند یقول الکافرون گویند کافران در آن روز هذا یوم عسر این روز است
که دشوار است سخت بر ما و بعد از ذکر بعضی از احوال قیامت بیان احوال امم مکذبه میکند جهة تسلی
خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله میفرماید که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح
گروه نوح بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده ما را که نوح بود این تفصیل
بعد از اجمال است و یا تکذیب نوح کردند تکذیبی بعد از تکذیبی یعنی هرگاه قومی میمردند قومی دیگر که
در عقب ایشان بودند اقتدا بآبا خود نموده بایذا و آزار او مشغول شده تکذیب کردندی و یا آنکه
قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند وقالوا مجنون و گفتند دیوانه است
وازدجر و باز داشته شد بنداز دعوت بانواع اذیت یعنی هر وقت که نوح ایشان را بتوحید دعوت
فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید نمودندی و بعد از آن چندان سنگ بر زدندی که بیهوش
شدندی و از دعوت باز ماندی و چون از ایمان آنها ناامید شد بیطاقت گشت فدعا ربه
پس بخواند پروردگار خود را انی مغلوب بانکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر و تحجب

ومن از مقاومت با ایشان بیطاقت شدم و عاجز گشتم فانتصر پس انتقام کش از ایشان و داد من
از ایشان بستان از مجاهد مرویست که نوح هر وقت که دعوت قوم نمودی او را بگرفتندی و گلوی وی
بیفشردندی تا آنکه بیهوش شدی و چون باخود آمدی گفتی بار خدایا از سر ایشان در گذر که جاهلانند
و نمیدانند تا آنکه کار از حد بگذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان دعای بد کرد که رب لا تذر تا آخر
و حق تعالی دعای او را اجابت کرده ایشان را بطوفان هلاک کرد کما قال جل ذکره ففتحنا پس بگشادیم
برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را بماء منهمر بآبی بغایت ریزان یعنی ریخته شد
آن آب بغایت شدت و کثرت بود مرویست که چهل شبان روز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق
سیل و در بیمدت اصلا منقطع نشد وفجرنا الارض و روان ساختیم زمین را عیونا چشمها
یعنی چشمهای زمین را روان ساختیم فالتقی الماء پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین علی امر قد قدر
بر حالتی که اندازه کرده شده بود بر قدری که حق تعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مشیت او بآن
تعلق گرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدر و مسطور بود و آن حکم الهی بود بانکه آبی که نازل شود بر
آسمان بقدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و یکقطره بر یکدیگر تفاوت نداشته باشد وحملناه و برداشتیم
نوح را با هر که ایمان آورده بود یعنی سوار کردیم بهم اهل ایمان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند
لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار ودسر و خداوند میخها که چوبهای کشتی را بآن بند کنند تجری
میرفت آن کشتی باعیننا بنگهداشت ما یا بحراست اولیای ما و گفته که بر آن موکل بودند از فرشتگان
جزاء برای پاداش لمن کان کفر برای کسی که کافر شده بودند قوم او بر وی و باو نگرویده
و یا کسی که کفران و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او و مراد نوح است مرویست که همه کفار در آن روز
بطوفان هلاک شدند الا عوج ابن عنق که آب تا زیر پشت و کمر او بود و گفته اند که سبب نجات وی آن بود
که نوح را بساختن کشتی احتیاج بچوب ساج افتاد و نقل آن از بلاد شام متعسر بود عوج آمد و چوبهائی که محتاج
الیه بود برگردن گرفته نزد نوح آورد و حق تعالی بجهة این تاخیر عذاب او نموده او را غرق ننمود ولقد

ترکناها و بدرستی که باقی گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین و این قصه را که متضمن هلاک کافران و انجای مومنانست
آیة نشانه در میان مردمان تا ازان عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین قردی که از ارض
جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و عبرتی در قصص آورده که اوایل امت کشتی نوح را دیده اند و
از قتاده مرویست که آن کشتی تا بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مردم آن را میدیدند و ازان عبرت
میگرفتند و بسیار کشتیها از چوبهای آن ساختند فهل من مدکر پس هیچ عبرت گیرنده است که ازان عبرت
گیرد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم ونذر
و بیم کردن من قوم نوح را قبل از انکه بریشان نازل شود ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که آسان کردانیدیم
قرآن را بحسب بیان و ظهور برهان للذکر برای یاد کردن امم ماضیه و پند گرفتن بانچه آن جامع انواع
مواعظ شافیه است یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار و عذوبت الفاظ از مجاهد مرویست که از کتب سماویه
هیچ کتابی نیست که آن را از بر خوانده باشند مگر قرآن فهل من مدکر پس هیچ قبول کننده موعظه است
تا بان پند گیرد حق تعالی این دو آیه را درین سوره مکرر ذکر فرمود تا اشعار باشد بر انکه تکذیب هر رسولی مقتضی
نزول عذابست و استماع هر قصه مستدعی الفاظ و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح برخی از قصه عاد میکند که
کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من ایشان را
ونذر و بیم کردن من ایشان را از عذاب بر زبان پیغمبر پس تفصیل مجمل میکند که انا ارسلنا علیهم بدرستی که
ما فرستادیم بریشان ریحا صرصرا بادی را بغایت سرد یا با آوازی بغایت هولناک فی یوم نحس در روز
شوم که مستمر استحکام داشت و قوی بود شامت آن یا استمرار داشت بریشان تا مدت هفت روز و هشت شب
ایشان را هلاک ساخت یا مستمر بود بر جمیع کبیر و صغیر ایشان و هیچکس ازیشان را باقی نگذاشت یا سخت بود مرارت و
تلخی آن و آن روز چهارشنبه بود آخر ماه و گویند چهارشنبه آخر ماه صفر بود تنزع الناس بر میکند آن باد
مردمان را از موضع خود مرویست که ایشان از دیدن این عذاب در رخنهای کوه و حفرها رفتند و در انجا
پنهان شدند و همه یکدیگر را در بغل میگرفتند و بهم می چسبیدند و باد همه ایشان را از انجا برکنده بیرون می انداخت

مستاصل

و مستاصل میساخت محمد بن اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن کرد هفت کس از اقویای قوم عاد که جسیم بدنه
چون عمرو بن خلو و حارث بن شداد و هلقان و هلجان عیال خود را در شعبی کردند و خود بر در آن شعب ایستادند
تا باد را دفع کنند و چون باد اشتداد یافت یکیک را از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را
هلاک ساخت کانهم گوییا ایشان اعجاز نخل تنهای بی سر درخت خرما بودند منقعر که بر کنده شده باشد
از بن و بر زمین افتاده عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلم روایت کند که آن باد بر میکند مردمان را و
بر گردن بر زمین میزد و گردنهای ایشان را در هم میشکست و سرهای ایشان را از بدن قطع میشد مانند تنها
درخت خرمایی که بی سر باشد فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را ونذر و وعیدی
که ایشان را بان بیم کردم ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای پند گرفتن
و حفظ نمودن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده است که ازین متعظ شود کذبت ثمود
تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بالنذر بر بیم کردن و پند دادن یا با نذارت و مواعظ وی
فقالوا ابشرا منا پس گفتند آیا آدمی است که از جنس ماست واحدا یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد
نتبعه پیروی کنیم او را مراد انکار اینمعنی است یعنی تابع شخصی نشویم که هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما
و یکی و بی یاوری خویش و تبار است انا اذا بدرستی که ما اینهنگام که متابعت او کنیم می باشیم لفی ضلال
وسعر در گمراهی و آتشهای سوزان این کلام صالح بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت که اگر تابع من
نشوید از طریق حق گمراه باشید و در قیامت باتش سوزان گرفتار شوید ایشان معکوس شده با و گفتند که اگر تابع
تو شویم در ضلالت افتیم و از اهتداد و رباشیم و در قیامت باتش سوزان گرفتار شویم و گویند سعر
بمعنی جنونست و معنی آنست که اگر پیروی کنیم ترا از طریق پدران خود منحرف شده باشیم و دران خطا
کرده و از عقل و ادراک بیرون رفته ءالقی الذکر علیه آیا القا کرده شده است وحی بر وی
از میان ما و حال انکه در میان ما اولی و احق ازو یافت میشود در اختیار نبوت بل هو چنین نیست
که وحی مختص باو باشد بلکه او کذاب اشر دروغ گوییست خود پسند و میخواهد که بجهت این دعوی کاذبه

بر ما تفضل کنند حق تعالی جهة رد قول ایشان بر سبیل وعید میفرماید که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند
فردا که عذاب بر ایشان نازل کنند معلوم شود که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی خود
پسند متکبر القصه ثمود در تکذیب صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از و طلب معجزه کردند و گفتند از برای
ما ازین سنگ شتر مادهٔ آبستن ده ساله بیرون آر که یکروز شرب با و تعلق داشته باشد و ما عوض آن شیر
او را بیاشامیم و آب آن روز را تصرف نکنیم و روز دیگر بخصوص ما شود و ناقه را دران حقی
نباشد حق تعالی از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود چنانچه میفرماید که انا مرسلوا الناقة
بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آرنده شتر بودیم از سنگ بر آن طریق که از صالح خواسته بودند
فتنة لهم برای امتحان کردن ایشان را یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان می آرند
یا نه یا آنکه بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده فارتقبهم پس نگهبان ایشان باش و ببین
که با ناقه چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز بر آزار ایشان نسبت بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش
از وقت ونبئهم ان الماء و آگاه کن ایشان را بآنکه آن چشمه قسمة بینهم بخش کرده شده است برای
ایشان یعنی روزی از ایشان و مواشی ایشان و روزی دیگر مخصوص بناقه کل شرب محتضر هر نصیبی از آن
حاضر کرده شده است نزد صاحب آن یعنی هر کدام از ایشان و ناقه باید که در روز نوبت خود حاضر نمایند
و آن را شرب سازد و در روز دیگر که نوبت ناقه باشد عوض آن چندان شیر بوی دهد که ایشان را
در آن روز از آب مستغنی سازد پس ناقه روز نوبت خود بیامدی و جمله آب را بخوردی و عوض
آن شیر بایشان دادی و روز دیگر هیچ از آن آب نخوردی و آن را بایشان واگذاشتی و هیچ کدام را از آن
قسمت ضرری نرسیدی فنادوا صاحبهم پس بخواندند قوم ثمود یار خود را که قدار بن سالف نام داشت
و دنی بود برای عقر ناقه و بجهة سرخی روی او را احمر ثمود گفتندی و بروایتی دیگر احیمر ثمود
فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را بشمشیر در
ما سبق گذشته که محرک عقر ناقه دو زن بود عنیزه و صدوقه و سبب آن بود که صدوقه ابن عم خود مصدع بن

مهر را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر راه
کمین ناقه کردند و چون ناقه باز گشت اول بمصدع رسید و او تیری افکند و پای ناقه را بهم
دوخت و قدار نیز از کمین گاه بدر آمد شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را پاره پاره
کرد و میان مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنور بر آمده سه بار بانگ کرد و از آنجا باسمان
رفت و بعد از سه روز عذاب بر ایشان فرود آمد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عذاب من ثمود را
ونذر و بیم کردن من بر رسالت صالح انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان صیحة واحدة
یکبار یاد کردن که صیحه جبرئیل بود فکانوا پس گشتند کهشیم المحتظر مانند درخت خشک در هم
شکسته که سازندهٔ حظیره باشد برای حفظ و جمع آن یا مانند گیاه خشک که صاحب حظیره جمع کرده باشد آن را
در تابستان برای علوفه گوسفندان خود در زمستان و گوسفندان آن را در مدت مدید در زیر دست
و پا خورد و مرد کرده باشند محصل سخن آنست که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه ریزه و خورد و مرد گشتند
مانند گیاه خشک خورد و مرد شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن را للذکر
برای پند دادن و حفظ کردن فهل من مدکر پس آیا هیچ یاد کننده است مر آن را تا از آن پند گیرد
کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط لوط را بالنذر به بیم کردن و پند دادن مر ایشان را
یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند انا ارسلنا علیهم بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی
سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه هلاک شدند الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را که
نجیناهم بسحر برهانیدیم ایشان را در وقت سحر و آن ثلث آخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد
نعمة من عندنا انعامی از نزد ما کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط و دختران او نجزی
پاداش میدهیم بمزیت نعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که آن ارسال رسل و انزال کتب است
یعنی بآن ایمان آورد و اطاعت مر آن نماید ولقد انذرهم و بتحقیق که ترسانید لوط قوم خود را
بطشتنا از شدت گرفتن ما ایشان را بتعذیب و اهلاک فتماروا بالنذر پس شک آوردند بآن
بیم کردن یعنی تکذیب او نمودند یا مدافعه کردند با او بآن انذار از روی عناد و جدال ولقد راودوه

وبتحقیق که طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان او که ملائکه بودند یعنی طلب مراد خود کردند از لوط
وگفتند ایشان را بما تسلیم کن ولوط از ان ابا نموده ایشان را پند داد وایشان طریق جدال و عناد را
از دست نداده در سرای وی را بشکستند و در انجا که ملائکه بودند در آمدند فطمسنا پس محو کردیم
اعینهم چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند
مرویست که لوط در مقام جدال در آمده میگفت که در گذرید از سر آنچه طلب میکنید و ایشان از ان
امتناع نکرده و چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت ما را با ایشان واگذار پس ایشان بخانه خود
در آمدند جبرئیل پر خود را بر دیدهای ایشان زد و همه کور شدند و چنان گشتند که چشمهای ایشان
با رویهای ایشان برابر شد پس از انجا در آمدند و مدهوش و متحیر می افتادند و بر میخواستند و فریاد
میکردند که لوط قومی ساحر را بخانه خود آورده و ما را اینجا کور کردند و گفتیم ما ایشان را از زبان
فرشتگان که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا و نذر و آنچه بیم کردم شما را از زبان
لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب ولقد صبحهم و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط را بکرة
در اول روز یعنی بوقت صبح بر ایشان فرود آمد عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته و دایم و
پیوسته بعذاب آخرت یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و باتش دوزخ منتقل
ساخت و گفتیم با ایشان بزبان ملائکه فذوقوا پس بچشید و بکشید عذابی عقوبت مرا و نذر و بیم کردن
مرا یعنی عذابی که لوط بزمان من بیم میکرد شما را وجه مکرر آنست که اول در وقت طمس بود و دیم
نزد اهلاک ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن را برای جمعی که عربی زبانند
للذکر برای فهم کردن و دانستن معانی اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند گیرنده هست
که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون بفرعون و قوم او النذر بیم کردن
و ترسیدن از عذاب یا بیم کنندگان یعنی موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران و تکذیب همه پیغمبران
کردند پس گویا که غیر موسی و هرون نیز بایشان آمده اند و ایشان تکذیب آنها نموده اند کذبوا
بآیاتنا کلها تکذیب کردند همه آیتهای ما و بآن نگرویدند مراد آیات نه گانه اند یا جمیع آیات پیغمبران

چه تکذیب بعضی موجب تکذیب همه است فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق شدن
ایشان بود در دریا اخذ عزیز گرفتن کسی که غالب باشد و هرگز مغلوب نگردد در گرفتن و عذاب
نمودن ایشان مقتدر توانا بر هلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار
مکذبان و بیان انواع عذاب ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید که اکفارکم آیا ناگرویدگان
شما ای اهل معشر عرب خیر بهترند در قوت و شدت و عدد یا در کثرت و ملت من اولئکم از این
گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح و لوط و قبطیان استفهام برای انکار است
یعنی ایشان از آنان در قوت و سطوت و کثرت ملت بهتر نیستند پس بچنگال عقوبت گرفتار خواهند شد
چنانچه امم مذکوره ام لکم یا شما راست ای کافران براءة فی الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی برات
آسمانی که نوشته باشند بنام شما که هر که کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقاب که بر امم
ماضیه واقع شده ام یقولون یا میگویند کافران عرب نحن جمیع ما گروه جمع شده ایم یعنی جمعیم و
مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و کثرت و عدد منتصر انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع که کسی
قصد ما کند و طمع غالبیت داشته باشد در منع بلا از یکدیگر مرویست که ابوجهل در روز بدر بانگ بر اسب
زده از صف لشکر خود بیرون آمد و گفت ما امروز انتقام خود از محمد و اصحاب او بکشیم آیه آمد که
سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شوند کفار مکه هم و یولون الدبر و بگردانند پشتهای خود را از
حرب و فرار نمایند یعنی هر یک از ایشان پشتهای خود را برگردانند و این آیه از دلایل نبوت و معجزات
نبویه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون آیه آمد من ندانستم که مراد حق تعالی ازین چیست تا آنکه در روز بدر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که زره میپوشید و میگفت سیهزم الجمع و یولون الدبر دانستم که این دلالت
بر تفرقه جمع و جمعیت مشرکان و منهزم شدن ایشان و غلبه ما بر ایشان بعد از ان حق تعالی میفرماید که بهمین قتل
و اسرار و هزیمه اکتفا نخواهد شد بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم وعده گاه عذاب اصلی ایشانست و
آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آنست والساعة ادهی و قیامت سخت تر و فظیع تر وامر و تلخ تر و ناخوشتر در شدت

صبعه

وفظاعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید که إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود را بجرم
وعناد سیاه کرده اند فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از حق در دنیا وَسُعُرٍ و در آتشهای سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ
روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان یعنی ایشان را بر روی انداخته
بکشند و بدوزخ افکنند و نزد آن حال ایشان را گویند که ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بچشید سودن دوزخ را یعنی حرارت
آتش والم آن را و سقر علم طبقه ایست از طبقات دوزخ پس در بیان عدل خود میفرماید که إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ
خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ بدرستی که ما هر چیزی که آفریده ایم در دنیا و آخرت باندازهٔ خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق
باشد باو بر حسب مقتضای حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزید در آن مرتبه تا موجب خلاف حکمت نشود
پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز بر قدر استحقاق ایشان باشد تا از دایرهٔ حکمت خارج نشود
یا هر چیز را که خلق نموده ایم بر طریقی که مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ بدون زیاده و کم یا هر چیز را آفریده ایم
بر قدر معلوم چون لسان برای تکلم و ید برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر و اذن برای استماع و معده برای
طعام و غیر آن که اگر زیاده و کم باشد غرضی که بآن متعلق است تمام فوت شود وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیز را
که اراده تکوین آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن لفظ کن است کقوله تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ
يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ نیست امر ما مگر یک گفتن بدون لبث در آن بدون تفکر و معالجه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن
بچشم در سرعت و سهولت از ابن عباس مرویست که مراد از وقوع قیامتست که در اسرع زمان واقع شود چنانکه
در جای دیگر فرموده وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن
بیاریم بلکه کمتر از آن وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم در قرون ماضیه أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال
شما را یعنی جمعی را که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانچه در این سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا
پند گیرنده است تا از حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیز را که کرده اند کفار گذشته مکتوبست آن راجع
فِي الزُّبُرِ در لوح محفوظ که موضع مکاتبه [illegible] وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ و هر خوردی
و بزرگی از افعال و اقوال که از ایشان و از جمیع خلایق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد نوشته شده است
در لوح محفوظ و بعد از ذکر حالات کفار تبه روزگار بیان احوال مؤمنان پرهیزکار میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ

بدرستی که

بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران روز قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند از ملو از اشجار میوه دار
وَنَهَرٍ و در جویهای واسعه که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و مکان
پسندیده که در آن لغو و اثم نباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حق تعالی آن مکان را صدق وصف
کرده است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهد بود و بعضی گفته که آن مکانیست که حق تعالی در انجا راست کرداند وعده
که با اولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزد پادشاهی که منتهی است امر او بر جمیع افهام
عاجز از ادراک آن بهمه ظنون و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیزی نیست که از حیطه
قدرت ملک او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و اعظم از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل از این سعادت و [illegible]
در اینکه مراد بعزت مکانت و منزلت نه قرب مکان و منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف جوار آفریدگار خود باشند
بحیثیتی که مستغرق غواشی رحمت و افضال جمیله او باشند در کشف الاسرار آورده که کلیم عند ملیک منزلت بتقریب و تخصیص که
اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در تفسیر آیات تحقیق بوده
که ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواهد بود ان تا زنده آدمی مرتبه او باشد پس از رتبه اعلای فردای وی که
نتوان داد عبد الله بریده گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان که دون مقعد صدق باشد هر روز بزیارت موضع
آیند و در آن استماع قرآن کنند و در آن التذاذ تمام یافته فرمان و تا از آن بمنزل خود باز گردند در [illegible] روزی
موسی بمناجات میرفت در ویرانه بگذشت ناگاه از انجا [illegible] بگوش او رسید چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی بزیر سر نهاده
و عورت خود بپلاسی پوشیده مینالید و در آن ناله چیزی میگفت موسی نزد وی رفت و میگفت الهی تری غربتی و وحدتی
و تعرف فقری و فاقتی پس بمناجات رفت و چون اراده مراجعت کرد خطاب عزت بوی رسید که ای موسی پیغام آن درویش را بشنیدی
و احوال او را بر ما عرض نکردی گفت بارخدایا تو عالمی که او حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه
و احتیاج خود مینمود حق تعالی فرمود که او را از من سلام برسان که تو تنها نیستی که من خداوند انیس توام و غریب نیستی که من حبیب توام
درویش نیستی که من وکیل ما یحتاج توام موسی بیامد و بر بالین آن درویش نشسته پیغام خدای کرد و گفت یا کلیم الله
مرا رتبه آن است که خدای عالم حدیث مرا شنود و جواب دهد پس نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد موسی باز آمد [illegible] اسرائیل

بیامد تا او را دفن کند و چون بآن ویرانه آمدند بلباس عورت او را و خشت را دیدند که آنجا افتاده
درویش بیایست مناجات کرد که بارخدایا این درویش کجا شد زمین او را فرو برد و پاکی او را بجورد
جبرئیل آمد و گفت یا موسی حق تعالی میفرماید که این چه گمانست که بدوستان من میکنی این درویشی بود که شیطان
او را در دنیا طلب کرد و نیافت و ملک الموت در وقت نزعش طلبید باو راه نبرد و منکر و نکیر در قبرش
جستند نیافتند رضوان در بهشتش جست باو نرسید مالک دوزخ طلب کرد ندید عجب گفت خدایا این کجا رفت
خطاب آمد که دوست ما نباشد نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از آنکه تفسیر
این آیه کرده فرموده که از جابر روایتست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود بعضی
از اصحاب از احوال بهشت پرسیدند فرمود که خدا را لوائیست از نور و عمودی از زبرجد که آنرا
آفریده پیش از آسمانها بدو هزار سال و بر ردای آن لوا نوشته که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه
و حضرت محمد فرستاده خداست و آل محمد بهترین آفریدگارانند و صاحب لوا امام و پیشوای همه مردمانست
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم چون این کلام شنید فرمود که شکر و سپاس مر خدای را که ما را بتو هدایت داد
و بکرم و مشرف گردانید آن حضرت فرمود که یا علی اما علمت ان من احبنا وانتحل محبتنا اسکنه الله معنا
ای علی ندانسته که هر که ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی مودت ما کند حق تعالی آنرا
جای دهد در درجه ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه تلاوت فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
سورة الرحمن ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سورة الرحمن بخواند شکر نعم الهی گذارده باشد
و حق تعالی بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند و حضرت امام موسی کاظم از آبای خود علیهم السلم نقل کرده که حضرت پیغمبر صلعم
فرموده که هر چیز را عروسی است و عروس قرآن الرحمن است و ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده
که آن حضرت فرمود که ترک سورة الرحمن مکنید که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و در روز قیامت
نزد پروردگار خود آید بر صورت بشری نیکو صورت و خوشبوی و در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد
و هیچکس را مرتبه آن نباشد که بآن موضع رسد پس حق تعالی باو خطاب کند که چه کسان در دنیا بتلاوت تو مداومت نموده اند

سوره

گوید فلان و فلان حق تعالی روی ایشانرا سفید و نورانی سازد و بایشان گوید که هر کرا دوست میدارید شفاعت کنید
پس ایشان هر کرا خواهند شفاعت کنند و هیچکس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق تعالی باو گوید که برو در بهشت هر مکان که خواهی مسکن گیر
که آنچه آرزوی تو باشد در آنجا موجود و مهیاست و حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده
که واجبست که سورة الرحمن را در روز جمعه بخوانند که هرگاه برسند که فبای آلاء ربکما تکذبان بگویند لا بشیء
من آلائک ربنا نکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای ترا تکذیب نمیکنیم و نیز از آنحضرت مرویست که هرکه
در شب این سوره را بر وجهی که مذکور شد بخواند حق تعالی دو فرشته را بر او موکل کند که حافظ او باشند تا روز قیامت
و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة القمر نمود باسم بزرگوار خود افتتاح این سوره نیز بآن کرده بقدرت کامله خود و فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم
الرحمن آورده اند که چون حضرت رسول کافران را باسم الرحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد
و گفته اند که اهل مکه طعن میزدند که جبرئیل قرآن را بمحمد میآموزد حق تعالی فرمود که خداوند بسیار
بخشایش که رحمت او بهمه چیز فرا رسیده علم القرآن آموخته است قرآن را بحبیب خود نه جبرئیل و مراد تعلیم
خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلم قرآنست یا ایجاد علم کردن نزد مدارسه و ممارسه آن ابن عباس بر این وجه تفسیر
کرده که خدای تعالی قرآن را علامت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گردانیده خلق الانسان بیافرید جنس
آدمیان را علمه البیان بیاموخت او را یعنی بنی آدم را روشن کردن در ما فی الضمیر تا نطق و کنایه از آن تعبیر
کنند یا تعلیم دادن ایشانرا معنای حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا بر ایشان حجت باشد ابن عباس فرموده
که مراد آدمست که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم وی کرد در خبر است که آدم بهفتصد هزار لغت سخن کردی و عربیت
وی از همه فاضلتر بودی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که بیان اسم اعظم است که آدم بسبب تعلیم آن همه
چیزها را دانست و نزد بعضی مراد بانسان حضرت خاتمیه صلی الله علیه و آله است یعنی خدای بخشنده بیافرید حضرت محمد را
و بیاموزانید او را بیان آنچه بوده و هست و باشد چنانچه مضمون علمت علم الاولین و الآخرین ازین خبر میدهد
الشمس والقمر آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج آسمان بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود یعنی مقرر فرمود

وسیر آفتاب و ماه را در بروج و منازل خود که اصلا از آن در نمیگذرد و علی الدوام بر آن حد و طریق
مرور می نمایند پس آفتاب قطع بروج میکند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت سیصد و پنجاه و
پنج روز و هرگز از این حالت تجاوز نمینماید و تخلف نمیکنند و تخصیص شمس و قمر بذکر جهت آنست که منشأ منافع
کثیره اند چه باین هر دو شناخته میشود فصول اوقات و شهور و سنوات و بآنها نسق او منتظم میگردد امور سفلیات
وازجمله منافع آن شب و روز است که معظم امور است در خبر است که وسعت آفتاب شصت هزار و چهار فرسنگ است
و وسعت ماه چهار هزار فرسخ و بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله الشمس بقدرته
واجریها بامره و در باطن آن نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام و
معنی مراد آنست که بکلام خدا راضی شوید و بر یکدیگر رحم کنید و بکلام او خشم گیرید و عذاب نمایید یعنی باید
که رضا و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
خلق الله القمر و خلق الظلمات والنور و در بطن آن مرقوم است که خلق الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه
طوبی لمن اجری الله الخیر علی یدیه و ویل لمن اجری الله الشر علی یدیه مراد آنست که او سبحانه خالق اقدار و
تمکین و آلات شر است نه خالق یعنی شر خوش حال کسی که لطف الهی شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی را
که در وادی خذلان فرو مانده بعمل شر مشغول است و بعد از آن اشارت بنجم دیگر کرده میفرماید که والنجم و گیاهی که
بروید و آن را ساق نباشد که بآن قایم شود و بجهت عدم ساق بر روی زمین منبسط گردد چون بقول و
والشجر و نباتی که بر آید و او را ساق بود که بآن راست ایستد یسجدان سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدا را
بطبع و طوع در هرچه از برای آن مخلوق‌اند و اصلا از آن امتناع نمیکنند مثل فرمانبرداری حیوان از اهل تکلیف
و گویند سجود ایشان است بالحرکت و تمایل ایشان بریاح و نزد اهل التحقیق سجود ایشان دلالت ایشانست بر آنکه حادث‌اند
و ایشان را صانعی و مدبری است که مستحق سجود است و گویند ایشان را سجودی خاص است که ما از آن وقوفی و اطلاعی
نیست همچنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها و بر داشت آسمان را
بر بالای زمین بیا... یعنی آن را آفرید بر وجهی که مرتفع بود و آن را منشأ احکام و مصدر قضا و محل نزول
اوامر

اوامر و نواهی و مسکن ملائکه گردانید این شعاریست بر کبریائی ذات او سبحانه و بر قدرت قاهره او بر جمیع بندگان
و سایر آفریدگان ووضع و بنیاد نهاد برای مردمان در میان ایشان یا فرو گذاشت از آسمان المیزان
آنچیزی را که بآن وزن اشیا و مقادیر آن معلوم می‌شود چون ترازو و قپان و مکیال و مقیاس و بآن
متعلق است احکام عباد و قضایای ایشان را و بآنچه مأمورند از تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهت
انتظام عالم و نزد مجاهد مراد عدل است در جمیع امور که موجب انتظام جمیع امور است کما قیل بالعدل قامت
السموات والارض و حسین بن فضل بر آنست که مراد بآن قرآنست که عمل بآن موجب تسویه امور دین
و دنیاست و بر هر تقدیر وضع آن فرمود ان لا تطغوا فی المیزان برای آنکه تجاوز نکنید و در نگذرید و بر آن
معامله کنید و یا از برای آنکه از عدل متجاوز نشوید و در جمیع امور عدالت را مرعی دارید و اقیموا الوزن
بالقسط و بپای دارید سنجیدن را بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت گرفتن و دادن
ولا تخسروا المیزان و کم نکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید چه علت
وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل
کنند و وفا کن بمردمان اگر خواهی که با تو وفا کنند تکرار لفظ میزان جهت مبالغه است و تشدید توفیه و تقویه امر
باستعمال آن والارض وضعها و زمین را بنهاد بر روی آب و بگسترانید للانام برای آدمیان
یا برای هر ذی روحی که روی آنست از جن و انس و سایر حیوانات و آن مانند مهدیست که بر بالای آن نشینند
و خسبند و بر خیزند و بما یحتاج خود قیام نمایند فیها فاکهة در آن انواع چیزهاست که بآن منتفع گردند و
متلذذ شوند از اصناف میوه‌های بسیار والنخل و خرمابنان ذات الاکمام که خداوند غلاف‌ها اند جمع
خرما که هنوز منشق نشده در غلاف است و تخصیص خرما بذکر جهت اولویت و مشابهت که بانسان دارد در تمایل
و تجاذب و تابیر و جفاف بعد از قطع اغصان و غیر آن والحب و نیز در زمین است دانه ذو العصف که خداوند
برگ خشک است مراد حبوبیست که قوت راست بدیکه از گندم و جو و ارزن و غیر آن و عصف کاهست که دانه را
از آن جدا میسازند و بخورد دواب میدهند والریحان و دیگر در زمینست ریحانی که آن را بو میکنند و زرد

اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسانست حاصل که بیان نعمتی میفرماید که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه
و بیان آنکه جامع تلذذ و تغذی که ثمر نخل است و ذکر آنچه محض تغذی حیوانات است که آن حب است
و بیان چیزی که مخصوص انسانست که ریحانست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار آن مینمایید و میگویید که از وی نیست این کلمه در سی
و یک موضع ازین سوره تکرار یافته بجهة آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی
این لفظ را تکرار فرموده تا سامعان از انسان و جان متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق نمایند
بهر یک از آن و یا تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تنکیر آن و مبالغه
در توبیخ مکذب آن در صحیح از جابر انصاری نقل کرده که چون این سوره را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
تا آخر بر ما خواند و بعد از آن فرمود که چیست شما را که خاموشید جنیان از شما نیکوتر اند در رد جواب من
هیچ بار نخواندم که فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان در جواب گفتندی لا بشیء من آلائک ربنا نکذب فلک الحمد
یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای ترا که پروردگار مایی تکذیب نمیکنیم پس ترا ستایش و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ
آفریدیم آدم را که پدر انسانست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که از غایت جفاف مصوت شد كَالْفَخَّارِ
مانند گل باتش پخته یعنی سفال و آجر که چون دست بروی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسانست باعتبار
اینکه اصل همه آدم است از صلصالست وَخَلَقَ الْجَانَّ و آفرید جان را که پدر جن و آن ابلیس است نزد بعضی
و یا خلق کرد جمیع جنیان را مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی که مضطرب و متحرک است بی دود مِنْ نَارٍ از آتش و
گویند مارج آتشی است که زبانه سرخ دارد و زرد و سبز و رنگهای آن بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی آن
و تیزی و در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشیست ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند
پس جان مخلوقست از دو عنصر که آتش و هواست و آدم آفریده شده از دو عنصر که خاک و آبست و چون آب
و خاک بهم ممزوج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش بهم مخلوق شوند آن را مارج خوانند و چنانکه تناسل
در بشر بالقای آب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم انثی و مبدأ آفرینش جان و آدم مدت

شصت

١٣٧

شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمة از نعمتهای پروردگار خود که شما را
از گل و مارج آفرید و افضل مرکبات و خلاصه مکونات و احسن صور ساخت گردانید و ذوات حیات ارزانی
فرمود و شما تکذیب و انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خدای بخشاینده پروردگار دو مشرقست
برای آفتاب یکی مشرق صیفی و دیگری مشرق شتوی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و پروردگار دو مغرب یکی برای
تابستان و دیگری برای زمستان و در اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد منافع الکثیره شروق
آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میورزید و منکر میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ رها کرد و روان ساخت دو
دریا را یکی شیرین و خوش و دیگری شور و تلخ يَلْتَقِيَانِ در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آنها بهم تماس
میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ میان هر دو دریا
حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا یا مانعی از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر
و هیچکدام بر دیگری غالب نمیشوند بممازجه و ابطال خاصیت یکدیگر و بسبب این حاجز عذوبت دریای عذب
بملوحت دریای تلخ باطل نمیشود و شبهه نیست در آنکه منافع بسیار بر این دو دریا متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب مینمایید و بعضی از منافع این دو دریا اینست
يَخْرُجُ مِنْهُمَا بیرون می آید از این دو دریا اللُّؤْلُؤُ مروارید بزرگ وَالْمَرْجَانُ و مروارید خورد
و گویند لؤلؤ و مرجان از بحر مالح حاصل میشود نه از بحر عذب و چنین ایراد ضمیر تثنیه بجهة آنست
که خروج آن از ملتقی ملح و عذبست و بروایتی منقول از ابن عباس بحر آسمانست و بحر زمین که ایندو دریا
بقدرت آفریدگار سال یکبار بهم میرسند و بینهما برزخ حاجزیست که مانع نزول دریای آسمان و صعود دریای
زمینست و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود و بدان صدف می آید و از آن لآلی منعقد میگردد
و ابن جریج گفته که در روز باران صدف از دریا بیرون می آید و دهن باز میکند و هر قطره باران که درو افتد مروارید میشود
و از بعضی ثقات روایتست که استخوان ماهی که در صدف بود هر قطره باران که بر آن آید آنمقدار که باران باو رسیده بود

مروارید شد و باقی استخوان رجال خود بماند از عوام نقلست که لؤلؤ حاصل نمیشود مگر از دو دریا
عذب و تلخ بیکدیگر و فایدهٔ این جواهر آنست که مردمان آن را آرایش خود کنند و از بیع و شرای آن فواید
یابند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس کدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید ابن عطا
گفته که میان خداوند و بنده دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که هرکه بآن متمسک شود از غرقاب هلاک
نجات یابد و یکی دریای هلاکت که دنیاست که هرکه بآن متمسک شود بغرق و هلاک شود و بینهما برزخ مواعظ
الهی است که دل مؤمن بآن متاثر گشته از هلاکت دنیویه خلاص می‌شود چنانچه از دریای مالح در و مرجان
بیرون می‌آید اینجا از دریای عذب رحمت که قرآنست در علم حلال و حرام بیرون می‌آید یا این دو دریا دو دریای
دنیا و عقبی است و بینهما برزخ قبر است تا یکی بر دیگری بغی نکند و یا مراد دریای عقلست و هوا و برزخ لطف حق
عزت و لؤلؤ و مرجان حالات صافیه و لطایف وافیه و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد ازین
دو دریا علی ابن ابی طالب و فاطمه علیهما السلام که یکی دریای علم است و دیگری دریای حلم یکی دریای شجاعت
و دیگری دریای سخاوت یکی دریای وفا و دیگری دریای حیا یکی دریای طهارت و دیگری دریای عصمت و برزخ
میان ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می‌آید امام حسن
و امام حسین است صلوات الله علیهما و در تفسیر طبرسی همین روایه را از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان
ثوری نقل کرده از ابن عباس روایتست که مراد از مرج البحرین علاقهٔ زوجیه است میان حضرت علی بن
ابی طالب و فاطمه علیهما السلام و از برزخ مودت و محبت که میان ایشان واقعست که هرگز او منقطع نشود و خروج
لؤلؤ و مرجان تولد حسن و حسین اند و محمد بن حنبل نیز از ابی الجارود زیاد بن منذر روایه کرده که صحابه از او
پرسیدند که مراد ازین آیه چیست گفت مراد از بحرین علی بن ابی طالب و فاطمه و برزخ حضرت محمد صلی الله علیه و آله
و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین اند و ازین اخبار وثیقه در روایات صحیحه معلوم می‌شود
که آل عبا دریای افضال رحمة الهی اند و در اصداف الطاف نامتناهی و سفن نجات دنیوی و اخروی
چه مصابیح هادیهٔ ایشانند از ظلمت ضلالت خلاصی حاصل می‌شود و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمهٔ غوایه منزل

فوز

فوز و فلاح میتوان رسید احمد بن حنبل که از طرق اهل سنت است روایه کرده که از عبدالرحمن سلمی شنیدم که فرمود که من
از انس بن مالک شنیدم که گفت من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هرگاه آفتاب را نیابید باید که
توجه بماه کنید و اگر ماه مفقود باشد بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال نمایید صحابه گفتند
مراد از آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود که من بمنزلهٔ خورشیدم و علی بمنزلهٔ ماه و فاطمه زهره و
فرقدین دو نور دیده ام حسن و حسین و این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست با
شراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل العبا است و بدون تمسک انوار ایشان از ورطات مهلکه خطیر
نجات متحقق نخواهد گشت شعر

لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمه
المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدا راست یعنی بامر اوست کشتیهای رونده
که برداشته و برافراشته است بادبانهای خود را یا انشا کننده و ابتدا نماینده است در رفتن و حفص بفتح شین خوانده
یعنی کشتیهای بادبان برکرده برای روان کردن آن کشتیها را بادبان برکرده برای روان کردن آن یعنی
کشتیهای ساخته فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ در دریا مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بندگان
از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای
آفریدگار خود تُكَذِّبَانِ بدروغ میدارید و در انکار آن میکوشید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هرکه بر روی زمینست از
از جن و انس یا از ذوات الازواج یا از جمیع مرکبات فَانٍ هلاک شونده اند یعنی عاقبت ایشان فنا است
از عبدالله عباس نقلست که چون این آیه ملائکه گفتند همه اهل زمین هلاک شوند و چون آیه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ فرود آمد دانستند که ایشان نیز شربت فنا خواهند چشید و هیچ چیز بسبت بقا متصف نخواهد بود مگر ذات او سبحانه که
وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و باقی ماند ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ که صاحب عظمت و غنی مطلق است یا کسی که سزاوار آنست
که او را از تشبیه و ضد و ند جلیل و رفیع دانند وَالْإِكْرَامِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود اگر کرا
که مستحق آن باشند از انبیا و اولیا و اصفیا و اتقیا و تسمیهٔ ذات او بوجه بجهة آنست که جمیع مکونات توجه بذات
او دارند مرویست که این دو اسم از اسمای عظیمهٔ او سبحانه اند و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که الظوا

یا ذا الجلال والاکرام یعنی التزام نمایید و مداومت کنید بگفتن یا ذا الجلال والاکرام معاذ جبل روایت کند
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر مردی گذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود
که قد استجیب لک بتحقیق که دعای تو بحد اجابت رسید و جلال تنزیهی ثبوتی است محیط بعرش رب العزت
که میان آن و بهشتی که مردمان در آن باشند هفتصد سال راه است و این روایت از کعب الاحبار
منقول است و فنا از حیثیت تضمن آن را اعادهٔ حیات دایمه و انعام نعمت اقامت در جنت مستلزم
نعمتی عظیمه است فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را خبر داد از فنا
تا آماده شوید و کار آخرت بسازید و حبیب آن در دار الخلود قرار گیرید تکذیب میکنید یَسْئَلُهُ
مَن سؤال میکنند او را یعنی جمیع حاجات از وی می طلبند مَن فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ هر که در
آسمان و زمین است چه همه اهل زمین و آسمان با وجود محتاج اند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان
از وی می طلبند هرچه متعلق است بدین و طاعات و اهل زمین از و طلب میکنند آنچه تعلق بدین و دنیا
دارد و همه را از روی حکمت و مصلحت باجابت مقرون میسازد کُلَّ یَوْمٍ هر روزی یعنی هر وقتی و هر زمانی
هُوَ فِی شَأْنٍ او در احداث امریست و در ساختن و پرداختن کاری ابو الدردا روایت کند که چون آنحضرت آیه
تلاوت فرمود از وی پرسیدند که شأن او چیست فرمود که آنست که گناه کاری را بیامرزد و غمگینی را شاد نماید و گروهی را
بلطف بردارد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده اند که یهودان گفتند که خدا
در شنبه هیچ کاری نمیکند این آیه آمد که او هر روز در کاریست سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کرده که اول چیزی که خدا
آفرید لوحی بود از دُر سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتابت آن نیز از نور و هر روز سیصد و
شصت بار بر آن لوح نظر کند و در آن نظر کارهای خلایق بسازد بسی داعی را اجابت کند و سایل را عطا فرماید و دوازده را
نجات بخشد و غمگین را فرحی دهد و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق دهد و گروهی را بیامرزد در خبر است که هر روز
سه لشکر از جای بر انگیزاند و سه موضع فرود آرد گروهی را از اصلاب پدران با رحام مادران فرستد و جمعی را
از ارحام مادران بروی زمین فرستد و بعضی را از پشت زمین بشکم زمین فرو برد و در روز قیامت همه نزد

وی مجتمع شوند و هر یک را از خود کردار جزا دهد و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه از وزیر پرسید وزیر
گفت ایها الملک بگذار مرا امهال ده تا بیایم آن گاه گفت چنین باشد پس وزیر دلتنگ و متفکر بخانه آمد و در میان
غلامان غلامی سیاهی بود چون خواجه را دلتنگ دید گفت یا مولای ترا چه چیز متفکر و غمگین ساخته خواجه از و اعراض کرد
جواب نداد غلام گفت ای مولا شاید که باعث فرح تو من شوم و گره اندوه ترا من بگشایم خواجه حال را بیان کرد غلام
گفت برو ملک را بگوی که مرا غلامیست که تفسیر این آیه میداند خواجه صورت را بملک عرض نمود و او را حاضر گردانیدند از و
پرسید که خدا امروز چه کار است گفت ای ملک شأن خدا آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من
المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو
گفتی پس بفرمود تا رخت خواجه را از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و او را منصب وزارت داد و غلام گفت
ای ملک این نیز از شأن پروردگار است و نیز صاحب کشاف از ابن عتبه نقل کرده که اول روزگار تا آخر آن نزد پروردگار
دو روز است یکی روز دنیاست و شأن او در آن روز امر است و نهی و عطا و منع و خلق و رزق و احیا و اماته و اعزاز
ذلیل و اذلال عزیز و در روز دیم مدت آخرت و شأن او در آن روز حساب است و سؤال و عقاب و آیه منافی نیست با حدیث
جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد باین حدیث ابتدای امور است و آیه آنچه ابتدای آن فرموده که هر روز
آن را بظهور رساند چنانچه سابق گذشت فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از
ممکن عدم بدنیا بعد حین و از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه و افاضه روزی تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار
مینمایید سَنَفْرُغُ لَکُمْ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متجرد شویم برای حساب و جزای شما و آن روز قیامت
خواهد بود که حق تعالی هیچ کاری نکند در آن روز غیر از حساب و جزای بندگان پس مراد آنست که چون وقت آن در آید هیچ کاری
دیگر مشغول نخواهیم شد و در اکثر تفاسیر مذکور است که این تهدید است مستعار از آنکه تهدید کننده شخصی را گوید که زود
باشد که با تو پردازم و متجرد شوم از هرچه مشغول سازد مرا از تو تا غیر از این شغل دیگر نداشته باشم گویند که اینهمه وعید است
مر عاصیان را و فهم وعده مر مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مثوبت شما کنیم أَیُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ نزد عرب
هرچه آن را قدر و قیمتی بود آن را ثقل گویند و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما

دو چیز جلیل القدر عظیم الخطر میگذارم و آن کتاب است و عترت طاهره من و اینجا مراد جن و انس اند که زرین الثقل و انه
یا عظیم الشان نسبت بحیوانات که مادون ایشانند و حضرت صادق علیه السلم فرموده که تسمیه ایشان بثقلان باعتبار آنست
که گرانبار اند بتکلیف و گویند باعتبار آنکه بار گناه گران مانده اند و یا بجهت احیا و موت ایشان زمین گرانبار شده
ومنه قوله تعالی واخرجت الارض اثقالها فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده بحساب
تا از اعمال بد منزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم عمیم او امیدوار باشند تکذبان تکذیب مینمایید یا معشر
الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا آنکه بیرون روید من اقطار
السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمینها تا بگریزند از عذاب یا مرگ فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمایید
لا تنفذون پس بیرون نمیتوانید شد و قادر نیستید بر آن الا بسلطان مگر بتسلط و غلبه یا بقدرتی که من بشما
اعطا کنم و حال آنکه شما را این تسلط نیست بلکه هر جا روید مرگ ملازم حال شما خواهد بود و از عذاب من بهیچ وجه نمیتوانید
گریخت و گفته اند که روز قیامت ملئکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و چون از دوزخ بر آید مانند حصار آتشی ایشان را
در حصار گیرند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید لیکن نمیتوانند رفت
الا بحجت و برهان و شما را امان نیست و در حدیث مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان آسمان نزول کنند
و جمیع خلایق را احاطه نمایند و جن و انس روی بگریز نهند و بهر جانب که روند ملئکه را بینند که احاطه ایشان کرده اند
و هیچ جا مفری نباشد تا از ایشان فرار نمایند از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که در روز قیامت حق تعالی جمیع عباد را
بر بالای تلی جمع کند و ملئکه هفت آسمان را فرماید که در حوالی آن تل هفت صف شوند هر صفی بعد از صفی دیگر و همه جن و انس را
احاطه نمایند و ایشان در میان هفت طوق ملئکه گرفتار باشند که هیچ جا مفری نداشته باشند و در این وقت منادی ندا
کند که ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما
پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانسته
که دیده ور شده بار دهنده و کارسازی مگر او تا روی توجه بدرگاه او آرید تکذبان تکذیب میکنید و انکار
مینمایید یرسل علیکما فرستاده شود بر شما که عاصی و مشرک باشید شواظ زبانه سبز خالص که منقطع شود

من نار

من نار از آتش دوزخ و شما را از صحرای محشر بدوزخ افکنند و نحاس و دود سیاه و گویند
نحاس مسی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند نقلست که پنج نهر از مس گداخته که از زیر عرش جاری شوند
و بر سر اهل دوزخ ریخته گردند دو جوی در روز و سه جوی در شب و بروایت ابن مسعود نحاس دردی زیت است
حاصل که شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب کنند و نوبتی دیگر بدود و مس گداخته یا دردی زیت فلا
تنتصران پس نصرت نتوان داد یکدیگر را در منع عذاب فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که آن اخبار شما است بعذاب دوزخ تا از معاصی و شرک اجتناب نمایید تکذبان تکذیب
مینمایید فاذا انشقت السماء پس چون شکافته شود آسمان و نزد این حال ملئکه نزول کنند فکانت
وردة پس گردد آسمان سرخ برنگ گل و ابن ضحاک و قتاده را بر آنند که معنی آنست که آسمان برنگ اسبی گردد که
سفیدی او بسرخی زند و این نوع اسب مابین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام است و در زمستان
سرخ در وقت اشتداد سرما اغبر پس مراد آنست که آسمان متلون شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکور که باختلاف
فصول مختلف الالوان است و بعد از انشقاق و سرخی کالدهان مانند روغن زیت شود و این آن وقت شود که حرارت
دوزخ باو رسد از مجاهد و ضحاک و قتاده مرویست که تشبیه آن بروغن زیت از حیثیت آنست که بحرارت روغن زیت
برنگی مینماید پس آسمان در آن روز مثل ورد باشد در لون و مانند دهان در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن بوی پناه
جوئید تکذبان تکذیب مینمایید فیومئذ پس در آن روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سؤال کرده نشود
عن ذنبه از گناه خود انس ولا جان آدمی و نه پری یعنی از ایشان نپرسند که چرا کردید بلکه سؤال کنند که چرا کردید یا آنکه
گناهکاران بعلامات شناخته شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود دیگر احتیاج سؤال نشود یا آنکه جوارح ایشان
بگناه ایشان ناطق شود قبل از سؤال کردن از آن یا بوقت خروج ایشان از قبور نپرسند بلکه در موقف دیگر که موقف حساب است
و اینکه حق تعالی فرموده که فوربک لنسئلنهم اجمعین و قوله وقفوهم انهم مسئولون مراد وقت حساب و جزاست که از گناه هم
ایشان سؤال کنند پس منافی آیه مذکوره نباشد از حضرت امام رضا علیه السلم معنی این آیه پرسیدند فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد

الی توبه مرده و برزخ او را عذاب کنند و روز قیامت که مبعوث گردد بهیچ یک از ین گناهی باشد که از آن سؤال کنند
و مراد بجان جن است از قبیل تسمیه اولاد باسم والد فبای آلاء ربکما پس یکدام از نعمتهای پروردگار خود
که از احوال آن روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن فائز گردید تکذبان تکذیب میکنید
یعرف المجرمون شناخته شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان صحیفه اعمال خود را سیاه کرده‌اند بسیماهم
بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فیؤخذ بالنواصی پس گرفته
شوند بموهای پیشانی والاقدام و بقدمها یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان را بگیرند و نوبتی دیگر پایهای ایشان را و بدوزخ
کشند یا زبانه دوزخ بعضی را بنواصی و بعضی را باقدام گرفته بدوزخ کشند از ضحاک مرویست که نواصی و اقدام ایشان را
بزنجیر آتشین مغلول سازند و بروی انداخته بدوزخ آورند فبای آلاء ربکما پس یکدام از نعمتهای پروردگار
خود که اخبار شما نمود از گرفتن و بخواری و زاری بدوزخ افکندن تا از کفر و عصیان برهید تکذبان تکذیب
مینمایید و چون ملائکه ایشان را بدوزخ اندازند گویند بایشان از روی توبیخ که هذه جهنم التی این آن
دوزخ است که از روی عناد و جحود یکذب بها المجرمون تکذیب میکردند بآن مشرکان و آن را باور نمیداشتند
یطوفون طواف کنند و گردانند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم آن و میان آب گرم
گرمی بنهایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند و بخورد ایشان دهند و گویند که دوزخیان هرگاه که از آتش
استغاثه کنند بایشان چه عطش یادشان رسند که ایشان را در میان آب حوضها اندازند و بجهت حرارت آن اعضای
ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از اودیه جهنم که در وی چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد
بر ایشان بگشایند تا ایشان را از یکدیگر بگسلد و باز حق تعالی ایشان را از آنجا بیرون آورد اعضای ایشان را باهم جمع کند
و بیافریند و با آتش سوزان عذاب کند پس بهمین دستور همیشه در عذاب جحیم و حمیم گرفتار شوند فبای آلاء ربکما
پس یکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از این نوع عذاب تا از کفر باز ایستید تکذبان
تکذیب مینمایید و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید که ولمن خاف و برای هر که بترسد مقام ربه
از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موافقت حق و بجهت آن ترک معاصی نماید جنتان دو بهشت است

و یا مراد بمقام قیام او مطلع باشد بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدا شاهد و حافظ اعمال اوست و بجهت آن
معصیت جرأت نکند و او را دو بهشت است و مؤید اینست که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آن فرموده که
هر که بداند که خدای تعالی افعال او را می‌بیند و اقوال او را می‌شنود و او بجهت این از معاصی دور شود او را دو بهشت است
یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم و گویند که یکی خائف انسی است و دیگری خائف جنی را یا یکی برای ادای طاعه و دیگری
برای ترک معصیه یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند که یک جنه از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از
یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گل آن از مشک اذفر در موضح آورده که
او را دو باغ دهند از باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد و در میان هر باغی سراهای خوش و حوران دلکش
فبای آلاء ربکما پس یکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها معد میدهد تکذبان
تکذیب میکنید ذواتا افنان آن دو جنت خداوندان شاخها اند که موجب اوراق و اثمار کثیره است و
باعث حسن اشجار و منشأ امتداد ظل که مستلزم استراحت در تحت آن از ابن عباس منقول است
که افنان بمعنی الوان نعم است یعنی دو بهشت مشتمل بر انواع نعمتها فبای آلاء ربکما پس یکدام
از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمله بر اشجار و اثمار به بنده میدهد تکذبان انکار میکنید
فیهما عینان تجریان دران دو جنت دو چشمه اند که روان می‌شوند هر جا که بهشتیان اراده کنند
در اعالی منازل یا اسافل یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم گفته که یکی از آب صافی و دیگری از شراب لذیذ
و منبع هر دو چشمه کوهی است از مشک از قرا ابوبکر وراق گفته که این هر دو چشمه که دران جنات است کسی را باشد
که دو چشمه آب از چشم او جاری شده باشد بجهت خوف حضرت حق تعالی فبای آلاء ربکما پس یکدام
از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمها برای راحت و لذت شما جاری کرده تکذبان تکذیب میکنید فیهما
من کل فاکهة در این دو بهشت است از هر نوع میوها زوجان دو صنف اند مثل یکدیگر مانند
شکل دیگر و اثمار و این هر دو صنف یکی معروف که در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که ندیده باشند یا یکی تر و دیگری
خشک چون انگور و موز و رطب و تمر ابن عباس فرموده که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا

که در بهشت باشد حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که اصناف فواکه و اثمار بشما عطا میکند تکذبان تکذیب میکنید و مر کسی را که خایف باشند این دو جنت است
متکئین در حالتی که تکیه کنند کاه باشند بر طریق پادشاهان علی فرش بر فرشهایی که
بطائنها آسترهای آن من استبرق از دیبای محکم باشد و گویند استبرق حریر چینی است میان غلیظ
و رقیق و گویند ظهار آن از سندس است که دیبای رقیق است یا پرده و از یک جنس باشد وجنی الجنتین
و میوه این دو جنت که چیده شود دان نزدیکست بر چیدن بهشت بر وجهی که دست قایم و قاعد و مضطجع
نایم بدان رسد مرویست که تکیه کنند بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کنند شاخ درخت سر فرود آورد و
آن میوه که خواهد بدهن آن رسد پس آن را بدست باید بدهن فرا کرد فبای آلاء ربکما پس کدام
از نعمتهای پروردگار خود که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه بنشاند و میوهای لذیذ دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در این اشیاء معدوده یا جنات مشتمله بر قصور و منازل قاصرات الطرف
کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود و از ابن عباس
نقلست که این زنان شوهران خود را گویند که بعزت و جلال خدا که در بهشت چیزی زیباتر از تو نمی‌بینم شکر
مر خدای را که ترا صحبت من گردانید و مرا صحبت تو لم یطمثهن نسودند ایشان را یعنی دست نرسانیده
باشند و بکارت ایشان را نبرده انس آدمیان قبلهم پیش از خایفان که در بهشت شوهران ایشان باشند
ولا جان و نه جنیان یعنی حورانی که برای انس مقررند دست آدمی بدامان ایشان نرسیده باشد و آنانی که برای
جن باشند جنی در ایشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران
بدین لطافت ببندگان میدهد تکذبان تکذیب میکنید کأنهن گوییا آن حوران الیاقوت یاقوتند در صفا
و در سرخی والمرجان و مرجانند در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوران از یاقوت و سپیدی در و
مرجان بیشتر باشد و در نقل آمده که حور اگر هفتاد حله حریر پوشیده باشد مغز ساق او را از پس آن حلهها توان
دید مانند رشته سفید از ورای یاقوت و در روایتی دیگر مانند شراب سرخ در آبگینه سفید و در خبر آمده که زنان اهل دنیا

نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و صفا و طراوت پس ایشان نیز باین صفت شوهران خود
ملاقات کنند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران با زیب و بها
بشما کرامت فرموده تکذبان تکذیب میکنید هل جزاء الاحسان آیا باشد پاداش نیکویی کردن در عمل
الا الاحسان مگر نیکویی کردن بثواب استفهام برای تقریرست فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود تکذبان تکذیب میکنید یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعات بدرجات
و مکافات شکر بزیاده و تقوی بمخرج و توبه بقبول و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف
دنیا بامن آخرت انس روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این آیه فرمود که خدای شما
چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید که نیست جزای آنکسی که توحید را باو انعام کرده ایم مگر
بهشت و مراد توحید عمل کردنست بانچه آن حضرت از نزد حق تعالی آورده چنانچه ابن عباس فرموده که
معناه هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل علی ما جاء به محمد الا الجنة و نزد بعضی معنی آنست که نیست جزای آن
خدایی که نعم مذکوره را بشما انعام فرموده الا آنکه احسان نمایید در حق او و شکر گزاری و سپاس داری از
ابو عبد الله علیه السلام روایتست که حکم این آیه مطلق است یعنی شامل جمیع عبادست از مؤمن و کافر و نیکو
کار و بدکار یعنی نیست جزای کافر بدکار مگر آنچه مثل آن باشد از عقاب و پاداش مؤمن نیکوکار نیست مگر آنچه فراخور
آن باشد از ثواب و روز حساب و بعد از آن فرمود که هرکه نیکویی در حق کسی کند مر آنکس را لازم است که مکافات آن را
باو رساند و مکافات نه آنست که مثل آنکه او کرده باشد در حق او بجای آورد زیرا که آنکس مزیت ابتدا احراز داشته است
پس باید که جزای احسن از فعل او در حق او بتقدیم رساند پس معنی مراد آنست که هرکه نیکویی کند نیکویی کنند در حق او
و هرکه بدی کند بدی بکند چه جزای بدی نیکو نیست ومن دونهما و از نزدیک آن دو بوستان که موعود شده اند
برای خایفان جنتان دو بوستان دیگرست یعنی این دو بوستان اقرب باشند بقصور و اماکن خائفان که دارا
دو بوستان دیگر داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از آن دو بوستان اولین باین دو جنت دیگر سرور و روح ایشان
زیاده شود چه آن ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم طباع انسانست و اکثر بر آنند که دون بمعنی پستی

مزیت است پس معنی آنست که فروتر و پست تر از آن دو جنت که نامزد متقیانست دو جنت دیگر است که برای کسانی است
که در مرتبه از ایشان پایین تر و کمتر باشند و مؤید این است آنچه در روایت واقع شده که دو بوستان اول از زر است برای مقربان
درگاه احدیت که سبقت یابند و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب یمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از
نعمتهای پروردگار خود که این بهشتها نامزد بندگان میکنید بقدر رتبه تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید عیاشی باسناد خود
از ابو بصیر روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلم را پرسیدم که فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مومن که او را در دنیا زوجه مومنه
باشد آیا در بهشت میان ایشان تزویج باشد یا نه فرمود که یا ابا محمد خدای تعالی عادلست و حکیم هرگاه مراد فضل از زن باشد
او را مخیر سازد در تزویج پس اگر آن زن را اختیار کند از جمله زوجات او باشد و اگر زن بهتر از مرد باشد او را مخیر سازد
دران تزویج پس اگر شوهر خود را اختیار کند زوج او باشد بعد از آن فرمود که مگویید بهشت یکی است زیرا که حق تعالی فرموده
و من دونهما جنتان و مگویید جنات بیکدیگر رتبه است زیرا که حق تعالی گفته درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب بقدر
مراتب اعمال است گفتم یا رسول الله چون مومنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته
باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق است از ایشان تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد بمنزل او صعود ننماید
زیرا که شایسته آن مکان نباشند لیکن هرگاه میل ملاقات داشته باشند بهم ملتقی شوند بر مواضع نیکو عالیه
سمابه گوید که ابو عبد الله علیه السلم را گفتم یا ابن رسول الله مردمان میگویند که قومی که از دوزخ بیرون آیند و به بهشت روند
در آنجا با اولیاء الله باشند فرمود که ای علا حق تعالی فرموده که و من دونهما جنتان بخدا سوگند که با اولیاء الله نباشند
زیرا که اگرچه ایمان داشته باشند اما از اهل فضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مُدْهَامَّتَانِ بسیار سبز باشند
که از غایت سبزی سیاهی زنند باشند و این اشعار است بآنکه غالب درین دو بهشت نباتات است در ریاحین منبسط بر روی
زمین و غالب در آن دو بهشت دیگر اشجار و فواکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که چنین بستانهای بغایت سبز و خرم که روشنی چشم شماست عطا میکند تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فِيهِمَا
درین دو بهشت عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ دو چشمه باشند جوشنده بر وجهی که در جوش و جوشیدن سنگریزها و ریگها که در جوف
آن باشد بر هوا اندازد و این دلالت بر قلت مرتبه این دو چشمه که قبل ازین گذشت و برین قیاس است [illegible]

فبای

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که دو چشمه جوشنده بشما میدهد تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ درین دو بهشت میوه‌های بسیار وَنَخْلٌ و خرمابنان وَرُمَّانٌ و اشجار انار
تخصیص این دو میوه بذکر بجهة تفضل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ
تا سر شاخ اثمار آن چیده باشد و هریک از آن میوه‌ها مثل سبویی و هرگاه آن را بچینند فی الحال در موضع آن میوه دیگر پدید آید
و خوشهای انگور آن دوازده گز بوده باشد ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود که در شب معراج مرا به آسمان
بردند و درختهای انار دیدم اناری چون شتر معتب و مرغان مانند شتر بختی و کنیزی را دیدم از او پرسیدم که تو از برای کیستی
گفت برای زید بن حارثه و زید را بآن بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری
نگذشته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوه‌ها به بندگان خود میدهد تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید فِيهِنَّ درین چهار بهشت خَيْرَاتٌ زنانی باشند فاضلات الاخلاق و الخصال حِسَانٌ نیکوان
در صورت و جمال یعنی بحسن خلق آراسته و پیراسته فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را
حوران عطا فرموده زیبا صورت و نیکو سیرت تُكَذِّبَانِ انکار میکنید و گویند که ازین زنان زنان اهل دنیا باشند که در
جنت نامزد ازواج خود باشند و ایشان در حسن خلق و زیبایی از حوران بیش باشند مرویست که حوریان بهشت دستهای یکدیگر
گیرند و بآواز خوش و صوت دلکش بر وجهی که هیچکس مثل آن آواز نشنیده باشد گویند که ما خشنودانیم که هرگز خشم نگیریم ما
مقیمانیم که هرگز ازینجا بیرون نرویم ما آراسته‌ایم بحفظ الجمال و مخلوق شده‌ایم برای شوهران بزرگوار و چون حوریان
این ندا دهند زنان مومنه گویند ما نماز گذارندگانیم و روزه دارانیم و صدقه دهندگانیم و شما نه‌اید و وضو سازندگانیم
و شما نه بعد از آن راوی گفت که بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن و صفا و زینت و جمال و نیز درین چهار بهشت باشند
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران باز داشته شده یعنی پنهان کرده شده فِي الْخِيَامِ در خیمه‌ها که از دُرها مجوف باشند یا حوران که نفسها
خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمه‌ها از ابن مسعود نقلست که هر زنی را خیمه باشد که عرض آن شصت میل باشد و از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که خیمه از یک دانه دُر باشد که طول آن در آسمان شصت میل باشد و در هر کنج از آن خیمه زنی
باشد از برای مومنی که غیر از آن مومن کسی دیگر او را نبیند و نیز روایت کند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در شب معراج در بهشت

دیدم که در اطراف آن خیمها از مرجان بودند و از آنجا بمن ندائی رسید که السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها
چه کسانند گفت حور العین‌اند از خدا درخواسته‌اند تا بر تو سلام کنند بعد از سلام گفت ما همیشه در بهشت باشیم که از آنجا
بیرون نرویم و با ناز و نعیم که هرگز درویشی بما راه نداشته باشد و از ازواج مردان کرام‌اند و بعد از ذکر این
حدیث این آیه تلاوت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز از آنحضرت مرویست که اگر یکی از حوریان آب دهن
در دریای شور اندازند تمام آن آب شربت گردد از شیرینی آب دهن او فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان تکذیب میکنید لم یطمثهن مر ایشان را نسوده است
و نزدیکی نکرده انس هیچ آدمی قبلهم پیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند ولا جان و نه جنیان دست رسیده
رسیده باشند بلکه بصفت بکارت باشند مانند حورانی که قبل از این مذکور شدند حاصل که صفت حور مقصورات فی الخیام
همچو صفت قاصرات الطرف شد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که ازواج ابکار نامزد
اهل بهشت میکند تکذبان تکذیب میکنید متکئین اصحاب یمین در بهشت باشند در حالتی که تکیه‌زدگان باشند و
یا اصحاب است ربت محقق اند با تکیه نمایندگان باشند علی رفرف بر فرشهای مرتفعه که خضر سبز باشند یا
بالشهای سبز وعبقری حسان و بر طهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای منقش از هر جنس که باشد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را باین کرامتها نوازش میکند تکذبان
تکذیب مینمایید و بروایة سعید بن جبیر معنی ریاض جنت است و مرغزارهای آن و نزد ابن عباس مجالس آن و یا ورده
و یا نوعی از بط و یا دامن خیمه و یا پارچه‌های عریض و یا عبقری بآن تسمیه است یعنی متاعی که منسوب است بعبقر که بلد جنیان است
و هر بساطی که عجیب و غریب است بآن نسبت میدهند و در بعضی نام اسم جنسی است و نزد مجاهد یعنی دیباج و بمذهب حسن اسم جمیع
بساطها و خلیل گفته که هر چه جلیلست آن عبقری گویند خواه جامه و خواه غیر آن تبارک اسم ربک بزرگست نام
پروردگار تو از حیثیت دلالت آن بر ذات اقدس او سبحانه و هرگاه اسم الهی بجهة دلالت بر مسمی بصفت عظمت و بزرگی باشد
پس بزرگی ذات در چه مرتبه باشد و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که بزرگست برکت در اسم پروردگار تو پس طلب بزرگی کنید و
برکت جوئید و در سر امری بذکر او سبحانه و در حدیث واقع شده که هر کاری بزرگ که در آن ابتدا بنام خدا نکنند آن کار بریده شود

وبآخر

و بآخر رسید و یا اسم او سبحانه منزه است از هر بدی و نقصی یعنی جمیع نامهای او سبحانه احسن‌اند ذی الجلال
والاکرام خداوندی که او را ثابت جمیع صفاتی که مستلزم کمال ذات اوست و مبراست از هر صفتی
که موجب نقص عزت و کبریائی اوست و نزد اهل تحقیق جلال اشارتست بصفات قهریه و اکرام عبارتست
از اوصاف لطیفه یعنی ذو الجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد سورة الواقعة ابی بن کعب از حضرت سید
عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الواقعه بخواند در نامه اعمال او ننویسند که او از جمله غافلان
نیست و از مسروق روایتست که هر که خواهد بداند نبای اولین و آخرین را و نبای اهل جنت و نبای اهل نار و نبای
دنیا و نبای آخرت را باید که قرائت سوره واقعه کند مرویست که عثمان بن عفان بعیادت عبد الله مسعود
رفت در مرض وی و او را گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری گفت رحمت
پروردگار خود گفت طبیبی را بخوانم تا معالجه تو کند گفت الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار ساخته گفت عطیه
ترا انعام کنم جواب داد که وقتی محتاج بودم منع کردی اکنون که از آن مستغنی‌ام عطا میکنی گفت
به دختران تو عطیه بدهم گفت ایشانرا احتیاجی نیست زیرا که سورة الواقعه تعلیم ایشان کرده‌ام و ایشان
بر قرائت آن مداومت میکنند و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که هر که در هر شب این
سوره بخواند هرگز درویش نگردد و عیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که سورة
الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه خواب کند فردا که بخدا ملاقات کند روی او چون ماه شب چهارده باشد و ابو بصیر
از ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که در شب جمعه این سوره بخواند حق تعالی او را دوست خود گرداند
و محبت او را در دل همه خلایق اندازد و هرگز در دنیا درویشی نبیند و از آفات و بلیات دنیویه محفوظ باشد
و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گردد و چون حق تعالی ختم سورة الرحمن بذکر صفات حسنه افتتاح این
سوره نیز بصفات قیامت نمود تا هر دو سوره مثل و نظیر یکدیگر باشند و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم اذا وقعت الواقعة
یاد کنید چون وقوع یابد و برپا شود واقع شونده مراد قیامتست یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق الوقوع است

گوینده
و ناچار است از واقع شدن آن لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ نیست و نباشد در حین واقع شدن آن نفسی که دروغ
شده بر خدا یا تکذیب کننده قیامت باشد همچنانکه الحال نفوس کاذبه مکذب آن اند زیرا که دران از هر نفسی که باشد مؤمن
و صادق و مصدق باشد کقوله تعالی لا یؤمنون حتی یروا العذاب الالیم و قوله تعالی فلما راوا باسنا قالوا آمنا
بالله و قوله تعالی ولا یزال الذین کفروا فی مریة حتی تاتیهم الساعة بغتة و یا کاذبة و واقع شدن آن هیچ نفسی نیست
که کاذب آن باشد در نفس الامر بلکه هر که از آن خبر دهد صادق است پس کاذبة تقریر عظمت و شدت آن روز میدهد که
خَافِضَةٌ یعنی قیامت فرو برنده است و پست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع باشند رَافِعَةٌ بردارنده و بلند گرداننده
جمعی که درین عالم منخفض باشند پس نزد وقوع واقعات عظیم و حادثات شدید بعضی مردمان منخفض میگردند
بمنازل وضیعه و بعضی دیگر مرتفع می شوند بمراتب رفیعه مراد آنست که در ساعت قیامت حق تعالی خافض اشقیاست
باسفل السافلین از راه عدل و رافع سعداست باعلی علیین از روی فضل پس در آن روز اهل شقاوت و
نفاق منخفض باشند بمنازل متضعه و ارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه یا در آن روز سموات مرتفعه
میل سقوط کنند و کواکب منکدره منتشر گردند و جبال از اماکن خود روان گشته مانند سحاب در جو هوا
مرتفع و منتشر شوند و ارضین از جای متزلزل گردند کما قال اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده
شود زمین رَجًّا جنبانیدنی سخت بر نوعی که جمیع ابنیه و جبال که فوق آن باشد منهدم گردند و همه مردمانی
که بر روی آن باشند سمت فنا پذیرند و همه مردمان از قبور بیرون آیند وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و ریزه ریزه و پاره
پاره شوند کوهها بَسًّا ریزه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود فَكَانَتْ هَبَاءً پس باشد غباری که دیده شود
باشعه شمس وقتی که از روزنه تابد مُنْبَثًّا پراکنده و منتشر گشته و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که کوهها در آن روز مانند گرد می شوند که از سم چارپا برخیزد وَكُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان در آن وقت
اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً اصنافی سه گانه هر صنفی بمرتبه فَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ پس یاران دست راست مَا اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ
چه اند یاران دست راست استفهام برای تعجب است از تفخیم ایشان در رفعت و آنها جماعتی اند که در وقت اخراج
ذریه از صلب آدم علیه السلام بر دست راست وی بودند یا گروهی که در روز قیامت نامه اعمال بدست راست ایشان دهند

یا گروهی

یا گروهی که جای ایشان بر یمین عرش باشد چه در روایت ثابت گشته که جنت بر دست راست عرش است و یا کسانی
که با یمن و برکت باشند وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ مَا اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ و اصحاب دست چپ چیستند اصحاب
دست چپ استفهام بجهة تعجب است از ذمائم حال و شآمت احوال ایشان پس آنها اصحاب منزلت دنیه اند
چنانکه عرب میگوید که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کند بصفت دنائت و این بواسطه آنست
التشأم بشمائل او پس مراد باصحاب مشئمه اصحاب شوم اند چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارکند
بر نفسهای خود و از ابن عباس مرویست که ایشان جمعی اند که در وقت اخراج ذریه در جانب شمال آدم علیه
بوده اند یا گروهی که نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان در شمال عرش باشد چه در جانب
وارد شده که دوزخ بر جانب چپ عرش است و بعد از آن وصف صنف سیم میکند که وَالسّٰبِقُونَ السّٰبِقُونَ
و پیشی گیرندگان بایمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تلبث و توانی در ان کسانی اند که حال ایشان در سبقت
بر تو واضح است و مآل ایشان بر تو لایح پس احتیاج به بیان احوال ایشان نباشد و یا سابقان در ایمان و طاعت
پیشی گیرنده گانند بر اقوام خود بجزیل ثواب و رحمت و پیشروان بدخول جنت با عظم کرامت و اعلای مرتبه
بعضی گفته اند که سابق کسیست که در جوانی بفعل خیر اقدام نماید و بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون
رود و صاحب یمین شخصی است که در اوایل عمر مشغول بوده بمعصیت و خطیئه و طول غفلت و بعد از آن تایب
شود و صاحب شمال آنکه از اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نماید و نزد ابن عباس سابقان جمعی اند که بهجرت
سبقت گرفته اند بر غیر خود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ایشان کسانی اند که پیشی گرفته اند بصلوات
خمس و پیش از همه کس بتکبیر اول آن افتتاح نموده و نزد بعضی مراد به سابقان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سایر
انبیا علیهم السلام یا اهل قرآن یا آنکه بدو قبله نماز گزارده باشد و ابن کثیر گفته که مراد سبقت است در جمیع مأمورات
الهی و یا سبقت در حیازه علوم علما و فضایل و کمالات و شبهه نیست در اینکه جامع همه سوابق ذات متعالی صفات
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است اما سبق او باسلام و ایمان پس اجماع علما است در آنکه از رجال اول شخصی
که بتصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود و بوی ایمان آورد آن حضرت بود و از زنان خدیجه کبری علیها السلام

والبوذر غفاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت خطاب با امیر المؤمنین علی
کرده فرمود که ای علی تو اول کسی ایمان آوردی بمن و اول کسی که مصافحه کند با من در روز قیامت
و تو صدیق اکبری و فاروق اعظم و تو تفریق کنی حق را از باطل و تو یعسوب مسلمانانی اما دلیل سبق
وی در نماز قول حضرت صلی الله علیه و آله است که ملائکه مدت هفت سال صلوات فرستادند بر من و علی
زیرا که در آن مدت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد مگر از من و علی اما سبقت او در جهاد بر هیچکس پوشیده
و مخفی نیست و باجماع جمیع امت کسی که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دو قبله نماز گذارد او بود
و معدودی چند از تابعان او و اما از وفور فضل او همین قدر کافیست که فرمود سلونی عما دون
العرش مرویست که روزی اوصاف و کرامات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از عبدالله عباس
پرسیدند فرمود که بخدا قسم که امیر المؤمنین یکی از ثقلین است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
در حین وصیت که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سبقت بوده از همه کس بتصدیق
نمودن بتوحید و نبوت و نماز گذارد با حضرت صلی الله علیه و آله به دو قبله که بیت المقدس و کعبه معظمه است
و دو بار بیعت نمود با حضرت پیغمبر که آن بیعة العقبه است و بیعة الشجره و او را ذو سبط بود سبط
علم و سبط جسم و دو بار آفتاب از برای او برگردانیده شد بعد از آنکه غروب کرده بود و دو نوبت
تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دوم برای تاویل و خداوند ذو کرت بود و دو رجعت پس مثل او در آیه
عجیبه و علامت غریبه مثل ذوالقرنین است پس ابن عباس فرموده که این شخص که بنعوت مذکوره منعوت
و بصفات مزبوره موصوف شد مولای من علی بن ابی طالب است و از ابوجعفر علیه السلام منقول است که
سابقان چهاراند هابیل مقتول که پسر آدم علیه السلام است و حزبیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب نجار
که مؤمن آل یس است و علی بن ابی طالب که وصی بلا فصل سید المرسلین است احمد حنبل در مسند خود آورده
که از ابی لیلی مرویست که او از پدر خود روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقان یعنی
آنانکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مؤمن آل یس که حبیب نجار است و دیگری مؤمن آل فرعون

که حزبیل است و دیگری علی بن ابی طالب و هو افضلهم و او بهترین ایشانست و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد
از عبدالله عباس که فرمود که من از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که میفرمود بنده خدا منم و برادر
مصطفی منم و صدیق اکبر و هر که غیر از من باین کلمه تلفظ نماید او دروغ گوی و مفتری باشد پس غیر از این دعوی
زنند و مرا رسد زیرا که من هفت سال بر همه خلقان سبقت نموده ام و ایمان بحضرت پیغمبر آورده ام و بآن حضرت
اقتدا نموده ام و نماز گذارده ام و دیگران بعبادت اصنام مشغول بوده اند و پرستش اوثان میکرده اند و حافظ
ابونعیم اصفهانی در کتاب روایات خود آورده که باسناد او از مسلم بن احمد بن مسلم دهان از ظهیر مرویست
که گفت پدرم خبر داد از سدی و او از ابی مالک و او از ابن عباس که فرموده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم
که سابق این امت در ایمان علی بن ابی طالب است و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث
روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که چون روز قیامت
شود علی بن ابی طالب را بهفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مر انت
و شیعتک الی الجنة ای علی بگذر با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت حاصل که سابقان در روز قیامت در مرتبه اعلی
و درجه قصوی باشند در حدیث است که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای خود بیرون آید از روی او چندان نور
بتابد که اهل بهشت از و متحیر بمانند و بدانند که او از سابقانست و حق تعالی از علو نعمت و سمو مکانت ایشان
خبر میدهد که اولئک آن گروه سابقان المقربون نزدیک گردانیده شده اند از روی درجه و مرتبه یعنی درجات ایشان
نزدیک بعرش خدای فی جنات النعیم در بوستانهای با انواع نعمت و کرامت یعنی ایشان را در اعلای درجات
جنان و ارفع مراتب آن که نزدیک عرش اوست جای دهند و این سابقان که متصف اند باین صفات
ثلة من الاولین گروهی اند از پیشینیان یعنی از امم انبیای سلف از آدم تا بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله
و قلیل من الآخرین و گروهی اندک یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله حاصل که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان
این امتند و این مخالفت ندارد با قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که امت من از سایر امم بیشتر باشند و مردمانی
که تابع من باشند در قیامت اکثر مردمان دیگر باشند زیرا که جایز است که سابقان این امت کمتر باشند و تابعان امم ماضیه

و نیز منافات ندارد و بقوله ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین زیرا که مراد ثلیین و گروه اصحاب یمین اند نیز سابقان
و این سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهای مَّوْضُونَةٍ که بافته شده باشد از زر و مشبک بدر و یاقوت و زبرجد
و مرصع بانواع جواهر و با نزدیک یکدیگر نهاده شده و بهم پیوسته مانند اصل حلقهای زره در یکدیگر از کلبی مرویست
که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون سابقان خواهند که بر بالای آن روند سر فرو آرد تا پای بر آن نهند و قرار
گیرند و بعد از آن بجای خود رود پس ایشان باین هیئت بر بالای این تختها باشند مُّتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدگان باشند
عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر قرار گرفته یعنی روی بروی بدون نگریستن در قفای یکدیگر تا بهم ایشان انس گیرند
انس گیرند و مسرور شوند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طواف کنند و گردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ کودکان
جاوید ماندگان بر هیئات کودکی با کمال صباحت و طراوت چه خدمت صغار زیباتر است از خدمت کبار و مخلد
اینجا از خلد مشتق است بمعنی گوشواره یعنی کودکان که آراسته باشند بگوشوارهای زرینه برای خدمت بهشتیان و از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که اینها اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسنات نیست تا بآن مثاب شوند
و سیئات نیز تا بران معاقب گردند و از سلمان مرویست که ایشان اطفال مشرکان باشند که بخدمت اهل بهشت نامزد
شوند و بر هر تقدیر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ بکوزهای بی دسته و بی لوله وَأَبَارِيقَ و ابریقها که دسته
و لوله داشته باشند وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ و جام مالا مال از شراب جاری در بهشت با خمر صافی و پاک چه آب زلال که از
زیر عرش فایض شود و بر روی زمین جاری گردد لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نکشند بسبب شرب آن یعنی آن خمر را
خمار نباشد و موجب صداع نشود وَلَا يُنزِفُونَ و نه گم بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ و دیگر ولدان طواف
کنند بر اهل بهشت بمیوه مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغ که الطف لحومات
مِّمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی هر وجهی که مشتهی طبع ایشان باشد خوشنیده یا بریان کرده مرویست که هر گاه اهل بهشت
میل گوشت مرغ کنند حق تعالی گوشت مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نماند و از ابن عباس نقلست
که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد فی الحال در نظر ایشان در آید بهمان وجه که آرزوی ایشان بود و ابو سعید خدری
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که در بهشت مرغانی می پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند هر وقت

که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان او افتد و پر بیفشاند و از هر پر او طعامی بیرون
آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بر و از آید و بر درختان
بهشت نشیند وَحُورٌ عِينٌ و نیز بر سابقان طواف مینمایند در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عِينٌ گشاده
چشمان که سفیدی ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در غایت سیاهی و در نهایت صفا و لطافت باشند
كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر و ننشسته باشد و دست اغیار بر و
نرسیده ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که در بهشت هیچ مؤمن نباشد مگر که او را هفتاد و
دو زن باشد از حور العین از عبد الله مسعود مرویست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که نوری در بهشت
پدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است گویند روشنی دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته
که حور العین آن حور گویند که حیران بمانند در ایشان دیدها و حق تعالی این همه کرامتها با ایشان عطا فرماید جَزَاءً
جزاءً پاداش دادن ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا از اعمال صالحه لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا
نشنوند در بهشت لَغْوًا سخن بیهوده که هیچ فایده بر آن مترتب نشود یا بانگ و فریاد و سوگند دروغ در آن نشنوند
و یاد در شرب خمر سخنان بیهوده نگویند و سوگند بر یکدیگر نهند در شرب آن اینچنانکه در خمر دنیا باشد وَلَا
تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن بگناه یعنی سخنی گفتن آن موجب گناه باشد چه فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا مگر قولی را
که است سَلَامًا سَلَامًا یعنی در آنجا استماع سلام کنند که عبارتست از وارستگی از غم و اندوه و حصول دوام
نعمت و بعد از ذکر احوال سابقان بیان حال اصحاب یمین میفرمایند که وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و یاران دست راست
مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند یاران دست راست این تعجبیست از عظمت و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان معظم و مکرم
باشند فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ در زیر درخت کنار بی خار از ضحاک منقولست که چون اهل اسلام نظر در وج کردند
که آن وادیست از طایف مشتمل بر درختان سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی آیه آمد که اهل بهشت را سدر
بی خار باشد وَطَلْحٍ و درخت موز و یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار بغایت خوشبو دارد مَّنضُودٍ بر هم چیده شده باشد
میوهای آن از اسفل تا اعلای آن و همه آن میوه و شکوفه باشد که هیچ از ساق آن ننماید از سدی نقلست که طلح بهشت درختیست

مانند طلح دنیا لیکن میوه آن بغایت شیرین است تخصیص این دو شجر بذکر بجهة آنست که نزد اعراب این دو درخت
بیشتر بود و مستأنس بآن زیادتر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل
نگردد بلکه همیشه ثابت باشد و عرب هر چیزی که منقطع نشود آنرا ممدود گوید در خبر است که در بهشت
درختان باشند که سوار تند رو در مدت صد سال از زیر آن بیرون نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع
اوقات بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد که نه گرم بود و نه سرد و مراد از زیر عرش است
وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده یعنی آبی که از جنت عدن بسوی بستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدای
تعالی در بهشت جاری کرده اند بر وفق مدعای بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع
نشود یا بریزند در شرابهای ایشان و بآن ممزوج کنند و یا بجهت ایشان میدهن در ظرف ریزند مزاحم داود گوید
مرا برادری صالح بود که حرمت مادر خود نیکو داشتی و در وظایف طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون فوت شد او را
در خواب دیدم گفتم ای برادر مدتیست که ندانم تو چه حال داری و در کجائی گفت فی سدر مخضود وظل ممدود و ماء مسکوب
وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده و فانی نشده یعنی در هیچ زمان انقطاع
نیابد بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی آن را از خورنده بهیچ
نوع منع نکنند بخلاف میوهای دنیا که در بستانها و خطار حفظ آن میکنند و از مردمان باز میدارند و بسبب بعد و مرتبت
از آن ممتنع می شوند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند مگر که در موضع آن
دو مثل آن بروید وَفُرُشٍ و گستردنیها برای استراحت مَرْفُوعَةٍ که بر داشته شده باشند یعنی رفیع القدر باشد یا
بر بالای هم نهاده شده تا بحد ارتفاع مرویست که ارتفاع آن بسعید که باشد و در حین اراده جلوس بر آن منخفض شود
تا بر آن نشینند و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که فرش مرفوعه باین معنی است که فرشهای بر داشته شده است و بر بالای
سریرها افکنده و بقول بعضی کنایت است از زنان چه عرب زوجه را فراش گوید و منه قول النبی صلی الله علیه و آله الولد
للفراش وللعاهر الحجر إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را ابتدا بسبب ولادت إِنْشَاءً آفریدنی مراد باین زنان
دنیا اند که او استخوانهای ایشان را اعاده نماید در روز معاد و نزد بعضی مراد حور عین اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند

فجعلناهن

١٤٧

فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه ازواج نزد ایشان روند ایشان را بکر یابند
عُرُبًا دوستان و عاشقان شوهران خود یا غنج و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همسن و هم سال و شوهران نیز
همین سن و در حدیث آمده که اهل بهشت به بهشت در آیند اجرد و امرد باشند و سفید اندام و جعد موی و چشمها
سرمه کرده و در سن سی و سه سال و ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ایشان همه سی و سه ساله
باشند بصفت گز بالا و هفت گز پهنا و خدای تعالی ایشان را بصورتی نیکوتر و زیباتر آفریده بر وجهی که یکدیگر را نتوانند
شناخت و در تبیان آورده که صبیه را چون به بهشت آرند بر این سن رسانند و شوهر دهند و عجوزه را نیز باین سن رد
کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشد او را به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته اما شوهر او از اهل بهشت نباشد
چون آسیه که زن فرعون بود او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باو ارزانی دارند و اگر زیاده
از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشند او را بزوج آخرین نامزد کنند ام سلمه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که اینها زنانی باشند که قبض روح ایشان شده باشد در دنیا در حالتی که پیر شده باشند و موی سفید شده و چرک و ریم
چشم ایشان نشسته حق تعالی آنان را بعد از پیری هم سال هم سن بر وجهی که در استوا بر بکر ولادت باشند و
هرگاه شوهران پیش ایشان آیند ایشان را بکر یابند چون عایشه این بشنید گفت و اوجعاه مرا درد و وجعی بود
که در حلیه ازاله بکارت سانح میگردد آن حضرت فرمود که آنجا وجعی و دردی نباشد و در اخبار آمده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عجوزه را دید که نزد عایشه نشسته بود فرمودند که این عجوزه کیست گفت از
جمله خالات منست حضرت فرمود که خبر دهید او را که هیچ عجوزه به بهشت نرود و زن بکر است و برگشت حضرت فرمود
که او را خبر دهید که در آن روز او پیر نخواهد بود بلکه حق او را خلعت جوانی بپوشند و با حسن وجهی مطرز سازند
و به بهشت در آرند پس این آیه را تلاوت فرمود حاصل که میفرماید که ما زنان بهشت را باین صفات ساختیم
لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ
و گروهی اند از پسینیان مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که از آدم تا من یک ثله است و از من تا قیامت
یک ثله و ثله من تمام نشوند مگر بآن سیاهان که در بیابانها شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله

وازینجا معلوم می‌شود که هیچکس از امت مرحوم در دوزخ مخلد نخواهد بود و نیز در حدیث آمده است که امید دارم
که شما نصفی از اهل بهشت باشید و قبل ازین گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن امت
من باشند ابن مسعود روایت کند که شبی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم و آن حضرت اخبار
امم ماضیه میفرمودند و چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر آن حضرت فرمود
که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم که امت بسیار داشت و برخی
دیگر کمتر از آن و برخی دیگر بیش از سه کس نداشتند و جمعی دیگر را زیاده از یک کس نبود و گروهی دیگر را هیچ امت
نبود و پیغمبری را دیدم که می‌آمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و گفتم بارخدایا که این کدام پیغمبر است
خطاب رسید که این برادرت موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند گفتم بارخدایا امت من کجایند
فرمود که بدست راست خود نگر چون نظر کردم صحرای مکه را دیدم که چندانکه چشم کار کند مردمان بودند گفتم
بارخدایا اینها کیستند ندا آمد که اینها امتان تواند راضی شدی گفتم بلی راضی شدم فرمود که بجانب چپ خود
نگر چون نگاه کردم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شد گفتم اینها کیستند فرمود که اینها نیز امتان تواند خوشنود
شدی گفتم آری خوشنود گشتم بعد از آن فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب به بهشت روند
عکاشة بن ابی محصن بن ابی الاسد برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم فرمود که اللهم اجعله
منهم دیگری نیز برخواست و همین التماس کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که عکاشه بر تو سبقت نمود
در این التماس عبدالله مسعود گفت یا رسول الله کیانند آن که این هفتاد هزار آنانند که در اسلام زاده اند
و بر آن ایستاده اند گفت نه چنین است بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر و تطیر ننمایند و بر خدای توکل نمایند
سخن جهت آن بود که عرب عادت کرده بودند پس فرمود که امید دارم که امت تابع من ربع اهل بهشت باشند
ما تکبیر گفتیم پس فرمود که امید دارم که ثلث اهل بهشت باشند ما هم تکبیر گفتیم بعد از آن فرمود که امید دارم که نیمه اهل
بهشت باشند بعد از آن این آیه نازل شد که ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و یاران دست چپ
مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند یاران دست چپ این تعجب است از فظاعت و مذلت و خواری ایشان یعنی ایشان در آن روز در نهایت

خواری و رسوائی باشند فِي سَمُومٍ در بادی بنهایت گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند
وَحَمِيمٍ و در آبی گرم که در حرارت نامتناهی باشد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد
در تبیان آورده که چون حرارت سموم در جهنم و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بجحیم همچنانکه گرما زدگان در
دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت بیشتر متاذی گردند پناه برند بسایه از دود ظلمانی و گفته
یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند که آن آتشی سیاهست چه آتش دوزخ و اهل
آن و لباس ایشان و هر چه در آنست همه سیاه باشند لَا بَارِدٍ خنک نیست آن سایه مانند سایه‌های دیگر که بآن استراحت کنند
وَلَا كَرِيمٍ و نه سودرساننده و راحت بخشنده مر کسی را که بآن ملتجی شود پس در بیان علت این تعذیب میفرماید که
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش ازین در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان مراد
تنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که بازدارنده ایشان بود از تفکر در امور حقه و از امتثال اوامر و اجتناب
نواهی وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار میکردند در قیام نمودن عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ و از آن
تائب و نادم نمی‌شدند مراد ازین شرکست یا سوگند بدروغ بر آنکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه
وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند بروجه انکار أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا
و استخوانهای پوسیده و پوده أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم از قبرها و زنده شدگان
أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا برانگیخته شوند پدران پیشینه ما که خاک گشته اند و از اجزای بدنیه ایشان هیچ چیز باقی نمانده
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که جمیع پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و هم پسینیان
از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند و محشور گشتگان إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی آنچه موقوف
و محدود شده است بآن دنیا که آن روز یست معلوم نزد حق تعالی مراد روز قیامت است چه مآل و مرجع همه منتهی بآنست
یا به فراهم شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است پس بر سبیل توبیخ خطاب با اهل مکه و امثال ایشان میکند که
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما در آن روز أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از طریق حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب
کنندگان بعث و نشر لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ از درختی که آن زقوم است یعنی بعد از بعث

از جمله شدت جوع

شما را از میوه آن درخت بخورانند فمالئون پس پر کنندگانید منها البطون ازان شکمها را
فشاربون علیه پس آشامندگانید بر بالای آن من الحمیم از آبی در نهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی
مرویست که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند و بعد ازان تشنگی بر ایشان
غلبه کند حمیم را بر ایشان عرض کنند بسیاری ازان بیاشامند کما قال فشاربون پس آشامندگانید از حمیم
شرب الهیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و هرگز سیرابی نیابند و آن هیم است و آن
شتریست که بعلت هیام مبتلا شده و هیام بضم ها دردیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود
و بجهة آن هرچند آب میخورد سیر نمیشود تا هلاک شود و بعد ازان از خطاب بغیبة التفات کرده
بر سبیل تهکم میفرماید که هذا این ماکول و مشروب نزلهم پیشکش ایشانست یوم الدین در روز جزا
همچنانکه ماحضری را که برای مهمان حاضر سازند بعد ازان کفار را بالتخصیص میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج که
نحن خلقناکم ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید
آفرینش ما را در انتها چه بر همه ارباب عقول و افهام واضحست که هرکه بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز توانا
خواهد بود و بعد از بیان احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال بر بعث افرأیتم آیا پس دیدید ما تمنون
آن چیزی را که میریزید در رحم یعنی خبر دهید از آب نطفه که در رحم میریزید ءانتم تخلقونه آیا شما می‌آفرینید
آن آب را بصورت بشر و آن را بعد از آن میرسانید ام نحن الخالقون یا مائیم آفریدگار و چون شما مقرید که خالق
آن مائیم چه شما را بران وجه و بران نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیة و اراده ما متولد میشود
پس البته قادر خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابدا ممتنع نیست بلکه اهون و اسهلست ازان بعد ازان
بیان قدرت کامله خود میکند در خلق ابداع و اعاده و میگوید که نحن قدرنا ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم
بینکم الموت میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم زمان موت هر یک ازینها را و قسمت آن کردیم بر شما مانند
قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیة پس اعمار شما نیز متفاوتست در طول و قصر و توسط و ما نحن
بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان یعنی هیچکس نمیتواند سبقت گرفت و غلبه تواند کرد ما را علی ان نبدل

امثالکم از آنکه تبدیل کنیم یکسانی که مثل شما باشند و ما را عاجز سازند و از آنکه شما را بمیرانیم و دیگران را بدل شما بیاریم
حاصل سخن آنست که هیچکس ما را مغلوب نتواند ساخت بر آنکه تبدیل شما کنیم بمثل شما و ننشئکم و بر آنکه دیگر باره
بیافرینیم شما را فی ما لا تعلمون در صورتی و هیأتی که نمیدانید از مثل صورت قرده و خنازیر و غیر آنها و گویند
آن نشأه ثانیه است و معنی آنکه ما قدرت داریم بر آنکه اعاده کنیم شما را بهیأتی که مختلف باشد یعنی کافران را در زشت
ترین صورتی خلق کنیم و مؤمنان را در بهترین صورتی مخلص سخن آنست که ما قادریم بر خلق مثل شما و انشاء شما در صورتی
که معلوم و معهود نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت درین دو امر که خلق مماثل و غیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم
از اعاده شما پس بجهة تأکید در باب صحت و وقوع اعاده میفرماید که ولقد علمتم و بدرستی که شما دانسته اید النشأة
الاولی آفرینش نخستین را که آن انتقال نطفه است بعلقه و مضغه و عظام و لحوم و اعصاب و اوتار و رباط و تصویر
آن بصورت انسانی و ایلاج روح دران و شما مقرید که خالق آن مائیم فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید توانائی ما را
و بآن استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشأه اخری چه هرکه بر آن قادرست ازین عاجز نخواهد بود بلکه این اسهل ازان خواهد بود
بجهة حصول مواد و تخفیف اجزا و سبق مثال افرأیتم آیا پس دیدید ما تحرثون آنچه کشت میکنید یعنی خبر دهید از
تخمی که در زمین می افکنید و پنهان میکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید این تخم در زمین افکنده را و نشو
و نمای آن میدهید ام نحن الزارعون یا ما رویانندگانیم و نشو و نما دهنده و آن را بغایت حد رسانند و چون درین باب
نزاع ندارید و مقرید بزارعیة ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد
حبوب کثیره ازان قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن نهج که بوده ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که فرموده باید که یکی از شما نگوید که زراعت کردم بلکه بگوید که حراثت کردم زیرا که زرع عبارتست از انبات
نباتات و آن از فعل حق تعالیست و حرث شق ارضست و القای تخم دران و آن از فعل شماست لو نشاء اگر خواهیم
یعنی اگر مصلحت ما اقتضا کند که آنچه کشته اید آن را درهم شکنیم و خشک گردانیم قبل از رسیدن لجعلناه هر آینه گردانیم
آن را حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن آن که منتفع بشوند در مطعم یا کاهی بی دانه گردانیم فظلتم
تفکهون پس همه روز تعجب کنید ازان قضیه و بلیه یا پشیمان گردید از سعی که در حرث آن کشیده باشید و تأسف خورید

ازاخراجاتی که دران کشیده باشید و پیوسته بر سبیل تاسف و تعجب بحدت نمایید دران و گویید با یکدیگر که إِنَّا لَمُغْرَمُونَ
بدرستی که الزام کرده شده گانیم بغرامت و خسارت اخراجات که انفاق کردیم یا هلاک شده گانیم بسبب هلاکت و فوت حاصل اینها مجرد
بطریق جزع یعنی البته ما تاوان زدگانیم بعد ازان ترقی نموده گویید که بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما محرومیم و بی بهره گانیم
از روزی و هیچ حظی و بخششی نداریم که اگر ما را حظی و بخششی بودی این قضیه بر ما واقع نشدی أَفَرَأَيْتُمُ آیا پس دیده اید
الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ آبی را که می آشامید یعنی خبر دهید ما را از آب شیرین لطیف که بجهة تسکین تشنگی و حفظ زندگی
می آشامید أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید آن را از ابر مِنَ الْمُزْنِ از ابر گویند مزن ابر سفید است
که آب آن شیرین تر است از آب ابرهای دیگر أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آن ابر را لَوْ نَشَاءُ
جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم هر آینه گردانیم آن را أُجَاجًا تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب آن کند از غایة تلخی و شوری
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدا را بر امثال این نعمتهای ضروریه و نیز بجهة استدلال بر قدرت خود
میفرماید که أَفَرَأَيْتُمُ آیا پس دیدید النَّارَ الَّتِي تُورُونَ آتشی را که بیرون می آرید یعنی خبر دهید از بیرون آوردن
آتشی از درخت سبز أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا آیا شما آفریده اید درخت آتش را که آن مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ
یا ما پیدا کننده و آفریننده آنیم در تیسیر آورده که اهل بادیه شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند و شاخی از
درخت عفار که انثی میخوانند بهم میسایند و حق تعالی نزد آن حال بقدرت کامله خود از میان این دو شاخ که از ان آب
میچکد آتشی بیرون می آرد و اینجا نیز میفرماید که ای اهل بادیه چون هیچکس نیست دارای این قدرت بخود بنابرین باید که معترف شوید
بقدرت ما و بان استدلال کنید بر انکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث و نشور است نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً
ما گردانیدیم آتش را یادکردنی یعنی تا چون آن را ببینید دوزخ را یاد کنید و ازین جهة اسباب معاش را بان معلق کرده ایم
و هم شمار المحتاج الاد ساخته ایم تا اکثر اوقات نزد آن حاضر باشید و آن را منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و
یا انکه این آتش را تبصره شما ساختیم تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر که متضمن اجزای
مائیه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن بدنها و جسدها بعد از خشکی و مردگی آن وَمَتَاعًا
و گردانیدیم آن را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِلْمُقْوِينَ آنان را که نزول کنند در مقوا که بیابانیست که از آبادانی

دور باشد یعنی آن را منفعت مسافران گردانیدیم که بطون ایشان از قوت خالی باشد و بنا بر معنی اول اکتفا بذکر احد
ضدین است از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیدیم تا در
تاریکی بروشنائی آن می نشینند و بر طبخ و غیر آن بان نفع میگیرند و چون این امر مذکوره دالند بر انعام نعم خلقان
و علم و قدرت او بر عالمیان در عقب آن میفرماید که فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الْعَظِيمِ
که بزرگست یعنی ذات او را بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شما ذکر آن شائع است در روایت آمده که چون این آیه نازل شد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بگردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید و بگویید سبحان
ربی العظیم و بحمده بعد ازان بجهة تاکید حقیقت قرآن که متضمن بعث و نشور است و وضوح صدق آن میفرماید که فَلَا
أُقْسِمُ لا زایده برای تاکید است یعنی پس البته قسم میخورم بر انچه بعد ازین مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و بزرگواری آن
و یا معنی انست که سوگند نمیخورم بر حقیقت قرآن زیرا که امر آن اوضح از انست که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهة رد
آن چیزی باشد که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه انچنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم
بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواضع وقوع ستاره ها یعنی مغارب و مساقط آن و تخصیص مغارب بجهة آنست که غروب دلیل زوالست
و بان استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوالی نیست یا انکه ملائکه را در ان وقت عبادت معلوم است یا بجهة آنکه
وقت قیام متهجدانست و عرض نیاز محتاجان و نزول رحمت رضوان رب الارباب فلهذا سوگند بمواقع آن خورد و استعظام نموده
وَإِنَّهُ و بدرستی که انچه خدای تعالی بان سوگند خورد لَقَسَمٌ هر آینه سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ اگر بدانید بزرگ قدر و در نظر عقل
بسیار معتبر و ازین عبارت معلوم است که مراد مواضع و وقوع آیات قرآنیست که نجم نجم و متفرقه نازل شده یعنی باوقات
نزول آن حسب [illegible] إِنَّهُ بدرستی که انچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر شما میخواند لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ هر آینه قرآنیست بزرگوار
و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتملست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد ضروریست یا گرامیست نزد حضرت عزت
و ملائکه و مومنان و یا حافظ و قاری آن معزز و مکرم است یا عمل بان عظیم الاجر است و یا از حیثیت انکه محفوظ است
از تغییر و تبدیل یا باین اعتبار که معجزه حضرت نبوتست و بر هر تقدیر این قرآن ثبت است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی که
پوشیده و نگاه داشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظست لَا يَمَسُّهُ مس نمیکنند لوح را یعنی مطلع نشوند

برآنچه درست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند از دنس ذنوب و از کدورات جسمانی و اوصاف ردیه
و اخلاق سیه و کلبی گفته که مراد سفره و برره اند و نزد بعضی این صفت قرآنست و معنی آنست که سزاوار نیست که مس
کنند قرآن را مگر آنانکه پاک شده اند از شرک و از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اند
که مراد آنست که مس نکنند قرآن را مگر جماعتی که مطهر باشند از احداث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب است و حائض
و نفسا و سایر محدثین را مس قرآن جایز نیست و بنا برین خبر بمعنی نهی است و اگر نه کذب لازم آید چه غیر مطهر گاهست
که مس آن میکنند و فقهای ما باین آیه استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بر ذوی الاحداث حرام است مرویست که حضرت
صادق علیه السلام بولد خود گفت اقرأ القرآن مصحف بخوان گفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة و مس الورق
یعنی مس مکن نوشته آنرا و مس کن ورق آنرا و هرگاه غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب بطریق اولی
و باقی اقوال درین مقام از موافق و مخالف حواله بمنهج الصادقین است و ابن عطا فرموده که حقایق قرآن ندانند الا آنکه
اسرار ایشان را بنور عصمت پاک گردانیده باشند از اندراس معصیت مراد پیغمبر است و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و این قرآن عظیم تَنْزِیلٌ فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ از نزد آفریدگار عالمیان و بعد از بیان شرافت
و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه میکند و میفرماید که أَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ آیا پس باین سخن که قرآنست أَنْتُمْ
شما ای اهل مکه مُدْهِنُونَ تهاون کنندگانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب نباشد در آن و بجهت آن
تهاون نماید در آن مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بقرآن ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب
باهل نفاقست یعنی منافقان نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بآن و چون بکفار رسند مداهنه میکنند و سخنان
نرم که موافق ایشانست میگویند وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ و میگردانید نصیب و حظ خود را ازین قرآن أَنَّكُمْ
تُكَذِّبُونَ آنکه شما تکذیب کنید آنرا و لهذا آنچه در قرآن بآن کارها باید بسته شما بر عکس آن میکنید و خلاف آن
مینمائید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که میگردانید شکر بارانی را که سبب روزی شماست آنکه تکذیب کنید و گوئید که آن
از جانب خدا نیست و نسبت میدهید آنرا بطلوع و هبوط ستارگان و بعد از آن گفته که سبب آن بود که حضرت رسول
با اصحاب بسفری میرفت و در راه تشنگی بایشان رسید و آب نیافتند بحضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت کرده گفتند

یا رسول الله

151

شما سبند

یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده و مشرف بر هلاکت شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خدا باران و
خواهید گفت بطلوع فلان ستاره و سقوط فلان کوکب باران بما رسید گفتند یا رسول الله اینوقت تاثیر ستارها نیست
تا نسبه بآن دهیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گذارد و دعا کرد ابری بر آمد و بادی شد و باران عظیم
بباریدن تا آنکه جمیع اودیه پر آب شد و اصحاب همه مشکها و ظرفها پر آب کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله مردی را دید
بقدحی آب بر میداشت و میگفت که باران بجهة فلان ستاره است فرمود که من میدانستم که بعضی از شما چنین گویند و حق
سبحانه و تعالی این آیه فرستاد در اخبار آمده که سلیمان بن عبد الملک را گفتند که بعضی از علم نجوم بیاموز تا از آن نصیب
یابی گفت مرا ازان منع کرده اند زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که فرمود که مخوف ترین چیزی که بر امت
خود میترسم سه چیز است یکی ظلم کردن امرا دیگر تکذیب کردن بقدر و سیم ایمان بنجوم و بعد از آن بیان نفاق منافقان
و تحذیر ایشان میکند که فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح بگلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ
و شما درین هنگام منکرید بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید که چاره آن کنید وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم از روی
علم و قدرت و با ملائکه ما که موکلند بقبض روح نزدیکتر اند إِلَيْهِ بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ
و لیکن شما نمی بینید یا در نمی یابید ملائکه را که قابض روحند فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ پس چرا اگر نه هستید شما غَيْرَ
مَدِينِينَ غیر جزا داده شدگان در قیامت و یا غیر مقهور و غیر ذلیل تَرْجِعُونَهَا باز گردانید روح را
بجسد آن محتضر إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در تعطیل و اهمال خدای شما را در انکار بعث و حشر
و از فرا نقل کرده اند که این خطاب بجماعتی است که میگفتند ما مرگ را از خود باز میتوانیم داشت بتدبیر و علم
طب حق تعالی بر سبیل تقریع گفت که اگر راست میگوئید چرا چون جان ببرده بحلق رسد آنرا رد نکنید بتدبیر و معالجه و معلوم
که هیچ چاره ندارید در آن صاحب کشاف گفته که تعطیل و تبیین معنی آنست که جحود و انکار شما در افعال خدا و آیات
او در مرتبه است که اگر نعمتها انزال فرماید میگوئید که آن سحر است و افترا و اگر ارسال رسول میکند میگوئید که ساحر است
و کذا ابدا اگر باران میفرستد که سبب حیات شماست میگوئید که این از تاثیر فلان ستاره است پس هذا شما بر جهت باهمال
و تعطیل پس چیست شما را که رد روح نمیکنید ببدن بعد از رسیدن آن بحلقوم اگر شما صادقید در تعطیل امور و انکار آنکه

او سبحانه محیی و ممیت است و چون بر وی قادر نیستید پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم است که حاکم است و از تدبیر مدبر علیم
بعد از آن تفصیل اصناف عباد کرده میفرماید که فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد محتضر مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک گردانیده
شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکوره اند فَرَوْحٌ پس مر او راست راحت و استراحت
از تکالیف دنیا و مشقت آن یا مر او راست رحمت که سبب حیات دائمی مرحومست یا بقای هوائی که نفس از آن متلذذ
شود و غم از وی زایل گردد یا نجات از نار و یا مغفرت و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و دیگر مر او راست
روزی خوشبو یا ریحان مشموم از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا آن را ببوید یا شرف
و کرامت یا فوز برضوان علی اختلاف الاقوال و از ابن زید منقولست که روح در قبر باشد و ریحان در جنت
گویند روح معانقه ابکار است و ریحان مرافقت ابرار یا روح جان دادن بر شهادتست و ریحان دار السعادت
وَجَنَّةُ نَعِيمٍ و دیگر مر او راست بوستان پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد آن متوفی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ
از یاران دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامتی از خوف و مکاره مر تراست ای صاحب دست راست مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ
از اصحاب دست راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی مر تراست ای آنکسی که اصحاب یمینی از جانب
ملائکه و اول اشهر و اظهر است وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد آن میت مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول را
و از منکران بعث الضَّالِّينَ و از گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده
در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن در آتش سوزان در روز قیامت و وضع تکذیب و ضلالت در مقام
اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمین است بجهت زجر ایشانست از این افعال إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه گفته شد در این سوره یا
در این آیه بطایفه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حقیقت ثابت از یقین یعنی درستی و راستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه
در آن نیست اضافه حق بیقین یا آنکه هر دو یک معنی است جهت تاکید است فَسَبِّحْ پس تسبیح کن بِاسْمِ بنام پروردگار خود
الْعَظِيمِ که بزرگ است از آنکه نسبت شرک و نقص و فعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن بذکر نام مجید فرجام او از آنچه
لایق عظمت و بزرگواری آن نباشد یا نماز گذار بنام پروردگار و عظمت خدا عبارتست از آنکه هر چه غیر اوست قاصر است از ادراک
ذات او تقدست اسماءه و جلت آلاءه سورة الحدید ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الحدید

بخواند

بخواند در نامه اعمال ثبت کنند که او از کسی است که بخدا و رسول ایمان آورده و از ابو جعفر علیه السلام روایت که هر که سوره
مسبحات جمیع قرائت کند پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا آنکه قائم را ببیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله باشد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که در نماز فریضه سورة الحدید و مجادله را مداومت کند
حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و هرگز در مال و نفس او و اهل او بدی نرسد و بد نبیند از جمیع خلال و آفات حضورات دور باشد
بدانکه حق سبحانه و تعالی ختم سورة الواقعه نمود بذکر تسبیح و یا بنام بزرگوار خود که بزرگترست از ادراک بودن آن افتتاح
این سوره نیز بتسبیح ذات خود کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
تسبیح و تنزیه گفت مر خدا را از آنچه لایق کمال و تقدیس جلال وی نیست از صفات نقص و بپاکی و پاکیزگی یاد کرد
سَبَّحَ لِلَّهِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن مَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از حیوانات
و نباتات و جمادات و جز آن حاصل که تسبیح او سبحانه عامست در هر چه خلق آن فرموده که وان من شیء الا یسبح بحمده
و تسبیح ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان بلسان الحال کقوله و ظلالهم بالغدو والآصال یا بآنچه در وی است از ادله
داله بر وحدانیت او و بر صفات جلال و نعوت کمال او که آن بر جمیع خلق منبه کند و از حجج باهره بر عدم مشابهت
او بخلق و گویند ما بمعنی من است کقوله و نحن و ما سواها که بمعنی من سواها یعنی تنزیه کرد یا نماز گزارد مر خدا را آنکه
در آسمانهاست از فرشتگان و هر که در زمین است از مومنان و جن و انس وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر هر چه خواهد
الْحَكِيمُ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه او موجد
آنست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت اوست و او راست و حکمی بمر رسد که منع او نماید از تصرف و اگر چه پادشاه
عظیم القدر جلیل الشأن باشد يُحْيِي زنده میگرداند هر که را میخواهد وَيُمِيتُ و میمیراند احیا را در دنیا یا احیا اموات
میکند در دنیا یعنی نطفه را که جمادست حیوان میسازد و میمیراند زندگان را نزد انقضای آجال وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تمام القدرتست یعنی قدرت تمام دارد بر معدومات بایجاد و بر موجودات بتغیر
و فنا و بر افعال عباد و مقدورات ایشان بقدرت دادن بر آن و سلب قدرت نمودن از آن حاصل که قادر است بر هر چه
خواهد از احیاء و اماته و غیر آن هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا پدید آورنده همه آنهاست

ما فی السموات

یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را بدایت نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای همه ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت
نیست و این دلالت بر فنای همه جواهر و اجسام و اعراض وَالظَّاهِرُ و آشکارست وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ
و پنهانست حقیقت ذات او از عقل هر عاقلی و گویند ظاهر یعنی غالبست بر هر شیئی و باطن یعنی عالم بباطن هر چیزی
و یا عالم بما ظهر و عالم بما بطن ذکر شیخ آورده که در یک آیت حضرت عزت بر باب مرحمت و لطف از روی بشارت
میگوید که ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم
جمعی که ترا در آخر زندگی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو نشینند چون یاران و دوستان
چهارم فرقه که با تو معاشرت نمایند چون زنان و کنیزان حضرت رب العالمین میگوید که اعتماد بر ایشان مکن و مرا
کارساز خود میدار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت
ترا بخوبترین وجهی آراسته ام و باطن منم که اسرار حقایق در دل تو ودیعه نهاده ام و باقی وجوه اقوال در بیان چهار
اسم شریف در منهج الصادقین بر بسطی تمام مذکورست در خبرست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جمعی
نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما میدانید که این چه ابرست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که این را عنایت خوانند
زمین را سیراب کند و نباتات را سبز و خرم گرداند و حق تعالی باز دارد این را از قومی که آنرا ندانند و شکر آن نکنند و
بران نخوانند بعد از ان فرمود که میدانید بالای شما چه چیزست گفتند خدا و رسول میداند فرمود آسمان دنیاست که آنرا
رفیع خوانند و تا آسمان هفتم هر یکی زبر دیگریست و از هر یکی تا دیگری پانصد سال راهست پس فرمود بآن خدایی که جان محمد بامر
اوست که اگر شما آنرا بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زمین هفتم بخوانید جواب دهد و اگر در میان آسمان و زمین
بخوانید جواب دهد پس این آیه تلاوت فرمود هو الاول والآخر والظاهر والباطن وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها
داناست و اول و آخر نزد او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بذات شریف یکیست هُوَ الَّذِي اوست آن خدایی که
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در قدر مدت شش روز بر وفق اراده و
مصلحت تا ملائکه ملاحظه حدوث آن کنند بظهور شیئی بعد از شیئی دیگر و یا بجهت مصالح مکلفین چنانچه در اخبار ثابت
شده و اگر نه بجهت این معنی در ساعت واحده ایجاد آن میکرد چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد

علی العرش

عَلَى الْعَرْشِ بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و بعد از بیان کمال قدرت در بیان کمال علم خود میفرماید که يَعْلَمُ مَا
يَلِجُ میداند آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمها که پنهان کرده در زمین و قطرات بارانها و گنجها
و مردگان و غیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین که
در دنیا و بسیاری کنوز و تمامی موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون برف و باران
و تگرگ که بسبب ارزاقند و ملائکه و احکام مأموریه و منهی عنه وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و بر آید فِيهَا در آسمان چون اعمال
و ارواح عباد و دعوت ایشان و ملائکه که اعمال بندگان مینویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از ایشان
بر او پوشیده نیست و پنهان نه وَهُوَ مَعَكُمْ و او با شما بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
هر جا که باشید و چون معیت علم و قدرت او بهیچ حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز از اعمال و افعال شما بر او مخفی نخواهد
بود پس بجهت تاکید این میفرماید که وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه میکنید از خیر و شر بیناست و بران جزا
و سزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست ملک و فرمان روائی در آسمانها و زمینها
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا باز گردیده شود عواقب امور و کارها يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در آرد
شب را در روز یعنی بعضی از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان
روز در شب زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلهاست
از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات و کرامات و هیچ از آنها بر او مخفی نیست و چون او صانع خالق
جمیع اشیاست و عالم و قادر بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید بخدا و تصدیق
کنید بوحدانیت او وَرَسُولِهِ و بغیر او که محمدست وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از آنچه گردانیده است خدای شما را
مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ استخلاف کرده شدگان از امم سابقه یعنی شما را خلفا و جانشینان ایشان گردانید فیه در تملک داران
و بعد از موت ایشان آن را بشما رسانید و شما را از ان متمتع و برخوردار گردانید آن را انفاق کنید در
وجوهی که بآن مأمورید و عبرت گیرید از آنکسانی که آن را نخورده اند و انفاق نکرده اند و رنج کشیده اند و از آن
نفع ندیده اند و آن را بشما گذاشتند بدون تو بشما و عنقریب از شما نیز بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد

مما جعلکم

پس پیش از آنکه از شما بدیگری رسد آن را در حقوق الله صرف کنید یا آنکه این مال فی الحقیقة مال شما نیست بلکه
حق او سبحانه است از حیثیت خلق و انشا و شما در تصرف آن بمنزلهٔ خلفا و وکلا اید از جانب خدا پس باید که
انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف آن آسانست بر کسی که وکیل و نایب غیر اوست و چون اجر ایمان و پاداش
انفاق بر رضا او احبت از نتیجه بعد از ایمان و انفاق میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند
بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را از زکوة و خمس و غیر آن از وجوه
مفروضه و سایر خیرات لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ مر ایشانراست مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت نعیم است
وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل کفر و شرک لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ که نمیگروید بخدا و بوحدانیت
معترف نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر که فرستادهٔ اوست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و براهین
لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا ایمان آورید بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که فرا گرفته خدای از شما مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را بایمان قبل از دعوت که آن نصب ادلهٔ عقلیه است و تمکین شما در تفکر و ازاحهٔ علل و چون شما را
بعد از ادلهٔ عقلیه و تنبیه رسول عذری و علتی نیست پس چیست شما را نگرویدن و تصدیق ننمودن بخدا و رسول
یا مراد روز الست یعنی خدا فرا گرفته است از شما میثاق در روز الست بر اقرار بر ربوبیت و نفی شرک
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان و تصدیق نمایندگان بحقیقت پس الحال که ظاهر است علامات
حق و واضحست براهین آن پس چرا ایمان نمی‌آورید یعنی با اینهمه ادلهٔ عقلیه و تنبیهات نبویه و ازاحهٔ علت
و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول او نیز بجهت تنبیه آیات داله بر وجوب ایمان میفرماید که
هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که يُنَزِّلُ فرو میفرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمد است آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یعنی قرآن یا معجزات لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آورد شما را بوسیلهٔ قرآن
یا بدعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان یا از ظلمات
جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و از مخالفه بموافقه وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بِكُمْ
لَرَءُوفٌ بشما بغایت مهربانست رَحِيمٌ بخشاینده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بدعوت امر میفرماید

واقتصا

و اقتصار نمیکند بر نصب ادلهٔ عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام بانفاق نمود میفرماید که وَمَا لَكُمْ
و چیست شما را و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا از آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای یعنی در آنچه سبب تقرب می‌شود بسوی او از حقوق واجبه و مندوبه وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمانها و زمینست بعد از فنای اهل آن
بوی باز خواهد گشت و فی الحقیقة امروز نیز مر اوراست و لیکن خلقان را در آن فرصت تصرف داده و عنقریب
دست تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهد گشت یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی
نخواهد ماند پس انفاق آن از آن حیثیت که مستخلف عوض و ثواب است که باقی خواهد ماند اولی و احری خواهد بود و بعد از
امر بانفاق و تنبیه بر تفاوت میکند میان منفقین باختلاف احوال از سبق و قوت یقین و شدت
صاحب مردمان بآن و از عکس این تا اختیار احسن و افضل آن کنند و میفرماید که لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ
برابر نیست از شما ای اهل ایمان مَنْ أَنْفَقَ کسی نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه مال خود را که قبل
از غزای ساعت و قوت مسلمانان در عدد و عدد وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا با کسی که
انفاق نماید و قتال کند بعد از فتح مکه که مال بسیار خواهد بود و با نفاق و مقاتله چندان احتیاج و انفاق
نخواهد افتاد أُولَئِكَ آن گروه منفقان و قتالان پیش از فتح مکه یعنی از مهاجران و انصار که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرموده که اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا نرسد بمرتبهٔ انفاق
مدّ یکی از ایشان و نه نصف مدّ أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگترند از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا
از آنانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ بعد از فتح مکه وَقَاتَلُوا و کارزار کنند وَكُلًّا و همه را که نفقه میکنند و قتال مینمایند
قبل از فتح و بعد از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده داده است خدای مثوبهٔ نیکو را که بهشتست اما تفاوت درجات
وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از انفاق و قتال بر وجه اخلاص یا ریا خَبِيرٌ داناست بظاهر و باطن
آن و همه را بر وفق نیات آن جزا خواهد داد اهل خلاف این آیه را تخصیص میدهند بابو بکر چنانچه بیضاوی
و صاحب کشاف آورده که نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله و این محض عناد است

زیرا که در آیه السابقون السابقون گذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسبق بود در اسلام و سخاوت
و شجاعت که سبب تفضیل است از انجمله این قدر شهرت یافته که از آنحضرت در سخاوت تا بمرتبه بود که با وجود
گرسنگی خود مردم را طعام میداد چنانچه آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا مصرحست
باین و نزد وی زر و نقره یکی بود چنانچه در خبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی از وی طلبی کرد حضرت بوکیل
خود فرمود که اعط الاعرابی الفا بده باعرابی هزار و تعیین نفرمود که زر یا نقره وکیل گفت زر بدهم یا نقره
فرمود که طلا هما عندی حجر هر دو نزد من حکم سنگ دارند اعرابی را بده آنچه او را انفع باشد و وقایع غزوات
وی قبل از فتح مکه و بعد از آن از آفتاب بر روشن تر است و موافق و مخالف را در آن اتفاق است و شبهه نیست
انفاق و جهاد فرع سلامت و از مسلمات مخالفانست که آن حضرت در اسلام اسبق از همه بود پس تخصیص
آیه بوی اولی باشد نه بابی بکر همچنانکه صاحب کشاف و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند پس بجهت حث
بر انفاق میفرماید که مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه يُقْرِضُ اللَّهَ قرض دهد خدا را یعنی نفقه کند مال را بامید
عوض تسمیه انفاق بقرض حسنه آنست که همچنانکه قرض دینی است واجب العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر
پس منفق مانند کسی است که وام دهد قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات
صرف کند فَيُضَاعِفَهُ پس زیاده گرداند خدای آن قرض را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف
شود از ده تا هفتصد و بیشتر وَلَهُ أَجْرٌ و مر او راست مزدی بزرگ که اضعاف کثیره باو منضم شده باشد
كَرِيمٌ گرامی فی نفسه و اگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه باضعاف منضم شده باشد و آن بهشت است
که مشحونست بانواع نعم علمای محققین گفته اند که قرض حسنه آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال
باشد زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دویم آنکه از اموال
نفیسه متصدق باشد نه ردی آن لقوله و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیم آنکه محب آن مال باشد و راجی
حیات خود زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده از افضل صدقه سؤال کردند فرمود که
افضل صدقه آنست که تصدق کنی آن را در حالتی که تندرست باشی و نفس تو آن حرص نماید و امید زندگی

خود داشته باشی و از درویشی ترسی و در تصدیق نیندازی تا وقتی که روح بحنجره رسد و گویی مر فلان را
این مال باشد و فلان را آن مال چهارم پنجم آنکه در کتمان آن کوشد و آن را با هیچ مردمان دهد
لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب آن منت ننهد و اذیه نرساند
لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه بآن قصد قربت کند و آن را بریا آمیخته نسازد چه ریا
مذموم است شرعا و مثمر عدم ترتب ثواب بر آن هشتم آنکه متصدق به را حقیر شمرد و اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع
دنیا قلیلست بنسبت بنعیم عقبی لقوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل نهم آنکه از احب اموال او باشد لقوله تعالی لن تنالوا
البر حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه با وجود احتیاج خود آن را تصدق نماید زیرا که آن اقربست باخلاص و بعد از
ترغیب بجهاد و انفاق بیان احوال اهل ایمان میکند که در روز معاد يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن ای محمد روزی که
بینی مردان مؤمن را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرونده را بر صراط که يَسْعَى میرود و میشتابد نُورُهُمْ روشنی ایمان
ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت جهت آنست که نامه اعمال
سعدا را و از آن روز از پیش رو و بدست راست ایشان دهند همچنانکه نامه اعمال اشقیا را از جانب پشت و بدست چپ ایشان دهند از پس چ
و این نور در این دو جهت علامت آن خواهد بود که ایشان بحسنات خود سعیدند و بطلب عیش سعید خود فایز و بایشان
وعده و بسبب این نور چون بر صراط بگذرند و هرچند در رفتن سرعت کنند نور ایشان نیز در جانب راست ایشان و پیش
روی ایشان سرعت کند تا آنکه به بهشت درآیند از ابن مسعود مرویست که نور هر کس بقدر عمل او باشد نور یکی از صنعا
باشد تا عدن و از دیگری برابر کوهی و از دیگری برابر نخلی و ادنای نور آن باشد که صاحبش موضع قدم خود را
ببیند و بعضی از مؤمنان باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را فرونشاند و چون از صراط گذرند از دوزخ
آواز آید که ای مؤمن بگذر که نور تو آتش مرا فرونشاند القصه همه مؤمنان بقدر مرتبه خود نور پیش ایشان و از دست راست
ایشان میرود تا به بهشت رسند و درین حال که به بهشت رسند ملائکه استقبال ایشان کرده گویند که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ
مژده شما را امروز جَنَّاتٌ درآمدن است در جنات پر از اشجار و انهار تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر منازل یا اشجار آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن ذَٰلِكَ اینست بشارت که

به بهشت جاودان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ چه ایشان درینحال از همه اهوال قیامت نجات یافته
بدار الجلال نزول نمایند ابو امام فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب روشنایی بگذارند
مؤمنان هرگاه که روی باز پس کنند هم صراط روشن شود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد
چنانکه میفرماید که يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ روزی که گویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما انْظُرُونَا نظر با کنید یعنی روی باز پس کنید
نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید و یا منتظر باشید و توقف کنید تا ما کسب نور کنیم
از شما و این را جهت آن گویند که مؤمنان چون برق لامع از صراط بگذرند هم بر مرکبها خویش سوار و منافقان
پیاده باشند و گویند که مؤمنان و منافقان از قبور برخیزند و بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان براه روند
و چون اهل ایمان را از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان و روایت که مؤمنان
در روز قیامت بعرصه گاه آیند و نور اعمال بر صراط چون برق خاطف بگذرند و ~~مؤمنان~~[2] چون در دنیا باظهار ایمان
با مؤمنان بوده باشند بعد از مرگ آن نور ایشان پنهان شده همچنین در عرصه گاه بر وجه جزای مکر و خدعه که با مؤمنان
کرده باشند چنانچه یخادعون الله و هو خادعهم دال است برین بهمین طریقه با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه کسی را فریب دهند
ایشانرا نوری ضعیف دهند که گاهی روشن شود و ایشان روند و زمانی تاریک گردد و ایشان توقف کنند ناگاه بادی برآید و نور
ایشانرا فرو نشاند و درین حال با مؤمنان گویند که انظرونا نقتبس من نورکم مؤمنان چون آن حال ببینند گویند که
مبادا با ما نیز این معامله رود و ازین جهت این حرف گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه منافقان چون طلب نور کنند
قِيلَ گفته شود یعنی مؤمنان یا ملائکه گویند ایشانرا که ارْجِعُوا بازگردید وَرَاءَكُمْ بواپس خود یعنی بدنیا رجوع کنید
فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را در اینجا بتحصیل سبب آن که ایمانست زیرا که در محشر کسب نور نمیتوان کرد
و از دنیا با خود آورد یا رجوع بموقفی کنید که این نور آنجا بما داده اند مؤمنان این کلام را از راه تخییب
و نومید ساختن ایشان گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس ایشان نوری نیست و منافقان فهم این معنی نکرده بتصور
آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم خدای تعالی زنند بَيْنَهُمْ

[2] و منافقان

میان مؤمنان و منافقان بِسُورٍ دیواری بلند چون باره شهر و گویند این اعراف است لَهُ بَابٌ مر آن را دری باشد
که مؤمنان دران در آیند بَاطِنُهُ داخل آن که مؤمنان دران باشند فِيهِ الرَّحْمَةُ در و رحمت بود زیرا که بر یکی بهشت باشد
وَظَاهِرُهُ و خارج آن که منافقان باشند مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ باشد و منافقان
چون باز پس نگردند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری ببینند که میان خود و ایشان حاجز شده از بیرون در
نگاه کنند مؤمنان را ببینند که خرامان و نازان متوجه ریاض بهشتند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشان را با واز بلند
و با تضرع و زاری که ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما در دنیا که با جماعت شما نماز میگذاردیم و
موافقت بشما روزه میداشتیم و با شما مناکحه و میراث میکردیم قَالُوا بَلَى گویند مؤمنان که آری بظاهر
با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ ولیکن شما در محنت و هلاکت افکندید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را بسبب
نفاق وَتَرَبَّصْتُمْ و انتظار مصایب و دوایر میکشیدید که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و مؤمنان فرود آید
وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوها
یعنی املهای دور و دراز که آن امتداد عمرست یا غیر آن و یا امید وقوع مصایب بر اهل ایمان در تنگی فتند
یعنی دنیای ناپایدار ایشانرا فریفته خود ساخت و بسبب آن از احوال عقبی غافل شده آمال بی اعتبار در دل گرفتند
حَتَّى جَاءَ تا وقتی که بیامد أَمْرُ اللَّهِ حکم خدا بقبض روح شما یا تعذیب شما بنار یا بنصرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و غلبه دین او بر سایر ادیان وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدا یعنی باینکه خدا حلیم
و کریم است و شما را عذاب نکند و فرو گذارد الْغَرُورُ شیطان فریب دهنده گویند روایت کنند که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب وعظ میفرمود و در اثنای آن خط ها بر زمین کشیده فرمود که میدانید که
این چیست گفتند نه یا رسول الله فرمود که این خطها مثل آرزوی بنی آدم است و این خط دیگر مرگست که همه
باطل کند و چون بریشان واقع شود اعمال و امانی را در هم شکند چنانکه حق تعالی فرمود که حتی جاء امر الله و غرکم
بالله الغرور فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فراگرفته نشود از شما فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب رهید
وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از آنکسانی که نگرویده اند ظاهرا و باطنا مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ است

وَتَرَبَّصْتُمْ

وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هِيَ مَوْلَاكُمْ این آتش سزاوارتر است شما را و بد بازگشتی است آتش صاحب کشاف گفته که مولی بمعنی اولی واولی است
وگویند مولی بمعنی ناصر است یعنی آتش دوزخ یاری دهنده شماست نه غیر آن مراد نفی ناصر است مر ایشان را در رنج آخرت
مرویست که مؤمنان در مکه با وجود فقر و فاقه بجهت تمام قول بعد طاعت اهتمام میکردند و بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت
کردند و مال بسیار بایشان رسید و نعمت بر ایشان فراخ گشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف طاعات
و عبادات ایشان ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند أَن تَخْشَعَ
قُلُوبُهُمْ آنکه ترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدا یعنی برای آنچه خدا را یاد کنند از مواعظ
وَمَا نَزَلَ وآنچه فرستاده خدای تعالی مِنَ الْحَقِّ از کلام حق و صدق و قولی آنست که چون مزاح و ضحک میان اصحاب شد
این آیه آمد از ابن عباس مرویست که حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول القرآن در صحابه فتوری یافت ایشان را باین آیه عتاب
کرد و گویند در شأن منافقانست یعنی آیا وقت آن نشد آنان را که بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان ترسکار شود و بخلوص
اعتقاد و صدق تمام ایمان آورند که آورده اند که فضیل بن عیاض مردی راهزن بود و تجار از دست او تنگ آمده بودند
و چاره با او نداشتند و در مجاورت او کنیزی بود که او را بسیار دوست میداشت شبی جهت که نزد او رود از بالای بام بر آمد
از آن سرای آوازی شنید که یکی این آیه میخواند که الم یان للذین آمنوا تا آخر فضیل چون این آیه را بشنید گفت الهی
وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم بسیار بگریست و باز گشت و در خرابه رفت که بخسبد جمعی از کاروانیان را
آنجا دید که با هم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راهست مبادا که راه زنی کند فضیل با خود گفت این شقی شریر بین
که خلق خدا چگونه از تو ترسانند پس توبه کرد و با خود گفت تا زنده باشم مجاور مسجد الحرام باشم بعد از آن آواز داد که ای قوم
فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و از آنچه کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت و آنجا مجاور شد وَلَا يَكُونُوا
و نباشند کَالَّذِينَ مانند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب
مِن قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری نباشند که ایشان را توریه و انجیل داده بودند و در بدایت حال خاضع و خاشع بودند
فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل در پیش گرفتند یا دراز شد بر ایشان
زمان فترت میان ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا دادن ایشان بطول انجامید فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد

دلهای ایشان و در آن اثر خشوع نماند پس روی بگناه آوردند و در دین و شریعت خود در افزودند و کاستند و آنچه نواهی و زواجر
بود منحرف ساختند که حق تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند که این را
بر قوم بنی اسرائیل عرض باید کرد و هر که قبول نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول نزد حبر افضل صورت حال او
اعلام نمایند تا اگر او قبول کند دیگری رد نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند حبر بابی چند بر ورقی نوشته بر بالای مصحف
ایشان نهاده گفت این آیات خدایست و توریة موسی را ایشان ببینند گفتند که کتاب محرف ایشان را میگوییم در شدند و بعضی
از خواص حبر این را معلوم داشتند و چون او وفات کرد این خبر آشکار شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا شد هفتاد
و دو فرقه شدند فرقه که بر حق بودند تابع حبر شدند و از مقاتل مرویست که مراد از این آیه مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت
به رسول ایمان داشتند و چون روزگار آمدن آن حضرت دراز شد دلهای ایشان سخت گشته و بدعت رهبانیه وضع کردند
و صوامع ساختند که حق تعالی و رهبانیة ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی بماندند و لهذا قال جل ذکره وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ
و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند از دین خود و تارک احکام کتاب بجهت فرط قسوة از بعضی اکابر
منقولست که نتیجه قسوت دل غفلت است و نشان نرمی دل توجه بطاعت و از عیسی علیه السلام مأثور است که بسیار مگردانید
کلام را بغیر از یاد کردن خدای تعالی بسبب آن غلیظ و سخت نگردانید دلهای خود را و دلی که قسوت دارد دور است
از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبودان ایشان نیستید بلکه نظر در گناهان خود کنید
زیرا که مردمان دو قسم اند صاحب ابتلاء و خداوند عافیت بر اهل بلا رحم کنید و اهل عافیت را
سپاس داری کنید اعْلَمُوا بدانید ای اهل قسوة و ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مردگی و افسردگی آن یعنی همچنانکه خدای تعالی احیاء زمین مرده میکند بباران بهمین منوال
احیاء قلوب قاسیه میکند بذکر و تلاوت قرآن و اموات را زنده سازد قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که ما روشن گردانیدیم لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما حجج واضحات و دلائل باهرات را بر قدرت خود پس باین آیه استدلال کنید بر قدرت ما بر احیاء قلوب و بر اجتماع
بعث و نشور لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شود عقل شما در انقیاد بطاعت و آنچه اهل کتاب
مرتکب شده اند از تبدیل و تحریف احکام ارتکاب آن ننمایید و بجمیع اوامر و نواهی تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که

مردانی که تصدیق کننده اند قول خدا و رسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنانی که باور دارنده اند گفتار ایشان را و بعضی
بتشدید صاد میخوانند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و مردان و زنانی که وام دهند قَرْضًا حَسَنًا
وامی نیکو یعنی اطیب و احب اموال خود را در راه خدا دادند بر وجه قربت بدون شائبه ریا و سمعه و بنا بر قرائت حفص که قرائت
بعد از تصدیق حجة دلالت بر آنکه معتبر در تصدیق آنست که مقارن اخلاص باشد يُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شود مر ایشان را
مزد ایشان از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشان راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزد گرامی و پاداش بزرگوار که بهشت جاودانست
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و فرستادگان او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان أُولَٰئِكَ
آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشانند صدیقان وَالشُّهَدَاءُ و شهیدان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی
ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده باشند
در راه خدا منهال قصاب روایت کند که ابو عبد الله علیه السلم را گفتم یا بن رسول الله دعا کن تا
خدای تعالی شهادت روزی من کند فرمود که ان المؤمن شهید بعد از آن این آیه تلاوت فرمود حارث بن مغیره
روایت کند که ما نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نشسته بودیم و آن حضرت احادیث و
اخبار از جد بزرگوار خود نقل میکرد و در اثنای آن فرمود که بخدا سوگند که هر کس از شما که عارف باشد
بامر منتظر یعنی بصاحب الامر مثل کسی است که با قایم آل محمد بشمشیر در راه خدا جهاد نموده باشد پس فرمود
بلکه بخدا قسم مثل کسیست که شهید شده باشد با رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمگاه او پس فرمود که در میان شما
آیتی از کتاب خدا که شعر است بر این گفتم آن کدامست یا بن رسول الله فرمود قول الله والذین آمنوا بالله
ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود که انتم والله صادقین شهداء عند
ربکم بخدا که شما صادقان و شهیدانید نزد خدای خود و گویند مراد از شهدا گواهی دهندگانند بتوحید خدا و نبوت
پیغمبران و یا شهیدان بر امم در روز قیامت لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل
اجر ایشان وَنُورُهُمْ و مثل نور ایشان که در روز حشر آن معتدی شده به بهشت روند لکن بدون تضعیف اجر و نور
تا میان ایشان و صدیقان فرق باشد یا مر ایشان راست اجری و نوری که موعود بود بایشان وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند

حقرا

حق را یعنی انکار توحید و نبوت رسل کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستادیم
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه ملازمان دوزخند بعد از آن در تزهید مؤمنان از حطام دنیا و تنفیر ایشان
از لذات آن که موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیه آنجهان میفرماید بقوله که اعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا
أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیچه ایست و تعب و رنج در طلب متاع آن بی فایده مانند
ملاعب و مناعب اطفال که فایده بر آن مترتب نمیشود وَلَهْوٌ و مشغولیست که شما بسبب اشتغال بآن باز میمانید
از مراتب عظیم اخرویه وَزِينَةٌ و آرایش در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار و غیر آن
وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن شما است میان یکدیگر بسبب عالی وجاه و منازل وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ
و مباهات کردن در کثرت مالها در عدد وَالْأَوْلَادِ و بسیاری فرزندان بعضی اکابر در صفت دنیا گفته
که دنیا لعبیست همچو لعب صبیان و لهویست همچو لهو شبان و زینتی است همچو زینت زنان و تفاخریست همچو تفاخر
اقران و تکاثریست همچو تکاثر دهقان و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که این بازی باندک زمانی بر طرف شود و لهو
و فرح بغم و ترح مبدل گردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر آن چون شراره آتش نابود شود
مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم عمار یاسر گفت یا عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است
مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم شریفترین مطعومات عسل است و آن از لعاب مگس است
و بهترین مشروبات آبست و جمله حیوانات در وی شریکند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیبا
ترین مرکوبات اسبست و راکب آن در معرض هلاکست و نفیس ترین ملبوسات حریر است و آن تنیده کرم است
و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجری بولست و چون معظم لذات دنیا مبنی بر این امور
خسیسه است معلوم است که قدر و خطر آن تا کجا باشد مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جمع صحابه
بر بزغاله مرده گذشتند که متورم و متعفن شده بود در کنار راه افتاده فرمود که کیست که این را بدرمی بخرد
گفتند یا رسول الله این در زندگی بدرمی نمی ارزید و اکنون که مرده و گندیده و اما هیچ که او را بدرمی میخرد فرمود که بخدا
سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر از این بزغاله است و حضرت امیر المؤمنین را گفتند که از برای ما صفت دنیا کن

فرمود که دنیا اولش گریه است ومیانش غم واندوه و آخرش فنا ثابت بن سعید گوید که دنیا چون عقربیست
که او را جز زهر نیست بهر کس که برسد بزند وبگزاید پس در بی اعتباری دنیا وسرعت زوال آن این تمثیل
فرمود که مثل دنیا كمثل غيث مانند بارانیست که بر زمین کشته ببارد و تخمها که در وست زود برویند
ورست بالسویه وبجهة نضارت وطراوت اعجب الكفار بشگفت آورد مزارعان را نباته
رویدیده شده باران یعنی الجه رسته شده است از باران یا متعجب شود آن گیاه ناگرویدگان را که تعجب ایشان از زینت دنیا
بیشتر است برخلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن امر معجب که مشاهده میکند فکر او منتقل میشود بقدرت صانع آن
پس سبب تعجب او در ان نبات قدرت الهی می شود نه طراوت ونضارت آن وکافر فکر او در نمیکند از انچه
احساس میکند بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را معطوف میداد و بر تعجب کردن در ان واصلا در
خالق آن تفکر نمی کند حاصل که دنیا مانند نباتیست رویدیده شده بباران با کمال ترین وتازگی ونازکی
ثم يهيج پس خشک شود بیکی از افات سماوی وارضی فتراه مصفرا پس به بینی آن را زرد بعد از
سبزی وخرمی ثم يكون پس گردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته وکوفته وریزه ریزه گشته یعنی مال دنیا
نیز چنین است که روزی چند سبز وخرم باشد وبعد از ان بحرارت آفتاب آفات خشک شود وریزه ریزه گشته
بباد حوادث متلاشی و پراکنده شود ویا بادمرگ در اید و آن حیوة ضعیف و ریا که نبات طبیعت است بربی
خشک کند ومال او را منتشر سازد بر جمعی دیگر که شر مال البخیل لوارث او حادث وفي الآخرة ودر آن سرای
عذاب شديد عذابی سخت مر دشمنان خدا را که همه عمر خود در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده باشند
ومغفرة و در آخرت آمرزشیست من الله ازجانب خدای مر عصات اهل ایمان را ورضوان وخشنودی
مر دوستان حق را که بجهة مشغولی بطاعت وعبادت مولی ترک دنیا کرده باشند وما الحيوة الدنيا وزینت زندگانی دنیا
الا متاع الغرور مگر متاع فریفتن که بفریبد وباقی نماند واین متاع غرور نسبت بکسی است که بآن مشغول شود
و آن لذت افزا ر از حصول نعم اخروی باز دارد وبجهة مستلذات نفس وهوا بکار آن نپردازد واما اگر صاحب دولتی
مدد توفیق کتاب دنیا را واسطه تحصیل عقبی نماید وبسبب آن از مراضی باقی بهره بردارد دنیا نسبت با او متاع

سرور خواهد بود نه متاع غرور ومؤید این است حدیث نبوی صلی الله علیه وآله که نعم المال الصالح للرجل الصالح
وبعد از تحقیر دنیا در حث وترغیب در سبقت نمودن باسباب مغفرت میفرماید که سابقوا پیشی گیرید بر یکدیگر
چون سبقت گرفتن بریکدیگر در دویدن وتاختن اسب در میدان الى مغفرة بسوی موجبات آمرزشی که
واقع شود من ربكم از پروردگار شما واز جمله موجبات مغفرت توبه است واستغفار واداء نماز مفروضه
وروزه وصدقه وحج وجهاد وحضور جماعت وسبقت بصف اول سلمی گفته که وسیله مغفرت تبعیت
حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله پس معنی آنست که بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است وجنة
وپیشی گیرید باستحقاق بهشتی که پهنای آن عرضها كعرض السماء والارض مانند پهنای آسمان وزمینست بشرطی که
همه را صحایف رقیقه سازند وآن را خط باریک زنند وبه یکدیگر وصل کنند وهرگاه عرض آن باین مرتبه باشد
پس طول آن چه قدر باشد وچون بهشت بر بالای آسمان هفتم است پس منافات نداشته باشد باینکه عرض
آن چون عرض آسمانها وزمینست در خبر است که جبرئیل علیه السلام اراده آن نمود که طول بهشت را بداند
سی هزار سال پرید ضعیف شد از خدای تعالی مدد وقوت خواست پس سی هزار سال دیگر پرید
پس مناجات کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا گذشته ام حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الله چرا
زحمت خود میدهی وخود را میرنجانی بخدا که درین مدت می پری هنوز از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت
تو کیستی گفت من حوریم از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان اعدت آماده کرده شده است
این جنت باین صفت للذين آمنوا برای آنانکه گرویده اند بالله ورسله بخدا ورسولان او ذلك
انچه مذکور شد از مغفرت وجنت فضل الله فضل خداست وکرم او چه نعم باقی را جزای قلیل فانی
ساخته واگر اقتصار کند بر قدری که بنده مستحق آن باشد آن بر سبیل عدل خواهد بود لیکن بفضل خود زیاده
بر قدر استحقاق بدو کرامت میفرماید وکسی گفته که هیچکس بهیچ چیز دنیا وآخرت نرسد مگر بفضل خدا
چه او سبحانه اگر بطاعت نمیکرد وطریق اهتدا نمی نمود ودر عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی اخروی
نمیرسید پس هم از فضل اوست يؤتيه میدهد آن را بعنایت خود من يشاء هر که را میخواهد از اهل ایمان

بدون ایجاب آن وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدای صاحب فضل بزرگ است بر مؤمنان هم در عقبا بتوفیق
ایمان و هم در آخرت بمغفرت و جنت و بعد از تبیین ثواب استطاعات بیان اعراض بر تحمل مصیبت
میفرماید که مَا أَصَابَ نرسد و نخواهد رسید مِن مُّصِیبَةٍ هیچ بلیه رسنده فِی الْأَرْضِ در زمین چون گرانی و نقصان
اموال و زروع و اثمار و غیر آن وَلَا فِی أَنفُسِکُمْ و نه در نفسهای شما چون امراض و آلام و غموم و موت
احبا و اقربا و جز آن از انواع آفات إِلَّا فِی کِتَابٍ مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ مِّن قَبْلِ
أَن نَّبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم نفسها یا زمین را یا مصیبت را تا ملائکه بآن استدلال کنند بآنکه او سبحانه
عالم بالذات است و حقایق اشیاء را پیش از وقوع آن میداند إِنَّ ذَٰلِکَ بدرستی که اثبات مصائب در لوح
محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ یَسِیرٌ بر خدا آسانست جهت غنای آن در آن
از عدت و مدت و اگرچه دشوارست بر عباد و این مصائب نازله در لوح محفوظ مثبت گشته لِّکَیْلَا
تَأْسَوْا تا اندوهگین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَکُمْ برآنچه فوت شده باشد شما را از مال و ارزانی
و امثال وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاکُمْ بآنچه داد شما را از نعم مذکوره چه اگر کسی عالم باشد بآنکه
نه اندوه آن را قرارست و نه فرح آن را اعتباری نه غم آن بر او آسان می شود و نه بغم آن فرحان و نازان
میشود و همچنین اگر دانست که آنچه فوت شده عوض آن بر خدای تعالی واجبست که در دنیا یا آخرت باو رساند
محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم باشد بآنکه نعمتی که باو رسیده مستلزم تکلیفی است و ایفای حقوق
واجبه از آن فرحناک نخواهد شد بدانکه این آیه مشعرست بچهار صفت اول حسن خلق زیرا که هر که وجود
و عدم دنیا نزد او مساوی باشد حسد و معادات و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از و مسلوب خواهد
بود چه اینها از نتایج حب دنیا اند دوم استحقار دنیا و اهل دنیا بجهت عدم فرح بوجود آن و عدم حزن
بعدم دنیا سیم تعظیم آخرت بجهت آنکه رسیدن مصائب و فوائت مثمر ثواب دائمیست که خالیست از نواقص ثواب
چهارم اعتماد بر خدا نه بر اسباب دنیا و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که هر که باین آیه کار کند هر آینه زهد را از هر دو
طرف آن فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز فرموده که ورع و یقین و رضا که از بواعث

زهد است

زهد است مندرجست در آیه کریمه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که ای فرزند چرا غمگین میشوی بر کم شده که اندوه تو آن را باز نیارد و قتیبه بن سعید گفته که در بعضی سواد
بصحرائی رسیدیم دیدیم که شتران بسیار مرده بودند و پیره زنی آنجا ایستاده پرسیدیم که این شتران کراست گفت از آن زنیست
که بران پشته نشسته و پشم میتابد نزد او رفتیم و گفتیم اینهمه شتران از آن تو بودند گفت بنام من بودند گفتیم ایشان را چه رسید
گفت آنکه داده بود پس گرفت حسین بن فضل گفته که حق تعالی خلقان را باین آیه تنبیه فرموده بر آنکه بر فائت صبر کنند
و بر آمده خوشدل نباشند و دست از زهد و بر ندارند و بقضای خدا خورسند شوند و چون حب جاه و معزول شدن بحطام
دنیا و خوشحال شدن بمتاع آن مثمر افتخار و تکبرست که بدترین خصال دنیه است ازین جهت بعد ازین میفرماید
وَاللَّهُ لَا یُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد کُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ فخر کننده
و نازنده بنعم دنیا بر اکفا و اقران و چون محبت مال و عظم او در عیون مستلزم بخل است از حقوق واجبه ازین جهت
میفرماید که الَّذِینَ یَبْخَلُونَ یعنی خدا دوست نمیدارد آنان را که با وجود دنیاداری و محبت و جمعیت اسباب
دنیوی بخل میکنند و مال در راه خدا صرف نمیکنند وَیَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را
بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن وَمَن یَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق اموال در مواضع مفروضه و اعراض نماید
از اوامر و نواهی الهی و باز نه ایستد از غمگین شدن بر فائت و خوشحال گشتن بر وجود نعم عاجله و تکبر و بخل
ورزیدن بسبب اموال دنیوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِیُّ اوست بی نیاز از و و انفاق او
الْحَمِیدُ ستوده در ذات و صفات که تولی و اعراض مردمان او را ضرر نکند و بعد از نهی از بخل و تکبر بیان
لطف خود میکند بر بندگان بقوله لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را یعنی ملائکه را
بر پیغمبران وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ و فرو فرستادیم با ایشان کتب را تا بآن حق از باطل متعین شود
و صواب از خطا متمیز گردد و متضمن احکام حلال و حرام بود چون توریه و انجیل و زبور و قرآن وَالْمِیزَانَ
و نیز با ایشان فرستادیم ترازو را لِیَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل و تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر
در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علیه السلام بود چنانچه در روایت آمده که جبرئیل علیه السلام میزان را از آسمان

فرود آورد و بنوح علیه السلم فرمود که قوم خود را امر کن که بآن وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل
و راستی قیام نمایند و نزد بعضی مراد بآن عدلست که سبب انتظام امور است و یا مراد نزول امر است بقیام نمودن ترازو
که مستدعی استیفاء حقوق است بعدل وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرو فرستادیم آهن را با آدم از ابن عباس روایتست که چون
آدم از بهشت بدنیا آمد سه وصله آهن با او بود از وی یک سندان و نزد بعضی دیگر پنج چیز سندان و تیک و انبر و کاز بزرگ
و سوزن ابن عمر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب
و آتش و نمک و آهن و نزد بعضی انزلنا بمعنی هیأنا است یعنی مهیا ساختیم برای آدمی آهن را فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ
در آهن کارزار سخت است چه آلتها که در کارزار بکار آید از وی ساخته شود خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان
و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و غیر آن و بیشتر مفسران برآنند که مراد با آیه شمشیر است
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلم آمده که مراد ذو الفقار است که از برای رسول صلی الله علیه و آله از آسمان منزل گشت و آن حضرت
آن را با میر المؤمنین علیه السلم داد تا بآن با دشمنان خدا قتال میکرد و ایشان را میکشت حاصل که در آهن است
قتال شدید با دشمنان وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهای بسیار برای مردمان که قوام صناعات و حرب با آهن
باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در و دخل ندارد و معظم نفع او آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسند
حاصل که حق تعالی رسل ارسال کرد تا حق از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد تا معاملات بوزن بر نهج راستی فیصل یابند
و آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا بداند خدای مَن يَنصُرُهُ
آنکس را که نصرت میدهد دین او را وَرُسُلَهُ و یاری میکند فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او
تعلق گیرد بوجود معلوم وی و ظاهر گردد بر خلق که نصرت پیغمبر میدهد بِالْغَيْبِ در حالت غایب بودن پیغمبران
یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین و در یاری پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان
که در حضور پیغمبر مددکاری مینمایند و در غیبت یار و مددکار نیستند یا مؤمنان یاری خدا و پیغمبر میدهند در
حالتی که بدلائل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده آن إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدا
تواناست بر هلاک گردانیدن دشمنان عَزِيزٌ غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرة هیچ ناصری ندارد

و امر بجهاد هم به جهت آنست که تا بندگان منتفع شوند و مستوجب ثواب دائمی گردند در امتثال او و چون نوح و ابراهیم
افضل انبیا بودند از حیثیت اینکه هر دو پیغمبر اند و جمله انبیا از نسل ایشان پیدا شده اند از این جهت بعد از ذکر ارسال رسل
علی الاجمال بتخصیص ذکر ایشان نموده فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا و بتحقیق که فرستادیم نوح را بر بنی قابیل
وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم را بنمرودیان وَجَعَلْنَا و گردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در میان فرزندان
ایشان النُّبُوَّةَ پیغمبری را بطریق وحی وَالْكِتَابَ و کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُم پس بعضی از ذریه ایشان
یا بعضی از امت نوح و ابراهیم مُّهْتَدٍ راه یافتگانند بطریق حق یعنی گرویده اند بانبیا و گفتار ایشان وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ
و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویده اند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی
در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِم بر اعقاب نوح و ابراهیم و امم ایشان و یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که معاصر ایشان
بودند بِرُسُلِنَا فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود و صالح را و از عقب ابراهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را
وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم انبیاء بنی ابراهیم را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی که پسر مریم است
وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و گردانیدیم یعنی وضع کردیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایشی بر یکدیگر باین وجه که ایشان را
بآن مأمور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعده ثواب یا خلق آن کردیم در دلهای ایشان وَرَهْبَانِيَّةً
و طریق رهبانیت را که ابْتَدَعُوهَا بنو گر آوردند و پیدا کردند آن را از نزد خود رهبان کسیست که در ترسکاری
و پرهیزکاری بنهایت رسیده باشد مشتق از رهب بمعنی خوف و خشیة و رهبان چونکه صیغه مبالغه است بمعنی کمال
خشیة است و عبادت و ریاضت و انقطاع از مردمان مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ ننوشته بودیم و فرض نکرده رهبانیت را
بر ایشان بلکه ایشان آن را لازم نفس خود ساخته بودند همچنانکه نذر عبادت را لازم خود میکردند و سبب آن چنان
بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند
از میان ایشان فرار کرده بکوهها در رهبانیت و متحصن شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از رفع عیسی علیه السلم
بر مؤمنان مستولی شدند و سه بار با ایشان در مقام مقاتله و محاربه در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند

واندکی که باقی ماندند در کوهها مترهب شدند و باخلاص تمام بعبادت او سبحانه اشتغال نمودند و مشقتها و ریاضتهای
عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم حال خود دانستند و حال آنکه رهبانیت برایشان لازم نشده بود
ما کتبناها علیهم لیکن ایشان ابتداع آن کردند بجهة طلب خوشنودی خدا عبد الله مسعود روایت کند
که روزی ردیف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودیم مرا گفت دانی که ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه
بود گفتم الله و رسوله اعلم فرمود که بعد از عیسی پیغمبر جباران و گردنکشان فسوق و معاصی را آشکارا کردند و چند
مؤمنان ایشان را زجر کردند منزجر نشدند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته شدند
و معدودی چند که ماندند گفتند که بعبادت خدا اشتغال می نماییم باین وجه تا که محمد آخر الزمان که عیسی وعده داده است
مبعوث شود و چون مبعوث شود بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی کافر شدند چنانکه میفرماید که فما رعوها
پس نگاه نداشتند و رعایت نکردند ایشان رهبانیت را حق رعایتها همچنانکه سزاوار رعایت آن بود (بدل: نداشتند)
بلکه بتثلیث قایل شدند و محمد و قرآن را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح منحرف نشده حضرت
رسالت را دریافتند و بدو اسلام آوردند و بشرف متابعت سید انام سزاوار گشتند و گویند معنی آنست که نذری
که در رهبانیت کرده بودند رعایت نکرده بآن وفا ننمودند بلکه دران تقصیر کردند و ثابت قدم نشدند و مقوی
قول اول آنست اینکه در حق ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنان را که ایمان آورده بودند بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله منهم از جملت رهبانیان اجرهم مزد ایشان را که مثوبت بسیار و کرامت بیشمار است
و کثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان و نیز از ابن مسعود روایتست
که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه
شدند و فرقه ایشان ناجی و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه بودند که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند
که در بلاد متفرق شدند و مترهب گشتند و ایشانند که حق تعالی در بارهٔ ایشان فرموده که رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها
علیهم پس فرمود که هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من شد حق رعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان نیارد
از جملهٔ هالکان و خاسران است پس فرمود که رهبانیت در دین اسلام در امت من هجرتست و جهاد و روزه و زکوة

و حج و تکبیر گفتن به بلند یاد حین احرام و بعد از احوال حواریین خطاب باهل کتاب میکند که ایمان آورده بودند و میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای و آمنوا برسوله و
ایمان آورید بفرستادهٔ او که محمد است یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو نصیب من رحمته از بخشایش خود
یکی برای ایمان بانبیاء گذشته و یکی برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و یجعل لکم و تا بگرداند یعنی مقرر فرماید برای
شما نورا روشنی که تمشون به بروید بدان بر صراط و به بهشت رسید و یغفر لکم و تا بیامرزد برای شما
گناهان ماتقدم شما را از کفر و معاصی والله غفور و خدای آمرزنده است مؤمنان را رحیم مهربان بر ایشان در
تفسیر اهل البیت علیهم السلم آمده که مراد بکفلین حسن و حسین اند علیهم السلم و بنور علی بن ابی طالب علیه السلم یعنی ایمان آرید
برسول خدا تا او سبحانه شفاعت حسن و حسین را بشما کرامت فرماید و بنور علی بن ابی طالب از صراط بگذرید
و از سعید بن جبیر و غیره مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی
فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفته او را بدین اسلام ترغیب فرمود و او اجابت دعوت کرده
اسلام آورد و چهل کس از اهل مملکت او که ایمان آورده بودند از و اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت
مشرف گردند و او ایشان را اذن داده با جعفر بمدینه آمدند و در وقتی که آنحضرت بتهیهٔ جنگ احد مشغول بود چون
عسرت و احتیاج اصحاب و فقد اسباب قتال از ایشان مشاهده کردند از جناب نبوت مآب اذن طلبیدند که مراجعت کنند
و اموال خود را آورده بمسلمانان صرف کنند و حضرت رخصت ایشان داده معاودت نمودند و اموال خود را آورده
باهل اسلام دادند و حق تعالی این آیه فرستاد و چون کفار اهل کتاب آیه یؤتکم کفلین من رحمته شنیدند با اهل اسلام گفتند
هر که ایمان بکتاب ما و کتاب شما دارد او را دو اجر است و اما آنکه بکتاب شما ایمان و بکتاب ما ایمان ندارد
او را یک اجر پس نیست شما را چگونه بر ما مزیت فضل داشته باشید بلکه ما را بمت فضل و مزیت آراسته باشیم حق تعالی آیه
فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای بترسید و در ایمان آوردن بمحمد ثابت قدم باشید تا خدا بدهد بشما
آنچه وعده داده است بمؤمنان اهل کتاب باز اعطای کفلین یعنی اجر شما اکثر از اجر ایشان نگرداند زیرا که شما مثل
ایشان باشید در قول لا نفرق بین احد من رسله و بعد از آن فرمود که لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی خدا مؤمنان را

دو بخش نور و مغفرت میدهد تا البته مؤمنان بدانند از اهل الکتاب الا يقدرون که بتحقیق و یقین قادر نیستند
على شيء من فضل الله بر چیزی از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مؤمنان مذکور شده بر آن
قادر نشوند زیرا که رسیدن باین کرامتها فرع ایمانست بسید کاینات و ایشان باین سعادت مستسعد نشدند
پس ازین عطیتها محروم باشند وأن الفضل و بدانند بدرستی که افزونی اجر و ثواب بيد الله بدست قدرت خدا است
يؤتيه میدهد آن را من يشاء هر کرا خواهد و مصلحت او اقتضا نماید والله ذو الفضل العظيم و خدای خداوند فضل
بزرگست یعنی مالک نعمت تمام و عطایای مالا کلام که فرا رسید بخواص و عوام از مجاهد مرویست که اهل کتاب
میگفتند که نزدیک شده که پیغمبری پیدا شود که حد زند و دست و پایها قطع کند و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان
باشد و چون از میان عرب بدید آمد بر وی حسد بردند و باو ایمان نیاوردند حق تعالی این آیه فرستاد که لئلا یعلم اهل الکتاب
یعنی تا بدانند اهل کتاب که کرامت نبوت و عصمت و منصب رسالت که بمحمد اختصاص یافته در تحت قدرت ایشان نیست
تا هر که مدعای ایشان باشد بدهند سورة المجادلة ابی بن کعب از سید انبیا صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة
المجادله بخواند در نامه عمل او ثبت نمایند که از حزب خدا است و هیچکس بر وی فایق نشود و با او مجادله نتواند نمود و در حشر
مردم معتبر و موقر باشد و بباید دانست که چون حق تعالی اختتام سورة الحدید بذکر فضل خود بر مؤمنان افتتاح این سوره
نمود بذکر اجابت دعوت و فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که خوله بنت ثعلبه که از انصار بود
از قوم خزرج نماز میگذارد و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال
رکوع و سجود در وی نگاه میکرد و شهوت بر وی غالب شد و چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی خلوت کند
وی بجهت مانعی از استمتاع امتناع نمود و چون اوس از خفت عقل خالی نبود ازین معنی در غضب شد و او را
گفت انتِ علیّ کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی و این را ظهار گویند و متضمن حرمت وطیست تا وقتی که
کفاره بدهد و در جاهلیت طلاق بظهار و ایلا واقع میشده اوس بعد ازین پشیمان شده خوله را گفت گمان
من چنانست که تو بر من حرام شدی خوله گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله بپرس گفت مرا حیا مانع
میشود پس خود بجانب نبوت مآب آمد در حینی که عایشه سر آن حضرت را میشست و گفت یا رسول الله

او است وقتی که مرا در نکاح خود در آورد جوان بودم و خداوند مال و عشیره بسیار و الحال که مال را خورده و
فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشب پیری مشرف شده و اهل من از من متفرق شده اند
مرا مثل مادر خود گردانیده و نمیدانم که با فرزندان چه چاره کنم اگر با او گذارم ضایع کردند و اگر نزد خود
نگه دارم بسبب جوع هلاک شوند و حالی از ظهار نادم گشته آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب
اجتماع و مواصلت ما شود حضرت فرمود که گمان نمیبرم مگر که بر تو حرام شده خوله از کثرت اطفال و خردی
ایشان و مفارقت اوس که مدت مدید انیس وی بود غمناک شد و دیگر باره با پیغمبر اعاده آن کلام کرده همان جواب شنید
گفت پس شکایت درویشی و پریشانی و بیکسی خود را بخدا عرض میکنم حضرت رسول فرمود که بغایت شرح تو بر وی حرامی و خدای
درین باب چیزی نفرستاده و هر گاه که گفتی تو بر وی حرامی گفتی شکایت فاقه و شدت حال و تنهائی خود را بخدا رفع میکنم پس
روی نیاز باسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی یعنی بار خدایا
بدرویشی و بیکسی و پریشانی من نظر فرما و آنچه خلاص و راحت من در آنست بر پیغمبر خود انزال فرما این میگفت و عایشه
میشست پس دیگر باره با حضرت رسول گفت یا رسول الله در کار من فکری بکن و بر حال من رحمی فرما عایشه گفت مجادله
والحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی آن حضرت آن بود که در آن وقت مانند خواب
او را عارض میشد و چون سینه اسر آنحضرت نشست باخود آمد و خوله را امر فرمود که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن
این چهار آیه را تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقیق که شنید خدا قول التي تجادلك سخن آن زن را
که مجادله میکرد با تو في زوجها در کار شوهر خود وتشتكي إلى الله و شکایت خود را میبرد بخدا والله
يسمع و خدای میشنود تحاوركما مراجعه کلام شما و مغالبه در خطاب شما را یعنی باز گردانیدن سخن
یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ ظهار که تو میگفتی با آن زن که بر شوهر خود حرامی و او میگفت که مرا
طلاق نداده إن الله سميع بدرستی که خدای شنوا است اقوال مردمان را بصير بینا باحوال شما مرویست
که چون عایشه این آیه بشنید گفت بزرگوار آن خدائی که هیچ آوازی بر وی پوشیده نیست و بعد از آن در حکم
ظهار میفرماید که الذين يظاهرون منكم آنانکه ظهار کنند از شما من نسائهم از زنان خود یعنی زنان خود گویند که

تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان در حقیقت أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان
چه میان این زنان و مادران تباینی عظیم است و بگفتن این کلمه مادر ایشان نمیشوند إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ
نیستند مادران ایشان إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر زنانی که زائیده اند ایشان را پس در حرمت مشابه ایشان نیستند
مگر زنانی که حق تعالی ملحق ایشان گردانیده از ازدواج آباء و مرضعات پس تشبیه مذکور زوجه مادر نمیشود
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که ایشان یعنی مردمان ظهار کننده لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از
سخن را یعنی سخن ناشایسته و ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست وَزُورًا و دروغ
و باطل و منحرف از حق زیرا که زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است مر گناه توبه
کنندگان را از بیه قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را با یجاب کفاره و احکام متعلقه درین باب و مسائل
متفرعه بران حواله بمنهج الصادقین است و بعد از بیان انکار ظهار بتبیین حکم آن میفرماید که وَالَّذِينَ
يُظَاهِرُونَ از زنان خود پس آن را قطع نمایند باسلام ثُمَّ يَعُودُونَ بعد ازان باز گردند لِمَا قَالُوا بسوی انچه
گفته اند یعنی بار دیگر اعاده نمایند در زمان اسلام فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و میتواند
بود که مراد به الذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع بآن زوجه تدارک و معنی اینکه مومنانی که مظاهره
کنند از زنان خود و بعد ازان باز گردند بتدارک و تلافی انچه آن قول مقتضی آن بود و بنقض آن میل نمایند
پس بر ایشانست آزاد کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود وطیست یا نقض قول ظهار و هیچکدام
جایز نیست مگر بعد از کفاره و جمیع علما قایلند بشرطیه ایمان در ان بنده یا در حکم ایمان از اطفال مومنین
و آزاد کردن چنین بنده واجبست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از انکه مس یکدیگر کنند زن مظاهر و زن مظاهر
عنها و تمتع گیرند ازهم مراد از مس جماعست بر مذهب حق ذَٰلِكُمْ این حکم بکفاره که مامور شدید بآن
تُوعَظُونَ بِهِ پند داده می شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ باین قول منکر وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه میکنید
خَبِيرٌ داناست و چیزی بر وی پوشیده و پنهان نیست و وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت مرد مظاهر است
بران فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده را فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر ویست روزه داشتن دو ماه

و آنانکه در جاهلیت عادت ایشان این بوده که مظاهره میکرده باشند وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ ...

پی در پی یعنی اتصال ماه اول بماه دیگر پس اگر یکماه و یکروز روزه بدارد بعد ازان باقی را متفرقه میتواند که روزه
بدارد و این دو ماه را روزه باید داشت مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از انکه یکدیگر مس کنند بمباشرت فَمَنْ لَمْ
يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن بر طریق مذکور بجهة مرضی یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا
پس بر ویست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نصف صاع از غالب قوت و اگر قادر نباشد مدی ازان
بدهد ذَٰلِكَ فرض کرده خدا این حکم را یا تعلیم آن را لِتُؤْمِنُوا تا تصدیق کنید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و فرستاده او در قبول شرایع وی و ترک انچه بران بودید در زمان جاهلیت وَتِلْكَ این حکمها
حُدُودُ اللَّهِ حدهای خدا است که ازان در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان را که قبول حدود آلهی نکنند
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناکست در آخرت آورده اند که بعد از نزول این آیات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اوس را مخیر ساخت میان طلاق و امساک وی اوس امساک را اختیار کرد آن حضرت فرمود که بجهة آن رقبه آزاد کن
گفت غیر ازین رقبه رقبه دیگر ندارم و اشاره بگردن خود کرد فرمود در رقبه عجز گفت یا رسول الله مال من اندکست و رقبه گران
بها فرمود که توانی دو ماه پیوسته روزه بداری گفت طاقت آن ندارم زیرا که من اگر در روزی طعام نخورم و نخورم رنجور شوم
و چشم تاریک گردد فرمود که میتوانی شصت مسکین طعام بدهی گفت لا و الله درین دیار هیچکس را درویشتر از خود نمی بینم
پس حضرت از مال زکوة پانزده صاع داد و فرمود که باهل استحقاق رسان گفت یا رسول الله فقرو فاقه من بیش ازان
جماعتست که رین را بایشان دفع خواهم کرد حضرت تبسم کرد او را باستغفار کرد و بعد ازان ایشان را بهم مواصلت
داد این کلام دلیلست بر انکه در حین عجز از کفارات ثلاثه استغفار کافیست و این موافق مذهب جابرست و منقول است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم و بعد از بیان حدود ظهار انذار کسانی میفرماید که از حدود شرع تعدی میکنند
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ شقاق و خلاف میکنند بخدا وَرَسُولَهُ و فرستاده او و اوامر و نواهی
ایشان را بکی حد نهاده اختیار حدودی میکنند که غیر حدود ایشان باشد كُبِتُوا نگونسار و خوار کرده شوند كَمَا كُبِتَ
الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و خوار گردانیده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار امم ماضیه که
اعدای رسل بودند هلاک گردانیده شدند و بعذاب آلهی گرفتار گشتند ایشان نیز بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار شوند

وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و بتحقیق که فرستادیم آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات دال بر صدق نبوت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست در دنیا عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که
عزت و تکبر ایشان را درهم شکند از قتل و سبی یا مر ایشان راست عذابی خوار سازنده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ
در روزی که برانگیزد خدای تعالی ایشان را از قبور جَمِيعًا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد
خدای تعالی ایشان را بر رؤس الاشهاد بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان
و تقریر عذاب ایشان و بسبب این خجالت و رسوائی تمنای آن کنند که بسرعت هرچه تمامتر بدوزخ روند أَحْصَاهُ اللَّهُ
شمرده و نگه داشته باشد خدای عمل ایشان را و بعموم علوم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان نموده که هیچ چیز از آن
از علم او غایب نباشد وَنَسُوهُ و فراموش کرده باشند ایشان را بجهت کثرت تهاون نمودن بآن وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدای بهمه چیز از اعمال و احوال بندگان حاضر است یعنی عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل مکافات دهد
در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان ابن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا میداند
آنچه ما میگوییم دیگر گفت بعضی را میداند و بعضی را نمیداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد
در دانستن چه او عالم بالذاتست پس بهمه عالم خواهد بود آیه آمد که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی آنرا که خدای
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه را در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از معدنیات
و حیوانات و سایر جمادات مَا يَكُونُ واقع نشود مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ از راز گفتن سه کس إِلَّا هُوَ مگر که خدای رَابِعُهُمْ
چهارم ایشان است در عالمیت او بآن راز بعلم او فرو چیج آنهاست و محیط و مطلع بر ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه از راز گفتن پنج کس
إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر که خدا ششم ایشان است یعنی بدانش و بینش خود بران نجوی ایشان را شش سازنده وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ
و نه کمتر از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر که او با ایشان است بعلم خود بآن چیزی که در میان
ایشان جاری می شود أَيْنَ مَا كَانُوا هرجا که باشند خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا مکانی نیست
تا باختلاف امکنه تفاوت کند ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر میدهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر آنچه مستحق آنند از جزای اعمال إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ هر آینه بدرستی که خدای بر همه چیز

ازگفتار

۲۶۵
ازگفتار و کردار عَلِيمٌ داناست چه علم او بهمه معلومات یکسانست پس حالات اهل آسمانها را چنان داند که احوال اهل زمین را
و علم او بخفیات امور بر آن وجه احاطه کرده که بجلیات آن و تخصیص این عدد بذکر جهة خصوص واقعه است یعنی منافقان
سه کس بودند چنانکه گذشت یا بجهة آنکه خدا وتر است و دو وتر و ثلثه از اوتار است از ابن عباس مرویست که جهودان
و منافقان را عادت آن بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان
یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در میان سریه قومی داشتندی نگاه کرده رمز
و تغمیز در میان آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر آن لشکر را کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت و
بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده ایشان را منع و از آن نهی فرمود ایشان دو سه
روزی اجابت کردند و باز بهمان منوال بتناجی مشغول شدند آیه آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
نُهُوا عَنِ النَّجْوَى سوی آنانکه باز داشته شدند از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند از آن ثُمَّ يَعُودُونَ پس
باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر آن چیز را که نهی کرده شده بودند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی عناد و ستیزه
بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را آثم میگرداند از راز مؤمنان و غیبت ایشان وَالْعُدْوَانِ و بتعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان
که آن اندوهناک شدن ایشانست وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و بنافرمانی پیغمبر و یکدیگر را وصیت کردن بمخالفت قول او و
باک نداشتن از کلام او آورده اند که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمدند و میگفتند السام علیک و سام در لغت ایشان
بمعنی مرگ است یا قتل با شمشیر و آنحضرت در جواب فرمودی که علیکم روزی نزد حضرت آمده همین گفتند عایشه بشنید
و گفت بر شما باد سام یعنی مرگ و درد و خشم خدا و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا آنحضرت بشنید فرمود که ای
عایشه آهسته باش و نرم خوئی کن که خدا رفق را دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند فرمود که مگر
نشنیدی که من رد کردم بر ایشان سخن ایشان را و گفتم بر شما باد هرچه بمن گفتید و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه
از ایشان در باره من پس حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند یهودان بسوی تو حَيَّوْكَ تحیت کنند
ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بچیزی که تحیت نگفته ترا خدا بآن یعنی خدا ترا گفت سلام علی عباده الذین اصطفی
و ایشان میگویند سام علیک وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ و میگویند در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نمیکند

ما را خدا بما نقول بآنچه میگوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اگر او نبی بودی بایستی که باین اهانت که با و میرسانیم
خدا ما را عذاب کردی حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که حسبهم جهنم پس بس است ایشان را دوزخ برای
عذاب یصلونها در آیند در آن فبئس المصیر پس بد جایی بازگشتی است دوزخ چه آن متضمن انواع
عذاب و نکال است بعد از آن مومنان را از آن نهی میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم والعدوان بگناه و تعدی
و بیداد ومعصیت الرسول و نافرمانی رسول چنانچه منافقان و یهودان و گویند خطاب با منافقانست یعنی ای کسانی
که بلفظ اعتراف به ایمان آوردن چون راز گویید چنان مگویید که جهودان میگویند وتناجوا بالبر والتقوی
و راز گویید بنیکوکاری و پرهیزکاری از آنچه خیر مومنان در آن باشد و موجب معصیت رسول نباشد واتقوا الله
و بترسید از خدای در هر کاری که کنید الله آن خدائی که شما الیه تحشرون بسوی او حشر کرده خواهید شد
و شما را برابر کردار پاداش خواهد داد انما النجوی جز این نیست که این راز گفتن با ثم و تعدی و عصیان من الشیطان
از وسوسه شیطانست که آن را در نظر شما می آراید و شما را بدان میدارد و وسوسه میکند لیحزن الذین
آمنوا تا اندوهناک گرداند مومنان را ولیس و نیست شیطان یا تناجی ایشان بضارهم ضرر رساننده مومنان را
بچیزی الا باذن الله مگر بفرمان خدا و بمشیت و مصلحت او که ضرری و حادثه از مرگ و غیر آن باقارب و خویشان
ایشان رسد با نوجه که در غزا مقتول شوند و گویند که اذن بمعنی علم است یعنی مگر بدانش خدا بوقوع موت بر ایشان
که موجب حزن شماست وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون پس باید که توکل کنند مومنان
و مهم خود را با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق که گرد ایشان را اعتباری نیست باک ندارند ابن مسعود از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید پس باید که راز مگویید دو بدون صاحب خود چه آن
موجب حزن و اندوه او می شود و اگر چهار باشید یا بیشتر راز گفتن روا است جهت آنکه آن دو کس روا دارند که از یکی
از ایشان پوشیده دارند از قتاده نقلست که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بجهت مجلس بر یکدیگر ضنت مینمودند
و هرگاه میدیدند که کسی اراده نشستن دارد او را جای نمیدادند روز جمعه رسول صلی الله علیه و آله در صفه مسجد نشسته

وانجا

و انجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس شماس بود بمجلس حضرت آمدند دیدند که اصحاب
گرد اگرد آن حضرت را فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان باز
داد پس بر اصحاب سلام دادند و ایشان نیز جواب دادند و چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار
میکشیدند که ایشان را جای دهند کسی ایشان را جای نداد و آن حضرت اصحاب بدر را نیکو داشتی بجهت سبقت ایمان و علم
ایشان و چون دید که هیچکس ایشان را جای نمیدهد این حال بر وی شاق آمد و فرمود که برخیز ای فلان و فلان ایشان از روی
کراهت برخاستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز گنایه و شکایت کردند و گفتند شما میگویید
که صاحب شما عادل است و حال آنکه جمعی سابق را برخیزانیدند و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانیدند بخلاف عدالت
و ندانستند که در نفس الامر سبقت با یمان و علم است نه باستباق بمجلس و حضرت استصواب پیغمبر خود کرده آیه فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول اذا قیل لکم هرگاه گفته شود شما را تفسحوا فی المجالس جای فراخ
کنید برای یکدیگر در نشستن مراد اسم جنس است و عاصم مجالس خوانده و دیگران ... و گویند مراد مراکز غزاست کقوله
مقاعد للقتال حاصل که هرگاه شما را گویند که فراخ سازید مجلسها ذکر یا تلاوت یا نماز یا جای حرب را فافسحوا
پس جای گشاده کنید برای مردمان یفسح الله لکم تا گشاده گرداند خدای برای شما در قبر یا در بهشت منزلها
با وسعت یا دلهای شما را منشرح سازد بازاله تضایق و تزاحم یا بهر چیزی که در آن اراده تفسح داشته باشید
از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن در موضح آورده که جمعی در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله می نشستند و چون یکی
از ایشان را مهمی بیرون می طلبید نمیخواستی که برخیزد چه هر یک از ایشان نخواستی که از مجلس بیرون آید آیه آمد که
واذا قیل و چون گویند شما را ای اهل ایمان که انشزوا برخیزید فانشزوا پس برخیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است
که معنی آیه آنست که چون ندا کنند که برخیزید و بشتابید بنماز جمعه پس برخیزید و بشتابید بنماز یرفع الله تا بر دارد
خدای تعالی الذین آمنوا منکم آنان را که گرویده اند از شما بسبب امتثال اوامر و نواهی خدا و رسول والذین اوتوا العلم
و آنان را که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان درجات درجه های ارجمند و رتبه های بلند و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه
از جمله مومنانند بجهت زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل ملائکه و کتبه و رسله و جبریل و میکال که گویا

چنین فرموده که یرفع الله المؤمنین خصوصًا العالمین درجات یعنی بلند کرداند درجات مؤمنان را بنصرت
وحسن ذکر در دنیا و با عطای غرف جنان در عقبی خصوصًا اهل علم را که درجات ایشان را بلندتر کرداند
از درجات مؤمنانی که بی علم باشند پس مؤمنان عالم افضل باشند از مؤمنان بی علم و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرموده که اهل علم را مقدم نشانید بر غیر ایشان مرویست که ابن مسعود چون این آیه میخواند میگفت یعنی بفهمید این آیه را
و رغبت کنید در علم و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقول است که فضل عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است
بر ستارکان و نیز فرموده که روز قیامت سه کس را صفت شفاعت دهند انبیا را و بعد از آن علما را پس شهدا را
پس چه بزرگست مرتبهٔ علم که مابین نبوت و شهادتست و افضلیت علما را از شهدا ازین حدیث نیز معلوم
میتوان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی مداد عالمان فاضلترست از خونهای شهیدان
و نیز فرموده که فضل عالم بر سایر مردمان همچون فضل من است بر ادنای ایشان و از ابن عباس مرویست که
علما را هفتصد درجه است بر بالات درجات مؤمنان که میان هر درجه پانصد سال راه باشد و از ابی ذر نقلست که
حاضر شدن در مجلس عالم افضلست از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و نزد هزار جنازه
حاضر گشتن گفتند یا رسول الله از قرائت قران نیز افضلست فرمود که قرائت قران نفع نمیدهد مگر با علم و نیز
از ابن عباس مرویست که سلیمان بن داود را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس به برکت و میمنت
علم مال و ملک نیز بوی ارزانی داشتند و نیز آن حضرت فرموده که من عالم و هم عالمان را دوست میدارم و ابو
امامهٔ باهلی از آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمانها و زمین تا آنکه مورچه در سوراخهای
خود و ماهیان در آب هر کسی که مردمان را تعلیم میدهد باموره شرعیه و نیز فرموده که هر که بجهت طلب علم راهی رود
حق تعالی راه جنت را باو نماید و نزد رفتن مؤمن بطلب علم ملائکه اجنحهٔ خود را بگسترانند تا او بر آن رود و رود
و جمیع اهل آسمانها و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان در آب و نیز از وی ماثورست که هر که یک مسئله را تعلیم
کند حق تعالی در روز قیامت هزار قلادهٔ نور در گردن او بیاویزد و گناهان او را بیامرزد و هزار شهر در بهشت
برای او بنا کند و بعدد هر موئی که بر بدن او باشد برای او حجی و عمره بنویسند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست

که علم

که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت از آن حضرت منقول است شعر
رضینا قسمة الجبار فینا ، لنا علم وللاعداء مال ، فان المال یفنی عنقریب ، وان العلم باقٍ لا یزال
و در فضیلت علم اینقدر کافیست که حق تعالی حبیب خود خطاب فرموده وقل رب زدنی علمًا و از کلام بعضی حکماست که چه چیز را
دریابد آنکس که علم از او فوت شود و چه چیز را فوت کند آنکس را که علم را دریابد و در کشف الاسرار آورده که از ابن ابی عفور
روایتست که گفت اوزاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال باشد تا بدان متقرب شوم بخدا گفت
هیچ درجه بهتر از درجهٔ علما ندیدم و از گذشت ایشان درجه و مرتبهٔ اصفیا وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بانچه شما میکنید
از اقوال و افعال خَبِیرٌ داناست پس همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد از ابن عباس و مقاتل منقولست که مردمان بسیار
نزد سید مختار صلی الله علیه وآله تردد میکردند و سؤال بسیار از آنحضرت میکردند و سخنانی که موجب ملال آنحضرت می شد
در مجلس او میگفتند و از آنجا که خلق عظیم او بود منع ایشان نمینمود و از الجمله اغنیا می آمدند و با آنحضرت صحبت طویل
میداشتند و بجهت کثرت ایشان جای فقرای صحابه در مجلس نمیبود و از بهجت آن حضرت نیز کراهت داشتی و اظهار آن
نکردی حق تعالی خواست که پیغمبر خود را ازین مشقت و ملال برهاند و آن کثرت را بخفت تبدیل نماید این آیه فرستاد که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ هرگاه که خواهید راز گوئید با رسول خدا
فَقَدِّمُوا پس پیش دارید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ نزد اراده راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه دادن بمستحقان
ذَلِکَ که این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ لَکُمْ بهتر است مر شما را در دین وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر بجهت آنکه
تا از گناهان پاک شوید علی بن علقمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که چون این آیه نازل شد و
حضرت بر اصحاب گفت بسیره مردمان از نزد وی پراکنده شدند و رسول را تنها گذاشتند و این ازدحام بخلوت مبدل
گشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرا طلبیده مصلحت دید که چه می بینی که تعیین نمایم که هر یک از مردمان یک دینار صدقه
بدهند گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه بدهند گفتم حبه یا شعیره از دینار پس فرمود که درهمی و عشر دینار بدهند
پس اینحال بر ایشان دشوار آمد فقیر بجهت عسر و غنی برای بخل ترک ملازمت رسول صلی الله علیه وآله کردند و من از مال دنیا
یکدینار داشتم آن را بده درهم کردم هر وقت درهمی صدقه میدادم و با رسول صلی الله علیه وآله راز میگفتم و مسائل

پرسیدم و در خلوت با وحدت حضور بر اسرار علوم واقف میشدم در کشاف آورده که عبد الله عمر از پدر خود
روایت کرده که او گفت علی علیه السلم سه چیز دارد که اگر یکی از آن داشتم مراد و دوستر بودی از شتران سرخ
موی یکی تزویج فاطمه زهرا دویم اعطای رایت بوی در روز خیبر و ورود این حدیث در حق او که لاعطین
الرایة غدا الحبیب الله و حبیب رسوله کرار غیر فرار سیم آیه نجوی که چون فرود آمد هیچکس بر ان عمل نکرد الا علی
و مخالف و موافق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که از کتاب خدا آیتی
فرود آمد که هیچکس از مسلمانان بر ان عمل نکردند قبل از من و بعد از من و بسبب عمل کردن من بر ان حق تعالی تخفیف
نمود ازین امت و از سر این حکم در گذشت و جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از صحابه باین آیه عمل نمود
غیر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلم و این دلیل روشن است بر افضلیت او بر سایر اصحاب و تفصیل
این مبحث در منهج الصادقین بتحریری دلپذیر مرقوم گشته و بعد از ان حق تعالی این حکم را منسوخ ساخت
و فقرا و اغنیا را رخصت داد که بدون صدقه با رسول صلی الله علیه و آله نجوی کنند و اول در حق فقرا فرمود که
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی را که بصدقه بدهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است
یعنی در گذرنده از کسی که بصدقه راز گوید رَحِيمٌ مهربانست و بنده را تکلیف ما لا یطاق نفرماید و بعد از ان
اغنیا را بر وجه عتاب بخطاب میفرماید که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید از درویشی أَنْ تُقَدِّمُوا از آنکه پیش دهید بَيْنَ
يَدَيْ نَجْوَاكُمْ نزد راز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقه را یعنی بترک چیزی صدقه کنید فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا
پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس باز گشت خدای بر شما یعنی در گذرانید حکم صدقه را و شما را
معذور داشت و از تقصیر شما در گذشت فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپا دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و
بدهید زکوة مفروضه را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا و رسول او را در همه حال که اینها تلافی و
تدارک آن کنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را
بر وفق صواب شما رساند آورده اند که عادت منافقان این بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار
مؤمنان با ایشان اظهار نمودندی و از جمله ایشان عبد الله بن نبتل منافق با رسول هم نشستی و رجوع کردی

و سخن آنحضرت را با یهود گفتی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره از حجرات طاهره بود و جمعی از صحابه آنجا بودند
حضرت فرمود که حالی مردی بر شما در آمد که دل او چون دل متکبران و سرکشان باشد و بنظر شیطان نگاه کند
ابن نبتل در آمد و او ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهند او سوگند خورد و یاران
خود را نیز آورد و سوگند خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیه آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ
بسوی آنانکه تَوَلَّوْا دوست گرفتند یعنی دوستی کردند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ گروهی را که خشم گرفته است
خدای بر ایشان یعنی یهود که در باره ایشان فرمود که من لعنه الله و غضب علیه مَا هُمْ مِنْكُمْ نیستند آن منافقان
از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ و سوگند میخورند بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند و آنچه بر ان سوگند میخورند بر دروغ و کذبست مانند کسی که سوگند غموس خورد
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی
و در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد چیزیست که پیوسته میکردند یعنی پیش ازین ایشان
بر عمل بد تمرن مینمودند و اصرار میکردند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندان خود را که میخورند جُنَّةً سپری
یعنی آن را وقایه تهمت خود ساختند و صیانت مال و خون خود کردند تا از ذلت مسلمانان در امان بمانند فَصَدُّوا
پس باز داشتند مردمان را در حین ایمنی خود عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا بتوهین امر مسلمانان و تجبین ایشان از
مجاهده کافران و باز داشتن از ملاقات اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام صلی الله علیه و آله فَلَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ پس مر ایشانراست عذابی خوار کننده مرویست که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد
متعدده فردا روز قیامت منصور باشیم و از عقبات و هلکات آن روز فایز و رستگار آیه آمد که لَنْ تُغْنِيَ
هرگز دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان در روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را أُولَئِكَ آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخند
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در ان جاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود نار خواهند بود بلکه در درکات ایشان از مشرکان

زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یاد کن آن روز را که برانگیزاند خدای همه منافقان را
از قبور ایشان و گوید که چرا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بخدا فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای
بر ایمان و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما با شمائیم
وَيَحْسَبُونَ و می پندارند ایشان در آن روز أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ آنکه ایشان بر چیزند یعنی پندارند ایشان این باشد
که بسبب آن سوگند بدروغ نفعی و فایده در آن روز بایشان خواهد رسید مراد آنست که تمکن نفاق در نفوس ایشان
بر وجهیست که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد و بجهت آن تصور کنند که حق تعالی علم ندارد با یمان و ایمان
کاذبه ایشان همچنانکه در دنیا با مؤمنان تصور میکردند و نظیر اینست قوله تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم
لكاذبون و قوله تعالی والله ربنا ما كنا مشركين و گویند غرض ایشان ازین گفتار آن باشد که تا مؤمنان بر صراط
توقف کنند تا اقتباس نور ایشان کنند و از حسن منقول است که در قیامت مواطن متعدده باشد و در بعضی
مواطن منافقان بر قبح کذب خود واقف باشند و هیچ نگویند و در مواطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند
و مانند صبیان بکلام دروغ تکلم نمایند و در همین موضع سوگند خورند و پندارند که ایشان بر چیزی بوده اند و صاحب
طبرسی آورده که این کلام صفت ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق پندارند که ایشان بر راه راستند أَلَا بدانید ای اهل
ایمان إِنَّهُمْ آنکه منافقان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایتی است که با خدای نهان و
آشکارا نیز دروغ گویند و بران سوگند خورند ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز
قیامت شود منادی ندا کند که این خصماء الله کجایند دشمنان خدا قدریان بر خیزند با رویهای سیاه و چشمان
کبود و لبها و دندانهای کج شده و آب از دهن ایشان روان گشته و گویند والله ما بدون تو معبودی را عبادت نکردیم
و خدائی که غیر از تو باشد از اصنام و شمس و قمر و کواکب و غیر آن فرا نگرفتیم پس عبد الله عباس گفت ایشان درین قول
صادق باشند اما شرک از جائی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانند پس این آیه تلاوت فرمود که ويحسبون انهم
على شيء الا انهم هم الكاذبون پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدریانند اسْتَحْوَذَ مستولی شده است و غلبه کرده
عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه ایشان را بمعاصی مایل کرد فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش گردانید ایشان را

ذکر

۱۷۹

ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدای تا او را یاد نکنند نه بدل و نه بزبان أُولَٰئِكَ آن گروه فراموشکاران حِزْبُ
الشَّيْطَانِ لشکر دیوند و متابعان او أَلَا بدانید ای بندگان که إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدرستی که سپاه دیو سرکش
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِينَ
بدرستی که آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف و شقاق کنند خدا و رسول او را أُولَٰئِكَ آن گروه مخالفان
فِي الْأَذَلِّينَ در جماعت خوارتران اند یعنی داخل در زمره آنانکه ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری
و قتل و سبی گرفتارند و در عقبی بسواد و سیاه رو و معذب بنار مرویست که مسلمانان بعد از فتح قری که در حدود
ایشان بود گفتند البته خدای تعالی ما را موفق گرداند بر فتح ممالک بلاد روم و فارس و چون عبد الله بن سلول و غیر او
از منافقان این را شنیدند گفتند گمان شما چنانست که فارس و روم چون بعضی قری باشند که بر شما مفتوح گشته
آیه آمد که كَتَبَ اللَّهُ نوشته است خدای تعالی در لوح محفوظ و در آن ثبت این حکم کرده لَأَغْلِبَنَّ که هر آینه غالب شوم
أَنَا وَرُسُلِي من و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن پیغمبران و اهل اسلام بر دشمنان و غلبه
رسل اگر مامورند بحرب بقهر و زجر اعادیست و اگر نه بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تواناست
بر نصرت انبیا خود غالب بر هر حکمی که خواهد و کسی بر منع او قدرت ندارد آورده اند که روزی ابن عبد الله بن سلول
نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد رسول آب بنوشید و بقیه از آن باز ماند گفت یا رسول الله دستوری ده
تا این بقیه آب را ببرم و به پدر خود دهم تا باز خورد و ببرکت و میمنت این دلش از شرک پاک گردد حضرت فرمود
چنین باشد وی آن آب را بر پدر خود برد و گفت که چیست ابن عبد الله گفت سؤر رسول خدا این را بیاشام تا دلت از شرک
و نفاق پاک شود گفت چرا بول مادرت را نیاوردی وی بیامد و صورت حال را بعرض آن حضرت رسانید و گفت یا رسول الله
اجازت فرما تا گردنش بزنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برو با او رفق و مدارا کن حق تعالی آیه فرستاد که لَا تَجِدُ
نیابی این از باب تخییل است یعنی باید که چنین خیال بکنی که ممتنع و محال است قَوْمًا يُؤْمِنُونَ گروهی را که میگروند
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز باز پسین که ایشان يُوَادُّونَ مودت میورزند و دوستی کنند مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
کسی را که خلاف کند با خدا و رسول او یعنی هرگز مؤمنان اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را دوست ندارند وَلَوْ

کانوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان چون ابن عبدالله بن سلول که در صدد
قتل پدر خود بود او ابناءهم یا پسران ایشان چون روز بدر که پسر خود عبدالله عبدالرحمن را بمبارزت خود
طلبید و پیغمبر صلی الله علیه و آله نگذاشت که وی بحرب پسر رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر
که برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان و اگر چه اقرب قربا باشند چون
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم و حمزه که اقربای خود را مثل عتبه و شیبه در حرب بدر کشتند اولئک آن گروه که با دشمنان
خدا دوستی نکنند کتب نوشته است یعنی ثبت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را بوسیله الطاف
خود یا جمع کرده آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامه و گویند که مراد بکتابت علامت ایمان است تا ملائکه بآن علامت
بر ایمان ایشان گواهی دهند همچنانکه منافقان را علامت ثبت کرده تا فرشتگان بوسیله آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده
بر ایشان لعن کنند کقوله تعالی و ختم الله علی قلوبهم و ایدهم و تقویت کرده است و قوة داده ایشان را بروح بچیزی که دل
ایشان بآن زنده شود از رحمت یا نصرت یا نور هدایت که حجت و برهانست منه از نزدیک خود مدد داده ایشان را
بجبرئیل یا بقرآن و یدخلهم و در آرد ایشان را در روز حشر جنات تجری در بهشتها که جاریست من تحتها
الانهار از زیر درختان آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن رضی
الله خوشنود شود خدای عنهم از ایشان و اعمال ایشان را پسندد و رضوا و خشنود شوند ایشان عنه از کرامتی که
وعده کرده ایشان را در عقبی اولئک آن گروه حزب الله لشکر خدا و ناصر دینند الا ان حزب الله بدانید بدرستی که لشکر
خدا هم المفلحون ایشانند رستگاران در دنیا و عقبی از ثعلبی نقلست که داود علیه السلم در مناجات گفت که بار خدایا حزب تو
کیستند خطاب آمد که آنانکه چشم از محارم فرو بسته اند و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه کرده باشند و دل خود را
از ما سوی الله پاکیزه کرده ایشان حزب منند و خادمان عرش من آیه دلیلست بر آنکه هیچ چیز در دین ادخل از این نیست که
دوستی کنند با دوستان خدا و دشمنی نمایند با دشمنان خدا چه امتیاز تمام میان اهل حق و اهل باطل بتولی و تبرا است
سورة الحشر ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سورة الحشر قرائت کند هیچ چیز نماند
از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین و ریاح و هوام و وحوش و طیور و دواب و شجر و شمس

وقمر

وقمر و ملائکه الا که بر وی صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که هرکه سورة الحشر بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ابو سعید مکاری از حضرت ابو عبدالله علیه السلام
روایت کرده که هرکه در شبانگاه سورة الرحمن و سورة الحشر بخواند حق تعالی فرشته بخانه او فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی
او و اهل او و اموال او کند تا روز شود و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورة المجادله نمود بحزب الشیطان و حزب الله
افتتاح این سوره نمود بمقهوریت و مغلوبیت حزب شیطان و بحزن و هوانی که بسبب جلای اوطان بایشان رسید
و بقاهریت و غالبیت حزب خود که اهل ایمانند و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله
تسبیح کرد و بپاکی و پاکیزگی ستایش نمود مر خدا را که مستحق جمیع ثناست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از اجرام
علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینست از اجرام سفلیه و هو العزیز و اوست غلبه کننده بر همه در حکم و فرمان الحکیم
صواب کار و راست کردار در جمیع حالات و از زمان آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سال چهارم از هجرت با جمعی
از خواص از صحابه دیت دو عامری که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه ضمری ایشان را کشته بود بمنازل بنی النضیر
رفت و میان بنی نضیر و بنی عامر معاوده و معاهده بود و حضرت در دیت آن دو عامری از ایشان استعانت خواست گفتند
سمعاً و طاعةً ما اطاعت تو میکنیم در هرچه امر فرمائی و پنهان با یکدیگر گفتند که کار محمد بسازیم و کینه خود را از او بکشیم که
فرصتی به از این نخواهد بود پس در وقتی که آنحضرت بر دیوار خانه ایشان تکیه نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت افکنند فی الحال
جبرئیل آن حضرت را خبردار گردانید وی از آنجا برخواسته با اصحاب گفت از اینجا مروید و خود بمدینه مراجعت فرمود و چون
آمدن آن حضرت دیر کشید برخواستند و طلب آن حضرت کردند در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه می آید احوال
پیغمبر را از وی پرسیدند گفت او را در راه دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشان را از غدر یهود
اخبار نمود و محمد بن مسلم را بقتل کعب بن اشرف که رئیس بنی نضیر بود امر نمود و او با سلکان بن سلامه و کسی از بنی الحارث
بطلب کعب از مدینه بیرون رفت و انتظار او میکشید و محمد بن مسلم با رفقای خود از عقب ایشان رفته در خارج مدینه
در موضعی نشست و انتظار آن میکشید و محمد بن مسلم با رفقای خود نزدیک قصر کعب رسیده یاران خود را در پای
حصار بنشاند و کعب را آواز داد کعب جواب داد که چه کسی گفت منم برادر تو محمد بن مسلم و او برادر رضاعی کعب بود پس

پس گفت یا اخی آمده ام تا از تو دراهمی چند قرض کنم چه محمد از ما مطالبهٔ صدقه میکند و با ما چیزی نیست آواز داد
که قرض نمیدهم مگر برهن گفت بزیر آی که رهن همراه دارم و کعب همان شب داماد شده بود عروس چون صدای محمد بن
مسلم را شنید گفت نمیگذارم که نزد او روی چه از این صدا سرخی خون مشاهده میکنم کعب التفات بقول عروس
ناکرده بزیر آمد و محمد بن مسلم با او معانقه کرده با یکدیگر سخن میکردند تا از قصر دور شده بصحرا رسیدند پس او را در زیر
بغل گرفته رفقای خود را آواز داد کعب فریاد برکشید عروس آواز او را شنیده بنی النضیر را بانگ زد و ایشان از خانهای
خود بیرون دویدند و چون آنجا رسیدند او را مقتول دیدند و ابن مسلم با رفقای خود و سر او را برده متوجه جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله
شدند و چون صبح شد خبر قتل کعب بآن حضرت رسید اصحاب از شنیدن آن شاد گشتند و حضرت ایشان را بحرب بنی النضیر
امر فرمود و اصحاب متوجه آن سو شدند و محاصرهٔ حصون ایشان کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان اعلام
کرد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و اگر نه آمادهٔ حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد و ایشان
بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و در قلاع خود متحصن باشید
که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور گشته یاغی شدند و خبر بآن حضرت رسید
پانزده روز حصون ایشان را محاصره نمود و ایشان بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکنده بود اقدام بر محاربه
ننمودند و جلای وطن قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحهٔ خود را بگذارید و اثقال و اموال که دواب شما بتواند گرفت
با خود ببرید پس بر این جمله قرار گرفت و ایشان ناحیهٔ مدینه را گذاشته باریحا و اذرعات که از ولایت شام است نزول کردند
الا آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که باهل خیبر ملحق شدند و طایفهٔ دیگر بحیره و حق تعالی در باره ایشان فرمود که هُوَ الَّذِي
اوست آن خدای که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا بیرون کرد آنان را که کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریه
یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود که در مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان
از جزیرهٔ عرب بشام و حشر بمعنی اخراج جمعیت از مکانی بمکانی دیگر و اولیت حشر باعتبار آنست که این نوع مذلت
قبل از این بایشان نرسیده و یا باعتبار آنکه آخر حشر ایشان از جزیره خواهد بود بشام یا آخر حشر ایشان که قیامت
خواهد بود چه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق برآید و همه مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم

گردد پس آن حشر دوم ایشان باشد بزمین و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که هر که شک دارد از اینکه زمین محشر زمین شام خواهد بود
باید که این آیه تلاوت کند زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را فرمود که جلای وطن کنید و از منازل خود
بدر روید گفتند کجا رویم فرمود بزمین محشر و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد و گفته اند که معنی آنست که اول راندن
ایشان بود بجهت قتال چه آن اول قتالی بود که حضرت با ایشان کرد و بعد از آن از روی امتنان بر مؤمنان میفرماید که
مَا ظَنَنْتُمْ گمان نداشتید ای اهل ایمان أَنْ يَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری عدد و عُدد
و شجاعت و شوکت ایشان وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند که ایشان مَانِعَتُهُمْ منع کننده و بازدارنده است ایشان را
حُصُونُهُمْ حصارهای استوار ایشان یعنی گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان باز خواهد داشت ایشان را مِنَ اللَّهِ
از عذاب خدا و اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که ایشان مخذول و مقهور گردند فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بایشان عذاب
خدا مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهت قوت و محکمی وَقَذَفَ و افکند
خدای فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود و بجهت آن
دل بر جلا دادند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ خراب میکردند خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهت ضنت آن بر مسلمانان
وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مؤمنان یعنی ایشان بواطن آن را خراب میکردند و مؤمنان ظواهر آن را و باعث
بر تخریب ایشان یا احتیاج ایشان بود باخشاب و احجار تا بآن افواه ازقه را که مواضع هجوم مؤمنان بود بر ایشان
مسدود سازند و یا بجهت آنکه بعد از جلا متحسر نشوند بر بقای آن مساکن و اما داعی مؤمنان بر تخریب آن ازالهٔ
تحصن و تمنع ایشان و مجال حرب برای خود و بروایت ابن عباس مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند تا باندرون روند
و اموال ایشان را غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها می شکافتند و بیرون می رفتند مرویست که چون یهود
دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مسلمانان می افتد خانها را میکندند و هرچه ایشان را خوش می آمد
از دریچه‌ها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکندند و همراه بستند با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را
آراستند و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشته بولایت شام رفتند
فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشان را و اندیشه نمایید که خدا

یتعالی

چگونه ذلیل گردانیده مؤمنان را بر ایشان مسلط ساخت بدون قتال و جدال تا بمرتبهٔ که بجهة خوف و هیبت مؤمنان
از خانمان خود را بار کرده قرار بر فرار دادند و بعد از ان بیان حکمت میفرماید در مامور شدن بجلا بقوله
وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای تعالی نوشته است بحسب اقتضای حکمت فرض کرده عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان
بیرون شدن از خانمان و آن را واگذاشتن لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِي الدُّنْيَا درین سرای باستیصال
و قتل و سبی چنانکه با بنی قریظه کرد وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در ان سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب دوزخ مراد
آنست که اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب آخرت ناجی نخواهند شد ذَٰلِكَ این عذاب که نامزد ایشان بود از
رعب و جلا و عذاب آخرت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت کردند و معانده نمودند با
خدا و رسول او وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که شقاق و خلاف کند خدای را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبت مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم الهی نازل شد که خرمابنان ایشان را قطع
کنند غیر از عجوه و برنیه و عبدالله سلام و ابولیلی مازنی باین امر مامور گشتند و ابولیلی جید انواع خرما را می برید و میگفت
بریدن آن یهود را غمناک تر میسازد و عبدالله سلام بدترین انواع آن را قطع میکرد و میگفت میدانم که خدای این نخیل را
بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم القصه یهودان بسبب آن در خشم شده بطریق طعن گفتند ای محمد
تو دعوی میکنی که من بعدل مامورم و از جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم این عدلست که درختان خرما را ببری و بسوزانی
این سخن بر رسول صلی الله علیه و آله شاق آمد و مسلمانان متفکر در اندیشه افتادند که مبادا امر قطع نخیل تعدی و فساد
باشد پس با یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است و بعضی گفتند که باید برید بجهت ترغیم یهود و اذلال ایشان
درین خلاف بودند که حق تعالی این آیه فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ آنچه بریدید مِنْ لِينَةٍ از خرمابنان بالوان و انواع مختلفه
أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آن را قَائِمَةً ایستاده عَلَىٰ أُصُولِهَا بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بامر خداست و
برضای او وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و قطع نخیل نمودید تا خوار گرداند خدا جهودان را که بیرون رفته اند از دایرهٔ ایمان
آورده اند که چون بنی النضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقارات ایشان مجموع
فیء شد یعنی غنائم خالصهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله گشت پس حضرت از ان اللهم بهر کس که خواست بهره فرمود و بعضی عقارات را نیز

باصحاب

۱۷۲
باصحاب بخشید و در روایات ثابت شده که آن حضرت آن را بر مهاجر قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد
مگر سه کس را یکی ابودجانه دیگر سهل بن حنیف سیم زید بن ضمه و از بنی نضیر بیش از دو کس ایمان نیاوردند یکی یامین
بن عمرو و دیگری سعد بن وهب و حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود تا مال و ملک ایشان را بایشان رد کردند
و حق تعالی در باب فیء این آیه فرستاد که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدا عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ
از اموال و املاک ایشان یعنی آن را برسول خدا ارزانی فرمود فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ پس نتاختید بر تحصیل آن
مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار در آمدید غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر شتر در روایتی بر
دراز گوش سوار بود و در فتح آن حصار جهادی و جنگی واقع نشد تا شما را کلفتی رسیده باشد و بسبب آن مستحق چیزی
از غنایم شده باشید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بنصرت و اعانت يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که
میخواهد بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است باو به هر که خواهد دهد و قسمت این مثل غنایمی نباشد که آن را بقتال
گرفته باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای بر همه چیز از غالبیت شما و مغلوبیت ایشان و غیر آن قدیر تواناست پس گاهی
که بسبب امر ظاهر که قتال و جدال است ایشان را بر دشمنان غالب میسازد و گاهی بسبب امر پنهانی که آن القای ترس و بیم است
در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود از اموال و املاک اهل دیهها که بحرب گرفته
نشده یعنی قری بنی نضیر فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را و متصرف در سهم اول نیز آن حضرت است
صلی الله علیه و آله که بر وفق مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خداوند خویشی با نسبت بحضرت نبوی از اهل بیت
که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین وَالْيَتَامَىٰ و مر اطفال بی پدر را که محتاج باشند از آل محمد وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشان را
که از ایشان باشند و بر قوت سال قادر نباشند وَابْنِ السَّبِيلِ و مر راه گذریان ایشان را که استطاعت نداشته باشند که بشهر
خود رسند منهال بن عمرو روایت کند که از علی بن الحسین علیهما السلم پرسیدم که مراد بذی القربی و یتامی و مساکین
و ابن السبیل که درین آیه واقع شده چیست فرمود هم قربانا و یتامانا و مساکیننا و ابن سبیلنا یعنی ایشان خویشان مااند
و درویشان از ما و بی پدران از ما و رهگذریان ما و نزد فقهای ما فیء از برای اقارب رسول صلی الله علیه و آله است یعنی
که بنی هاشمند و بنی عبدالمطلب نه اغنیای ایشان و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود ما جماعتی هستیم که حق تعالی

من اهل القری

الصدقات

فرض کرده بر بندگان فرمان برداری مارا و عبارتست از نفایس مالی که بر گزیده شده باشد از دواب و کنیزان
خوب صورت و دُرهای قیمتی ارجمند که بی مثل باشد و بدانکه اموالی که ائمه و حکام شرع در آن تصرف دارند
سه قسم است اول آنست که از مسلمانان اخذ کنند بر سبیل زکوة و حکم آن در آنچه صدقات مبین شده حیث
قال انما الصدقات للفقراء و للمسکین دویم غنائم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه و حکم این نیز در آیه
فاعلموا انما غنمتم من شیء معلوم شد سیم فیء است و آن مالیست که از کفار بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب
و آن مر رسول صلی الله علیه و آله را باشد در حال حیوة وی و بعد از وی کسی راست که قایم مقام او باشد از ائمه هدی و ایشان بهر کس که خواهند دهند
بر حسب مصلحت و باجماع فقهای ما مستحقین فیء او خمس بنو هاشمند و فرزندان ابوطالب و عباس و تفصیل احکام خمس در منهج الصادقین
ذکر شده در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی و فیئی گرفتندی مهتر ایشان ربعی بر داشتی و آن باقی را
نیز آنچه خیار آن بودی برای خود اختیار کردی و آن را صفی گفتی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم بر درویشان
حیف کردندی جمعی از رؤسای اسلام در غنائم بنی النضیر نیز همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی غنیمت بردارید
و باقی را بگذارید تا ما با یکدیگر قسمت کنیم حق تعالی آن را خاصه پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد
مقرر فرمود که ما طریق فیء را حکم کردیم کی لا یکون تا نباشد آن فیء دولة آن چیزی که متداول باشد دست بدست گردان
بین الاغنیاء منکم در میان توانگران از شما که آن مکاثره کنند و بقوت و غلبه زیاده از حق خود بردارند و
فقرا را اندکی دهند و یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت خطاب باهل ایمانست غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت
او و ما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آن را که حق شماست
و ما نهیکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن فانتهوا پس باز ایستید از آن علمای محققین بر آنند که حکم این کلمات
عامست و معنی آنکه هرچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرماید از مأمورات آن را غنیمت دانید و در غنیمت تمام اخذ نمایید
و هرچه نهی کند از منهیات از آن باز ایستید که امر و نهی او امر و نهی خداست پس هر که مرتکب امر او شود نجات
یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد و مؤید عموم منبت
آنست اینکه صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید که جامهای دوخته پوشیده بود گفت این

ببهاء

جامها را بکن گفت آیتی درین باب از کتاب خدا بر من بخوان و این آیه خواند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایتست که قرآن صعب است و مستصعب بر کسی که ترک کند و آسانست بر کسی که متابعت کند و حدیث من نیز
صعب و مستصعب است پس هر که بحدیث من تمسک کند و جمع کند میان آن قرآن بر او آسان بود و هر که بقرآن
و حدیث من تهاون کند زیان کار دنیا و آخرت باشد و شما را فرموده اند که سخن من بشنوید و بر آن عمل کنید پس
هر که بقول من راضی نیست بقرآن راضی نیست و هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده چه حق تعالی فرموده که
ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول ان الله
بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول زید شحام از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
کرده که حق تعالی هیچ چیز با نبیا کرامت نفرموده مگر که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عطا فرموده از آن جمله سلیمان را
گفت فامنن او امسک بغیر حساب و در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم
عنه فانتهوا و درین آیت دلالتست بر آنکه تدبیرات متعلق است بآنحضرت و بائمه که قایم مقام اویند و لهذا آن حضرت
اموال خیبر را قسمت فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشان را بحال خود واگذاشت و بنی نضیر و
بنی قینقاع را حکم بجلا کرد و بعضی از اموال را بایشان داد و رجال بنی قریظه را مقتول ساخت و ذراری ایشان را
سبی نمود و هم اموال ایشان را بر اصحاب قسمت نمود بر وجه مصلحت چنانکه حق تعالی میفرماید که للفقراء المهاجرین
مر درویشان راست که هجرت کننده اند از مکه بمدینه الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه بیرون کردند
ایشان را من دیارهم از سراهای خود که در مکه داشتند و اموالهم و از مالهای خود یعنی دور گردانیدند و منع کردند ایشان را
از برداشتن اموالی که آنجا داشتند یبتغون در حالتی که این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت فضلا من الله
افزونی و مزیت عطائی را از خداوند خود و رضوانا و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض
دنیویه نبود بلکه بمحض رضای حق بود و بدین جهت دوستی خدا و رسول ترک دیار خود گرفتند و اعراض نمودند از اعراض و
امتعه خود که در مکه داشتند و ینصرون الله و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود و رسوله و نصرت مینمایند
پیغمبر او را اولئک آن گروه مهاجران ایشانند راست در دین اسلام هم بقول و هم بعمل در خبر است که از مهاجران مردی بود

هم الصادقون

که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و در زمستان بجهت برهنگی گور کندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند و چون
حال ایشان چنین بود رسول صلی الله علیه و آله مال بنی نضیر را بر مهاجران قسمت کرد و بر سه کس از انصار که محتاج بودند
چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار میفرماید که والذین و دیگر فی امر کسانیست که تبوؤا الدار و جای
گرفتند در سرائی که در مدینه است والایمان و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن و مستقر خود ساختند
و متمکن شدند در این هر دو و آنرا کهف و ملاذ خود گردانیدند من قبلهم پیش از مهاجران مراد قدمای انصارند
که سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان و یا قبل از هجرت ایشان ایمان آوردند و بدو سال قبل از قدوم حضرت مسجد ساختند
و نزد بعضی مراد اصحاب لیله عقبه اند که هفتاد و دو کس بودند که متابعت کردند رسول خدا در حرب احمر و ابیض یحبون
دوست میدارند انصار من هاجر الیهم هر که هجرت کند بسوی ایشان و او را جای دادند بدیار و اموال خود و مساعدت
وی نمودند و لا یجدون فی صدورهم و نیابند در سینهای خود حاجة آنچه احتیاج داعی باشد بآن از حسد و حقد
و غیظ و طلب مما اوتوا آنچه داده شده اند مهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی نضیر بلکه بآن قسمتی که رسول
کرده راضی و خوشنود بودند مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله انصار را طلبید و اعانت و امداد و حسن و اسعاد که
نسبت با مهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس گفت ای گروه انصار میخواهید اموال بنی نضیر را میان شما قسمت کنم
و طایفه مهاجر برقرار در مسکن شما ساکن باشند و اگر خواهید همه این اموال بمهاجر دهم و ایشان از منازل شما بیرون
آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که
اموال را بمهاجر قسمت نمایی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنایی و برکت منازل ما از نسبت حضرت ایشانست
دعا گفت و حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد که و یؤثرون و اختیار میکنند یعنی مقدم میدارند مهاجران را
علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی اموال و منازل از خود باز نمیگیرند و بدیشان میدهند و لو کان بهم و اگر
چه در حالتی است که باشد ایشان را خصاصة احتیاج و فقر بآن و ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد
بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد در سبب نزول از عبدالله عمر نقل کرده که گله بریان
از برای یکی از درویشان صحابه آوردند و او آن را به رفیقی که از و محتاج تر بود فرستاد و او نیز بر دیگری ایثار نمود

وهمچنین نیز از فقرا بر یکدیگر ایثار نمودند و این آیه در شان آن درویشان نیز تواند که نازل شد عبدالله بن مسعود
روایت کند که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست
گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی دهید رسول صلی الله علیه و آله گفت ای
درویش ذکر غربت مکن که دل مرا اندوهگین ساختی و بعد از آن گفت غریبان چهارند یکی مسجدی که در میان
قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت
نکنند سیم عالمی که در میان جماعتی و ایشان تعهد او نکنند و مسائل دین را از و نپرسند چهارم اسیری از
اهل اسلام که در میان کفار باشد پس گفت کیست که مؤنت این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلی او را
جای دهند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم برخاست و دست سائل را گرفت و بحجره طاهره حضرت فاطمه
علیها السلم آورد و گفت ای دختر رسول خدا در کار این مهمان نظری کن یا بن عم در خانه اندک طعامی است و حسن
و حسین روزه اند و آن طعام یک کس بیش کافی نباشد فرمود که آن را حاضر کن فاطمه طعام را آورد و
حضرت نزد مهمان گذاشت و با خود گفت اگر من بخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب انفعال مهمان
شود پس دست دراز کرده چنان نمود که چراغ اصلاح میکنم و آن را بنشاند و فاطمه را گفت که در گرفتن چراغ
تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود دهان مبارک میجنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد
و چون از طعام فارغ شد فاطمه چراغ آورد و طعام همچنان بر جا بود امیر فرمود که ای درویش چرا نمیخوری گفت
سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و فضه و هر یکی از آن طعام خوردند و هنوز باقی
بود روز دیگر که آن حضرت نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد رسول حکایت چراغ نشاندن و طعام خوردن و چنان
نمودند که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام بحضرت امیر باز نمود امیر گفت یا رسول الله که ترا اعلام
کرد فرمود که جبرئیل نزد من آمده اظهار این معنی کرد و این آیه آورد که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان
بهم خصاصة و این حکایت را عاصم بن کلیب که یکی از روات اهل سنت است از پدرش و پدرش از
ابو هریره و چون حق تعالی بیان صفت ایثار نمود در عقب آن ترغیب بندگان میکند بمجاهدت و بقوله

وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود کند از آنچه طبیعت مستدعی
آن باشد از حب مال و بغض انفاق واجب و مخالفت نماید با نفس اماره فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان بثنای عاجل و ثواب آجل و بمراد و بمطلوب خود رسیدگان انس از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که زکوة بدهد و مهمان را اطعام کند و در مهمی
که پیش آید مال را خرج کند او از شح نفس بری باشد و جابر انصاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود از شح نفس بپرهیزید که شح هلاک گردانید کسانی را که پیش از شما بودند و در حدیث آمده که شح و ایمان
باهم جمع نشود در دل مؤمن مراد منع و امتناع است از حقوق مفروضه مالیه و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر
تابعین میفرماید و تبع تابعین قرنی تا انقراض دنیا و میگوید که وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند یعنی می آیند
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس مهاجر و انصار يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز در دین رَبَّنَا ای پروردگار ما [illegible]
اغْفِرْ لَنَا بیامرز گناهان ما را از برای ما وَلِإِخْوَانِنَا و برای برادران ما در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا
بِالْإِيمَانِ آنانکه سبقت گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و مگردان یعنی وضع مکن فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا
کینه و حسد و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی نگهداری ما را بلطف ابدی و تفضل سرمدی
خود از اراده بدی بمؤمنان رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی پس دعای ما را مستجاب کن
رَحِيمٌ بخشنده پس ما را برحمت شامله خود در زمره سابقان داخل گردان و شبهه نیست که بغض مؤمنان
و اراده بدی بایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق و حق تعالی در این آیه مؤمنان را بر سه قسم آورده
مهاجر و انصار و تابعان که موصوف باشند بپاکی عقیده و پاکیزگی طینت پس هر که بر این صفت نبود از اقسام مؤمنان
خارج افتد و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقین میکند که أَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ
سوی آنانکه نَافَقُوا نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه
و احزاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب کردن با محمد معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق
ما با شما بحدیست که اگر بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما نیز در موافقت موافقت کنیم کما قال جل ذکره

یقولون

۱۷۵

يَقُولُونَ میگویند منافقان لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی ایشان و امثال خود را که اخوة الکفر اند
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که غم مخورید و اندیشه بخاطر راه مدهید
لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ که اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ هر آینه بیرون آییم ما با شما
شما از روی مودت و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما أَحَدًا یکی را
که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان یعنی در مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر
کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ
و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ انکه ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغگویانند در آنچه میگویند یعنی این قول را
بفعل نیاورند و آن شرط را که با یهود کردند بجا نیارند کما قال لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهودان از مدینه
لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ بیرون نروند منافقان با ایشان و موافقت ایشان نکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر مقاتله
کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لَا يَنْصُرُونَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر
یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه خدای نفی آن نمود و وجود خارجی پیدا نمیکند لَيُوَلُّنَّ
الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردانند پشتهای خود را یعنی بگریزند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس یاری کرده نشوند یعنی بنی نضیر بعد از هزیمت
منافقان چون ناصران ایشان منهزم گردند ایشان را منصور نگردانند بلکه بعذاب قتل و سبی و جلا گرفتار گردند پس روی
امتنان خطاب بمؤمنان میکند که لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از روی ترس فِي صُدُورِهِمْ
در سینهای ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا در دل ایشان خلاصه معنی
آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت او را و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی نه از شما
مراد آنست که ترس ایشان از شما در سرحد ترسست از ترس ایشان از خدای که اظهار ترس او میکنند نزد شما نه آنکه ایشان را
رهبی و ترسی از خدا باشد همچنانچه ظاهر کلام است لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق جَمِيعًا در
حالتی که مجتمع و متفق باشند برای جدال کردن با شما إِلَّا فِي قُرًى مگر در دهای استوار مُحَصَّنَةٍ بخندق و بروج

وحصار أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها به تیر و سنگ جهة فرط ترس ایشان از شما یعنی ایشان را قوت آن
نیست که از حصون بیرون آمده بصحرا آیند و روبرو با شما حرب کنند و این از ضعف و جبانت ایشان نیست بلکه
بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ در میان یک دیگر سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان
در نهایت شدت باشد اما از شجاعی ایشان نه که با رسول خدا و اصحاب او حرب کنند او سبحانه خوف و رعب را
در دل او افکند و بسبب آن طاقت مقاتله در مقابله و مواجهه ایشان ندارد تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا پنداری تو یهود
و منافقان را مجتمع و متفق از روی تدبیر و صلاح اندیشی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده
و پریشانست در آن بجهة افتراق عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد و کثرت حقد و حسد و عداوت با یکدیگر
ذَلِكَ آن اختلاف دواعی و افتراق عقاید بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل
نمیکنند و درنمی یابند آنچه صلاح ایشانست و بعد از آن میفرماید که مثل یهودان در مغرور شدن بعدد و قوت خود
كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی اندک ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ چشیدند
عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریشند که کشته شدند ماه قبل از ایشان در بدر کشته شدند و بروایت ابن عباس
مراد بنی قینقاع اند که عهدی با نبی کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت کردند فرمود که از دیار خود بیرون روند
و جلای وطن کنند عبدالله ابی بایشان گفت که بیرون مروید که من پیش محمد روم و شفاعت شما کنم یا با شما در حصین در آیم
و مدد شما کنم و چون ایشان در حصین رفتند عبدالله نصرت ایشان نداد و ایشان قرار بر فرار دادند و جلای وطن کردند
وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری جلا در دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن
یهودان در وعده نصرت کردن و خلاف آن نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون گفت
لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و ناصر توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون در کفر ثبات
ورزید و نهال کفر در دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي
بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ میترسم از خدای که رَبَّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه حق تعالی روز قیامت
مرا شریک تو سازد در عذاب مراد از انسان ابوجهل است چه در وقتی که سید متوجه بدر شد از قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت

سراقه

سراقه که رئیس بنی کنانه بود درآمده گفت که ای ابوجهل میترسم که هیچکس بر شما غالب نشود و من رفیق و مصاحب شمام و چون بدر
رسید ابلیس بصورت سراقه دید که ملائکه از آسمان بمدد اهل اسلام نازل میشوند از عقاب الهی ترسیده بگریخت و گفت من
از شما بیزارم و در سوره الانفال این قصه مفصلا گذشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که مراد از شیطان
ابیض است که پسر ابلیس باشد و از انسان برصیصای راهب که از بنی اسرائیل بود و بیان این قصه آنست که برصیصا در زمان فترت
در صومعه هفتاد سال عبادت کرد و ابلیس هرچند خواست که اضلال او کند و بر وی ظفر یابد نتوانست آخر اعوان
خود را جمع نموده درین باب با ایشان مطارحه کرد ابیض مهم اغوا و اضلال او را بر ذمه خود گرفت و همین ابیض
که اراده آن نمود که اغوای رسول صلعم کند جبرئیل پر بر وی زده او را با قصای هند انداخت القصه
ابیض بلباس راهبان برآمده در زیر صومعه برصیصا بایستاد و آواز داد وی بسبب آنکه بنماز مشغول بود
جواب نداد ابیض از روی نفاق در زیر صومعه او بنماز مشغول شده و افعال و اذکار آن بخضوع و خشوع
تمام بجای آورد برصیصا چون آن حال را از وی مشاهده نمود آواز داد که یا عبدالله مرا معذور دار که
آن وقت که مرا آواز دادی در نماز بودم چه حاجت داری گفت التماس من آنست که در این صومعه با تو باشم تا
سیرت ترا فرا گیرم و کسب علم از تو کنم برصیصا ازین امتناع کرد ابیض تضرع و زاری آغاز کرده درین باب
مبالغه بحد اطناب رسانید برصیصا دستوری داد بصومعه درآمده بریاضت مشغول شد و متحمل مشاق
طاعت گشت برصیصا از شدت مجاهده و کثرت عبادت او متعجب مانده مرید او گشت و او بهمین طریق سلوک
مینمود و روز بروز محبت او در دل برصیصا بیشتر میشد تا یکسال برآمد ابیض گفت ای زاهد مرا یاریست که در
عبادت از من بیشترست و ریاضت او از من بیشتر میخواهم که نزد او روم و چند روزی در خدمت او باشم برصیصا
تاب مفارقت او نداشت و نمیخواست که از وی جدا شود اما چون دانست که وی جازمست در رفتن و نمیماند که او را
از آن باز دارد بالضروره راضی شد ابیض در وقت مفارقت او را گفت ترا دعائی تعلیم کنم که خدای تعالی برکت آن
بیماران را شفا دهد و اهل بلوی را نجات ارزانی فرماید و مجانین را عاقل سازد برصیصا گفت میترسم که چون مردم
مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود گفت البته این دعا را بیاموز که روزی بکار ترا

بآن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا کرد و او را وداع نموده نزد ابلیس آمد و گفت نزدیک شده که برصیصا را
اغوا کنم پس بشهر در آمد و شخصی را بخنق گردانیده و بیهوش کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته گفت علاج
این جز بدعای برصیصا راهب میسر نیست پس آنکس را بصومعه برصیصا آوردند و تضرع و زاری کردند
تا وی دعا کرد و دمی بر وی دمید ابلیس دست از گلوی او برداشت تا بخود آمد و شفا یافت و بهمین طریق
ابلیس مردمان را مبتلا می‌ساخت و برصیصا دعا میکرد و او دست از ایشان بر می‌داشت و شفا می‌یافتند
و این خبر در آن ولایت مشهور شد روزی دختر پادشاهی که پدرش مرده بود و سه برادر داشت
متعرض شد و او را بیهوش نموده برادران وی را برداشته بصومعه برصیصا آوردند برصیصا بجهت کثرت
تردد مردمان تنگ آمده در صومعه را بسته است ایشان دختر را همانجا نهاده برصیصا را گفتند این خواهر ما امانت است
نزد تو تا به بینیم که با او چه می‌باید کرد و او را تنها گذاشته برگشتند برصیصا نگاه کرد دختری دید در نهایت جمال نزد
او آمده دعا کرد و ابلیس دست از او برداشت و بار دیگر او را بگرفت و باز بدعای برصیصا بگذاشت تا در روزی
چند بار این واقع شد پس در حالت بیهوشی وی برصیصا را وسوسه کرد که این دختر بس صاحب جمال است و
بیهوش افتاده اگر با وی مواقعه کنی کسی بر آن مطلع نشود برصیصا بوسوسه او از راه رفته با دختر
مواقعه کرد و او از برصیصا حامله گشت ابلیس بصورت اول بر آمده نزد وی آمد و گفت این چه عمل شنیع
و فعل قبیح بود که کردی خود را و اصل خود را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری در آمده
او را گفت درین باب فکری و تدبیری نمای ابلیس گفت صلاح در آنست که او را بکشی و در زیر این کوه و بروانی
در زیر دیوار خود دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و در خاک دفن کرد ابلیس گوشه جامه او را از خاک
بیرون گذاشت و چون برادران آمده احوال خواهر از برصیصا پرسیدند گفت دیوان او را بردند ایشان قبول کرده
باز گردیدند ابلیس بخواب برادر مهین آمده گفت برصیصا با خواهر تو چنین و چنین کرد و چون بیدار شدند با خود
گفت این خواب شیطانست پس در شب دیم بخواب برادر میانین آمده همین گفت و در شب سیم بخواب برادر
کوچک آمد همان سخن گفت روز چهارم برادران با هم نشسته بودند و از برای خواهر خود میگریستند برادر بزرگ

گفت

گفت من خواب چنین و چنین دیدم و برادر میانین نیز همین گفت برادر کوچک گفت والله که من هم چنین خواب دیدم
پس نزد برصیصا آمده گفتند که با خواهر ما چه کردی گفت نه من بشما گفتم که دیوان او را بردند ایشان با خود
گفتند که برصیصا زاهد زمانه است آنچه میگوید البته راست است پس برگشتند و ابلیس در شب دیگر بخواب ایشان آمده
همان سخن تقریر کرد و گفت بروید که خواهر شما در فلان جا در خاک است و جامه او پیداست و ایشان برفتند
و خاک را بشکافتند و خواهر را بیرون آوردند و در میان بازار داری بردند و برصیصا را از دیر بیرون
آوردند تا بردار زنند ابلیس ویرا گفت هیچ کاری نکردی اگر او را بردار زنند گناه او کرده ابلیس گفت
همین زمان کار وی بسازم پس بصورت اول نزد برصیصا آمده گفت من آن عابدم که آن دعا بتو آموختم وای
بر تو این چه عمل بود که کردی و آبروی زاهدان بردی درین قضیه من چیزی تعلیم تو کنم تا ازین بلیه خلاص شوی
گفت چیست گفت مرا سجده کن تا من بدعائی ترا از چشم ایشان بپوشانم و تو از ایشان بگریزی و چون گریخته
شوی توبه کن برصیصا ابلیس را سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بردار کشیدند و آن بی‌سعادت
بعد از آنکه اینهمه عبادت ازو صادر شده بود بورطه شقاوت گرفتار گشت و حق تعالی ازین خبر میدهد فَكَانَ
عَاقِبَتَهُمَا پس هست عاقبت کار داعی که شیطانست و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و مشرکان
أَنَّهُمَا فِي النَّارِ آنکه ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانندگان در آن وَذَٰلِكَ
و این خلود در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست که از جاده حق تجاوز نموده‌اند و بعد از
بیان عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید ا
اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای و در امر و نهی طاعت او کنید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید نظر کند هر نفسی و به بیند مَا قَدَّمَتْ
آن چیز را که از پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت که عمل صالحست که منجی اوست یا فعل قبیح که موبق او
پس اگر تقدیم حسنات و طاعات کرده شکرگذاری توفیق آن نماید و در زیادتی آن کوشش کند و اگر سیئات
و معاصی فرستاده توبه کند و از آن پشیمان گردد و تسمیه قیامت بغد جهت دنو قربست پس بجهة
تاکید امر تقوی تاکید آن و تکرار کرده میفرماید که وَاتَّقُوا اللَّهَ و البته بترسید از قهر الهی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که

خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید این در حکم وعید است بر معاصی وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان
كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند یعنی واگذاشتند احکام خدا را مثل کسی که ناسی چیزی
باشد و اصلاً آن را بخاطر نیارد فَأَنْسَاهُمْ پس خدا فراموش گردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای
ایشان را و در توفیق بر ایشان در بست بجهت تخلیه و بجهت آن تقدیم هر چیزی نکردند از برای فردای قیامت
و یا محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان
از دایره فرمان یعنی کاملان در ذنوب و عصیان و متوغل در کفر و طغیان و بعد از آن مردمان را از خواب
غفلت تنبیه میفرماید بقوله لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را
خوار ساخته اند و بسبب معاصی مستحق نار شده اند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت که در استکمال نفس کوشیده
سزاوار جنت گشته اند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران
یعنی از عذاب جهنم باز رسته اند و بنعیم مقیم پیوسته اند و بعد از آن بر سبیل تخییل و تمثیل در بیان تعظیم قرآن
میفرماید که لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى جَبَلٍ بر کوهی بطریق مثل
لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا هر آینه میدیدی آن را ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته شده مِنْ
خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا و از هیبت وعیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظ برسندی
و گردن نهادی و دلهای کافران از آن متاثر نمیشود کما قال قست قلوبکم تا آخر و گویند معنی آنست
که اگر قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه فهم و ادراک باو میدادیم پاره پاره میشد از ترس خدای
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل این مثل است از امثال که از جمله آن دو مثل دیگر
درین سوره گذشت نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان میکنیم آن را برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان
اندیشه کنند در زواجر و مواعید آن درین کلام توبیخ است بر عدم تخشع ایشان نزد تلاوت قرآن بجهت قساوت
و قلت تدبر در آن و بعد از آن بجهت تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود میفرماید هُوَ اللَّهُ الَّذِي
آنکس که قرآن را فرو فرستاده خدای بحق است که لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که مستحق عبادت باشد

مگر

١٧٨ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ دانای آنچه نهانست علم او بر بندگان از حواس قدسیه وَالشَّهَادَةِ و آنچه مشاهده
ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع آشکار و نهانست یا عالم بضمایر قلوب و اقوال با دنیوی
و اخروی یا بمعدوم و موجود و یا بحیات و ممات یا بارزاق و آجال یا بآنچه هست و خواهد بود هُوَ
الرَّحْمَنُ اوست بسیار بخشش که رحمة عامه سابقه او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده الرَّحِيمُ بزرگ بخشایش که
رحمة خاصه او در آخرت که غفران و رضوانست بمؤمنان رسیده پس بجهة تاکید اعاده تصدیر نموده که
هُوَ اللَّهُ الَّذِي اوست خدائی که هیچ وجه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای سزای پرستش مگر او الْمَلِكُ
پادشاهی که جمیع ممالک ملکوت اوست و همه اشیاء در تحت تصرف او و هیچ کس قادر نیست بر منع او ازان حیله
ذاتش باستغنای مطلق موصوفست و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون الْقُدُّوسُ در نهایت تنزه است
از شوب معایب و مناقص و در کمال تبری از طریق آفات و نوایب پس مبراست از جمیع قبایح و رذایل و
مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام و تجزیه و انقسام یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض
و همه خیرات از و نازل یا معرا از اوهام و ابصار السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص
و عجز و خلل و یا معطی سلامت بعباد در مبدا و معاد الْمُؤْمِنُ ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت
نیران و یا مصدق ظنون مؤمنان یعنی منجز موعود ایشان نه مخیب آمال ایشان و موید معنی اول است قول
امام جعفر صادق علیه السلم که تسمیه او بمؤمن جهت آنست که ایمن گرداننده اهل طاعتست و از عذاب
و عقاب یا داعی خلقان بایمان و واهب امان آن باشد یا تصدیق کننده بذات خود قبل از تصدیق
بندگان کما قال شهد الله انه لا اله الا هو یعنی مبین سازنده الوهیت و توحید خود را بر مردمان بدلایل واضحه
بر منشا آن ایجاد عالمست بر نظامی که حال آن شاهدست بر معبودیت و وحدانیت او سبحانه الْمُهَيْمِنُ
نگهبان بر هر چیزی که خلق فرموده باشد بر بندگان یا ایمن بر ایشان که هیچ چیزی از او ضایع و مهمل نمی شود و
گفته اند که این اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن جز خدای نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم که هیچ کس او را مغلوب
نتواند ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتواند ساخت یا کسی که بتهدید غیر مخوف نشود الْجَبَّارُ بزرگوار

وعظیم الشان در مملکت سلطنت یا قاهری که بکنه او نتوان رسید وابصار احاطه او نتوان کرد
یا باصلاح آرنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و ارزاق و غیر آن با آنکه پاک نداشته باشد
بانچه بوده و نبوده پس مسرور نشود با آنچه باشد و محزون نشود بآنچه فوت نشود الْمُتَكَبِّرُ در
نهایت کبریا و عظمت یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از صفات محدثات و متعالی
از جمیع ما لا یلیق یا کسی که همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند وایا متکبر نیست مگر او سُبْحَانَ اللَّهِ
پاک است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند با وی چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که او سبحانه
قابل شرکت نیست هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ اوست خدای که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از
مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ از عدم بوجود در حالت برات از نواقص و عیوب در خلق
آن الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت و مثال مخلوقات و نگارنده آن آنها آفریننده باشکال المختلفه از حیوانات
و نباتات و جمادات و غیر آن از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز اند بصورت و هیئات لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
مر او راست نامهای نیکو که در عقل و شرع مستحسن و پسندیده است و غیر آن يُسَبِّحُ لَهُ بپاکی و پاکیزگی یاد
میکنند مر او را از همه نقایص و او را منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمینهاست چه ارباب عقول بصفت تنزیه ستایش میکنند و غیر آن از سایر جمادات و
نباتات دلالتی تمام دارند بر تقدس او وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست ارجمند در ملک خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد
الْحَكِيمُ صواب کار در گفتار و کردار که هر چه خواهد کند بروجه مصلحت و حکمت باشد ابو هریره از حضرت رسول صلعم
روایت کند که آن حضرت فرمود که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سورة الحشر
فاکثر قرائت بر تو باد که نظر در آخر سورة الحشر کنی پس بسیاری دان قرائت آن را بار دیگر و سیوم که پرسیدم نیز
بهمین جواب گفت ابو امامه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که خواتیم حشر را در شب
یا در روز بخواند و در آن روز بمیرد حق تعالی بهشت را بر او واجب گرداند سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اسم اعظم در شش آیت که در آخر سورة الحشر است و معقل بن یسار

آموزنده اعیان و ظاهر شونده آنها ...

زهن

۱۷۹

از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و آیه آخر
سوره حشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته بر وی موکل گرداند تا او را نگاه دارند از جمیع آفات و
صلوة بر دهند تا شب و اگر در آن روز بمیرند شهید مرده باشند و اگر آن را بهمین صورت در شب نگاه
بخواند بهمین منزلت یابد وانس نیز از آن حضرت روایت کرده که هر که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر بخواند
اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد سُورَةُ الْمُمْتَحِنَةِ ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره الممتحنة بخواند در روز قیامت جمیع مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند و ابو حمزه ثمالی
از حضرت امام زین العابدین علیه السلم روایت کرده که هر که سوره الممتحنة بخواند حق تعالی دل او را بایمان امتحان
کند و چشم او را منور و روشن گرداند و هرگز درویشی و دیوانگی با وی و اولاد او نرسد تا آنکه حق تعالی ختم
سورة الحشر بخود بیان احوال کفار و منافقان افتتاح این سوره کرده بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات
با ایشان کرد دشمنان خدا اند و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي دشمنان مرا وَعَدُوَّكُمْ و دشمنان خود را
أَوْلِيَاءَ دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید آورده اند که در سال هشتم از هجرت که بعد از دو سال
بود از مراجعت بدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله الطریق اخفا عزیمت مکه داشت ساره کنیز ابو عمرو بن صیفی بن هشام
که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه آمد و استغفار کرد که بجهت اسلام آورده یا بیجانب آمده گفت نه فرمود
که بجهت مهاجرت آمده گفت نه بلکه آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید و باز بمکه مراجعت کنم حضرت فرمود که چرا
از اهل مکه طعام و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و صله بمن نداد رسول صلعم
فرزند عبد المطلب را فرمود که وی را چیزی بدهید ایشان وی را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزد حاطب
بن ابی بلتعه آمده از وی چیزی طلبید وی نامه نوشت با اهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه
بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه خود درست کنید و آماده قتال باشید و نامه را بوی
داد و ده دینار و بروایتی ده درهم بوی عطا کرد و بردی بوی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را

حضرت رسول صلعم از او پرسید

بیرون
بستند و پنهان کرده روی بمکه نهاد جبرئیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ازین قضیه خبر داد آن حضرت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابا مرثد و عمر را امر کرد که متوجه مکه شوند
که در روضه خاخ زنی را که نامه داشته باشد بیابید تا اهل رسند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد
از قصد ما با انجانب آنرا بستانید و بیارید ایشان حسب الامر عمل نموده سوار شدند و با نموضع رفتند و آن زن را یافتند
و ازو طلب نامه کردند و او انکار نمود پس او را و متاعش را جستند نیافتند پس قصد رجوع کردند حضرت امیر المؤمنین
فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بود پس شمشیر از غلاف کشیده نزد وی رفت
و گفت مرا می‌شناسی بخدا که اگر نامه را نه ای گردنت بزخم زنم تیر رسید و گفت زنهار یا ابن ابی طالب روی بگردان تا من نامه را
بدهم پس موی سر خود بگشوده نامه را از انجا بیرون آورده بآنحضرت داد و آن حضرت نامه را نزد حضرت رسول صلعم
آورد مرویست که در روز فتح مکه همگی را امان داد الا چهار زن که یکی ازیشان بود القصه رسول صلعم
بر منبر رفته خطبه بخواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف
شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست و گفت
یا رسول الله منم صاحب نامه و هذا ذاك نیست که بعد از اسلام نفاق نورزیده‌ام و از دین اسلام برنگشته‌ام و مرا در انجا
قبیله و عشیره نیست تا حمایت من کنند بلکه انجا غریب افتاده‌ام خواستم تا ملاحظه این کرده رعایت من کنند
و خاطر جویی اهل من نمایند اگر انجا روم و اگر نه من از یقین میدانم که غضب خدای بر ایشان نازل خواهد شد و این
نامه فایده بر ایشان نخواهد داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله تصدیق او نموده عذر او را قبول فرمود عمر خطاب برخواست
گفت یا رسول الله اجازت فرمای تا گردنش بزنم که منافق است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و حق تعالی بدریان را وعده
مغفرت داده و انشعار الخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم بنوازش فرموده و امید است که آب مغفرت نامه
سیاه او را بشوید و روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که او را از مسجد بیرون کنند مردمان دست بر وی میزدند
و می انداختند و او بازپس میگریست و در رسول خدا نگاه میکرد تا شاید بر او رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که او را باز گردانید پس حضرت او را توبه داد حق تعالی این آیه فرستاد که ای مؤمنان کسی را که [illegible] عدوی شما و عدوکم

هذا اینست ایشان را دوست میگیرید و با ایشان محبت میورزید [illegible] الفا میکنید و میفرستید [illegible]
[illegible] بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبه [illegible] و بتحقیق که ایشان کافرند و تصدیق نکرده‌اند
بانچه آمده است بشما [illegible] از سخن درست و راست یعنی قرآنست با کار درست که اسلام است باک که سزاوار
متابعت است یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بیرون میکنند رسول را از مکه و شما را
نیز بیرون میکنند [illegible] بسبب آنکه میگروید [illegible] بخدای که پروردگار شماست یعنی شما را بسبب ایمان
از دیار خود بیرون میکنند پس ایشان را دوست بگیرید [illegible] اگر هستید بیرون آمده از وطنهای خود
[illegible] و برای طلب خوشنودی من [illegible]
بجهت جهاد و قتال در راه من [illegible]
به پنهانی میفرستید دوستی را بسبب کتابت با ایشان پس ترک آن ایشان میفرستید بسبب دوستی [illegible]
[illegible] و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و رسول
و من داناترم [illegible] بانچه پنهان میکنید از مودت اعدا [illegible]
خود و ازان مطلع میگردانید [illegible] و هر که بکند این کار را که القای خبرست با ایشان و اسرار مودت با ایشان با اتحاد
اعدا [illegible] از شما [illegible] پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق صواب
اگر قادر باشند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند [illegible] باشند مر شما را
دشمنان یعنی که القای محبت و فایده ندهد و ایشان دشمنی پنهان آشکار سازند [illegible] و منبسط سازند و بگشایند
بسوی شما دستهای خود را [illegible] و زبانهای خود را [illegible] ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن
و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خدا برگردید و بدون حال شما
[illegible] و هرگز
با ایشان باین طریق است پس مودت نمودن و نصیحت کردن و با امثال ایشان خطای عظیمت از شما
نفع نخواهد رسانید شما را [illegible] خویشان شما [illegible] و نه فرزندان شما یعنی امروز مودت میورزید با مشرکان
بسبب حمایت فرزندان و خویشان و حال آنکه هرگز بشما نفعی نرسانند و بعد از ان میفرماید که [illegible] در روز
رستخیز [illegible] جدا کند خدای تعالی میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستند و مؤمنان را ببهشت پس
چیست شما را که ترک حق تعالی میکنید بجهت کسانی که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا از شما جدا خواهند شد

والله بما تعملون بصير وخدای با آنچه شما میکنید دوستی و دشمنی بصیر بیناست و شما را بران جزا خواهد داد
لقد كانت لكم اسوة حسنة بدرستی که هست مر شما را ای مؤمنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان
قدوهٔ نیکو و خصلتی پسندیده که بدان اقدام باید کرد فی ابراهیم آنچنان قدوه و طریقه
نیکو که در ابراهیم بود والذين معه و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان پس اسوهٔ حسنه مر شما راست در ابراهیم
و تابعان او اذ قالوا لقومهم در وقتی که گفتند مر گروه خود را از مشرکان انا برءؤا منكم بدرستی که ما
بیزاریم از شما ومما تعبدون و از آنچه می‌پرستید من دون الله بجز از خدا از اصنام كفرنا بكم
نگرویدیم بدین شما یا بمعبودان شما یعنی جاحد دین شما و منکر معبودان شماییم وبدا و ظاهر و آشکارا شد
بيننا وبينكم میانه ما و شما العداوة دشمنی بدل والبغضاء و دشمنی بدست یعنی ضرب و قتل ابدا همیشه
مراد آنست که پیوسته میان ما و شما دشمنی قایم خواهد بود بدست و زبان حتى تؤمنوا بالله تا آنکه ایمان آرید
بخدا وحده در حالتی که یکتا و یگانه است یعنی تا هنگامی که بیگانگی او بگروید حاصل معنی آنست که سبب عداوت و بغض
میان ما نیست مگر نگرویدن شما بخدا پس شما نیز اقتدا بایشان کرده از دشمنان دین تبرا جویید و مادام که اسلام
نیارند ترک عداوت ایشان مکنید حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا با براهیم کنید
الا قول ابراهيم لابيه مگر گفتن ابراهیم مر پدر خود را که لاستغفرن لك هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست
که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان چه استغفار ابراهیم
مر پدر خود را یعنی عم خود را آزر مشروط بود با یمان کقوله تعالی وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة
وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از وی بیزار شد چنانکه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له انه عدو لله تبرا
منه اگر حق تعالی این استثنا نمیکرد مظنهٔ آن می‌شد که استغفار برای کفار مطلقا جایز باشد بدون وعدهٔ ایمان پس جهة
رفع این مظنه نهی اهل اسلام نمود ازین اقتدا وما املك لك از تتمهٔ قول ابراهیم است یعنی ابراهیم پدر خود
گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم از تو رفع کنم و بردارم من الله از عذاب خدای من شيء
هیچ چیز را بلکه همین قدرت بر استغفار دارم و پس چون خلیل و اصحاب او از قوم خود تبرا کردند روی نیاز بدرگاه

ملک

ملک جلیل آورده گفتند که ربنا ای پروردگار ما عليك توكلنا بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم
یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم واليك انبنا و بسوی تو بازگشتیم واليك المصير و بسوی حکم
تست بازگشت همه در آخرت نزد بعضی این آیه از قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مؤمنان این امت را بعد از نهی ایشان از
موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بگویید ای آفریدگار من ما از ایشان بریدیم
و بتو پیوستیم و ازین قبیل است قوله ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة بلیه و آزمایش
للذين كفروا برای آنانکه نگرویدند یعنی که ایشان را بر ما مسلط مساز و ما را بدست ایشان مفتون و معذب مگردان
تا در حق ما نگویند که اگر ایشان بر حق میبودند بدست ما گرفتار نمیشدند یا ایشان را بر ما مسلط مساز تا ما را از دین تو در
فتنه اندازند و از آن منحرف سازند یا نگهدار ما را از موالات ایشان واغفر لنا و بیامرز ما را ای پروردگار
ما از آنچه تقصیر کردیم در راه تو انك انت بدرستی که تو لی تو العزيز غالب و حکیم بس تو ایشان را از ما دفع کن
الحكيم دانایی که در کار خود پس ما را بیامرز پس بجهة تاکید قول مذکور تکرار آن میکنند که لقد كان لكم فيهم
بدرستی که هست مر شما را ای اهل اسلام فیهم در ابراهیم و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که بآن اقتدا
کنند و این اقتدا ثابت لمن كان مر کسی را که باشد که يرجو الله امیدوار رضای خدای را واليوم الآخر و پاداش
روز قیامت را ومن يتول و هر که روی بگرداند ازین اقتدا و دوستی کند با اعدا فان الله هو الغني پس
بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مرویرا و از آنچه خود ناصر دین خودست و احتیاج بغیر ندارد
الحميد ستوده در جمیع افعال یا ستایش خلقان پس تولی هیچ کس ضرری باو نرساند بلکه ضرر تولی بر متولی راجع خواهد شد
مرویست که بعد از نزول این آیه مؤمنان بیخ مودت آبا و ابنا و اقربا که در مکه داشتند از دل برکندند و درخت آن
بجای آن در دل خود نشاندند و چون خدای تعالی ثبات و جد ایشان را در ترک موالات و مواصلت اقربا بدید و حرج
عداوت ایشان را مشاهده نموده بر ایشان رحم نمود و وعدهٔ مودت ایشان داد بقوله عسى الله
شاید یعنی امیدست آنکه خدای ان يجعل پیدا کند بينكم میان شما وبين الذين عاديتم و میان آنها که دشمن داشتید منهم از
کفار مکه که خویشان شما بودند مودة دوستی و یاری و آنچنان بود که ابوسفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان

از عناد به قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و بعد الفتح و کسان ایشان را با ایشان محبت تمام پدید شد
و چون حضرت ام حبیبه که دختر ابو سفیان بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود آورد سکینه ابو سفیان از طرف شده
دل او بر اسلام نرم شده و ام حبیبه قبل از ین زن عبد الله بن جحش بود و چون بحبشه هجرت کردند عبد الله
ترسا شد و ام حبیبه را بدین ترسائی دعوت کرد او قبول نکرد و چون بمرد رسول صلی الله علیه و آله کس با نجاشی فرستاد و ام
حبیبه را از وی طلب کرد نجاشی بسعید بن عبد الله گفت او را نزد رسول صلی الله علیه و آله فرست سعید قبول نمود
و نجاشی چهار صد دینار برای الصداق رسول صلی الله علیه و آله باو داده و بمدینه آمده بزفاف حضرت سرافراز شد
و ابو سفیان که مشرک بود چون این خبر شنید گفت این مردی عظیم است که اصلا کسی در منزلت برو نرسید
پس بعداوت رسول صلی الله علیه و آله راضی نشد وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدا توانا است بهمه مقدورات پس قادرست بر آنکه دشمنی را
بدوستی بدل کند و اسباب مودت را بر ایشان آسان کرداند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات
داشته با ایشان قبل از نهی رَّحِيمٌ مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا آمرزنده و بخشنده مر کسی را که اسلام
آورد و از ابن عباس مرویست که در میان بنی خزاعه و بنی مدلج با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عهد و پیمان بود
که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بعهد خود ثبات ورزیدند و قصد اهل اسلام
نمیکردند و اعدای دین را حمایت نمینمودند حق تعالی در باره ایشان فرمود که لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند خدا شما را ای
مؤمنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُم
و بیرون نکردند شما را مِّن دِيَارِكُمْ از سراها و منزلهای خود أَن تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکو کنید با ایشان وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و عدل
حکم کنید سوی ایشان و ظلم نکنید بر ایشان تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب تشوق ایشان با ایمان یا از آنکه بر بستید
قسطی و بهره از آنچه در خانهای شماست از مطعومات یعنی با ایشان طریقه عدالت و احسان مرعی دارید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را یا احسان نمایندگان را و گویند
قتیله بنت العزی که مشرک بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد و او اذن نداد که در مدینه داخل شود
تا این آیه فرستاد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بدخول او امر فرمود و هدیه او را قبول نموده در حق او احسان بجا آورد

واجماع

واجماع آنست که نیکوئی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت باشد و خواه نه و خلاف در دادن زکوة و کفارتست
بایشان و نزد اکثر اصحاب جایز نیست إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ جز این نیست که نهی میکند خدا شما را عَنِ الَّذِينَ
قَاتَلُوكُمْ با آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین و مذهب وَأَخْرَجُوكُم و بیرون کردند شما را مِّن
دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و هم پشت شدند با اعادی و معاونت با ایشان عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن
شما أَن تَوَلَّوْهُمْ آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدای منع فرموده از دوستی کردن شما با جمعی که در مقام مقاتله در آمده
و در اخراج شما معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام مقاتله کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند
و بعضی معاونت ایشان کردند وَمَن يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند و بسبب آن مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم می شوند
آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر که از مسلمان و مشرک که از مکه بمدینه
رود آن حضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته بمکه شتابد قریش او را باز نگردانند و
کتابتی بر این وجه نوشته مهر بر آن نهادند و هنوز آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیبیه بود که جمعی از مؤمنان از
مدینه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه دختر حارث بحدیبیه آمد و اسلام آورد و شوهرش او مسافر مخزومی
و بروایتی صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن که صلح بر این وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی و
هنوز گل مهری که بر صلح نامه نهاده ایم خشک نشده جبرئیل آمده گفت که آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و در روایتست
که مؤمنات را مشرکان باز دهند چنانچه میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِذَا
جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان گرویده یعنی تکلم نمایند بکلمه شهادت و ظاهر شد ایمان ایشان مُهَاجِرَاتٍ
در حالتی که هجرت کننده اند از کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید آنها را بر وجهی که سوگند دهید ایشان را
که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن ایشان نشده و بهیچ غرضی از اغراض دنیوی
متعلق نبوده بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و توجه بدین اسلام باینجانب آمده اید تا نظر کنید در امارات
که موجب غلبه ظن شود در اینکه ایشان بسبب ایمان نه غیر آن باینجانب توجه نموده اند اللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست

بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان چه اوست مطلع بر ضمایر یعنی شما را هیچ راهی نیست بچیزی که با آن اطمینان و یقین حاصل شود
در حقیقت ایمان ایشان و این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را درین باب امتحان کافیست و کهذا امداد
شروع بر ظاهر است یا سوگند دهید و یا بقدر وسع و طاقت ملاحظه امارات کنید فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ پس اگر
دانستید ایشان را بغلبه ظن مُؤْمِنَاتٍ که مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ بسوی
ناگرویدگان مراد علمیست که مسلمانرا ممکن باشد و آن ظن غالبست که حاصل شده باشد از سوگند و اذن مهاجرات
و یا از ظهور امارات چه ظن غالب مانند علم است در وجوب عمل بآن و مراد بکفار درین آیه شوهران ممتحنه اند
لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ نه این زنان حلالست مر کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّونَ لَهُنَّ
حلال می‌شوند مر این زنان را که ایمن نمیتوان بود از آنکه ازواج اضلال ایشان کنند بجهت استیلائی که ایشانرا
برایشانست و مظنه تدین زوجات بدین ازواج وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشانرا مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده باشند
از کابین نه مالکی و طبرسی از ضحاک مرویست که عهد مشرکان با رسول صلی الله علیه و آله در باره زنان باینطریق شده
بود که هیچ از ما نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد الا که او را بسوی ما رد کنی و اگر بدین تو آمده باشد و شوهر
داشته باشد آنچه شوهر انفاق او کرده باشد از صداق بر و رد نمائی و آن حضرت نیز با ایشان عهد کرده بود دراین حتی ج
نباشد صرف مطلق آیه بمقدار و بروایه ضاده این حکم بعد ازین منسوخ شد القصه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
سبیعه را سوگند داده مهری که مسافر باو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ
اثمی و بزه نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ اگر بخواهید زنان مهاجرات را چه اسلام فسخ نکاح کرده میان ایشان
و میان ازواج کفار ایشان پس شما را جایز است که ایشان را بنکاح خود در آورید إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون داده
باشید ایشان را أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان را و بعد از آن عمر خطاب سبیعه را بنکاح خود در آورد بصداق
معین و نیز بجهت مباینت کفر و ایمانست اینکه میفرماید که وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ در مزنید بعقدهای
زنان کافره یعنی باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیه نباشد و عصمت منع است و تسمیه نکاح بآن بجهت
آنست که منکوحه در عصمت زوج است و حباله او مرویست که بعد ازین نهی اصحاب بزنان کافره کرد در نکاح

داشتند

داشتند طلاق دادند وَاسْأَلُوا و بجوئید یعنی مطالبه کنید از کفار اگر مانع آن زنان باشند مَا أَنْفَقْتُمْ
آنچه خرج ایشان کرده اید وَلْيَسْأَلُوا و باید که بجویند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند از مهور
زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک
رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذَلِكُمْ جمیع آنچه مذکور شد درین آیه حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدا است که
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حکم میکند خدای میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا دانا است بمصالح شما حَكِيمٌ حکم کننده بآنچه
مقتضی حکمت اوست مرویست که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافر و کافره در تحت مسلم بود پس آیه مذکوره
منسوخ شد آورده اند که بعد ازین آیه مؤمنان رد مهور مهاجرات کردند با ازواج ایشان و کفار از ادای
مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود یعنی سبقت گیرد و برود از شما ای مؤمنان
شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ
پس از پی در آید او را و غنیمت او بدست شما در آید عاقبتم مشتق از عقبه است بمعنی نوبت یعنی بیاید نوبت شما
از رد کردن مهر باین وجه که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید فَآتُوا
پس بدهید آنان را که ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ رفته اند زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا
مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان یعنی وقتی که نوبت ظفر بشما رسد مهرهای آن زنان را از غنیمت
با ازواج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای و مجاوزت از امر او الَّذِي أَنْتُمْ
بِهِ مُؤْمِنُونَ آن خدائی که شما بوی گرویدگانید چه ایمان باو مقتضی پرهیز بدست از عقاب او و از آنچه باعث
مرویست که شش زن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده نزدیک کفار رفتند یکی حکیمه ابو سفیان زن عباس بن شداد
مهری دویم فاطمه بنت امیه بن مغیره زوجه عمر خطاب که خواهر سلمه بود سیوم بروع بن عقبه منکوحه شماس بن
عثمان چهارم عبده بنت عبد العزی زن عمرو بن عبد ود پنجم هند بنت ابو جهل زوجه هشام بن عاص
ششم کلثوم بنت جرول که او نیز زن عمر بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از غنیمت مهور ایشان را بشوهران
ایشان داد آورده اند که در روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد با رجال که باسلام و مبا

سفیر کرد زنان ایشان در متابعة بمبالغه میل کردند حق تعالی طریقه متابعه ایشان را تعلیم حبیب خود نموده فرمود که
یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر و عالی مرتبه إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان
گروند یعنی به نیت گرویدن یُبَایِعْنَكَ مبایعت کنند با تو عَلَىٰ أَنْ لَا یُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند
و شریک نسازند بِاللَّهِ شَیْئًا بخدا چیزی را از اصنام وَلَا یَسْرِقْنَ و دزدی نکنند از مال شوهران و غیر ایشان
وَلَا یَزْنِینَ و زنا نکنند وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را مراد دختر انند که زنده
در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند و بکشند و او را بیفکنند وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ و نیارند بدروغی که
از سر حیل بر بافته باشند آن را بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای خود این کنایت
از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود به بندند چه بطن که میان هر دو دست بر داشته است فرزند را و فرج که در میان
هر دو پا بجایست از آن ولد حاصل میشود مراد آنست که فرزند حرامزاده نیارند و بدروغ بر شوهر نسبت ندهند
وَلَا یَعْصِینَكَ و عاصی نشوند در تو فِی مَعْرُوفٍ در کردار نیکو که با ایشان امر کنی مانند آنکه با هیچ مرد
نامحرم در خلوت نشینند و نوحه نکنند و موی نخراشند و سلیطه نباشند و غیر آن از آنچه موافق رضای خدا
نباشد و تسمیه آن بمعروف جهت آنست که عقل معترف است بآن بجهت عظم حسن آن و چون باین شرایط بیعت
کنند فَبَایِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن ثواب ایشان شو در وفا نمودن باین شروط بخاری در
صحیح خود از عایشه نقل کرده که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله با زنان بسخن بود و دست آن حضرت دست
هیچ زنی را مس نکرد و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن آنحضرت دست مبارک را
در آن آب فرو برد و گویند حضرت جامه بر سر دست خود انداخت و آن را بر بالای دست ایشان نهاده بیع
کرد و بروایة دیگر امیمه خواهر خدیجه را فرمود تا از زنان بیعت فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن
برای زنان مبالغه از خدای از آنچه کرده اند در حالت کفر إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان
کسانی را که بیعت کنند رَحِیمٌ مهربان با ایشان که توفیق ایمان و توبه داده پس رسول صلی الله علیه و آله بر طبق
آیه مذکوره فرمود که مبالغه میکنیم با شما بآنکه شرک نیارید بخدا هند دختر عتبه زن ابو سفیان در میان زنان

در لحقه
ایستاده بود و مقنعه بر سر کشیده بجهت ترس آنکه رسول صلی الله علیه و آله او را بشناسد گفت یا رسول الله با ما
بیعة تاکیدی کردی که مردان نکردی جهت آنکه پیغمبر با مردان ایشان همین اسلام و جهاد بیعة نموده بود
و بعد از آن فرمود که ولا یسرقن هند گفت ابو سفیان مرد بخیل است و من از مال او بسیار گرفته ام بدون
اذن او و ندانم حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه گرفتی و خواهی گرفت بر تو حلال است رسول
بخندید و او را بشناخت و گفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از آنچه گذشت که خدا از تو عفو کناد
و بعد از آن فرمود ولا یزنین هند گفت ایا زن آزاد زنا کند عمر در پایین صفا ایستاده بود بخندید جهت آنکه در جاهلیت
میان او و میان هند این فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود که ولا یقتلن اولادهن هند گفت ما ایشان را
می پروریم در کودکی و شما ایشان را میکشید در جوانی و بزرگسالی و این برای آن گفت که پسر آن حنظله بن ابو
سفیان در روز بدر بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقتل رسیده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله از این سخن تبسم فرمود
و عمر بخندید بر وجهی که بر پشت افتاد دیگر فرمود که ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن هند
گفت بهتان فعل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق و بخدا سوگند که ما برای این اینجا حاضر شده ایم
تا در تو عاصی نشویم و آنچه فرمائی خلاف نکنیم پس همه زنان باین شرایط با رسول صلی الله علیه و آله بیعة کردند و رسول
دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید آورده اند که جمعی در رویت ایشان از اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر
مسلمانان با ایشان میگفتند و بسبب آن میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را از آن نهی نموده فرمود که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید و مودت مورزید
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ گروهی را که خشم گرفته خدای بر ایشان و ایشان را بآتش سخط و غیظ خود سوخته مراد یهود اند
قَدْ یَئِسُوا بتحقیق که نومید شده اند ایشان مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد کتمان نعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در توریة کرده اند با آنکه معرفت دارند بصدق آنحضرت که هیچ حظی از مثوبات اخروی
نخواهند داشت پس ناامید اند از آن كَمَا یَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه ناامید شده اند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل

کورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشأه آخرت یا از رجوع مردگان خود بدنیا بار رسیدن جرا ایشان با این
و یا بیوند نا امید اند از ثواب عقبی همچنانکه کافران مرده که را ی العین قبح حال و بدی مآل خود را دیده اند و بعلم
الیقین عاقبت خود را دانسته و از نعم آن جهانی بکلی قطع امید کرده سورة الصف ابی بن کعب از سید عالم صلی الله
نقل کرده که هرکه سورهٔ عیسی بخواند عیسی علیه السلم برای او استغفار کند و بر و صلوات فرستد مادام که در دنیا باشد
و روز قیامت رفیق او باشد و او را ثواب جوریان بد هد او بصیر از حضرت ابو جعفر علیه السلم روایت کرده
که هرکه سورة الصف را مداومت نماید و در فرایض و نوافل حق تعالی او را در صف ملائکه و انبیا جای
دهد و بباید دانست که چون حق تعالی ختم سورة الممتحنه نمود بقطع موالات کافران درین سوره ایجاب آن
قطع نموده ظاهرًا و باطنًا و بعد ازان بندگان را امر نموده بجهاد با ایشان و فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات
بپاکی و پاکیزگی یاد کرد خدا را آنچه در آسمانهاست در علویات
و آنچه در زمین است از سفلیات و هو العزیز و اوست غالب در حکم کردن که بهیچ چیز مغلوب نگردد
درست کار که خلل ما افعال او راه نیابد مرویست از مقاتل و کلبی که جمعی از اصحاب با آن قدوه حساب گفتند
یا رسول الله اگر بدانیم که دوست ترین عمل نزد خدای تعالی کدامست ابفس و اموال خود را دران بذل کنیم
و بجان دران بکوشیم حق تعالی آیه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا که بعد ازین مذکور خواهد شد
انزال فرمود و چون در روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را
با معدودی چند در میان کفار بگذاشتند و بحربه آن سر مبارک حضرت و دندان رباعیه او بسنگ جفای مشرکان
شکسته شد حق تعالی توبیخ ایشان فرمود باین آیه که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لم تقولون
چرا میگویید ما لا تفعلون آنچیزی را که نمیکنید کبر مقتا بزرگست از روی شدت عضب و خشم
عند الله نزد خدای ان تقولوا ما لا تفعلون آنکه بگویید آنچه بخواهید کرد و نزد اکثر علما این آیه عام است
یعنی هرکه سخنی گوید که نکند درین عتاب داخلست پس علمائی که خلق را بعمل خیر ارشاد کنند و خود ترک آن نمایند

که چنین بگوییم
درین توبیخ داخلند کقوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در شب معراج دید که لبهای جمعی را بمقراض آتشین می بریدند مرویست که یکی از اکابر را گفتند از برای
ما موعظه فرمای جواب نداد بار دیگر ازو التماس نمودند گفت ایا مرا میگویید که بآن کار نمیکنم و بجهة آن مقت
خدای را بر خود نازل سازم از دمیاطی نقلست که اصحاب آن حضرت گفتند آیا کدام عمل بکنیم که ما را از خود
برهاند و بروضه جنان رساند حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم تا آخر پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که ای یاران این مجیبید نازل اند یعنی علمی که بنده را از سجین رهائی بخشد و با علی علیین
برود آرد ایمانست و جهادست و چون بمحل جهاد رسید اصحاب ازان مستقل شده متقاعد گشتند حق تعالی آیه مذکوره
فرو فرستاد و آن جماعت را بآن عتاب فرمود و سعید بن مسیب مروی بود که رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب را
رنجانیدی در روز بدر صهیب او را بقتل رسانید و رسول صلی الله علیه و آله از کشته شدن آن خوشحال شد
و گفت و یرا که کشت یکی بدروغ گفت او را من کشتم تا او را ثنا کنند چنانچه میفرماید که یحبون ان یحمدوا
بما لم یفعلوا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید صهیب او را بقتل رسانید و صهیب حاضر بود
و هیچ نمیگفت و یرا گفتند چرا نمیگویی که من و یرا کشتم گفت نعم یا رسول الله حق تعالی این آیه نازل ساخت
در ترغیب جهاد که ان الله بدرستی که خدای یحب الذین دوست میدارد آنانرا که یقاتلون کارزار کنند فی سبیله صفا
زار کنند فی سبیله صفا در راه خدا در حالتی که صف زدگان باشند یا صف زده اند در معرکه جهاد صف
کانهم گوییا ایشان بنیان مرصوص بناهائی اند از ارزیر ریخته شده این کنایتست از استحکام و ثبات قدم
در معرکه جهاد و بیکدیگر چسبیدن بر وجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ فرجه در میان ایشان پیدا نمیشود
حاصل که حق تعالی درین کلام بندگان را اعلام فرموده که واجبست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال
از مکان خود در وقت قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و ذهاب او از مکان خود و معنی محبت خدا بنده اعطای مثوبت
و رفع درجات اوست از نزد خود مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت کرده که او از ابن عباس نقل کرده که گفت که کان علی
اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الآیة فیه یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلم چون در صف قتال قیام

میمود گویا که صف آن جماعت چون دیوار متین و حصار مستحکم بود و چون آنجناب محبوب و مرضی حق تعالی بود و آیة
در حق او نزول یافت و بر آن حسن از زبیر بن عدی از ضحاک روایه کرده که او گفت من از ابن عباس شنیدم
که آن جماعت که حق تعالی درین آیه ثنای ایشان کرده و اظهار محبت ایشان نموده حضرت علی بن ابی طالب ع
و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث و مقداد اسود و بروایة کلبی از ابی صالح از ابن عباس چنین است که این آیه در شان
حضرت علی بن ابی طالب و حمزه و عبیده و سهل بن حنیف و حارث بن همت و ابو دجانه و برادر تقدیر شان اولیا
ممدوح و محبوب خالق ارض و سماست و حدیث مشهور متواتر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در حق حضرت امیر المؤمنین علیه
فرموده که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار دالست برین که مراد
ازین آیه آنحضرتست و اتباع او نه جمعی که مکررا از حروب اعدا فرار نموده اند و بعد از رحلت عبادت در ثبات قدم
در جهاد دیتم میکند صدق نبوت موسی علیه السلم را بر صبر کردن بر اذیه قوم بجهة تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و شکیبائی بر تکذیب امت و میفرماید که وإذ قال موسى و یاد کن ای محمد آن را که گفت موسی لقومه مر
گروه خود را که بنی اسرائیل بودند يا قوم ای گروه من لم تؤذونني چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من
و اظهار رغبت و نقص من و افترا و بهتان بر من چه ایشان آن را گاهی ساحر میگفتند و زمانی او را مجنون نام مینهادند
و وقتی ابها بر من دا اورده ها و میکردند و بجهی اسم ذاتی را اطلاق میکردند چنانچه در قصه قارون مذکور شد و زمانی
نسبت قتل هارون بار میدادند و غیر آن از انواع ایذا پس فرمود که چرا این نوع ایذا و آزار بمن میرسانید
وقد تعلمون و حال آنکه بیقین میدانید که أني رسول الله إليكم من فرستاده خدایم بسوی شما با معجزات بینه
بر صحت رسالت خود و شما را شبهه نیست بر صدق دعوی من و رسول می باید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی
دارید و فرمان من برید و در طریق عناد و طغیان سلوک مکنید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را
بسمع قبول نشنیدند و دست از ایذا و آزار او باز نداشتند فلما زاغوا پس آن هنگام که بگشتند از قبول فرمان
و موسی با وجود دلائل ظاهره بر صدق او أزاغ الله قلوبهم بگردانید خدای دلهای ایشان را از استقامت یقین
یعنی منع الطاف خود نمود و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشت تا در طریق ضلالت خود بمانند و بطرف صراط مستقیم

نرسیدند

نرسیدند والله لا يهدي وخدای راه راست نمینماید باعطای الطاف و یا بمثوبات و کرامت جنت
القوم الفاسقين گروهی را که بیرون رفته اند از دایره فرمان بجهت فرط عناد و طغیان چه این مانع الطاف
ها دیست از حضرت منان بلکه تخلیه ایشان میکند و بحال خود ایشان وا میگذارد و نظر لطف از ایشان باز میدارد
وإذ قال و یاد کن این را نیز که گفت عيسى ابن مريم عیسی که پسر مریم است مر امت خود را يا بني إسرائيل
ای فرزندان یعقوب إني رسول الله إليكم بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت ربانی
مصدقا در حالتی که باور دارنده ام لما بين يدي مر آن چیزی را که پیش از من است من التوراة از
کتاب توریة که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده ام که آن از نزد خدا است ومبشرا و مژده دهنده ام
برسول يأتي بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدي پس از من اسمه أحمد که نام او احمد است
که بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او مر خدای را از ستایش انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی ستایش بیشتر
از ستایش مخلوقات دیگر میکنند بجهة آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است مراد او کیست که دین و مذاهب
من تصدیق همه کتب خدا و جمیع انبیا متقدم و متاخر و در بعضی روایات آمده که ترجمه کلام عیسی حواریان بود که
که انی ذاهب الی ربکم و الفارقلیطا جاء و فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب پروردگار خود و آفریدگار شما
و احمد که خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد آمد و محمد ابن جبیر بن مطعم از پدر خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که مرا نامهای متعدد است من احمد و محمدم و ماحی ام که حق تعالی بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردم بر قدم
من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبری در عقب من نباشد و در تبیان آورده که اسم آن حضرت بسریانی مسیحات
و معنی او آنکه بپرستند او را و ایشان بعد از مسیح و از کعب مرویست که حواریان بعیسی گفتند یا روح الله بعد از ما امتی دیگر خواهد
بود فرمود بلی بعد از ما امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران و پرهیزکاران
و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند که گویا که پیغمبرانند خوشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا از ایشان خوشنود
باشد باندک کرداری و این رتبه بوجود با جود احمدی صلی الله علیه و آله معجز عیسیست نزد ظهور او فلما جاءهم
پس آن هنگام که آمد احمد بایشان بالبينات بمعجزات روشن و آیات هویدا قالوا گفتند اکثر بنی اسرائیل
هذا آنکه او مینماید سحر مبين جادوئیست آشکارا که بر همه کس پوشیده و پنهان نیست و گویند ضمیر رجعت

بعد یعنی چون عیسی علیه السلم بایشان آمد و معجزات نمود گفتند این سحریست نمایان وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بربندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق
و تصدیق معجزات او ننماید و گوید خدا او را نفرستاده وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه خوانده می‌شود آن مفتری یعنی
پیغمبر خدا او را میخوانند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح عقبی وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین
قویم تجاوز نموده باشند یعنی حق تعالی الطاف که سبب هدایت است از انها باز دارد و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذارد
بسبب فرط عناد و طغیان ایشان یا طریق جنت را در روز قیامت بایشان ننماید بواسطه کفر و فرط معصیت مرویست
که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدا و او قبول شفاعت ایشان خواهد نمود حق تعالی
جهة رد قول او این آیه فرستاد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدا بندد و بقبول شفاعت بتان درباره کفار و خدای
این نوع کسان را راه راست ننماید بجهة توغل ایشان در عناد در لباب آورده که چند روزی وحی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او با تمام نخواهد رسید این
بآنحضرت رسیده غبار ملال بر آینه دل نشست جبرئیل از برای رفع آن این آیه فرستاد که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا
لام از برای تأکید است یعنی البته میخواهند که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را یا لام علت یعنی اراده
میکنند افترا بر خدا یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که اسلام است یا قرآن یا حجة واضحه و معجزه باهره بر صدق
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بطعن کردن در آن با گفتار ناپسندیده و سخن ادانه
که در حکم تراکم ظلمست یعنی حال ایشان درین اطفا مانند حال کسیست که بدهن خود باد دمد در نور آفتاب تا آنرا
بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام کننده است نور خود را یعنی روشن کننده است دین و شریعت سید المرسلین را باظهار
کلمه اسلام و تایید سید انام و اعلای دین و شریعت و رسانیدن آن بغایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
اگرچه کراهت دارند ناگرویدگان از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب هیچ
اراده خاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب شمع شب پره کو وصل آفتاب بخواهد دولت بازار آفتاب نکاهد
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خدائی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن

یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و بمذهب راست و درست که ملت حنیفیه اسلامیه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب سازد این دین را
عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دین و ملت وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمدی را
که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرک و این وعده از مکمن قوت بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان نمانده
که بدین اسلام مقهور و مغلوب نیست و گویند که این در وقت نزول عیسی و خروج صاحب الامر علیهما السلم خواهد بود
که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی باسناد خود از عمران بن میثم و او از عبایه نقل کرده که حضرت امیر المومنین ع
فرمود که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد ازین خواهد بود پس فرمود که بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست
که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی الا که بامداد و شبانگاه درو ندای لا اله
الا الله محمد رسول الله شنوند و بعد از آن بندگان را بقبول قول رسول و نصرت دین او میفرماید که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم عَلَىٰ تِجَارَةٍ بر بازرگانی که
تُنجِيكُم نجات دهد شما را و برهاند مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که آتش دوزخ است و انواع عقوبت
پس بیان آن تجارت میکند که تجارت منجیه از درکات مهلکه است تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بگروید بخدا
و رسول او وَتُجَاهِدُونَ و کارزار کنید با کافران مراد امر است بایمان و جهاد با اهل کفر و شرک فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای و اعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که صرف زاد و راحله و اسلحه مجاهدان کنید
وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب و سبب نزول این آیه در صدر سوره گذشت ذَٰلِكُمْ انچه مذکور شد
از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از مزاولات راجحه إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق
تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیریت ایمان و جهاد و معتقد شوید بآنکه او مودیست بربح دائمی و منفعة سرمدی
که فوز است بثواب و نجات از عقاب و تجارت اموال بربح فانی هرآینه اجابت آن کنید و از ارباح سایره
مقدم دارید پس اگر ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه او يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای برای شما ذُنُوبَكُمْ
گناهان گذشته شما را وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی که میرود مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرف آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه و منزلها که واقع شده فِي جَنَّاتِ

عدن در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذلك آنچه مذکور شد از مغفرت وادخال
جنت الفوز العظیم رستکاری بزرگست نه آنچه مردمان آن را فوز میشمارند از طول بقا
و حکومت دنیا و در حدیث آمده که جنات عدن کوشکی است در بهشت از لؤلؤ و در آن هفتاد سرای است
از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد
فرش از الوان مختلفه بر هر فراشی حوری نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مایده و بر هر مایده هفتاد
لون طعام و بر هر یک از آن خانها غلامی و کنیزی باشد و خدای تعالی مؤمن را چندان قوت دهد که با همه زنان
خلوت کند و در همه بامداد این همه طعامها بخورد و این نعمتی عظیم است در عقبی واخری ونعمتی
دیگر در دنیا که دوست میدارید او را که نصر من الله نصرتیست از خدا بر قریش وفتح قریب وفتحی
نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم و یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شود و نزد محققان فتح باب
دلست بترقی از مقدمات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه است و مؤمنان شریک اند درین دو نعمت
کما قال وبشر المؤمنین و بشارت ده ای محمد همه مؤمنان را باین هر دو نعمت آجل و عاجل که ثواب
و مغفرتست در عقبی و فتح و نصرت در دنیا یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان خطاب بجماعتیست از انصار
که در لیله عقبه بیعة کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسی که ایمان آورده اید کونوا
انصار الله باشید نصرت کنندگان خدا یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول مراد آنست که باید که اطاعت و
انقیاد شما بر وجهی باشد که چون رسول صلی الله علیه و آله از شما طلب نصرت کند شما سمعاً و اطاعةً اجابت نمایید و
همگی و تمامی همت خود را بر نصرت او مصروف دارید کما قال عیسی ابن مریم و همچنانکه طلب نصرت کرد
و گفت عیسی که پسر مریم بود للحواریین مر حواریان را که خاصان او بودند در دین بجهت سبقت ایشان در دین
من انصاری کیست نصرت کنندگان من یعنی از خود و اعوان من که توجه نمایید با من الی الله سوی خدا
یعنی نصرت دین او بسبب قال الحواریون گفتند حواریان بعیسی نحن انصار الله ماییم یاری دهندگان دین
خدا خلاصه معنی مراد آنست که بگو ای محمد باصحاب خود که انصار باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان

خدا

سفیدی خالص
خدا باشید و حوریان دوازده کس بودند که اصفیا و خلفای عیسی بودند و اشتقاق آن از حورست بمعنی
و گویند که ایشان همه جامهای سفید می پوشیدند و گفته اند که کازر بوده اند که جامهها را سفید میکرده اند و در اخبار
آمده که ایشان بعد از رفع عیسی بنصرت دین او کردند بربوبیت و وحدانیت خدا و بسبب دعوت حوریان
فآمنت طائفة من بنی اسرائیل پس ایمان آورده اند گروهی از بنی اسرائیل وکفرت طائفة و کافر شدند
گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند از ابن عباس منقول است که چون عیسی بآسمان رفت بنی اسرائیل سه فرقه
شدند و فرقه گفتند بنده خدا و پیغمبر او بود و جمعی گفتند که پسر خدا بود و طایفه گفتند که روح خدا بود
و آن هر دو فرقه کافر غالب شدند بر مؤمنان و جدال و عناد ایشان آنچنان مستمر بود تا زمانی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شد و مؤمنان موافقت بنی اسرائیل نموده گفتند عیسی عبد الله و رسول او و ایشان
بآنحضرت ایمان آوردند و بسبب آن قوت یافته بر آن دو فرقه دیگر غالب شدند کما قال فأیدنا پس قوت دادیم
و غالب گردانیدیم الذین آمنوا آنان را که گرویده بودند بعیسی و بربوبیت و عبودیه او و تصدیق نموده على
عدوهم بر دشمنان ایشان که قابل بودند بمسیح ابن الله و بالوهیت او فأصبحوا پس گشتند آن مؤمنان
ظاهرین غلبه کنندگان بر آن کافران و از مجاهده و محاربه نایید و غالبیت ایشان بر دشمنان بعد از رفع
عیسی بود. ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره جمعه بخواند بعدد هر که
در شهرهای اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که حاضر نشود او را ده حسنه بنویسند و مفضل بن جابر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم روایت کند که فرمود که لازم است بر هر که شیعه ماست که در شب جمعه این سوره و سوره سبح اسم
ربک بخواند و در هر نماز ظهر روز جمعه این سوره و سوره منافقین تلاوت کند و چون باین طریق عمل نماید
همچنان باشد که بعمل رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده باشد و جزا و ثواب او بر خدا بهشت باشد و بدانکه چون
حق تعالی ختم سوره الصف نمود بترغیب بندگان در عبادت و دعوت ایشان بایمان و تایید مؤمنان بنصرت
و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره کرد ببیان قدرت شامله خود و فرمود که
آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی بپاکی و پاکیزگی یاد میکند و تنزیه مینماید مر خدا را

ا

وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کون ایراد سفلی ذکر تسبیح گاهی بصیغه ماضی و گاهی بمستقبل اشارتست بدوام تنزیه
یعنی همه اشیا موجود که متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعت اند دالند بر ربوبیت و وحدانیت و سرمدیت و عالمیت و
قادریت او سبحانه پس در صفت خود میفرماید که الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او دایم و بی زوالست الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب
و صفت اختلال الْعَزِيزِ چیره و غالب در جمیع احوال که هیچکس بر وی غالب نگردد و گرد دامن کبریای او نشیند الْحَكِيمِ
صواب کار و درست کردار در جمیع افعال که هرچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ
اوست آنکس که برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله
ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد چه در غرائب توهم آن می شود
که معلمی تعلیم آن کرده باشد و اخبار امم ماضیه با و آمیخته بخلاف امی و یا امی با انسب است یعنی منسوب بامت عرب
چه اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند و بخلاف امت دیگر و یا منسوب بام القری که مکه است یا منسوب بام
الکتاب که قرآنست و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امیت حضرت بجهة آنست که در کتب متقدم مرقوم
بوده که خاتم انبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که بدرستی که من مبعث خواهم کرد امی در میان جماعت
امیون و ختم پیغمبران خواهم کرد و بر ایشان تقدیر يَتْلُو میخواند آن رسول امی عَلَيْهِمْ برایشان که مکیانند
آيَاتِهِ آیتهای کلام خدای را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایمان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداوة اخلاق
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شرع و معالم و دلیل نبوت او همین بس
که با وجود امیت تعلیم بندگان کرد و آیات را بر ایشان خواند و احکام شرع که صلاح دنیا و عقبی در آنست با ایشان
ارشاد نمود چه این دلالتی صحیح دارد بر آنچه او میخواند و میگوید از وحی الهیست وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند
آنها که حالا قرآن خوان و پاکان و آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد صلی الله علیه و آله لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
و در گمراهی ظاهر که شرک بود و تتبع ملت جاهلیت وَآخَرِينَ مِنْهُمْ و دیگر مبعوث است او را در میان جماعت
دیگر از ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز لاحق نشده اند بایشان اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد
تابعین اند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه الْحَكِيمُ و استوار در افعال و اقوال در روایة صحیحه آمده که لما نزل

این آیه اصحاب پرسیدند یا رسول الله اینها چه کسانند آن حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاده فرمود که اگر ایمان
باسته باشد هر آینه فرا گیرند مردمانی که از این جماعت باشند یعنی اهل عجم از سهل سعدی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که امت من مردان و زنانی باشند که بی حساب به بهشت روند و بعد از آن این آیه تلاوت نمود و از حضرت امام محمد باقر
منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث است بر هر که مشاهده او کرده و بر هر که بعد از ایشان باشند از عرب و عجم تا روز
قیامت ذَلِكَ این عموم بعث که پیغمبر صلی الله علیه و آله ممتاز گشته از اقران خود فَضْلُ اللَّهِ مرتبت نعمت و افزونی کرم
خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا بسبیل تفضل و عنایت مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد از بندگان خود بر مقتضای حکمت
و مصلحت وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید
محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که فقرای اهل اسلام نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده گفتند یا رسول الله
اغنیا را مالیست که تصدق کنند و ما را مال نیست و حج میکنند و ما را استطاعة آن نیست و بندگان آزاد میکنند و ما را بنده
نیست حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد بار تکبیر گوید افضل از آزاد کردن بنده باشد و هر که صد بار تسبیح گوید بهتر
از صد اسب باشد با زین و لجام در راه خدا تصدق کنند و هر که صد بار تهلیل گوید افضل از جمیع مردمان باشد در عمل مگر کسی
تهلیل او زیاده وی باشد پس فقرا باین عمل مشغول شدند و چون این خبر باغنیا رسید باین عمل اشتغال نمودند تا ثواب عمل
بدنی و مالی هر دو داشته باشند چون فقرا چنین دیدند بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله اغنیا بر آن مواظبت
میکنند و همان مزیت فضل بر ما دارند حضرت فرمود که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بعد از ذکر
ارسال رسول مذمت حاملان توریة و تالیان و حافظان آن میفرماید بجهة کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
باین ضرب المثل که مَثَلُ الَّذِينَ مثل آنکه حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ بار کرده شده اند بتوریة یعنی مامور گشتند بآنکه توریة بیاموزند
و بخوانند و بار تکلیف آنرا بردارند و بآن عمل کنند و ایشان حامل آن شدند بآموختن و قرائت کردن ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
بعد از آن بر ندارند بار توریه را یعنی چنانکه حق عمل آن بود حامل آن نشدند چه اکتفا بحفظ کردن و خواندن آنچه در او بود
کردند و نفع نگرفتند و عمل ننمودند بآیات آن که آن اظهار نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خبر دادن بآمدن او
كَمَثَلِ الْحِمَارِ مانند مثل دراز گوشیست که يَحْمِلُ أَسْفَارًا بر میدارد کتابهای بزرگ گران بار را از علوم [illegible]
در حمل آن رنج میکشد و در کشیدن آن تعب بسیار می بیند و نمیداند که آنچه بر پشت و پهلوی او حمل کرده اند چه چیز است و چیز از

تعب و مشقت نفعی و فایده بر آن نمی‌رسد و شبیه است در آنکه هر که حفظ قرآن کند و تلاوت آن نماید و معنی آن را تعقل نکند
و از اعراض آن اعراض نماید و در تحت این آیه داخل است و همچنین است هر که مسائل علمیه داند و بدان عمل نکند
بئس مثل القوم بد مثلی که روایت الذین کذبوا مثل کسانی که تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای خدا و حجتهای
او که دلالت دارند بر صحت نبوت انبیا صلی الله علیه و آله مراد آیات توریه و قرآنست والله لا یهدی و خدای راه هدایت و
رستگاری ننماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را بسبب عناد با خدا که بر نفس خود ظلم کردند و از طریق حق تجاوز نمودند
مراد آنست که خدای تعالی بسبب عناد و طغیان مکذبان تخلیه ایشان میکند و بحال خود ایشان وا میگذارد و الطافی که در حق مومنان
کرامت میفرماید ایشان را از آن محروم میسازد و یا راه بهشت نمینماید بایشان مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
کتابتی به یهود مدینه نوشت که اسلام آرید و بنبوت من اعتراف کنید ایشان کتابتی بیهود خیبر فرستادند که محمد ما را بدین خود
میخواند اگر در امتناع متابعت او حاضرید ما را خبر دهید که ما با شما متفق الکلمه‌ایم ایشان جواب نوشتند و تمرد و کفر خود اظهار
نموده اعلام ایشان کردند که نبوت بما و بشما سزاوارتر است از محمد زیرا که ما سبط موسی کلیم الله‌ایم و ابنای خدا
و احبای اوئیم چگونه بپیغمبری ایمان آریم که در میان قوم او نبوت نبوده حق تعالی این آیه فرستاد قل یا ایها الذین
هادوا ای کسانی که ملت یهودیه اختیار کرده‌اید ان زعمتم اگر دعوی میکنید بزعم خود انکم اولیاء لله
آنکه شما دوستانید خدا را من دون الناس بدون مردمان دیگر از عرب و عجم که گردیده‌اید فتمنوا الموت
پس آرزو کنید مرگ را تا هر چند زودتر از این زندان عناء و خاکدان بلا خلاص شده بمنزل کرامتی رسید که حق تعالی برای دوستان
خود مقرر کرده ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه شما دوستان خدایید یعنی اگر در این دعوی صادقید
و آن را از سر اعتقاد میگویید پس تمنای موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست خدا باشد مشتاق
سرای آخرت باشد و مرگ را تحفه روزگار خود خواهد دانست و از آن نخواهد ترسید چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که من باک ندارم از آنکه مرگ بمن رسد یا من بمرگ ملاقات کنم و در وقتی که ابن ملجم ملعون تیغ بر فرق مبارک آن
حضرت زد فرمود فزت و رب الکعبه رستگار شدم و فیروزی یافتم بخدای کعبه و بعد از آن خدای تعالی از کذب ایشان در این قول
خبر میدهد که ولا یتمنونه و آرزو نکنند یهود مرگ را ابدا هرگز و هیچ وقت بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه
از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهایی که کرده‌اند از تحریف احکام توریه و تغییر نعت و صفت سید انبیا صلی

وعید

وعید آن از کثرت معاصی و یقین میدانند که بعد از مرگ بسبب اعمال قبیح معذب خواهند شد والله علیم بالظالمین
و خدای داناست بستمکاران که در گذشته‌اند از طریق ایمان و فرو رفته‌اند در عناد و طغیان پس ایشان را معذب خواهد ساخت
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یهود را گفت که بحق آنکسی که نفس من بید فرمان اوست که هیچکس از شما تمنا
نکند الا که مرگ بر او واقع شود پس اگر در صدق آن حضرت یقین نمی‌بودند تمنا میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا
کنند در ساعت بمیرند و بعذاب ابدی گرفتار شوند و بجهت این هیچکدام جرات نکردند پس آیه یکی از معجزات حضرتست زیرا
که در آن خبر داده که هر که از ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت معرفت ایشان بصدق آن حضرت قل بگو ای محمد ان الموت
الذی بدرستی که آن مرگی که شما تفرون منه میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس بتحقیق که آن رسنده است بشما
یعنی البته بشما رسد و فرار شما فایده نکند ثم تردون پس باز گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی
دانای نهان و آشکارا فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل میکنید بآن و بر وفق آن شما را
جزا دهد و بعد از ذکر احوال اهل کتاب که اهل عناد و طغیانند امر میکند اهل ایمان را بطاعت و عبادت که سرمایه وصول بنعیم
اخرویه و نهی ایشان می‌نماید از اشتغال بارباح دنیویه فانیه که مانع رسیدنست بسعادت باقیه میفرماید که یا ایها
الذین آمنوا ای آنانکه گرویده‌اید باحکام شریعت مصطفویه اذا نودی چون ندا داده شود یعنی وقتی که موذن بانگ نماز گوید
للصلوة برای نماز در حین بالا رفتن خطیب بر بالای منبر من یوم الجمعة از روز جمعه یعنی در روز جمعه که موذن
اذان گوید فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کردن خدا که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظه است
وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت را و شغل دیگر را ذلکم آن ترک بیع خیر لکم بهتر است شما را از معامله
زیرا که سعی منتج منافع باقیه است و بیع مثمر فواید فانیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید منافع امور و مضار آن را
و مصالح نفوس خود و مفاسد آن را از بعضی علما منقول است که مفخر کردن یهود بر اهل اسلام در سه چیز بود اول آنکه
میگفتند نحن ابناء الله و احباؤه حق تعالی تکذیب ایشان نموده بآیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه ما از اهل کتابیم
نیستند حق تعالی تشبیه ایشان کرد بحماری که کتب علوم کشد بقوله کمثل الحمار یحمل اسفارا سیم آنکه گفتند که ما را از اسبوع روزی
هست که در آن عبادت میکنیم و مسلمانان را آن نیست حق تعالی روز جمعه را بایشان عطا نمود و فرمود که یا ایها الذین آمنوا

و مسلمانان از اهل کتاب

اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و بدانکه مراد بسعی در آیه مشی است چه زیاده از مشی
را قصد واجب نیست نزد امامیه و این مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از ابن عباس و عمر و ابی کعب
و از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت است که اگر میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه
که ردا از دوشم می‌افتاد و حسن بصری نیز گفته که مراد نه دویدن و شتافتن است بقدم چه سکینه و وقار سنت است
بلکه مراد سعی است بدل و امر بسعی مستلزم وجوب ترک هر چیزیست که مانع رفتن باشد بنماز لیکن چون لا بیع اهم اشیاست
در باب معاش ازینجهة حق تعالی تخصیص بذکر آن کرد و بیان احکام و شروط نماز جمعه حواله بمنهج الصادقین است
و باید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب عبادات آن بیشمار و اخبار متعدده درین باب از سید ابرار
و ائمه اطهار صلوات الله علیهم ماثور است از انجمله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن را حج درویشان خوانده
که الجمعة حج المساکین یعنی چون فقرای اهل ایمان بمسجد جامع کنند و نماز بگذارند ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت کنند و نیز
فرموده که ای بندگان بدانید که حق تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی که ترک جمعه کنند در حیات من و بعد از
فوت من و حال آنکه ایشانرا امامی عادل باشد بجهة استخفاف فهو ذلن بآن نماز یا منکر آن بودن خدا جمع نکناد
پراکندگی او را بدانید که اگر کسی را نه نماز باشد و نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی جمیع اعمال بدنی و مالی او مقبول درگاه
نشود تا آنکه از آن توبه کند و بنماز جمعه اقدام نماید و ابن بابویه از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام روایه کرده که هر که
ترک جمعه کند سه جمعه پیاپی بدون علتی و مانعی پس وی منافقست یعنی در مظنه نفاق است و از جابر انصاری مرویست که هر که
سه جمعه نماز جمعه نگذارد بی ضرورتی حق تعالی مهر بر دل او نهد و او را خذلان کند و حضرت رسالت صلعم فرموده که بهترین روزی
که آفتاب طلوع میکند روز جمعه است و درین روز بود که حق تعالی آدم را آفرید و درین روز به بهشت برد و درین روز او را
بزمین فرستاد و درین روز قبض روح او کرد و قیامة درین روز قایم گردد و این روز نزد خدا تعالی یوم المزید است
و هیچ فرشته و حیوانی نباشند از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر آن الا که درین روز به تسبیح خدا مشغول است
از حین طلوع تا غروب بجهة ترس وقوع قیامت دران و در آن ساعتی است که هیچ مؤمنی دران دعا نکند مگر که مستجاب
شود و آن وقتی است که امام از خطبه خواندن و موذن قامت گوید و بروایتی آخر روز است به نیم ساعت تا بغروب و گفته اند دران

وقت

وقت یک نیمه قرص فرو رفته باشد و نیمه باقی مانده و در صحیح بخاری از ابو هریره نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که هر که در روز جمعه غسل کند و جامه پاکیزه بپوشد و روغن بر خود مالد و بوی خوش بمالد حق تعالی او را بیامرزد
و هر چه میان این جمعه و جمعه آینده کند و هر آنچه سه روز دیگر بعد از جمعه ثانیه کند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
که خدای تعالی در روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند که همه مستوجب عذاب باشند و در روایه دیگر آمده
که حق تعالی در هر ساعتی از جمعه ششصد هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرموده که هر که روز جمعه بمیرد
حق تعالی اجر شهیدی در نامه اعمال او نویسد و از فتنه قبر ایمن باشد و نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه شود ملئکه
بابواب مساجد جمعیت کنند و در دستهای ایشان صحیفه‌ها از نقره و قلمهای طلا و ثواب سبقت کنندگان بمسجد مینویسند
تا مرد آخر بمسجد در آید و ازین حدیث معلوم میشود که مبادرت بمسجد سنت موکد است و منتظر مزیت است از انس از
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود که این روز نزد خدا بهترین روزهاست و اهل بهشت
این روز را روز مزید خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد فرمود در بهشت وادیست وسیع خاک آن از مشک
سفیدتر چون روز جمعه شود حق تعالی بفرماید تا کرسیها از نور آنجا نهند و پیغمبران بر آن کرسیها نشینند و صدیقان و مؤمنان
پیرامون آن نشینند و از نزد حضرت عزت خطاب رسد که ای بندگان من هر حاجت که دارید بخواهید گویند بار خدایا
رضای تو میخواهیم گوید راضی شدم از همه شما و باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر کس حاجتی داشته باشد
بخواهد و او سبحانه اجابت فرماید و بآن ضم کرامت کند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در هیچ خاطر
خطور نکرده و بعد از آن هر کس بمقام خود باز گردند تا جمعه دیگر در آید و در آن وادی دریست مجوف که هیچ
فرشته مقرب و هیچ پیغمبر مرسل آن را ندیده باشند و چون روز جمعه رسد خدای تعالی بآن خطاب کند که بسخن آی
او گوید قد افلح المؤمنین من امة محمد المعتکفون علی ذکر الله المؤدون فرائضه پس فرشته بغیر من فرستد و مرا زینت
دهد که خدای تعالی در روز جمعه سه بار نظر کند ببندگان تو و در هر نظری هزار گنه کار را بیامرزد و از ابن عباس منقولست
که چون روز جمعه شود حق تعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور نهند و فرشتگان گروه گروه حاضر آیند و جبرئیل بانگ نماز گوید
و میکائیل اقامه کند و فرشتگان در عقب وی نماز گذارند و چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان بموذنان امت محمد

بخشیدم و میکائیل گوید که ثواب این امامت با ماهان امت محمد بخشیدم و آدم و فرشتگان گویند ثواب این نماز
با همتان محمد بخشیدم حق تعالی فرماید که شما از من سخی تر نیستید چه من اولیترم بجود و کرم شما را گواه گرفتم که تمام
گناهان امت محمد بخشیدم بی منت شوند تا جمعه دیگر و هم از ابن عباس مرویست که در بهشت حوریست
نام او لعبة مزینة او در حسن بر دیگران چون مزیت فضل ماه شب چهارده بر دیگر ستارگان چون روز جمعه
رسد حور العین بر کرسیهای در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنکه مردم از نماز فارغ شوند و در انتهای
تسبیح ایشان نوری ظاهر شود از زیر عرش گویند ای رضوان این چه نور است گوید لعبه می آید ناگاه لعبه ظاهر شود
هفتاد هزار حوری بر دست راست او حلی او را برگرفته باشند و هفتاد هزار از پیش مجمرها در دست گرفته و هفتاد هزار
از پس گیسوهای او برگرفته باشند بیاید و بر سریر نشیند و آن سریری باشد از نور و آواز تسبیح و تهلیل بر دارد
و مردم از نماز عصر فارغ شوند برخیزد و جامه از ساق برگیرد حوریان گویند جامه را باز فرو گذار که
اگر اهل دنیا بر ساق تو مطلع شوند از شوق تو روح از ایشان مفارقت کند پس گویند ای لعبه خدای تعالی ترا
از برای که آفریده گوید از برای کسی که پیش از همه مردمان بمسجد جامع رود و بعد از همه کس بیرون آید و بدانکه چون
حرمت بیع در روز جمعه بجهة وجوب استماع خطبه و گذاردن نماز جمعه است از این جهة بعد از فراق از نماز رخصت
بندگان داد بکسب ارزاق در معاملات بقوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شود نماز جمعه
فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود این امر بسبیل اباحت است
یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و بجوئید از فضل خدا یعنی طلب روزی
خود کنید بوسیله معاملات و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهة رفتن بمجلس علما و واعظان و گویند مراد
عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و قضای حوایج اهل ایمان و آنچه مانند این باشد
چه جستن مایامن فضل الهی منوط باینهاست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که الصلوة
یوم الجمعة والانتشار یوم السبت یعنی نماز در روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه عمرو بن زید از
آن حضرت نقل کرده که فرمود من طلب معیشت میکنم و در آن باب سعی میکنم و از حق تعالی التماس میکنم که آن را از وجه حلال [illegible]

روزی

و وجه حیله آن را بمن نماید چه حق تعالی عباد را امر کرده بطلب رزق در این آیه کریمه که فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض
وابتغوا من فضل الله پس فرمود که هر که در خانه نشیند و در بروی خود در بندد و از حق تعالی طلب روزی کند یکی از آن
سه کس خواهد بود که خدای تعالی ایشان را اجابت نمیکند یکی آن که زن خود را دعای بد کند حق تعالی دعای او را اجابت نکند
زیرا که طلاق زن در دست اوست اگر خواهد او را رها کند دویم مردی که او را حقی در ذمت کسی باشد و بر آن گواه نگیرد
و او منکر آن شود و او وی را دعای بد کند در این صورت نیز دعای او بهدف اجابت نرسد زیرا که ترک مامور نموده
سیم آنکه شخصی را مال باشد و از آن طلب کسبی نکند و در خانه بنشیند و آن را تمام بخورد و بعد از آن از خدا طلب روزی
کند دعای او را استجاب نگرداند زیرا که میفرماید که فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله وَاذْكُرُوا اللَّهَ
و یاد کنید خدا را بر جهاد و شکر نمایید بر نعمه او بر توفیق طاعة و ادای فرض او كَثِيرًا یاد کنید خدا را یاد کردن
بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایید و بر نعمت او بر توفیق طاعة و ادای فرض در وقت نماز لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و بخیر دایم فایض گردید چه اقدام بصلوة جمعه و طلب رزق از و و ذکر او اوقات
بذکر مشغول شدن موجب جمعیة ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت است امر باکثار ذکر بعد از رخصت انتشار در وقت
فراق از نماز بجهة آنست که تا بندگان همه خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بر طلب دنیا و بسبب آن از یاد خدا غافل نشوند
آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه بن خلیفه بن فروه کلبی از شام رسید
بار روغن زیت بسیار و در آنوقت در مکه تنگی بود و قحطی شده اذیافته و کاروان چون بسلامت بمدینه رسیدی طبل شادی زدندی
و دست بر دست کوفتندی چون آواز طبل و دست زدن باسماع حاضران مسجد رسید و بجهة بیع طعام بر یکدیگر سبقت گرفته از
مسجد بیرون دویده ببقیع شتافتند و روی بکاروان نهادند و غیر از دوازده تن و بروایت ابن عباس هشت تن از ایشان
کسی نماند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بحق آنکس که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه بیرون میرفتید و احدی در مسجد
نمیماند ازین وادی آتشی مشتعل فرود می آمده همه را میسوخت مقارن آن حال این آیه نازل شد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و
هرگاه که ببینید بازرگانی یعنی بازرگانان تاجر را أَوْ لَهْوًا یا لهو یعنی که طبل زدن است و دست بر هم کوفتن است یعنی واقف شوند
باواز طبل و دست کوفتن بجهة رسیدن کاروان انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق شوند از مجلس و روند بسوی آن تجارت

وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا و بگذارند ترا ایستاده بر منبر از قتاده مرویست که این عمل از ایشان سه بار صادر شد و هر نوبت
روز جمعه بود قُلْ بگوای محمد که مَا عِنْدَ اللهِ آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم
مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهتر است و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات
محقق است و مخلد و منافع معاملات منقطع فانی وَاللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست
پس روزی شما خواهد رسانید و اگرچه بجهت مشغولی باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل کنید بر او
و روزی از او طلبید نه آنکه در مظان احتیال روند زیرا که وقت باشد که نفعی بشما نرسد باستماع خطبه و نماز
جمعه در طلب روزی نروید پس توکل کنید بر او و روزی از او طلبید و شاید که نیز مصلحت وقت را ندانند آورده اند
که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت میخواهی تا روزی هر روزه ترا مقرر کنم و بجهت آن فارغ بال باشی بهلول جواب داد که
چنین کردمی اگر چند چیز مانع نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید
و حق تعالی کفیل روزی منست و اینهمه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و دیگر شاید که تو بر من غضب کنی و آن وظیفه
از من باز گیری و حق تعالی بسبب گناه من روزی باز ندارد سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره منافقین بخواند از نفاق بیرون شود و از شر منافقان ایمن گردد بدانکه چون حق تعالی
ختم سوره جمعه نمود بانچه از علامات نفاقست از ترک نبی در وقت قیام او بخطبه و نماز و استقبال کردن بلهو و لعب
و از نفاق افتتاح این سوره نیز بذکر اهل نفاق و احوال منافقین کرده پیغمبر خود را فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ
در سبب نزول این سوره آورده اند که در سال پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق
نمودند بر محاربت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و پیشوای ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون این خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمده در کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید
و آغاز مقاتله شده بعضی از ایشان کشته شدند و برخی دیگر قرار بر فرار داده منهزم شدند و مسلمانان زنان و اطفال
ایشانرا غارت کرده اموال ایشانرا غنیمت گرفتند مردی از انصار از قبیله عباده بن صامت بعسکر رسید و بگمان آنکه
از کفار است او را مجروح ساختند و در میان ایشان نزاع واقع شد در اثنای آن اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود.

تجلی کنند مو

از بنی غفار و اسب عمر را میکشید چون بر سر آب رسید بجهت آب خوردن بر آب با سنان جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف از
خزرج بود او را منازعه شد و آن نزاع بقتال منجر شد جهنی آواز برکشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد بر آورد
که یا معشر المهاجرین پس مردی فقیر از مهاجر که جعال نام داشت باعانت جهجاه آمد عبدالله بن ابی منافق چون او را بدید
که بجانب جهجاه آمد بر سبیل استهزا گفت که انک لهناک تو اینجایی وی در غضب شده جواب داد که چه چیز مانع است
من می شود پس سخنان درشت بعبدالله گفت وی گفت صبر کن تا بمدینه رسی که ترا گرسنگی چندان باشد که بیادت باشد
که خصومت و نزاع چه باشد و نزد عبدالله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود گفت اینهم
از شما شده اگر فضله طعام خود باین قوم کرم نمیدادید ایشانرا قوت آن نمیبود که با ما خصومت کنند بخدا
سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قایلی گفته سمن کلبک یاکلک فربه کن سگ خود را تا ترا بخورد اما والله
لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ بخدا اگر بمدینه مراجعت کنیم عزیز ما ذلیل تر است ایشانرا از مدینه
بیرون کند مراد او باعز نفس خبیث خودش بود و مراد باذل نفس طیب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زید بن ارقم چون
غضب شده آتش غضب او مشتعل شد و گفت تو میتوانی و بمقدار در میان قوم خود مقهور و مقبوضی و لی اعتبار محمد در
عزت و ارجمندیست از جانب حق تعالی و در مودت و دوستی از طرف مسلمانان بخدا که من بعد میان ما و تو دوستی
نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که من بازی میکردم زید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را از این قضیه خبر داد عمر
حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که کشتن او سزاوار نیست چه جمعی از مسلمانان
بوی باز بسته اند و دیگر آنکه مردمان میگویند که محمد اصحاب را میکشد پس بجهت تسکین فتنه در آن مکاره روز بکوچ کردن امر فرمود
و کسی را بطلب ابن ابی فرستاده میگفت این سخنان تو گفته گفت بحق آن خدایی که بر تو قرآن فرو فرستاده که من این را
نگفته ام و زید دروغ گفته جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله عبدالله شیخ قریش است و مردی عاقلست گفتار کودکی در حق او
قبول میفرمایید تواند بود که سخن او را فهم نکرده باشد و نیک نشنیده باشد آنحضرت عذر او را قبول نموده و این در میان
انصار منتشر شد و همه زید را ملامت کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله چه سببیست که در وقتی چنین بر خلاف عادت کوچ کردید
فرمود که ای نشنیدی آنچه صاحب شما گفته که چون بمدینه رسیم عزیز ذلیل را اخراج کند گفت یا رسول الله عزیز تویی و اذل او

واگر خواهی وی را اخراج کن پس گفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرما والله که در آن وقت که تو بمدینه تشریف آوردی قوم او برای او
تاجی مکلل می‌ساختند تا بر سر وی نهاده او را رئیس خود گردانند و چون تو آمدی کار دگرگون شد و اعتقاد او آنست که تو امارت
و ریاست را از وی سلب کرده و مانع پادشاهی او شده‌ای پس پسر وی عبدالله بن ابی پیش آمده گفت یا رسول الله همه خزرج میدانند
که هیچکس عبدالله را دوست تر از من نمیدارد اما در کار دین رفق و مدارا نخواهد کرد و اگر در کشتن او جازمی بفرما تا او را بکشم
و میترسم که اگر کسی دیگر را بفرمایی تا او را بکشد من تاب نیاورم که نظر در روی او کنم و نفس اماره مرا در آن دارد که انتقام از وی بکشم
و چون مؤمنی را برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برو با او مدارا کن
مادام که با ما باشد با او ملایمت نما و دقیقه از حرمت داری او دریغ مدار القصه از آنجا کوچ کردند و آن روز و آن شب
میرفتند تا روز دیگر که در وقت چاشت که آفتاب گرم شد همه رنجور و کوفته شدند و فرود آمدند و بجهت کوفت و ماندگی
راه همه در خواب رفتند و سبب تحمیل این مشقت بر ایشان این بود که تا حدیث عبدالله بن ابی از یاد ایشان برود پس بعد از ظهر
از آنجا کوچ کرده میرفتند تا به نقعا رسیدند و آن موضعیست قریب ببقیع در کنار آب حجاز و آنجا فرود آمدند و چون
بار ها بگشادند بادی سخت بر خواست که همه از آن خائف شدند و شتر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن شب گم شد حضرت
فرمود که منشأ این باد عظیم آنست که در مدینه یکی از اکابر فوت شده گفتند آن کیست یا رسول الله فرمود رفاعه
و او یکی از منافقان بود و از رؤسای یهود و پشت و پناه ایشان بود و در نهایت شقاق و نفاق و شخصی از اهل نفاق گفت
عجب از محمد که خبر میدهد که در مدینه چه حادثه واقع شده و خبر از شتر گم شده خود ندارد فی الحال جبرئیل نازل شد و سخن آن
منافق را بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله رسانید و موضع آن شتر را بوی نمود پس حضرت با اصحاب گفت که من دعوی نمیکنم
که غیب میدانم ولیکن حق تعالی قول آن منافق را و موضع آن شتر بمن اخبار نمود پس گفتند یا رسول الله موضع شتر کجاست
فرمود در فلان شعب زمام او بر شاخ درخت پیچیده بعضی برفتند تا آنجا همچنان بود که آن حضرت خبر داده بود و شتر را
گرفته بعسکر همایون آوردند آن منافق ایمان آورد و علت نفاق از دل او زایل شد و چون بمدینه نزدیک شدند تابوت
رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته ببقیع می‌آوردند تا آنجا دفن کنند مرویست که چون لشکر نصرت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
بوادی عقیق رسیدند پسر عبدالله بن ابی بر جادهٔ طریق توقف اختیار کرد تا پدرش رسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر

نهاده گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ترا اذن دهد و بدانی که اذل توئی
و اعز او عبدالله شکایت پسر نزد رسول صلی الله علیه و آله فرستاد رسول کسی او بپسر فرستاد که پدر را رنجه مدار و
بگذار تا بمدینه در آید پس گفت چون امر رسول چنین است ترا واگذاشتم و در آن دو سه روز بیمار شد و رخت
بدار الجزا کشید و زید بن ارقم چون آمد بمدینه بجهت تعرض و ملامت کفار با دل مغموم و مهموم در خانه نشست
حق تعالی برای تصدیق زید و تکذیب ابن ابی بر رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد که چون بیایند نزد تو منافقان
یعنی ابن ابی و احزاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم إنک لرسول الله آنکه تو فرستاده خدائی یعنی
منافق نیستیم و بدل و زبان رسالت ترا معتقدیم شهادت اخبار است از علم منبه دیه که آن حضور و اطلاعست و لهذا
تصدیق متعهد به نمود و تکذیب ایشان در شهادت بقول والله یعلم و خدای میداند إنک لرسوله که تو
رسول اوئی چه اوست که مرسل تست والله یشهد و خدای گواهی میدهد إن المنافقین آنکه منافقان
لکاذبون هر آینه دروغ گویانند در گواهی خود بجهت عدم موافقت اعتقاد ایشان با گفتار ایشان را آنکه دل
ما معتقد رسالت تست دروغ باشد اتخذوا أیمانهم فرا گرفتند آن منافقان سوگندان خود را که جاری
مجرای قسم است در تأکید جنة سپری یعنی آن را وقایه خود ساختند تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن شوند مانند اهل
حرب که سپر را آلت حفظ خود میگردانند فصدوا پس باز میدارند مردم عوام را بالقای شهادت باطله و کلمات
واهیه عن سبیل الله از اتباع راه حق که طریق اسلام است همچنانکه فعل مبتدعه است إنهم بدرستی که ایشان
ساء ما کانوا یعملون بد عملی است آنچه هستند که میکنند از اظهار ایمان و ابطال خلاف آن و از منع مردمان
از ایمان ذلک این قول ایشان که شاهدست بر بدی اعمال ایشان با این حال مذکور از نفاق و کذب بأنهم
آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان یعنی بکلمه شهادتین ناطق شدند و خود را در زی مسلمانان نمودند
ثم کفروا پس نگرویدند بدل یعنی بعد از آن ظاهر شد کفر ایشان و مبین گشت نفاق ایشان از اقوال ایشان
مثل آنکه گفتند اگر آنچه محمد میگوید حق است پس ما خرانیم و در غزوهٔ تبوک میگفتند که دور است که پیغمبر طمع دارد که
فتح قصور کسری و قیصر کند و امثال این که علامت ظاهرست بر نفاق ایشان فطبع پس مهر نهاده شده علی

قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بسبب آن مهلکه ایشان را از اهل ایمان امتیاز کنند و ایشان لعن کنند با آنکه حق تعالی
الطاف هادیه از ایشان باز گرفت و تخلیه ایشان کرد و دیگر بادیه ضلالت و خذلان ایشان را باز گذاشت بجهة
فرط عناد ایشان بر کفر و عدم تفکر در معاد با وجود مشاهده معجزات ظاهره داله بر تحقیق رسول رب العباد
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان را نمی‌شناسند صحت آن بجهة عدم تفکر و تدبر در آیات
هادیه تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مرد جسیم و نیکوصورت و شیرین سخن و فصیح زبان بود
و جمعی دیگر از منافقان نیز با این صفت بودند و چون بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدندی استناد کردندی
و بکلام فصیح تکلم نمودندی و آن حضرت از هیاکل جسیمه و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق تعالی فرمود وَإِذَا
رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ و چون ببینی منافقان را بشگفت می‌آرد ترا جسمهای ایشان بجهة حسن و صباحت
آن وَإِنْ يَقُولُوا و اگر سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهة طلاقت و حلاوت و بلاغت
و فصاحت کلام ایشان و سبب این آنچه میگویند از ایمان کاذبه بر اعیان خود و غیر آن یا در میکنی كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباحی اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و خیر
يَحْسَبُونَ میپندارند و گمان می‌برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که بر آید در میان لشکر و هر آوازی که بشنوند عَلَيْهِمْ
که آن واقع است بر ایشان یعنی بددلی و ترس ایشان بمرتبه‌ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که بر ایشان واقع خواهد شد
و از آن ضرری با ایشان خواهد رسید و هلاک خواهند شد یا هر گاه صیحه بشنوند ظن ایشان آن باشد که آیتی نازل شده
که کاشف احوال ایشانست و بجهة آن نفاق ایشان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان ظاهر شده رسوا خواهند شد هُمُ
الْعَدُوُّ ایشان دشمنان کاملند ترا و هم مؤمنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر ایشان و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش
قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداناد خدا ایشان را در سوی دنیا و آخرت کرداناد تعلیم مؤمنانست که بدین کلمه دعا بر ایشان کنند
أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه بر گردیده می‌شوند از طریق حق با وجود کثرت دلالات هادیه این تعجبست از جهل و ضلالت
ایشان بعد از نزول این آیه قوم ابن ابی ویرا گفتند این آیات در باره تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا از برای تو آمرزش
طلب کند آن منافق سر را بپیچید روی بگردانید و گفت مرا گفتند ایمان آر آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده دادم همین مانده

که محمد را سجده باید کرد آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را یعنی ابن ابی و اصحاب او را که تَعَالَوْا
بیایید بطریق اعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبید برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ
بپیچند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن برتابند چنانکه گویی از امر مکروهی بگردانند یا سر را بحرکت در آورند
و بجنبانند بجهة استهزا وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و ایشان را بینی که اعراض کنند از اعتذار خواستن نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و طلب مغفرت از او کردن و اظهار کنند کار عدم احتیاج ایشان بدو وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ
لَهُمْ آمرزش خواهی برای ایشان أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان یعنی یکسانست استغفار تو برای ایشان
لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هرگز نیامرزد خدا مر ایشان را بجهة رسوخ ایشان در نفاق و عناد از حسن نقلست که حضرت رسول
برای ایشان استغفار میکرد بنا بر ظاهر حال ایشان یا بشرط توبه یا بشرط آنکه باطن ایشان مثل ظاهر باشد پس حق تعالی اخبار
او نمود که ایشان بر صفت کفر بمیرند حضرت ترک استغفار ایشان نمود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي راه فلاح
نمی‌نماید الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان را از دایره صلاح یعنی نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد بجهة فرط
عناد و رسوخ کفر و نفاق ایشان با وجود ادله داله بر حقیقت ایمان هُمُ الَّذِينَ ایشان آنانند که يَقُولُونَ میگویند
انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید و لباس و طعام مدهید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسی که نزدیک رسول خدا اند
از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهة گرسنگی و برهنگی یعنی تا غلامان نزد خواجگان روند و پسران
بپدران ملحق شوند حاصل که منافقان انصار را منع میکردند و از انفاق بر فقرای مهاجر وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست
خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای آسمانها و زمینها یعنی مفاتیح ارزاق که از آسمان یا زمین به بنده رسد به
قدرت اوست و بر حسب حکمت و مصلحت هر کرا خواهد غنی گرداند و اگر چه اهل مدینه اباد داشته باشند از انفاق نمودن
بر مهاجر وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان بجهة فرط عناد و جهالت و ضلالت لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق
علی الاطلاق او سبحانه است نه آدمیان يَقُولُونَ و میگویند یعنی ابن ابی و کسی که تابع اویند در اعمال و اقوال
لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما از این سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه طیبه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر
مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد ابن ابی از اعز نفس اوست و از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل مخلوقات

علیه افضل الصلوة والتسلیمات حق تعالی قول او نموده فرمود که وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدای راست عز
قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت یا عز اعلای دین او بر سر ادیان
بفتح و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گرویدگان راست عز ایمان و طاعت و یا عز خلود ایشان در جنت همچنانکه ذلت
و هوان مر شیاطین راست و اتباع ایشان از کافران و منافقان و گویند عز خدای پنج است عز ملک و بقا و عز
عظمت و کبریا و عز بذل و عطا و عز جلال و بها و عز رفعت و علا و عز رسول نیز پنج است عز سبق و ابتدا و اذان و ندا
و عز قدم سبق بر انبیا و عز اجتبا و اصطفا و عز ظهور بر اعدا و عز مؤمنان پنج است عز تاخیر که نحن الآخرون السابقون
عز تیسیر که ولقد یسرنا القرآن للذکر و یرید الله بکم الیسر و عز تبشیر و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا
و عز توقیر و انتم الاعلون و عز تکثیر که انکم لاکثر الامم مرویست که امام حسن علیه السلم را گفتند که در تو تیه و کبر
میبینند فرمود آن کبر نیست بلکه عزت است پس این آیه تلاوت فرمود و گویند عز خدا بولایت است که هنالک الولایة لله الحق
و عز رسول بکفایت که انا کفیناک المستهزئین و عز مؤمنان بعلو و رفعت که انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین وَلٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان از فرط جهل لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در نمی یابند حقیقت عزت و حقیقت آن را و بجهة فرط
جهالة و ضلالة مظنه ایشان آنست که عزت مر ایشان راست و بعد از بیان حال منافقان خطاب بمؤمنان میکند که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تُلْهِكُمْ باید که مشغول نسازد شما را أَمْوَالُكُمْ مالهای
شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای که آن صلوة خمس است یا جمیع فرایض
یا قرآن یا جهاد یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بر قضا چه مقتضی ایمان آنست و لیکن هذا اغلب شبه بر دوستی
اشیا مراد نهی ایشانست از مشغولی باموال و تصرف در آن و سعی و تدبیر آن و تلذذ و استماع از آن و سرور شدن
بلقای اولاد و شفقت بر ایشان و قیام نمودن بمؤنت ایشان و تسویه انچه صلاح حال ایشان باشد و بجهة آن
باز ماندن از طاعة رحمن نه نهی اموال و اولاد از ایشان چه توجیه نهی از این هر دو جهة متابعه است در توجه
تام بعبادت و لهذا حق تعالی میفرماید که وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق باز ماند
فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ پس آن گروه ایشانند زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته اند

ونفقه

و نفقه کنید در راه خدای تعالی مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را مراد اخراج زکوة و سائر حقوق
واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب و علامات مرگ
فَيَقُولَ پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف شده باشد از تأسف و تحسر رَبِّ ای پروردگار من لَوْلَا
أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نینداختی و مهلت ندادی مرا یعنی تاخیر نکنی موت مرا إِلٰى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک
در آن اخراج حقوق توان کرد فَأَصَّدَّقَ پس در آن زمان تصدق کنم و حقوق واجبه را از مال
خود ادا کنم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از شایستگان و نیکوکاران و فرمان برداران بسبب این تدارک
از ابن عباس نقل است که این آیه در حق مانعان زکوة نازل شده و بعد از آن فرمود که تصدق نمایید قبل از آنکه
سلطان مرگ بر شما نازل شود پس آن زمان توبه مقبول نشود و هیچ عمل نفع ندهد وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ
و هرگز باز پس نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن
او چه حکمت الٰهی مقتضی آنست که چون عمر باخر رسد چیزی بران نیفزاید و از آن کم نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ
و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد و چون دانستید
که مرگ از وقت خود متاخر نمیشود و شما را بران جزا خواهند داد پس هر چند زودتر مسارعت کنید به بیرون
آمدن از عهده واجبات خود و مستعد شدن بمثوبات سورة التغابن ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره تغابن بخواند و در فرایض روز قیامت اینسوره شفیع او باشد و شاهد بر اعمال صالح
نزد آنکس که او را اجازت شهادت داده باشد و از و مفارقت نکند تا که در بهشتش در آورد و چون خدای تعالی
ختم سوره منافقین نمود بامر بطاعة و نهی از معصیة افتتاح این سوره ببیان حال مطیع و عاصی کرده فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و نزهی یاد میکند مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست از روحانیات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از جسمانیات تسبیح مکلفان بمقال است و تسبیح غیر ایشان بدلالت چه آنها
دال اند بر کمال قدرت و علم و استغنای او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق چه خالق ارض و سما
و مبدع ایشانست وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از وست وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

قدير و او بر همه چیز تواناست از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل بر وفق حکمت و مصلحت
هو الذي خلقكم اوست آنکه که آفرید شما را ای آدمیان و از عدم بوجود آورد فمنكم كافر
پس بعضی از شما ناگرویده اید بخالقیت او چون دهریان و یا بر وحدت او چون مشرکان ومنكم
مؤمن و برخی از شما باور دارند خالقیت و وحدانیت او را چون اهل ایمان تقدیم کفر
بر ایمان باعتبار غلبه و اکثریت است خلاصه معنی آنست که خدا آنکسی است که بر شما تفضل نموده اجل
نعم خود را که آن خلق است و ایجاد از عدم پس واجبست بر شما که بنظر صحیح تفکر کنید در معرفت او
و همه شما باید که مطیع او شوید و شکر نعمت او پس بعضی از شما در آن تفکر نکرده در دریای کفر
و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر بسفینه تفکر نشسته بوسیله بادبان نتایج افکار صایبه خود را بساحل
معرفت کشیده اند والله بما تعملون بصير و خدای بآنچه میکنید بینا و داننده است پس بر وفق اعمال با شما معامله
خواهد کرد خلق السموات والارض بیافرید او سبحانه همه آسمانها و زمینها را بالحق براستی یعنی بحکمت بالغه
و اغراض صحیحه نه بباطل و امر لا طایل یا برای بیان حق چه آنها دالند بر وحدانیت و آثار خالقیت و قادریت و عالمیت
حضرت عزت پس مظهر حق باشند وصوركم و تصویر کرد در سکانت شما را فاحسن پس نیکو گردانید صوركم
صورتهای شما را با امتداد قامت و اعتدال خلقت تا شکر گوئید برین نعمت و دال بر حسن صورتست اینکه هیچ آدمی
تمنا نمیکند که صورت حیوان دیگر باشد و اگر حیوان نیکوتر از انسان بودی تمنای آن کردی که بر صورت آن حیوان باشد
قشیری گفته که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را مجلی گردانید بجمال قربت واليه المصير و بسوی اوست
بازگشت همه در آخرت پس کسی که بر نعمت خلقت و حسن صورت شکر کند مجازات خواهد داد و جمعی که کفران آن نموده اند
سزا خواهد رسانید يعلم میداند بعلم کامل خود ما في السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وما
في الارض و آنچه در زمینست از انواع مخترعات ويعلم ما تسرون و میداند آنچه می پوشید آنرا بریکدیگر وما تعلنون
و آنچه آشکارا میکنید والله عليم بذات الصدور و خدا داناست بآنچه در سینهاست از خواطر و افکار
یعنی عالمست بجمیع معلومات بعلم جزئی و کلی چه نسبت مقتضیه علم او بهمه سوا علی السویه است آیه دالست بر وعید و تهدید

قوله ألم يأتكم آیا نیامد بشما ای کفار مکه نبؤا الذين كفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل
پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فذاقوا پس چشیدند وبال امرهم
عقوبت و وبال روزگار خود را یعنی جزای کفر خود را در دنیا از غرق و ریح و صرصر و عذاب یوم الظلة ولهم
و مر ایشانراست در آخرت عذاب اليم عذابی دردناک ذلك این وبال دنیا و عذاب عقبی مر ایشانراست
بانه كانت تأتيهم بسبب آنست که شان و قصه این بود که آمد بایشان رسلهم پیغمبران فرستاده شده
بالبينات بحجتهای روشن و معجزات هویدا فقالوا پس گفتند بروجه تکبر و عناد انکار که ابشر
آیا آدمی مانند ما يهدوننا راه مینماید ما را و ندانستند که اگر رسول فرشته می بود بصورت انسان میبود تا مرئی شود
کقوله لجعلناه بشرا فكفروا پس کافر شدند برسولان وتولوا و روی بگردانیدند از نزد اینجانب ایشان
و تدبر در معجزات که با ایشان بود پس حق تعالی ایشانرا مستاصل ساخت واستغنى الله و بی نیاز شد خدای از ایمان
و طاعت ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه از آن نه آنکه در حین اعراض ایشان غنای او وجود پیدا
کرد چه او غنی بذاتست پس تکلیف ایشان بجهت وصول منفعت بایشانست نه با او سبحانه والله غني و خدای بی نیاز است
از عبادت آفریدگان و از غیر ایشان حميد ستوده پس ستوده ستایش کنندگان چه وجود هر یک از مخلوقات
دالست بر حمد او زعم الذين كفروا دعوی علم میکنند آنانکه کافر شدند أن لن يبعثوا آنکه هرگز بر
انگیخته نخواهند شد قل بگو ای محمد در رد قول آنها بلى آری بر انگیخته خواهید شد وربي لتبعثن
سوگند بپروردگار من که البته مبعوث گردید روز قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم
بآنچه کرده اید در دنیا یعنی البته حساب شما کنند و شما را بجزا و سزا رسانند وذلك واین بر انگیختن و جزا دادن
على الله يسير بر خدا سهل و آسانست بجهت قبول ماده و حصول قدرت تامه و چون مآل شما چنین خواهد بود
فآمنوا بالله پس بگروید و ایمان آورید بخدا ورسوله و بفرستاده او که محمد است والنور الذي انزلنا
و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلی الله علیه و آله مراد قرآنست که ظاهر در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است
والله بما تعملون خبير و خدای بآنچه میکنید از اقرار و انکار دانا است پس شما را بران جزا خواهد داد پس جزا دهد شما را هم

يوم يجمعكم در روزی که خدا شما را جمع کند ليوم الجمع برای آنچه در وی جمع است از حساب و جزا
وغیر آن یعنی روزی که جامع بعث و جزا و حساب است یا برای روزی که خلق اولین و آخرین در وی جمع
شوند یا از حیثیت اجتماع انبیا با امم یا ظالم یا مظلوم یا اهل نار یا اهل جنت و اسناد آنست که یوم الجمع
باعتبار آنست که در آن روز ملائکه و جن و انس باهم مجتمع شوند ذلك آن روز جمع يوم التغابن روز
تغابن آوردن است بر یکدیگر بجهت نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت داشته باشند بر تقدیر آنکه سعدا
می بودند و نزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ داشته باشند بر تقدیر آنکه اشقیا می بودند چنانکه در حدیث
نبوی واقع شده که معنی تغابن در آن روز آنست که هیچ بنده در بهشت نرود الا که بنمایند باو جای او را که در دوزخ
داشته بر تقدیر آنکه کافر میبود تا شکر را زیاده کند و هیچ بنده بدوزخ نرود مگر که بنمایند مکان او را در بهشت
بر تقدیر آنکه نیکوکار بود پس در آن روز مؤمن مقام کافر را میراث گیرد در بهشت و کافر از دوزخ بمقام مؤمن در
آرند و ذلک یوم التغابن باین معنی است و گویند تغابن باین اعتبار است که هر یک از خلایق غبن بیند و هر یکی بر مقدار
حظ خود حسرت و پشیمانی خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا ببهشت روم مؤمن گوید که چرا عبادت بیشتر نکردم
تا زیاده ازین درجه داشته باشم پس کافر غبن خود را بیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را در باب تقصیر حسنات و
بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال تفصیل آن میکند ومن يؤمن بالله و هر که بگرود بخدا و رسول ويعمل صالحا
و بکند کار شایسته يكفر عنه سيئاته بپوشند خدا از وی بدیهای وی را یعنی عفو فرماید آن را ويدخله و در آرد
او را جنات تجري ببوستانهایی که میرود من تحتها الانهار در زیر قصور و اشجار آن جویها خالدين
فيها در حالتی که جاوید آن باشند در آن ابدا همیشه و این تاکید خلود است ذلك آن عفو از گناه و در آوردن
در بهشت نزهتگاه الفوز العظيم رستگاری بزرگ است که فوق آن متصور نباشد والذين كفروا و آنانکه نگرویدند
بوحدانیت خدا و رسالت انبیا وكذبوا بآياتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزات پیغمبر آخر الزمان
اولئك آن گروه شقاوت آثار تیره روزگار اصحاب النار یاران دوزخند و ملازمان آن خالدين فيها در حالتی که
باقی مانند کاننده در آن که هرگز نمیرند تا از آن عذاب برهند ما اصاب من مصيبة نرسد هیچ کسی را مصیبتی از مصایب

الا باذن الله مگر بفرمان خدا و اراده او و مراد هر مصیبتی است که از خدا به بنده رسد مانند بیماری
و سختی و قحطی و موت ولد و تلف مال و مانند آن و چون او بهمه مصایب محیط است اگر خواهد ترا از آن
سالم میتواند داشت لیکن برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ثبات بر آن رفع بلیه نمیکند از
ایشان و چون اهل مصایب دانستند که این مصیبت و بلیه مراد الله است بجان قبول آن میکنند و از وقوع
آن اضطراب ننمایند و گویند باذن علم است یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالم است بآن و عوض
و ثواب خواهد داد و یا مراد باذن تخلیه حق تعالی است بر وجه اختیار بندوند اختیار میان الکل و میان آنکه
خواهد که بدی باو رسد ومن يؤمن بالله و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که آنچه از قبل او سبحانه
باو میرسد خیر و صلاح او در آنست يهد قلبه راه نماید خدا دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را با ایمان
یا مرتبت لطف را یا او کرامت فرماید یا طاعات و عبادات او را زیاده کند و بروایت ابن عباس راه نماید
دل او را بکلمه استرجاع تا در وقت مصایب بقول انا لله و انا الیه راجعون قایل شود و رضا بقضا داده خود را
تسلیم کند یا راه نماید او را بصبر و شکر تا در نعمت شکر کند و در مصیبت صبر نماید والله بكل شيء عليم
و خدا داناست بهمه چیزها پس میداند قلوبی را که لطف او در آن موثر است و بجهت آن اعطای لطف میفرماید
و علم دارد بقلوبی که لطف او در آن اثر ندارد و بسبب آن منع لطف میکند از آن و یا عالمست بصابر و شاکر و جزوع
و کفور و همه را بر وفق آن جزا میدهد واطيعوا الله و اطاعت کنید خدا را در جمیع مامورات واطيعوا الرسول
و فرمان برید رسول او را در همه چیزها که شما را بر آن میخواند و از آن باز میدارد فان توليتم پس اگر روی گردانید
از طاعت پیغمبر زیانی باو نمیرسد زیرا که اطاعت شما بر وی مکتوب نشده فانما على رسولنا پس جز این نیست که
بر فرستاده ما البلاغ المبين رسانیدنیست هویدا و او تبلیغ رسالت کرده و آشکارا وظیفه ابلاغ بجای
آورده پس اعراض شما مترتب نشود بلکه وبال آن بمتبدی راجع گردد الله و خدای بحق اوست لا اله الا
هو نیست هیچ معبودی سزاوار او وعلى الله و بر خدای نه بر غیر او فليتوكل المؤمنون پس باید که توکل
کنند مؤمنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود را باو واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس

منقول است که بعد از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند داعیه مهاجرت کردند
بمدینه و زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و بیقراری در آمده ایشانرا نمیگذاشتند و میگفتند ما
اینجا ضایع و سرگردان می‌شویم و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت رفتن ایشان از مهاجرت متقاعد شدند
در حق تعالی در باره ایشان آیه فرستاد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ
بدرستی که از زنان شما وَأَوْلَادِکُمْ و فرزندان شما مانع هجرت می‌شوند و در امر دین با شما امتناع میکنند
عَدُوًّا لَکُمْ دشمنانند مر شما را
چه نمیگذارند که شما بمثوبات
اخرویه فایز شوید
و نشوز و عقوق میورزند فَاحْذَرُوهُمْ پس حذر کنید از ایشان و بمکابده و تملق و تضرع ایشان فریفته مشوید
تا شما را از راه نبرند و از هجرت که مثمر حصول روضه جنت است باز ندارند آورده که بایشان رسید هجرت کردند و چون
بمدینه آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از ایشان هجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل و دانائی فاضل شده اند قصد
عقوبت زن و فرزند خود کرده اند و گفتند که ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان
باز گرفتند و مراسم شفقت و مرحمت فرو گذاشتند حق تعالی فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد
ترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا و روی بگردانید از عتاب ایشان از آنچه از ایشان صادر شده وَتَغْفِرُوا و بپوشید آنرا و عذر ایشان
بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا غَفُورٌ رَحِیمٌ آمرزنده و مهربانست از ایشان درگذرد و با شما همان معامله
کند که با ایشان بجا آورید از عفو و صفح و مغفرت و مع ذالک مترتب فضل بشما کرامت فرماید و گفته که عوف بن مالک
اشجعی صاحب اهل و ولد بود و چون خواست که بغزا رود ازواج و اولاد در آویختند که ما را بکه میگذاری و ما بتو
چگونه زندگانی کنیم وی بر صدد آن شد که ایشان را از پی خود برد حق تعالی این آیه فرستاد و منع او نمود از ایذا اولاد و
فرمود که إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُکُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش است تا ظاهر گردد
که کدام از شما محبت حق را بر آن اختیار میکنید و کدام دل بمال بسته از محبت الهی کرانه میگیرید یا آنکه ایشان موجب
بلا و محنت اند و سبب ریاضت و مشقت چه بجهت ایشان تکلیف زیاده میشود که بتقصیر آن مستوجب عذاب ابدی میگردد
و هیچ بلائی ازین عظیمتر نیست وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِیمٌ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت خدا و رسول
و اطاعت ایشانرا اختیار کند بر محبت اموال و اولاد در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر کنند و گویند

اهل و عیال او حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن بایشان حسنات را گذاشته اند و طاعت الهی را از دست داده
و از بعضی سلف منقول است که العیال سوس الطاعات یعنی عیال موذی طاعات اند و مفنی عبادات همچنانکه کرمها
خرد که پشمینه را ضایع میکنند و غله را میخورند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدا و پرهیز از موجبات
عقاب مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید و طاقت داشته باشید در خشیة از حضرت عزت این آیه منافی اتقوا الله
حق تقاته نیست زیرا که ارتکاب آن مستلزم ترک جمیع معاصی اند پس هر که از جمیع محارم بر کنار است از عقاب
الهی رستگار است و امری که حق تعالی به بنده میکند ناچار است از آنکه مشروط باستطاعه باشد پس کریمه فاتقوا الله
حق تقاته نیز مشروطست بقدر طاقت وَاسْمَعُوا و بشنوید مواعظ خدا تعالی را وَأَطِیعُوا و فرمان برید مر اورا
وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید اموال خود را در وجوه بر و بکنید خَیْرًا کار را که بهترین افعال است و نیکوترین اعمال یا
نفقه کنید مال را انفاقی نیکو یعنی خالصا لله و یا خیر یعنی مال باشد یعنی نفاق کنید مال را لِأَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود
چه فواید این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیه است و مراتب باقیه در روضات جنان
وَمَنْ یُوقَ و هر که نگهداشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی خود را باز دارد از بخل در حقوق
مفروضه فَأُولَئِکَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران در دنیا از ذمات
و در عقبی از عقوبت و رسندگان بروضه جنت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که هر که زکوة را
ادا کند او نگهداشته شده است از بخل نفس خود إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدا را مراد انفاق حقوق واجبه است
که عوض آن بر خدا واجبست همچنانکه بر مقترض ادای عوض واجبست قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون بنیکو
یعنی مقرون باخلاص بی شائبه ریا و منت یُضَاعِفْهُ زیاد کرداند خدا آن را که داده شده لَکُمْ برای شما
یکی را تا ده تا هفتصد و تا بیحساب وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین کرده باشید از
امساک و ترک انفاق و غیر آن وَاللَّهُ شَکُورٌ و خدا جزا دهنده سپاسداران کانست چه عوضه جزیل
را بر صدقه قلیل میدهد مراد آنست که هر که در شکر مبالغه نماید حق تعالی در مقابل آن مثوبات بالغه بوی
کرامت کند حَلِیمٌ بردبار است بعقوبت عصاة یعنی تعجیل نمیکند در عذاب ایشان اگر چه ذنوب ایشان

از حد حصر بیرون باشد عالم الغیب والشهادة دانای پنهان و آشکار است پس الحجه ظاهر میکنید از تصدیق و انچه
پنهان میدارید از اخلاق و ریا میداند العزیز غالب و تمام القدرت بر انتقام کشیدن از کسی که
حقوق واجبه را باخلاص ندهد الحکیم حکم کننده بکرامت و رحمت مر کسی را که از روی صدق
تصدیق نماید باحکامی که حکم کند بر وفق حکمت و مصلحت یا کنید از ثواب و عقاب سورة الطلاق ابی بن کعب
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره فرایض بخواند حق تعالی او را در پناه خود
کرد و او را از خوف قیامت ایمن گرداند و از دوزخ نجات داده به بهشت در آورد و بدانکه چون حق تعالی
ختم سورة التغابن بذکر زنان و تحذیر مردان از مکاید ایشان نموده افتتاح این سوره نیز در احکام زنان
نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها النبی اذا طلقتم النساء
آورده اند که عبد الله عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت گفت رجوع کن تا از حیض پاک شود
آیه آمد که ای پیغمبر چون تو و امت تو که خواهید که طلاق دهید زنان مدخوله خود را که صغیره و یائسه و حامله
نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید ایشان را لعدتهن در وقت عده ایشان که آن طهریست که
با ایشان نزدیکی نکرده باشید در آن چه این طهریست که از ایام عده ایشانست و باید دانست که حکم بعدم
صحت طلاق در حیض مشروط بدو امر است یکی آنست که زوجه مدخوله بها باشد دوم آنکه زوج حاضر یا در حکم
حضور باشد بایمعنی که استعلام حال زوجه تواند کرد پس اگر مدخوله بها نباشد یا آنکه زوج غایب باشد بر وجهی که
علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری بطهری دیگر در این صورت صحیحست و اگر چه در حالت حیض واقع شده
باشد و این اجماع اصحاب ماست و اخبار اهل بیت علیهم السلام درین قول متظافر است و طلاق در حیض یا در طهری
که در آن مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست و بیان صیغه طلاق و احکام آن و مسایل متفرعه بر آن و اقوال
اهل خلاف در آن و دفع آن که از اقوال ائمه صادقین است علیهم السلام در منهج الصادقین مسطور است و بعد از امر
بطلاق زوجه در وقت عده امر میفرماید که واحصوا العدة و شمار کنید عده زنان را یعنی ضبط کنید و آنرا
کامل سه طهر چه ایشان از ضبط آن عاجزند یا از احصای آن عاجز بغلبه نسیان و نقص عقل ایشان و بتمامه

اوقات اطهار را که وقت طلاق است و چون فواید بسیار در ضمن احصا مندرجست از نیجهت حق تعالی جهت
متابعه در باب آن فرمود که واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست در ضبط عده پس
در آن نهادن مورزید یا تطویل آن مکنید باینوجه که رجوع کنید و طلاق گویید و باز رجوع کرده طلاق
گویید بجهة ضرر رسانیدن بزوجات خلاصه معنی آنست که امر او سبحانه را در باب احصا سمع اصغا
قبول نمایید و بجهة قصر و تطویل مخالفت آن مکنید و بدانکه عده عبارتست از قعود مرئه از زوج
تا انقضا مدت معینه بحسب شرع و آن بر چند نوع است اول به اقراء است یعنی اطهار و آن عده حایضات است
چنانکه مذکور شد دوم بماههاست که آن سه ماهست مر زنی را که در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند و چهار ماه
و ده روز زنی را که زوج از و وفات کرده باشد نوع سیم بوضع حمل است خواه حامله باشد یا در سن من تحیض الا
متوفی عنها زوجها که عده او ابعد اجلین است و این هر دو نوع اخیر بعد ازین مذکور خواهد شد لا تخرجوهن بیرون
مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که در وقت زنا شوهری آنجا بودند تا وقتی که عده ایشان بسر
آید مراد خانهای شوهرانست و اضافه بیوت بایشان بجهة اختصاص است از قبیل الجل الفرس و لا یخرجن و باید
زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو متفق باشید بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان
پس بدون رضای ایشان بیرون مکنید ایشان را از بیوت الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة یعنی زنی
هویدا کرده شده و فعلی بکسر یا میخوانند یعنی بکردار قبیح که روشن کننده حال ایشان باشد در بدکاری و مراد از آن
فحش و ایذا و ضرر رسانیدن باهل زوج چه آن در حکم نشوز است که مسقط حقوق ایشانست و این قول منقول است از حضرت
صادقین صلوات الله علیهم اجمعین و از حضرت امام رضا علیه السلم نیز ماثور است و معمول فقهای ماست و این حکم در عده
رجعیه است که علاقه زوجیت در آن باقیست و شوهر را در آن رجوع است بدون تجدید عقده نکاح بخلاف عده
باین چه باجماع فقها اخراج و خروج در عده باین جایز است و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله
حدهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان و من یتعد و هر که درگذرد حدود الله از حدهای خدا فقد ظلم
نفسه پس بتحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را بسبب آن مستحق سخط و عقوبت خدا ساخته و از مثوبات ابدیه محروم مانده

لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا ای پیغمبر برگزیده یا نمیداند هیچ نفس لعل الله یحدث
شاید که خدا نو گرداند بعد ذلک امرا پس از این طلاق کاری را باین وجه که مرد را پشیمان سازد
و دوستی زن در دل او پدید آرد تا رجوع نماید پس ایشان را از خانه بیرون نکنید شاید که از طلاق
نادم شوید و رغبت کنید بزنان پس مراجعت نمایید بایشان فاذا بلغن پس چون رسیدند زنان
اجلهن بمدت خود یعنی مشرف گردند بزنان آخر عده فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی
رجعت کنید با ایشان بمعروف بنیکوئی که آن حسن معاشرت و لطف مرافقت و انفاق مناسب و عدم قصد
طلاق بار دیگر با ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بطریق مذکور تا مانع از دواج ایشان شود بغیر او او فارقوهن
یا جدا شوید از ایشان بمعروف بنیکی یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن و صداق تسلیم او کنید حاصل
تا مطلقات در عده اندامساک و مفارقت ایشان در دست شماست و بعد از عده اختیار ایشانست
در زوج ایشان شما یا بغیر شما و ترک مطلق مزاوجه جایز نیست که مراد ببلوغ اجل نهایت زمان
عده باشد زیرا که درین صورت زوج مالک رجعت نیست بجهت آنکه زن باین میشود و مالک نفس خود خواهد بود
و اشهدوا و گواه گیرید بر طلاق از روی وجوب یا بر رجوع و مفارقت بر طریق ندب ذوی عدل
خداوند عدل را یعنی دو کس را که عادل باشند منکم از شما که مؤمنانید و فایده اشهاد آنست که تا مرد جاحد
طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عده منکر رجعت نشود و اینکه امر بر سبیل وجوبست اگر اشهاد در طلاق باشد
و بر سبیل ندب اگر در مراجعه و در مفارقه باشد اجماع فقهای مالت و اقیموا الشهادة و اقامت کنید شهادت را
ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب مثوبت و رضای حضرت عزت نه بجهت رضای مشهود علیه یا بغرضی دیگر
غیر حق باشد و فقهای ما از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نقل کرده اند که مراد اشهاد است بر طلاق و این الیق است
بظاهر آیه زیرا که در صورت امر از برای وجوبست چه اشهاد از شرایط طلاقست ذلکم این اشهاد و اقامت
شهادت یا جمیع آنچه مذکور شد در این آیه یوعظ به پند داده میشود بآن من کان یؤمن هر که هست که میگرود
بالله بخدا و بآنچه فرموده و الیوم الآخر و بروز رستخیز و آنچه متعلق است بر آن چه اتعاظ

و انتفاع مخصوص است باهل ایمان بخلاف کفار که اهل عناد و طغیانند و من یتق الله و هر که بترسد از خدا
و مرتکب مناهی نشود یجعل له بگرداند یعنی پدید آرد خدا برای او مخرجا جای بیرون شدی یعنی خلاصی دهد
او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمرات موت و شداید قیامت یا هر که از حرام بپرهیزد حق تعالی
او را مهتدی سازد بطریق حلال و یرزقه و روزی دهد او را من حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرد
و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذارد ابوذر غفاری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت
فرمود که من میدانم آیتی را از قرآن که اگر فرزندان من او را فرا گیرند یعنی بدان عمل کنند همه ایشان را کفایت کند آن آیه
و من یتق الله تلاوت فرمود و چند نوبت اعاده فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم فرج دهد و از هر تنگی
خلاصی بخشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که یرزقه من حیث لا یحتسب و باینمعنی است که حق تعالی برکت
فرماید او را در آنچه باو کرامت فرموده آورده اند که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند عوف نزد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کرده اند و مادر وی جزع بسیار میکند و با این همه بفقر
و فاقه مبتلا شده ایم آن حضرت فرمود که تقوی پیش گیرید و شکیبا باشید و بسیار بگویید لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل نموده بود اندک مدتی پسر او اهل شرک را غافل ساخته
از قید ایشان خلاص شد و صد شتر و بقولی هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و بعد از آن آیه نازل شد
که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوکل علی الله و هر که توکل کند بخدا و کار خود را باو باز گذارد
فهو حسبه پس او بسنده وی و کفایت کننده است او را در مهمات ان الله بدرستی که خدای بالغ امره رسنده است
کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده نماید یعنی مراد او باشد قد جعل الله بدرستی که گردانیده است خدا و پیدا کرده لکل
شیء قدرا برای هر چیزی اندازه که از آن درنگذرد و یا مقداری از زمان که از آن پس و پیش نیفتد حاصل که بنای
آیه بر صبر و تقوی و توکل است تقوی نتیجه بوستان قربت و از روی معیت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل را چه
گل از گلزار کفایت است و از بوی ریحان محبت دهد و رایحه وداد خیزد که ان الله یحب المتوکلین و مرویست که شخصی نزدیکی
از خلفا رفته از و التماس عملی کرد وی گفت قرآن میدانی گفت آری گفت بیا تا عملی نامزد تو کنم گفت مرا آرزو وی هیچ عملی نمانده

زیرا که هیچ علمی به از تقوی نمی‌بینم چه در قرآن بآیتی رسیدم که مرا از تو و عمل تو مستغنی ساخت گفت کدام است
وی آیه و من یتق الله تا بقوله قد جعل الله لکل شیء قدرا روایت آورده‌اند که در وقتی که حکم عده مطلقات
فرود آمد یعنی یتربصن بانفسهن ثلثة قروء اصحابه پرسیدند که یا رسول الله عده زنانی که حایض نشوند چیست
آیه آمد که واللائی آن زنان که یئسن نومید گشته باشند من المحیض از حیض من نسائکم از جمله زنان
شما ان ارتبتم اگر شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است یا بسبب عارضی دیگر فعدتهن
پس زمان عده ایشان ثلثة اشهر سه ماهست مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض بینند زیرا که اگر در سن من
لا تحیض باشند ارتیاب معنی نخواهد داشت و یا اگر شک دارید در آنکه دم ایشان حیض است یا استحاضه پس عده ایشان سه ماهست
و یا اگر متردد باشید در حکم ایشان پس عده ایشان ثلثة اشهر است و قول اول مرویست از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و
موافق مذهب اکثر فقهای ما مراد غیر یائسه و صغیره اند چه بر ایشان عده نیست و از جمله اخبار در این باب روایة
عبد الرحمن بن حجاج است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که سه زن اند که در همه احوال شوهر میتوانند کرد زنی که
حایض نشده باشد من گفتم که حد آن چیست فرمود که او را کمتر از نه سال باشد و دیگر زنی که مدخولها نباشد و زنی که از حیض
مایوس شده باشد گفتم حد یأس کدامست فرمود که چون به پنجاه سال رسیده باشد پس عده مذکوره که آن سه ماهست مر زنی را باشد که در سن
من تحیض باشد و بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر آن حیض او منقطع شده باشد خواه آنکه شک در سن او باشد یا در سبب انقطاع
و هو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد بلکه قطع بارتفاع حیض و جزم بسبب آن حاصل باشد و هو المراد بقوله
واللائی لم یحضن و عده زنانی که حایض نشده باشند و در سن من تحیض باشند همچنین بر سه ماه مقررست واولات
الاحمال و خداوندان بار یعنی زنان حامله اجلهن منتهای زمان عده ایشان ان یضعن آنست که بنهند
حملهن بار خود را از ابن عباس نقلست که مراد مطلقه است و اما متوفی عنها زوجها عده‌اش ابعد اجلین است
و همچنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که عده الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین پس اگر چهار ماه
و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید کشید و این قول از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
نیز ماثورست و دانستن باقی احکام این آیه و اختلافی که میانه ما و مخالفانست و جواب قول ایشان و اثبات مذهب حق در آن در منهج الصادقین

توان یافت

توان یافت و من یتق الله و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق مذکوره کند یجعل له بگرداند یعنی پدید آرد
خدا او را من امره یسرا از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا و آخرت را بر وی سهل سازد ذلک آنچه
مذکور شد از احکام طلاق و رجعت و عده امر الله انزله حکم خداست که فرو فرستاده است آن را از لوح
محفوظ الیکم بسوی شما و من یتق الله و هر که بپرهیزد از عذاب خدا و احکام وی یکفر عنه
بپوشد خدا از وی سیئاته بدیهای او را یعنی عفو کند همه آن را چه حسنات مذهب سیئاتست کما ان الحسنات
یذهبن السیئات و یعظم له و بزرگ گرداند برای او اجرا مزد او را یعنی او را مزد بسیار دهد که آن
خلودست در جنان و روضه رضوان و بعد از بیان عده ذکر حقوق معتدات میکند بقوله اسکنوهن ساکن
گردانید زنان مطلقه را من حیث سکنتم از آنجا که ساکن شده‌اید من وجدکم از وسع و طاقت شما
و قدر وسع شما و قدر غنا و فقر خود ایشان را مسکن دهید یعنی توسیع مسکن کنید بر معتده و فقیر بقدر فقر خود او را جای
دهید و بدانکه باجماع فقها سکنی و نفقه برای مطلقه رجعیه واجبست اما در بائنه خلافست و باجماع اصحاب ما واجب نیست
و مستفاد از این اخبار ائمه هدی است صلوات الله علیهم که در موضع خود مبین شده پس حاصل معنی آیه آنست که زنان مطلقه رجعیه را
ساکن گردانید از منازلی که بوده باشند پیش از طلاق و لا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لتضیقوا
علیهن برای آنکه تنگ گردانید بر ایشان مسکن ایشان را تا خروج ضرورت شود ایشان را و واجبست که مسکن لایق مطلقه
باشد تا ضرری که منهی عنه است مشتمل نباشد و ان کن و اگر باشند زنان مطلقه اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند
فانفقوا علیهن پس نفقه کنید بر ایشان حتی یضعن حملهن تا آنکه بنهند بار خود را رجعیه باشند خواه بائنه
زیرا که انقضای عده ایشان بوضع حملست فان ارضعن لکم پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح
برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندان را با ایشان واگذارید و اگر بدون اجرت راضی نشوند بشیر دادن
فآتوهن پس بدهید بایشان اجورهن مزدهای ایشان را یعنی اجرت شیر دادن بر حسب عرف و عادت و احادیث
مأثوره از حضرت ائمه هدی علیهم وارد شده بر جواز استیجار امهات برای رضاع اولاد قبل از طلاق و ائتمروا و امر
کنید بینکم میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر ببرید و باهم موافقت کنید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند بمعروف

نیکوئی یعنی باید که مادر زیاده از اجرت نطلبد و پدر از آن امتناع ننماید وان تعاسرتم و اگر سختگیری کنید و مضایقه نمایید در اجرت رضاع یعنی مادر زیاده از اجرت طلبد و پدر از آن امتناع نماید یا آنکه مادر اصلا بشیر دادن راضی نشود فسترضع پس زود باشد که شیر دهد فرزند را له برای پدر اخری زنی دیگر که سختگیری نکند مراد آنست که پدر دایه را مزد گیرد برای شیر دادن آن فرزند و مادر را و او را واگذارد لینفق باید که نفقه دهد ذو سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از عطای خود یعنی قدر توانگری خود بر مطلقه انفاق کند ومن قدر و هر که تنگ کرده شده است علیه رزقه بر روزی او یعنی فقیر و تنگدست باشد فلینفق پس باید که نفقه کند مما آتیه الله از آنچه داده است خدا او را یعنی باید که هر یک از موسر بر وفق یسار و معسر خود انفاق کنند لا یکلف الله نفسا تکلیف نکند خدا هیچ تنی را الا ما آتیها مگر آنچه او عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالا یطاق نکند سیجعل الله زود باشد که پدید آرد خدای بعد عسر پس از دشواری و تنگدستی یسرا آسانی و توانگری اگر آنچه قادر شد در انفاق آن تقصیر نکند وکاین من قریة و بسا از اهل دهی که از روی عناد و فرط و جهل عتت سر باز زدند و اعراض کنند عن امر ربها از فرمان پروردگار خویش ورسله و از امر پیغمبران او و در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فحاسبناها پس حساب کنیم ایشان را در آخرت حسابا شدیدا حساب سخت یعنی در حساب او تنگ گیری کنیم و قلیل و کثیر آن را بحساب در آریم و هیچ چیز از او فرو گذاشت ننماییم وعذبناها و عذاب کنیم ایشان را عذابا نکرا عذابی زشت بعد از حساب که هیچکس مثل آن عقوبت ندیده باشد و گویند مراد عذاب دنیاست یعنی عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابی قبیح چون غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن از مصائب شدیده و در آخرت محاسبه ایشان کنیم حسابی با شدت و سختی فذاقت وبال امرها و پس چشیدند اهل آن ده عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را وکان عاقبة امرها و بود سرانجام کار ایشان خسرا زیان کاری کدام زیان کاری از این بدتر که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شدند و بزندان جحیم محبوس گشتند اعد الله آماده کرده است خدای لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت و در هر دو سرای تکرار جهت تاکید است فاتقوا الله پس بترسید از آن عذاب یا اولی الالباب ای خداوندان عقلها و از حال و مال ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا بعذاب

تنگ

استیصال گرفتار شده اند و بچه نوع در آخرت بنکال ابدی معذب گردند پس از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید و در مخالفت حکم خدا و رسول پی مپویید ای اصحاب عقول و ارباب الباب الذین آمنوا آنانند که ایمان آورده اند قد انزل الله بتحقیق که فرستاده است خدای الیکم بسوی شما ذکرا پندی یا شرفی را که قرآنست چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته بخواندن قرآنست و عمل کردن با وامر و نواهی آن و گویند مراد جبرئیل است که مذکورست میان امم انبیا و یا منزل ذکرست که قرآنست و یا مذکور و مشهورست در طبقات آسمانها و یا صاحب ذکر و شرفست و حضرت ابو عبد الله علیه السلم فرمود که مراد بذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مواظبه نماینده است بتلاوت قرآن یا مبلغ آن آینده گان و یا مذکور است اسم سامی او بر السنه خلقان و قوله رسولا بیان ذکرست گاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد یعنی آن ذکر فرستاده خداست و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد معنی کلام آنست که ارسل رسولا یعنی فرو فرستاده است رسول را و یا معنی آنست که انزال فرموده است بشما یاد کرد رسول را در کتاب توریة و انجیل یتلوا علیکم میخواند آن رسول بر شما آیات الله آیتهای قرآن را یا ارسال رسولی کرد که تلاوت میکند بر شما آیات خدا را که قرآنست مبینات در حالتی که روشن اند آن آیات و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده اند آن آیتها حدود و احکام شرعیه را و انزال ذکر و ارسال رسول فرمود لیخرج تا بیرون آرد او یعنی یا قرآن یا رسول الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی کفر و ضلالت الی النور بروشنائی نور ایمان و هدایت یا از جهل بعلم و یا از شبهه بحجت مراد آنست که تا حاصل کرد اند برای ایشان آنچه الحال برانند از ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر و رسول او ایمان نداشتند بلکه بعد از ارسال و تبلیغ ایمان آوردند ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدا و تصدیق رسول او نماید ویعمل صالحا و بکند کار شایسته و کردار پسندیده یعنی خالص از شوب ریا و غرض یدخله در آورده او را جنات تجری بوستانهائی که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و عسل و می و شیر خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید مانندگان در آن بهشت ابدا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند قد احسن الله بتحقیق که نیکو کرد اینده است خدای در بهشت له برای او یعنی برای مؤمن صالح

روزی از مثوبات جلیله و درجات عالیه اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ خدای بحق آنست که بیافرید سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ هفت
آسمان را بعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها یعنی آنرا نیز هفت طبقه ساخت
بعضی در تحت بعضی در کشف آورده که در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر اینکه زمین هفت طبقه است الا این آیه و در اخبار
آمده که مابین هر دو آسمان پانصد ساله راه است و غلظ هر آسمان نیز پانصد ساله راه و زمینها نیز هفتند مثل آسمان در هم حکم یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود
می آید فرمان خدا بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در جمیع آسمانها و زمینها بحیات و موت و صحت و مرض و غنی و فقر
و سایر امور بر وجه حکمت و قتاده روایت کرده که او سبحانه را در هر طبقه از طبقات ارض و سما مری از خلقیت که در غیر آن نیست و در روایت
منقوله از حضرت امام رضا علیه السلام در باب کیفیة زینت آسمانها و زمینها در سورة الذاریات مذکور شد حاصل که حق تعالی همه آسمانها و زمینها آفرید
لِتَعْلَمُوا تا بدانید ای بندگان أَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بر آفریدن همه چیزها و تدبیر آن قادر است
و توانا است وَأَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرمان خود را جاری ساخت در آن تا معلوم کنید که حق تعالی قَدْ أَحَاطَ بتحقیق که فرا رسیده بِکُلِّ
شَیْءٍ عِلْمًا همه چیزها از روی دانش یعنی علم او محیط است بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت
او خارج نیست سورة التحریم ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة التحریم بخواند حق تعالی
توبه نصوح او را کرامت کند بدانکه چون حق تعالی بیان احکام طلاق زنان کرد در سورهٔ طلاق افتتاح این سوره نیز بذکر احکام
اشباه کرده و خطاب بحضرت رسول فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
بعضی از مفسران بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از هر نماز صبح گرد حجرات زوجات بر آمدی و بعد از آن
بامور شرایع و احکام قیام نمودی و وقتی زینب ترتیب شربت نمودی و در آن باب تهاون فرمودی تا حضرت در خانه او
بیشتر توقف نماید و این حال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانه
زینب نزد هر کدام که در آید گوییم از تو بوی مغافیر می آید و زوجات دیگر را نیز گفتند که شما نیز درین باب با ما متفق باشید
و مغافیر صمغ درختیست که عرفط خوانند و رایحه کریه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رایحه کریهه بسیار محترز بود
تا که جبرئیل چون نزد وی آید بوی ناخوش احساس نکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله روزی شربت آشامیده بود نزد سوده
آمد وی با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن بسیار قبیح است و از آن مقوله هیچ اظهار نکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنجا بیرون

آمد بخانه عایشه آمد و کس بینی باستین گرفت حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغافیر می آید فرمود نخورده ام
اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبور آن عسل از شکوفه عرفط چریده بوده و چون بخانه
حفصه رفت او نیز آستین بر بینی نهاده گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه عایشه گفته بود باز گفت
حضرت چون تکرار این خبر استماع نموده فرمود که حرمت العسل والله لا اکله ابدا عسل را بر خود حرام کردم والله که هرگز
نخورم آیه نازل شد که یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ ای پیغمبر رفیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود آنچه
حلال کرده است خدای برتو یعنی عسل و روایة مشهوره آنست که سبب نزول آیه آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزها
میان زوجات قسمت فرموده بود اتفاق روزی که نوبت حفصه بود با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله اجازت
فرمای تا بدیدن پدرم روم حضرت وی را رخصت نمود و بعد از آنکه او برفت آن حضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود
و مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را بتحفه نزد حضرت صلی الله علیه و آله فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و وی را بخلوت
خود مشرف گردانید و حفصه بعد از مراجعت چون در سرا بسته دید همانجا نشست تا رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون
آمد و عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیزی را بخانه من آوردی و با وی
خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت فرمود که ای حفصه این کنیز من است و حق تعالی
او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی
نگویی و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و میان عایشه مصاحبه و مصادقه بود در پس دیواری
که میان خانه او و خانه عایشه بود در رفت دیوار را بکوفت و عایشه خبردار شده حفصه با وی گفت ای خواهر مژده باد ترا
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از تشویش او خلاصی یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه آمد وی از حکایت بوی
کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود
از عبدالله بن عطا و عبدالله از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ماریه را بر خود حرام
گردانید و رضای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری دیگر با تو هست باید که آن را با هیچکس نگویی و در
کتمان آن کوشی و اصلاً آن را فاش ننمایی و آن آنست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی نمایند

بر سبیل حج

ماریه کنیز حضرت بود که [illegible]

حفظه ازین سخن خوشحال و شادمان گشته این دو سر را با عایشه گفت و هریک ازین دو اینسخن را بپدر خود باز گفتند
ایشان آنرا و از افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت هر دو عتاب و سرزنش کرد حق تعالی
این سوره را نازل گردانید که چرا حرام میگردانی بر خود آنچه خدای تعالی برتو مباح ساخته یعنی ماریه قبطیه تَبْتَغِی
میجوئی بدین تحریم مَرْضَاتَ اَزْوَاجِکَ خشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان باید که از تو در طلب خوشنودی
خاطر عاطر تو وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است یعنی بر ترک افضل و اولی مؤاخذه نکند و تواند که بر فعل
اولی و افضل مترتبست بتو کرامت فرماید رَحِیمٌ مهربان در مراجعه تو بافضل و الیق بباید دانست که این آیه
دلالت ندارد بر صدور صغیره یا کبیره ازان حضرت زیرا که تحریم بعضی از مباحات یا غیر آن از مستلذات نفس خود
یا بسببی یا بی سببی قبیح نیست و در تحت ذنب داخل نه بلکه متضمن هضم نفس است و قطع مشتهیات و الزام ریاضت
نفس که موجب ثواب ابدیست و هیچ بعید نیست که ذکر این خطاب بجهت توجع باشد برای رضای بعضی از زوجات
و طلاق بعضی دیگر از ایشان و بگوید که چرا چنین کردی و چرا خود را در مشقت انداختی و اگر چه فعل قبیح نکرده
و بر تقدیر تسلیم که خطاب بر سبیل عتاب باشد میگوییم که آن بر ترک اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از
تحریم است و صحیح است که تارک ندب را گویند که چرا ازان عدول کردی و بفعل نیاوردی پس آیه دلالت ندارد
بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین عقلیه بر عصمت انبیا از شوائب عادلند برین قول و از جمله کثرت
عطوفت و فرط رحمت او سبحانه است که بعد ازین اشاره میفرماید بوجه تخلص از حنث برای بندگان بقوله
قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَکُمْ بتحقیق که تقدیر کرد خدای و پدید آورد برای شما ای بندگان تَحِلَّةَ اَیْمَانِکُمْ گشودن سوگندهای
شما را یعنی الخ زیرا که بآن سوگندان شما زایل گرداند و حنث حلف را زایل سازد مراد کفاره سوگند است
حیث قال فکفارته اطعام عشرة مساکین تا آخر وَاللّٰهُ مَوْلَاکُمْ و خدای مولای کار شماست یعنی کارهایی که صلاح شما
در آنست برای شما بیان میکند با آنکه او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما یعنی نصایح او شما را انفع است از
نصایح شما مر نفسهای خود را وَهُوَ الْعَلِیمُ و او است دانا بمصالح عباد الْحَکِیمُ صواب کار در هرچه کند و
فرماید یا عالم است بآنچه حفصه یا عایشه گفت و حکیم است در تدبیر ایشان از مقاتل مرویست که حق تعالی

امر کرد پیغمبر خود را بکفاره یمین و مراجعه بماریه و آنحضرت صلی الله علیه و آله بنده آزاد کرد و با و مراجعت فرمود
بدلیل قوله تعالی لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و اصحاب ما برانند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و اولی
مخالف آن باشد در دین یا در دنیا و بعد ازان اتیان نمایند بر مخالف آن موجب کفاره و اثم نمیشود و ماخذ این قول آنحضرتست
که من حلف علی یمین فرای ما هو خیرا منها فلیأت بالذی هو خیر یعنی هر که سوگند خورد بر چیزی پس خلاف آن را بهتر بیند
پس باید که بکند آنچه را بهتر باشد پس بنابر قول اکثر که حضرت بنده آزاد کرد بر سبیل ندب باشد نه وجوب و نیز تقدیم تکفیر
بر مراجعه در آیه دالست بر عدم وجوب آن زیرا که باجماع وجوب کفاره بعد از حنث است نه قبل ازان و بعد از رخصت
مراجعه بماریه بیان اسرار حضرت میکند بحفصه بقوله وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر
اِلٰی بَعْضِ اَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِیثًا سخنی را که تحریم ماریه است و حکومت ابوبکر و عمر بعد از او
فَلَمَّا نَبَّاَتْ بِهِ پس آنهنگام که خبر کرد حفصه عایشه را بآن حدیث وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ و آشکارا کرد خدای پیغمبر را بر زبان
جبرئیل یعنی او را مطلع ساخت عَلَیْهِ بر آن حدیث یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا گردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله
بَعْضَهُ برخی ازان حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشای بعضی ازان که تحریم ماریه است که باسرار
آن امر کرده بود و تو افشای آن نمودی وَاَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ و اعراض کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از بعضی دیگر یعنی حکومت عمرین و تعریف افشای آن نکرد چه غرض اصلی از تعریف ذکر افشای خیانت
حفصه بود و آن بتعریف افشای بعضی حاصل میشود پس از نجابت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله استقصای آن نمود
و از روی حلم و کرم تمام آن را بروی او نیاورد با آنکه حق تعالی اعلام او کرده بود که حفصه جمیع سخنان سری ترا
اظهار کرد بقرینه ذکر اعراض از شئ فرع معرفت است بآن و سخن اکابرست که التغافل من خلق الکرم فَلَمَّا نَبَّاَهَا بِهِ
پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله حفصه را بآنچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود قَالَتْ گفت حفصه با پیغمبر صلی
مَنْ اَنْبَاَکَ هٰذَا که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کرده ام قَالَ گفت رسول صلی الله علیه و آله نَبَّاَنِیَ الْعَلِیمُ
خبر داد مرا خدایی که داناست بخفیات ضمایر الْخَبِیرُ خبردار از مکنونات اسرار مرویست که چون افشای سر مذکور
بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق داده بخانه پدرش فرستاد و پدر وی خشم گرفته گفت اگر در افشای آن خیری بودی

پیغمبر را طلاق بداد پس حضرت یکماه از زنان اعتزال نموده در غرفه ماریه منزوی شد مفصلی که در سوره احزاب
گذشت وحق تعالی جهة مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود که ان تتوبا
اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و برگردید الی الله بخدای و در آزار دل پیغمبر صلی الله علیه و آله اهتمام ننمایید
پس آن بجای خود خواهد بود و شما را بترجیح توبه واجبست و ندامت بر افشای سر او متحتم فقد صغت
قلوبکما پس بتحقیق که بگشته است دلهای شما از امر واجب که آن محافظت سر پیغمبر و عدول نموده از استقامت
و صواب با نچه موجب است وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید و معاون یکدیگر گردید علیه بر آزار دل
دل مقدس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را چه باک فان الله پس بدرستی که خدای هو مولاه اوست یار
مددکار پیغمبر و جبریل و جبریل نیز یار او و رفیق است وصالح المؤمنین و مردی که صالح جمیع مومنان است و برگزیده اهل
جمیع
ایمان یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم نیز یاری دهنده اوست درین قول و امین است یعنی شان ایمان
باشند از مومنان چنانکه باید والملائکة و فرشتادگان آسمان و زمین بعد ذالک از پس نصرت خدا و جبریل
و امیرالمؤمنین ظهیر هم دست و مددکار و معاون وی‌اند یعنی با وجود آنکه خدا و جبریل و صالح المؤمنین
ناصر اویند جمیع ملایکه نیز یاری دهنده اویند پس با این همه یار و یاور شما بر ایذا و آزار او چه حذر باوریخ
و بدانکه نزد معظم اهل سنت و امامیه مراد بصالح المؤمنین امیرالمؤمنین علیه السلم است از الجمله در تفسیر کواشی که یکی
از علمای سنیان مصرحست که مراد بصالح علی ابن ابی طالب علیه السلم و حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب
خود که مسمی است بحلیة الاولیا روایت کرده از اسما بنت عمیس که او گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت
فرمود که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم و همچنین کلبی و مجاهد که از فضلای اهل سنت اند در تفسیر خود آورده‌اند
که مراد بصالح المؤمنین در آیه علی بن ابی طالب علیه السلم و سدی از ابی مالک روایه کرده که او گفت من از ابن عباس
شنیدم که گفت مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم و همچنین کلبی و مجاهد و ابی صالح روایه کرده‌اند که در کتاب
شواهد التنزیل از صدر حرفی نقلست که حضرت ابوجعفر باقر علیه السلم فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نوبت
مرتبه و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلم را باصحاب بشناسانید یکنوبت آنکه فرمود که هر که من مولی واولی بتصرف اویم

در امور دینی و دنیوی او پس علی اولی بتصرف اوست در آن امور و نوبت دیگر وقتی که آیه فان الله هو مولاه
و جبریل و صالح المؤمنین نازل شده بود امیرالمؤمنین علیه السلم را گرفت و گفت ایها الناس هذا صالح المؤمنین این
مرد صالح مومنان است و بهترین ایشان و بعد از آن حق تعالی تهدید زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله مینماید بقوله
عسی ربه شاید که پروردگار او یعنی حضرت صلی الله علیه و آله ان طلقکن اگر طلاق دهد شما را بجهة ایذا
و آزار شما ان یبدله ازانکه بدل دهد او را ازواجا خیرا منکن زنانی که بهتر و نیکوتر باشند از شما
مسلمات که اعتراف نمایندگان باشند بوحدانیت خدا و نبوت سید انبیا یا گردن نهندگان امر خدا و رسول
مؤمنات باور دارندگان حق تعالی و رسول او با خلاص دارندگان افعال و اقوال خود برای ایشان قانتات
فرمانبرداران خدا و رسول یا ممتثلان و متخشعان در امر ایشان یا نمازگزاران و دوران از فحش اقوال
و قبیح اعمال تائبات بازگشتگان از گناه و رجوع نمایندگان بامر رسول یا ترک نمایندگان آنچه مشتهای
نفس و هوای ایشان باشد یا پشیمان شدگان بر تقصیری که از ایشان واقع شده باشد عابدات پرستندگان و اقدام
نمایندگان بفرایض و سنن یا خضوع کنندگان در امر رسول سائحات روان شوندگان در طاعة خدا
و رسول یا سیر کنندگان و هجرت کنندگان با رسول یعنی هرجا که آن حضرت رود ایشان تابع او باشند یا روزه داران
ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران توسیط حرف عطف بینهما جهة تنافی آنست در اجتماع
بخلاف سایر صفات مذکوره مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود
در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد و چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان زبان دراز کرده
سخنان بی ادبانه میگفتند و خرمی میکردند و صحابه ازین معنی دلتنگ شدند و زنان نیز بتضرع و زاری مشغول
گشتند و از گذشته نادم گشتند و حازم بر انقیاد اوامر و نواهی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب
نزد آن حضرت آمده گفت یا رسول الله می‌شنوم که در صدد آنی که زنان را طلاق دهی و آنچه مذکور شده از
پشیمانی زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت رسول صلی الله علیه و آله او را
هیچ جواب نداد و درین باب متامل شده انتظار وحی میکشید جبریل علیه السلم آمده آیه لا یحل لک النساء من بعد نازل ساخت

و چون حق تعالی حجت تادیب و حجاب سیده بنات این آیه را نازل ساخت در عقب آن مؤمنان را امر کرد
بر وظایف طاعات و اجتناب از سیئات و تادیب اولاد و زوجات بقوله یا ایها الذین آمنوا
ای آنانکه گرویده اید قوا انفسکم نگه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اتباع شهوات و حضور بر فعل
طاعات و عبادات و اهلیکم و نگهدارید اهالی خود را از زنان و فرزندان و خادمان بوسیله تعلیم
مفروضات و نصایح و تادیبات نارا وقودها الناس از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی
کفار جن و انس والحجارة و سنگ مراد سنگ کبریت است که افزون کننده آتش است چنانکه از ابن عباس
مرویست که بحجارت کبریت و گویند مراد بتان سنگین است که کفار میپرستیدند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل آن
سنگ است خلاصه کلام آنست که بپرهیزید ازین نوع آتش که افروزنده آن نباشد مگر مردمان و سنگها همچنانکه آتشهای دیگر به هیزم
افروخته می شود و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که با اهل بیت خود گوید که ای اهالی و عیال بر شما باد که نماز بگذارید
و زکوة بدهید و در حق مسکین و یتیم و همسایگان خود احسان کنید و در باره ایشان شفقت و مرحمت مرعی دارید شاید که حق تعالی
ایشان را با آن مرد در بهشت جمع کند و همه ایشان را از عقبات عقاب برهاند و در روایت آمده که سخت ترین عذاب در روز قیامت
آن راست که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم فرایض نکند و در خبر است که چون مؤمن از معاصی بپرهیزد و بواجبات
عمل کند و اهل خود را از معاصی باز دارد و ایشان را بر طاعات بفرماید روز قیامت آن مؤمن را گویند که خدا ترا جزای خیر دهاد که در
دنیا ما را تعلیم دادی بمامورات و نهی کردی از منهیات و بسبب آن ما و خود را از عذاب این روز برهاندی پس او و جمیع اهل او
متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر تعلیم اهل خود نکرده باشد روز قیامت باو گویند که خدا ترا جزای خیر ندهاد و ما را تعلیم
نکردی و امر نفرمودی بمامورات و نهی نکردی از منهیات و ما را و نفس خود را در هلاکت انداختی پس او را با اهل بیت او
در دوزخ اندازند علیها بر آن آتش دوزخ ملائکة و فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخند و اعوان و انصار ایشان که موکلند
بر آتش دوزخ غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان شداد سخت کاران و توانایان در تعذیب که اهل دوزخ را با ایشان قوت ستیزه
و جنگ نباشد و از چنگ ایشان نتوانند گریزند لا یعصون الله ما امرهم عصیان نمیورزند فرمان خدا را آنچه فرموده است ایشان را و یفعلون
ما یؤمرون و میکنند آنچه فرموده شوند بآن یا ممتنع نشوند از قبول آن امر یا اجتناب منسوق از کسی یا جمعی که آتش موصوف

... بهر قبیله مورشوند بلا تعلل بآن قیام
نمایند حقیقت معنی آنست که ای مؤمنان
... دارید نفسهای خود را ...

برایشان

۲۰۷ کفروا

برای ایشان معد و مهیا است و گویند خطاب با اهل نفاق است که بزبان ایمان آورده اند و در باطن بصفت کفر اند یا ایها الذین
ای کسانی که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر میارید امروز که اعتذار شما مقبول نیست و فایده بر آن مترتب نه مرویست که چون
زبانیه کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق تعالی فرماید با ملائکه گویند که ای کفار عذر
مگویید که شما را هیچ معذرتی نیست چه در دنیا بر شما ارسال رسل و انزال کتب نمودیم و شما را ازین روز تهدید کردیم و شما قبول
آن نکردید پس امروز عذر میارید تا بآن خود را از عذاب برهانید انما تجزون جز این نیست که باداش داده می شود ما کنتم
تعملون آنچه بودید در دنیا از کفر و عصیان و بعد از خطاب با کفار با اهل ایمان خطاب میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید توبوا الی الله باز گردید از معاصی بطاعت خدای توبة نصوحا بازگشتی خالص یعنی خالصا
لله بر گذشته نادم شده و جازم گردید بر اینکه باز بر سر گناه نروید و گویند نصوح از نصاحت ماخوذ است بمعنی خیاطه یعنی توبه که محکم
و استوار گردند طاعت را همچنانکه خیاطه قطعهای جامه را بهم متصل میسازد و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان باشد یعنی داعی دیگران
بمثل خود بجهة ظهور اثر آن در صاحب آن و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که توبه نصوح آنست که تایب باز نگردد بمعصیت
همچنانکه شیر بپستان عود نمیکند و از کلبی منقول است که توبه استغفار است بلسان و ندم بجنان و امساک بدن از عصیان و از
سدی مرویست که توبه صحیح نیست مگر بنصیحت کردن نفس و دیگر مؤمنان و ترک ذنوب زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد
که مردمان مثل او باشند از ابن مسعود مرویست که توبه نصوح می پوشاند هر بدی را که از تایب صادر شده باشد بعد از آن
فرمود که اینکه گفتم در خبر است پس این آیه تلاوت کرد که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم شاید
که پروردگار شما چون توبه کنید ان یکفر عنکم آنکه بپوشد و در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم و در
آورد شما را جنات تجری ببوستانهایی که پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار با قصور آن جویهای آب و
شیر و انگبین و می یوم لا یخزی الله النبی در روزی که رسوا نسازد خدا پیغمبر را بعذاب و عدم قبول شفاعت
در باره عاصیان است زیرا که بر طریق عادت ملوک است و اشعار بر آنکه آن از فضل او سبحانه است و تنبیه بر آنکه بنده باید
که در دنیا خوف و رجا باشد والذین آمنوا معه عطف بر النبی یعنی روزی که رسوا نسازد خدا پیغمبر را و آنانکه گرویده اند به پیغمبر همراه
حبیب ایشان را نزد حضرت خالق هر دو درخواست ایشان در باره یاران و خویشان او قبول کند و گویند که والذین آمنوا مبتدا است و خبر آن

هج

نورهم یسعی یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان که خدا بایشان عطا کرده است بجهة طاعة میشتابد
ومیرود بین ایدیهم پیش روی ایشان وبایمانهم وبجانب راست ایشان وایشان را همراه خود برد تا انکه ایشانرا
فرود آرد در منازلی که در بهشت داشته باشند واز ابن عباس منقولست که در محل گذشتن از صراط
نور منافقان فرو میرود ومؤمنان خایف شوند از انکه مبادا نور ایشان نیز فرو نشیند یا کم شود زبان
بدعا گشوده یقولون ربنا گویند ای پروردگار ما اتمم لنا نورنا تمام گردان برای ما روشنی ما را
وآن را کم مگردان تا بسلامت از صراط بگذریم ومرویست که نور ایشان متفاوت باشد وجمعی باشند که نور
ایشان از مواطی قدم ایشان در نگذرد وبجهة قلت عمل ایشان گویند یا رب خدایا بفضل عمیم خود نور ما را تمام گردان
وگفته اند که بعضی مانند برق از صراط گذرند به بهشت روند مانند ریح عاصف وبعضی دیگر افتان وخیزان وپای
کشان روند وچون بطایفه اول نظر ایشان رسد گویند یا رب خدایا نور ما را تمام گردان تا بایشان ملحق شویم واغفر
لنا وبیامرز ما را واز ظلمت گناهان ما را پاک گردان انک علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز از اتمام نور
مؤمنان وغفران اوزار ایشان واطفاء نور منافقان قدیر توانائی وچون کفار با وجود این همه مواعظ متنبه نشدند
از حضرت حق سبحانه در عقب آن فرمود که یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلندمرتبه جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر
والمنافقین وبا منافقان بحجة وبیان ویا بافشاء اسرار ایشان ویا باقامت حدود واز حسن مرویست که بیشتر
حدود در آن وقت با منافقان جاری میشد زیرا که ایشان مرتکب مناهی میشدند که بسبب آن مستوجب حد
میشدند واز حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله هرگز با منافقان مقاتله نکرد پس مراد این باشد
که با ایشان در محاجه جد وجهد نمای واغلظ علیهم ودرشتی کن واظهار خشونت نما بر ایشان ومبالغه کن یعنی بازگرد
در مقاتله ومحاجه مجاهده نمای وانچه امکان سعی است در آن مرعی دار ومأویهم که محل بازگشتن کافران ومنافقانست که
انجا بیارند ومؤمن صالح نشوند جهنم دوزخ است وبئس المصیر وبد جایی بازگشتنست دوزخ وبعد از ان
در ذکر حال مؤمنان وکفار ومنافقان بیان تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر صلی الله علیه وآله با مواصلة ومصاحبة
کفار با انبیا وقرابت آنها بایشان باعث رفع عذاب نشود ومیگوید که ضرب الله بیان کرد خدای مثلی را

للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند امرأت نوح وآن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامرأت
لوط ومثل زن لوط که واهله نام او بود یا واعله کانتا تحت عبدین بودند این هر دو زن در زیر حکم
این دو بنده یعنی در حباله ایشان که آن هر دو بنده من عبادنا از بندگان ما بودند صالحین شایستگان در جمیع
امور فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق یا بکفر یا بنمیمه نه بزنا زیرا که زنان انبیا از زنا مبرا بودند
چنانکه از ابن عباس مرویست که ما بغت امرأة نبی قط یعنی زن پیغمبر زنا نکرده ودر روایة صحیح آمده که زن نوح قوم را
گفتی که نوح دیوانه است واحوال او را من بهتر دانم که دایم با اویم وزن لوط با قوم گفتی که مهمانان چنین در خانه
لوطند تا ایشان مهمانان را رنجه کردندی وکسی که بوی ایمان آوردی با جبابره قوم خبر دادی تا او را بگرفتندی و
بکشتندی فلم یغنیا پس دفع نکردندی نوح ولوط عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای
چیزی را یعنی ازدواج ومواصله ایشان با آن دو زن فایده بایشان نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد وزن لوط
بسنگ باریده وقیل وگفته شد در حین موت یا در روز قیامت بایشان گویند که ای واعله وواهله ادخلا
النار در آیید بآتش دوزخ مع الداخلین با در آینده کان دیگر از کافران که در میان ایشان وپیغمبران
هیچ وصلی نباشد حاصل مثل آنست که کفار ومنافقان حال در معاقبه بر گزند عدوان بمؤمنان مانند معاقبه مثل آن زنانست
از امم ماضیه بدون تفاوت ونسب وقرابت ووصلت مصاهرت هیچ نفعی بایشان نخواهد رسانید زیرا که عداوت وکفر ایشان
بخدا ورسول قاطع علایق ووصلت ایشانست واگرچه بسبب ونسب ایشان با انبیا باشد همچنانکه مواصلت زن نوح وزن
لوط که هیچ نفع بایشان نرسانید وشبهه نیست در اینکه در ایراد این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه وعایشه در ایذا وآزار
پیغمبر صلعم تحذیر وتهدید ایشانست را بغلظ وجه واشد آن چه در تمثیل ذکر کفر است وبعد از ان بیان تمثیل دیگر میفرماید
وضرب الله مثلا وبیان کرد خدای مثلی للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند امرأت فرعون وآن مثل
زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهة خلوص ایمان فایز شده ووصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید ونقصی در قرب
منزلت او نزد حضرت عزت پیدا نشد همچنانکه صلاحیت نوح ولوط نفعی بزنان ایشان نداد وایشان را از عذاب ابدی
نرهانید وگویند آسیه عمه موسی علیه السلام بود مرویست که در وقتی که ساحران سحر خود را نمودند وموسی علیه السلام عصا بینداخت

از فرعون

والا زدها شده انچه اشیاء سحر ساخته بودند از حبال و عصی همه را فرو برد آسیه ایمان آورد مدتی ایمان خود را
پنهان میداشت چون فرعون بران مطلع گشت وی را گفت از دین برگرد وی برنگشت امر کرد تا وی را چهار میخ کرده
در آفتاب افکندند حق تعالی ملائکه را امر کرد تا بر وی در آمده ببالهای خود وی را سایه کردند و فرعون بفرمود
تا سنگ بزرگی آوردند و حکم شد تا بر سینه او نهند آسیه در انحال دعا کرد نجات از فرعون و دخول جنت
از حضرت عزت درخواست چنانکه میفرماید که اِذْ قَالَتْ یاد کن چون گفت آسیه رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار من بنا
کن از برای من عِنْدَكَ نزد خود بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده وَنَجِّنِي
و نجات ده مرا مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ از فرعون و کردار ناپسندیده او که کفرست و عصیان و تعذیب بدون جرم
زبندگان وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران که قبطیانند و سایر تابعین
فرعون حق تعالی دعای او را مستجاب نمود حجاب از پیش وی برداشت و پیش از انکه سنگ واقع شود خانه وی را
بوی نمود و روح او را قبض کرد و آن سنگ بر جسدی بی روح آمد و الم عذاب فرعون نچشید و در اکثر تفاسیر
مذکورست که حق سبحانه او را باسمان برد با جسد و حالا در بهشت است و باکل و شرب و سایر تنعمات آن
مشغول است حاصل که حق تعالی تشبیه فرمود حال مؤمنان را در آنکه وصلت کفار ضرر بایشان نمی رساند
و نقص عمل نمیکند بحال آسیه و منزلت او نزد حق تعالی با آنکه در تحت دشمن ترین خدا بود و درین آیه آیات دلیل است
بر قطع طمع کسی که مرتکب معصیت شود با امید آنکه صلاح غیر نفع باو رسد و اخبارات بانکه معصیت غیر ضرر بکسی
نمیرساند و نقص عمل ایشان نمیکند بحال آسیه و منزلت او نزد حق تعالی وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و بیان کرد حق تعالی
مثلی از برای مؤمنان که آن مثل مریم بنت عمران است الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نگه داشت فرج خود را یعنی
دامن خود را از حرام و فاحشه و دامن معصیت باز داشت فَنَفَخْنَا فِيهِ پس دردمیدیم در فرج او
یا در دهن آن یا در گریبان جامه یا در آستین او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم
تا نفخ روح نمود و مسیح آفریده شد وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار
خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل با جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید او که بر انبیای سابق نازل شده بود

انجیل

یا مراد وعدهاست که جبرئیل از نزد خدای باو آورد یا هر یک علما گفته‌اند وَكُتُبِهِ و بکتب خدای یعنی
با آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ و کتاب اربعه وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان بر
داران یا مداومت کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات و یا مراد بقانتین عشیره او بوده باشند که از اهل
صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از نسل ایشان متولد شده چه او از اعقاب هرون است که برادر موسی است و مریم از جماعتی
بود که بصفت صلاح و شیمه تقوی و طاعت آراسته بودند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که مردان
بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله از مقاتل نقلست که حق تعالی در این دو تمثیل امر فرموده بعایشه
و حفصه که شما مانند زن نوح و زن لوط مباشید در معصیت و خیانت و مانند زن فرعون و مریم باشید در طاعت
و صلاحیت سُورَةُ الْمُلْكِ ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که سوره در کتاب هست که آیه
سی است و در قیامت شفاعت قاری خود کند و او را برهاند و بهشتش در آرد و آن سوره تبارک است و از ابن مسعود
روایت است که چون میت را در قبر نهند فرشتگان عذاب از پایین قبر او بیرون آیند و فرشتگان رحمت بایشان گویند که شما را برین مرد
هیچ راهی نیست زیرا که او بر تلاوت سوره الملک مداومت نموده و چون بر سر میت آیند زبان وی بسخن در آید که شما را برین شخص
دستی نیست که من سوره الملک را قرائت کرده بعد از آن گفت که این سوره در توریة نیز سوره الملک نام دارد و هر که آنرا در شب
بخواند خیر و برکت یابد و نزد مردمان عزیز و شیرین گردد و نزد الهی موقر و مکرم باشد و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
مرویست که هر که این سوره بخواند روز قیامت بر بالهای فرشتگان ایستاده باشد و نیکویی روی او مانند روی یوسف
پیغمبران باشد و سید رضی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که سوره الملک سوره المانعه است زیرا که مانع عذاب قبرست
و در توریة بسوره الملک مسمی شده هر که در شب قرائت کند با برکت گردد و خوشحال شود و او را از غافلان ننویسند
و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم و بتحقیق که هر که قرائت این سوره کند در شب یا روز او را در قبر نهند منکر و نکیر
از پایین قبر وی ظاهر شوند پایهای او ناطق شوند و گویند نیست شما را بر ما راهی نیست زیرا که این بنده بر ما راست می ایستاد
و سوره الملک را میخواند در هر شب و روز و چون نزدیک جوف او آیند گوید که شما را برین بنده راهی نیست زیرا که مرا سوره الملک بر خوانده بود

و چون نزدیک زبان او آیند گوید که شما را برین بنده راهی نیست زیرا که بمن قرائت سورة الملک میکرد و ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله
علیه السلام روایت کرده که هر که تبارک الذی بیده الملک در فریضه بخواند پیش از آنکه بخواب رود همیشه در حفظ خدا باشد تا صبح برسد
و روز قیامت در حفظ خدا باشد تا به بهشت در آید و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة التحریم نمود بانکه مثوبت و مزیت مرتبه
نزد حضرت عزت متفرع است بر طاعة و تقوی و صلاح نه بر غیر آن و اصل طاعات معرفت و تصدیق بکلمات رب العزت
افتتاح این سوره کرد بدلایل معرفت و آیات ربوبیت و وحدت خود و نمود که بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک بزرگوار و متعالیست از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابتست و بر دوام با کثیر البرکات
الذی بیده الملک آنکسی که بدست اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضه اقتدار اوست وهو علی
کل شیء و اوست آن خدایی که بر هر چه اراده کند قدیر توانا است چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی
خلق الموت والحیوة آن خدایی که آفریده مرگ را و زندگانی را مراد ممات است در دنیا و حیات ثانیه در عقبی یا موت نطفه است
و حیات با بلاغ روح در آن کقوله تعالی وکنتم امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتیست که بعد از حیاتست و بنابرین تقدیم او بر حیات
بجهة آنست که بعبد اقربست مانند تقدیم بنات بر بنین در قول او که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و یا بجهة
آنکه احیا از آن بترسند و بتهیه راه آخرت بشتابند چه هرگاه موت پیش بین باشد ادعی است بعملی که وسیله زاد آخرتست
و در کشاف آورده که حیات آنچیزیست که بوجود آن صحیح باشد احساس محسوسات تا موجب آنکه شیء از جهة آن متصف شود
بصفت علم و قدرت و موت عدم آنست و معنی خلق موت و حیات ایجاد آن مصلحت و اعدام آن موجب مذهب اشعری آنست
که هر که صفتیست ضد زندگی و معنی خلق موت آنست که حق تعالی ایجاد امری کند که نزد آن حیات منتفی گردد مثل تخریب بنیه و تغیر اموری که محتاج الیه
باشد از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از ابن عباس منقولست که حق تعالی موت را بصورت کبشی آفریده املح آفریده یعنی گوسفند
زرد سیاه سفید و او بر هیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را بر صورت مادیانی و او بر هیچ چیز نرسد الا که زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد موت و حیات
لیبلوکم کرد تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما احسن عملا نیکوتر از روی کردار
یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر چه اگر خالص غیر صواب باشد مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آنست که محض قربت باشد و از صواب آنکه
بر وفق سنت مطهره باشد و قتاده گفته که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که معنی احسن عملا چیست فرمود یعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما نیکوتر است

از روی عقل و تفکر در فایده خلق موت و حیات و بعد از آن فرمود که تمام تر شما در عقل خوفناکتر است و پرهیزگارتر از حضرت باری و نیکوتر شماست
از روی نظر و فکر در آنچه خدا با آن امر فرموده و نهی کرده و اگر چه از شما کمتر باشد در طاعات متطوعه و عبادات مندوبه خلاصه معنی آنست
که حق تعالی حیات را بشما عطا فرموده تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخته تا داعی شود باختیار عمل حسن از قبیح
چه در ورای آن بعث و جزاست وهو العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچکس باعث عمل او را
عاجز نتواند ساخت الغفور آمرزنده مر کسی را که توبه کند از زلات یا بدون توبه از روی تفضل و احسان الذی خلق
آنخدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را طباقا مطابق یکدیگر یکی بالای دیگری در معالم از کعب الاحبار روایت
کرده که طبقه اول یعنی آسمان دنیا موجیست محکم شده و دوم مرواریدیست سفید و سیم آهنست و چهارم روئینست و پنجم نقره و ششم
زر و هفتم یاقوت سرخ است و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی بیابانها و صحراها از نور که نهایت
آنرا خدای داند و فرشته که موکل است بر آن حجاب ضبطاطروس است و بعد از ذکر خلق سموات بیان استقامت و استحکام آن
میکند بقوله ما تری نمی بینی ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدا مر آسمانها را من تفاوت هیچ اختلافی و خللی
و اعوجاج و عدم تناسبی بلکه همه آسمانها مستقیم و راست اند و متناسب ملایم یکدیگر در کمالات دقت و احکام و انتظام مشتمل بر رفق
حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد تخلق جمیع مخلوقات است و عدم تفاوت آن در احکام و اتقانست نه در صورت و هیأت چه آن
مختلف افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده رحمت و تفضل خود بر مخلوقات و خطاب مذکور
راجعست برسول صلی الله علیه و آله یا بهر مخاطبی یعنی ای بیننده تو آسمانها را دیده و بسیار بآن نظر کرده و هیچ نقص و خللی در آن نیافته
فارجع البصر پس دیگر باره چشم را بجانب آن دار تا در آن هل تری آیا می بینی بجانب آن من فطور هیچ شکافی
و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنست که اگر شبهه داری در آنچه بآن اخبار کرده شده از عدم تفاوت خلق سموات پس یکبار نظر کن
در آن و بمعاینه ببین ثم ارجع البصر پس بازگردان دیده را یعنی برجعت اول اکتفا مکن بلکه دیگر بار چشم را
بگردان کرتین دو بار یعنی رجعتی بعد از رجعتی مراد تکرار و تکثیر است یعنی اگر بیکبار نگریستن معلوم نگردد عدم تفاوت آن را
متعاقب یکدیگر تکرار نگریستن کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون بسیار نگاه کنی و نظر خود را مکرر کنی در نگریستن آن
ینقلب الیک البصر باز گردد بسوی تو چشم تو خاسئا در حالتی که دور شده باشد از یافتن آنچه مطلوبست از دیدن عیب و فعل.

در آن وَهُوَ حَسِيرٌ و او بازمانده باشد از دیدن بسبب طول معاوده و کثرت مراجعه مراد آنست که هرچند چشم نگاه
خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در آن نخواهد یافت تا که کلال پیدا کند و بازماند وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بتحقیق که ما بیارایم
بزینت تمام السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی که اقربست بزمین آرایش دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها
یعنی بستارگان ستارگانی که هست چراغ درخشنده در شب و این کلام منافی آن نباشد که بعضی کواکب در آسمانهای دیگر باشند
که بالای آسمان دنیا اند زیرا که تزیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع آن نیست وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم ستارگان را
رُجُومًا رانندگان لِلشَّيَاطِينِ مر دیوان را وقتی که بجهت استراق کلمات ملائکه قصد آسمان کنند و خواهند که از دیده گوش بسخن
ایشان دارند باین وجه که شعله آتش از آن کواکب جدا گردد و اصل کواکب مرکوز اند در سموات و از آن زایل نمیشوند مگر نزد
وقوع قیامت پس آن شعله در شیاطین بپیچد و بسوزد و در کشف آورده که از قتاده نقلست که حق تعالی ستارگان را
برای سه چیز خلق کرده زینت آسمان و رجم دیوان و سبب هدای خلقان در سیر دریا و بیابانها پس اگر غیر این سه چیز را کسی
تفسیر و بیان نماید مانند اهل نجوم بتکلف اظهار چیزی کرده باشد که هیچ علمی بآن نداشته باشد وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده ساختیم
برای شیاطین جن و یا انس بعد از سوختن ایشان در دنیا و بعد از ضلالت و اضلال اهل نجوم عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش
سوزان در آخرت و چون کفار اتباع شیاطین اند و مطیع امر ایشان از اینجهة بعد از وعید شیاطین وعید ایشان نیز میفرماید بقوله
وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنانراست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بخدای خود بسبب اضلال دیوان عَذَابُ جَهَنَّمَ
عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنیست دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر ایشانست که فوق
آن متصور نیست إِذَا أُلْقُوا چون درافکنده شوند کافران فِيهَا در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم سَمِعُوا
لَهَا شنوده شود نزد سوختن شَهِيقًا آوازی عظیم یعنی چون کفار را بدوزخ اندازند دوزخ صوت منکر فظیع بفریاد
آید وَهِيَ تَفُورُ در حالتی که میجوشد و ایشانرا برمی آرد و فرو میبرد مانند دیگ جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک باشد
که متفرق و پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران این تمثیل شهیق برای اشتعال دوزخ است با ایشان و میتواند بود که
مراد فریاد جمعی باشد که پیش از ایشان در آن انداخته شده باشند یا آنکه آواز بلند نفسهای خود را بشنوند کقوله تعالی لهم فیها
زفیر و شهیق تمیز کنایتست از افراط غضب و غیظ دوزخ بر کافران همچنانکه میگویند که فلان از شدت غیظ چنان میجوشد

که نزدیکست که از هم بگسلد پس مراد شدت التهاب اوست بر کفار و محتملست که مراد غیظ زبانیه باشد كُلَّمَا أُلْقِيَ هرگاه که انداخته
شوند فِيهَا فَوْجٌ در دوزخ گروهی از اهل کفر و شرک سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا سؤال کنند ایشانرا خازنان دوزخ یعنی مالک
آن روز که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ آیا نیامد شما را بیم کننده یعنی پیغمبر شما مبعوث نشد که شما را بخدا بخواند و از این
عذاب بترساند غرض توبیخ ایشان باشد تا غموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان گردد قَالُوا گویند کافران در جواب
سرزنش کردن ایشان بَلَى آری قَدْ جَاءَنَا بتحقیق که آمد بما نَذِيرٌ پیغمبران بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس تکذیب کردیم
قول ایشانرا وَقُلْنَا و گفتیم مر ایشانرا مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاد خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید
و امر و نهی و دیگر گفتیم که إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در گمراهی بزرگ که با وجود بشریت این دعوی میکنید
یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال جمیع کتب و ارسال همه رسول کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان
بضلال وَقَالُوا و گویند کافران آخر روز جهت تأسف و تحسر لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر بودیم که میشنیدیم سخن پیغمبران را و بآیات ایشان
عناد و جدال نمیکردیم و اعتماد میکردیم بر آنچه ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام
ایشان و تفکر مینمودیم در ابداء حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه میدیدیم مَا كُنَّا نمی بودیم فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
از یاران دوزخ زبده سخن آنست که اگر ما سماع انذار ایشان میکردیم مثل طالبان حق یا تعقل میکردیم در آن باب مانند تعقل
متأملان و تفکر مستبصران پس بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع میان سمع و عقل بجهت آنست که مدار تکلیف
بر ادله سمعیه و عقلیه است فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفر است و تکذیب رسل در وقتی که
آن اعتراف فایده بایشان ندهد فَسُحْقًا پس دوری داد خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ
مر یاران آتش سوزان را سعید بن جبیر گفته سحق نام وادیست در دوزخ و بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی که آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود با اجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت
بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب ملتبس است بغیب یعنی از ایشان غایبست و مشاهده آن نمیکنند یا در غایبانه مردمان
از عذاب خدا ترسند و مرتکب قبایح نمیشوند و ترک واجب نمیکنند یا آثار خوف را از خلق پوشیده میدارند و در
خلوت بگریه و ناله مشغول میشوند تا از ریا دور باشند و با اخلاص مقرون در عین المعانی آورده که مراد از غیب قلبست

از مردمان و هویدا و پیدا از دانائی آشکار و نهان یعنی کسانی که با تر بکار باشند لهم مغفرة مر ایشان راست
آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که لذت عظیم ایشان در مقابل آن در نهایت حقارت باشد
مراد نعیم جنان است و روضه رضوان و گفته اند اجر کبیر از شداید و مکاره است یعنی مزد ترسندگان امانست
از هر چه میترسند آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
سخنان گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند
و رای ایشان بران قرار گرفت که آنچه درباره محمد میگفتند آهسته گویند تا خدای او نشنوند و رسول خود را از آن
آگاه نگرداند آیه آمد که واسروا قولکم و پنهان سازید گفتار خود را درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله او اجهروا
به یا آشکارا کنید آنرا یعنی هردو نزد خدا یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست
قبل از آنکه بر زبان گذرد یعنی کسی که بر ضمایر واقفست اگر تعبیر از آن بپرسید و اگر بجهر نزد او پوشیده و پنهان نخواهد بود
الا یعلم آیا نداند آنچه را در سینهاست من خلق آنکس که آفریده است سینها را یا عالم نباشد بسرایر بندگان آنکس که اشیا را آفریده
وهو اللطیف وحال آنکه او باریک بین و نیک داناست بظواهر و حقایق مکونات بعد الخبیر آگاه بغوامض و دقایق
مکونات از ثعلبیست که مردی بشنهاد در میان اشجار میرفت بادی سخت بر آمد و از درختان برگ بسیار فرو ریخت در
خاطر او گذشت که آیا خدا داند که چند برگ از این درختان بیفتاد هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر
هو الذی اوست آنکس که جعل لکم گردانید برای شما الارض ذلولا زمین را آرام و فرمان بردار
بهر وجه که میخواهید بران میروید و می نشینید و از زراعت و عمارت میکنید و غیر آن فامشوا فی مناکبها پس بروید
در دوشهای زمین یعنی جوانب و اطراف مرتفعه آن مشی در مناکب ارض مثل است از برای فرط تذلیل و نهایت
ذل آن چه هرگاه حق تعالی زمین را بر وجهی ذلیل و رام کرده باشد که مناکب آن عبارتست از اماکن صعبه آن توان رفت
پس هیچ موضعی دیگر از آن غیر متذلل نخواهد بود و نزد ابن عباس و قتاده مناکب ارض یعنی جبالست چه منکب
ارض ارفع آنست یعنی آسان گردانید سیر کردن شما را بر کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن باشد پس ذل غیر آن
ابلغ خواهد بود وکلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی از آنچه در زمین رویانیده شده

از زروع و اشجار و سایر نباتات والیه النشور و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت
بسوی حکم اوست پس شکرگذاری منعم و اکل از رزق او فرو نگذارید تا مستوجب سخط او نشوید و بدانکه مشی اگر از برای طاعة
مفروضه باشد واجب است پس امر از برای وجوب یا ندب اگر مندوب بود و اگر نه برای اباحت مانند سیر برای طلب دنیوی
و همچنین اکل و بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار میفرماید که ءامنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء آنکس
از آنکس که در آسمانست یعنی حق تعالی چنانکه زعم شماست یا از خدائی که ملکوت او در آسمانست چه آن مسکن ملائکه
و عرش و کرسی و لوح محفوظ و مبدا نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی یا از ملک موکل بر عذاب شما که جبرئیلست
یا از سایر ملائکه که مدبر عالم اند بر تقدیر میفرماید که آیا ایمن شدید از آنکس ان یخسف بکم الارض
از آنکه فرو برد شما را در زمین فاذا هی پس آنگاه که فرو رفته باشید تمور زمین بگردد و پیوسته اضطراب کند
تا شما را بزیر تر افکند مانند حال قارون که زمین او را بزیرتر می افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف زمین
متحرک و شکافته شده شما را فرو برد ام امنتم یا آیا ایمن شدید من فی السماء از خدائی که او در آسمانست بزعم شما
یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست یا جبرئیل یا یک ملکه ان یرسل از آنکه فرو فرستد علیکم حاصبا بر شما
بادی که سنگ ریزه داشته باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده شد فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده
این عذاب دانا شوید که کیف نذیر چگونه است بیم کردن من و آن دانستن شما را سود ندهد بعد از آن جهة تسلیه خاطر عاطر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در تکذیب کفار قریش مر او را تهدید ایشان میفرماید که ولقد کذب و بتحقیق که تکذیب کردند رسول خود را
الذین من قبلهم آنکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشآمت تکذیب هلاک شدند فکیف کان
نکیر پس چگونه بود نکیر عقوبت من که با نکارت و فظاعت بعد از آن تنبیه میفرماید بر قدرت خود در خسف و ارسال
حجاره بقوله اولم یروا الی الطیر آیا نمی نگرند پس بسوی مرغان فوقهم که بر زبر ایشانند یعنی معلق در هوا صافات
در حالتی که صف ها کشیده اند یعنی بالهای خود را گسترانیده اند در هوا از در طیران ویقبضن و فراهم میکنند بالهای خود را
در وقتی که بر پهلوهای خود میزنند ما یمسکهن باز نمیدارند ایشانرا در هوا بر خلاف طبع یا در حین قبض و بسط اجنحه
ایشانرا از سقوط نگاه نمیدارد الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را اشکالی بهیئتی

وطبیعتی خاص داده و استاطیران و جریان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ بدرستی که خدای بهمه چیزها بیناست و دانا با نکه خلق غرایب نماید و تدبیر عجایب فرماید أَمَّنْ آیا کیست که اشارت توان کرد باو که هَذَا الَّذِي این آنکسیست که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ او لشکر شماست یعنی مددکار شما چون لشکر که پادشاه را نگاه میدارند يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی إِنِ الْكَافِرُونَ نیستند ناگرویدگان إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید با ایشان که عذاب بشما نازل نخواهد شد مراد آنست که آیا مر شما راست بجز از خدای کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب خدای بر شما أَمَّنْ آیا کیست که مشار الیه شود بانکه هَذَا الَّذِي این آنکسیست که بمحض عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد مر شما را إِنْ أَمْسَكَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهُ روزی خود را از شما بامساک باران یا بابطال اسبابی که که حصول و وصول رزق را او سایل و وسایط اند یعنی اگر خدا وظیفه رزق را از شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست نه غیر آن و کفر ایشان از جهل نیست بَلْ لَجُّوا بلکه لجاج و ستیزه کردند و پا فشردند فِي عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و ماندگی از راستی بجهت خبث طبع ایشان از آن عذاب الله از برای مؤمنان و کافران را مثل میکند که أَفَمَنْ يَمْشِي آیا کسی که میرود مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ در حالتی که در افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهت این در وقت رفتن پس و پیش و راست و چپ خود را نمی بیند و بهر ساعتی در می آید و بر روی می افتد أَهْدَى راه یافته ترست و بمطلوب رسنده تر أَمَّنْ يَمْشِي آیا کسی که میرود سَوِيًّا در حالتی که راست ایستاده است و هر جانب خود را مشاهده میکند و بجهت آن ایمنست از در آمدن و بروی افتادن و واقعست عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که رسنده اوست بمقصد و مقصود حاصل که این مثلیست برای کافران گمراه که در سنگلاخ ضلالت افتاده و در بیدای غوایت سرگردان و حیران میروند و نمیدانند که بمحقق یا معطل و چشم نمیگشایند تا پس و پیش و چپ و راست خود را ملاحظه کرده طریق مستقیم را بجویند و در آن سلوک نمایند و برای مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت و یقین سلوک میکند قتاده گفته که آنکسی که بر رو افتاده در راه میرود کسیست که در قیامت محشور شود بر روی و در افتد تا بدوزخ رسد و آنکه راه راست ایستاده میرود و آنکس است که محشور شود بر هر دو قدم و چون برق خاطف از صراط گذشته به بهشت رود قُلْ خطاب بحضرت است و معنی آنکه ای محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند که ناصر و رازق خداست بگو با ایشان که هُوَ آن رازق و ناصر شما الَّذِي آنکسیست که بقدرت کامله

أَنْشَأَكُمْ آفریده شما را و از عدم بوجود آورد وَجَعَلَ و بگردانید و پیدا کرده لَكُمُ السَّمْعَ برای شما شنوایی را تا سخنان او بشنوید و بدان پند گیرید وَالْأَبْصَارَ و دیده ها را تا دلایل قدرت و بدایع به بینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا در عجایب کاینات آلهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید و از آن عبرت گیرید و با وجود این اعطاف دال بر اهتدا قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک شکر میگویید این نعمتها را قُلْ بگو ای محمد هُوَ آنکه ناصر و رازق شماست الَّذِي ذَرَأَكُمْ آنکسیست که پراکنده ساخت شما را فِي الْأَرْضِ در زمین و هر یکی را در آن منزلی و کاری معین فرمود تا عبادت کنید و اطاعت او نمایید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او نه غیر او باز گردانیده خواهید شد و جزای کردار خواهید یافت وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یاران او را از روی استبطاء عذاب و استهزای آن مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب یا وعده حشر و یافتن جزا در قیامت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در این وعده قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت و روز جزا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و غیر او بر آن مطلع نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی در علانیه شما را از عذاب خدای عقبی بیم میکنم اما بر وقت آمدن زمان آن دانا نیستم و در انذار علم بر وقوع محذور منه ضرور نیست بلکه ظن کافیست فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که به بینند وعده را یعنی موعود را که عذابست یا نهایت از قتل روز بدر و غیر آن یا انواع عذاب در روز جزا زُلْفَةً در حالتی که آن نزدیک باشد بایشان یعنی جزای موعود مشاهده ایشان شود سِيئَتْ زشت گردانیده شود یعنی آن موعود زشت گرداند وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای آنان را که کافر شده و نگرویده اند بوحدانیت خدا و صدق قول انبیا یعنی نزد آن حال از کابه و محنت و سیاهی و تیرگی بر چهرهای ایشان پدید آید وَقِيلَ و گفته شود یعنی مؤمنان با ایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع نکبت یا خزنه دوزخ ایشان را گویند در قیامت که هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ این آنست که بودید پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ بآن طلب میکردید و تعجیل وقوع آن مینمودید یا دعوی میکردید بسبب آن که ما مستاصل نخواهیم شد یا مبعوث نخواهیم گشت در خبر است که یکی در اول شب این سوره را تلاوت میکرد و چون باین آیه رسید مکرر میکرد تا وقتی که مؤذن اذان نماز صبح گفت و حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفته معنی آنست که لما راوه اما علی بن ابیطالب عند الله منه ازلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت و قرب و مرتبه علی بن ابی طالب را نزد حق تعالی رویهای ایشان زشت شد از

از غایت حقد و حسد و از امام محمد باقر علیه السلم مرویست که معنی آنست که فلما راوا مکان علی بن ابی طالب من النبی سیئت
وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده کردند در قرب و مکانت علی را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله تیره شد
رویهای آنانکه تکذیب فضل او بودند آورده اند که عبده کفار تمنای موت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او میکردند
و آرزوی هلاک ایشان داشتند و میگفتند که نتربص به ریب المنون و نتربص بکم الدوائر خدای تعالی آن حضرت را خطاب کرد که
قل بگو ای محمد ارأیتم آیا می بینید یعنی تامل مینمایید در اینکه ان اهلکنی الله اگر هلاک کند مرا خدا ومن معی
و آن را که همراه منند از مومنان او رحمنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن پس کیست آنکه یجیر
الکافرین زینهار دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک که بسبب کفر مستحق آن شده اند یعنی مرگ ما شما را
سود ندارد و حیات ما منع عذاب از شما نکند چه نجات دهنده شما را از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست خواه ما زنده باشیم
یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فایده بشما رسد و مراد آنست که ما انتظار این دو چیز میکشیم که عاقبت هر دو در نهایت
خوبیست یکی آنکه هلاک شویم همچنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم بهشت رسیم و دیگری آنکه مستسعد شویم بنصرت و دولت اسلام
همچنانکه متمنای ماست و شما چگونه و بچه از عذاب اخروی که در وقوع آن لابدست خلاصی خواهید یافت و یا معنی آنست
که اگر خدا ما را بموت هلاک کند پس که زنهار دهد شما را بعد از موت ما چه ما مادام که با شماییم امان عذاب دنیوی و اخروی
از شماست و اگر خدای برحمت خود ما را مهلت دهد بر قتل شما غالب شویم پس کیست که شما را که مقتول ما باشید از عذاب اخروی
برهاند چه هر که بدست ما کشته گردد البته بعذاب ابدی گرفتار گردد و از ابن عباس منقول است که معنی آنست که حق تعالی اگر ما را بمیراند
در آخرت عذاب کند پس کیست که شما را از عذاب اخروی که اولی است باهل کفر است برهاند و اگر رحم کند و ما را بیامرزد بسبب ایمان
ما پس امان دهد شما را اگر ایمان ندارید قل بگو ای محمد با این کفار از روی توبیخ که هو آنکه من شما را بسوی او دعوت میکنم
الرحمن خدای بزرگ بخشاینده است که نعم او بجمیع خلایق رسیده آمنا به گرویده ایم باو و بجهت علم ما بربوبیت و وحدانیت او
علیه بر او نه غیر او توکلنا توکل کرده ایم و اعتماد نموده و همه کار خود را باو واگذاشته ایم فستعلمون پس زود باشد که بدانید
یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که در نفس الامر من هو کیست از ما و از شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست
قل بگو ای محمد بایشان که ارأیتم آیا می بینید در اینکه ان اصبح ماؤکم اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بئر میمون حضرمی که هم

اب بئر میمون

مشرب شماست غورا فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو بآن نرسد فمن یأتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما
بماء معین آبی ظاهر چنانکه همه کس ببیند و نزد بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده که معین بمعنی جاریست یعنی کیست
که از برای شما آب جاری بیارد پس شکر گذاری او و قیام نمایید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام تا آب شما را برقرار
بدارد و در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیانست آب فرو رفته را
ظاهر گرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکور است که زندیقی شنید که معلمی کودکان را تلقین میکرد که فمن یأتیکم بماء معین
او در جواب گفت که یاتی به الفئوس و المعاول یعنی تبرها و تیشهها آب را باز آرد و در روایت دیگر رجال اشداء و معاول حداد
مردان با قوت با تیشههای آهنین آب را ظاهر سازند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غایر شده
بگو تا بمعاول و فاس باز آرند و گویند که آنکس محمد بن زکریای طبیب بود سورة ن ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که سوره نون والقلم بخواند حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و از خشم بدان
در امان باشد و از حضرت ابو عبدالله علیه السلم مرویست که هر که سوره نون والقلم بخواند در فریضه یا نافله تا زنده باشد حق تعالی
او را از فقر ایمن گرداند و بعد از موت از فشار قبر در پناه خود نگهدارد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الملک نمود
بذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این سوره نیز بمثل آن نمود که بسم الله الرحمن الرحیم
ن نزد بعضی این حروف مفتاح اسم نور و ناصرست و یا اشارتست بکلمه کن و نزد بعضی دیگر اسم سوره است یعنی این سوره
نون است و در حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله واقع شده که نون لوحیست از نور و نزد بعضی دیگر قسم است بنصرت حضرت
عزت انبیا و مومنان را و مشهور آنست که این نون اسم ماهیست و مراد بآن جنس است و تخصیص آن بذکر باعتبار آنست که آن
از آیات غریبه او سبحانه است چه در آب ایجاد آن فرموده و هرگاه از آب مفارقت میکند هلاک میشود بر خلاف حیوانات
دیگر که چون در آب می افتد بمیرد و ابن عباس و مجاهد و سدی گفته اند مراد ماهیست که زمین بر پشت اوست و آنرا بهموت گویند
و بروایت دیگر لیوثا و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مرویست که نام او بلهوتست و در خبر آمده که چون حق تعالی زمین را
بیافرید و او را از هم بشکافت و هفت طبقه گردانید و فرشته را خلق کرد و دستها از مشرق تا مغرب بکشید و این هفت زمین
بر دوش گرفت و برای قرارگاه وی گاوی از فردوس فرستاده که او را چهل هزار قوایم بود و او قدم بر کوهان او نهاد و چون

قدم او بر بالای کوهان متزلزل بود یاقوتی آفریده که کثافت وطول وعرض آن پانصد ساله راه بود و آن را بر بالای کوهان نهاد قرار گرفت و برای قرارگاه قوایم گاو سنگی سبز آفرید که کثافت آن بمقدار کثافت هفت آسمان و هفت زمین بود و این آن سنگیست که لقمان پسر خود را گفت که یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة و بعد از آن برای قرارگاه آن صخره نون را آفرید و آن سنگ را بر پشت وی نهاد و باقی اعضای وی چیزی بر بالای آن نیست و آن ماهی بر آبست و آب بر باد و باد بر قدرت خدای تعالی ایستاده حلیت قدرته از کعب الاحبار مرویست که ماهی بوسوسهٔ ابلیس خواست که بجنبد و انچه بر پشت ویست بیندازد حق تعالی جانوری آفرید تا در بینی او رفت و بدماغ وی رسید ماهی بنالید فرمان رسید که بیرون آید و در برابر وی بایستاد تا اگر عزم جنبیدن کند بدماغ او رود و ماهی بجهة خوف او ساکن شده عکرمه بروایت دیگر از ابن عباس نقل کرده که مراد بنون نون الرحمن است و الر و حم نیز از حروف آنست یعنی مقصود ازین حروف آنست که الر و حم و نون الرحمن است و از حسن و قتاده و ضحاک نقلست که مراد بنون دواتست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که نون نهریست در بهشت که حق تعالی امر نموده باو که کن مدادا فی الحال منجمد شد و آن از شیر سفیدتر است و از شهد شیرین‌تر و بعد از آن قلم امر کرد که بنویس قلم که هر چیز را بوده و است و خواهد بود تا روز قیامت بنوشت و ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس بنظر هیبت در وی نگاه کرد شکافته شد و بعد از آن نون را بیافرید و آن دواتست و آن قلم از آن دوات بنوشت هر چیزی که تا قیامت حادث شود و اصح اقوال انست که نون اسم دواتست و معنی آنست که سوگند بدوات [illegible] و قلم اعلا که از نور است و طول آن مابین آسمان و زمینست و آن لوح محفوظ مکتوب شد و یا آنکه اسم جنس باشد یعنی هر قلمی که بآن کتابت کنند و فواید آن در مصالح دنیا و دین بحدیست که بوصف احاطهٔ آن نمیتوان کرد و بجهة آنست که مقسم له واقع شده و از جلالت قلم است که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده و احکام شریعت مصطفوی بآن محفوظ گشته و از بعضی علما منقولست که بیان دست و بیان زبان و بیان بنان بمرور زمان منسی گردد و بیان قلم بر صفحهٔ روزگار باقی ماند و نیز از ایشان منقولست که نظام دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر و شمشیر زیر دست قلم است و مؤید قول اولست حدیثی که از حضرت ابی جعفر علیه السلم و ابو هریره نقل شده و نیز از ابن عباس روایتست که اول چیزی

که حق

گشت

٢١٨

که حق تعالی از نور محمد صلی الله علیه و آله آفریده قلم بود و بعد از آن لوح جاری شد و انچه خواهد بود تا قیامت بران مرقوم و بعد از آن بخاری از آب بر آمد و از آن آسمانها مخلوق شد و پس از آن نون را بیافرید و زمین را بر پشت وی نهاد و هرگاه نون می‌جنبید زمین بحرکت در می‌آمد پس کوهها آفرید و میخهای زمین گردانید تا قرار گرفت پس این آیه تلاوت فرمود که نون والقلم [illegible] و دیگر سوگند بانچه حفظه می‌نویسند از احکام وحی بانچه بآن مامور شوند و در تبیان از ابن هیثم نقل کرده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون انچه حفظه نویسند بقلم زبان و مداد دهان بر بندگان از اقوال و اعمال ایشان و گویند مراد جمیع نویسندگانند از انس و جن و ملک آورده اند که ولید بن مغیره و ابو جهل جنون را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نسبت میدادند و سخنان نالایق و کلمات بی موقع بر زبان میراندند و بر سبیل استهزا میگفتند که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و آن حضرت بخلق عظیم خود تحمل این سخنان میفرمود و آتش غضب را بآب حلم فرو می‌نشاند حق تعالی فرمود که سوگند باین امور مذکوره که مشتملند بر فواید عظیم و مصالح جلیله که ما انت بنعمة ربک بمجنون نیستی تو ای محمد بنعمت پروردگار در حالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوت و حصافت و متانت عقلست بمجنون دیوانه چنانکه اهل سفاهت و حماقت در حق تو میگویند و تواند بود که با زایده نباشد بلکه با قسم باشد یعنی سوگند بنعمتی که پروردگار تو ترا اکرامت کرده از نبوت و کمال عقل و فهم که تو دیوانه نیستی و ان لک و بدرستی که مر تراست لاجرا مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت بر جفای ایشان در ابلاغ احکام حضرت عزت غیر ممنون که نه منت نهاده است یعنی حق تعالی بدون واسطه کسی که از و منت باید کشید بتو عطای کامل داده با آنکه آن نوال تفضلیست تا مقرون منت نباشد بلکه مزد عملست و تو بسبب عمل مستوجب آن شده و اجر بر آن از تطرق منت محفوظ و نزد اکثر مفسران ممنوع بمعنی مقطوعست یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد از ابن عباس مرویست که هیچ پیغمبری نیست مگر که او را مثل مزد آنکسیست که بوی ایمان آورده و در دین او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید و انک لعلی خلق عظیم و بدرستی که تو بر خلق بزرگی که مانند آن کس دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی انچه کسی را قدرت تحمل آن نیست و ابن عباس گفته که خلق عظیم دین اسلامست که اعظم ادیانست یا مراد آداب قرآنست که حق تعالی بوی ارزانی داشته سعید بن هشام عایشه را از خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله سوال کرد گفت خلق آن حضرت قرآن بود.

پس ده آیه که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوت کرده گفت خلق پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین بیرون نبود بزرگی فرموده
هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد نبود چه او دست از مشیت خود باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت و کاینات در نظر
او خوار بود و در شب معراج که همه اشیا روی عرض کردند بچشم او هیچ نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی نه از بلا منحرف
شد و نه از عطا منصرف گشت و او را هیچ مقصد و مقصودی جز حضرت معبود نبود و گویند خلق عظیم آن حضرت صلی الله علیه و آله
ازان حیثیت بود که مودت آداب خدای بود در کریمهٔ خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین و ازینجاست
که آن حضرت فرمود که ادبنی ربی فاحسن تادیبی پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا آداب تادیب کرد
و گویند خلق عظیم او ازان بود که ظاهراً با خلق بخلق معاشرت میفرمود و باطناً با حق بود و گفته اند خلق عظیم
او مکارم اخلاق بود که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شده ام تا خلقهای نیکو را تمام گردانم و ابن عباس
فرموده که خلق آن حضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب در حوالی آنحضرت متکاری ایستاده اعرابی از در مسجد
در آمد و شمشیری حمایل کرده و سوسماری در دامن و گفت یا محمد انک کاذب و ساحر یاران در صدد آن شدند که او را
بکشند حضرت منع فرمود و اعرابی را گفت یا اخا العرب ای برادر گرامی چه خواهی گفت محمد ساحر کذاب فرمود محمد
منم ولیکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت سوگند بلات که اگر نه بجهت حاجت و حمایل تو بودمی این
شمشیر را بخون تو سیراب میکردم و قسم بلات که بتو ایمان نیارم تا تو با ما آن آرد این سوسمار پس سوسمار را از آستین بر
آورد و انجا بیند خت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله فرمود من ان من کیستم گفت
انت رسول الله تو فرستادهٔ خدایی در ساعت دل اعرابی بنور معرفت گشاده شده بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمد رسول الله پس گفت یا رسول الله ازین مسجد در آمدم و در همه عالم هیچکس از من دشمنتر نبود با تو و اکنون
بروم و هیچکس از خود دوستتر نمی یابم نسبت بتو اینست بیان آیه وانک لعلی خلق عظیم مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله
روزی با یکی از صحابه در صحرای مدینه میگشت دید که پیره زنی بر سر چاه میخواهد که آب بکشد و نمیتواند حضرت نزد وی
رفته گفت ای عجوزه از برای تو آب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم حضرت بسر چاه آمد و آن دلو را بکشید و
مشک آن زن را پر کرد و بر دوش خود نهاد و بعجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود بمن نمای آن شخص که رفیق حضرت بود هرچند

فیه

خواست که از وی بستاند قبول نفرمود و گفت من اولی ام بکشیدن بار امت و تحمل مشقت پس عجوزه پیش میرفت
و حضرت از عقب او مشک را میکشید تا به خیمه رسید و آن مشک را انجا بر زمین نهاده برگشت عجوزه بخیمه رفته فرزندان را
گفت برخیزید و مشک را باندرون خیمه آرید همه برخاستند و بیرون آمدند گفتند ای مادر این مشک را چگونه باینجا آوردی
گفت مردی آن را آورد گفتند کجا رفت گفت اینست که در راه میرود فرزندان در عقب آن حضرت دویدند و ویرا شناختند
و بدر خیمه دویده گفتند ایا در این مرد انکس است که بوی آنجا آورده و شب و روز مشتاق اوایی و پیوسته لاف محبت
او میزنی عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز از پی او آمدند و در دست و پای آن حضرت افتادند و پیره زن
بسیار بگریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و شما را نشناختم و من چگونه از عهده این عذر بیرون آیم آن
حضرت ویرا تسلی داد و دعای خیر در حق او و فرزندان او بتقدیم رسانید و ایشان را بلطف باز گردانید پس جبرئیل آمد
و این آیه آورد که انک لعلی خلق عظیم و ابو درداء از آنحضرت نقل کرده که هیچ چیز در کفهٔ ترازوی اعمال گرانتر
از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که مرد مؤمن بخوی نیکو درجهٔ کسی دارد که همه شب نماز کنند و همه روز روزه دارد و نیز
فرموده که دوست داشته ترین مردمان نزد خدای تعالی آنانند که نیکو خوی تر باشند و دوستیها را افزود آورده باشند
برای مردمان یعنی در نهایت تواضع و افتادگی باشند و با مردم الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمنترین مردمان
نزد خدا آنانند که سخن بد کنند و میان برادران مؤمن جدایی افکنند و عثرات بیگناهان جویند و نیز از و منقولست
که عالمهای شما بهمه مردمان نمیرسد پس خوی نیکوی خود را بهمه ایشان رسانید و سلمان فارسی رضی الله عنه را مفسدی
دشنام داد گفت که اگر کفهٔ ترازوی من روز قیامت کم آید که من بدتر از انم که تو میگویی و اگر راجح آید انچه گفتی
مرا زیان ندارد مرد مفسد بهمین سخن از فساد گذشت و بمقام خدمتکاری در آمد و یکی از مشایخ کبار را با جاهلی
مناظره واقع شد با جاهل در اثنای محاوره گفت اگر مرا یک سخن درشت بگویی ده جواب بد بشنوی و اگر ده دشنام بدهی یکی را
یکی را جواب ندهم حاضران از کمال خلق او متعجب بودند و جاهل منفعل گشته زمین خدمت ببوسید و بمقام معذرت و
ملازمت در آمد و بعد از مدح رسول صلی الله علیه و آله بذکر خلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم و میفرماید
فستبصر و یبصرون پس زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند ایشان از اهل مکه یعنی در آنوقت که عذاب نازل شود معلوم گردد

معاندان حق

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ که کدام از شما در فتنه جنون افتاده است یعنی در حین وقوع عذاب معلوم گردد و ظاهر شود
که بفریق مؤمنین دیوانگی تعلق گرفته یا بفریق کافرین در آن وقت مری شود که مستحق این مائیم یا شما
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شده عَنْ سَبِيلِهِ
از راه او که طریق مستقیم است و فی الحقیقه ایشان دیوانه اند وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند یعنی دانا بجزای هر فریقین این کلام وعده مؤمنانست و وعید کافران
صاحب طبرسی آورده که مهدی بن نزار الحسینی باسناد معتبره از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند مقدم
داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را بر سایر اصحاب و اعظام و اکرام او بجای آوردن زبان بمذمت
علی علیه السلم گشوده گفتند محمد بفرط محبت علی مفتون شده و در فتنه جنون افتاده حق تعالی این سوره را فرستاده
سوگند یاد کرد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق محسنه محلی و مزینی یعنی مودبی بآداب قرآنی و عنقریب معلوم شود
که مفتون ایشانند یا تو خدا داناترست بآنانکه گمراه شده اند از راه رست او یعنی بآنانی که در حق محمد و علی بن ابی طالب بد
سخن گویند و محمد بن شجاع نیز روایت کند از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عجزه از عبد الله بن مسعود که ایشان
گفتند که ما در مجلس منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر بودیم که سائلی از آن سید و سرور از حال حضرت علی بن ابی طالب
سؤال کرد و از فضایل و رتبه او تفتیش نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که علی بن ابی طالب با قدم ترست
در اسلام و کسی در اسلام باو سبقت نکرده و ایمان علی از ایمان شما وافرترست و بیشتر و دانش او از دانش شما بزرگتر
و افزونست و حلم او از حلم شما افزونتر و غضب علی در دین از غضب شما اشد و اقوی است علم او علم منست و علم او منم
و جواهر دانش و لآلی یقین من در گنجینه قبول او بامانت نهاده ام و امور من موکل و مفوض باو است و او خلیفه منست
در میان اهل من و امین منست در میان امتان من چون بعضی منافقان از حضرت این نوع سخنان در حق
امیر المؤمنین علیه السلم شنیدند گفتند لقد فتن علی رسول الله حق ماری به شیا یعنی علی بن ابی طالب محمد را فریفته است
یا آنکه هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت و امور خود را بدو تفویض نمود و او را در مقام خود نصب نمود حق تعالی از برای
تعظیم و تسکین خاطر مبارک آن حضرت و تنزیه علی بن ابی طالب از لخیه منافقان در حق او تکلم کردند این آیه را

فرستاد

فرستاد و بعد از آن فرمود که فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را یعنی منافقان و مشرکان را که
مکذب توحید و منکر نبوت و ولایتند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی
از شرک و ضلالت فَيُدْهِنُونَ پس ایشان نیز نرمی کنند و در دین تو طعنه نزنند یا دوست دارند که مدتی تو موافقت
ایشان نمائی در شرک یعنی مدتی پرستش آله ایشان کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند وَلَا تُطِعْ و
فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خواره را بدروغ و راست مَهِينٍ حقیر در رای و تدبیر یا در خفت
عقل و قلت تمیز یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود هَمَّازٍ بسیار غیبت کننده از عقب مردمان
و طعنه زننده بایشان و از حسن نقلست که ولید در پس مردمان هر دو کنج دهن خود را می پیچید و طعن و غمز ایشان میکرد
مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن این را بنزد آن می برد و سخن آن را بنزد
این و بجهت این نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار باز دارنده هر نیکوئی را از افراد
مراد بآن مالست یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و بهیچکس از اهل استحقاق و غیر آن چیزی نمیداد یعنی در
نهایت بخل و امساک بود یا آنکه مردمان را منع میکرد از اعطای اموال بفقرا و مستحقان و ممکنست که خیر
ایشان بکسی رسد یا منع کننده مردمان از ایمان که بهترین همه چیزهاست و گویند ولید مال بسیار داشت و او را
ده پسر بود و ایشان را میگفت هر کدام از شما اسلام آرد من عطای خود را از او منع کنم و هیچ چیز باو ندهم مُعْتَدٍ
از حد در گذرنده در ظلم یعنی ستمکار و جفاروزگار أَثِيمٍ بسیار گناه کار زنا کار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد
یا معتدی در ظلم کردن بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر خود عُتُلٍّ درشت خوی سخت روی یا شدید الخصومت
در امر باطل یا متوغل در کفر و عناد و از خلیل نقلست که عتل یعنی بسیار خوار و فراخ شکم است که هر چه یابد
از طعام و شراب بخورد و هیچ بمردم ندهد بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ و پس از اینهمه عیبها حرام زاده که پدر او معلوم نباشد
و او را بزور بر خود بسته و زنمه قطعه ایست از جلد ما عز که بعد از قطع بحال خود بگذارند و در زیر حلق او
آویخته شود و ولد الزنا را باین اعتبار زنیم گویند که منفصل است از نسب و معلق بغیر اهل خود مرویست که ولید
در میان قریش بزرگ شده بود و او را اصلی نبود و مغیره او را بعد از هجده سال بر خود بست و به پسری خود گرفت
و گویند این صفت بهیچکس نمیدانست تا آنکه آیه نازل شد مرویست که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را در انجمن

مورد فت
مردی

قریش بر ولید خواند بهر عیبی که میرسید در خود می یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره
و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از مجلس برخاسته و شمشیر کشیده نزد مادر آمد و تهدید
بسیار از وی اقرار کشید او گفت پدر تو از رجولیت بهره نداشت و او را برادر زادگان بودند که چشم بمیراث
او نهاده و مرا رشک آمده غلام فلان را بخود ترغیب کردم و آنچه مردان و زنان می شود میان ما واقع
شده و تو فرزند اوئی حاصل که حق تعالی حبیب خود را نهی میفرماید و میگوید که فرمان مبر آنکس را که متصف است
بصفات مذکوره اَنْ كَانَ بجهت آنکه هست آنکس ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران یعنی باید
که کثرت مال و بنین او ترا بر طاعة او ندارد إِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بر وی آیتهای کلام ما قَالَ
گوید که أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیان است و هیچ اصلی و اعتباری ندارد محصل معنی آنست که ولید بجهت غرور
او بکثرت مال و منال و اولاد و تکذیب کرد آیات ما را و آن را بتکذیب نسبت داد سَنَسِمُهُ زود باشد که داغ
کنیم او را بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی که اشرف و اظهر اعضاست این کنایت از نهایت اذلال و اخزای او
یعنی او را بر وجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که آن بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد همچنانکه وقوع داغ
بر بینی که موجب مذلت و خواریست و آن را بهیچوجه نتوان پوشید و نزد مجاهد معنی آنست که زود باشد در قیامت
ولید را علامتی زشت نهیم که بجهت آن در میان کفره و فجره ممتاز باشد همچنانکه بسبب فرط عداوت و کثرت
بغض او به پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اعدا ممتاز بود و از ابن عباس مرویست که مراد باین داغ زخم شمشیر بود
که در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن باقی ماند و تا زنده بود خجل و منفعل زده بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستیکه
ما آزموده ایم اهل مکه را ببلای قحط و زوال نعمت و سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را
شهید کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بغایت دلتنگ شده دعا بر کافران اخلاص نهاده بر ایشان انداخت و گفت
بار خدایا محکم گردان بر ایشان عقوبت خود را و مبتلا ساز ایشان را بقحط و غلا مانند قحطی زمان یوسف علیه السلام پس قحط
و غلا بمرتبه بر اهل مکه اشتداد یافت که هم استخوانهای آدمیان و مردار با پاها خوردند پس حق تعالی میفرماید که
ما با ایشان معامله آزمایندگان کردیم تا بر همه عالمیان ظاهر شود که ایشان متنبه میشوند یا نه یا با بلا باشند كَمَا بَلَوْنَا
همچنانکه آزمایش کردیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ یاران باغ ضروان را و از ابن عباس مرویست که در دو فرسنگ صنعا از ولایت

سمعه

یمن مردی صالح را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و آن را ضروان خواندندی و در موضعی که در رهگذر ایشان بود
واقع شده بود تا خرما بر درخت بود رهگذریان را از آن منع نکردی و در روز میوه چیدن درویشان را
بخواندی و بساط در زیر درخت افکندی و هر میوه که از درخت و دست به آن نرسیدی یا باد از آن درخت بیفکندی
یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی و چون آن مرد بمرد و ورا
سه پسر بود و آن باغ بمیراث رسید گفتند که اگر چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود و در وقت
ارتفاع میوه درویشان بار بعادتی که داشته بیامدند ایشان گفتند هنوز وقت بریدن میوه نیست پس
در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند و بدین سوگند خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید که
إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن که چون سوگند خوردند اهل آن باغ که بینهای آن فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا هر آینه
ببرند میوهای باغ را مُصْبِحِينَ در حالتی که در آیندگان باشند در صباح یعنی بامداد بیگاه میوه
آن را بچینند پس باین قصد سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله و تسمیه
مشیت خدای باستثنا جهت آنست که مودی معنی استثناست چه معنی لا اخرج ان شاء الله اینست که لا اخرج الا ان
یشاء الله و گویند معنی آنست که استثنا نکردند از آن میوه حصه مسکین را همچنانکه پدر ایشان اخراج آن میکرد
فَطَافَ عَلَيْهَا پس فرا گرفت باغ را طَائِفٌ بلائی طواف کننده و گرداگرد آن فرا گیرنده مِنْ رَبِّكَ از نزد
پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ در حالتی که ایشان خفتگان بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد
و در آن باغ بپیچید و میوهای را بسوخت و درختان را خشک گردانید فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ یا آن بلا كَالصَّرِيمِ
مانند باغی که میوه آن چیده و بریده شده باشد و یا مانند شب تاریک باحتراق و کبود او و یا مانند پشته ریگ که هیچ
گیاهی در وی نرسته باشد و مؤید آنست که در بعضی روایات آمده که آتش درختان را از بیخ بر کند و همه را مانند خاکستر
ساخت القصه چون پسران از خواب در آمدند از این حال غافل بودند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ
در حالتی که در صبح در آیندگان بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را خواندند أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ بآنکه بامداد بروید
آیید بر کشت خود یعنی بدروید آنچه کشته شده الت از اشجار شما إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ اگر هستید میوه برندگان پس به اتفاق

در سحر برخاستند و از خانه بیرون آمده متوجه باغ گشتند فَانْطَلَقُوا پس روان شدند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ
و حال آنکه ایشان نرم و آهسته با یکدیگر میگفتند تا درویشان آواز ایشان نشنوند أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ آنکه باید که در نیاید
در باغ امروز عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ بر شما هیچ درویشی تا بهره نگیرد و حصه ما کم نکرد وَغَدَوْا و بامداد پگاه رفتند
عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد منع مسکین و محروم ساختن ایشان قَادِرِينَ در حالتی که توانایان بودند باعتقاد خود بر منع درویشان
و بریدن و چیدن میوه باغ و همه را تصرف خود درآوردن با همین قادر بودند بر منع فقرا نه بر قطع اثمار زیرا که
آن سوخته بود و نابود گشته فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را خلاف آنچه گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته
قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ بدرستی که ما گم کرده ایم راه باغ را چه باغ تا دیروز معمور و پر میوه بود و این باغ که میبینیم
خالیست از میوه و همه سوخته و سیاه گشته اند چون تامل کردند و علامات در و دیوار بدیدند دانستند که باغ ایشانست از سخن
اعراض کردند و گفتند که ما راه گم نکرده ایم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از
خیر و نفع آن محروم و ممنوع بجهت ترک استثنا و منع فقرا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان در عقل و صایب تر در رای
یا عادلتر در گفتار یا فاضلتر در کردار با ایشان أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را در وقتی که قصد منع فقرا داشتید
لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدا را بپاکی یعنی بذکر خدا مشغول نمیشوید و یاد نمی آرید انتقام او را از مجرمان و از سر
عزیمت خبیثه توبه نمیکنید و شما مستحق مرا نشدید بدو نافرمانی خدا کردید تا باین بلیه گرفتار گشتید قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا
پاکست پروردگار ما از ظلم یعنی متکلم شدند بآنچه اوسط ایشان آنرا میخواندند و بعد از مفارقت خطیه و وقوع بلیه بر گذشته نادم شدند و آن
ندامت فایده بایشان نداد و گویند مراد از تسبیح استثناست یعنی چرا ان شاء الله نگفتید و نزد بعضی مراد از تسبیح صلوات است زیرا که آنها در
نماز تهاون مینمودند و اگر نه نماز ایشان را باز میداشت از فحشا و منکر و باعث میشد بر آنکه استثنا گویند و فقرا را محروم نسازند
حاصل که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاکست خدای ما از آنکه در رفتن این بلا ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ
بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر نفس خود بمنع فقرا فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر
يَتَلَاوَمُونَ در حالتی که یکدیگر را ملامت میکردند بجهت آنکه بعضی از ایشان بمنع فقرا امر میکردند و دیگران از اصواب
میدیدند و دیگری ساکت بود و راضی و دیگری منکر آن و زبان بملامت یکدیگر گشادند این آنرا میگفت که تو چنین اندیشه کردی

و آن عذر می آورد که تو صواب دیدی و دیگری میگفت که اگرچه تو گفته بودی اما بدین راضی بودی القصه همه بدین نادم گشته از روی
نیاز قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ بدرستی که ما بودیم از حد برندگان در کینه کاری و در حد گذرنده
از حدود باری عَسَىٰ رَبُّنَا شاید که پروردگار ما یعنی امید داریم از کرم او أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا آنکه بدل دهد مارا
باغی بهتر از این باغ ببرکت توبه و اعتراف و اعد خطیه إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ بدرستی که ما بسوی پروردگار خود رغبت
کنندگانیم یعنی راضی بعفو او و بیم یا طالب خیر از و یا راغب بعفو او بر زاری او یا بانابت بسوی او و از ابن عباس و مجاهد مرویست
که حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل بود بر کثرت اشجار میوه که هر خوشه
انگور آن بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود و معالم از ابو خالد یمانی نقل کرده که گفت من خوشه انگور آن باغ را
دیدم که برابر مردی سیاه بر پای ایستاده بود و محققان گفته اند که هرکه ببلایی مبتلا گردد در حال و مال او عرضه تلف شود
او را تامل نماید و بداند که وی مستحق آن بلا بوده و بعد از آن بگناه خود اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند
بهتر و خوشتر از آنچه از و ستده باشد باو دهد چنانکه بوستان حیوان بعوض باغ خرد آن و بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که
كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب جردانست الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است در کیفیت و کمیت چه عذاب دنیا زوال یابد و عذاب عقبی ابد الآبدین باشد لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند چه اگر یعنی السفلیه عذاب آخرت و شدایت و اهوال آن را ببینند هرآینه از موجبات
آن بپرهیزند و هرگز از امر الهی غافل نگردند و بهیچ وجه مرتکب نواهی نشوند و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ
النَّعِيمِ بوستانهای با نعمت خالی از شایبه تنغیص که متقیان در آن بفراغت تمام متنعم نمایند نه مانند بوستانهای دنیا که محفوفست بمتاعب
مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مؤمنان در آخرت بمرتبه منزلت و رفعت درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال
در روضات جنان متنعم و مکرم گفتند جنت و نعمت که محمد و اصحاب او از آن خبر میدهند خلاف واقع است و اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد
بمرتبه که ما حظ وافی و بهره کافی از دنیا داریم و از آنجا نیز بهمین منوال خواهد بود و مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند باشند در مرتبه ما
نباشند نه افضل از ما پس ایشان را در آخرت نیز بر ما تفضلی نخواهد بود و حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار فرموده که

افنجعل المسلمین آیا ما ستم کنیم پس بگردانیم مسلمانان را در حصول النجات و وصول به درجات کالمجرمین
مانند مشرکان ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید بتسویه اهل شرک و اهل
توحید در مزیت فضل و پندارید که امر جزا مفوض بشماست تا هرچه خواهید کنید ام لکم کتاب آیا مر شماراست
کتابی و نوشته نازل شده از آسمان که شما فیه تدرسون در آن کتاب میخوانید و میفهمید این را که ان لکم
بدرستی که مر شماراست فیه دران کتاب لما تخیرون آنچه را که اختیار کنید و برگزینید و تمنای آن نمایید
ام لکم ایمان آیا مر شماراست عهود و مواثیق مؤکد بسوگندها علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسنده بنهایت
تاکید الی یوم القیامة تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت مر شما راست سوگندان بر ما تا روز قیامت ان لکم
لما تحکمون با آنکه مر شماراست آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای و در کشف گفته که معنیت
معنی آنست که آیا ضامن شما شده ایم و از برای شما سوگندان خورده ایم بالغة مغلظة متناهیة در توکید که شما را
در روز قیامت حاکم سازیم در تسویه مذکوره سلهم بپرس ای محمد مشرکان را ایهم بذلک که کدام از ایشان بدین حکم
زعیم متکفل و ضامنست که در آخرت از عهده این حکم بیرون آید یعنی قیام نماید بآن و با ثبات صحت آن مانند کسی که
سخن گوید از جانب جماعتی که متکفل باشد بامور ایشان ام لهم یا مر ایشان راست شرکاء مردمانی که انباز ایشان باشند
درین قول یعنی موافق ایشان درین مدعی فلیأتوا پس باید که بیاورند بشرکائهم انبازان خود را تا با ایشان موافقت نمایند
تا تصدیق ایشان نمایند ان کانوا صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه جات نعیم با ایشان خواهد رسید مراد نفی
جمیع آن چیزهاست که بآن تمسک توانند جست درین دعوی از دلیلی عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض
تقلید است که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی ناشی شده یوم یکشف عن ساق متعلق است بفلیأتوا یعنی باید که
بیارند شرکای خود را و حاضر شوند در روزی که برداشته شود جامه از ساق یا یاد کنید روزی را که ظاهر گردانیده شود دران
ساق پای و این کنایت از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی روزی که کشف کرده شود دران اصل همه کارها
و نمایان گردد حقیقت آن بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشاف آورده
که کشف ساق مثلست از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز و اصل آن در ترس و هزیمت مستعمل است همچنانکه

میکویند

برای

میگویند کشمرت المخدرات عن سوقهن فی الهرب یعنی زنان مخدره ستوده دامن خود را از ساق برداشتند و بر میان زدند
که بحیثی از دشمن پس معنی برین وجه است که روزی که بسیار سخت و دشوار شود کارها و صعوبت و هول و فظاعت آن بمرتبه
باشد که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد که ایام دنیا منقرض گردد و در تکلیف بسته گردد و قیامت حادث گردد
و ثواب و عقاب را معاینه بینند از ابن عباس نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت خلایق را
در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان ظالمان و مظلومان حکم کند تا بمرتبه که کسی که شیر با آب آمیخته فروخته باشد بوی تکلیف کند
که شیر را از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی ندا کند که جمله خلایق بشنوند و گوید هر امتی در عقب
معبود و مقتدای خود بروند پس بنده اصنام تابع اصنام شوند و بدوزخ روند و یهودان را گویند که شما که را پرستیده اید
گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ میگویید خدای تعالی از فرزند مبراست از ترسایان پرسند که شما که را
میپرستید گویند عیسی را که پسر خداست و همین جواب بشنوند بعد از آن حق تعالی دو فرشته را امر کند یکی بر شکل عزیز
و دیگری بر هیات عیسی متمثل شوند و ایشان گویند که اینان اند خدایان ما فخدای تعالی امر فرماید تا این دو فرشته
جمیع یهودان و ترسایان را بدوزخ برند و نمازگزاران بسیار رسد و ذالک قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها
پس باقی ماند آنانی که خدا را پرستیده اند از مؤمنان و منافقان خدای تعالی خطاب کند با ایشان که شما که را پرستیده اید گویند
خدای بحق را امر فرماید تا حجاب بردارند و نوری از انوار عظمت او پیدا شود و در آن حال مردمان را بسجود خوانند
مؤمنان بسجده روند و منافقان پشت ایشان چون چوب شوند و هر چند که خواهند از برای سجده دوتا شوند نتوانند
و ذالک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدای را
و گویند دعای ایشان بسجده شدت و صعوبت امر از روز باشد یعنی مردمان چون آن حال ببینند بسجده افتند و گویند که ملکه
کفره و فجره را که تارک سجود بوده اند در دنیا از روی عنف و بر وجه حسرت و ندامت بسجده خوانند صاحب لباب
از ابو موسی اشعری نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی در آن روز نور خود را از ساق عرش بنماید همه مؤمنان
بسجده افتند و پشتهای منافقان همه یک تخت شود بر وجهی که گویا میخهای آهنین در آن کوفته اند فلا یستطیعون
پس نتوانند که سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالتی که فرو افتاده بود چشمهای ایشان یعنی بجهت شدت هول ترس نتوانند که چشم

بگشته و سر بالا کنند ترهقهم برسد و فرا گیرد ایشان را ذلة خواری و نگونساری بجهة مذلت و حسرت پس بهایان علت میکنند
وقد کانوا و بدرستی که بودند در دنیا یدعون که خوانده می‌شدند یعنی مامور میگشتند الی السجود بسجده کردن خدای تعالی را
وهم سالمون در حالتی که تن درست بودند و قادر بران بودند یعنی با وجود صحت بدن ترک آن مینمودند لاجرم درین
روز جز حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که در بیان این آیه فرمود که
مردمان درمانده شوند در آن روز و هیبت عظیم بر ایشان طاری شود و دیده‌های ایشان باز بمانند و دلهای ایشان بحلق ایشان
رسد و این بجهة آن باشد که ایشان در دنیا استطاعة آن داشتند که باوامر الهی اقدام نمایند و از نواهی او محترز شوند و ایشان
حدود الهی را کان لم یکن انگاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب آیه اخبار مینمودند و خاطر عاطر حضرت سید عالم
از ان منقلب بسیار اندوهناک میشد حق سبحانه بجهة تسلی انحضرت و تهدید اهل تکذیب فرمود که ای محمد فذرنی
بگذار مرا ومن یکذب بهذا الحدیث و آنرا که تکذیب میکند باین سخن که قرآنست یعنی مرا با او واگذار و خاطر
جمع دار که ایشانرا بجزای خود خواهم رسانید سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه
بمهلت دادن در معصیت و دادن صحت و ازدیاد نعمت من حیث لا یعلمون از انجا که ایشان ندانند
که این استدراجست یعنی هرگاه خطائی کنند ما عطائی دهیم و ایشان از ان تفضل دانسته خود را بر مومنان تفضیل دهند
و پندارند که اعطای نعم بر ایشان بجهة مزیت مرتبه ایشانست بر مومنان و بجهة آن در طغیان بنهایت رسند پس یکبار
ایشانرا در ورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که بنده که گناهی کند و نعمتی
جدید باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند استدراج خواهد بود واملی لهم و مهلت دهم و دراز کنم آجال
آنها را در دنیا یعنی با وجود صحت و نعمت عمر ایشانرا دراز کنم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنم تا مغرور شوند در طغیان
و عصیان و بنهایه رسند ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکمست که هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد و
گرفتن من سخت است که هیچکس را طاقت آن نباشد پس آرزوی توبیخ میفرماید که ام تسئلهم آیا طلب میکنی ایشانرا یعنی از ایشان
میطلبی اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد و هدایت فهم من مغرم پس ایشان از غرامت و تاوان مزدی آن اجر مثقلون
گران بار شده کانند و بدان سبب ای از تو متنکر دانند و قبول ایمان نمیکنند یعنی تو از ایشان مزد نمیطلبی پس چرا از طلب هدایت و ارشاد

تعقیب

تعقیب میکنند ام عندهم الغیب یا نزد ایشانست لوح محفوظ که غیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان مینویسند
از انجا آنچه بدان حکم میکنند از تسویه مومن و کافر و عدم احتیاج بهدایة تو و چون هیچکدام ازین نیست و عدم اطاعة ایشان
محض تقلید و عنادست و عصبیت جاهلیت فاصبر لحکم ربک پس شکیبائی کن مر حکم پروردگار خود را با مهال کافران و تاخیر نصرت
تو و تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان ولا تکن و مباش در استعمال عذاب و دل تنگی و شتاب زدگی در بیرون رفتن
از میان قوم خود کصاحب الحوت مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم و شتاب زده گردیده
از میان ایشان بیرون رفت و بدان سبب در شکم ماهی محبوس گشت مراد نه آنست که تحمل بار نبوت بر یونس ثقیل بود
و او تاب آن نیاورده قذف آن کرد بلکه مراد حلم طاقت بود بر صبر و شکیبائی بر محنتی که حق تعالی او را بان مبتلا
ساخت و او طاقت آن نیاورده از حق تعالی طلب خلاصی کرده از ان پس حق تعالی حبیب خود را میفرماید که ما چون
رتبه ترا از مرتبه یونس بمراتب بلندتر گردانیده ایم پس باید که صبر تو بر قدر مرتبه تو باشد نه مانند صبر یونس اذ نادی
و یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو
مکظوم و حال آنکه پر آمده بود از خشم و اندوه لولا ان تدارکه اگر نه آن بود که دریافت او را نعمة من
ربه نعمتی از پروردگار خود باجابت دعا و تخلیص او از شکم ماهی لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحرای
خالی از آب و گیاه و در انجا هلاک گشتی وهو مذموم در حالتی که ملامت کرده شده بودی و دور از رحمة و کرامت الهی لکن
آگهی و عنایت پادشاهی شامل حال او شده او را بساحل سلامت آورد و در زیر درختی کدو پرورش داد تا قوت گرفت و بکار
اول رسید فاجتبیه ربه پس برگزید او را پروردگار او بنبوت و القای وحی بوی فجعله پس گردانید او را
من الصالحین از ستودگان و فرمانبرداران یعنی اسلام و در سلک پیغمبران صالح نوشت و بسبب ترک ندب او را ازین
سعادت محروم نساخت گویند این آیه وقتی آمد که حضرت میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را
در توقف دار که کار با بصر رسیده شود و ببیامن آن مقاصد دنیوی و اخروی حاصل کرد آورده اند که کوتاه نظران
قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کردند بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال
سید عالم ص را از آسیب چشم بد آفتی رسانند و بد چشمی آن جماعت بحیثیتی بود که اگر یکی از ایشان اراده گوشتی کردی

کنیزک خود را گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا او بیامدی و هر کجا که شتری یا گاوی یا گوسفند فربهی دیدی گفتی
ما احسنها و ما رأیت مثلها چه نیکو حیوانست و من مانند این ندیده ام در حال بیفتادی و صاحبش بیامدی
و آن را بکشتی و وی را نصیبی بدادی مرویست که اگر ایشان اراده هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی
و بعد از آن نظر بر او انداختندی او فی الحال بمردی و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر که دارا کندی
از پای در آمدی یا بمردی و یا مفتون شدی و اینرا از خیمه بیرون نکذاشتندی و هرگاه در خیمه دیگر شدی
دامن خیمه بر داشتندی تا او نظاره کردی القصه ایشان بیامدند و برابر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بایستادند
و آن حضرت تلاوت قرآن میفرمود و در رو نگاه کردند و گفتند ما احسنه ما مثل این مرد ندیده ایم در فصاحت
و بلاغت احسن صورت و سیرت حق تعالی حافظ حبیب خود شده او را از چشم زخم ایشان نگاه داشت و این آیه فرستاد که
وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک شد آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ که بلغزانند و بیفکنند ترا
و هلاک کنند بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنکه کلام که شنیدند که قرآن را می خواندی
وَيَقُولُونَ و میگویند از غایت حیرت و تعجب در کار تو إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که اینمرد دیوانه است که خرق عادات ازو
صادر میشود یا جنی او را کرفته یعنی با او جنی است که تعلیم او میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ
لِّلْعَالَمِينَ مگر پندی و موعظه مر عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف عالمیان یا بذکر احکام الهی رسانید و در بعضی روایات
آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و قرآن می خواند و آن جماعت بر در مسجد نشسته انتظار میکشیدند
تا آن حضرت از مسجد بیرون آید و او را بد چشمی آفتی رسانند جبرئیل این آیه آورد و گفت یا رسول الله این آیه
تلاوت فرمای تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیه بخواند و از مسجد بیرون آمد و چون چشم ایشان بر حضرت افتاد
کور شدند و بروی در افتادند و حضرت بسلامت از نزد ایشان بگذشت و از حسن بصری نقلست که دوای چشم زخم
نیست مگر خواندن این آیه و در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چشم زخم شتر را در دیگ می آورد و
آدم را در قبر اسما بنت عمیس روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد
افسون از برای ایشان بنویسیم فرمود آری اگر چیزی سبقت بر قدر کردی هر آینه غالب شدی چشم زخم بودی و نیز فرمود که افسون

نیست

نیست مگر از چشم زخم و حیوان نیش دار و در خبرست که حضرت رسول صلعم روزی در گورستان بقیع میگذشت فرمود که بخدا
سوگند که اکثر اهل قبور بسبب چشم بد اینجا خسپیده اند و دور نیست که این از خصایص بعضی نفوس باشد و این امریست
ممکن و جمیع منکران نبینند و میان عالمیان معروف و مجربست و علم الهدی قدس سره نیز تجویز این کرده و بعضی که تجویز
این نمیکنند تفسیر آیه بر این وجه میکنند که نزدیکست که کافران که از روی فرط عداوت نسبت بتو در تو نگاه میکنند بلغزانند
قدم ترا و بآن نظر ترا بر زمین زنند و هلاک کنند در وقتی که تلاوت میکنی یعنی سماع آن باعث شدت حسد
و بغض ایشان میشود و بجهت متنفر مردمان تحقیر تو میکنند و میگویند که او دیوانه است و عقیدا اند که او اعقل
ایشانست مراد آنست که اگر ممکن بودی کافران را که بآن نظر ترا از پای در آرند البته چنین میکردند چنانکه کسی گوید که
اگر ممکن بودی فلان را بنظر خود میکشته مراد کل کردی و مراد از پای در آوردی و البته چنان میکردی سورة الحاقة
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الحاقه تلاوت کند حق تعالی روز قیامت او را
آسان گرداند و در روایت دیگر آمده که هر که یازده آیه از این سوره بخواند حق تعالی او را از فتنه دجال نگهدارد و اگر تمام
این سوره نوری کرد و از سر تا قدم او را فرا کیرد و جابر بن جعفی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که سورة الحاقه را بسیار
تلاوت کنید که تمام خواندن آن در فرایض و نوافل موجب تمامیت ایمانست بخدا و رسول کفاری آنکه ازو ایمان مسلوب نگردد
تا آنکه عذاب ملاقات کند یعنی در جنات رضوان بمرتبه بلند رسد بدانکه چون حق تعالی در آخر سورة القلم ذکر وعید کفار کرد
افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و احوال دوزخ کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
الْحَاقَّةُ یعنی که حق است وقوع آن یا حالتی که سزاوارست رسیدن بآن یا ثابت گردد در وحقایق اشیا مَا الْحَاقَّةُ
چیست آن و این باعث استفهام برای تفخیم است و تعظیم شان و هول آن وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا که مَا
الْحَاقَّةُ چه چیز است ساعتی که حقا است وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال در آن یعنی کنه آن را ندانی چه آن اعظم
از آنست که عقل و درک احدی بآن رسد مراد روز قیامت و حاقه یکی از اسمای آنست و بعد از ذکر تفخیم آن بیان حال مکذبان
میکند كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بِالْقَارِعَةِ بساعتی کوبنده یعنی روز قیامت که شکنند مردمانست
و بافزاع و اهوال و آسمانها را بانشقاق و انفطار و زمین و جبال را بدک و نسف و نجوم را بطمس و انکدار فَأَمَّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود

که قوم صالح پیغمبر بودند فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان وعدوان وتکذیب پیغمبران
یا بحادثه از حد گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل یا رجفه وَأَمَّا عَادٌ واما قبیله عاد که گروه هود بودند
فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد سخت که بجهت فرط شدت برد اعضا را محرق میساخت
یا باد شدید الصوت عَاتِيَةٍ از حد درگذشته یعنی سرباززننده از فرمان خازنان که قدرت بر ضبط آن نداشتند
عقبه بن رویب و شهر بن حوشب از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ذره از باد و قطره
از آب فرستاده نمیشود مگر بوزن ومقدار معلوم مگر بر قوم هود و نوح که باد و آب طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمودند
و بعد از آن این دو آیه تلاوت فرمود که انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریه واما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ
مسخر گردانید باد را بر قوم عاد بقدرت عامه خود سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت روز از وقت صبح چهارشنبه
تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا شبها وروزهای متوالی یا شوم بر عادیان که یکی را زنده نگذاشتند واین ایام مذکوره را
ایام عجوز خوانند زیرا که عجوزی از عاد در این هشت روز در سردابی متواری شده و در روز هشتم باد او را
متبرع رسته هلاک گردانید فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر بودی فِيهَا در آن ایام یا در آن
اماکن صَرْعَى در حالتی که افتاده بودند مرده وهلاک گشته كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ
تنهای درخت خرمایند خَاوِيَةٍ میان تهی و پوسیده که باد بر آن خورده و بیفتد و در روایت آمده که طول قامت ایشان
دوازده گز بود و بجهت این حق تعالی ایشان را بنخل تشبیه فرموده فَهَلْ تَرَى لَهُمْ پس آیا می بینی ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ
هیچ نفسی باقی مانده یا هیچ بقیه استفهام بر سبیل انکار است یعنی همه مستاصل ویکی از ایشان باقی نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ
وآمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ واهل دیههای مؤتفکه و منقلبه بر اهل خود که قرای
اهل لوط بود بِالْخَاطِئَةِ بخطا وگناه کاری یعنی شرک آوردند که اعظم خطاهاست فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی
رَسُولَ رَبِّهِمْ پیغمبر پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدا ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی که افزون بود در شدت
بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب ایشان سختتر از عذاب امم دیگر بود بجهت زیادتی قبیح اعمال ایشان إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستیکه
ما آن هنگام که طغیان کرد آب و از حد معتاد درگذشت تا حدی که از بالای کوهها چهل گز متجاوز شد یا از فرمان

اختیار

خزنه سر باز زد در وقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم شما را یعنی پدران شما را که شما در اصلاب ایشان بودید
حملناکم بحملنا آباکم بجهت عرض امتنان بر اولاد چه نجات آبا سبب ولادت اولاد است حاصل که برداشتیم ایشان را
فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح پیغمبر لِنَجْعَلَهَا تا بگردانیم آن فعل را که نجات مؤمنان و اغراق
کافران است لَكُمْ تَذْكِرَةً برای شما پندی و عبرتی یا دلالتی بر قدرت و حکمت صانع و کمال قهر و رحمت او
وَتَعِيَهَا و تا نگاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگهدارنده که نفع گیرد بانچه شنود یعنی گوشی که از شان
آن باشد نگاهداشتن آنچیزی که واجبست حفظ آن بتذکر و تفکر در آن و عمل بموجب آن خلاصه معنی آنست که حق تعالی
میفرماید که آنچه بر قوم نوح اجرا کردیم از رستگاری و گرفتاری برای آنست که خلق را تنبه شود بر آنکه ما قادریم و قادر
دلیل باشد بر الطاف و رحمت و قهر و غضب ما و هر گوشی که از شان آن باشد که حفظ وقایع و حوادث و حالات کند
آن را یاد گیرد و فراموش نکند و نظر در آن نماید و بعمل خیر اقدام و از مناهی و قبایح بازایستد ابوالحسن واحدی که یکی از اهل
سنت است و از مفسران ایشان در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول آورده که این آیه در شان عالی شان امیرالمؤمنین
نزول یافته و روایت کرده باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم که فرمود روزی سید انبیا صلی الله علیه وآله
مرا در بر خود کشید و مرا بسینه خود منضم ساخت و فرمود ای علی خدا مرا امر کرده که ترا نزد خود خوانم و از خود دور نگردانم
و تعلیم کنم و هرچه بر تو خوانم تو آن را بشنوی و یاد گیری و فراموش نکنی و نیز این روایت را از طریق مذکور ثعلبی که یکی
از اکابر سنیانست در تفسیر خود آورده از بریده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که این آیه خواند و فرمود که زن را
فی علی یعنی این آیه در شان عالی شان علی نازل شده بعد از آنکه حق تعالی حضرت رسول را امر کرده بود که تعلیم امیرالمؤمنین
وی آن را یاد گیرد و فراموش نکند و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیا آورده که این آیه در شان امیرالمؤمنین نزول
یافته و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده از عبدالله بن الحسن که گفت چون این آیه فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئا بعدها الا حفظ یعنی بار خدایا این گوش شنوا را گوش علی گردان پس حضرت علی علیه السلام
هیچ چیز نمی شنید مگر که حفظ آن میکرد و صاحب کشف نیز همین را در کشاف ذکر کرده و طبرسی نیز از مکحول این روایه را
ذکر کرده و مضمون همه این روایات آنست که چون این آیات نازل شد حضرت رسول از آفریدگار درخواست فرمود که

صلعم

خداوندا گوش برادرم علی بن ابیطالب را داعی ساز چنانکه هرچه بشنود یاد گیرد و هرگز فراموش نکند پس دعای حضرت پیغمبر
در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مستجاب شد و هرچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا میگرفت هرگز فراموش نمیکرد و نسیان
در ذات اطهر او مدخلی نداشت و این فضیلتی است که در امیرالمؤمنین علیه السلام موجود است و در غیر او از اصحاب مفقود
و بعد از ذکر تاویل قیامت و مکذبان باز سررشته کلام را بذکر احوال قیامت کشیده میفرماید که فَإِذَا نُفِخَ
فِي الصُّورِ پس چون دمیده شود در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن مراد نفخه صعقه است که نفخه اولی است و نزد
مقاتل و کلبی نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل در صور دمد وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شود زمین
و کوهها از اماکن خود بمجرد قوت کامله یا بتوسط زلزله یا بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شود کوه و زمین
دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی یعنی همه زمین و کوهها یکبار درهم شکسته و خرد و مرده گردند تا مانند گرد در هوا ایستند
و گویند معنی آنست که منبسط شود زمین و کوه ببسط واحد و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نباشد مانند ادیم
ممدود چه دک بمعنی تسویه است و ناقه که سنام آن مرتفع نباشد بلکه مسطح و هموار باشد او را دکا میگویند فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود رستخیز واقع شونده یعنی قیامت حادث گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان از طرف مجره
فَهِيَ يَوْمَئِذٍ پس آسمان در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف چون پشم رنگین زده شده باشد از قوت و استواری آن
وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که مکان ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی آن
مجتمع شوند بیضاوی گفته که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بخرابی بنیان و اجتماع اهل آن بر اطراف و حوالی
آن و هلاک ملائکه در عقب آن باشد و گویند معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آسمان باطراف آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد در باره
مؤمن و کافر بلا تاخیر بآن قیام نمایند وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ و بردارند عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای ملائکه که بر اطراف
آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در آن روز هشت فرشته مرویست که حاملان عرش امروز چهار اند و چون روز قیامت شود
حق تعالی چهار فرشته دیگر را به مدد ایشان فرستد و عظمت و جسامت ایشان بمرتبه ایست که مقر پاهای ایشان در زیر طبقه زمین
هفتم است و عرش بر زبر سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده به تسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر است که بعضی از ایشان
بر صورت انسانند و بعضی بر صورت اسد و جماعتی بر هیئات نسور و گروهی بشکل ثور و هر یک از حق تعالی روزی حیوانی میطلبند که

متمثل بصورت انسانست و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز
نیافریده بود مگر نور و قلم و هوا را پس ایجاد عرش فرمود از انوار مختلفه از نوری سبز که سبزی همه چیزها از وست و نوری
سرخ که سرخی همه چیزها از وست و نوری زرد که زردی همه چیزها از وست و نوری سفید که سفیدی و روشنائی روز
از وست و بعد از آن هفتاد هزار طبقه بیافرید مملو از فرشتگان که همه تسبیح و تهلیل او میگویند بآوازهای مختلف
که اگر آوازهای ایشان بزمین رسیدی کوهها پاره پاره شدی و دریاها بزمین فرو رفتی و ضحاک گفته که مراد بثمانیه هشت
صنف اند از ملائکه که عدد ایشان را نداند مگر خدای و در معالم آورده که در روز قیامت حمله عرش هشت باشند همه بر صورت
بزکوهی و از سمهای ایشان تا زانوها آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمان دیگر مسافت باشد بتقدیس راه يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ
آن روز عرض کرده شوید بر خدای برای محاسبه و مطالبه و این عرض اگرچه بعد از نفخه ثانیه باشد لیکن چون یوم اسم
زمانیست که وسعت آن زاید که در آن واقع شود دو نفخه و صعقه و نشور و حساب و ادخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار
پس صحیح باشد که ظرف همه باشد و از ابن مسعود نقلست که روز عرصات سه عرصه باشد و در عرصه اول اعتذار و توبیخ و احتجاج باشد
و عرصه ثانیه نشر کتب که فایز آن را بدست راست گیرد و هالک بدست چپ لَا تَخْفَىٰ پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار گفتار شما
خَافِيَةٌ هیچ سریره و پوشیدگی یعنی خدای بر همه خفیات شما مطلع و غرض از عرض و حساب برای اطلاعست بر آن بلکه
برای اظهار عدالت بر بندگان و فنای احوال ایشان و بعد از عرض اجمال بیان تفصیل آن میکند فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکس
که داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور و خوشحالی مر اهل قیامت را
هَاؤُمُ بگیرید نامه مرا بیائید اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ بخوانید کتاب کردار مرا که در آن هیچ عملی نیست که از اظهار آن شرم داشته
باشم و چون ظن غالب قایم مقام علمست و یقین از نتیجه بجای یقین ظن فرموده بقوله إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستی که من یقین دانستم
در دنیا أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من ملاقات کننده‌ام و بیننده حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و برای آن
مستعد و آماده شدم بارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی که بلند است مکان آن زیرا که در آسمانست یا مرتفعست درجات و ابنیه و اشجار آن قُطُوفُهَا
دَانِيَةٌ میوه‌های آن که چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد و مضطجع براء بن عازب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند

که مرد مؤمن در حالتی که خسبیده باشد میوه بهشت را تناول کند از سلمان روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ کس از شما
که بهشت رود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای تعالی بفلان پسر فلان در آرید او را به بهشت
بلند مرتبه که میوهای آن نزدیک باشد بروجهی که نشسته و ایستاده و خسبیده آنرا تواند چید پس رضوان اهل بهشت را گوید کلوا
بخورید از میوها واشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی گوارا شیدنی گوارنده که اصلا موجب تهوعیت نباشد و احتیاج
نیفتد باخراج فضلات آن از بول و غایط و غیر آن در روایت آمده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت را تناول کند از بدن او عرقی گردد
که خوشبوتر از مشک و لطیف تر از عنبر و از بدن او بیرون رود حاصل که ملائکه ایشان را گویند که بخورید از این طعام و از این شراب بخورید
و بنوشید بما اسلفتم بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالحه فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد نقل است
که مراد بایام خالیه روزه است که شکمها خالی اند در آن از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امسک کردید از اکل
و شرب قربة الی الله مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مؤمنان را خطاب کند که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را
که لبهای شما از تشنگی بر هم چسبیده بود و چشمهای شما بگو رفته و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی پس امروز مرفه الحال
در نعیم بهشت باشید و بخورید و بیاشامید بعوض آن گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیدید واما من اوتی و اما آنکه داده شود دیوان
نامه کردار او بشماله بدست چپ او و به بیا خود را به بیند و بقبایح اعمال خود واقف شود فیقول پس گوید از روی ندامت یا
لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن نداده بودندی کتابیه نامه عمل مرا و او را ندیدمی تا بر ملا این فضیحت و رسوائی
نکشیدمی ولم ادر و کاشکی ندانستمی امروز ما حسابیه که چیست حساب من چه غیر از شدت و صعوبت عقوبت حاصلی ندارد و ثمره دیگر
بر آن مترتب نمیشود یا لیتها ای کاشکی که موت که آن در دنیا مرده بودم کانت القاضیة بودی حکم نماینده بفنای ابدی یا قطع کننده
امر من تا هرگز زنده نشدمی و این حالت را ندیدمی یا کاشکی بودی این حالت موت حکم کننده بر فنای من چه مرارت این حال بمراتب بیشتر
از مرارت موت و شدت آنست پس بر سبیل تحسر گوید ما اغنی عنی نفع نداشت یعنی دفع نکرد از من عذاب مالیه مال من یعنی آنچه
مرا بود از اموال کثیره و منع و هدم در خشم واقع عذاب نشد هلک عنی نابود گم گشت از من سلطانیه تسلط و فرمان گذاری
من بر دیگران و فقیر و ذلیل و بی مقدار گشتم یا معدوم گشت از من حجت من که بزعم خود در دنیا چنگ در آن زده بودم و بر آن اعتماد نموده و اعلی از آن
خطاب بزبانیه رسد که خذوه بگیرید او را فغلوه پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بگردن او ببندید در عزت که چون حق تعالی او را

زنده کنند

زنده کنند ایشان را گوید که بگیرید او را و غل کنید ثم الجحیم صلوه پس آنگاه در آتش بزرگ در آرید او را ثم فی سلسلة
پس آنگاه در زنجیری از آتش ذرعها که گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز است فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی او را محکم
بر جسد او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد و نوفل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که مراد بذراع ذراع فرشتگانست هر ذراعی
هفتاد باع است و هر باعی ابعد از مسافت که میان کوفه و مکه است و از کعب الاحبار مرویست که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن
یک حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن را بر کوههای عالم نهند چون ارزیر بگدازند از سوید بن نجیح روایت است که تمام اهل دوزخ
در این سلسله باشند و ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله را از دبر او در آرند و بر بینی او گذرانند و در دهن وی کنند و از چشمش
بیرون کنند پس در بیان علت این عذاب میفرماید انه کان بدرستی که او بود در دنیا که لا یؤمن ایمان نمی آورد
بالله العظیم بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسی که تعظیم او نکند البته مستوجب این عقوبت باشد
ولا یحض و تحریص نمیکرد مردمان را علی طعام المسکین بر خوردنی درویش یعنی بر طعام دادن ایشان یا وجه جای بذل
طعام خود با و مراد اعطای زکوة مفروضه است و حقوق واجبه یا منع نفس خود میکرد و خود در این باب بمنزله است که بذل طعام کند
با اهل استحقاق و تخصیص این دو چیز بذکر جهة آنست که اقبح عقاید کفر است بوحدانیت الهی و اشنع رذائل بخل و قساوت قلب است
که او در دادن زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر مرق برای مسکین و میگفت نصفی سلسله را از خود خلع کردیم با ایمان پس نصفی دیگر را نیز
با طعام از خود خلع کردیم حاصل که کافر متاع درین روز مغلول و مسلسل باشد و بآتش سوزان معذب گردد فلیس له الیوم
پس نیست او را امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که حمایت او کند ولا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر
از غسلین دوزخیان یعنی زرد آب و چرک و خون که از اعضای اهل دوزخ میرود لا یأکله نمیخورند آن را الا الخاطئون
مگر گناهکاران که آرزوی تعمد مرتکب خطیه شوند مراد مشرکانند یعنی غسلین را نخورند مگر آنانی که در گذشته باشند از حدود خدا
و فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی خطا میکند بدون تعمد و خاطی مذنب متعمد که جایز متعدی باشد از صراط مستقیم
متجاوز از آن و گویند که اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جمعی زقوم و گروهی دیگر ضریع
زیرا که حق تعالی فرموده در موضع دیگر لیس لهم طعام الا من ضریع چه اگر چنین نباشد لازم آید که هر دو بیانی یکدیگر باشند
و تواند بود که ضریع و غسلین یک طعام باشند که بدو عبارت تعبیر یافته باشد فلا اقسم پس آیه سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه

می بینید از مشهودات فلا اقسم بما تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات و گویند مراد اجسام و ارواحست و انس و جن
یا کعبه و بیت المعمور یا بر و بحر یا تبلیغ محمد صلی الله علیه و آله و نزول جبرئیل یا آثار نبوت و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرموده که حق تعالی درین آیه میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می بینید از نعم من بر خلقان
و بآنچه نمی بینید از نیکیهای من با دوستان خود که انه لقول رسول کریم بدرستی که قرآن هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار
از نزد خدای و بروجه رسالت از جانب حضرت عزت بآن تکلم میکند و بر بندگان میخواند نه که خود میگوید و در جذا النسبة
میدهد قرآن رسول کریمست یعنی محمد و گویند مراد جبرئیلست که از جانب خدا بر سید انبیا صلی الله علیه و آله میخواند
وما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق
میکنید این را ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کسی که بدون وحی اخبار کند مغیبات چنانچه عتبه بن ابی معیط
و توابع او میگویند قلیلا ما تذکرون اندکی متذکر میشوید باین و معجزه را از شعر و کهانت امتیاز میکنید ذکر ایمان با نفی
شاعریت و تذکر با کهانت جهت آنست که عدم مشابهت قرآن بشعر امریست که منکر آن نمیشود مگر معاند بخلاف مشابهت آن
بکهانت که موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که منافی طریقه کهانتست و معانی اقوال کاهنان تنزیل قرآن فرو فرستاده
شده است بمحمد صلی الله علیه و آله من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل ولو تقول علینا و اگر افترا کند
محمد و بدروغ بربندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را چنانچه زعم شماست لاخذنا منه هر آینه بگیریم از وی بالیمین
دست او را ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ گردن او را که متصلست بدل یعنی دست راست او را بگیریم و رگ گردن
او را از بن قطع کنیم این تصویر هلاک اوست با قطع الخیه ملوک میکنند بکسی که بر او خشم میگیرند و غضب میکنند و آن اهانتست که قتال را
امر میفرمایند که دست راست او را میگیرد و شمشیر را در مواجهه او از غلاف بیرون میکشد و گردن او را از پیش میزند تا نگاه کردن بوی
موجب زیادتی عقوبت او باشد و تخصیص اخذ بیمین بجهت آنست که قتال اگر اراده کند که شمشیر در پس گردن زند دست چپ مقتول را
میگیرد و اگر میخواهد که در پیش روی او شمشیر زند بر حلق او میزند که آن قطع الحبة است و در آن دست راست او را میگیرد و گویند
یمین بمعنی قوتست و معنی آنست که او را بقوت و قدرت خود بگیریم و با قوت و توانائی او را از آن اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم
فما منکم پس نیست از شما من احد هیچکس یعنی نیستید همه شما عنه از قتل او حاجزین منع کنندگان ما وانه

لتذکرة و بدرستی که قرآن هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وانا لنعلم
و بدرستی که ما میدانیم ان منکم اینکه بعضی از شما ای مردمان مکذبین تکذیب کنندگانید مر قرآن را پس مکافات ایشان را ان
تکذیب جزا خواهیم داد وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه موجب حسرتست علی الکافرین بر ناگرویدگان روزی که ثواب نیکان را
که بان ایمان داشته باشند ببینند وانه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین هر آینه درست و راستست بیگمان یعنی محض یقینست
که هیچ شکی در آن نیست که از نزد حق تعالی نازل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار خود که بزرگست
تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و نالایق و او را بثنا و ستایش تمام یاد کن شکرانه آنچه بطریق وحی بتو نازل است از قرآن
و قرآن از حضرت امام زین العابدین علیه السلم مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید
بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه صد هزار حسنه در دیوان عمل او بنویسد و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه
او بلند گرداند سورة المعارج ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره سأل سائل بخواند حق تعالی
ثواب کسانی که نماز بپای دارند و حج گذارند و زکوة دهند و مراعات امانت کنند در نامه اعمال او ثبت کند و حضرت ابوجعفر علیه السلم
فرموده که هر که بر قرائت سأل سائل مداومت کند حق تعالی روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را در بهشت همنشین محمد و آل او صلی
گرداند بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الحاقه بذکر وعید مشرکان و مکذبان افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نضر بن حارث بن کلده که از جمله
مکذبان قرآن و معاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در مسجد الحرام بپای خواسته از روی استهزا گفت بار خدایا اگر محمد حقست و آنچه میگوید
از نزد تست پس سنگی بر ما ببار یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن حق تعالی این آیه فرستاد که سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب
واقع عذابی فرود آینده که ثابتست للکافرین برای ناگرویدگان مرویست که در روز بدر او را صبرا هلاک ساختند یعنی هیچکس از اسیران
بدر را هلاک نساختند مگر او را و عقبة بن ابی معیط را اصحاب طبرسی از سید ابوالحمد و او از زید بن اسمعیل و زید از محمد بن واسطی و محمد
از سفیان بن عتبه و سفیان از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم حضرت امیرالمؤمنین علی را
منصب خلافت داد و او را قایم مقام خود گردانید در حق او فرمود که هر که من اولی ام باو و صاحب تصرف در امور اویم علی مولای اوست
و صاحب تصرف در امور او و این حکایت در اطراف عالم منتشر گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد تا در باب

دلالت کردی

با حضرت رسالت مجادله نماید و چون بمجلس آن حضرت درآمد در اندم مجلس از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد تو ما را بر کلمه شهادت از تو قبول کردیم و بقیام صلوات خمس دعوت نمودی آنرا نیز از تو اجابت نمودیم و زکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب نمودی و فرمان تو بردیم و بهر چه از جانب تو واقع شد خلاف آن نکردیم و به همه راضی شدیم تا اینکه دست این پسر را گرفتی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه و امر کردی که بعد از من اقتدا باو کنید و تابع او شوید و این کار بمجرد رای تو بود و از پیش خود علی را برگزیدی و بر مردمان حاکم ساختی یا این را بامر خدای کردی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بخدایی که بجز او پروردگاری نیست که آنچه من در باره این ابیطالب گفتم و در شان او بجای آوردم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من چون نعمان این سخن بشنید روی خود را از ان قبله اسلام برگردانید و برخواست و گفت بار خدایا آنچه محمد در حق علی بن ابی طالب میگوید اگر راست و درست و بامر تست بر ما سنگ ببار یا ما را بعذاب دردناک گرفتار کن و چون آن ملعون این دعا کرد و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر آن ملعون خورده از دبرش بیرون رفت و در ساعت این آیه نازل شد که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین درخواست خواهنده که نعمان است عذابی را که فرود آینده است باهل کفر و عناد را **لَيْسَ لَهُ** نیست مر آن عذاب را **دَافِعٌ** دفع کننده و باز دارنده **مِنَ اللَّهِ** از خدای یا عذابی واقع شونده از نزد خدای و یا نیست آنرا دفع کننده از جانب خدای چه مراد الله محقق الوقوع است و بهیچوجه دفع نگردد **ذِي الْمَعَارِجِ** آن خدایی که خداوند درجهای بلند است یعنی عرشهای ارجمند در بهشت که برای انبیا و اولیای خود مهیا کرده یا خداوند صعود و عروج برای کلمات طیبات کما الیه یصعد الکلم الطیب یا مدارجی که اهل ایمان دران ترقی میکنند در سلوک خود یا مراتب رفیعه فرشتگان یا طبقات آسمانها که ملکه دران عروج میکنند کما قال **تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ** بالا میروند فرشتگان **وَالرُّوحُ** و جبرئیل افراد روح بذکر بجهت تمیز اوست از ملائکه بمرتبه فضل و شرافت و گویند روح جماعتی از مخلوق الهی اند که اعظم از ملائکه اند و حافظان ایشان همچنانکه حفظه ادمیانند و بر هر تقدیر عروج میکنند **إِلَيْهِ** بسوی عرش خدا که مهبط اوامر الهی است **فِي يَوْمٍ** در روزی که **كَانَ مِقْدَارُهُ** هست اندازه آن **خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ** پنجاه هزار سال دنیا پس تمثیل و تخییل است یعنی آن معارج روحیست که اگر تقدیر آن توان کرد در زمانی از آینده در زمانی خواهد بود که مقدار آن به پنجاه هزار سال و نزد بعضی معنی بر سبیل اینست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا آن معارج که ملائکه در یک روز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و نزد بعضی دیگر مراد بیوم روز قیامتست یعنی ملائکه و روح عروج میکنند بعرش خدا و روزی که باشد مقدار آن همچون مقدار پنجاه هزار سال بدانکه مراد اینست که مابین اسفل عالم تا بالای

دیگر چه

شرف عرش مقدار پنجاه هزار سالراهست زیرا که مابین مرکز ارض و مقعر سماء و بنا مقدار پانصد سالراهست و هر یک از آسمانهای هفتگانه و کرسی و عرش نیز چنین است و مراد از آیه کریمه فی یوم کان مقداره الف سنة زمان عروج بنی آدم است از ارض تا محدب سماء دنیا و گویند مراد از مقدار موقف خلقانست در روز قیامت برای حساب و فصل قضا یعنی اگر آن حساب را در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که معنی آنست که از متولی حساب غیر خدای شود پنجاه هزار سال باشد و لیکن خدا در یک ساعت حساب خلقان کند و بروایت دیگر نیم ساعت و نیز از آنحضرت مانور است که این روز هنوز بنصف نرسیده باشد که اهل جنت بجنت و اهل دوزخ بدوزخ در آیند و نزد بعضی دیگر از مفسران معنی آنست که مقدار اول روز ملکگر برای اعلای امر و نهی و قضای الهی خلقان تا آخر عروج ایشان بآسمان که روز قیامت باشد مقدار پنجاه هزار سال باشد پس بنا بر این مقدار زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدا ایشان نمیدانند که چند از ان گذشته و چند باقی مانده و نیز گفته اند که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق تعالی هزار سال خلایق را باز دارد و از ابن عباس مرویست که مراد شدت روز قیامت و سختی آن روز بر کافران بمرتبه که ایشان پندارند که از درازی آن بآن مقدار است ابو سعید خدری گفته که یکی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله چه روزی دراز خواهد بود در روز قیامت فرمود بحق آنخدایی که جان من بید قدرت اوست که این روز سبک باشد بر مؤمن از نماز فریضه که در دنیا گذارده باشد و از ابراهیم تیمی نقلست که مقدار آن روز بر مؤمن چندان باشد که میان نماز پیشین و پسین حاصل که حق تعالی حبیب خود را میفرماید که چون که از برای اهل تکذیب معترضست مرتفع نمیشود و البته بر ایشان واقع شود **فَاصْبِرْ** پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران **صَبْرًا جَمِيلًا** شکیبایی نیکو یعنی بی شایبه قلق و جزع و شکایت و استعجال **إِنَّهُمْ** بدرستی که آن کافران مکذبان **يَرَوْنَهُ** می بینند عذاب را یا روز قیامت را **بَعِيدًا** دور از امکان یعنی مظنه ایشان آنست که آن وجود نخواهد گرفت و واقع نخواهد شد **وَنَرَاهُ** و ما می بینیم آنرا **قَرِيبًا** نزدیک با امکان یعنی ممکن الوقوع **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ** در روزی که گردد آسمان **كَالْمُهْلِ** مانند نقره گداخته و یا مثل دردی زیت یا مثل مس گداخته یعنی ایشان در آن روز بگذارد **وَتَكُونُ الْجِبَالُ** و گردد کوهها **كَالْعِهْنِ** مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال مختلف الالوانست پس هرگاه ریزه ریزه گردد مانند گرد برآید و همچو عهن منفوش شود که باد آنرا بر هوا برد و از حسن نقلست که کوهها اول ریگهای ریگ شوند و بعد از ان مانند عهن منفوش و بعد از ان چون هباء منثور **وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ** و نپرسد خویش **حَمِيمًا** از خویش خود یعنی از و طلب خویشی نکنند و نگویند خویشی تو کجاست یا آنکه احوال خویش را از و استفسار نکند زیرا که هم نزدیک یکدیگر حاضر باشند و یکدیگر را مشاهده کنند چنانکه

میفرماید یُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا شود که در یک محل
مشغول بوده اند ولیکن جهة شدت شغل ایشان بخود از پرسش حال ممکن نباشد نه آنکه عدم سؤال جهة خفای ایشان باشد از
یکدیگر و نزد بعضی معنی لا یسئل حمیم حمیما آنست که پرسیده نشود هیچ خویشی از گناه خویش خود چه هر یکی را از کردار او سؤال کنند
نه از کردار غیر یا هیچکس طلب خویشی نکند و از درد رحمت ننماید تا وزر او را سبکبار کند چرا که هم از یکدیگر ناامید باشند
یا آنکه عدم سؤال بجهة این باشد که یکدیگر را بعلامت شناسند کافران را بسواد وجوه و زرقت عیون و مؤمنان را
بنضارت لون و بیاض وجوه از ابن عباس نقلست که اینکه خویشان یکدیگر را شناسند در یک ساعت باشد و بعد از آن هیچکس یکدیگر را
نداند و هم از هم گریزند یَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو کند کافر لَوْ یَفْتَدِی اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ از عذاب
آن روز بِبَنِیهِ پسران خود یعنی فدا دهد بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا آنها عذاب کشند
و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار و مونس و غمخوار او بوده وَأَخِیهِ و برادر خود را
که هم پشت و مددکار او بوده وَفَصِیلَتِهِ و عشیرت و خویشان خود را که از ایشان منفصل گشته و بوجود آمده الَّتِی
تُؤْوِیهِ آن عشیرتی که جای داده باشند او را در دنیا از زن خود یعنی پناهگاه او بوده اند یا با او منضم بوده اند در نسب
وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِیعًا همه ایشان را یعنی خواهد که همه خلایق را از اقارب
و اجانب فدا دهد ثُمَّ یُنْجِیهِ پس برهاند او را آن فدا دادن کَلَّا نه چنانست که این افتدا او را نجات دهد از عذاب
زیرا که إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا دهد وفاید ندهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص که هیچ چیز با او مخلوط نباشد
تا موجب کسر شدت حرارت آن شود و آن زبانه خالص نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ بسیار کشنده مروست و پای مشرکان را یا پوست
سر ایشان را و حفص نزاعه بنصب خوانده یعنی در حالتی که نزع کننده است پوست و گوشت دست و پای ایشان را از استخوان مروست
که هر گاه پوست و گوشت را از دست و پای ایشان برباید فی الحال پوست و گوشت دیگر بر آن رویانیده شود و باز آتش آن را نزع کند
و بر همین منوال ابد الآبدین بقوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها تَدْعُو خواند آتش یعنی جذب کند و حاضر
گرداند نزد خود بر وجه جبر و قهر و در معالم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود
گویا شدن جوارح و تکلم شجره موسی او به زبان فصیح بنام و نسب بخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت کرده بر حق وَتَوَلَّىٰ و روی گردانیده
از فرمان معبود مطلق وَجَمَعَ و گرد کرده مال دنیا را بدون ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَىٰ پس وعا کرده یعنی بجهة تحفظ

در ظرفی کرده و نگاه داشته و حقوق واجبه آن را نداده و بجهة کثرت حرص بر جمع آن و طول امل بشغل آن از دین حق باز
مانده مرویست که عبدالله سلیم گسسته را بستی و کیسه آن ناگشوده و نامحفوظ داشتی و برا گفتند چرا چنین میکنی گفت میترسم
که اگر بحفظ آن مشغول شوم در آیه جمع فاوعی داخل شوم و بعد از آن در بیان مجتلبات ایشان میفرماید که إِنَّ
الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ هَلُوعًا آفریده شده است بسیار حریص بر جمع مال و سریع المنع از ادای حقوق مفروضه
آن و سریع الجزع در بلیات از مقاتل نقلست که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی
میگرداند یعنی همه حشیش آن را میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست
که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی آدمی را در بسیار اندیشه روزی باین جانور تشبیه کرده احمد یحیی روایه کند که
عبدالله بن طاهر از من پرسید که هلوع چیست گفتم هیچ تفسیری اوضح از این نیست که حق تعالی میفرماید إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا بسیار جزع نماینده و فزع کننده است وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ و چون
برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت مَنُوعًا منع کننده است بغیر خود را از طاعه و انفاق مال در راه حضرت عزت یعنی انسان
بجهة رسوخ جزع و منع بمرتبه ایست که گویا بر این مجبور است و از امور خلقیه غیر اختیاریه اوست مثل خلق الانسان من عجل و دلیل بر این
آنست که آدمی در بطن و مهد متصف باین دو صفت نیست و دیگر آنکه این از صفات ذمیمه است و خدای تعالی فاعل ذم نیست
و دلیل دیگر بر آن استثنای مؤمن است از آن در این قول که إِلَّا الْمُصَلِّینَ یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصف اند
مگر نمازگزارندگان الَّذِینَ آنانکه ایشان هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ بر نماز خود مداومت کنندگانند و مواظبت نمایندگان در
اوقات آن که هیچ شغلی ایشان را از آن باز ندارد و فرق میان مداومت و محافظت که بعد از این مذکور خواهد شد آنست
که دوام راجع بنفس صلوات است و محافظت باحوال آن از اقامه ارکان و شروط آن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
که این آیه در نوافلست و آیه والذین هم علی صلواتهم یحافظون در فرایض و بروایه دیگر مراد مداومین آنانند که در حالت صلوة
ساکن باشند و روی از سمت قبله نگردانند یعنی بچپ و راست هیچ التفات نکنند وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان
حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده یعنی معینه چون زکوة مقرره و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ مرد درویش خواهنده را
وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج ناخواهنده که بسبب عدم سؤال از مردمان پندارند که او غنی است و بجهة این او را محروم شمرند

از مال خود

از اعطای اموال و از حضرت ابو عبد الله علیه السلم منقولست که حق معلوم زکواة نیست بلکه آن چیزیست که تو آن را
اخراج کنی و بعد از ان بشسته خود در روز جمعه یا هر روز آن را بطریق تبرع باهل آن رسانی و نیز از الحضرت
مرویست که حق معلوم آنست که خویشان و محارم خود را صله و عطیه دهی و بدیشان تصدق کنی والذین یصدقون
و آنانکه تصدیق نمایند بیوم الدین بوقوع روز جزا و شبهه نیست در انکه علامت تصدیق ارتکاب طاعه است.
والذین هم و آنانکه ایشان من عذاب ربهم از عذاب پروردگار خود مشفقون ترسنده اند از انکه مبادا بر ایشان
واقع شود و این خوف از ان اجتنابست از معاصی گویند خوف ایشان بجهة عدم قبول حسنات باشد
و مواخذه بر سیآت ان عذاب ربهم بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون ایمن کرده نشده است
یعنی از وقوع آن بر عصات ایمن نتوان شد والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون
نگهدارانند از مناکح هر وجهی و سببی که باشد الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما ملکت ایمانهم یا بانکه مالک شده است
دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت خود در آورده باشند فانهم پس بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کرده
نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فمن ابتغی پس هر که طلب کند منکحی را وراء ذلک غیر از انچه
گفته شد از اباحه مناکح برای فروج فاولئک پس آن گروه هم العادون ایشانند درگذرندگان از حدود خدا
و بیرون رفتگان از اباحه انچه حق تعالی مقرر فرموده و وطی بهایم نیز درین داخلست والذین هم و آنانکه ایشان
لاماناتهم مر امانتهای خود را وعهدهم و پیمانهای خویش را راعون رعایه کنندگانند خواه امانة
حق باشد که آن ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که آن ودایعست و غیر آن و عهود نیز خواه با خالق باشد
و خواه با مخلوق چه با امانه و عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است والذین هم و آنانکه ایشان بشهاداتهم
قائمون بگواهی خود قیام نمایندگانند در انچه علم بان داشته باشند از حقوق خدا و بندگان و حفص بشهادتهم
خوانده که صیغه جمع بجهة اختلاف انواع آنست و از سهل روایت کرده اند که مراد باقامه شهادت اقرار بکلمتین شهادتین است
والذین هم و آنانکه ایشان علی صلاتهم بر نماز خود یحافظون محافظت نمایندگانند یعنی با آداب و شرایط و ارکان
قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف آنست بر سایر عبادات بدنیه و مالیه محمد بن فضیل از

الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم

حضرت

حضرت ابی الحسن علیه السلم روایت کرده که حافظان صلوات شیعیان مااند که در هر شبانروزی پنجاه و یک رکعت اقدام
نمایند و زراره از حضرت ابو جعفر علیه السلم روایت کرده که مراد نماز فرایضست هر که آنرا در وقت بگذارد و حال
انکه عارف باشد بحق آن و هر که غیر آن را بران اختیار کند اگر خواهد او را آمرزد و اگر خواهد عذاب کند
اولئک آن گروه که باین صفات موصوفند فی جنات در بوستانهای مملو از اشجار که روضات جنات است
مکرمون گرامی کرده شدگانند و مکرم و معزز نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از نزول این آیات مشرکان گرد آن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد امیدوار بوستانهای بهشتند ما نیز طمع داریم
که پیش از ایشان بیابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم بجهة مال و خدم و حشم آیه آمد که فمال الذین کفروا
پس چیست و چه بوده است مر آنان را که بگرویده اند و از صفتهای مذکوره بی بهره اند قبلک مهطعین
در حالتی که بسوی تو شتابندگانند و گردن درازکنندگان بسوی تو بنظر دشمنی عن الیمین بدست راست وعن
الشمال و بدست چپ عزین جماعات متفرقه اند و گروه گروه حلقه زدگان و در روایت آمده که مستهزیان
رهط بودند که گرداگرد حضرت در آمده استهزا و سخریه بقرآن میکردند حق تعالی انکار ایشان کرده فرمود
ایطمع کل امرئ منهم آیا طمع دارد هر مردی از ایشان ان یدخل انکه در آورده شود با مؤمنان جنة
نعیم در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بدون ایمان و طاعه در روضه جنت در آیند
کلا نه چنین است و هرگز کافران را در بهشت راهی نباشد انا خلقناهم بدرستی که ما آفریده ایم ایشان را
مما یعلمون از انچه میدانند یعنی از نطفه پلید که آن را با هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله
ایمان و طاعة استکمال نیابند و باخلاص ملکی از لوث کدورات صافی نشوند استعداد قبول جنت نخواهند داشت
و گویند معنی آنست که مردمان مخلوق شده اند بجهة دانستن مبدأ و معاد و تکمیل نفس بعلم و عملست پس کسی که استکمال
نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهد یافت فلا پس نه چنانست که کفار میگویند اقسم سوگند میخورم
برب المشارق بآفریدگار مشرقها با انکه لا مزیده باشد برای تاکید قسم یعنی البته سوگند میخورم بآفریدگار مشارق
که مر آفتاب راست و هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند والمغارب و بخداوند مغربها که آفتاب راست و هر روز بنقطه

دیگر غروب مینماید چه مغربست که آفتاب را سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند
و بمغربی غروب مینماید بر حسب حکمت و مصلحت و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را
محل شروق و غروب از دایره دیگرست و بر بهر تقدیر حق تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا بدرستی که ما لَقَادِرُونَ توانائیم
عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ
که بهتر و فرمانبردارتر از ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی اگر اراده
امری کنیم هیچکس در آن امر بر ما پیشی نتواند گرفت و ما را معجز نتواند ساخت و چون چنین است فَذَرْهُمْ پس
بگذار و دست بدار از ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا فرو روند در باطل خود وَيَلْعَبُوا و ببازیها مشغول شوند
و در شواغل فانیه دنیویه حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی
که وعده داده شده اند مراد قیامت است و گویند روز بدرست و حکم این آیه بآیه قتال منسوخ شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ
روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان باشند باجابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان
إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانکه لشکر را که علم خود را قایم بینند و بجانب آن
شتابکنان روند و حفص بضم نون و صاد خوانده که جمع نصب است یعنی علمها و گویند نصب بتانند یعنی گوییا شتابند بجانب بتان
خود بجهت تقرب بایشان چنانکه در دنیا سبقت میگرفتند بر یکدیگر بعبادت ایشان خَاشِعَةً در حالتی که ذلیل و فرو افتاده باشد
أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان چه از غایت هول و ترس چشم نتوانند گشود و سر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد و فرو گیرد
ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری و روسیاهی ذَٰلِكَ این روز الْيَوْمُ الَّذِي آن روزیست که در دنیا كَانُوا
يُوعَدُونَ بودند که وعده داده می شدند بآن و ترسانیده می شدند و ایشان بجهت عناد و طغیان تصدیق بآن نمیکردند و
محروم میماندند سورة نوح ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره نوح بخواند داخل دعای وی باشد
آنجا که گفته رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست
که هر که ایمان بخدا دارد و بکتاب او اقرار میکند باید که ترک تلاوت انا ارسلنا نکند چه هر بنده محتسب که یکبار این سوره را
در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی او را در مسکن ابرار جای دهد و ثلث جنان باو عطا فرماید و انواع کرامت و اصناف

نعمة

آخر الزمان محو

نعمة باو ارزانی فرماید و دولت حور عین و حیا رهزار بنت باو دهد ان شاء الله تعالی بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المعارج
نمود بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره کرد بقصه نوح علیه السلام و قوم او و آنچه بایشان رسیده بسبب تکذیب از عذاب
طوفان و عقاب آنجهان بجهت تسلی خاطر حضرت پیغمبر صلعم بر تکذیب قوم او فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او که اولاد قابیل بودند أَنْ أَنْذِرْ بآنکه
بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که طوفانست
یا عذاب آنجهان قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بدرستی که من و شما را ترساننده و بیم کننده ام
هویدا و آشکارا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را بیکانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی او
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه و تا امر و نهی کنم چه طاعت من مقرونست بطاعت خدا يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد
خدا شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی گناهانی که قبل از اسلام مرتکب آن شده اید چه اسلام مرتکب آن شده اید
چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند نه گناهان که بعد از اسلام باشد زیرا که وعده مغفرت علی الاطلاق موجب اغرا و ترغیب است
بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ و تا باز پس دارد شما را از عقوبت مهلکه یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام
برده شده یعنی تا انقضای مدت که مقرر شده است بشرط ایمان و طاعت و چون ایمان نیاوردند پیش از اجل مسمی باجل بلا که طوفانست
هلاک شدند إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدا مقرر فرموده إِذَا جَاءَ چون بیاید بوجه معتدر و مقرر لَا يُؤَخَّرُ باز پس
افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهند و اسلا حیله و تدبیر در آن باب فایده نبخشد پس مبادرت کنید در وقت امهال
و تاخیر بطاعات لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بنظر و فکر بدانید خیر را یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در تعجیل تاخیر
و را مهلت نیست القصه نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی باو نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان
سرکشی کردند و عناد ورزیدند و همیشه در آزار آن میکوشیدند و وی سر صبر در کشیده تحمل آن مشقت مینمود بر تفصیلی که در
سورة هود مذکور شده و چون از ایمان ایشان مایوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که من
خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ وقتی در دعوت تقصیر نکردم
فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي پس نیفزود ایشان را خواندن من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن و رمیدن ایشان و نفور نمودن از ایمان

وَإِنِّي و بدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که خواندم ایشانرا بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشانرا بسبب
ایمان آوردن جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ درآوردند انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و رهگذر سمع از استماع
دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ و بر سر کشیدند جامهای خود را تا مرا نه بینند چه از فرط کراهت ایشان از دعوت
من نمیخواستند که نظر بمن کنند یا مبادا ایشانرا بشناسم و دعوت ایشان نمایم وَأَصَرُّوا و مصر شدند و بایستادند در کفر
و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند بر آن و عازم شدند بر آنکه هرگز از کفر باز نگردند وَاسْتَكْبَرُوا و گردنکشی کردند
متابعت من اسْتِكْبَارًا گردنکشی کردن بزرگ مرویست که اصرار و استکبار ایشان بر وجهی رسیده بود که هر یکی از ایشان پسر خود را بر سر دست
و نزد نوح می آوردند و او را میگفتند که ازین مرد حذر کن که مبادا ترا گمراه کند و از راه ببرد که من در وقتی که پسر تو بودم پدرم مرا نزد
این مرد آورده مرا از و تحذیر کرد و گفت مبادا بسخن او از راه بروی و گمراه گردی پس باید که تو نیز چنین کنی تا گمراه نشوی
ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار ایشان دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا دعوت کردم ایشانرا باواز بلند ثُمَّ إِنِّي
پس بدرستی که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم دعوت را برای ایشان در جمیع مجالس و محافل وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نیز گفتم مر ایشانرا
إِسْرَارًا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم مرویست که بلند گفتن وی بطریقی بود که بر سر ایشان شدی و آواز دادی
که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید این کلمه توحید را تا رستگار شوید و آشکارا گفتن باینوجه که بهر جا که مجمعی بود آنجا آمدی
و گفتی ای مردمان بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید اما پنهان گفتن وی آن بود که چون کسی را تنها دیدی نزدیک خود طلبیدی و دهن نزدیک گوش وی آوردی
و گفتی بگو لا اله الا الله و چون سخن او را بهیچوجه بگوش اصغا قبول نکردند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفت ای پروردگار من بهر وجه که
توانستم دعوت و فرو نگذاشتم و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در همه مجالس و محافل و خلوات بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم
و هیچ فایده نداد و چون تو بر ایشان قهر کردی و چهل سال و در روایتی هفتاد سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشانرا عقیم ساختی و ایشان
رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ پس گفتم آمرزش طلبید از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا
بدرستی که خدا ایست آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ بفرستد ابر را بر شما مِدْرَارًا بسیار بارنده و
ریزنده بجای وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ بمالها و فرزندان یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ
و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها پر اشجار و اثمار وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد یعنی جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا جویهای آب

فلانی در تفسیر خود آورده که مردی نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آمده گفت یا امیر المؤمنین گناه بسیار کرده ام و نامه اعمال را بآن سیاه
نموده ام دعا فرما تا حق تعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود برو استغفار کن و شخصی دیگر آمده گفت یا امیر المؤمنین ضیاع من بجهت بی آبی
خشک شده دعا کن تا باشد که حق تعالی باران فرستد فرمود برو استغفار کن و کسی دیگر بخدمت آن حضرت آمده گفت یا امیر المؤمنین
مردی درویشم و از فقر و فاقه بیطاقت شده ام دعا فرمای تا حق تعالی از خزان عمیم خود بمن انعام فرماید فرمود برو استغفار کن مرد
چهارم آمد گفت یا امیر المؤمنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن تا حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمود برو استغفار کن شخصی
دیگر گفت یا علی در ناحیه ما چشمها خشک شده و گاو و زنها بکوه فرو رفته و قحط پیدا شده از تو التماس دعا دارم فرمود برو استغفار کن
ابن عباس گوید در خدمت آن حضرت نشسته بودم گفتم یا امیر المؤمنین از تو سؤالات مختلفه کردند و تو همه را یک جواب گفتی فرمود
یا ابن عم نشنیده قول حق تعالی را که فرموده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر محمد بن یوسف از پدر خود خبر داده که من نزد
حضرت ابو جعفر علیه السلم نشسته بودم شخصی آمد و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک جان من فدای تو باد من مردیم که حق تعالی
مرا مال بسیار داده اما هیچ فرزندی ندارم آیا هیچ حیله و علاجی درین باب هست فرمود بلی استغفار کن از پروردگار خود یکسال
در آخر شب صد بار و اگر در شب از تو فوت شود در روز قضا کن که حق تعالی میفرماید استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح علیه
بعد از امر باستغفار و تکذیب ایشان فرمود که مَا لَكُمْ چیست شما را که لَا تَرْجُونَ امید ندارید لِلَّهِ مر خدا را وَقَارًا
تعظیم و توقیر کردن او شما را کافی که او را پرستید و اطاعت امر او نمایید یعنی بر وجهی پرستید که او سبحانه توقیر شما نماید
در دار کرامت و تعظیم کند شما را با عطای خیر دنیا و آخرت از ابن عباس مرویست که معنی آنست که چیست شما را که اعتقاد
نمیکنید بزرگی خدا و از نافرمانی او دور نمیشوید وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا و حال آنکه آفریده است شما را تاره بعد
تاره و حالا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بودید و آنگاه علقه شدید پس مضغه و عظام و لحم و بعد از آن جنین
گشتید و آنگاه طفل و پس از آن صبی و بعد از آن مراهق و آنگاه محتلم و بعد از آن ملتحی و آنگه سن شباب و آنگاه کهولت و بعد از آن
شیخوخه و این دلالتست بر آنکه او سبحانه ممکنست که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب پس چرا منکر بعث اید و جاحد عبودیت
او و گویند مراد از اطوار اختلافاتست در صفات که آن غنی است و فقر و صحت و مرض و قوت و ضعف و طول و قصر
و بعد از آن تنبیه بر نظر در آیات آفاق مینماید باین وجه که أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ

که چگونه بیافریده خدا سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمانها را طِبَاقاً طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ
در آسمانها یعنی در یکی از آنها نُوراً روشنی که پرتو آن به همه آسمانها و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان
دنیاست و نور وی مینماید تا بهمه آسمانها چنانکه در زمین مینماید و آنها را روشن میسازد و بروایت ابن عباس گردانیده که
نور وی در آسمانها و زمینها وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً و گردانید آفتاب را چراغ اهل زمین چنانکه چراغ اهل ظلمت را از حوالی خود
زایل میسازد و آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسراج منیر ملقب ساخته
جهت آنکه بنور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل میگرداند وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید یعنی متعال وجود پدر شما
که آدم است مِنَ الْأَرْضِ از زمین پس برست آدم از خاک نَبَاتاً رستنی پس هرگاه پدر از خاک مخلوق خواهند بود ثُمَّ
يُعِيدُكُمْ پس باز برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر در روز حشر
إِخْرَاجاً بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ و خدای گردانید برای شما الْأَرْضَ زمین را بِسَاطاً مانند فرش
گسترده که آرام در ان توان گرفت و بران منقلب توان شد مانند تقلب شما در بستر خود لِتَسْلُكُوا مِنْهَا تا میروید در زمین
سُبُلاً راههای فِجَاجاً گشاده و قوم نوح با وجود بیان این نعم عظیمه متامل نشدند و روی از اتباع خود را پیشه
کردند تا بدتر و جفا کارتر شدند و در طغیان افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح بعد از مدتی ایحال رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان یعنی همه امت من عَصَوْنِي عاصی شدند و نافرمانی کردند مرا در امر و نهی و نصیحت مرا نشنیدند وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند
مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد او را مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او إِلَّا خَسَاراً مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان
من نبردند و متابعت نکردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند که بسبب زیادتی خسارت ایشان شد در آخرت وَمَكَرُوا
و پیروی کسانی کردند که مکر کردند مَكْراً كُبَّاراً مکری بغایت بزرگ چه سفله و ادانی را بحیله و بازی و چاپلوسی بجانب خود کشیدند و
بر ایذا او از من تحریک کردند و بسنگ جفا اعضای مرا مجروح و شکسته ساختند و گویند مکر بزرگ آن بود که هر یک از ایشان که پیر شدی
کودک خرد را برداشته نوح را بوی نمودی و گفتی من پیر شده ام و شرف رحمون باید که بعد از من پیروی این مرد نکنی و بافسانی
او از راه نروی که دیوانه و ساحر است و هیچ خیر نمیگوید که در ان خیر و صلاح باشد حاصل که اتباع را از صحبت نوح منع کردند
و بر دین آبا راسخ ساختند وَقَالُوا و گفتند لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ دست باز مدارید از عبادات خدایان خود و چون بعضی بتان

إِخْرَاجاً

ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند نزد ایشان از ینجهت تخصیص بذکر ایشان کرده بعد از تعمیم گفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدّاً و وامگذارید
بت ود را و آن بتی بود که بر صورت مردی ساخته بودند وَلَا سُوَاعاً و نه بت سواع را که بر صورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ و
نه یغوث را که بر صورت شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که بر شکل اسبی بود وَنَسْراً و نه نسر را که بر صورت
کرکسی بود و اشهر آنست که اینها اسامی مردم صالح اند که میان آدم و نوح بودند و مردم با آنها اعتقاد تمام داشتند و بعد از
فوت ایشان ابلیس مردمانی که بعد از ایشان بودند گفت که صورت ایشان در القبور بکشید تا بران مستانس شوید و دل را بگیرد
تا باعث کثرت طاعت شما شود ایشان پیکرهای آن پنج کس را از چوب یا سنگ ساختند و تعظیم آنها میکردند و در عبادات الهی جهد میکردند تا مردند
ابلیس اولاد ایشان را گفت که پدران شما این ها را میپرستیدند شما نیز اقتدا بدین آبای خود کنید و پرستش اینها قیام نمایید پس اولاد
باضلال ابلیس پرستش آن صور مشغول شدند و مبدا عبادات اوثان از ین زمان شد و چون طوفان واقع شد ابلیس لعین آنها را
از خاک بیرون آورده مردمان را پرستش آن امر نمود و آن بتان بطریق توارث دست بدست می آمد تا آنکه هر یک بقبیله افتاد و ود
قبیله کلب و در ا داشتند و سواع در میان قبیله هذیل بود و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد داشتند و یعوق در میان
همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آن را ذی الکلاع گویند و باقی احوال درین اصنام حواله بمنهج الصادقین است
القصه نوح با حق تعالی مناجات کرد که خداوندا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا
و بتحقیق که گمراه کردند این اکابر كَثِيراً بسیاری را از اراذل یعنی نه همین قوم حاضر را گمراه ساختند بلکه قوم دیگر را که قبل ازینها
بودند نیز گمراه گردانیدند و آنها را بعبادت اصنام راسخ و ثابت گردانیدند و گویند مراد کثرت اتباع زنان بعالت یعنی بتان
هم مردمان را که مصنف بگزیستند اضلال کردند و یا معنی آنست که بتان باعث ضلالت ایشان شدند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
و میفزای ای پروردگار من ستمکاران را إِلَّا ضَلَالاً مگر هلاکت و عقاب و اضلال درینجا بمعنی هلاکت همچنانکه در آیه
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ و گویند مراد تخلیه ایشانست و منع الطاف از ایشانست یعنی مکر و فریب ایشان را در ضلالت بخود
و باز گرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر و وقوع یاس از ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جهت گناهان عظیم ایشان
أُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَاراً پس در آورده شدند بآتش یعنی در زیر آب و خاک و یا در آخرت از صحابه
روایتست که اغراق و احراق هر دو در دنیا بود چه ایشان از یکجانب غرق میشدند و از جانب دیگر سوخته میشدند فَلَمْ يَجِدُوا

پس نیافتند برای خود من دون الله انصارا یاری که عذاب طوفان و عقاب نیران از ایشان
باز دارند و چون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد
بوجود نیاید ازینجهت ایشان را هدف تیر نفرین کرده از حق تعالی سؤال استیصال نمود وقال نوح و گفت نوح رب ای پروردگار
من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین دیارا از ناگرویدگان هیچ کس داری یا هیچ دور کننده
مراد هلاک عالمست یعنی هیچ کافر را مگذار انک بدرستی که تو ان تذرهم اگر بگذاری ایشان را یضلوا عبادک
گمراه گردانند بندگان ترا یعنی اضلال کنند مردمان را و از دین باز دارند و لا یلدوا و نزایند الا فاجرا کفارا
مگر فجور کننده ناسپاس از مقاتل و ربیع و عطا مرویست که نوح علیه السلم وقتی این دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان را
عقیم ساخته بود و اصلاب مردان را خشک گردانیده چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای او و در وقت نزول عذاب هیچ صبی
و صبیه در میان ایشان نبود و نزد بعضی دیگر آنست که صبیان بودند اما نه بر وجه عقاب بغرق شدند بلکه بطریقی که الحال
فوت می شوند بمحیات مانند وبا و طاعون و هدم و غیر آن و این موجب زیادتی عقاب آبا و امهات ایشان بود که ایشان
اطفال خود را میدیدند که در آب فرو می شدند و بعد از دعای بد بر ایشان از برای خود و سایر مؤمنین و مؤمنات دعای خیر
کرد برین وجه که رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب بترک اولی عفو فرما و لوالدی و بیامرز پدر
و مادر مرا والد او ملکان بن متوشلخ بود و والده او سمحا بنت انوش و این هر دو از صلحای اهل ایمان بودند
و لمن دخل و بیامرز هر کسی را که در آمد بیتی بخانه و منزل من یا کشتی یا مسجد من مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات
و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل از این بودند و بعد از این پیدا شوند تا روز قیامت و گویند مراد امت مرحومه اند
و از ابن عباس منقولست که همچنانکه دعای نوح در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز اجابت رسید و لحجة مبالغه
در استیصال اهل کفر چنین دعا بر ایشان نمود که و لا تزد الظالمین و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را که در کفر از حد درگذشته اند
الا تبارا مگر هلاک و عقوبت سورة الجن ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الجن بخواند
بعدد هر جنی و شیاطینی که تصدیق محمد کرده و تکذیب او نموده ثواب آزاد کردن بنده یابد و حنان بن سدیر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که هر که قل اوحی بسیار بخواند تا در دنیا باشد از شر جنان و سحر و کید خلق ایمن شود و هیچکس نتواند که بوی ضرری

نخ

٢٣٣

رساند و در آخرت با محمد و اهل بیت او باشد و چون بشرف ملازمت ایشان مشرف شود گوید خداوندا عوض از ایشان کسی
دیگر را نمیخواهم و درجه بهتر ازین درجه آرزو ندارم و چون حق تعالی ختم سوره نوح علیه السلم نمود بذکر قوم او که تابع
افکار خود بودند درین سوره افتتاح نمود باتباع جنیان به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله تا فرق شود میان
تابع باطل و تابعان حق و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم
در سورة الاحقاف گذشت که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیدند و استماع قرآن
نمودند و ایمان آوردند و آن جماعت نه بودند یا هفت کس از اهل حران و جماعت را از نصیبین و صاحب کشف آورده که ایشان
از نینوی بودند و اهل آن اکبر و اعظم قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانند و چون بشرف اسلام مشرف شدند
بمیان قوم خود آمدند و ایشان را بر ایمان ترغیب کردند و حق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قل بگو ای محمد بامت خود که
اوحی الی وحی کرده شده است بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر من الجن گروهی از جنیان
از ده کمتر و از سه بیشتر و جن اجسام عاقله لطیفه شفافه اند که ناریت و هوائیت ایشان غالبست و از شان ایشان آنست که
متشکل شوند باشکال مختلفه و گویند نوعی از ارواح مجرده اند یا نفوس بشریه اند مفارق از ابدان و در آیه دلیلست بر آنکه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را ندید و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاق در بعضی قراءت او حاضر شده استماع قرآن کردند
فقالوا پس گفتند چون که بمیان قوم خود رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستی که ما شنیدیم قرآنا عجبا کتابی بعجایب شگفت
یعنی کلامی عجیب و بدیع که مباین کلام آدمیانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی بر آن یا مثل آن قدرت ندارد یهدی
الی الرشد راه مینماید بندگان را براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فآمنا به پس گرویدیم بآن که متضمن است بتصدیق ما
بوحدانیت خدا و رسالت حضرت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و لن نشرک بربنا و هرگز شریک نیاریم و انباز نگیریم بپروردگار خود
احدا یکی را از اصنام دین آن چنانچه پیش ازین می آوردیم آیه دالست بر آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث است بجن و انس
و بدانکه انه مفتوحست بحیثیه آنکه فاعل آدمیست و انا مکسوره بجهة آنکه مبتدا است و بواقی آن که مذکور خواهد شد مکسورند
که از کلام جن اند و بعضی آنها را بفتح خوانده بر آنکه عطف باشد بر محل جار و مجرور در آمنا به که منصوب المحل است و احدی
باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن را بر جن نخواند

وحی راندید بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شد و در آنوقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند چون
نزد قوم خود آمدند و اخبار نشنیدن نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم گفتند حادثه عظیم در عالم واقع شده در مشارق
و مغارب عالم پراکنده شوید و از این معنی استخبار کنید ایشان در اطراف عالم منتشر شده تفحص این معنی نمودند تا آنکه جماعتی از ایشان
بتهامه رسیدند با آنحضرت در سوق عکاظ ملاقات کردند و گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک
بربنا احدا وانه تعالی و بدرستی که بلند و بزرگست جد ربنا عظمت و جلالت پروردگار ما از مجانست مخلوقات
و مشابهت ممکنات در ذات و صفات یا بزرگست سلطنت و غنای او ما اتخذ صاحبة فرا نگرفت هیچ زنی همچنانکه بعضی
از بنی مسیح میگویند ولا ولدا و نه فرزندی چنانکه یهود و نصاری آن اعتقاد دارند وانه کان یقول و بدرستی که است که میگوید
سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس یا مرده جن علی الله شططا بر خدای سخن دور و مجاوز از حد که آن نسبت صاحبه
و ولدست باو وانا ظننا و بدرستی که ما پنداشتیم ان لن تقول الانس والجن آنکه هرگز نگویند آدمیان و جنیان علی الله
کذبا بر خدا دروغی را لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که او بر خدا دروغ بسته پس ایمان
برگشتیم و مومن شدیم وانه کان و بدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان که در بعضی مواضع یعوذون
پناه گرفتند برجال من الجن بمردان جنیان و آن انجنان بود که چون کسی که بیابانها هولناک رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی
از شر سفیهان قوم او و اعتقاد او آن بود که بدین استعاذه سالم و مامون بود فزادوهم پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه
رهقا گردنکشی و جهل چه ایشان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند و مالکیم وحامی و سید ایشانیم مقاتل گفته که اول
کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن و بعد از ان از بنو حنیفه و بعد از ان این تعوذ در میان عرب فاش شد و هر کس تعوذ بایشان میکرد ند
عکرمه از ابی لبابه انصاری روایت کرده که یکروز من با پدر بسفر رفتم در راه شب شد نزد شبانی رفتیم و چون شب بنیمه رسید گرگی بیامد و بره
بگرفت راعی آواز داد که عامر الوادی جارک منادی آواز داد که یا سرحان ارسله گرگ آن را رها کرد و بره بمیان گله افتاد
و گزندی بوی نرسید و حق تعالی این آیه فرستاد وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم و بدرستی که
آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانکه گمان برده اید شما ای جنیان ان لن یبعث الله آنکه هرگز
برنینگیزاند خدای احدا یکی را از مرده گان برای حساب و جزا یا آنکه مبعوث نکند خدای از موسی و علی علیه السلام رسولی را وانا لمسنا

السماء و بدرستی که ما قصد آسمان کردیم و طلب رسیدن نمودیم بان جهت استراق سمع فوجدناها ملئت پس یافتیم آسمان را مملو پر گروه شده حرسا
شدیدا از پاسبانان توانا یعنی فرشتگان با قوت که برای منع جنیان مقرر شده اند وشهبا و از ستارگان درخشنده آتش فشان
یعنی جرمهای مضیئه متوقده متولده از نار که جهت دیوان معین شده و آن انوار جسته است از آسمان مانند آتش وانا کنا
و بدرستی که ما بودیم نقعد منها که می نشستیم از آسمان مقاعد للسمع در نشستگاهها برای شنیدن اخبار از آسمان
که خالی بود از حارس و شهب فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود
شهابا ستاره روشن آتشبار رصدا نگهدارنده از صعود یعنی منع آواز استماع قول ملائکه و آماده برای سوختن او
و از زهری نقلست که شهب پیش از زمان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت متولد شدند
بیشتر گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی بر آنند که شهب در زمان حضرت حادث شدند و قبل از ان نبودند و بنابرین این از
جمله معجزات نبوی خواهد بود و قول اول اصحست و مؤید اینست که زهری از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که ابن عباس
گفت ما نزد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و جماعتی از انصار نزد او بودند ستاره از آسمان ریزان شد حضرت با ایشان گفت
در زمان جاهلیت چه میگفتید وقتی که این حادثه میشد گفتند میگفتیم مردی عظیم از ایشان بمیرد یا متولد شود وانا لا ندری و بدرستی که
ما نمیدانیم اشر ارید بمن فی الارض آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما از استماع قول فرشتگان
بکسانی که در زمین اند ام اراد بهم ربهم یا خواسته است خدای بر ایشان رشدا خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این ملائکات
و منع استراق گفتیم این نیست مگر برای امری عظیم که حق تعالی اراده فرموده با اهل زمین از عذاب و نقمت یا لطف و رحمت وانا منا
الصالحون و بدرستی که از جنس ما ایشان که شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار که ثابتند در خیرات ومنا دون ذلک و از ما گروهی هستند
فروتر از صالحان یعنی میانه روان و یا غیر صالحان که مومنان نیند و بدکاران کنا طرائق قددا هستیم ما یعنی است طرق
ما طرق مختلفه و منقطعه از یکدیگر یعنی مذاهب مختلفه یا هستیم خداوندان طرق متفرقه و مذاهب مختلفه وانا ظننا ظن بمعنی یقین است
یعنی بدرستی که بیقین دانستیم ان لن نعجز الله آنکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدای را فی الارض در زمین یعنی هر جا که هستیم
زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم ولن نعجزه و عاجز نتوانیم کرد او را هربا در حالتی که گریزنده باشیم باطراف
آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نتوانیم ساخت او را در زمین اگر بما اراده امری کند در گریختن و از آسمان و اطراف آن

بیرون رفتن اگر طلب ما کند و هر جا که هستیم در تحت فرمان اویم و در قبضهٔ قدرت او و عدم امکان خروج ما از دایرهٔ فرمان او
وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ و به درستی که ما آن هنگام که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمَنَّا بِهِ گرویدیم بآن
یا بآنکس که ازو شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معلوم است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده الا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
که دعوت او بهمه جن و انس فرا رسیده و خدا تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ پس هر که بگرود بپروردگار خود
فَلَا يَخَافُ بَخْسًا پس او نترسد از نقصان و خرابی وَلَا رَهَقًا و نه لحوق کراهت و مذلت بر اجزاء او را تمام وجه باشد زیرا که بجنس
حق کسی نکرده و در حق ظلم احدی ننموده و بروایت ابن عباس نترسد از نقص از حسنات خود و نه از زیادتی عقاب بر سیئات خود
وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و به درستی که از اتباع نوع ما مسلمانند وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از کژ نشینان از طریق که ایمان و طاعتست
فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهاد مر حکم خدا را یعنی منقاد حکم او بیم فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مسلمانان تَحَرَّوْا رَشَدًا
قصد کردند راه راست را که موصلست بثواب ابدی وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما بیرون رفتگان از طریق حق فَكَانُوا پس باشند در آخرت
لِجَهَنَّمَ حَطَبًا مر دوزخ را هیزم که بدیشان دوزخ افروخته می‌شود و در خبر است که حجاج بن یوسف لعنه الله روزی که اراده
قتل سعید بن جبیر کرد با وی گفت چه میگویی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش گفتند نیکو گفتی حجاج گفت ای جاهلان او مرا ظالم
و مشرک گفت و گمان شما آنست که بقسط و عدل تعریف من کرد لیکن او این آیه بر من خوانده و الذین کفروا بربهم یعدلون و قوله و اما
القاسطون فکانوا لجهنم حطبا وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده شده است بمن که بدرستی که شأن و قصه اینست که اگر مستقیم شوند
اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر طریقه یعنی بر افضل طرق که دین اسلام است لَأَسْقَيْنَاهُم هر آینه بنوشانیم ایشان را مَّاءً غَدَقًا
آب بسیار مراد از آن سعت ارزاق است و کثرت مال و منال که لازم باران است یعنی روزی را برو فراخ گردانیم تا اگر جن و انس بر اسلام استقامت
ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یا اگر جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم
لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازماییم ایشان را در آن یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر چگونه قیام
مینمایند وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ و هر که اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یعنی از عبادت آفریدگار خود اعراض کند
یا از موعظه و وحی او رو بگرداند و قبول آن نکند و یا کفران نعمت او نماید يَسْلُكْهُ در آورده او را عَذَابًا صَعَدًا بعذابی سخت
که فوق طاقت او باشد و غالب بر وی وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و دیگر وحی کرده شده بمن که مسجدها مر خدا راست و خاص او راست فَلَا

تَدْعُوا پس مخوانید در آن مَعَ اللَّهِ أَحَدًا با خدا یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش مکنید چنانکه یهود و نصاری در کنایس عزیز و مسیح را
بالوهیت یاد میکنند حسن بصری گفته که مراد از این مساجد تمام روی زمینست که مسجد امت حضرت رسالتست که جعلت لی الارض مسجدا
و طهورا طاهرا و طهورا یعنی همه زمین را برای من مسجد کردند و خاکش را پاک کننده ساختند تا هر جا که باشیم نماز گذاریم و اگر آب نیابیم
بخاک تیمم کنیم پس معنی آنست که در هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادت را در همه جا مخصوص او دارید یا د
و نزد بعضی دیگر مراد مسجد الحرامست که قبله جمیع مساجدست و نزد دیگران مراد مساجد است و نزد دیگران مراد مسناه جمع مسجد است
که بناها مر خدا راست یا یعنی که آفریده او یند پس آن بناها را برای غیر خدا بر زمین منهید و مؤید اینست که معتصم از حضرت امام محمد تقی
جواد علیه السلام سؤال کرد که معنی مساجد در این آیه چیست فرمود هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها مراد از هفت عضوا
که سجده بران واقع میشود و نیز مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء فرموده اند
که بر هفت عضو سجده کنیم و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجدست بفتح جیم بمعنی سجود یعنی سجده مخصوص خداست و جایز نیست
که برای غیر او سجده کنند وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ و به درستی که آن هنگام که برخاست بنده خدا که محمد است در بطن نخله بنماز صبح
يَدْعُوهُ میخواند خدا را در نماز و جن قراءت او می‌شنوند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بودند که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بر وی جمع‌بندگان
از غایت ازدحام بر وی بجهت تعجب ایشان از آنچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب او در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجهت
حرص بر استماع قرآن چه هرگز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیانست
و بعد از استماع قرآن چون باهل خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بر آن قدوه احباب در وقت
اقتدای ایشان باو در نماز و استماع کلام از زدو در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نامی خوشتر از عبدالله نبود چه بسط عبادت و عبودیت
بر وجهی که آن حضرت قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت در آن نبود لاجرم در وقت عروج او در منازل ملکی باین اسم مذکور شده
که سبحان الذی اسری بعبده و هنگام نزول قرآن از مدارج ملکی بهمین نام نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
قُلْ بگو ای محمد بمشرکان که إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست که میخوانم یعنی می‌پرستم رَبِّي پروردگار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و انباز
نمیگیرم باو أَحَدًا یکی را و این امر منکر و بدیع نیست تا موجب تعجب شما شود قُلْ إِنِّي بگو به درستی که من لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مالک نیستم برای
شما ضَرًّا دفع ضرری وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت ندارم بر آنکه نفع و ضرر بشما رسانم چه من مأمورم

بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت برشد نه بغیر آن قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي هرگز زنهار ندهد مرا
و در پناه خود نگیرد مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ از عذاب خدا یکی یعنی اگر خدا خواسته باشد که ضرری بمن رسد از مرض و عرض و انواع ابتلا
انس و جن و دیگری مراحمت نتواند کرد و از آن نتواند رهانید وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز او سبحانه مُلْتَحَدًا
پناهی که روی بر آن آرم و از آن بلیه نجات یابم حاصل که پیغمبر خود را فرموده که بگو مالک نفع و ضرر نیستم شما را إِلَّا بَلَاغًا مِنَ
اللَّهِ مگر رسانیدنی که از جانب خدا است یا نمی یابم پناهی و نجاتی مگر رسانیدن پیغام او یعنی مگر آنکه گویم که خدا چنین میگوید
و نسبت دهم قول او را باو نه قول غیر او را باو وَرِسَالَاتِهِ و دیگر پیغام او را که فرمان برید خدا را در پرستش او وَمَنْ
يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستاده او را و امر او و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر او راست
نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کاشند در آن أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آن
خلاصی نیابند و با وجود این تهدیدات مشرکان متظاهرند بر عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله با مستضعف انصار او و مستقل
عدد و عدد خود حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان
در آنجا بردست اهل اسلام و یا عذاب جحیم در نشأه آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود را ببینند
که از گروه مؤمن و مشرک مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف‌تر نَاصِرًا از جهة یار و مددکار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان
شود که ناصر کدام قوی‌تر و بسیارتر است و یار کدام ضعیف‌تر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند که آیا موعود کی خواهد بود آیه
آمد که قُلْ بگو آنچه وعده داده شده است درست و راست است و البته واقع خواهد شد چه خلاف در وعده خدای عالم نیست ولیکن وقت
آن مخفیست إِنْ أَدْرِي و نمیدانم أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده اید یا نه از عذاب أَمْ يَجْعَلُ
لَهُ رَبِّي یا گردانیده یعنی مقرر کرده از برای آن خدای من أَمَدًا زمانی که مدت آن دراز باشد عَالِمُ الْغَيْبِ او است دانای
پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکار نسازد و مطلع نگرداند عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ
مگر آنکسی را که پسندیده و برگزیده باشد مِنْ رَسُولٍ از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از آن اطلاع دهد بتوسط ملک بر حسب
حکمت و مصلحت تا معجزه وی باشد مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یا مطلق انبیا و ظهور معجزات و صدور غیبیات از ائمه هدی علیهم السلام
بواسطه اعلام و اخبار سید انام بوده پس آیه مذکوره نافی آن نباشد و بعد از آن در بیان محافظت آن حضرت از مرده جن و انس

۲۳۷

میفرماید که فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که خدای می آورد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او رَصَدًا
نگهبانان از فرشتگان که وی را محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از اختلاف و تخلیط آن چنانکه مرویست که هرگاه جبرئیل وحی نازل
حضرت می آورد هفتاد هزار فرشته با وی بودند که حفظ آن وحی میکردند و طرد شیاطین مینمودند از آنکه استراق سمع نمایند و آن را بکاهنان
القا کنند در وقت آوردن آن و در خبر آمده که آن هفتاد هزار فرشته بجهة تعظیم وحی می آمدند همچنانکه آداب ملوکست که بار رسول جماعتی
دیگر را میفرستند و بروایتی منقوله از سعید بن جبیر جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی آمد الا که با او چهار فرشته می آمدند یکی در پیش و یکی
در پس و یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و حفظ وحی میکردند تا جبرئیل آن را بآنحضرت میرسانید و از ضحاک مرویست که هیچ پیغمبری مبعوث نشد
مگر که با او جمعی ملائکه بودند که حراست او میکردند از اعدای جن و انس و از مقاتل نقلست که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث ساختی ابلیس بصورت
ملکی بیامدی تا او را اضلال کند حق تعالی فرشتگان را فرستادی تا آن را برانندی و پیغمبران را گفتی که این ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ
و ناصر رسول بودند لِيَعْلَمَ تا بداند رسول أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا آنکه بتحقیق رسانیده اند جبرئیل و دیگر ملائکه که رفیق او بوده در وقت نزول
وحی رسول رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامهای فرستاده شده پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل و اختلاط و تخلیط و یا علم خدای تعلق گیرد بوقوع آن
تبلیغ بدون زیاده و نقصان و تبدیل و تغییر وَأَحَاطَ و فرو گرفته است علم خدای و فرا رسیده بآنچه نزد پیغمبران و فرشتگانست از حکم شرایع بِمَا لَدَيْهِمْ
بر وجهی که هیچ از آن از علم او بیرون و فوت نشده وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ و شمرده است همه چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده عَدَدًا
در حالتی که آن محدود و محصور است نزد او سبحانه تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و اوراق درختان و کف دریاها و امثال
آن را احاطه کرده است مراد کمال علم او است و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز از دایره علم او خارج نیست و هرگاه علم او احاطه
بجمیع معلومات کرده باشد پس چگونه عالم نباشد بآنچه نزد رسول است از وحی و کلام او سورة المزمل ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله
روایت کرده که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرت از و محو نماید و هر ازدیتی باو نرسد منصور بن حازم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل بخواند شب و روز شاهد افعال صالحه او باشند و این سوره
نیز از برای او گواهی دهد و حق تعالی طلب حیات و موت با او کرامت فرماید و از حضرت ابو جعفر علیه السلام مرویست که خواننده این سوره
هرگز ممتحن نشود و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الجن نمود بذکر ارسال رسل و احوال ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر خاتم رسل صلی الله
علیه و آله کرده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ فرمود که

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مبدا الاسلام که نماز گذاردی خود را بگلیمی پوشیده داشتی و از خدیجه کبری مرویست که
آن مثل چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نصفی را حضرت صلی الله علیه و آله پوشیده نماز گذاردی و از عایشه نقل کرده اند
که آن قدیفه بود چهارده گز که نیمه آن بر ما بودی و در زیر آن خواب میکردیم و نیمه دیگر را آن حضرت بود و نماز میگذارد از وی پرسیدند
که آن جامه چه چیز بود گفت نه خز بود و نه کج و نه از موی نازک که در زیر موی سطبر میباشد و نه ابریشم بلکه تار آن از موی بز بود و پود آن
از پشم شتر و در اثنای نماز شب جبرئیل آمد و این آیه آورد که یَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم بر خود پیچیده قُمِ اللَّيْلَ برخیز در شب
بنماز تهجد یعنی مداومت و مواظبت نمای بر ان و بسبب استراحت و دعت نفس ترک آن مکن و گویند حضرت در خواب بود که جبرئیل
این آیه آورد و را اینجا دیگر از حضرت خدیجه مرویست که اول بار که حق تعالی اراده نمود که وحی بآن حضرت نازل نماید جبرئیل امر کرد
که بصورت اصلی خود را با آنحضرت نمود و حضرت چون جبرئیل را بآن هیئت و هیبت و صورت عجیب بدید بترسید و اخبار ترسان و
لرزان بخانه آمد و گفت قطیفه بر سر من اندازید و چون در زیر آن رفت و بخسبید این سوره بر او نازل شد و گویند که اول حال
که وحی بر وی آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد و از کثرت فزع و خوف آن را بر خود می پیچید و بجهت این بخطاب یا ایها
المزمل و یا ایها المدثر مخاطب گشت و بعد از آنکه با جبرئیل انس گرفت و بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب شد و از عکرمه نقلست
که تزمل بمعنی اعباء نبوت یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعه حضرت عزت إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ مگر اندکی که آن نیمه
او است أَوِ انْقُصْ مِنْهُ یا کم کن از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا ثلث و از ین کمتر نشاید أَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا زیاد کن بر نیمه
تا بثلثان رسد و حاصل این باشد مخیری میان قیام نصف و میان زاید بر ان تا بثلثان و انچه قریب است بآن و میان ناقص از
گویند استثنا از اعداد لیلیست بر وجوب چه لیل عامست و تخییر میان قیامت در نصف و ناقص از و و زاید بر و یعنی برخیز نصف شب
مگر اندکی از شبها که آن لیالی عذر باشد از مرض و غیر آن یا کم از نصف از شب یا زیاده از نصف و قیام لیل در مبدا اسلام
بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امت فرض بود و مخیر بودند میان مقادیر ثلثه مذکوره و این حکم ممتد بود تا یک سال بعد از ان بآیتی
که بعد از ین مذکور می شود فرض آن بنفل مشتغل شد و نزد بعضی قیام لیل در نیم وقت سنت بود بدلیل تخییر در مقدار آیه و من اللیل فتهجد به
نافلة لک یعنی در شب تهجد بدرستیکه آن نماز لیست زاید بر فرض وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بپای و شمرده بخوان و روشن کن حروف
آن را بوقت تلاوت تَرْتِيلًا خواندنی و روشن کردنی چنانچه سامع عدد حروف آن تواند کرد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام

منقول است

منقول است که ترتیل محافظت وقف است و ادا کردن حروف آن از مخارج خود و نیز فرموده که روشن ساز حروف آن را و بسیار
منفصل مکردان آن را و مانند اتصال موی بر یکدیگر و بسیار پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ و لیکن قرع کن آن را بر دلهای سخت
یعنی حروف آن را چنان ادا کن که بر دلهای سخت جای گیرد و باید که قصد هیچکدام از شما این نباشد که سوره را زود تمام کند
از عایشه روایت که قراءت پیغمبر صلی الله علیه و آله نه منفصل و نه بپای یکدیگر بود همچنانکه شما میکنید بلکه اگر مستمع خواستی
عدد حروف آن توانستی کرد ابن عباس فرموده که اگر قراءة البقره کنم و دران مراعات ترتیل کنم دوستر است نزد من از قراءت
همه قرآن بدون ترتیل و حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده که ترتیل آنست که چون بآیه رسی که دران ذکر دوزخ باشد
ور آنست که آن بخدا پناه جوئی و ابو بصیر از آنحضرت روایه کرده که ترتیل آنست که مکث کنی دران و بحسن صوت قراءت آن نمائی
و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که فردای قیامت قاری قرآن را گویند که قراءت نمای و بر درجات بالا رو و بعد از ان امر
بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود صلی الله علیه و آله که إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل سازیم بر تو
قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام که گرانست
حمل آن بر مکلفان خصوصا بر نفس تو هم بحمل آن مکلفی و هم بتحمیل آن بر امت و اکثر مفسران بر آنند که مراد آنست که ما القا
خواهیم کرد بر تو قولی را که ثقیل باشد تلقی آن و آن در اثنا صدور وحی بود که آن حضرت منقل و از ورای صدا الی شنیدی بجز دحولی بود
اعتماد و بر مخارج حروف و کلمات که از طریق معتاد خارج میبود و از ینجهة در آن حال ثقل تمام بسید انام میرسید چنانچه از عایشه
روایتست که در روزی که بسرما نهایت سرد بودی میدیدم که وحی بر و فرود می آید و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین
نزول وحی بر آنحضرت باین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی درست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از صحابه داشتی خوف
شکستن آن بودی و در بین محل روی کل برگش بر افروختی مانند گل که بصحن چمن بر افروزد و حارث بن هشام نیز روایه کرده که من از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله چگونه وحی بتو می آید فرمود گاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بسیار دشوار
باشد پس منقطع می شود و من آن را در گوش خود نگاه میدارم و اوقاتی دیگر فرشته بصورت مردی می آید و انچه میگوید حفظ آن میکنم
و بعد از ان در ترغیب تهجد میفرماید إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستیکه ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث می شود دران یا نفسی
که قیام نماینده است دران برای خدا هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سختر است از روی ثبات قدم و کلفت عبادت چه ترک خواب و راحت

دران بنفس بغایت شاق است وآن موجب زیادتی مرتبه و درجه است نزد حضرت عزت وَأَقْوَمُ قِيلًا و درست تر و ثابت
تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن دران اصولیت چه دران ساعت دل فارغست و زبان با دل موافق و اصوات ساکن
و آرمیده پس بزبان میخوانند و بدل تفکر میکنند و نزد بعضی ناشئه ساعات اول شبست مشتق از نشاه بمعنی ابتداء و در حدیث است
که حضرت امام زین العابدین علیه السلم در میان نماز شام و خفتن نماز بسیار گذاردی سر آن را ازو پرسیدند فرمودی که ناشئه
لیل حق تعالی در قرآن فرموده این ساعت و نزد مجاهد ساعات تهجد است و در روایة ماثوره از ابن عباس مراد همه شبست و از حضرت ابو
جعفر و ابو عبد الله علیه السلم ماثور است که ناشئه لیل قیام آخر شب است بنماز شب و نیز از حضرت ابی عبد الله علیه السلم روایت
که ناشئه برخواستن هنداست از فراش خود که با آن اراده غیر رضای خدا نکند بلکه بقصد طاعت خدا باشد و پس و آن را بچیزی دیگر
مخلوط نسازد و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند که إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ بدرستیکه ترا هست در روز سَبْحًا
طَوِيلًا آمد و شد دراز و بسیار در مهمات و تصرف در امور خلق و مشغولی بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح
معیشت خود و عیال پس در شبها توجه بعبادت اولیست چه مناجات با قاضی الحاجات مستدعی فراغت از جمیع جهات وَاذْكُرِ
اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را و با اسماء حسنی او را بخوان در شب و روز و با مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و تحمید
و صلوات و قراءت و درس علم و غیر آن و از سهل منقول است که مراد بذکر خدا بسمله است یعنی نماز خود را مفتتح
ساز ببسم الله الرحمن الرحیم وَتَبَتَّلْ و بریده شو از جمیع خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بطاعة و عبادت
تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را بوی آر و از ینجاست که حضرت
خیر النسا فاطمه الزهرا صلوات الله علیها باسم بتول مسمی گشته چه او بالکلیه از ما سوی منقطع بود و در جمیع اوقات
لیل و نهار توجه بحضرت مولی نموده بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت و حمران بن اعین از حضرات صادقین علیهما السلم
روایت کرده که تبتل اینجا برداشتن هر دو دستست بجانب خدا و تضرع نمودن بسوی او و ممکنست که رفع ید علامت انقطاع
تام بجانب خدا که تبتل است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار تو خداوند مشرق و مغربست مراد آنست که او آفریدگار عالم است
چه آن میان مشرق و مغربست و یا آنکه مراد بمشرق اول نهار است و بمغرب آخر آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد
مگر او سبحانه فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز یعنی مهمات خود را بوی گذار و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فرا گیر او را کفایت

کننده

کننده در آنچه بتو وعده داده ام از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا وَاصْبِرْ و صبر کن و شکیبائی نما عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر
آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان بی ادبانه و غیر واقع که آن نسبت سحر و کهانت و شعرست بتو و عدم قبول احدیت
من و انکار وقوع قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در باطن از ایشان مجانبت
نما و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر از ابو ذر مرویست که ما در بدایت اسلام در ابتدای مشرکان
میگرستیم و بر روی ایشان میخندیدیم ولیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم
و چون آیه قتال فرود آمد این آیه منسوخ شد و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان میکند که وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ که خداوند نعمت اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافیم در جزا دادن ایشان و فارغ
ساختن دل ترا از اندیشه ایشان پس غبار ملال بر خاطر خود راه مده وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک
یا در زمانی اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و همه را بتیغ ظفر بیدریغ هلاک خواهیم ساخت و بعذاب جحیم خواهیم
رسانید مرویست که بعد از نزول این آیه وقعه بدر رو داد و هلاک اکابر عرب نشد مگر زمانی اندک إِنَّ لَدَيْنَا بدرستیکه
نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان أَنْكَالًا بندهای گران و غلها از آتش بر آن که بدان مقید شوند و هرگز از ایشان
منفک نشوند وَجَحِيمًا و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با گلو گرفتن یعنی طعامی که در
حلق ایشان گرفته شود که نه فرو رود و نه برون آید بجهت خشونت و شدت کراهت آن و آن ضریع است و زقوم و غسلین و خار
وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر این عذابها که کنه او را بغیر از خدای نداند و چون عذابی چنین برای ایشان مهیاست پس
ایشان را بمن واگذار و دل خوش دار و در روایة آمده که مشرکان بعد از آنکه هزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند این طعام
بدیشان دهند و بعد از آنکه هزار سال فریاد العطش العطش کرده باشند ایشان را از حمیم آب دهند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
وقتی درد دندان گرفت و بیطاقت شده فرمود که بار خدایا در یکپاره استخوان این همه درد میتوانی آفرید پس عذاب آنان که دنیا
انکالا و جحیما در چه مرتبه خواهد بود حاصل که اهل شرک و عصیان را باین نوع عذاب معذب سازیم يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ
از روزی که بلرزد زمین وَالْجِبَالُ و بجنبند کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوههای با عظمت در آن روز كَثِيبًا تلهای ریگ
مَهِيلًا پراکنده یعنی از هیبت آن روز کوههای سخت از اماکن خود زایل گردند و مانند ریگ روان شوند إِنَّا أَرْسَلْنَا [illegible] که

فرستادیم بشما ای اهل مکه رسولا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله شاهدا علیکم درحالتی که گواهست بر اقوال و افعال
شما یعنی روز قیامت گواهی دهد که کدام یک از شما اجابت دعوت او کرده و کدام ازان امتناع نموده کما ارسلنا
همچنانکه فرستادیم الی فرعون رسولا سوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علیه السلم فعصی فرعون الرسول
پس عاصی شد فرعون آن را و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی گران و غلیظ چه با وجود
کثرت جنود و وسعت ملک با لشکر غرق کردیم و هنوز بعقوبت دنیا نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم و هرگاه عقوبت با در دنیا و آخرت
باین مرتبه باشد که استماع شد فکیف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را یوما از عذاب روزی که بسبب شدت
فزع و هول خود یجعل الولدان شیبا پیر گرداند کودکان را بر آن یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و این مثلیست در شدت
آن روز و مراد بسموم عموم آن روز است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و در بعضی کتب مذکورست که مردی شبانگاه
موی سر و محاسن او در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود و ازان پرسیدند گفت در شب
روز قیامت و آتش دوزخ را در خواب دیدم و مردمانی را دیدم که هر یک را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و ایشان را بدوزخ
میکشیدند و از هول آن همه موی من سفید شد و شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز یعنی اطفال بسبب درازی آن روز بحد
پیری رسند السماء منفطر به آسمان شکافته شد پس باز مخلوقات بطریق اولی کان وعده هست وعده حق تعالی بحدوث این
وقایع و وقوع این حوادث مفعولا کرده شده یعنی لامحاله واقع شود ان هذه بدرستی که این آیهای ناطقه بمواعید شدیده
تذکرة پندیست و عبرتی فمن شاء پس هر که خواهد از مکلفان اتخذ الی ربه فرا گیرد بقرب پروردگار خود سبیلا
راهی بوسیله این موعظه و سلوک نماید بتقوی که موصلست بقرب الهی در صدر سوره مذکور شد که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب شبها را جزو کردند و چون مقادیر نصف و کمتر و بیشتر مشتبه بود از خوف آنکه قدر واجب مرعی
نشده باشد تا روز نماز گذاردندی و بجهت این قدم مبارک حضرت ورم کرده بود و منافقان ندای ... فی ربه
در دادندی یعنی ... بهره شد در طاعت خدای خود حق تعالی بعد از یکسال این بار گران از مؤمنان برداشته آیه فرستاد ان
ربک یعلم بدرستی که پروردگار تو میداند انک تقوم آنکه تو بر میخیزی از برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو ثلث
شب و نصفه و بر میخیزی نیمه شب و ثلثه و سه یکی ازان و طائفة و بر میخیزند همین دستور گروهی من الذین معک

از آنانکه با تو اند از اصحاب تو والله یقدر اللیل والنهار و خدا اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر
ساعات آن را و علم وی محیطست بآن علم داند خدای ان لن تحصوه آنکه هرگز نتوانید شمرد و ضبط نتوانید نمود و
تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید که ضبط اوقات آن نمائید بتعدیل و تسویه و بجهت آنست که برای احتیاط زیاده
بر آن اخذ میکنید و آن بر شما شاق است فتاب علیکم پس باز گشت خدای بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک
قیام در مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم نمود از شما در ترک آن همچنانکه رفع اثم نمود از تائب فاقرءوا پس بخوانید
ما تیسر من القرآن آنچه آسان باشد شما را از قرآن یعنی بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب بقرآن تعبیر از نماز مثل
تعبیرست ازان بسایر ارکان از رکوع و سجود و غیر آن این آیه ناسخ حکم اول است و بعد ازان هر دو منسوخ شدند
بصلوات خمس و گویند مراد از آیه تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض آن بقرائت قرآن مشغول شوید
علم داند خدای ان سیکون آنکه البته باشند منکم مرضی از شما بیماران و آخرون و داند آنکه باشند
طایفه دیگر یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب میکنند از فضل و کرم خدا
یعنی تجارت مینمایند و از وجوه حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم و تتبعه مینمایند و آخرون یقاتلون و گروهی دیگر
کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای مراد آنست که چون در نماز شب رنج بیماران و اهل سفر از تجار
و مجاهدان شما میرسانید بنجهت حق تعالی از شما تخفیف نمود و در حضر نیز ترک آن فرمود و بعد ازان جهت مبالغه
در باب تخفیف آن و ترخیص بار دیگر میفرماید که فاقرءوا پس بخوانید ما تیسر منه آنچه میسر شود از قرآن
در نماز امر بر سبیل فرض است در فریضه و ندب و در مندوبه و آنها که میگویند مراد تلاوت قرآنست در غیر نماز امر بطریق
استحبابست باجماع علمای او نزد اکثر جمهور و اختلاف کرده اند که در قدری که مقتضی امرست نزد سعید بن جبیر پنجاه آیت
و ابن عباس فرموده که صد آیت و از جویبر مرویست که ثلث قرآنست و نزد بعضی یک ختم در یک ماه و از عبدالله عمر
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که قرآن بخوان در یک ماه گفتم یا رسول الله در خود قدرت می یابم یعنی میتوانم
که زودتر بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفتم مرا قوت زیادتست فرمود بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که تیسر خشوع دلست و صفای سر و اقیموا الصلوة و بپا دارید نماز مفروضه را

وَآتُوا الزَّكَاةَ

و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و قرض دهید خدا را یعنی نیکو انفاق اموال خود کنید انفاقی که موافق
اراده خدای تعالی باشد این امر است به صدقات در طریق خیرات و یافتن جزای بسیار به ازای آن او اوجب العطیات
یا امر است به ادای زکوة بر احسن وجه از اخراج آن بطیب نفس بر اهل استحقاق با مراعات نیت و طلب رضای حضرت عزت
وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود مِّنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آن را عِندَ اللَّهِ
نزد خدای هُوَ خَيْرًا آن بهتر است از آنکه موخر دارید فرستادن آن را بوصیت نزد موت یا بهتر است از متاع دنیا وَأَعْظَمَ
أَجْرًا و بزرگتر از روی مزد چه یکی را ده و هفتصد و بیشتر مزد دهند وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای
در همه احوال چه نفس از تفریط خالی نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان بندگان تایب را
رَّحِيمٌ مهربان بر ایشان سورة المدثر ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة المدثر بخواند بعدد هر که
تصدیق محمد کرده و هر که تکذیب او نموده در مکه او را ده حسنه بدهند و بروایت دیگر از ثعلبی که خواننده این سوره را بقدر تصدیق
و شهدا و صلحا نویسند و از جمیع بلیات و عقوبات رستگار باشد و محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که
در نماز فریضه این سوره بخواند بر خدای تعالی واجب شود که او را با حضرت محمد صلی الله علیه و آله رفیق گرداند در درجه او
و تا در دنیا باشد هرگز شقاوتی باو نرسد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المزمل نمود با مر پیغمبر صلی الله علیه و آله بنماز افتتاح
این سوره کرد با امر بانذار و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
از جابر بن عبد الله مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در زمان فترت وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز داد
یا محمد انک رسول الله از چپ و راست و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بالا نگریستم آن ملک را دیدم که در غار حرا آمده
بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و عظم هیکل او خوفی بر من نشست و بسیار مستوحش شدم پس وحی بمن القا
کرد و غایب شد بخانه خدیجه باز گشتم و گفتم دثرونی مرا بپوشانید جامها در من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم
که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه بر سر کشیده قُمْ برخیز از خوابگاه خود و گویند این اول سوره
بود که نازل شد و از زهری روایتست که اول سوره که فرود آمد اقرا باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از آن حال متحیر شد و بر بالای کوهها حیران میگشت و در آن باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل علیه السلام نزد او آمد گفت انک نبی الله بدرستی که تو پیغمبر

خدای تعالی آن حضرت از آن امر ترسیده نزد خدیجه آمد و گفت دثرونی و صبوا علی ماء باردا جامه بر من بپوشانید و آب سرد بر من بریزید
پس این سوره نازل شد و از جابر بن عبد الله مرویست که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یکماه در کوه حرا مجاورت نمودم و چون ایام مجاورت
من انجام پذیرفت من بپایین آمدم و در بطن وادی ندای بمن رسید چون نگاه کردم هیچکس را ندیدم باز مرا ندا کردند دیدم
که جبرئیل بر کرسی در هوا نشسته من چون او را بصورت اصلی او دیدم بغایت ترسیدم و بخانه آمدم گفتم دثرونی فصبوا علی ماء باردا
پس حق تعالی این سوره بمن نازل گردانید و گویند آن حضرت از جفای قریش متاذی شده جامه بر سر کشید و در باب ایشان تفکر و اندیشه
میکرد که جبرئیل آمد این سوره را آورد و نزد بعضی دیگر مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس نبوت و کمالات نفسانیه در بر افکنده
قُمْ قیام نمای بر ادای مراسم نبوت فَأَنذِرْ پس بترسان بندگان را یعنی آنان را که غیر او سبحانه را پرستند و در شقاوت و عصیان
در زند و یا آنکه انذار را بفعل آوری و آنکه مخصوص بیکی دون دیگری باشد وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن یعنی خاص
گردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم که آن وصف اوست بکبریا و جبروت و گفته الله اکبر مرویست که چون این آیه نازل شد حضرت پیغمبر صلی
فرمود الله اکبر و خدیجه نیز بهمین تکبیر گفت و یقین دانست که این کلمه وحی است چه شیطان بامثال این امر نمیکند و گفته اند که مراد تکبیرات
در مفتتح صلوات پس این حکم ماخذ وجوب تکبیرة الاحرام باشد وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر
ثیاب واجبست در نماز و مستحب در غیر آن و آن بحفظ آنست از نجاسات و بغسل آن و از ابن عباس نقلست که باید که جامه تو
از حرام نباشد و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که شستن جامه میبرد
غم و اندوه را و آن پاک گردانیدن آنست از برای نماز و جامه برکشیدن طهارتست برای آن چه قول حق تعالی که وثیابک
فطهر یعنی که جامها را بر کش تا بزمین نرسد و بعضی تطهیر را بمعنی قصر تنزیل کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامه خود را
بر خلاف عادت قریش چه آداب ایشان آن بود که جامهای دراز پوشند و آن را بر زمین کشند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نیز فرموده که قصّروا ثیابکم فانه ابقی و اتقی جامهای خود را کوتاه کنید که بقای آن بیشتر و پاکتر است و تفصیل این در منهج الصادقین
مسطور است وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از گناه کناره گیر مراد آنست که بر هجر آن ثابت قدم باشی و مراد استمرار نمای چه آن حضرت
از جمیع آثام معصوم بوده و گویند معنی آنست که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو و باد هوا را از دل خود در کن که
آن سر همه گناهانست وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن بستانی

این نهیست از آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و این نهی تحریمیست نسبت بجمیع بندگان یا نهی مخصوص آنحضرت است
چه آنحضرت از جانب او سبحانه مؤدب بود و باشرف آداب و احسن خلق و گویند این نهی مردمانست از ریا یعنی از برای وجوب
باشد و یا منت منه بر خدای در عبادات در حالتی که آن را بسیار شماری و یا بر مردمان را ممنون مساز باداء رسالت در حالتی
که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان و آن را بسیار پنداری وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای رضای پروردگار خود پس صبر کن بر اذیت مشرکان
یا بر مشاق تکالیف مأموره از تبلیغ رسالت و ادای فرائض و سنن فَإِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِي النَّاقُورِ در ناقور یعنی در صور و اصل
آن فرخ است بسبب صدا و مراد نفخه ثانیه است که حق تعالی فرموده که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون خلاصه معنی آنست که صبر کن
بر ایذای قوم چه در پیش ایشانست روز دشوار که برسند بجزای اعمال خود و برسی تو بعاقبت صبر خود بر این اذیت فَذَٰلِكَ
پس آن وقت دمیدن يَوْمَئِذٍ در آن روز يَوْمٌ عَسِيرٌ روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است عَلَى الْكَافِرِينَ
بر ناگرویدگان غَيْرُ يَسِيرٍ نه آسان و این تاکید یوم عسیر است برای منع توهم آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد بوجهی
دون وجهی دیگر و اشعاره آنکه بر مؤمنان یسیر است پس آیه جامع وعید کافران و وعده مؤمنان باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که از زندگی خود چگونه لذت یابم که صاحب صور صور در دهن گرفته و منتظر آنکه کی باشد که با وندا رسد که در دم
یاران گفتند یا رسول الله چگونه از این استعاذه کنیم بخدا فرموده که بگوئید حسبنا الله نعم الوکیل و علی الله توکلنا
آورده اند که زراره بن اوفی قرآن میخواند و چون باین آیه رسید یکدو بار اعاده آن نموده نعره بزد و جان بحق
تسلیم کرد آورده اند که چون فواتح سوره حم مؤمن نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده آن را بر صلحا بخواند
ولید مغیره مخزومی علیه اللعنة قرب بمسجد نشسته بود و آن را استماع کرد و حضرت صلی الله علیه و آله چون دانست که او مستمع است
بار دیگر اعاده کرد ولید از آنجا بمجمع قوم آمد گفت بخدا که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست و آن را حلاوتی
عظیمست که هیچ سخنی را نباشد و مقبولی آن بر وجهیست که هیچ صدی ندارد و اعلای آن نهال اقبال و مثمر ثمرات
کلیه است و اسفل آن شجره طیبه بارآورست که عروق فضایل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالبست و مغلوب
نگردد و از بلندی به پستی نگراید پس بمنزل خود باز گشت و کفار گمان بردند که ولید از استماع این سخنان ایمان آورده بسیار مغموم گشتند
چه او معتمد و پیشوای همه ایشان بود و بجمعیت این او را یگانه قریش گفتندی ابوجهل با ایشان گفت هیچ غم مخورید که من او را از دین محمد

مدل
ولربک

۲۴۱
برگردانم پس نزد ولید آمد غمگین و حزین ولید گفت چیست که من ترا اندوهگین می بینم ابوجهل گفت بر تو طعنه میزنند و میگویند که او
پیر گشته و از عقل دور افتاده و کمال ایشان آنست که تو تابع محمد شده و دین آبای خود را گذاشته ولید بعد از استماع این کلام
با ابوجهل بمجلس قوم آمد گفت زعم شما آنست که محمد مجنونست هیچ بار علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از و دیده اید گفتند اللهم لا
گفت ظن میبرید که او کاهنست و هیچ چیز دیده اید که مخبر باشد از کهانت او گفتند لا والله گفت خیال میکنید که او کذابست هیچ زمان
از و کذابی دیده اید گفتند هرگز از و دروغ نشنیده ایم بلکه بحجت صدق او مشهور بمحمد امین گشته می پندارید که او شاعرست هیچ
گاه از و شعری شنیده اید گفتند نه پس ولید گفتند که چون مجنون و شاعر و کذاب نیست پس او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت
توان داد و ولید متفکر شد و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست او مگر ساحر نمی بینید که میان ازواج تفریق میکند
و فرزندان را از پدر و پدر را از فرزند جدا می سازد و سنگ تفرقه میان عبید و موالی و احباء و اصدقاء می اندازد فما هو الا ساحر
اهل مجلس از این سخن بسیار خوشحال گشتند و حضرت چون از این سخن خوشحال شده خبردار شدند بسیار رنجور گشت و حق تعالی این آیه فرستاد
ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار مرا ای محمد با آنکه آفریده ام او را در حالتی که تنها بودم و هیچکس دیگر با من نبود و در آفریدن
دوستی نداشتم و همچنین بتنهائی سزای او بدهم یا خلق کردم او را در حالتی که تنها بود یعنی هیچ مال و ولد او را نه انصار و اعوان
نداشت و قول اول آنست که چون او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان حق تعالی اینجا از روی تهکم او را بهمین اسم نام برد
یعنی یگانه قوم را بمن واگذار یا در حالتی که یگانه است در شرارت یا وحید است از پدر یعنی زنیم زراره و محمد بن مسلم
از حضرت ابوجعفر علیه السلم و ابوعبدالله علیه السلم روایت کرده اند که ان الوحید ولد الزنا و نیز زراره گوید که در خدمت
ابوجعفر علیه السلم نشسته بودیم که یکی از بنی هاشم در میان مجلس در خطبه گفت انا ابن الوحید حضرت فرمود وای بر تو اگر میدانستی
که وحید چه معنی است باین فخر نمیکردی گفتم یا بن رسول الله وحید چه معنی دارد فرمود لا یعرف له اب کسیست که او را پدر معلوم
نباشد و نیز در صفت ولید فرمود که وَجَعَلْتُ لَهُ و گردانیدم برای او یعنی دادم او را مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار
کثیر المال از ثوری منقولست که او را از زر نقد صد هزار دینار سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرموده که نه هزار
و مابین مکه و طائف شتر و اسب و گوسفند او چندان داشت که در حساب نمی آمد و تبیع و امتعه و عبید و اماء و مستغلات او
از حد حصر متجاوز بود و از مقاتل نقلست که او را بوستانی بود در طائف که میوه آن در هیچ زمان از آن منقطع نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا حق تعالی

آن را مال ممدود خوانند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم او را پسران در حالتی که همه نزد او حاضر بودند در مکه و همیشه
بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای کسب وجه معاش محتاج سفر نبود و بجهة کثرت خدم و عبید احتیاج نمیشد که
پسران را در مهمات و مصالح روانه کند و یا بجهة وجاهت و عقل پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی چه او را ده پسر بود
و همه بحد رجولیت و قابلیت رسیده و از سعید بن جبیر نقلست که سیزده پسر بودند و نزد مقاتل هفت ولید و خالد و عماره و هشام
و عاص و قیس و عبد الشمس و از جمله خالد و عماره و هشام بشرف اسلام رسیدند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم برای او بسط جاه و مال
و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی و بجهة جاه و خدم و حشم و حسب یگانه قریش و وحید قوم ملقب شده و از صنادید قریش
گشت ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ پس طمع دارد آنکه زیاده کنم عطیات خود را بر او كَلَّا نه چنین است که من نعم خود را بر او افزون سازم
و در نعمت بر روی او گشاده بگذارم چه کفران نعمت و معانده با منعم معاند نعمت چنانچه میفرماید که إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام و حجج واضحهٔ ما را عَنِيدًا ستیزه کننده و انکار نماینده آن و نسبت سحر و هذیان با وجود معرفت
او بآن در اکثر تفاسیر است که بعد از نزول این آیه اموال او روی بنقصان نهاد تا آنکه همه آن در عرصهٔ حوادث تلف شد
و اکثر اولاد او تلف شدند و بعضی که ماندند از او برگشتند و محتاج و رسوا گشت و با این وضع بدار البوار رسید پس از روی تهدید
میفرماید که سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا زود باشد که در رسانم او را بعقبهٔ که بمشقت بسیار ببالای آن توان رفت این مثل است برای کسی که
گرفتار گردد بعذاب سخت و عقوبت صعب که طاقت آن نداشته باشد ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که صعود
کوهیست از آتش که ولید را تکلیف کنند ببالای آن رود و چون بدان رسد آن برابر گداخته گردد و باز او را بآن تکلیف کنند همیشه بدین عذاب معذب
باشد و نیز از آنحضرت مرویست که تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان آتش است هر گاه پای نهد دستش بگدازد و چون پای بردارد
باز عود کند و در تبیان آورده که معنی آنست که تکلیف کنیم او را بصعود آن صخره است بلند در دوزخ که بالای آن نتوان رفت پس او را
در زنجیرهای آتشین کشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بعد از چهل سال بر بالای آن رود و پس در بیان تعلیل کفر و عناد ولید میفرماید که
إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که ولید فکر کرده که طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود درست کرده که گوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد و بعذاب
ابدی و عقاب سرمدی گرفتار باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این تعجبست از تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهة استهزا و اهانت پیغمبر
و قدح در قرآن پس بجهة مبالغه در تعجب تکرار این لفظ کرده فرموده که ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معاقب بعقاب دیگر که مانند باشد از عقاب اول

كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در آن و تفکر در آن نمود تا موجب طعنی در آن پیدا کند ثُمَّ عَبَسَ پس روی را
ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بکراهت شدیده مانند متفکر در امری ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از صحبت قرآن
یا محمد از روی عناد وَاسْتَكْبَرَ و گردنکشی کرد از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاصل که ولید پلید بعد از تأمل و تفکر روی باصحاب
خود کرد فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَذَا نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادویی که روایت کرده میشود از ساحران
بابل که هاروت و ماروت اند یعنی آن را با او تعلیم میدهند إِنْ هَذَا نیست قرآن إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی جبر و یسار و سیله که از
ساحرانند نه آنکه این از نزد خدا باشد و یا سحری که مردمان آن را ثابت و اختیار میکنند بجهة حلاوت آن در نفوس و ولید ملعون بجهة عناد
و کلام الهی را سحر گفت نه برای اعتقاد چه بیقین میدانست که اگر قرآن سحر میبود از کلام ساحران ممکن بودی آوردن مثل آن
از او و غیر او که متصف بودند بفصاحت قادر میبودند باوردن مثل آن پس حق تعالی در تهدید او میفرماید که سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود
باشد که در آوریم ولید را بسقر که دری بجهنم است از دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر این سخن برای تنبیه است
بر تفخیم و تهویل سقر بعد از آن بیان آن میکند که لَا تُبْقِي یعنی سقر آتشیست که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و عظام و اعصاب را پس
دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز حق تعالی نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد تا دیگر باره بسوزد و بر همین منوال همیشه معذب باشد
و گویند لا تبقی ولا تذر با همین معنی است که نه پوست را گذارد و نه از گوشت دست باز دارد و یا نه ظاهر را گذارد و یا نه باطن را و یا نه عضوی را
که محل حیاتست و نه آن را که ذی حیات نیست لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتش بسیار سیاه کننده مر پوست کافران را یا لایح و ظاهر برای کسی که نظر کند
تعالی لترونها عین الیقین عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتشیست نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان یعنی موکل بر آن و مسلط
بر اهل آن در تبیان آورده اند از براء بن عازب که گروهی از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خزنهٔ دوزخ پرسیدند آنحضرت دو بار
باصابع دو دست اشاره کرد و در کرت دوم ابهام یمین را امسک کرد و این آیه برای تصدیق آنحضرت نازل شد و یهود اکثر اسلام آوردند
چه این سخن مطابق قول توریه است در روایة آمده که یکی از ایشان مالکست و هیجده دیگر اعوان او و در خبری دیگر است که آنها خازنان
درکه سقرند و درکات دیگر را خازنان دیگر اند و اختصاص این عدد بجهة حکمتی است که مخفیست مانند عدد آسمانها و زمین و بروج و غیر آن
بعضی از مدققین صرف نظری و فکری چند کرده اند در بیان تخصیص آن و تکلفات نموده اند در آن چنانکه در منهج الصادقین مذکورست
آورده اند که بعد از نزول این آیه ابو جهل پسر جهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که زبانیه نوزده کس بیش نیستند و شما شجاعان و دلاوران اید آیا ده نفر از شما

یکی از ایشان را دفع نتوانند کرد ابو الاشد بن اسید کلمه جمحی که در قوت و شجاعت از همه در پیش بود گفت من تنهائی ده را کفایت
کنم به پشت و هفت را بشکم شما دو را دیگر کفایت کنید و روایه دیگر آنست که گفت من در پیش شما بر صراط روم و ده را بدست راست
و نه را بدست چپ دفع کنم و بسلامت از آنجا بگذریم و به بهشت در آییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان
و موکلان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی‌ترین خلق‌اند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد
و از عمرو بن دینار مرویست که هر یکی از ایشان میتواند که بیکدفعه اکثر از قبیله ربیعه و مضر را بجهنم اندازد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که چشمهای ایشان چون برق و دستهای ایشان مانند حصارات میکشند موهای کافران را و بدوزخ می اندازند و هر یکی از ایشان را
مثل قوت آدمیان و پریانست و یکی از ایشان امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش بر سر کرد و بر ایشان اندازد و در روایه دیگر آمده که چشمهای
ایشان چون برق جهنده است و انیاب ایشان مانند حصارهای بلند محکم و پارهای آتش از دهنهای ایشان بیرون می جهد و میان هر دو دوش یکی
از ایشان مسافت یکساله راهست و فراخی دست هر یک بمرتبه ایست که مثل ربیعه و مضر را فرا اندگرفت و رحم از ایشان نزع کرده اند و هر یک
از ایشان هزار کافر را بهر گوشه از دوزخ که خواهند بیفکنند و هرگاه قوت و صلابت و شدت هر یک از زبانیه باین مرتبه بود چگونه
این کلمه و غیره ایشان را دفع توانند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نگردانیده ایم عدد موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی
اندک که موجب فتنه و محنت باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند یعنی تا ایشان غایه عناد و فرط طغیان با استماع این عدد
کنند و آن را استهزاء و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اگر چنانچه راه عناد را سلوک نکنند و بعقول
خود رجوع میکردند هر آینه عالم می‌شدند بانکه در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرجست و متیقن می‌شدند بانکه کسی که یک فرشته را
بر جمیع مردمان مسلط ساخته برای قبض ارواح ایشان و هیچکس نمیتواند که با او مقاومت کند چه جای آنکه بر نوزده غالب شود البته قادر خواهد بود
که همه را بآتش دوزخ کند حاصل که حق تعالی میفرماید که زبانیه را باین عدد معین مقرر کردیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیگمان شوند آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب تورات را یعنی کسب یقین کنند از آن بنبوت محمد یا بحقیقت قرآن چه قرآن را بیابند که مصدق تورات است
و موافق آنست درین قول و بجهت این متیقن شوند بانکه قرآن از نزد خداست و محمد صلی الله علیه و آله امیست و آنکه کتاب ایشان را نخوانده
و نشنیده از آن خبر میدهد پس پیغمبر خداست وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و بیفزایند آنانکه گرویده اند بسبب تصدیق کردن باین آنچه
گرویده بودند بانچه نازل شده بود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس مراد بزیادتی ایمان در کمیت باشد نه کیفیت و یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن

ایمان ایشان راسخ گردد و باوج کمال رسد و کمال مزید ایمان در کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیاورند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
داده شده اند توریه را وَالْمُؤْمِنُونَ و شک نکنند گرویدگان اهل اسلام در آن عدد این تاکید استیقان و زیادتی ایمانست وَلِيَقُولَ
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ و تا بگویند بر وجه انکار آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ
و تا گویند ناگرویدگان که جازم اند بتکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا باین عدد معین مَثَلًا از
روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که این سخن خدا نیست چه اگر از نزد خدا می‌بود باین عدد ناقص نازل نمیشد كَذَٰلِكَ
همچنانکه حق تعالی بمثل این عدد خاص اختیار مکلفان میکند تا بتدبر و تامل در آن و عدم آن تا ضلال یا هدایت ایشان ظاهر شود همچنین يُضِلُّ
اللَّهُ گمراه میسازد خدا یعنی در ضلالت فرو میگذارد و از لطف و توفیق باز میگیرد مَن يَشَاءُ هر که را میخواهد از اهل عناد و انکار
که تدبر نمیکنند در حجج بینه در قول و صدق پیغمبر وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه مینماید هر که را میخواهد از کسانی که طالب حقند و تارک عناد
وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از حیثیت کمیت و کیفیت و عدد و خاص که مشتمل بر عدد کامل یا ناقص باشد
إِلَّا هُوَ مگر او که عالمست بهمه معلومات چه غیر او هیچکس بر حصر ممکنات نمیتوانند کرد و مطلع نمیتوانند شد بر حقایق صفات موجودات
و آنچه موجب اختصاص هر یک از آنهاست از کمیت در عدد و ناقص و کامل مانند حکمت در عدد سموات و ارضین و ایام سنه و شهور
و بروج و کواکب و اعداد و صلوات و اوضاع هر یک از مخلوقات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ
مگر پندی برای مردمان كَلَّا نه چنین است که یکی انکار سقر توانند کرد یا دفع خزنه توانند نمود یا مردم باین آیات تذکر نمیکنند یا آن متنبه شوند
وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب و زیاده و نقصان که معرفت اوقات و آجال تابع آن است
وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ و قسم بحرمت شب چون باید در عقب روز و حفص از بی الف میخوانند و اذ بر صیغه ماضی باب افعال که بمعنی
در پست وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و بحق صبح چون روشن شود یا روشن کرد اند عالم را و نا یکی را از اهل نیز إِنَّهَا بدرستی که سقر لَإِحْدَى
الْكُبَرِ هر آینه یکی از بلاهای بزرگ است که ایشان را نظیر نباشد نَذِيرًا از روی ترسانیدن و بیم کردن لِلْبَشَرِ برای مردمان لِمَن شَاءَ
مِنكُمْ مر هر که را خواهد از شما أَن يَتَقَدَّمَ که پیش رود در خیر و طاعة أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز پس ایستد از شر و معصیت یعنی مر جمیع مکلفان را که ما ایشان را
تمکین داده در فعل طاعات و معاصی عنان اختیار در خیر و شر بدست ایشان نهاده اگر میخواهند باز می ایستند و مرتکب معاصی میشوند
لقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی این همه طوایف را بیند هند است محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایه کرده

سبقت

که آنحضرت فرمود که هر که پیشی گیرد و بدوستی ما از سوء متاخر گردد یعنی از آن ناجی شود و هر که متاخر گردد از محبت ما و روی بگرداند
گیرد بستروی پستی از جهت آنکه گرفتار گردد كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ هر نفسی بآنچه کرده است از کردار و گفتار رَهِينَةٌ مرهون است نزد
خدای و بآن گرفتار مراد آنست که بعمل خود مواخذ است و از آن خلاص نتواند و قدرت نخواهد داشت که خود را از رهن آن باز رهانت
بجهت ترک ایمان و طاعات که بسبب نجات است إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر یاران دست راست که ایشان بکسب خود مرهون نباشند و بکنا
خود مواخذ نه بلکه فکوک الرقاب باشند و نفس خود را از گرو بیرون آورده باشند بوسیله ایمان و عمل صالح همچنانکه راهن تخلیص
رهن خود کند بادای حق مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان و میمنت اعمال صالحه رستگار ند از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعه ما اصحاب دست راستیم فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای بهشت مرفه الحال و فارغ البال
باشند يَتَسَاءَلُونَ یکدیگر را سؤال کنند در حالتی که در بهشت باشند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان ابعد از سوال مجرمین را بایشان
نمایند و ایشان از مجرمین پرسند که مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ چه چیز در آورد شما را در دوزخ قَالُوا گویند ایشان در جواب که لَمْ نَكُ نبودیم
در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نمازگذارندگان یعنی تارک الصلوة مفروضه میکردیم و بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که نُطْعِمُ
الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشان را از زکوة مفروضه وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن عیب محمد
بود و غیر آن مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا
و آن را باور نمیداشتیم حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتی که آمد ما را مرگ یا مقدمات آن و بر همان حال مردیم غرض از سؤال توبیخ
ایشانست فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت شفیعان از ملائکه و انبیا و رسل و صلحا اهل ایمان بر تقدیر انکه
ایشان را شفاعت باشد و این حضور محالست چه بنص و اجماع امت شفاعت شافعان مقصور است بر عاصیان اهل ایمان عبدالله مسعود
فرموده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در قیامت با رکس دیگر شفیع بندگان باشند و ایشان جبرئیل و موسی و ابراهیم باشند و عیسی علیه السلام
از این رکس زیاده از پیغمبر شفاعت نکنند و بعد از این هیان انبیای دیگر شفاعت کنند و بعد از ایشان صدیقان و ائمه و شهدا و بعد از شفاعت
شافعین جماعتی در دوزخ بمانند پس ایشان را گویند که ما سلککم فی سقر ایشان در جواب گویند لم نک من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین
بعد از آن ابن مسعود گفت همین جماعت در دوزخ بمانند با فی محبت ده آینه و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که در روز قیامت
مردی از اهل بهشت گوید که ای پروردگار من بنده تو فلان در دنیا مرا شربتی آب داده پس اذن شفاعت او بمن کرامت فرما تا بهدکر ببر و

و اور

٣٤٤

شهید

واو را از دوزخ بیرون آرد و بیاید و بخشش او کرده او را از دوزخ بیرون آورده ببهشتش برد و نیز از آنحضرت مرویست که یک شهید
شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود نیز فرموده که از امت من کسی باشد که حق تعالی بشفاعت او بیشتر از قبیله مضر ببهشت در آرد
حاصل که شفاعت در حق عصاة اهل ایمان مسموع خواهد شد نه در باره مشرکان و معاندان فَمَا لَهُمْ پس چیست مر مشرکان جاحد
و کافران معاند را عَنِ التَّذْكِرَةِ از تذکیر که قرآنست یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ اعراض کنندگان كَأَنَّهُمْ گویا ایشان
در رمیدن از قرآن حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ خران وحشی اند فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ که گریخته باشند از شیر آن از ابن عباس مرویست
که قسوره اصوات شجاعانست در معرکه حرب یعنی کفار حمار وحشی اند که گریزند از مردان تیرانداز که صدای تیر میکنند یا از
آوازهای مختلف مراد آنست که همچنانکه خران وحشی از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن نشنود دل پند پذیر
ندارد و از کلبی نقلست که مشرکان گفتند که یا محمد بما رسیده است که هر که از بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد آن صحیفه باقی که کفاره گناه
او در آن نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار تا بتو ایمان آریم و روایتی دیگر آنکه گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی بیاید
از آسمان و در آن مکتوب باشد که این نامه از خدا ست بفلان کس است باید که متابعت محمد کند آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و
تمکین نکنند بَلْ بلکه از روی عناد و جحود يُرِيدُ میخواهد كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی از ایشان أَنْ يُؤْتَىٰ انکه داده شود صُحُفًا مُنَشَّرَةً
نامهای گشاده بی مهر که در آن نوشته بود که ای فلان پیروی محمد کن كَلَّا نه چنین است ایشان را از این صحیفها و اگر سبیل فرض
بدهند نگروند پس اعراض ایشان نه بجهت عدم اتیان صحیفه است بَلْ بلکه لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ نه ترسند از عذاب آخرت و عناد
میورزند در وقوع آن با وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج بینه و بجهت عناد و لجاج از تو اقتراح صحف میکنند كَلَّا نه چنانست
که میگویند قرآن سحر است و قول البشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پندیست شریف و موعظه عظیم فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد پند گرفتن
و یاد کردن را از آن ذَكَرَهُ پند گیرد از آن و السعدا از آن پند گیرند بعبرت وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند آن را و پند پذیر نشوند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
اللَّهُ مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مگر گاهی که حق تعالی الجا و اکراه کند ایشان را بر آن
و این منافی تکلیف است و مخالف حکمت و نظیر این است قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ اوست سزاوار آنکه بترسند
از وی خوف او و از غضب او خود را نگه دارند یعنی از محارم او اتقا نمایند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و اوست سزاوار آمرزیدن مر گناهکاران را
ترسندگان را انس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند

هر که بترسد از اینکه انباز گیرد با من چیزی را من اهل آنم که بیامرزم آن را و گناهان آنرا عفو کنم و بروی او نیاورم و گویند معنی آنست

که از وی پرهیزند و از عقاب او بترسند و از اهل آنکه عمل کنند بانچه موجب شود باعث مغفرت او سورة القيامة ابی بن کعب از حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة القیمه را بخواند من و جبرئیل از برای او گواهی دهیم روز قیامت که او ایمان بروز قیامت داشته

و تصدیق بوقوع آن نموده و در آن روز روشنی روی او بر رویهای دیگر غلبه کند و ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلم نقل کرده که هر که مداومت کند

بر قرات لا اقسم بيوم القيمة و بآن عمل کند حق تعالی او را از قبر بعث کند با این سوره در رفیق او باشد بر احسن صورت و او را بشارت دهد

و بر روی او خندد و او را مسرور سازد تا بر صراط گذرد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مدثر کرده بذکر قیامت و تکذیب کافران مکذب آن

افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و اهوال آن نموده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم بيوم القيمة البته سوگند میخورم بروز رستخیز و لا اقسم و هر آینه سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده

مراد نفس معینه است که در روز قیامت نفس متعهده ملامت کند یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که حضرت رسالت

فرموده که در روز قیامت هیچ نفسی نیکوکار نباشد مگر که ملامت نفس خود کند اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نکردم و اگر فعل بد از و صادر شده

گوید کاشکی نمیکردم و جواب قسم اینکه هر آینه برانگیخته خواهید شد و دال بر جواب قسم است قوله ایحسب الانسان آیا می پندارد آدمی

ان لن نجمع عظامه آنکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در نهایت عناد

و عداوت روزی آن حضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار حضرت از وقوع آن گفت اگر آن روز را از معاینه ببینم باور ندارم

و بآن نگروم آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شوند حق تعالی آیه فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانهای او را جمع نکنیم بعد از پراکندگی

و اعاده آن نخواهیم نمود بعد از پوسیدگی و گویند مراد جمیع کافرانند یعنی آیا ظن منکران بعث آنست که عظام ایشان را فراهم نخواهیم آورد

بلی آری جمع کنیم آن را قادرين در حالتی که توانا باشیم علی ان نسوي بنانه بر آنکه راست گردانیم سرهای انگشتان او را و بهم تالیف کنیم یعنی

سلامیات او را با وجود صغر و لطافت جمع کنیم و باهم منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ از ابن عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه فراهم

آوریم و منضم سازیم انگشتان او را تا مانند سم چارپا شود و نتواند که بدست چیزی خورد بلکه مانند حیوانات به دهن اکل نماید بلکه ما بتفضل و منت

انامل را باو عطا فرمودیم که موجب تمام خلقت و منفعت و منت قبض و بسط و ارتقا باعمال لطیفه و غیر آن باشد بل يريد الانسان

بلکه میخواهد عدی آدمی بابی انکار و تکذیب ليفجر امامه تا همیشه بفجور مشغول باشد امامه در زمانی که نزد ویست از اوقات حیات

واز سعید

واز سعید بن جبیر مرویست که مراد آنست که گناه را مقدم دارد و توبه را موخر سازد و گوید سوف اتوب زود باشد که توبه کنم تا آنکه موت او را

در یابد بر اسوء احوال و اقبح اعمال و یا فجور بمعنی کذب است یعنی دروغ گوید و تکذیب انچه او را در پیش است از بعث و جزا یسئل

می پرسد از روی استهزا و استبعاد ایان کی خواهد بود يوم القيمة روز رستخیز و بعد از آن بیان علامات حدوث قیامت میفرماید که

فاذا برق البصر پس آنهنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول و خسف القمر و تیره گردد ماه و جمع الشمس

والقمر و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی این دو را با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند و دریا از انجا و رت آنها آتش گردد و از ابی بجست

گویند مراد جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی کامل گردد و هیچ نور و روشنی در روی نماند و هر که در آنها نگرد چون دو گاو

سیاه در نظرش آید یا در طلوع آنها از مغرب يقول الانسان گوید آدمی یعنی کافر مکذب يومئذ در آن روز این

المفر کجاست جای گریختن که فایده دهد کافر را و هیچ پناه گاهی نباشد ایشان را الی ربك بسوی پروردگار تست نه غیر او يومئذ

المستقر در آن روز قرارگاه یعنی بمشیت خود مقر هر کسی را بر حسب استحقاق مقرر کرده پس مستحق بهشت را در بهشت در آرد

و اهل دوزخ را بدوزخ ينبؤا الانسان خبر داده شود آدمی يومئذ در آن روز بما قدم بانچه پیش فرستاده از عملی که کرده

و اخر و انچه تاخیر کرده از آن یعنی عمل نکرده و یا انچه خود کرده اگر داخیر و شر و یا انچه مردمان را بآن داشته که بعد از وی بجای آرند

از طریقه حسنه یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن و یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعات یا بملکی و یا بجانی که پیش از موت فرستاده

و انچه برای ورثه گذاشته یکی از اخبار مرویست فرموده که گناه از پنج فرستی بجرئت و مال از پس گذاری بحسرت گناه بتو به بنیت کن تا نماند

و مال را بصدقه ده تا بماند بل الانسان بلکه حال چنانست که آدمی محتاج انبیاء و اعلام نباشد بلکه آدمی على نفسه بصيرة بر نفس خود

حجت بینه است یعنی نفس او حجت است بر اقوال و افعال خود که تو ره تعالی شهد علیهم علی انفسهم یا خود او بنفسه بصیرتست یا فهم و بینش مراد آنست که

عالمست بکردار خود و بینا و لو القى و اگر القا کند معاذيره عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد به انچه در دفع

مقدور او باشد چاره اندیشد و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خدا بدانرو قبول نکنند که لا ینفع الظالمین معذرتهم عمر بن یزید نقل کرده

که حضرت ابو عبدالله علیه السلم این آیه تلاوت نمود و فرمود که چه میشود که عذر می آرد برای مردمان بر انچه خدا بداند از اعمال او و بدرستیکه

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سریره بعمل آرد حق تعالی آن را ظاهر گرداند جزاء نیک رو و جزاء بد از ابن عباس مرویست که چون جبرئیل

وحی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندی پیش از آنکه آن را تمام کند آنحضرت آن را خواندی بجهة خوف آنکه مبادا فراموش کند و بسبب حرص او

خود را
بلخذ آن و حفظ معانی آن مبتمی بودی پس حق تعالی آیه فرستاد لا تحرک به لسانک بجنبان ای محمد بقرآن زبان
قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی باخذ آن یا حفظ آن بجهة خوف آنکه از خاطر تو برود میتواند بود که این فعل
از آنحضرت صادر شده باشد و نهی از جهة آن باشد تا نکند از قبیل آیه لا تطع الکافرین والمنافقین ان علینا بدرستی که بر ماست
جمعه فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری وقرآنه و اثبات قراءت آن بر زبان تو یا قراءت ما بر تو یا حفظ آن کنی
پس خوف فوت آن بر خاطر عاطر خود راه مده فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آن را بر تو بزبان جبرئیل فاتبع قرآنه
پس پیروی کن خواندن آن را یعنی در عقب قراءت جبرئیل قراءت نما نه در اثنای آن و مطمئن ساز نفس خود را از خوف عدم
حفظ آن زیرا که ما ضامن تحفیظ تو ایم ثم ان علینا بیانه پس بدرستی که بر ماست روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی
آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آیتی بر آنحضرت خواندی او سر در پیش انداختی و چون قراءت او تمام شدی
قراءت آن نمودی و گفته اند که معنی فاتبع قرآنه آنست که عمل نمای بانچه در وست از احکام حلال و حرام و بدانکه توسط آیه لا تحرک
به تا بقوله ان علینا جمعه وقرآنه میان آیه سابق و لاحق بجهة تذکر نزول الخبر است که در اثنای نزول سابق و لاحق از آنحضرت
صادر شده بود و لهذا باز سر رشته سخن را بما سبق کشیده میفرماید که کلا نه چنانست که گمان برده اید ای آدمیان از عدم وقوع
قیامت و عدم بعث و حشر و حساب در آن و به جهة تفکر و تدبر در قرآن نمیکنید بل تحبون بلکه دوست میدارید العاجلة دنیای
شتابنده و سریع الزوال را وتذرون الآخرة و دست باز میدارید از کار آخرت که باقیست و حال بر عکس این کار باید کرد
پس خبر میدهد از حال مردمان در آخرت میفرماید که وجوه یومئذ رویها در آن روز یعنی در قیامت ناضرة تازه و تر باشند تازه و مسرور
و شادمان باشند مراد وجوه انبیا و اولیا و مؤمنانند که حق تعالی رویهای ایشان را با نضارت و طراوت گرداند تا ملائکه و سایر خلقان
بدانند علامت که ایشان فایزانند و مقربان درگاه سبحانی الی ربها ناظرة بجزای خود نگرانند یعنی مستغرق در مطالعه انوار
جلیله حق تعالی باشند آیت دلالت کرده باشد و نبوت بدلایل عقلیه و براهین نقلیه رؤیت بر خدای تعالی محالست چنانچه در کتب کلامیه مبرهن
شده پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که مراتب علیه و درجات عالیه است نه نگریستن بذات خدا و تفصیل و تبیین این مبحث و اجوبه از
طرف اشاعره که جواز رؤیت و اثبات امتناع رؤیت او سبحانه در دنیا و آخرت بدلایل واضحه بر وجهی ابسط و اکمل در منهج الصادقین مسطور است
سخن هر که خواهد بدین رجوع نماید که تمامی آن کلمات ووجوه یومئذ باسرة و رویها در آن روز سخت ترش باشند

بغیر

یعنی وجوه مشرکان و منافقان تظن گمان می برد تو ای بیننده یعنی بدانی و یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بداند
ان یفعل بها آنکه کرده شود بآن فاقرة عقوبتی که شکننده مهرهای پشتش باشد این کنایت از نزول عذاب عظیم
بر او گویند ظن بمعنی خودست یعنی گمان بر حصول آن را فی الجمله و تفصیل آن عالم نباشند کلا نه چنانست ای
طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد پس از این مرتدع شوید و تامل نمایید در آنکه اذا بلغت
التراقی چون برسد روح باستخوانهایی که بر بالای سینه اند و از رگین و سبب احاطه مقدم خلق نموده که موضع آن حنجره است
وقیل و گفته شود یعنی کسان متحیر گویند من راق کیست افسون کننده یا دعا کننده و علاج نماینده بادویه و گویند که ملائکه موت
گویند که آیا ملائکه رحمت روح او را مرتقی سازند یا ملائکه عذاب و از ابو العالیه روایتست که ملائکه رحمت و عذاب با هم نزاع کنند
در بالا بردن آن روح وظن و یقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدایی است از دنیا و
علت مفارقت از احباب و اقربا و در حدیث آمده که بنده علاج شداید مرگ کند و حال آنکه یکی از مفصلهای او دیگری را
سلام کنند و گویند بر تو باد که جدا می شوی از من و من از تو تا روز قیامت والتفت الساق بالساق و به پیچد ساق محتضر بساق او یعنی
پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم پیچد و حرکت در آن نماند و قتاده گفته مراد آنست که ساقهای او متحرک
شود و مضطرب از شدت یکی را پیش خود کشد و یکی را فرو گذارد و آنها را بر یکدیگر پیچیده و ابن عباس و مجاهد گفته اند یعنی
آنست که جمع شود شدت موت بشدت آخرت و حسن گفته پیچیده شود حال موت بحال حیات و گویند مراد التفاف ساقین است
یکی با اجتماع آخر روز دنیا با اول روز آخرت و در حدیث آمده که هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست چه اولین منازل آخرت
و آخرین منازل دنیاست از یحیی بن معاذ مرویست که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند بچهار جانب او فرشته طرف
سر گوید اجل حاضر آمد و عاجل منقضی شد و آنکه بر راست باشد گوید مال رفت و وبال ماند و آنکه بر چپ باشد گوید اشغال رفت
و اعمال ماند و آنکه پایین باشد گوید خوش حال آنکه کسبش حلال باشد و شغلش بحضرت ذو الجلال حاصل جمیع اقوال مذکور آنست که
شداید بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده به دیگری که از آن سختتر باشد گرفتار شود الی ربک بسوی جزای پروردگار
یومئذ در آن روز یعنی روز قیامت المساق موضع راندن یعنی همه کس را از زمین محشر کشند و یا ملائکه در وقت مرگ
او گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او اگر از اهل جنت بعلیین و اگر از اهل نارست بسجین وعدی با ایشان ایمان نیاورد و یا هیچ کافر

باین نگروید فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد رسول الله را بقرآن و در اکثر تفاسیر آمده که ابوجهل ملعون را شدت معاداة
با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود و حق تعالی در باره او فرمود که نگروید ابوجهل بمحمد صلی الله علیه و آله یا صدقه نداد
از آنچه بر مال او واجب بود وَلَا صَلَّىٰ و نماز مفروضه نگزارد برای خدا یا پیروی نکرد پیغمبر را وَلَٰكِن كَذَّبَ و لیکن تکذیب کرد
او را وَتَوَلَّىٰ و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ پس برفت بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید از روی افتخار که من
تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام عبارت از غلبیت بخطاب التفات میفرماید که أَوْلَىٰ لَكَ
نیک سزاوار است مر ترا ای کافر معاند شدت هلاک در دنیا فَأَوْلَىٰ پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر
ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس نیک سزاوار است ترا هول قیامت فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند
که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم
اولی لک فاولی ابوجهل گفت بچه چیز میترسانی مرا حقا که تو و خدای تو هیچ نتوانید کردن با من و بدرستی که من عزیزترین اهل
مکه ام و چون روز بدر شد و قوت قریش و ضعف لشکر رسول بدید هیچ شک نکرد در آنکه لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله غالب شوند
روی برسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت پس از امروز خدای خود را امر است که ترا ذلیل گرداند و چون خدای ملعون شد حق تعالی او را
مغلوب و مخذول ساخت و عبدالله بن مسعود در کمال ضعف و ناتوانی و نحیفی بی قوتی و ضعف و پیری مشغول است که جریح
و گردن کشتگان میکشت و هر کرا رمقی و روحی باقی میگشت سر او را میبرید چنانچه از عبدالله مرویست که گفت ابوجهل را
دیدم در میان کشتگان افتاده بود و رمقی بیش در تن او نمانده بود پای او را گرفته از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر سینه اش
نهادم چشم باز کرد و مرا بدید گفت پای بر جای بلند نهادی گفتم ای ابوجهل باین حال رسیده و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبدالله
دانم که مرا میخواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کن اول آنکه در دنیا از من دشمنتری نداشتی دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش نه
بشمشیر خود سیوم آنکه سر مرا از پیش سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدا که خدا ترا دشمنتر دارد که محمد ترا بخدا
که بغیر از تیغ خود ترا نکشم و سر ترا از پس ببرم تا از همه کس حقیرتر و بیمقدارتر باشی پس گفت سر او را بریدم و خواستم بردارم قوت
آن نداشتم ریسمانی در سر او بستم و میکشیدم تا نزد رسول صلی الله علیه و آله آوردم آن حضرت مرا به بهشت بشارت داد و خدا را شکر کرد
و در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون امت من ابوجهل بود و بعد از ذکر وعید و تهدید بر سبیل انکار میفرماید که

ایحسب

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی ابوجهل یا جنس کافران أَن يُتْرَكَ سُدًى آنکه واگذاشته شود در حالتی که
که مهمل و معطل و ضایع باشد و بدنیا مکلف و بعقبا مبعوث نگردد و مجازات نیابد و این امر نباشد چه حکمت مقتضی
امر است بمحاسن و نهی از قبایح و این فرع تکلیف است در دنیا و تکلیف مقتضی مجازات تمام و آن در سرای تکلیف ممتنع است
عقلا پس تقریر حجت دیگر میفرماید بر قدرت خود که أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ
از منی که ریخته شود در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم
یا آفرید اعضای باطنه و ظاهره و صورت او را در شکم فَسَوَّىٰ پس راست گردانید او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال
قدرت با تسویه فرمود هر جا جزء را برای کار عملی که مختص است فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از آدمی الزَّوْجَيْنِ دو صنف را
الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده را که بآن تناسل حاصل می شود أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نباشد آنکه چنین ایجاد میفرماید بِقَادِرٍ
توانا عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده گرداند مردگان را یعنی هر کسی که قادر باشد بر ابدا البته قادر خواهد بر اعاده و احیا چه
هر گاه توانا باشد بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را بلحم و عظام پس تسویه آن نموده حیات بخشد و حواس
خمس و اعضای شریفه که هر یک از آنها را فایده ایست که آن دیگری را نیست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی نماید که منشأ تناسل است هر آینه
قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات اعمال و مکافات افعال از ابن عازب روایتست که چون این آیه نازل شد حضرت
فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایه از حضرات صادقین علیهم السلام نیز مرویست سورة هل اتی ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که سوره هل اتی بخواند اجر وی بر خدای جنت و حریر باشد و حضرت ابوجعفر علیه السلام فرموده که هر که سوره هل اتی را در صبح پنجشنبه
بخواند حق تعالی صد حور العین عذرا و چهار هزار ثیب با وی تزویج فرماید و در بهشت با حضرت صلی الله علیه و آله باشد بدانکه چون حق تعالی
ختم سورة القیمه کرد بخلق انسان از نطفه که دالست بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل آن فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَىٰ بدرستی که آمد پیش ازین بر انسان اندک عَلَى الْإِنسَانِ بر آدمی مراد جنس است حِينٌ هنگامی محدود و معین مِّنَ الدَّهْرِ
از زمان ممتد غیر محدود لَمْ يَكُن در حالتی که نبود آن آدمی شَيْئًا مَّذْكُورًا چیزی یاد کرده شده چه او عنصر بود و نطفه در اصلاب
آبا و هیچکس نام او نبرد و عقیده است که او انسان خواهد بود و اکثر مفسران برانند که مراد بانسان آدم علیه السلام است که جسد او میان
مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در او و در این مدت در بعضی زمان خاک بود و در برخی دیگر گل حمأ و صلصال و گویند چهل سال

خاک بود و باران بر آن می بارید و بعد از آن مدت چهل سال دیگر گل بود و بمرور زمان حمای گشت و چهل سال دیگر بر این حالت بود
پس بحرارت آفتاب خشک شد و صلصال گشت و بعد از چهل سال دیگر روح در و دمیده شد از عطا و ابن عباس مرویست
که آدم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد و در این مدت هیچکس از ملائکه جز او را بانسانیت یاد نمیکردند و عنید نشناختند
که نام او چیست و فایده خلقت او چه والا یعنی معلوم ندانستند که استاد قدرت آینه میسازد که مظهر رشحه مفاتیح غیب باشد
و در اعضای مرآت ظهور بود در مرتبه خلافت کبری راسخ بود و علیه معقود است و منتهای غایات و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
مذکور است که مراد بانسان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلم و اهل استفهام در معنی نفی نه بمعنی تحقیق یعنی هیچ زمانی بر این انسان
نگذشت که او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه معروف و مذکور بود و چگونه چنین نباشد که نام شریفش با نام خدای و رسول
بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته است پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری روایة کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که بر در بهشت نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات و الارضین
بالفی عام یعنی این هر سه کلمه بزرگوار بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمانها و زمینها به دو هزار سال و نیز در کتب مذکور مسطور است
که حضرت امام حسین بن علی علیهما السلم فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی یک نور بودیم نزد خدای تعالی چهارده هزار سال
قبل از آنکه آدم مخلوق شود و باقی احادیث درین باب حواله بمنهج است و مؤید است نزول این سوره در حق اهل البیت علیهم السلم
باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد ازین مذکور شود انا خلقنا الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را من نطفة از آب اندک
که منی است و بنابر آنکه مراد آدم و یا امیر المؤمنین علیه السلم است و نیز در کتاب مزبور مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
جبرئیل نزد من آمد هر دو بال خود را گشاده دیدم که بر یکی از آن نوشته بود که لا اله الا الله محمد النبی و بر دیگری لا اله الا الله علی الوصی
و در کتب موافق و مخالف مذکور است که بر ساق عرش نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به پس مراد بضمیر
خلقناه محمول بر عموم خواهد بود و اگر چه بر خصوص وارد شده و اگر مراد اسم جنس باشد معنی آن خواهد بود که ما همه آدمیان را
در اول حال که عاری و نطفه بودند هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما ایشان را
از نطفه ایجاد کردیم و بحد انسانیت رسانیدیم و منی هر یک از مرد و زن مختلفة الاجزاست در رقت و قوام چه هر عضوی
از آن ماده عضوی مخصوص متولد شود نطفه را با آنکه مفرد است بجمیع صفت کرده فرمود که امشاج یعنی از اجزاء منی که

آمیخته

آمیخته شده اند بهم و یا مراد امتزاج طبایع است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی در نطفه ایجاد فرموده
پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کرده ایم که نبتلیه بیازماییم او را مراد تکلیف است
که در صورت امتحان است فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا بصیرا شنوا و بینا تا متمکن باشد بر شناختن
دلایل و استماع آیات یعنی بجهة آنکه اراده ابتلای او داشتیم سمع و بصر را باو دادیم انا هدیناه السبیل بدرستی که
ما نمودیم او را راه راست بنصب ادله باهره و انزال آیات بینه بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنهاست اما
شاکرا در حالتی که باسپاس است یعنی مؤمن موحد است و اما کفورا و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایة مخصوص
باهل ایمان نیست بلکه بجهة همه مردمان نصب ادله کردیم و آلات تمکین دادیم پس بدان نهج که هدایة شاکر کردیم هدایة کافر نیز
نمودیم و همه را زمام اختیار کفر و ایمان دادیم پس اگر وی بانچه مأمور است اطاعة نکند و بجهة عناد بر کفر خود اصرار نماید حجة بر وی
ثابت شده بر او انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرها که ایشان را بدان بدوزخ
کشند و اغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند و سعیرا و آتش افروخته که همیشه در آن سوزند پس ذکر احوال ابرار میکند ان
الابرار بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان و فرمانبردارانند یشربون آشامند در آخرت من کأس از جام خمری که کان مزاجها
باشد آنچه مزج کنند بآن کافورا مراد کافور بهشت است که برخلاف کافور دنیاست تا خنک و شیرین و خوشبو بود و یا خدای
کیفیت کافور در وی خلق کند نه کافور را پس مراد آنست که آن مانند چیزی باشد که کافور بآن آمیخته شده و مرویست که کافور چشمه ایست
در بهشت خوشبو و سفید و بجهة مشابهت آن بکافور او را باین نام خوانند و مؤید آنست که بدل کافور آورده که عینا یعنی آمیخته
باشند آن کاس را بآب چشمه که یشرب بها می آشامند آن را عباد الله بندگان خدای که فرمانبرداران اویند یفجرونها
می رانند چشمه را هر جا که خواهند از قصور و منازل خود تفجیرا راندنی بسهولت بدون منعی و مانعی و در خبر است که چون
اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند و آب در آن خط جاری شود بی آنکه نهر نمایند و باید دانست که باتفاق جمیع اهل حق
که امامیه اند و معظم اهل سنت این آیه و آنچه بعد ازینست در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه و امام حسن و امام
حسین صلوات الله علیهم و فضه که خادمه ایشان بود نزول یافته و از جمله ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسناد خود
در تفسیر خود آورده که آیه ان الابرار تا آخر بلکه تمام این سوره در شان اهل البیت علیهم نازل شده و در سبب نزول آن چنین ذکر کرده

در بعضی ایام امام حسن و امام حسین علیهما السلام خسته شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با جمعی صحابه بعیادت آن دو نور دیدهٔ مرتضی و زهرا رفتند
و بحضرت شاه اولیا امر فرموده که یا ابا الحسن اگر برای این فرزندان خود نذری کنی تا حق تعالی شفا دهد و لباس صحت و عافیت در ایشان پوشاند حضرت سید اوصیا
نذر فرمود که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند را شفا دهد من سه روز روزه دارم و چون آن سرور دین نذر فرمود حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین
و فضه موافقت نموده و همه اقتدا بآنحضرت کرده نذر فرمودند و چون حق تعالی لباس صحت در ایشان پوشانید و آن دو نبیره و سرور را از دار الشفای عافیت
شراب صحت چشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجرهٔ طاهره هیچ طعامی نبود که بآن افطار کنند پس آن سرور اوصیا چنانچه در روایت
با اهل مذکور است نزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه آن حضرت بود و بآن یهودی گفت که ای شمعون آیا میتوانی بود که پارهٔ پشم بمن دهی که فاطمه آن را
بریسد و باجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت یا علی باین راضی شدم و بخانه خود در آمده سه صاع جو و آن پشم را برداشته نزد حضرت آورد
پس شاه اولیا آن پشم و جو را بحجرهٔ حضرت فاطمه برد و اهل البیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه کرده اند و حضرت فاطمه روز اول یک صاع
از آن جو را آرد کرده پنج قرص نان پخت و چون شب در آمد و نماز شام ادا کردند و طعام که مهیا ساخته بودند حاضر ساختند و خواستند که افطار کنند
ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین محتاجم و گرسنه مرا طعام دهید تا خدای تعالی شما را از موائد جنت
محظوظ گرداند پس سرور انبیا و سید اوصیا قرص خود را باو داد و چون باقی اهل بیت آن سخاوت و کرم از آن سید اوصیا دیدند همه بآن معتقدا
اقتدا بردند قرصهای خود را بآن مسکین تصدق نمودند و در آن شب بی طعام ماندند تا بآب خالص افطار نمودند و فضه که خادمهٔ ایشان بود نیز
متابعت ایشان نموده قرص خود را تصدق کرد و در روز دوم نیز فاطمه علیها السلام بر نهج روز اول پنج قرص مهیا ساخت و چون شب در آمد خواستند که افطار
کنند ناگاه آوازی آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شماست و بیکس و درمانده است و قوتی ندارد و گرسنه است هیچ طعامی نبود که او را طعامی
دهید تا حق تعالی شما را از اطعمهٔ جنت خوشنود گرداند پس شاه اولیا قرص خود را بوی تصدق نمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت کردند و قرصهای خود را
بوی بخشیدند و در آن شب نیز بآب خالص افطار نموده هیچ طعامی نچشیدند روز سیم نیز آن سیدهٔ طاهره پنج قرص دیگر پخت و چون شب در آمد خواستند
که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیرم از اسیران محمد و در اینجا غریبم و مضطر و مانده و گرسنه ام مرا طعامی دهید تا حق تعالی
شما را از خوان جنان حظ کامل و نصیب شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر شنید قرص خود را بوی بخشید و سایر اهل بیت
نیز متابعت کردند و در شب سیم نیز بآب خالص افطار کرده طعام بخشیدند روز چهارم سرور ولایت دست شاهزادهها را گرفته بخدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله رفت و آن دو نور دیدهٔ زهرا از جوع و بی قوتی میلرزیدند چون چشم مبارک آن حضرت بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ترا

وسیره منه حوره

چه رسیده

چه رسیده که چنین ضعیف و ناتوان شده اند شاه اولیا صورت حال بعرض سرور انبیا رسانید آن حضرت بجانب خانهٔ فاطمه روان شد و چون
بحجرهٔ طاهرهٔ زهرا در آمد دید که آن معصومه در مصلای خود بعبادت مشغول است و از بی قوتی و گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چون
آن حضرت قرة العین خود را باین حال دید آه از درون مبارکش بر آمده فرمود وا غوثاه باشند اهل بیت محمد بمعرض گرسنگی پروردگار
عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد پس جبرئیل از نزد جلیل در رسید گفت ای محمد بگیر این را خوشنودی باشد که حق تعالی در حق
اهل بیت تو فرموده و سورهٔ هل اتی را تا باخر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود و این قصه را از ابن عباس و مجاهد و ابو صالح مرویست
در روایهٔ دیگر از عطا و ابن عباس مذکور شده که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مزد را اجرت داد که شب تا صباح نخلستان را آب دهد و بعدی که
از اجر پس آن حضرت همه شب آب کشیده نخلستان را آب داد و چون روز شد ثلث آن جو را پنج قرص ساختند و خواستند که بخورند
مسکین سؤال کرده آن را بوی بخشیدند و ثلث دیگر را پختند یتیمی آمد سؤال کرد آن را نیز بوی اطعام کردند و بعد از آن ثلث دیگر را
پختند اسیری از اهل شرک آمده طلب طعام کرد آن را نیز بوی دادند و در هر روز گرسنگی بردند و هیچ نخوردند حق تعالی این سوره در حق
ایشان نازل فرمود و علی بن ابراهیم از پدر خود نقل کرده که عبد الله بن میمون از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آن
حضرت فرمود که نزد حضرت فاطمه علیها السلام اندکی جو بود آن را عصیده ساخت و چون پخته شد نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی
آمد گفت رحمة خدای بر شما باد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاسته ثلث آن را باو عطا فرمود و در عقب آن یتیمی آمد گفت رحمة
خدای بر شما باد آنحضرت علیه السلام برخاسته ثلث دیگر را نیز باو داد و در پی ایشان اسیری در رسیده گفت خدای بر شما رحمت کناد حضرت آن
ثلث باقی را بوی بخشید و هیچ از آن نچشیدند و حق تعالی این سوره در شان ایشان فرستاد بعد از آن حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود که این آیات
جاریست در حق هر که با ایشان باشد و مسکین و یتیم و اسیر را طعام دهد خالصاً لله و تقرباً الی الله و ابو المؤید خوارزمی در مناقب خود
این حکایت را نقل کرده بطریقی که در روایهٔ اول مذکور شد و در صحیحین مذکور است که رفعت درجه و منزلت مرتبه که اهل البیت راست
بسبب آنست که یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا میکنند بنذری که در طاعت کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفا بنذری که کرده بودند در
بیماری حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام وَيَخَافُونَ و میترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی
و هول آن مُسْتَطِيرًا فاش و آشکارا و بهر اهل عصیان و طغیان رسیده یا بجمیع اقطار منتشر گشته و باقصی غایات فرا
رسیده وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ میدهند خوردنی را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب طعام و فرط احتیاج ایشان بآن گو تعالی

وآتی المال علی حبه ولن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خشنودی خدا و موافقه اراده او طعام میدهند نه بجهت ریا و سمعه
و میخورانند آن را مسکینا درویش بی مال را ویتیما و خوردی بی پدر را واسیرا و اسیر را که بدار حرب گرفته اند در حدیث آمده
که هیچ مسلمانی مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حق تعالی او را از میوه‌های بهشت طعام فرماید و هیچ مسلمانی برادر مسلمان برهنه را
نپوشاند مگر که او را جامه‌های سبز بهشت در پوشانند و هر که شخصی مسلمان تشنه را آب دهد حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب گرداند
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که ابراهیم خلیل در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته بود از خانه بیرون
آمد و روی بصحرا نهاده متوجه درگاه بی نیاز شده گفت ای پروردگار من از برای تو خانه کعبه را و هفتاد مسجد را بنا کرده ام
ندا آمد که مزد تو نزد ماست بار دیگر اعاده کرده همان جواب شنید فرمود که او لم تزدنی علی الاجر شیئا از آنچه مقرر فرموده بر اجر من زیادتی
ندا رسید که یا ابراهیم کانک سددت ثغرة من شیعة علی او کثرت من شیعة علی گوییا تو کثرت شیعه از شیعیان علی را سیر گردانیده
یا عمارت یکی از شیعیان علی را پوشانیده که زیادتی مزد از من طلب میکنی فرمود یارب علی موجود شده یا بوجود خواهد آمد ندا رسید که موجود
خواهد شد و او وصی و خلیفه محمد است که حبیب منست گفت بار خدایا اجعلنی من شیعة علی مرا از شیعیان علی گردان و ذلک قوله وان
من شیعته لابراهیم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم منقولست که از دنیای شما سه چیز را دوست داشته ام اکرام الضیف والضرب
بالسیف والصوم بالصیف و بعد از آن حق تعالی از خلوص نیت ایشان بزبان حال ایشان خبر میدهد انما نطعمکم جز این نیست
که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعام را لوجه الله برای طلب رضای خدا لا نرید منکم جزاء نمیخواهیم از شما
پاداشی و مکافاتی بر آن ولا شکورا و نه شکر گذاری چه در جهت منت نهادن و توقع ثواب کردن اطعام را باطل سازد بلکه
اطعام شما بجهت آنست که انا نخاف من ربنا بدرستی که ما میترسیم از پروردگار خود یوما در روزی یعنی از عذاب روزی
عبوسا که روها ترش گردد بجهت شدت احوال آن یا روزی که مانند شیر خشمناک در اضطراب قمطریرا روزی در نهایت
سختی و کراهت بود که بسبب آن مردمان روی خود را بسیار درهم کشند از حسن تعالت که قمطریر آن روز قیامت و او سخت است از آ
خود از ابن عباس مرویست که روی کافر در آن روز ترش گردد و درهم کشیده شود و از میان دو چشم او مانند قطران عرق روان گردد
نه روی مؤمنان چنانکه میفرماید فوقاهم الله پس نگهدارد خدا ایشان را شر ذلک الیوم از بدی آن روز یعنی از اهوال و شداید
آن ولقاهم و پیش آرد ایشان را یعنی بدهد بایشان بدل عبوس کفار و حزن فجار نضرة نضارت و تازگی و گشاده رویی

وسرورا
و خوبرویی وسرورا و فرح و شادی در دل وجزاهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر کردن ایشان بر ادای واجبات
و اجتناب از محرمات و دادن ایشان طعام را بخوردن در حین احتیاج ایشان بآن جنة بوستانهای مملو از ثمار و انواع اطعمه و اشربه
که از آن خورند وحریرا و جامه از ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها در آن بهشت
علی الارائک بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر از در و یاقوت لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا
آفتابی را یعنی گرما را نه بینند ولا زمهریرا و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در وی تابستان و زمستان
نباشد تا از شدت سرما و گرما متاذی نگردند از ابن عباس مرویست که روزی اهل بهشت در بهشت روشنی زیاده از عادت
ببینند مانند روشنی آفتاب گویند بار خدایا نه ما را وعده دادی و فرمودی که لا یرون فیها شمسا این نور آفتاب چیست خطاب آید
که این آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه زهرا ملاطفتی کرده اند و در روی یکدیگر خندیده اند و این نور از اثر دندان مبارک ایشانست
که بر روشنی بهشت غلبه کرده ودانیة و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود علیهم ظلالها
بر ایشان سایه‌های درختان آن که قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان و میتواند بود که دانیه صفت جنت اول باشد یعنی پاداش دهد
ایشان را بهشتی که نزدیک باشد بر ایشان سایه‌های درختان آن و گویند معنی آنست که آفتاب سایه‌های بهشت را زایل میگرداند و
ذللت و رام کرده شود قطوفها میوه آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه‌های آن و هیچ چیز مانع آن نشود بلکه بهر جهتی که خواهند
بسهولت آن را چینند ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة من فضة جامهای خرد دسته که از نقره باشد واکواب
جامهای بزرگ بی دسته کانت قواریرا که باشند مانند آبگینه‌ها در صفا و شفافی قواریرا آن آبگینه‌های اوانی و اکواب من فضة
از نقره مخلوق شده باشد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که نفوذ کند بصر در نقره بهشت همچنانکه نفوذ میکند در آبگینه مراد آنست
که اصل آن از نقره باشد و مجتمع شده در و بیاض نقره و صفای شیشه پس آنچه در و داخل باشد از خارج آن توان دید قدروها
اندازه کنند بهشتیان آن ظرفها را بر مقادیر و اشکال بمقتضای آرزوهای خود یا اندازه نمایند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی
ایشان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب گردد و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود
و گویند معنی آنست که بهشتیان بر قدر آنچه اندیشه کنند از شراب بهشت آن را بیابند ویسقون فیها و آشامانیده شوند در بهشت
کأسا خمری که کان مزاجها زنجبیلا آمیزش آن زنجبیل یعنی شراب را با میزنند بزنجبیل بهشت که بسیار طرب افزا اوست

بخشی است و این غیر زنجبیل دنیاست چنانکه از ابن عباس مرویست که هرچه یاد کرده حق تعالی در قرآن از انواع نعم بهشت
و نام نهاده مثل آن در دنیا نیست ولیکن او سبحانه نام نهاده است آن را باسمی که مشهور و معروفست و از آنست که زنجبیل
نزد عرب محبوب و پسندیده و خوش آینده است از این جهت حق تعالی آن را در قرآن یاد کرده و مؤمنان را بآن وعده
فرموده که در بهشت خمر ممزوج بزنجبیل بهشت بیابند **عَيْنًا فِيهَا** بدل از زنجبیل است یعنی خمری آمیخته با چشمه بهشت
که بطعم زنجبیل باشد **تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا** نام نهاده شده باشد سلسبیل لجهة سلالت انحدار آن در حلق یعنی آسانی بحلق
فرو رود و گوارنده باشد یا متقان بهشت با شد و روان شود هر جا که ایشان آرزو کنند **وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ** و طواف کنند ابرار
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران جاوید مانده بر حال طفولیت که بگردش روزگار از آن حالت بحال دیگر نروند یا گوشواره دار
إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون به بینی ایشان را ای بیننده **حَسِبْتَهُمْ** پنداری ایشان را در صفای لون و درخشندگی چهره و انعکاس
شعاع بعضی از ایشان به بعضی **لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا** مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه و نورانی که هنوز دست
کس بان نرسیده باشد و در رونق و آبداری آن عقود ری پیدا نشده و گویند وصف ایشان بامنثور جهة آنست که برای خدمت
در بهشت پراکنده باشند و هر یکی برای امری مترصد **وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ** و چون به بینی آنجا یعنی در بهشت نظر تو هر جا که واقع شود
رَأَيْتَ نَعِيمًا به بینی نعمتهائی که در وصف نگنجد **وَمُلْكًا كَبِيرًا** و ملکی بزرگ و متسع که زوال بدان راه نیابد و در حدیث
آمده که فروتر و پست ترکسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود و هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند
بر طریقی که مبداء آن را ملاحظه مینماید و این پسران با این صفت طواف کنند برایشان **عَالِيَهُمْ** در حالتی که بر ایشان باشند
ثِيَابُ سُندُسٍ جامهای زیبای لطیف نازک را نمایه **خُضْرٌ** برنگهای سبز **وَإِسْتَبْرَقٌ** و بر ایشان باشد و دیبای محکم بافته
و سفته و یا براقت و درخشندگی و گفته اند که این دیبا آستر جامه باشد **وَحُلُّوا** و پیرایسته شوند و آراسته گردانیده شوند
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بسوارهای از نقره در حدیث که نقره بهشت بر وجهی صفا و نقاوت داشته باشد که آنچه ماورای آن
باشد دران توان دید و آن از هر جواهر بهتر باشد پس کثرت استلذاذ و سرور دران بیشتر باشد نسبت با سایر ذهب و غیر آن
از جواهر و بیان مانند شعار ابرار و کار و آموید کار ایشان **شَرَابًا طَهُورًا** شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از
غل و حسد و سایر صفات رذیله و بعد از شرب بهتر از آن خوشبوئی و بطریق عرق از بدن ترشح کند و کثرت طیب او بر جهی باشد

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ

که مرابط زبوی مشک اطیب باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که چون مؤمنان شراب طهور بیاشامند از هرچه ماسوای است
میل نموده بالکلیه متوجه مولی شود و این شربها در جات صدیقانست و از مقاتل نقلست که طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که
از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات سیئه نماند بدانکه چون کوثر در بهشت خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از مؤمنانست که آبست و شیر و خمر و عسل و دو چشمه آن
از اصحاب یمین است که فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن رفت و شراب رحیق از ابرار است و چشمه تسنیم
از مقربانست و این هر دو در سوره مطففین رقم بیان کرده و دو چشمه آن از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است که آن کافور و زنجبیل است
و آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشانست از عبد الله عمر مرویست که مردی حبشی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت خدا شما را تفضیل داده بحسن و صورت و بیاض لون آیا اگر ایمان آرم بآنچه تو آمده و بآن عمل کنم با تو در بهشت
در آیم بانه رسول صلی الله علیه و آله فرمود بلی بآن خدائی که جان من در فرمان اوست که در دنیا سیاهی باشد که در بهشت نور روی او هزار
فرسنگ تابد بعد از آن فرمود که هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدای و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست
هزار حسنه بود یکی از حضار گفت یا رسول الله پس چگونه هلاک شود و عذاب بدوزخ گرفتار گردد فرمود مردی باشد که در عرصه گاه قیامت
حاضر شود با چندان عمل که اگر بر کوه بوقبیس نهند از جای برود و یک نعمت از نعم الهی بیاید و آن را مستغرق سازد مگر محض
فضل و رحمت خدا شود بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله این آیه را که در صفت بهشت است بر وی تلاوت فرمود و چون باینجا
رسید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله در بهشت آنچه چشم تو بیند چشم من بیند فرمود بلی حبشی نعره
بزد و جان بحق تسلیم کرد عبد الله عمر گفت بعزت خدا که رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که بدست خود آب بر وی ریخت و در قبرش
نهاد پس سعادت در این فار شد و در بعضی روایات آمده که این آیات تا اینجا یعنی کسیرت ماند قد له تعالی واذکر و لی عنذ ربک و مراد
بآن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی آب دهد ایشان را سید ایشان علی بن ابیطالب که ساقی اهل بهشت است و اخبار بسیار از
موافق و مخالف متظافر است که ساقی کوثر حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود چنانچه گفته اند **شعر** رب هب لی من المعیشة سؤلا
و اعف عنی بحق آل رسول و اسقنی شربة بکف علی سید الاوصیا زوج بتول **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که آنچه مذکور شد از اصناف نعم
كَانَ لَكُمْ جَزَاءً است مر شما را پاداش اعمال حسنه و طاعات مبروره **وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا** و هست شتافتن شما در طاعات و

ورضات واهب العطیات مَشْكُورًا پسندیده وجزا داده شده بعد از آن بر سبیل تذکر نعمت خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله کرده
میفرماید که إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج
سوره بعد از سورها و آیه پس از آیه تا بر تو دشوار نباشد حفظ آن ومعنی آن که تو بر تو نزلناه علی مکث فَاصْبِرْ لِحُكْمِ
رَبِّكَ پس صبر کن مر حکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک معاندان چه حکمت مقتضی آنست وَلَا تُطِعْ
مِنْهُمْ و فرمان مبر از ایشان آثِمًا گناهکاری را که ترا باثم خواند چون عتبه که متحمل انواع فسوق و مآثم است و بسبب آن
میگوید که از دعوت باز ایست تا دختر خود را بعقد تو در آورم أَوْ كَفُورًا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره
که در کفر غالیست و ترا بجهت آن میگوید که از دین رجوع کن تا ترا توانگر سازم مراد آنست که بجهت قلت صبر بر تاذی و
تحمل مشاق اطاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد و کسی که ترا بر کفر ترغیب کند وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار
خود را بُكْرَةً وَأَصِيلًا در هر صبح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و به تبلیغ رسالت اشتغال نمای وَمِنَ اللَّيْلِ
و بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ پس سجده کن مر او را یعنی نماز گذار اکثر مفسران بر آنند که بکره وقت نماز بامداد است و اصیل
تناول ظهر و عصر و من اللیل مغرب و عشا پس معنی آنست که پنج وقت نماز مداومت کن وَسَبِّحْهُ و نماز کن از برای خدا
لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب بنماز تهجد قیام نمای که آن دو ثلث است یا نصف آن احمد بن محمد
از حضرت امام رضا علیه السلم پرسیدند که ما ذاک التسبیح فرمود هو صلوة اللیل آن نماز شب است إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که
این معاندان يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند این دنیای شتابان را وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و وا میگذارند یعنی می اندازند
در پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را که قیامت یعنی بدان نمیگروند و برای آن عمل نمیکنند مراد بثقل شدت هول
آنست یعنی روز با هول و شدت که تحمل آن نتوانند کرد از غایت گرانی و سختی نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را از آبی
اندک و پست وَشَدَدْنَا و محکم کرده ایم أَسْرَهُمْ ربط مفاصل ایشان را با عصاب یعنی اعضای ایشان را محکم بهم بستیم
وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم هلاک ایشان را بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ بدل کنیم ایشان را بامثال ایشان در خلقت و شدت اسر
تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را میرانیم در نشأه ثانیه بهمان صورت و هیات باز آریم یا ایشان را ببریم و بدل کنیم
ایشان را بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار اگر حکمت ما مقتضی آن باشد إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظت است

که بآن متذکر شوند یا مر آخرت یا معامله اهل البیت علیهم السلم در بذل و ایثار عزیمت مر مؤمنان را تا بمثل آن عمل کنند
و از قبیل این اجرها بهره یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد که فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا بقرب پروردگار خود راهی که وسیله
طاعات و اجتناب از محرمات که فرا گیر که عنان اختیار بقبضه اقتدار اوست وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید حضرت ای کافران
معاند هیچ راهی بمرضات الهی بر وجه اختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر وقتی که خدا خواهد اجبار شما را بران و الجاء شما بآن
امداد بمقدرت بنفی شما نرسد و خالی از تکلیف باشد چه تکلیف در وقت اختیار است نه در زمان اجبار پس او سبحانه
اراده این مشیت نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیارات خود ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای كَانَ عَلِيمًا هست دانا باقوال و احوال شما حَكِيمًا صواب کار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت
يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ در آورد هر کرا خواهد از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشایش خود که هدایت و توفیق در طاعت یا در بهشت
بفضل و کرم بی غایت وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران را یعنی مشرکان را که در گذشته اند از طریقه مستقیم أَعَدَّ لَهُمْ
آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک حدیث ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت کرده که هر که سوره المرسلات بخواند در نامه او ثبت کنند که او از مشرکان نیست و از ابن عباس مرویست که این
سوره در لیلة الجن نازل شد و با همراه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودیم آن حضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جنی
و انسی در پناه خدا باشد و او را از زمره مؤمنان نویسند و از حضرت ابی عبد الله علیه السلم مرویست که هر که این سوره بخواند حق تعالی
او را با پیغمبر صلی الله علیه وآله آشنا گرداند و با او همنشین سازد به آنکه چون حق تعالی ختم سوره هل اتی نمود بذکر قیامت و آنچه مهیا ساخته
برای ظالمان در این سوره نیز افتتاح بمثل آن نموده فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکویی یعنی با امر و نهی که موجب هدایت است یا بآیات قرآنی که فرو فرستاده
شده است برای نیکویی و خیر خواهی بندگان یا ببادها که روان گردانیده شده اند متتابع و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده
شده اند بابدان بجهت استکمال آن و قول اول منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه
که جهنده و سخت رونده اند عَصْفًا سخت جهیدنی و رفتنی در امتثال امر الهی مانند باد یا بآیات قرآنی که محو کنند و زایل کنند
احکامی یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه اند و یا بادهای جهنده سخت بجهت تعذیب کفار و استیصال ایشان یا بنفوس کامله که برنده اند

وبنست رسانده ما سوای حق را ﴿وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا﴾ پس سوگند بفرشتگان که نشر کنند کا بند شرایع و کتب را و منتشر سازنده اند نجم
خود را از دو دود آوردن وحی بانبیا ﴿نَشْرًا﴾ منتشر شدنست یا بآیتهای قرآنی که آثار هدایت را منتشر میکرد اند برای خاص
وعام یا ببادهای پراکنده برای سراحت بندکان یا بنفوس کامله که نشر کننده نفوس مرده اند بجهل و ضلالت بالقای
علم و هدایت در دل ایشان ﴿فَالْفَارِقَاتِ﴾ پس سوگند بملایکه که جدا کننده اند میان حق و باطل را از یکدیگر ﴿فَرْقًا﴾ جدا کردنی یا بآیات
قرآنی که جدا کننده خیر اند از شر و یا برباح که متفرق سازنده ابرها اند یا بنفوس کامله که فارق حق و باطل اند از یکدیگر
﴿فَالْمُلْقِيَاتِ﴾ پس سوگند بفرشتگان که افکنند کا نند بپیغمبران ﴿ذِكْرًا﴾ وحی را با آیات قرآنی که القای ذکر حق میکنند یا
ببادهای که سبب ذکر می شوند چه مشاهده آن موجب ذکر حق است و استدلال بآن بر قدرت وی و یا بنفوس کامله
که افکننده ذکر اند در قلوب بندکان ﴿عُذْرًا﴾ بجهت عذر محقان صواب کار ﴿أَوْ نُذْرًا﴾ یا بیم کردن مبطلان تبه روزکار
یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بخدا بتوبه و استغفار در وقت مشاهده آیات الهی و تفکر در آلای
با دلهای و دلایل قدرت وی کمال او و بجهت تخویف مبطلانست که تعقل نمیکنند و در آیات او تفکر نمینمایند و بدانکه عذر
مصدر عذر است که بمعنی محو الاسایه است و نذر مصدر انذار است که بمعنی تخویف و میتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی
عذرت و نذر جمع نذیر بمعنی انذار و حفص بسکون ذال عذر و نذر خوانده که بمعنی عاذرین و منذرین باشد و نصب
آن بر معنی حالیت حاصل که حق سبحانه بامور مذکوره قسم یاد میفرماید بر اینکه ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ﴾ خبر این است که آنچه وعده داده میشود
بآن از آمدن قیامت و آنچه متعلق بآنست از ثواب و عقاب ﴿لَوَاقِعٌ﴾ هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده پس بیان
علامات وقوع آن میفرماید که ﴿فَإِذَا النُّجُومُ﴾ پس آنگاه که ستارکان ﴿طُمِسَتْ﴾ محو و زایل کرده شوند از اماکن خود
کقوله واذا النجوم انتثرت یا نور ایشان از ایشان نزع نموده شود پس بی نور منتشر کردند ﴿وَإِذَا السَّمَاءُ﴾ و آنگاه که آسمان
﴿فُرِجَتْ﴾ شکافته کرده راهها و شکافها در او پیدا شود ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ﴾ و آنگاه که کوهها ﴿نُسِفَتْ﴾ بر کنده شوند از مواضع
خود و مانند اینست و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا و کانت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام ربوده و زایل کردانیده
شوند از اماکن خود که هیچ اثری از ان بر زمین نماند و مانند غبار بر هوا روند اول ماخوذ است از نسفت الحبل و ثانی
از اذا انتسفت الشی اذا اختطفته ﴿وَإِذَا الرُّسُلُ﴾ و آنگاه که پیغمبران ﴿أُقِّتَتْ﴾ متعین کرده شود برای ایشان میقاتی

که حاضر شوند در ان برای کواهی دادن بر امتان امم و عامل در ظرف محذوف است و کریمه انما توعدون لواقع دال است
بر ان و تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم و فرجت السما و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقعت القیامة پس اکاه شود که
﴿لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ﴾ برای کدام روز پس داشته بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قطع جبال و تعیین وقت برای رسل
این سوال جهت تعظیم و تفخیم این روز باشد و تعجب از هول آن پس جواب گوید که ﴿لِيَوْمِ الْفَصْلِ﴾ برای روز جدا کردن که امروز است
که در آن روز مومن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا کردانند در مکافات یا در روز حکم کردن میان خلقان ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾
و چه چیز دانا کردانید ترا یعنی تو چه دانی که ﴿مَا يَوْمُ الْفَصْلِ﴾ چیست روز فصل و چگونه تکنه آن کسی ﴿وَيْلٌ﴾ وای که کلمه
عذابست ﴿يَوْمَئِذٍ﴾ در آن روز ﴿لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ مر تکذیب کنندگان راست بروز فصل و ویل در اصل مصدر است منصوب
با ضمار فعل خود و عدول از نصب برفع جهت دلالتست بر ثبات هلاکت برای مدعو علیه و مانند اینست سلام
علیکم و یومئذ ظرف آنست یا صفت او و بعد از آن تهدید کفار میفرماید که ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را
چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ﴿ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ﴾ پس از پی ایشان در آریم هلاکت را پسینیان را که نظرا ایشانند
چون کفار مکه و آن قتل بدر و غلا و قحط و غیر آن بود یا قوم لوط و شعیب و موسی در پی قوم نوح و عاد و ثمود در آوردیم
و عدم جزم نتبع نامعطوف باشد بر نهلک بجهت استیناف آنست و مبرد گفته که تقدیر اینست که نحن نتبعهم ما از پی ایشان در آوردیم
نه غیر ما زیرا که جمله اولی ماضویه است و جمله ثانیه مستقبله او مویدا و است قول احسن بصری که ان الآخرین تقوم
علیهم القیمه و نتبعهم بجزم که از قراءات شاذه است مقوی تفسیر ثانیست ﴿كَذَٰلِكَ﴾ مثل این فعل فظیع ﴿نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾
میکنیم بهمه گناهکاران مراد کفارانند ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ مکروهی بزرگ مر تکذیب کنندگان راست بآیات خدا و انبیا این
تکریر نیست زیرا که اول تکذیبست بآیات خدا با ویل اول عذاب آخرتست و ثانی اهلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم
اطلاق تکذیب در حمل آن بر تکریر بجهت تاکید نیز حسن است و شایع در کلام عرب چنانکه در سوره الرحمن مبین شد بعد از آن
بر سبیل منت و تذکیر نعمت میفرماید که ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ﴾ آیا نیافریدیم شما را ﴿مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ از آبی خوار و بیمقدار ﴿فَجَعَلْنَاهُ﴾
پس گردانیدیم آن را و نگهداشتیم ﴿فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ در قرارگاه استوار که رحمست ﴿إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ تا بمقداری دانسته شده
و معین گشته که آن زمان دلالتست که آن نه ماهست یا زیاده یا کم ﴿فَقَدَرْنَا﴾ پس توانا بودیم بر آفریدن شما

﴿أَلَمْ نُهْلِكِ﴾

فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما در تقدیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از طول و عرض و قصر انثی و ذکور و غیر آن
از کمیت و کیفیت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما و مؤید این است قرائت نافع و کسائی که قدرنا را به تشدید دال خوانده‌اند
که خلق انسان که مشتمل است بر هیئات کمالیه حسن فعال و حواس صحیحه و عقل و تمیز و نظر و نطق از آب ضعیف مهین
مجتنبی است مبنی بر آنکه او بر حکیم و عالم و قادر است و حاجت این مکابرت بعد از عقل ویل یومئذ پس بزرگترین بلائی آن روز
للمکذبین مر تکذیب کنندگان است قدرت ما را بر این و با منکران اقتدار ما را بر اعاده امثال این الم نجعل
الارض آیا نگردانیدیم زمین را کفاتا جمع کننده و ضم نماینده احیاء و امواتا زندگان و مردگان را یعنی احیا را فراهم
آورده از بیرون خود و اموات را از درون خود به آنکه کفات مشتق است از کفت الشیء اذا ضمه و ضمه و آن اسم ما یکفت است
چون جماع و ضمام که اسم ما یضم و یا جمیع است یقال هذا الباب جامع الابواب و فی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم
الی انفسکم و احیاء و امواتا منصوبند بمفعولیه ان کانت قیل کافیة احیاء علی ظهرها و امواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفات دلالت
بر آن مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجنازه نگاه کرد و گفت هذه کفات الاموات و بعد از آن در خانها نگاه کرده گفت هذه
کفات الاحیاء و از ابو عبیده نقل کرده‌اند که کفات جمع او عیه است پس آن جمع گفته شد یعنی زمین را ظروف احیا و اموات گردانیدیم
و تنکیر احیا و اموات برای تفخیم است کان قیل تکفت احیاء لا تعدون و امواتا لا تحصون یا آنکه احیا و اموات حیوانات است که در ظهر
و بطن ارض اند و میتواند که معنی چنین باشد که یکفتکم احیاء و امواتا پس منصوب بنا بر حالیت باشد از ضمیر مخاطب که موقوف کلام دلالت بر آن
دارد و جعلنا فیها و گردانیدیم در زمین رواسی کوههای استوار و پا برجای شامخات بلند و سرافراز تنکیر جهت تفخیم آنست
و اشعار بآنکه طرف مال عرف و لا یری نیست و اسقیناکم و بیاشامانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین و صافی بسبب آفریدن
عیون و منابع و جبال ویل وادی جهنم یومئذ در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان است که با مثال این نعمتها
اعتراف نکنند و خزنه دوزخ در آن روز مکذبان را گویند که انطلقوا بروید الی ما بسوی آنچه بودید که با آن تکذبون
تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع عذاب آن انطلقوا تکرار برای تاکید است یعنی بروید البته بار دیگر خصوصا
الی ظل ذی ثلث شعب بسوی سایه خداوند سه شاخ مراد ظل یحموم است که دود جهنم است و بجهت بزرگی و
بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبی بطرفی میرود چنانکه دود عظیم که متفرق میگردد و خصوصیت سه شعبه جهت آنست که حجاب نفس

از انوار قدس سه است که آن حس و خیال و وهم است و یا بجهت آنکه مؤدی باین عذاب قوت واهمه است که حال است در دماغ و غضب که در یمین
قلب است و شهوت که در یسار است و لهذا در روایت آمده که الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب تحیط بالکافرین شعبة تکون فوقه
و شعبة عن یمینه و شعبة عن یساره مراد است دود دوزخ است که آن سه شعبه است و کافران را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد
و شعبه از یمین و شعبه از یسارش هر که خواهد که فردا از این دخان که ظل من یحموم است برکنار باشد امروز بنور عقل متمسک
شده از صفت بهیمی و سبعی بگذرد و تهذیب اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید و پیوسته بطاعت و عبادت مشغول شود در معالم
آورده که گردی بزرگ از دوزخ بیرون آید و سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر
مؤمنان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بر بالای کافران بایستد و در کشف و طبرسی مذکور است که یخرج لسان من النار
فیحیط بالکفار کالسرادق و ینشعب من دخانها ثلث شعب فیظلهم حتی یفرغ من حسابهم و المؤمنون فی ظل العرش زبانه از آتش
بیرون آید و همه کفار را احاطه کند مانند سراپرده کما قال احاط بهم سرادقها و سه شعبه گردد پس سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند
و مؤمنان در سایه عرش باشند و چون محتمل ظل باردی است که از مهب لطف و مرحمت هبوب مینماید و ظل حار منسوب بشرارها
که از وادی قهر و غلبه نقمت بر خیزد پس از جهت دفع توهم آنکه مراد ظل اول باشد میفرماید که لا ظلیل نه سایه خنک و دایم که در
راحتی باشد و لا یغنی و دفع نکند از کفار من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی را پس این کلام متضمن تهکم است بکفار و در توهم
آنکه ظلالت سایه مانند ظل اهل بهشت باشد انها به درستی که دوزخ ترمی بشرر می اندازد شررها و جستهای آتش را که هر شراره از آن
کالقصر مانند کوشکی عظیم بعضی گفته‌اند که جمع قصره است یعنی شجره غلیظه یعنی آن شرارها مانند درختان سطبر و تناور باشند
کانه گوییا که آن شرر جمالة صفر شتران زردند بجهت آتش تذکیر ضمیر بجهت آنست که شرر اسم جنس است و از حسن و قتاده
نقلست که صفر بمعنی سود است و تسمیه آن به صفر بجهت آنست که ~~شترا سیاهی~~ سواد ابل مایل بصفرتست و چون آتش دوزخ
سیاهست مایل بزردی شراره آن صفر خواهد بود و تشبیه شراره به صفر جهت تعظیم آنست و بجمالات صفر جهت لون و کثرت و تتابع
و اختلاف و سرعت حرکتست و جمالات کثرت و تتابع اختلاف و سرعت حرکت است و جمالات بمعنی جمالست یا جماله که جمع جملات است
و حفص جماله خوانده ویل عذاب عظیم و عقاب الیم یومئذ در آن روز للمکذبین مر دروغ زنان راست که صفت
دوزخ و شراره آن را باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزیست که سخن نگویند کافران بجهت فرط

وهشت یعنی در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف متعدده خواهد داشت در یک موقف سخن نگویند بجهت فزع اهوال
و اضاویف آن و در موضعی دیگر مهر بر دهانهای ایشان نهند تا سخن نگویند و اعضای ایشان را بسخن آرند کقوله تعالی
الیوم نختم علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ موقف ناطق نشوند بنطقی که منتفع به باشند و نطق ایشان در حکم لانطق
باشد یا بجهت عدم ترتب نفع و مسموعیت آن که یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری داده
نشود مر ایشان را در عذاب فَيَعْتَذِرُونَ پس عذر خواهی کنند یعنی اذن و اعتذاری که متعقب آن است از ایشان منتفی باشد
و ممتنع اند بود که فاء سببیه باشد بجهت عدم منصوبیت فعل و رفع جواز عذر در حین عدم رخصت اذن ایشان در ان
وَيْلٌ کرب و اندوه بسیار و مشقت بیشمار يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنان راست که تکذیب کنند این خبر را
هَذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز فصل و قضاست میان ظالمان و مظلومان یا روز جدا کردن محق را از مبطل جَمَعْنَاكُمْ
جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْأَوَّلِينَ و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند یا پیغمبران و مؤمنان
این کلام مقرر و مبین یوم فصل است زیرا که فصل میان سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع جمع شدن اولین و آخرین است
در یک موضع تا فصل میان ایشان متحقق شود فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر هست شما را ای کافران كَيْدٌ مکری و حیله فَكِيدُونِ پس مکر و حیله
کنید با من این تقریع است ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشان با خدای پیش نرود و بمکر و فریب عذاب از خود دفع نتوانند کرد
وَيْلٌ شدت الم و غصه يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ در آن روز مر تکذیب کنندگان راست که بحیله از عذاب نتوانند رهید و بعد از ذکر
احوال کافران و عاصیان بیان احوال مؤمنان و مطیعان میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي ظِلَالٍ
در سایهای درختان بهشت وَعُيُونٍ و در کنار چشمهای آب وَفَوَاكِهَ و در میان میوه مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند
مرفه الحال و فارغ البال كُلُوا این در موضع حال است از ضمیر مستقر در ظرف که آن فی ظلال است ای هم مستقرون فی ظلال
مقولا لهم ذلک یعنی متقیان در سایهای بهشت قرار گیرندگان اند در حالتی که خزنه جنت ایشان را گویند بخورید میوه ها را وَاشْرَبُوا
و بیاشامید این آبها را هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده با طیب نفس و التذاذ که معصوم است از شوائب اذیت
و سوء عاقبت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش میدهیم اهل احسان را در عقیده و عمل و ممکن اند بود که این کلام ابتدا اخبار باشد از جانب حق تعالی و مخاطب حضرت رسالت

باشد در دنیا یا خطاب باشد باهل جنت در آخرت بطریق تبع و امر مذکور در اکل و شرب بر سبیل اباحت و بعضی گفته اند که مراد
بر حقیقه خود است و مراد حق سبحانه درین آیت که ای متقیان البته اکل و شرب بنمایید و ایشان چون دانسته باشند که اکل
و شرب مراد حق سبحانه است سرور ایشان بیشتر گردد و میل ایشان باکل و شرب زیاده گردد پس امر او سبحانه مستلزم عیب
نباشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای بر آن روز مر اهل تکذیب راست که نعم بهشت منکر بودند و آن را باور نمیداشتند كُلُوا
این در موضع حال است از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا یعنی کلمه عذاب ثابت مر مکذبان را که در حالتی
که خزنه دوزخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوا و برخوردار شوید قَلِيلًا زمانی اندک
إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستی که شما مشرکانید وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وای درین روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر مکذبان را که تکذیب عذاب الیم کرده باشند
خطاب زبانیه باهل نار در آن روز باین گفتار بجهت تذکیر باشد مر ایشان را بحال شنیع ایشان در دنیا و آنچه کردند بر نفسهای
خود از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل و یا مراد آنست که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار بودید که در دنیا باین خطاب
مخاطب شوید و ظاهر آنست که این کلام مستأنف باشد خطاب بمکذبان در دنیا و معنی اینکه ای کسانی که بزخارف دنیا مغرور شده اید
و بحطام دنیا مشغول و از نیت تا آخرت آورده بخورید از دنیا و برخوردار شوید زمانی اندک و عمری کوتاه که زود باخر
رسد و هر چند زودتر ببلای آخرت گرفتار شوید کلمه عذاب در آن روز مر تکذیب کنندگان راست که نفسهای خود را هدف عذاب باقی
کرده اند بسبب متاع قلیل فانی وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لَا يَرْكَعُونَ نماز نگذارند
مراد رکوع اسلام است و تسمیه آن برکوع جهت آنست که نماز رکن جهت آنست که نماز رکن اعظم اسلام است بعد از شهادتین پس
معنی آنست که چون کفار مامور شوند باسلام آوردن اسلام نیارند و امتثال ننمایند و گویند معنی آنست که چون گفته شود مر ایشان را
که متواضع و متخاشع باشند مر خدا را بقبول وحی و اتباع دین و ترک استکبار و نخوت خشوع ننمایند و قبول این امر نکنند
و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود از مقاتل مرویست که این آیه در شان ثقیف
نازل شد وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را بنماز امر فرمود و ایشان گفتند که لا ننحنی فانها مسبة علینا منحنی نمیشویم
که این بر ما عار است و نکوهیده انحضرت فرمود که لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود و ابن عباس گفته است که این در روز قیامت باشد
که مردمان بسجود خوانند و ایشان توانایی نداشته باشند که سجود کنند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ نفرین درین روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ گویان را

که اسلام را قبول ندارند و بشرف آن نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون
میگروند که قرآن انکار دارند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت که
آمنا بالله سورة النبا ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه سوره عم یتسائلون بخواند حق تعالی
او را روز قیامت شراب سرد و خنک بیاشاماند و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هرکه عم یتسائلون هر روز
بخواند از انسال بیرون نیاید تا بشرف کعبه مشرف شود بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المرسلات نمود بذکر قیامت و وعید مکذبان
آن افتتاح این سوره نیز بذکر احوال آن و بیان دلایل قدرت بر بعث و نشر نموده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دعوت آشکار کرد و قرآن بر مردمان خواند و بروز قیامت بیم فرمود
کفار در نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کرده یکدیگر را از آن میپرسیدند و یا از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مؤمنان پرسش مینمودند حق تعالی از تسائل ایشان خبر داد که عم یتسائلون از چه
میپرسند استفهام برای تفخیم شان آن چیزیست که از آن تسائل کردند پس بیان شان و تفخیم آن میکند که عن النبا العظیم
از خبر بزرگ یکدیگر سؤال میکنند الذی هم فیه آنچنانی که ایشان در آن مختلفون اختلاف کنندگانند و اختلاف در ان
میکردند خبر بعث است یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست و بتان ما را شفاعه خواهند کرد که هولاء شفعاؤنا عند الله
و بعضی مطلقا آن را منکرند که ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک دارند در وقوع و لا وقوع آن که بل هم فی شک منها و جمعی
دیگر میگویند که احوال آخرت نیز چون احوال اینجا خواهد بود یعنی هرکه اینجا درویش یا توانگرست آنجا نیز چنین خواهد بود
و فرقه دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت و دوزخ نخواهد بود و گروه دیگر میگویند که بهشت باشد اما اکل و شرب و تمتع
در ان نباشد و گویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سوال میکنند اما اهل اسلام تا حسنات ایشان زیاده شود و مستعد آن
گردند و اما کفار تا در استهزای آن بیفزایند و یا اختلاف ایشان در قرآنست که معجز است از وقوع قیامت و مصدق نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله یعنی آن را سحر یا کهانت یا شعر نسبت میدهند و آن را افک مختلف یا مفتری یا اساطیر الاولین میگویند
یا در نبوت حضرت خاتمیه صلی الله علیه و آله یعنی کفار یکدیگر را میگویند که آیا محمد پیغمبرست یا شاعرست یا ساحر یا مجنون و حافظ

ابونعیم

ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده باسناد خود از سدی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مراد از نبا عظیم
ولایة علی بن ابیطالب است که خلایق را در قبور از آن سؤال کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب و بر و بحر الا که منکر و نکیر چنانکه
از پروردگار و پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کنند از ولایة امیر المؤمنین نیز از وی پرسند فطوبی للمصدق بولایة والویل للمکذبین
بولایة یعنی خوشا حال آن نیکبختی که بولایتش تصدیق نموده و او را پیشوا و امام خود دانسته و بحبل مودتش اعتصام نموده
باشد و وای بران جاحد معاندی که از ولایتش بی بهره بوده و از اسحق بن محمد بصری مرویست که او گفت خبر داد مرا احمد بن
حسن بن شمعون از عبد الله بن عمر از ابان بن تغلب که او گفت من از حضرت ابو جعفر علیه السلام پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر نبا
عظیم حضرت فرمود که مراد از نبا عظیم علی بن ابیطالب است علیه السلام که مر مردمان در شان او مختلف الاقوال باشند و در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام نیز آمده که نبا عظیم علی بن ابیطالب است علیه السلام و علقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر بمبارزت
آمد صلاح پوشیده و مصحف حمایل کرده و بجای رجز عم یتسائلون میخواند من خواستم که با او مقاتله کنم حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که قف مکانک بجای خود باش پس خود پیش آمده فرمود اتعرف النبا العظیم نبا عظیم را گفت نه فرمود که میدان
انا النبا العظیم الذی فیه اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بالسیف عن الکفر نجوتم
و یوم الغدیر قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما علمتم ثم ضربه علی علیه السلام بالسیف و رمی براسه یعنی منم آن خبر بزرگی که در من اختلاف
کردید و در خلافت من منازعه نمودید و از ولایت من رجوع کردید پس از آنکه قبول کردید و ببغی و ستم خود بهلاک رسیدید و از آنکه
بشمشیر من از کفر نجات یافتید و در روز غدیر خم دانستید مرتبه ولایت و خلافت مرا و در روز قیامت بدانید آنچه امروز قبول
نکردید پس تیغ در آورد و سر او را بینداخت پس حق تعالی ترجیع میفرماید کفار را و وعید مینماید ایشان را از این تسائل بقوله کلا
باید که باز ایستید از این سوال و دور شوید از این مقال که ایشان میگویند بلکه سیعلمون زود باشد که بدانند نزدیک نزع
حقیقت آنچه در ان اختلاف میکنند ثم کلا سیعلمون پس عنقریب عالم شوند در قیامت بخبث عقیده و بطلان قول خود پس
تعداد نعم خود مینماید بر ایشان تا آنچه معاینه میبینند از عجایب صنع که دالست بر کمال قدرت او تا بینه ایشان باشد بر وجه استدلال
بر صدق آنچه در آن اختلاف میکنند میفرماید که الم نجعل الارض مهادا آیا نساختیم زمین را مهادا فرشی گسترده تا قرارگاه شما
باشد والجبال و نگردانیدیم کوهها را اوتادا میخهای زمین تا بدان استوار شود و متحرک نگردد مانند خیمه که بر کنار رسنها بندند

تا باد آن را از جا نبرد و بر ندارد و اگر متحرک بودی بر و قرار ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی وَخَلَقْنَاكُمْ
و آیا نیافریدیم شما را أَزْوَاجًا جفت جفت یعنی نر و ماده تا مستانس شوید بیکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را
انواع مختلفه آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد و کوتاه و بلند و خوب و زشت و هر یک را زبانی دیگر و لهجه دیگر وَجَعَلْنَا
و گردانیدیم نَوْمَكُمْ سُبَاتًا خواب شما را آنچیزی که بآن قطع حس و حرکت شود تا قوای حیوانیه استراحت یابند
و بدان آسایش یابند و ماندگی اتی که از تعب و رنج حاصل شده باشد زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساختیم شب
شما را لِبَاسًا پوششی که بظلمت خود همه چیز را بپوشد تا هر که از شما اراده اختفاء داشته باشد بظلمت آن مستتر شود
از عیون مردمان مانند کسی که از عدو گریزد یا خواهد که بر و ظفر یابد و پنهان دارد آنچه اراده اخفای آن داشته باشد
و یا شب را وقت لباس شما گردانیدیم تا در شب خود را از جامه بپوشانید وقت خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا
وقت طلب معیشت تا بیدار شده در حوایج و مکاسب خود منقلب شوید و در تحصیل آن جستجو نمایید یا روز را سبب
حیات شما ساختیم تا در آن از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ و بنا کردیم بر زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا
هفت آسمان را محکم و استوار که در آن فرجه و شکافی که نشان خلل و زوال باشد نیست و بمرور و هور در آن قصور و فتور
پیدا نمی شود وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و گردانیدیم در آسمان چراغی درخشان و تابان و یا در فرط حرارت مراد آفتاب است
که درخشنده و گرم کننده عرصه غبرا است وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده بباران یعنی
از ابرهایی که مشرف باشند بر آنکه ریاح عصر آنها نماید پس باران را ببارانند و از عبد الله بن مسعود مرویست که خدا تعالی بادها را
میفرماید تا ابر را جمع کند پس آب از آن جا بیرون آید که شیر از پستانها و بعد از آن باد دیگر آید و آن را پراگنده سازد
در هوا تا چون بزمین آید شدت آن مضرت نرساند حاصل که میفرماید که از ابرها از آسمانها فرو فرستادیم مَاءً ثَجَّاجًا
آبی بغایت ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ تا بیرون آریم بسبب آن حَبًّا وَنَبَاتًا دانه گیاه را از زمین وَجَنَّاتٍ و بوستانهای مملو
از اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را از آن أَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک تا شکر گویید آن
و کفران نورزید و از آن روزی که در پیش است اندیشه کنید و بر صحت بعث اقرار نمایید إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم گذاری
یعنی روز قیامت كَانَ هست در حکم خدا مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ

روزی

روزی که دمیده شود در صور در نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما گروه گروه مختلف از قبرهای خود بوجهه محشر
هر گروهی با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در منزل ابو ایوب انصاری این آیه را از آن حضرت سؤال کرد و فرمود یا معاذ پرسیدی از بزرگترین چیزی پس آب در چشم
مبارک گردانید و فرمود که ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند و ایشان را از مومنان ممتاز شده بعضی
بر صورت بوزینگان و برخی بر هیأت خوکان و بعضی نگونساران که ایشان را بروی بدوزخ کشند و بعضی نابینایان
و بعضی کران و گنگان و بعضی زبانهای خود را میخایند و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان
سیلان کند و اهل محشر را از آن کراهه باشد بعضی را دست و پا بریده باشند و بعضی را بر دارهای آتشین آویخته باشند
و بعضی را گندی باشد بدتر از مردار و بعضی را جبهها پوشانیده باشند از قطران که چسبیده باشد بپوستهای ایشان و
بوزینگان سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران ربا خواران و کوران جور کنندگان در حکم
و گنگان و کران آنانکه باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علما که گفتار ایشان مخالف کردار شان باشد و دست و پا
بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان سلاطین و آنها که بوی عظیم دارند
متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدا و پوشندگان لباس قطران اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ
و شکافته شود آسمان و در آن روز برای نزول ملئکه فَكَانَتْ پس گردد از بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوند درها
از کثرت فرجها هم آسمان ابواب نماید وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان گردانیده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند
مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت اجزاء و خرد و مرد شدن بر حقیقه جبلیه باقی نمانده باشند
إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد کمینگاه که زبانیه در آن مترصد ایستاده باشند برای
تعذیب کفار و گذرگاه کفار بر آن باشد و نتوانند که از آن بگریزند و یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند
و خزنه بهشت نگهبانی مومنان میکنند تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و یا مقامیست که چون
دوزخیان در آن در عذابی باشند منتظر عذاب دیگر باشند که بایشان رسد لِلطَّاغِينَ مشرکان را که از حد درگذشتند
مَآبًا بازگشت و قرارگاه است لَابِثِينَ فِيهَا در حالتی که درنگ کنندگان اند در آن أَحْقَابًا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر

از مجاهد منقولست که حقب هشتاد سالست هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال و در روایه دیگر آمده
که حقب هفتاد هزار سالست و بر هر تقدیر آیه مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که مراد احقاب مترادفه است یعنی هر حقبی که
تمام شود حقبی دیگر در عقب آن بیاید تا ابد الآباد پس آیه مقتضی خلود کفار باشد و نزد خالد بن سعدان مراد ازین آیه
کفار نیست بلکه اهل توحیدند که بعد از مضی احقاب از دوزخ بیرون آیند و مؤید اینست که عیاشی باسناد معتبره از
حضرت ابو جعفر علیه السلم نقل کرده که این آیه در شان جماعتی است که از دوزخ بیرون آیند و در ان مخلد نباشند
پس مراد اهل توحید خواهند بود چه بنص و اجماع کافران هرگز از دوزخ خلاص نخواهند شد لا یذوقون فیها نچشند
در دوزخ یعنی در انجا بیند بردا خنکی هوا را یعنی چیزیرا که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ را ازیشان باز
دارد ولا شرابا و نیاشامند شرابی الا حمیما مگر حمیم که آبیست در نهایت حرارت که چون نزدیک روی آرند
گوشت روی ران ریخته شود و چون بخورند امعا و احشا را پاره پاره کند وغساقا و مگر ریم را که از چشمهای
ایشان سیلان کند یا اشکها که از حسرت ببارند یا زمهریر که بدان معذب گردند و از شهر بن حوشب مرویست که غساق
وادیست در دوزخ که در وی هفتاد و هفت شعبت و در هر شعبه هفتاد و هفت خانه و در هر خانه چهار زاویه و در
هر زاویه هزار هزار مار و در هر ماری چندان زهر باشد که جز خدا نداند و شراب دوزخیان از ان باشد جزاء پاداش
داده شوند دوزخیان پاداشتی وفاقا موافق کردار ایشان پس در بیان علت عذاب مذکور میفرماید که انهم
کانوا بدرستی که ایشان بودند که لا یرجون امید نمیداشتند و نمیرسیدند حسابا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند ثواب
آنسرای و گمان نمیبردند که حساب باشد وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند بآیتهای که انبیا بایشان نمودند کذابا تکذیب کردنی
وکل شیء و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آن را کتابا
نوشتنی فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ را فلن نزیدکم پس نمی افزاییم شما را هیشه الا عذابا مگر عذابی بالای
عذابی مرویست که این آیه سختترین آیات قرآنست بر دوزخیان و بعد از ان در وعد متقیان میفرماید که ان للمتقین
بدرستی که مر پرهیزکاران راست مفازا رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح حدائق که آن باغهاییست مشتمله بر درختان
بسیار مملو از ثمار واعنابا و درختان انگور تخصیص جهت تفضیل است وکواعب و ایشان راست دختران نارپستان اترابا

همزادان

همزادان و همسالان و مثل یکدیگر در سن و خلقت و قامت و صورت یا برمقدار ازواج خود در حسن و صورت و سن و در بعضی
تفاسیر است که زنان و شانزده ساله و مردان سی ساله باشند و در اغلب تفاسیر است که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی ساله باشند
وکأسا و مر ایشان راست جامها دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون فیها نمیشنوند در بهشت لغوا
سخنان بی هوده و باطل ولا کذابا و نه دروغی و یا نشنوند در شرب خمر آن سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان
خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود ثعلبی از قتاده روایت کرده که او گفت من از ابن عباس
شنیدم که گفت مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره عمست حضرت علی بن ابیطالبست که مهتر و بهتر هر متقی و سرور
هر رستگارست جزاء پاداش داده شوند این متقیان پاداش دادنی من ربک از نزد پروردگار تو عطاء
عطیه و بخششی از نزد خدا حسابا وافی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض وما بینهما آن پروردگار
که آفریدگار آسمانهاست و زمینها و آنچه میان آنهاست از مخلوقات الرحمن خدای بزرگ بخشایش لا یملکون مالک
نباشند اهل آسمانها و زمین منه از و سبحانه خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر اینکه با وی سخن گویند یا زبان شفاعت
بگشایند بر ثواب و عقاب چه همه مملوک علی الاطلاقند و مملوک را زبان اعتراض بر مالک نباشد یوم یقوم الروح
روزی که بایستد روح والملائکة و بایستند فرشتگان صفا در حالتی که صف زدگان باشند روح فرشته ایست موکل
بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از ان بزرگتر نیست و در قیامت وی تنها صفی باشد و باقی ملائکه با کثرت عدد
و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در معانی الاخبار از ابن عباس روایه کرده که مقام روح آسمان چهارمست
و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی ملکی مخلوق میگردد و بروایه عطیه مراد روح آدمیانست که ما بین
نفخین قبل از انکه باجساد تعلق گیرند با ملائکه صف کشند و نزد بعضی جبرئیلست که با ملائکه در صف بایستند لا یتکلمون
سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن الا من اذن له مگر کسی که دستوری داده باشد او را الرحمن خدای بخشنده که شفاعت
عاصیان کند وقال صوابا و گفته باشد آنکس گفتاری صواب که آن لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که ملائکه و مؤمنانند
ازو منقولست که جبرئیل نزد خدای تعالی استاده و لرزه بر اعضای او افتاده و از هر لرزه او حق تعالی صد هزار فرشته می آفریند
و همه ایشان نزد خدا استاده باشند و سر بر ندارند و سخن نگویند و چون روز قیامت شود ایشان را در سخن گفتن رخصت دهد اسمه

بیکبار کلمه طیبه لا اله الا الله زبان بگشایند یعنی قوله وقال صواباً و معاویة بن عمار روایت کرده که از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام معنی این آیت پرسیدم فرمود که بخدا قسم که ماییم آن ماذونانی که در روز قیامت ایشان را اذن شفاعت
دهند و ماییم که زبان بشفاعت بگشاییم من گفتم یا ابن رسول الله جان من فدای شما باد بچه قایل خواهید شد فرمود زبان
بتمجید و تقدیس خدا بگشاییم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستیم و شیعیان خود را شفاعت کنیم ذلک الیوم الحق
آن روز روزیست محقق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن آن نیست فمن شاء پس هر که خواهد
اتخذ الی ربه فرا گیرد بسوی ثواب پروردگار خود مآبا بازگشتی بایمان و طاعة یعنی هر که خواهد عمل صالح کند که موجب
تقریب او شود بخدا پس او متمسک خواهد بود بران بجهت ایضاح طریق و ابلاغ رسل انا انذرناکم بدرستی که ماییم
که بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذاباً قریباً از عذابی نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او باعتبار محقق اوست
چه هرچه آینده است قریبست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه آنچه را که پیش فرستاده
باشند دو دست او یعنی هر کسی که باشد از کافر و مومن کردار خود را ببیند از خیر و شر و یقول الکافر و گوید کافر در آن روز
یا لیتنی ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی در دنیا و یا امروز خاک بودمی و مرا
زنده نگردندی تا این روز را ندیدمی و از عبدالله عمر مرویست که روز قیامت سایر حیوانات از وحوش و بهایم و طیور
و سباع را حشر کنند بجهت اختصاص که داد گوسفندی بی شاخ از گوسفند شاخ دار بستانند و بعد از آن ایشان را خاک
گردانند و کافر چون حال ایشان بیند گوید یا لیتنی کنت ترابا کاشکی من چون حیوانات خاک گشتمی و در بعضی کتب مذکورست
که چون وحوش و بهایم حال کافران را ببینند گویند شکر خدا که ما را آدمی نیافرید تا اگرچه امید بهشت نداریم غم دوزخ
نمیخوریم و از مقاتل منقولست که حق تعالی جمع وحوش و طیور را جمع کند با ایشان گوید که پروردگار شما کیست ایشان گویند الرحمن
الرحیم خدای بسیار بخشنده بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اختصاص بایشان گوید که ما شما را آفریده بودیم و رام
گردانیده برای بنی آدم و شما در زمان حیات اطاعت ایشان کردید پس خاک شوید همچنانکه در اول خاک بودید ایشان
خاک گردند و چون کافر ببیند که بعضی از حیوانات خاک شدند گوید ای کاشی در دنیا من بصورت خوک میبودم و روزی
من همچو روزی او می بود تا امروز که روز قیامتست خاک میبودم و در بعضی روایات آمده که جاحد ولایت امیرالمومنین علیه السلام

در آن روز

در آن روز تمنا کند که کاشکی از شیعه ابو تراب بودمی تا این کرامت و مزیت مرتبه و درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی
سورة النازعات ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره والنازعات بخواند او را وقوف و حبس
نباشد در عرصه قیامت مگر بقدر صلوة مکتوبه و ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره
بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر بنماز فریضه مشغول بوده و در رسالجی و عمره گذارده و از ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که هر که این سوره بخواند نمیرد مگر سیراب و در بهشت نرود مگر سیراب و وجه انتظام این سوره بسوره عم آنکه
افتتاح این سوره و آن سوره است بذکر اهوال القیامة و احوال الناس بسم الله الرحمن الرحیم
والنازعات غرقا سوگند بکشندگان از روی قوت و شدت یعنی بملائکه سوگند که نزع کنند جانهای کافران را از
نزع و آن بیرون آوردن جانهاست از اقاصی ابدان و از اصول انامل و اظفار و از تحت شعور ایشان بعنف و خشم
تمام تا آنکه چون همه آن را بحلق آرند باز گذارند تا باز بجای خود رود و پس بار دیگر نزع کنند و از مقاتل نقل است
که ملک الموت و اعوان او جان کافران را از اصول ابدان بر دارند بمعبودی که آن را شاخها باشد بر صوفی از آن بپاره
از جان ایشان در آویزد و بیکبار آن را بکشند و باز رها کنند والناشطات و سوگند بفرشتگان که بنشاط و رفق
بیرون برند کالبد ارواح مومنان را نشطا بیرون آوردنی بمدارا و نرمی تا آنکه سهلست تمام روح از بدن ایشان
مفارقت کند چنانکه در خبرست که هیچ مومن نباشد الا که نزد موت او بهشت را عرض و سایر نعم آن بر او عرض کنند
و چون جای خود را آنجا ببیند بنشاط و بهجت تمام جان را ایثار کند و کافران را نیز دوزخ نمایند با نواع عقوبت
و عذاب تا به دشواری هرچه تمامتر جان ایشان را نزع کنند والسابحات و بملائکه شنا کنندگان سبحا شنا کردنی
و آمده و شده نمایندگان از زمین بآسمان و از آسمان بزمین برای تدبیر و مصالح اهل زمین چنانکه غواصان در بحر
غوص کنند فالسابقات پس سوگند به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سبقا پیش گرفتنی
در فرمان برداری او امر الهی فالمدبرات پس ملائکه که تدبیر کنند کارها امرا کار دینی و دنیوی را یعنی جبرئیل
که بر ریاح و جنود موکل است و اسرافیل که نازل میشود برای قضا و اقدار و میکائیل که بباران و گیاهها متعلق است
و عزرائیل که قبض ارواح نامزد اوست و گویند مراد ستارگانند که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا بغرب

غروب رونده‌اند از برجی ببرجی و سبقه کرده‌اند بر یکدیگر در سرعت حرکت و مدبر امرها اند که با آنها واسطه اند باذن خدای
تعالی چون اختلاف فصول و تقدیر ازمنه و بامر او غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند برای انداختن تیر در بحر و سبقت میگیرند
بر حرب اعدا و تدبیر امور جهاد ارتکاب میکنند و قول اول مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم جواب قسم اینکه البته
مبعوث گردید يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ روزی که بجنبد جنبنده مراد زمینها و کوهها اند که بشدت تمام بلرزه درآیند
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی درآید آن را از پی درآینده مراد آسمانها و ستارگانند که در عقب جنبیدن زمین و کوه شکافته
و پراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اولی واقع شود قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها در آن روز ترسان و هراسان باشند
أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ خداوند دلها را دیدهاشان فروخوابیده بود بجهة خوف اهاویل آن يَقُولُونَ میگویند
یعنی منکران بعث در دنیا وقتی که بایشان گویند که شما مبعوث خواهید شد أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما رد کرده شده گانیم
فِي الْحَافِرَةِ در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حالت که داشتیم رد خواهند کرد أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم
عِظَامًا نَخِرَةً استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند و حشر خواهند یعنی در نهایت کهنگی
و ریزیدگی قَالُوا گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا آن بازگشتن آنهنگام كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتی
باشد خداوند خسران و زیانکاری همچو تاجری که راس المال در باخته باشد یعنی بطریق سخریه و استهزا گفت که اگر قیامت متحقق شود
و ما را رجوع بحشر باشد پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق تعالی در جواب میفرماید که استحقار مکنید
بوقوع قیامت و استعجال منمائید بجهة آن نزد قدرت ما در کمال آسانیست فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ
وَاحِدَةٌ یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بآن زنده شوند مراد نفخه ثانیه است فَإِذَا هُمْ پس ایشان با
بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید هموار باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن محشور شوند همچنانکه در زیر زمین مستور
بوده باشند از وهب نقلست که ساهره نام زمینی است نزد بیت المقدس در حوالی جبل اریحا و محشر آنجا خواهد بود و خدای
تعالی آن را کشاده گرداند چنانکه خواهد و مرویست که حق تعالی زمینی را بیافریند از نقره خام طول و عرض آن چهل برابر
دنیاست و بروایة قتاده ساهره از اسماء جهنم است بعد از آن حق تعالی بجهة تهدید کفار قریش بر تکذیب پیغمبر صلعم
و انکار حشر و تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خبر میدهد از وقوع عذاب بر امت موسی علیه السلم که اعظم از ایشان بودند

در شوکت

۲۷

در شوکت و حشمت و حشم بجهة تکذیب و انکار و میفرماید که هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو
حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی إِذْ نَادَاهُ وقتی که بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه
طُوًى که آن وادی طوی است یعنی وادی پاکیزه شده که دو مرتبه ندا کرده شد در آن و مضمون ندا آن بود که
اذْهَبْ برو ای موسی بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد در گذشته است در تکبر و عتو فَقُلْ پس بگوی او را
از روی لطف و مدارا هَلْ لَكَ آیا مر تراست میلی و رغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی یعنی آیا هست آن
داری که از دنس شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان پاکیزه گردی و بکلمه طیبه لا اله الا الله ترنم نمائی وَأَهْدِيَكَ و آیا رغبت
داری باینکه راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت پروردگار خود تا فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عقاب او و حذر کنی
از سرکشی و نافرمانی آیه دالست بر نهایت لطف او سبحانه نسبت به بندگان چه هرگاه که لطف او با کسی که مدت
چهار صد سال دعوی خدائی کرد باین مرتبه باشد که موسی علیه السلم را فرماید که با وی سخن نرم گو و نسبت با و لطف و مدارا مرعی دار
پس نسبت بدوستان در چه مرتبه خواهد بود آورده اند که حق تعالی موسی را خطاب کرد که برو و فرعون را دلالت کن اگر میدانم
که اجابت نکند تا حجة بر او لازم شود و روز قیامت نگوید که بمن ارسال رسول نکردی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون
رفته تبلیغ رسالت فرمود او معجزه طلبید فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ پس بنمود با و موسی معجزه بزرگتر که آن قلب عصی بود
بحیه که اصل همه معجزات بود فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت وَعَصَىٰ و عاصی شد در
خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت این نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت کرد بموسی یعنی روی گردانید
و اعراض کرد از اطاعة وی يَسْعَىٰ در حالتی که سعی میکرد در ابطال امر او یا بترسید از اژدها و پشت گردانیده
میشتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه لشکر یا ساحران را فَنَادَىٰ پس ندا کرد در میان ایشان بنفس خود یا منادی
از قبیل او ندا در داد فَقَالَ پس گفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ منم پروردگار شما و متولی جمیع امور شما که بزرگتر و برترم
از همه و از آلهه دیگر چه هر که جز من است رب اوست و هیچکس بر من رب نتواند رسید پس هیچ خدائی برتر از من نباشد در لطایف
آورده که ابلیس چون این سخن از وی شنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست چه من دعوی خیریت کردم از آدم اینهمه بلا
بمن رسید فرعون که چنین لاف میزند کار او بکجا رسد مرویست که فرعون چون معجزات موسی بدید ملازم شد و بخواست

ازدی
که معجزه او بر قوم ظاهر گردد طریق حیله بازی پیش گرفته گفت اگر بالفرض خدای دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من که برتر
خواهم بود چه رسول او موسی است که معیشت گرسنه و برهنه است و کلاهی بر سر و چوبی در دست و نعلینی در پا دارد و نه
اسب و نه چاکر و رسولان من جامه‌ها و لباسهای ابریشمی پوشیده اند و شوکت تمام بر اسبان سوارند و مستغرق
زر و سیم و خداوندان مال و منال و خدم و حشم و از اینجا رتبه من و رتبه خدای موسی را معلوم کنید و بدانید
که من عزیزتر و برترم ازوی فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبت آن سرای که
احراقست وَالْأُولَىٰ و بعذاب دنیا که اغراقست و بروایة ابن عباس معنی آنست که بنکال دو کلمه او را
مواخذه ساخت کلمه اولی ما علمت لكم من اله غیری و کلمه دیگر انا ربکم الاعلی و میان این دو کلمه چهل سال بود و بروایت دیگر بیست
سال از ابن عباس نقلست که موسی علیه السلام مناجات کرد که بارخدایا فرعون را مهلت دادی تا مدت چهار صد سال
دعوی انا ربکم الاعلی و تکذیب رسل و آیات تو نمود حق تعالی باو وحی کرد که وی مردی نیکو خلق بود و در قضای
حوایج و مهمات مردمان توجه مینمود و ارباب را از درگاه خود منع نمیکرد من خواستم که مجازات او را باو
رسانم و بجهت این او را واگذاشتم در این دنیا تا از متاع دنیا محفوظ شد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این
گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آینه پند است و اعتباری لِّمَن يَخْشَىٰ مر کسی را که از ترس او این باشد که ترسد
تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمان برداری نهد و چون بیان معجزات موسی نمود و امتناع فرعون از آن و
معاقب شدن او بسبب آن بعد از آن تذکیر منکران بعث میفرماید که أَأَنتُمْ آیا شما ای منکران حشر و نشر أَشَدُّ
سخت تر و دشوارتر از نزد خدا خَلْقًا از روی آفریدن أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با این عظمت و چون شما میدانید
که آسمان با عظم جثه و رفعت آفریده خداست پس چگونه او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند پس در بیان کیفیت
خلق آسمان میفرماید که بَنَاهَا بنا کرد آن را باینطریق که رَفَعَ سَمْكَهَا بر داشت سقف آن را یعنی مقدار ذهاب آن را
از زمین در سمت علو مرفوع و ممدود گردانید که آن سیر پانصد ساله راهست فَسَوَّاهَا پس تسویه فرمود آن را
بی قصور و تفاوت و فتور و آن را کامل ساخت در آنچه موجب صلاح آنست از کواکب و ابراج و غیر آن وَأَغْطَشَ
لَيْلَهَا و تاریک ساخت شب آن را وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد روشنی آفتاب آن را مراد باین روز است وَالْأَرْضَ

ل
بَعْدَ ذَٰلِكَ و زمین را بعد از آفریدن آسمان دَحَاهَا بگسترد و منبسط ساخت بجهت آرام گرفتن خلایق در او
در روایة آمده که حق تعالی اول زمین را آفرید و همه را در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آنکه آسمان را بیافرید جبرئیل را
امر فرمود که تا زمین را از زیر خانه کعبه بگسترد چنانچه جامه در هم پیچیده بگسترانند از عبد الله مرویست که
حق تعالی اول بار زمین را مربع خلق فرمود بطریق خانه کعبه که چهار رکن دارد و آن را بر بالای آب نهاد
و بعد از دو هزار سال دیگر آسمانها و غیر آن را ایجاد فرمود و چون آسمانها مخلوق گشت زمین را بگسترد حاصل
که زمین را منبسط ساخت أَخْرَجَ مِنْهَا در حالتی که بیرون آورد از آن مَاءَهَا آب آن را وَمَرْعَاهَا و چراگاه و گیاه
آن را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و استوار و پایه دار ساخت و این همه را ایجاد فرمود مَتَاعًا لَّكُمْ بجهت برخورداری
مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را بعد از آن در بیان بعث میفرماید که فَإِذَا جَاءَتِ پس چون بیاید
الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ بلیه بزرگتر و با هول که بالای همه بلاها و غالب بر جمیع بلاها است که هر داهیه و بلیه در تحت آن
پوشیده شود و آن قیامتست یا نفخه ثانیه یا ساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ کشند و اهل بهشت را ببهشت رسانند
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ یاد کن روزی را که یاد آورد آدمی مَا سَعَىٰ آنچه را کرده از عمل خیر و شر یعنی همه را که
او ده بود و همه کس در آن روز تاسف و حسرت خورند اما ابرار بجهت آنکه چرا آن عمل را بیشتر نکردند و اما
فجار بجهت آنکه چرا کردند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَن يَرَىٰ مر هر کسی را که ببیند یعنی بمرتبه
ظاهر شود که هر که از اهل رویت باشد آن را ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ پس اما هر که درگذشته باشد از حدود خدا که ایمانست و طاعت
و بدی نگرویده باشد وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و در ملاذ آن منهمک شده بجهت این مستعد
آخرت نشده باشد و بوسیله عبادت و تهذیب اخلاق کار آن نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که آن جای
اوست وَأَمَّا مَنْ و اما هر که ترسیده باشد خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب
رب الارباب وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس اماره خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی آن یعنی از تمنای
حرام و ناشایسته فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که بهشت آن آرامگاه اوست از مقاتل نقلست که این آیه
در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بدان قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدا ترسد و از آن

عمل است باز دارد و بعد از وعید و تهدید خطاب برسول صلی الله علیه و آله کرده میفرماید که يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا
ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا که کی باشد اقامت آن یعنی در چه زمان مر قیامت را
ظاهر سازد و منتها و مستقر آن کی باشد فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا در چه چیزی تو از یاد کردن وقت آن برای امت
و بیان کردن برای ایشان یعنی علم قیامت بتو تعلقی ندارد و ترا در ان دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ سوی پروردگار تست
مُنتَهَاهَا موضع نهایت علم قیامت و انتهای آن دیگری را بران آگاهی نیست مرویست که کفار قریش از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بوقوع قیامت اقتراح مینمودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدین جهت پیوسته ذکر قیامت میکرد و از حق تعالی سؤال
مینمود حق سبحانه فرمود که ای محمد ترا از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست از ان سؤال مکن
پس بجهت قطع طمع مردمان ازین علم میفرماید که إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا جز این نیست که تو بیم کننده
انکسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث نشده برای انکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمائی چه هیچ فایده
در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده برای ایشان را بانکه انذار کنی از اهوال آن تا از ان بترسند
و مستعد آن شوند كَأَنَّهُمْ گوییا کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن میترسند
لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روز که عشیه
آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که بوده اند در دنیا مگر شبانگاهی
یا چاشتگاهی سورة عبس ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند در روز
قیامت روی او ضاحک و مستبشر باشد و از حضرت ابو عبد الله علیه السلم مرویست که هر که سوره عبس بخواند یا سوره
اذا الشمس در ستر حفظ خدا بود و در بهشت در ظل ظلیل خدا و کرامت جلیل او باشد و از مقربان درگاه او و بدانکه
چون حق تعالی ختم این سوره نمود بذکر انذار خائفان از قیامت افتتاح این سوره نمود بذکر گروهی که مرجو الاسلام
بودند و اظهار عتاب معرضان از اهل خشیه و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که عبد الله مکتوم که مردی اعمی بود نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و در آنوقت صنادید قریش نزد
او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و ولید مغیره و امیه بن خلف و عتبه ربیعه و برادر او

شیبة بن ربیعه و غیرهم و آنحضرت بجهة امیدواری باسلام ایشان با ایشان بخوبی میفرمود و سخنان سر در میان داشت و از
ایشان بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان بود و ایشانرا دعوت میفرمود ابن مکتوم بدانست که آنحضرت با ایشان مشغولست
پیش آمده گفت یا رسول الله از آنچه خدای تو آموخته بر من خوان و مکرر این کلام میفرمود و رسول صلی الله علیه و آله بجهت ابن مکتوم
قطع سخن نموده باشد شاید که صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان و سفله است آموخته بر من خوان و مکرر
این کلام میگفت و رسول صلی الله علیه و آله بجهت ابن مکتوم قطع سخن نموده باشد شاید که صنادید قریش گویند که اتباع
رسول نابینایان و سفله و عبید اند از ان کراهت یافته از و اعراض نمود و روی مبارک در هم کشید جبرئیل این آیه آورد که
عَبَسَ روی ترش کرد وَتَوَلَّىٰ و برگردانید روی را أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ انکه آمد سوی او نابینا یعنی عبد الله مکتوم
ذکر اعمی اشعارست بر قطع کلام برگزیده انام وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا گردانید ترا ای جمال ابن مکتوم لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ
شاید که او پاک شود از آثام بسبب رسیدن بر تو التفات تعلیم تو باو أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد بانچه بدانند از مواعظه
فَتَنفَعَهُ الذِّكْرَىٰ پس سود دهد او را پند دادن مراد آنست که تو میدانی آنچیزی را که مترتب است از ابن مکتوم از
تزکی و تذکر پس چرا از و اعراض میکنی در آیه لطفی عظیمست از جانب کریم بحضرت رسول واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس
و تولی او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت و بعد از ذکر آن بصیغه غیبت التفات بخطاب کرده فرمود که
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ و اما انکس که توانگری دارد یا بی نیازی میکند از ایمان فَأَنتَ لَهُ پس تو برای او تَصَدَّىٰ روی
می آوری یعنی باو اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و بالی أَلَّا يَزَّكَّىٰ در انکه او
مستغنی پاک نشود بایمان چه بر تو جز بلاغ نیست و این چه باعث حرص تو شده بر اسلام مستغنی تا بسبب آن اعراض کنی
از انکس که مسلمانست وَأَمَّا مَن جَاءَكَ و اما انکس که آمد بتو يَسْعَىٰ در حالتی که شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن مکتوم
وَهُوَ يَخْشَىٰ و او بترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا از عاقبت از انکه مبادا بجهت عمی و عدم
قائد بر در آید و اعضای او نقصانی برسد فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو از و مشغول میشوی یعنی از و اعراض مینمائی مراد
آنست که مثل تو سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی و از فقیر متلهی گردی منقولست که جبرئیل آیات مذکوره را بر آنحضرت
میخواند و بشره مبارک او متغیر میشد و در لباب آورده که بعد ازین آیه هرگز دیده آن حضرت رسالت پناه ابرو تابیده نشد

نوردیده بر آب بند که در وقت هجرت راه را نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد
و در خبر است که سید عالم صلی الله علیه و آله از عقب ابن مکتوم روان شد و او را باز گردانید و بمسجد آورد و ردای مبارک
خود را بگسترانید و او را بر آن نشانید و انواع تلطف نمود و آنچه کمال تعظیم وی بود مرعی داشت و بعد از آن
هرگاه وی را بدیدی گرامی داشتی و فرمودی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة خوش آمدی ای آنکه پروردگار مرا
عتاب کرد در باره تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را در مدینه خلیفه خود گردانید در وقتی که بغزا میرفت و
مرویست که آن حضرت بعد از این آیه هرگز بر روی هیچ فقیر روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نکرد و بدانکه عتاب
او مستلزم نسبت ترک اولی است از آنحضرت نه آنکه صدور این صورت از وی بر وجه خطا بوده باشد چه کراهت و اعراض او
از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن را بروی قطع کرد اما چونکه توهم آن میشد که اعراض حضرت از وی بجهت فقر او باشد
و التصدی لصنادید بجهت غنای ایشان از اینجهت حق تعالی باو خطاب بعتاب کرد و دیگر آنکه عبوس و انبساط نسبت باعمی
علی السویه است پس آن مستلزم ذنب نباشد و نزول این آیه بر آنحضرت بجهت آنست تا او با وفور محاسن اخلاق متخلق
شود و متنبه گردد بر عظم حال مؤمن و مسترشد و بدانکه تالیف مؤمنی که براه خود ایستاده باشد اولیست از تالیف
مشرکی بجهت طمع ایمان آوردن او و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که این آیه در مردی از بنی امیه نازل شده
که نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته بود و ابن مکتوم از در درآمد چون او را بدید تنفر نموده دامن خود را در گرد
تا جامه او باو نرسد و روی ترش نموده اعراض کرد حق تعالی این آیه فرستاده اخبار نمود از کراهت و اعراض او
از ابن مکتوم کلا منزجر شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی انها بدرستی که آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را
یعنی واجبست متعظ شدن بآن و عمل کردن بموجب آن فمن شاء پس هر که خواهد ذکره حفظ کند آنرا و فراموش نکند
چه عنان اختیار در قبضه اقتدار اوست و این قرآن که تذکر است ثابتست فی صحف در صحیفهای نوشته شده در
لوح محفوظ یا در صحف انبیا کقوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی مکرمة گرامی کرده شده نزد خدا مرفوعة
بر داشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه کرده شده از ادناس انجاس یا از آن شیاطین
چه مس آن نمیکنند مگر دستهای مطهرین که ملائکه اند بایدی سفرة بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند

یا بدستها

یا بدستهای سفرا و پیغام بران میان خدا و رسولان که فرشتگانند یا مراد قرائند که تلاوت آن میکنند و فضل بن
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که مراد حافظان قرآنند و عاملان بآن و نزد بعضی مراد اصحاب
رسول اند کرام بزرگان نزد خدای یا مؤمنان باستغفار برای ایشان و آهسته های حزینه در طلب ایشان از حضرت
منان بررة نیکوکاران و متقیان و از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان دنیا منزل شده
بدست فرشتگان که کاتبان او بودند و بعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان میکند بقوله قتل الانسان
لعنت کرده باد و از رحمت دور باد آدمی کافر ما اکفره چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید
و ظهور آیات و معجزات بر صدق تو اسلام و حقیقت ایمان و گویند مراد باین آیه بن خلف و نزد بعضی مراد عتبة
بن ابی لهب است که در نهایت عناد بود و کفر او بغایت رسیده اصلا نظر نمیکرد در اینکه من ای شیء خلقه
از چه چیز آفریده است خدای او را من نطفة خلقه از مقداری اندک آب منی آفرید او را فقدره پس آماده
ساخت آنچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و نهایات بر طریق مناسب ثم السبیل یسره پس راه بیرون
آمدن از شکم مادر آسان گردانید او را یا بتوجه کرد دهنه رحم او را وسیع ساخت و او را ملهم ساخت تا ممکن متولد شود
یا رام گردانید سبیل خیر و شر و او را اقدار و تمکین داد در آن ثم اماته پس بمیرانید او را نزد انتهای عمر او فاقبره
پس امر فرمود که بخاک در آوردن او را یا او را صاحب قبر گرد ثم اذا شاء پس وقتی که خواهد خدا انشره زنده گرداند
او را چه وقت نشور بازبسته بمشیت اوست کلا باید که کافر منزجر شود از این انکار و اغترار با جفای آدمی لما یقض
هنوز نگذارده ادا نکرد ما امره آنچه فرمود خدا او را یعنی بعهد میثاق وفا نمود و بایمان و طاعت کردن دل ننهاد
و گویند مراد همه آدمیانند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامده چنانچه حق عبادت او سبحانه است
قیام ننموده بعد از آن ذکر چیزی میکند که در زمان حیات محتاج الیهست و میفرماید که فلینظر الانسان پس باید که نگاه کند
آدمی بدیده عبرت الی طعامه بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود پس بنگرد انا صببنا الماء
با آنکه ما بریختیم آب را از ابر صبا ریختنی ثم شققنا الارض پس بشکافتیم زمین را شقا شکافتنی بنبات فانبتنا
فیها پس برویانیدیم در زمین حبا دانه را که قوت توان کرد چون جو و گندم و امثال آن وعنبا و درخت انگور

وَقَضْباً ورطبه که آن اسپست است ودرخت زیتون وَنَخْلاً و درخت خرما بنان وباغهای مشتمل بر درختان بسیار وتنه‌ها پا بسیار
وانبوه حَدائِقَ غُلْباً ومیوه‌های تر وَفاکِهَةً وَأَبًّا وچراگاه یا میوه‌های خشک که برای زمستان معد است نزد معظم مفسران
بمعنی چراگاه است واین امور مذکوره را ایجاد کردیم مَتاعاً لَکُمْ بجهت برخورداری مر شما را وَلِأَنْعامِکُمْ
وبجهت تمتع چهارپایان شما چه اشیای مذکوره بعضی طعام است وبعضی علف وبعد از تعداد نعم دنیویه در احوال
قیامت میفرماید که فَإِذا جاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آوازکننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هرکه بشنود
کر گردد مراد نفخهٔ ثانیه است یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِیهِ از برادر خود با وجود انس مهربانی
وَأُمِّهِ واز مادر خود با کثرت حقوق که مادر را بر او بوده ومرحمت وشفقت که از او صادر شده وَأَبِیهِ واز پدر خود با وجود
شفقت وعطوفت او وَصاحِبَتِهِ واز زن خود با وجود انس روزگار او بوده وَبَنِیهِ واز فرزندان خود با وجود تعلق
ایشان باو وفرار او از اقربا بجهت اشتغال او باشد بکار خود واضطرار او یا بجهت حذر از مطالبات ایشان یا بجهت علم او بعدم صدور نفع از ایشان
وگویند مراد مرد مومن است که از اقربای خود گریزد لِکُلِّ امْرِئٍ هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت یَوْمَئِذٍ در آن روز شَأْنٌ
یُغْنِیهِ کاریست که مشغول دارد او را بآن وسبب گرفتاری او بآن شغل ایشان نپردازد بغیر وعطا بن یسار از سوده زوجه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت خلایق را حشر کنند تن برهنه وپای برهنه وختنه ناکرده
وعرق ایشان بطریق لجام در دهن ایشان درآمده وبگوش ایشان رسیده وسوده گفت چه رسوائی باشد که در آن روز هر عورت همه را ببینند
فرمود که مردمان بجهت بسیاری گرفتاری بکار وبار دیگری نپردازند پس این آیه تلاوت فرمود که لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه
وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ورویهایی باشند در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن ودرخشان ضاحِکَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ شادمان وفرحناک
بسبب نجات از نیران ووصول براحت رضوان ونگریستن در ریاض جنان وحور وغلمان مراد اصحاب وجوه بهشت
وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ورویهایی باشد در آن روز عَلَیْها غَبَرَةٌ که بر آن غبار وتیرگی نشسته تَرْهَقُها فرو گیرد آن را قَتَرَةٌ
تاریکی وسیاهی نزد معاینهٔ آتش دوزخ وانواع عذاب أُولئِکَ آن گروه که رویهای سیاه وگرفته اگرد آلوده داشته باشند هُمُ الْکَفَرَةُ
ایشانند ناگرویدگان الْفَجَرَةُ نابکاران یعنی جمع کنندگان کفر وفجور ولهذا وجوه ایشان با غبرت باشد مانند وجوه زنگیان و
وجوه فساق اهل ایمان با غبره باشد بدون قتره سورة کوره بروایت ابی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که هرکه سورهٔ کوره

بخواند حق تعالی او را در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت وقتی که نشر صحیفهٔ او نماید روایت از ابوبکر که گفت از آنحضرت پرسیدم
که یا رسول الله پیری زود روی بتو آورد فرمود که سوره هود وواقعه ومرسلات وعم وکورت مرا پیر گردانید بدانکه حق تعالی
چون ختم سورهٔ عبس بر ذکر قیامت واهوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات واحوال آن وفرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ چون آفتاب درهم پیچیده شود وانبساط نور آن از سطح آفاق زایل گردد وَإِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ وآنگاه
که ستارگان تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند منتشر ومتفرق گردند مرویست که در آن روز آفتاب وستارگان را در
جهنم اندازند تا عبدهٔ ایشان بدانند که ایشان استحقاق الوهیت نداشته‌اند ومعبودان باطل بوده‌اند وَإِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ
وآنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان گردانیده شوند از روی زمین یا در هوا مانند ابر روان شوند
وَإِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ وآنگاه که ناقه‌های که ده ماهه حمل ایشان گذشته باشد وبزادن نزدیک گشته فروگذاشته شوند یعنی هیچکس
پروای رعی ومراعات آنها نکند با آنکه آن نفیس‌تر وعزیزترین اموال است نزد عرب وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ
وآنگاه که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا وهم بیکدیگر مختلط شده متعادیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد
از قتاده مرویست که همه حیوانات را بجهت قصاص محشور سازند تا آنکه ذباب را نیز حشر کنند ومرویست که بعد از قصاص خصوص العواض
آنها را خاک سازند وهیچکدام باقی نمانند مگر آنچه سرور آدمی باشد وموجب تعجب ایشان از صورت ایشان چون طاوس وغیر آن
وَإِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ وآنگاه که همه دریاها پر گردانیده شوند یعنی بیکدیگر آمیخته شده تا همه دریا یک دریا شوند یا تافته کرده شوند
برای تعذیب اهل نار واز ابن عباس نقلست که چون روز قیامت شود حق تعالی آفتاب وماه وستارگان را درهم پیچد وبدریا افکند
وبعد از آن بادی بر آن جهد وهمه دریاها آتش گردانند وگویند بحار جهنم است یعنی همه دریاهای جهنم را پر از ریم وچرک گردانند
که از ابدان دوزخیان سیلان کند از ابی بن کعب مرویست که در وقت حدوث قیامت مردمان از آن غافل وبیخبر باشند ودر بازارها
بسودا ومعامله مشغول که ناگاه ببینند که روشنی آفتاب زایل شد در آن حیران شوند که آفتاب را چه رسیده وچه حادثه
رخ نموده که ناگاه ستارگان از آسمان فروریزند ودر این اندیشه باشند که کوهها بر روی زمین در حرکت آیند وچون کوهها در حرکت
روند جنیان در آدمیان گریزند وآدمیان پناه به پریان برند ودواب ووحوش وطیور بیکدیگر مختلط گردند ودر آنحال جنیان گویند

با آدمیان که ما میرویم و از ین معنی استحضار کنیم پس بروند و دریاها را ببینید که آتش شده میدرخشند و شعله میکشند و در ین اثنا
همه زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی پیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس مرویست که این شش علامت که مذکور
شد در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرت بوجود آید و آن اینست وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها جفت گردانیده
شوند یعنی هرکس را با مثل او در بگیرند صالح را با صالح و طالح را با طالح و هرکس را با عمل خود جمع کنند یا همه را بشکل خود مقارن
دهند کفار و عصات را بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعة را بشکل اهل جنة وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه که دختر زنده
در گور کرده پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است و فایده این
سؤال ازمودن توبیخ و تبکیت و ایذا است و الزام حجة بر وی یعنی غرض ازین سرزنش و تهدید است پدران را که دختران را
زنده در گور کرده باشند و این از رسوم جاهلیت بوده مرویست که چون کسی نخواستی که دختر را بکشد از برای وی پیراهنی پشمین
بدوختی و در وی پوشانیدی و شبانی فرستادی و اگر خواستی که بکشد شش ساله او را نیکو داشتی پس مادرش را گفتی که او را خوشبوی ساز
بطیبهای خوب که بخانه شوهرش میبرم و در صحرا گوری بکندی و او را بکنار آن گور بردی و با وی گفتی که درین چاه نگاه کن
چون نگاه کردی دست بر وی زدی و او را در ان چاه انداختی و بر او خاک کردی قیس بن عاصم روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمده گفت یا رسول الله من در جاهلیت دختر خود را زنده در خاک کرده ام عذر آنرا چون خواهم فرمود از هر کشته یک بنده
آزاد کن گفت بنده ندارم فرمود از برای هر کدام شتری فدیه ده او نه شتر فدا داد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه
که نامهای اعمال که بوقت مرگ بنده کان در هم پیچیده باشند گشاده گردانیده شود نزد حساب تا اعمال او بر وظاهر شود و اقتاده
مرویست که ای فرزند آدم صحیفه تو بر هم پیچیده شود در عمل تو و بعد ازان در روز قیامت آنرا گشاده گردانند پس باید که مرد
نظر کند در انچه املا میکند در صحیفه خود و از نشر آن اندیشه کند و یا مراد از نشر آن تفرقه آنست میان اصحاب آن
یعنی نامها را میان مردمان پراکنده سازند تا هر کس نامه خود را بردارد مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که روز قیامت
صحفها از زیر عرش بیرون شوند پس صحیفه مؤمن بر دست راست او آید و دران نوشته باشد که فی جنة عالیة و صحیفه کافر بدست
چپ او و دران نوشته بود که فی سموم و حمیم وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و آنگاه که آسمان بر کنده شود و از روی یکدیگر کشیده شود
مانند بر کندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد ازان آن را در هم پیچید وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ

٢٦٥ و آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود پیشتر از حشر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود
و بدوستان خدا برای دخول و عرض نعم آن بر مؤمنان تا موجب سرور ایشان شود و سبب حسرت دوزخیان جواب شرط
مذکوره اینست که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه را حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که تا
آدمی این دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین آخرت مشاهده نکند نداند که چه کرده است و چون
بداند که با هر چیزی کرامتیست و با هر شری ملامتی ربنکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوهگین شود که چرا کردم
فَلَا أُقْسِمُ پس البته سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان رجوع کننده بعد از رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ
روندگان که پنهان شوند کانند در تحت روشنی آفتاب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد باین نجوم
خمسه اند که آن را خمسه منحرفه نیز گویند و آن مریخ است و زحل و عطارد و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع
مینمایند تا آنکه بضوء شمس مختفی می شوند پس خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان اختفا در تحت ضوء شمس و گویند مراد
جمیع کواکب است که خنس ایشان در نهار است و کنس ایشان در شب یعنی در روز غایب شوند از عیون و در شب از اماکن خود
ظاهر آیند وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند تا باز پس رود و ظلمة آن زایل شود
وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنائی آن ممتد شود جواب قسم اینکه
إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هر آینه گفتار فرستاده است بزرگوار مراد جبرئیل است که آن را از نزد
خدای آورده و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده و پیغمبران را از جبرئیل شنیده نه از نزد خود گفته پس در صفت جبرئیل
میفرماید که ذِي قُوَّةٍ خداوند توانائی در قلع مؤتفکات و آن را بجناح خود برداشتن و نزدیک آسمان بردن و
منقلب ساختن و با توانائی در علم و عمل و تبلیغ رسالت عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ با قوت که نزد خداوند عرش با مکانت
و منزلت است مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه بفرمان او بر بند و از الجمله در شب معراج خزنه جنة را
امر کرد که ابواب جنة را گشودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شده انواع نعم آن را بدید و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای
دوزخ را گشودند و حضرت اصناف عذاب آن را بدید ثَمَّ أَمِينٍ در آنجا یا امانت در وحی گذاری که اصلا زیاد
و کم نمیکند ملائکه سماوات و حق تعالی باو گفته به پیغمبران میرساند و در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را گفت که چه نیکو

مدح کرده خدا ترا در این قول که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین قوت و امانت توجیه کرده اما قوت
من آنست که چون مبعوث شدم بر تخریب مداین لوط که چهار شهر بود که در هر شهری چهار صد هزار از مقاتل بود غیر
از ذراری و نسوان و من آن شهرها را تا زمین هفتم از جای بر کندم و با آسمان بردم تا آنکه آواز خروسها و سگان آن شهرها را
ملائکه آسمان شنیدند پس آن را منقلب ساختم و هم را زیر و زبر کردم و اما امانت من آنست که به هیچ چیز مأمور نشدم که در او
تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل و زیاد و کم ساخته باشم و در تبیان آورده که مراد رسول در این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که بزرگوار است نزد پروردگار و صاحب قوت است در طاعت خدا و خداوند قدر و مکانت نزد حضرت عزت و مطاع یعنی
مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب و بعد از آن بیان حقیة قرآن و نزول آن از نزد حضرت منان خطاب میکند
بکافران که وما صاحبکم و نیست صاحب و یار شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله بمجنون دیوانه که عقل او پوشیده باشد و تمیز
میان حق و باطل و صحیح و فاسد نتواند کرد ولقد رآه و بدرستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دید جبرئیل در صورت
اصلی او بالافق المبین در کنار آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلندترین مواضع است چنانچه تفصیل آن در
سورة النجم گذشت وما هو و نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله علی الغیب بر چیزهای پوشیده یعنی بدانچه باو میرسد
بضنین بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشاند وما هو و نیست قرآن بقول شیطان رجیم سخن دیو رانده شده
شهب تافته از صعود بر آسمانها یعنی قرآن گفتار مسترقه سمع نیست که آن را از سکنه آسمانها استراق نموده باشد و بکهنه
رسانیده پس بجهة تبکیت کفار میفرماید که فاین تذهبون پس کجا میروید یعنی سخنی بدین راستی و درستی چرا از آن اعراض
میکنید و نسبت میدهید آن را بسحر و کهانت و اساطیر الاولین ان هو نیست قرآن الا ذکر للعالمین مگر پندی
مر عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف اهل علم و این موعظه لمن شاء منکم مر کسی راست که خواهد از شما ان یستقیم
آنکه مستقیم شود در راه خدا و پیروی حق کند و ملازمت صواب بقوله تعالی انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب
وما تشاؤن و نخواهید شما استقامة و هدایة را باختیار الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای رب العالمین
که پروردگار عالمیانست یعنی شما بمشیة و اختیار خود ایمان نیارید مگر گاهی که مشیة خدا تعلق گیرد و اجبار شما بر آن اما چون
این منافی تکلیف است اراده این نفرماید سورة انفطار ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره

بخواند

بعدد هر چیزی و هر قطره باران برای وی حسنه بنویسد و جان کندن برای او آسان گرداند و در قیامة کار بر او
و حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده که هر که این سوره بخواند حق تعالی پیوسته نظر رحمت باو کند تا مردمان
[illegible] شوند و بعد آنکه چون حق تعالی ختم سورة گذشته بذکر قیامة نمود افتتاح این سوره بر بیان کرده فرموده که

بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انفطرت

[illegible] شکافته شود و اذا الکواکب انتثرت و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور
[illegible] زایل کنند و بعد از آن اجرام مظلمه آنها را منتشر سازند و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه
[illegible] فلک بسلاسل بدست ملائکه است و چون اهل آسمانها بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بزمین ریزند
واذا البحار فجرت و آنگاه که دریاها روان گردانیده شوند یعنی بعضی را راه در بعضی دیگر بگشایند تا همه دریاها شور
[illegible] یکی گردد واذا القبور بعثرت و آنگاه که قبرها زیر و زبر گردانیده شوند یعنی خاکهای آن را منقلب سازند
[illegible] آن را ظاهر گردانند تا هم مدفونات آن از اموات و غیر آن ظاهر گردند پس همه مردمان زنده شوند و چون
[illegible] امور حادث شوند علمت نفس بداند هر نفسی ما قدمت آنچه از پیش فرستاده از طاعة و معصیت و اخرت
[illegible] از پس گذاشته از توبه یا ترکه یا از فرایضی که ضایع کرده یا از سنت حسنه که مردمان بعد از وی کرده باشند و آن هنگام
امتثال ثواب عاملان باشد بی آنکه از اجور ایشان چیزی کم کنند یا از سنت سیئه که بندگان پس از وی کرده باشند و آن هنگام
[illegible] عذاب آنها باشد بی آنکه نقصی در او از عقاب ایشان واقع شود و گویند معنی آنست که داند هر نفسی که چه کرده از اول
[illegible] تا آخر عمر آنگاه خطاب بکافر که یا ایها الانسان ای کافر آدمی ما غرک چه چیز بفریفت ترا بربک
پروردگار بزرگ خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او ذکر کریم جهة مبالغه است در منع اغترار
بمحض کرم او مقتضی تسویه ظالم معادی و موالی و عاصی و مطیع نیست چه جای آنکه صفة قهر و انتقام با آن منضم
باشد و اشعار بر آنچه شیطان را بآن مغرور ساخته باو گفته که آنچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم و رحیمست
هیچکس را عذاب نکند و بعقوبة معاصی نمیاید چه کرم او مستدعی جهت است در طاعة او نه آنکه بجهة کرم او مغرور
شده و عصیان او ورزند یعنی باید که بکرم او مغرور نشوند بلکه بایجاد و اعطای نعم و بعد از تکلیف و تمکین بتفضیل

او فریب بخورند و بجهة آن عاصی و کافر گردند و اعتماد ننمایید بر آنکه کرم و فضل او باعث بر ایشان ...
و بیجهت نوازد چه این امر منکر است و خارج از حکمت و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
این آیه فرمود که مغرور ساخت او را جهل او و فضیل عیاض گفته که اگر در قیامت از من این سؤال کنند ...
پردهای فروگذاشته تو مغرور ساخت و منصور عمار گفته که اگر حق تعالی از من سؤال کند گویم غرنی کرمک ...
مغرور ساخت و در معالم التنزیل آورده که ابوبکر وراق و ابو الفضل عابد و غیر آن از اهل اشارت گویند
و در تمجل از بهر آنست که گویا حجة تلقین است بنده را گوید الهی غرنی کرمک چنین قلت ما غرک بربک الکریم و
بکرم تو که بعد از ما غرک گفته بودی حاصل که حق سبحانه در روز محشر با بنده گوید که چه چیز ترا مغرور ساخت بخدا او ...
الذی خلقک آنخدای که آفرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فسویک پس راست کرد ترا و تمام گردانید اجزاء ...
ترا چنانکه باید یعنی اعضای ترا سلیم از عیب و نقصان و مقدار برای منافع مرتبه بر آن فعدلک پس برابر گردانید
معتدل و متناسب در خلقه بدون تفاوت و اعوجاج و اختلاف چنانچه یکی را اطول از دیگری یا ...
عینیه را اوسع از یکی دیگر ساخت و بعضی را اسود و بعضی را ابیض و بعضی بوی کسی او و بعضی را سرخ یا ترا ...
گردانیده نه مانند بهایم یا آفرید ترا الخلقة حسنه که مخالف سایر مخلوقات است فی ای صورة ما شاء در هر ...
خواست آن را رکبک ترکیب کرد ترا در هر صورتی که مشیت و حکمت او و اقتضا آن میکرد از صور مختلفه
و قبح و طول و قصر و ذکورت و انوثت و شبه او بام و اب یا خال و عم و غیر آن از سایر اقارب از حضرت امام ...
از آبای کرام او علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را گفت ای فلان ترا فرزندی آمده گفت بلی
یا رسول الله فرزند یا شبیه مادر است یا پدر فرمود اینچنین مگوی بدرستی که نطفه چون در رحم قرار گرفت حق تعالی ...
مرد و زن جمع باشد تا بآدم و صاحبه کند و او را بآن شبیه آفریند نمی بینی که حق تعالی فرموده فی ای صورة ما شاء رکبک بدل ۲ ما شاء رکبک
یعنی در آنچه میان تست و میان آدم ترا بیافرید و ترکیب کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد آنست
که قادرست که بهر صورتی از صور حیوانات که خواهد ترا آن صفور ... چه تصویر باختیار فاعل مختار است با یجاب موجب
که خلاف آن روا باشد و لیکن بفضل عمیم خود ترا با حسن تقویم خلق فرموده آن صورت انسانیت و عکرمه و ابو صالح نیز

به کفر و معصیة
بر عقوبت تیز کرده اند کلا باز ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعتست
نه آنست که باز ایستید از کفر و عصیان بلکه تکذبون بالدین تکذیب میکنید بروز جزا از روی عناد و تقلید یا عملیه ... ثواب
و عقاب و تکذیب مینمایید بدین اسلام که بدترست از طمع بکرم که اعترافست و ان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردارهای شما گفتار
شما لحافظین نگاه بانانند از ملئکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان در روز نامه اعمال و اقوال شما
یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش مینویسند در خبرست که چون بنده طاعة کند فرشته دست
راست آن مینویسد و بتعجیل تمام یکی را ده مینویسد و چون معصیتی کند بد و دلتنگ شوند و فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن
فرشته دیگر گوید هفت ساعة توقف کن تا باشد که پشیمان گردد و اگر در مدت توبه نکند فرشته دست راست با فرشته دست چپ گوید
که آن را بردار و بنویس که جاهل بنده ایست ان الابرار بدرستی که نیکوکاران و وفاداران لفی نعیم در بهشت با نعمت
باشند و ان الفجار و بدرستی که بدکاران که منکران بعث اند لفی جحیم در دوزخند این بیان الجزاست که حفظ اعمال را
بجهة آن مینویسند پس صفت فجار میفرماید که یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین در روز جزا که قیامت است و ما هم
و نیستند فجار عنها بغائبین از دوزخ گم شدگان بجهة خلود ایشان در آن یعنی همیشه در آن باشند و بیرون نیایند در
آن روز و بعضی معنی آنست که قبل از دخول دوزخ از آن غایب نبودند زیرا که سموم آن در قبور می یابند و ما ادراک و چه
دانا ساخت ترا یعنی چه دانی که ما یوم الدین چیست روز جزا ثم ما ادراک پس چه دانا کرد ترا و چه دانستی که ما یوم الدین
چیست روز جزا تکریر جهة مزید تعجب و تفخیم شأن آن روز است یعنی کنه آن را احدی نداند یوم لا تملک روزی که مالک نشود
نفس لنفس هیچ نفسی را برای هیچ نفسی شیئا چیزی را که از منفعت و دفع ضرر یعنی احدی نتواند که بقوت و قدرت خود
نفع یا بیبار رنج و یا از دفع عذاب کند والامر و حکم و فرمان یومئذ لله در آن روز مر خدا راست در جزا
و ثواب و عفو و انتقام و اذن شفاعة جابر از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود که همه کارها در آن روز مر خدا را
باشد ای جابر چون روز قیامت باشد همه حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدای برخلاف این روز که بعضی دعوی حکومت
و فرمانروایی میکنند و مثل آیت کریمه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار سورة المطففین ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
روایة کرده که هر که ویل للمطففین بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از رحیق مختوم آب دهد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که

یعلمون

قرات او در هر ایمن این سوره باشد حق تعالی روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن کرداند و نه او آتش را بیند و نه آتش اورا
و بجسر جهنم نگذرد و او را حساب نکند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکور نمود بذکر قیامت و آنچه معد است در آن برای ابرار
و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال مردمانی کرد در آن روز که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اهل مدینه در وزن و کیل خیانتی عظیم داشتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه مراجعت نموده
متوجه مدینه شد و در اثنای طریق این سوره نازل شد و گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی و دو صاع داشت یکی
که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود فروختی حق تعالی در شان او این سوره فرستاد که ویل ویل کلمه ایست جامع جمیع بلایا
یعنی انواع عذاب و عقاب و شدت و محنت مر کم کنندگانرا است در وزن و کیل الذین که آنانکه اذا اکتالوا چون می ستانند بکیل للمطففین
علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان برای خود می ستانند یستوفون تمام می ستانند و اذا کالوهم و چون می پیمایند برای مردمان
او وزنوهم یا می سنجند برای ایشان یخسرون زیان میرسانند و کم میکنند آنرا در آثار آمده که اهل مدینه همه تاجر بودند و
همگی این صفت خبیثه را از دست نمیدادند و معاملات را بطریق قمار نهاده بودند چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر آن
و چون این سوره نازل شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمیان بازار آمده بر ایشان خواند و بعد از آن فرمود که خمس بخمس پنج خصلت
موجب است که بعقب آن هیچ بلیه و مصیبت است گفتند یا رسول الله آنها کدامند فرمود هیچ قوم نباشند که نقض عهد کنند و با آن وفا
نکنند مگر که حق تعالی دشمن را بر ایشان مسلط کرداند و هیچ گروه نباشند که حکم کنند بغیر آنچه حق تعالی نازل کردانیده مگر که در میان
ایشان فقر آشکارا شود و هیچ جماعت نباشند که فاحشه و ناشایسته در میان ایشان پیدا شود مگر که مرگ مفاجاه در میان ایشان پیدا شود
و هیچ فرقه نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشانرا از نباتات و اقوات محروم سازد و بقحط و غلا مواخذ
نماید و هیچ گروه نباشند که منع زکوة کنند و آنرا بمستحقان ندهند مگر که باران را از ایشان باز دارند و در خبر است که
چون حضرت امیر المومنین علیه السلم از حکومات فارغ شدی ببازار کوفه در آمدی و مردمانرا فرمودی که ای مردمان بترسید
از خدا و کیل و وزن را تمام نمایید و طریق عدل را در آن مرعی دارید و در زمین فساد و تباهی مکنید روزی در بازار
مردی را دید که زعفران میکشید یافت که ترازوی راست نیست زعفران را از کفه ریخت و فرمود اول ترازو را بعدل راست
و بعد از آن اگر خواهی بسنج و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که در وزن و کیل خیانت کند فردا

روز

او را بقعر دوزخ در آرند و در میان دو کوه آتش جای دهند و با او گویند که این هر دو کوه را وزن و کیل کن و او همیشه بآن مشغول باشد
و مالک دینار فرموده که همسایه ای داشتم بیمار شد بعیادت او رفتم در نزع بود و بانگ میکرد که دو کوه آتش قصد من میکنند من گفتم ای مرد
این خیال است گفت نه چنین است بلکه حقیقت است زیرا که مرا دو مکیال بود که یکی ناقص و یکی زاید بود بناقص میدادم و بزاید میگرفتم
و این عقوبت آنست و از ابن مسعود مرویست که طلب حاجات خود مکن از کسی که روزی او بر سرهای مکیال و زبانهای ترازو باشد و از ابن مسعود
مرویست که نماز مکیالیست اگر که تمام بپیماید پاداش آنرا او تمام بپیمایند و اگر کم نماید در آیه ویل للمطففین داخل خواهد بود
الا یظن اولئک آیا گمان نمیبرند آن گروه پیش رسا ننده کم فروش انهم انکه ایشان مبعوثون بر انگیختگانند لیوم عظیم
مر روز بزرگی را چه هر که ظن وقوع این داشته باشد بر ایشان این قبایح جرات نکند چه جای آنکه بیقین دانسته باشد که مبعوث خواهد شد
و بر بعد ازاره محاسب خواهد شد یوم یقوم الناس در روزی که بر پای ایستند مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدگار
عالمیان یعنی از پای ننشیند تا فرمان برسد و آن مقام بمثابه ایست که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن کردن نباشد
تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باذن او سبحانه شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف حساب آرند و این شفاعت کبری باشد
و یاد روزی که بر خیزند مومنان از قبور خود برای امر پروردگار عالمیان جز او حساب و موید قول اولست اینکه از عبد الله
مسعود مرویست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال ایستاده باشند سرها در پیش انداخته و هیچکس زهره سخن کردن نداشته باشد
و همه منتظر آنکه ندائی از جانب حضرت عزت در رسد و در خبر است که مقدار ایستادن مومن آنمقدار بود که نماز فریضه گزارده
شود و در خبری دیگر آمده که سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که طول روز قیامت و غم و حزن آن بر مومن آنمقدار باشد که روزه
تابستان مر روزه داررا که وقت نماز بر کنار حوضی نشیند و آب بر خود ریزد و خنکی آب و هوای آن باو رسد تا آفتاب
غروب کند و عبد الله عمر گوید که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان چند مدت باشد
و در این مقام چه مشقت بمومنان رسد و میان بهشت و دوزخ منزلی باشد یا نه فرمود کفار و فجار سیصد سال در آن مقام
بر پای ایستند و هیچ ندائی بایشان نرسد و بسبب هول و دهشت قدرت تکلم نداشته باشند اما مومنان دو فرقه باشند گروهی
سابقان و گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان چون امتداد زمانی باشد میان دو کس که با یکدیگر راز گویند و چون راز ایشان
دراز شود از یکدیگر جدا شوند و بعد از سپیدت ساعتی بهشت نعیم در آیند و مقام اصحاب یمین چون مدت زمان مردی باشد که روزه دار

گرسنه و تشنه باشد و انتظار روز و رفتن آفتاب کشد و بعد از غروب روزه بگشاید الله او را به بهشت درآید و میان بهشت
و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماه راه و یکماه عرض آن آب آن سفیدتر از شیر و شیرین‌تر از عسل و برکنار
آن حوض قدحها باشد از نقره و آن قدار که هرکه یک قدح از آن بخورد هرگز تشنه نشود و او را آب خوردن حاجت
نشود و مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق بطریق سیل از سر ایشان جدا میشود و بگوش و اطراف ایشان
روان گردد و سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که او گفت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود در عرصات آفتاب را بالای سر بندگان بدارند بمقدار یک میل پس آفتاب بتحلیل رطوبات ایشان کشد
و بطریق عرق از بدن ایشان بیرون آید و این بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که عرق تا پاشنه پای ایشان
رسیده باشد و بعضی مانند لجام بدهن ایشان رفته پس حضرت صلی الله علیه و آله اشارت بدهن مبارک خود کرده فرمود
که الجمه الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده مرویست که عبد الله این سوره را قراءت میکرد و
چون بآیه یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه بر او غالب شده بیفتاد و از قراءت ممتنع شد و گویند روزی
بر ماهی بگذشت و گفت از خدا بترس و کیل را تمام کن که کم پیمایندگان را روز قیامت نزد خدای بدارند تا که عرق
از سر ایشان روان گردد و مانند لجام بدهن ایشان برود و از فضل مرویست که کم پیمودن ترازوی سیاهیست در روز
قیامت آورده اند که اعرابی بعبد الملک مروان گفت تو شنیده الخ حق تعالی در مطففین فرموده و از وعید مطفف
پس چیست ظن تو بنفس خود که اموال مسلمانان را بی وزن و کیل میگیری بی اندیشه و بیحساب در آن تصرف میکنی
کلا ردع است از تطفیف یعنی کم منمایید و از روز جزا غافل مشوید و بعد از آن در ذکر وعید فجار میفرماید
ان کتاب الفجار بتحقیق که نوشته اعمال الفجره لفی سجین در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع
شیاطین و کفره و فجره جن و انس وما ادراک ما سجین و چه چیز دانا ساخت ترا که ما سجین چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست
نوشته شده یا محل کتابیست که حروف آن روشن و نمایانست و پایان کرده شده بعلامتی که هرکه آن را ببیند داند که اصلا
در آن خیری نیست از کعب الاحبار مرویست که چون ارواح و کتاب فجار را بآسمان برند اهل آسمانها از قبول آن ابا کنند
پس بزمین باز آرند زمین قبول نکند بزیر زمین هفتم برند بسجین که موضع ابلیس است و شکر بندند و روایة دیگر از

۲۷۹ کعب منقول است که گفت در توریة یافتم که سجین نام درختیست در زیر زمین هفتم که ارواح شیاطین در آن نوشته چون
درهای آسمان را بر ارواح کافران مسدود دست ایشان را بسجین اندازند و روایة کلبی سجین سنگیست سبز در زیر زمین
هفتم آسمان از آنست و نامهای اعمال کافران در آن سنگ نهند و گویند صخره است مجوف در زیر دوزخ پوشیده جای
کافران و نامه اعمال ایشان در آنست و ابو هریره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سجین چاهیست
در جهنم سرگشوده و فلق چاهیست در جهنم سرپوشیده و اصح آنست که کتاب مرقوم مفسر کتاب الفجار است و تقدیر کتاب الفجار
کتاب مرقوم یعنی نامه اعمال کافران نابکار نامه ایست نوشته پایان کرده شده ویل یومئذ للمکذبین شدت
عذاب و عقوبة در آن روز مر تکذیب کنندگان راست الذین آن مکذبان که یکذبون تکذیب میکنند بیوم الدین
بروز جزا و باور ندارند آن را وما یکذب به و تکذیب نکند آن روز را الا کل معتد مگر هر ستمکار از حد درگذرنده
در تقلید که بقدرت الهی و علم او استبعاد کنند اعاده او را مستحیل دانند اثیم تیره کاری بسیار مشغول در شهوات
و معاصی که مشغول رضیه باشد او را از ماورای آن و او را از کار معاد مای آن داشته اذا تتلی علیه
آیاتنا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قال گوید از روی فرط عناد و اعراض از حق که این اساطیر
الاولین افسانه پیشینیانست کلا نه چنین است که مکذبان میگویند بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم
بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث اعتقاد و کثرت
و معاصی زنگ گرفته و تاریک شده و بحجابیه این معرفت حق و باطل بر ایشان پوشیده گشته و در حدیث آمده که بنده
هرگاه گناهی کند نقطه سیاه در دل او پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد عیاشی و زراره نقل کرده اند
که حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که هیچ بنده مؤمن نباشد مگر که دل او نقطه سفیدی است چون گناه کند نقطه سیاهی
آن پیدا شود چون توبه کند سیاهی زایل گردد و اگر در گناه متمادی شود و بر آن مداومت نماید آن سیاهی زیاده
شود تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند و چون آن سفیدی بالکلیه پوشیده گردد صاحب او هرگز بکار خیر بازنگردد
و دایم در معاصی باشد و بعد از آن فرمود که اینست معنی قوله تعالی بل ران علی قلوبهم و حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمود
که دل زنگ میگیرد پس چون نعمای الهی را بیاد آورد زنگ منجلی میشود و روشن میگردد کلا باید که باز ایستند کفره و فجره

از کثرت فجوری که در دلهای ایشان غالب میشود و سبب آن زنگ غفلت بر آن نشسته و غشاوه غرور آن را معطل سازد
و تیره دل کردند كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود يَوْمَئِذٍ در آن روز لَّمَحْجُوبُونَ
در پرده شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از تفسیر این آیه رسیده فرمود
که ای محرومان عن ثوابه و کرامته ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ در آیندگانند بدوزخ و همیشه
سوزندگان در آن ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا پس گفته شود یعنی زبانیه بایشان گویند از روی توبیخ الَّذِي این عذاب آن عذابست
كُنتُم بِهِ بود که تا بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردند كَلَّا ردعست از تکذیب یعنی باید که از تکذیب این
توعیدات و تهدیدات باز ایستید و تصدیق نمایید بوقوع آن و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که إِنَّ
بدرستی که كِتَابَ الْأَبْرَارِ آنچه نوشته می شود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لَفِي عِلِّيِّينَ
در علیین است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا مَا عِلِّيُّونَ که چه چیزست علیین كِتَابٌ مَّرْقُومٌ نامه
کتابتیست مسطور یا مکان کتابتیست که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر که ببیند داند
که در آن همه خیرست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر شوند بآن کتابت ملائکه مقربان درگاه کبریا و حفظ آن کنند
یا گواهی دهند بر آنچه در آنست در روز قیامت و آن کتاب مرفوعست در آسمان هفتم در زیر عرش که مکلل گردیده است
بواسطه تعظیم و تکریم آن و بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است و بروایت ابن عباس لوحیست از زبرجد
سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار در آن مکتوبست و از کعب و قتاده و مجاهد نقلست که علیین در آسمان هفتم است
و ارواح مؤمنان در آنست و اصح آنست که کتاب مرقوم مفسر کتاب الابرارست و تقدیر آنکه کتاب الابرار
کتاب مرقوم یعنی نامه اعمال ابرار در جاییست که آن را علیین گویند و تو چه دانی که علیین چه چیزست یعنی جاییست
بلند قدر و مکانة و رفعة و نامه اعمال ابرار نوشته یا نشان کرده شده که هر که آن را ببیند داند که اصحاب
آن نیکوکار باشند مرویست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ملائکه حفظه چون عمل بنده بردارند باستقلال تمام آن را
تا بآسمان برند و در جایی که اراده الهی باشد رسانند وحی آید بایشان که شما نگهبانان بودید بر عمل بنده من و من نگهبانم
بر آنچه در دل او بود و او عمل را خالص نکرده و آن را بریا و سمعه آمیخته پس آن را سجین برید پس حق تعالی در

صفت

صفت ابرار میفرماید که إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت پر نعمت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها
و حجلهای آراسته يَنظُرُونَ مینگرند بچیزهایی که خوش دلشان و فرحناک میشوند از مناظر جنت و انواع نعمة و کرامة
یا بعرش و انبیا و اوصیا نگرند یا بکفار نگرند که در درکات دوزخ بانواع عذاب معذب باشند تَعْرِفُ بشناسی ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ
در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعیم بهشت یعنی بهجت متنعم و طراوت در روی ابرار يُسْقَوْنَ آشامانیده
شوند یعنی بایشان دهند مِن رَّحِيقٍ از شراب خالص بیغش که سفید و خوشبو باشد و آن مَّخْتُومٍ مهر کرده شده باشد یعنی
ظروف آن که کوزها و ابریقهاست خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک باشد و مهر بجهت آن کنند که تا تو اهل
بهشت نشود که دست کسی بآن رسیده و موجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود مهر بردارند و این غیر خمریست
که در انهار بهشت است از ابو درداء مرویست که مشک شراب بهشت است مانند نقره و اهل بهشت ختم شراب خود
بآن نمایان کنند و بروایه ابن عباس ختم آشامیدن آن شرابست که مشکست تا نشسته بعد از آشامیدن بوی مشک
از لب دهن خود یابد و در روایه آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را در آن داخل سازد و بیرون آرد
هیچ ذی روحی نباشد در دنیا مگر که از بوی آن بهشت او رسد و همه دنیا از آن معطر گردد وَفِي ذَٰلِكَ و در این شرابها یعنی
فَلْيَتَنَافَسِ باید که رغبت کنند الْمُتَنَافِسُونَ رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد و در
حدیث آمده که هر که در روزهای گرم تابستان روزه دارد حق تعالی رفع تشنگی او کند بآب دادن از شراب رحیق مختوم
و از جمله وصایا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده اینست که ای علی هر که ترک خمر
کند جهت رضای خدا و امتثال امر حق تعالی او را از رحیق مختوم آب دهد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِن تَسْنِيمٍ
از چشمه تسنیم است در تبیان آورده که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد
و آن اشرف اشربه بهشت است و میمون بن مهران گوید که از ابن عباس پرسیدم تسنیم چیست فرمود از جمله آن چیزیست
که حق تعالی فرموده که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته ام از برای بهشتیان
از آنچه چشم ایشان را روشن سازد حسن نیز گفته که تسنیم از خفایای اشیاست که حق تعالی برای اهل بهشت مخفی ساخته
و گویند شرابیست که از بلندی بهشتیان ریزان میشود و گفته اند چشمه ایست جاری در هوا و در اوانی اهل بهشت بجهت

میشود بر سبیل جه و چون اوانی پر شود باز ایستد و قطره از آن بر زمین نریزد پس تفسیر تسنیم میکند که عَیْنًا یعنی تسنیم چشمه‌ایست که
یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ می‌آشامند با آن نزدیکان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن را می‌نوشند و ممزوج آن را با برار میدهند
از ابن عباس نقلست که چون مقربان مشغول بما سوی نشده‌اند یعنی محبت حق را بمحبت غیری آمیخته‌اند شراب ایشان
صرفست و آنانکه محبت ایشان آمیخته باشند شراب ایشان ممزوج باشد آورده‌اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید مغیره و عاص بن
وائل و اتباع ایشان هرگاه فقرای صحابه چون عمار و صهیب و خباب و بلال و امثال ایشان را میدیدند با ایشان سخریه و استهزا
میکردند بر سبیل طعن و افسوس میگفتند که اینها چند آیه آمد که اِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آوردند و
اجرام صحیفه اعمال الجرایم شرک و عصیان سیاه کردند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده‌اند يَضْحَكُونَ
يتغامزون میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بر مؤمنان غمز میکنند بچشم یعنی اشارت میکنند بجهت استهزا و در کشف
آورده که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم با جمعی از فقرای مسلمانان بر راهی بگذشت جمعی از منافقان بدیدند بخندیدند
و بچشم و ابروی اشارتها کرده طریق استهزا پیش گرفتند و نزد یاران خود رفته گفتند رأینا الیوم اصلع راس و رأیتم
مااموز اصلع است مراد ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم بود و بر این سخن بسیار بخندیدند و هنوز آنحضرت بمسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسیده بود که این آیه نازل شد که منافقان نامه سیاه بر مؤمنان می‌خندند و بچشم و ابرو غمزه
میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ باز میگردند بدانچه کرده‌اند
و گفته‌اند و فاکهین که قرائت حفص است مبالغه فکهین است و حاکم ابوالقاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل باسناد
خود از ابی صالح روایت کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین اجرموا منافقان قریش‌اند والذین آمنوا علی بن ابیطالب ع
و اصحاب اویند و این روایت را ابوسعید بلخی که از رواة اهل سنت است از [illegible] خود روایت کرده از ابن عباس که مراد
از ان الذین اجرموا بنی امیه بودند که چون حضرت علی بن ابیطالب علیه السلم با جمعی از مؤمنان بر ایشان بگذشته بچشم
و ابرو اشارت بعلی بن ابیطالب کردند و تغامز از ایشان بظهور رسید و مراد بالذین آمنوا امیرالمؤمنین علیه السلم
و خواص اویند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شیعه او را و آنانرا که با او بودند بشارت داده فرمود که انکم
ستطهرون علیهم و هم معذبون یعنی زود باشد که شما دست یابید بر ایشان و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و مقاتل

نیز که از اعاظم سنیانست همین روایت را در تفسیر خود آورده و در آخر گفته که چون شیعه او لیا بعد از عمرو استهزا
منافقان نسبت باو و خواص او بمجلس منور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت این آیه را بر شیعه او لیا خواند
و آن روز دین را از بس سرور و رفعت قدر او را عند الله بر ایشان منکشف ساخت و نیز حق تعالی در صفة اهل کفر و نفاق
میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون به بینند کافران و منافقان مؤمنان را قَالُوا گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه که تابع محمد اند لَضَالُّونَ در آینه گمراهند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده‌اند اهل کفر و نفاق
عَلَيْهِمْ بر مؤمنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر هدایت و ضلالت ایشان این تهکمست بر ایشان و چون کفار با
مؤمنان باین طرز سلوک کنند بودند و پیوسته استهزا بر ایشان کرده میخندیدند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز قیامتست
الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده‌اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کفار يَضْحَكُونَ میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ در حالتی که بر تختها و حجلهای
آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ مینگرند بایشان که در دوزخ بانواع عذاب معذب اند و در سلاسل و اغلال مقید مراد آنست
که اهل ایمان در روضه جنان در رضوان و صفا بر کفار نظر کنند بعد از آنکه ترفه و متنعم ایشان را مشاهده کرده باشند در
حینی که بر تختهای بهشت بخاطر جمع و امنیت مانند پادشاهان نشسته باشند و در اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند
و دوزخیان را گویند که به بهشت در آیید ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان گردند و چون در رسند خزنه فی الحال
در بروی ایشان دربندند مؤمنان از این حال خندان شده گویند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شوند کافران
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها که در دنیا میکردند از سخریه و استهزا و استفهام بر سبیل تقریرست یعنی البته پاداش داده شوند بمثل
آنچه با مؤمنان میکردند از استهزا و ضحک و بجهت آن بعذاب نیران و عقاب جاودان گرفتار گشتند سورة الانشقاق
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره انشقت بخواند خدای تعالی او را در پناه خود گیرد از آنکه نامه
عمل او را از پس پشت باو دهند بلکه او را بدست راست او دهند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره کرد باحوال قیامت
افتتاح این سوره نیز بمثل آن و اهوال آن نموده فرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان آن بزمین آیند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم مرویست که آسمان
شکافته گردد از کهکشان وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و بشنود و فرمان برد مر پروردگار خود را یعنی منقاد شود با مر قدرت او سبحانه را

ولست
دران مانند انقیاد مطیع امر را که از جانب مطاع باو وارد شود مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان
و از وی امتناع ننماید وَحُقَّتْ و سزاوار گردانیده شده است آسمان باستماع و انقیاد امر حق تعالی چه او سبحانه
خالق آنست پس فی الحقیقه مطیع و منقاد فرمان او باشد وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود
بانبساط که کوهها و جمیع بلندیها از میان بردارند و او را چنین باز کشند که هیچ موضعی زان مرتفع و منخفض نماند
چنانچه اگر تخم مرغی در مشرق باشد آنرا در مغرب توان دید و عکس با فراخی و گشادگی او زیاده گردد وَأَلْقَتْ
مَا فِيهَا و بیرون افکند آنچه در اندرون اوست وَتَخَلَّتْ و تکلیف کند در خالی شدن یعنی هر چه جهد
که او را درین باب ممکن باشد بجای آورد تا هیچ چیز در باطن او نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و فرمان برد زمین مر حکم خدا را
در بیرون افکندن و خالی شدن از همه وَحُقَّتْ و سزاوار گردانیده شده است انقیاد حکم خدا را چه مخلوق خدا است
چه مخلوق اوست و عنان اختیار در قبضه اقتدار او مرویست از حضرت پیغمبر صلعم چون علامات قیامت ظاهر گردد
و زمین آنچه در درون دارد بیرون افکند از پارهای جگر خود یعنی ستونهای زر و سیم ظالم گوید بجهت این ظلم و قتل از همان کرد
و سارق گوید بدین چیز دست مرا بریدند پس همه غافل شدند و آنها را نگذارند پس يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مراد جنس است و
خطاب جمع بهر یک از مکلفان اولاد آدم است إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی که تو کار کننده رنج و سعی کام إِلَى رَبِّكَ
تا وقت رسیدن بجزای پروردگار خود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد پس ره از آن در نفس نبوط هر که خود فَمُلَاقِيهِ
پس تو رسنده بکار خود آن کار خود را ملاقات بجزا از گردار نیک او بدکار یعنی البته پاداش خود را
و از آن مقر و چاره نداری و ملاقات کننده بجزای آن که مرتب است فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ اما آنکه داده شده است
نامه اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود حِسَابًا
يَسِيرًا حسابی آسان که اصلا در آن مضایقه و مناقشه نباشد و اعراض نکنند بدانکه او را بدیها نگیرد و در آن تشقق
یا بد همینکه اهل کمال را بمناقشه و اعتراض باشند و عایشه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را با وی نمایند و بعد از آن عفو کنند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که هر کرا حساب کنند معذب گردد گفتند یا رسول الله صلعم حق تعالی فرموده که فسوف یحاسب حسابا یسیرا فرموده

مراد

مراد بحساب یسیر عرض ذنوبست باو نه حساب آن چه هر کرا در حساب او مناقشه کنند البته معذب شوند وَيَنْقَلِبُ
و باز گردد آنکه حساب او آسان باشد إِلَى أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی عشیره خود از اهل ایمان یا بکرد مؤمنان یا بزنان خود
از حور العین مَسْرُورًا شادمان و خوشحال شده بسبب آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات خود
و در حدیث آمده که هر که سه خصلت را باشد حق تعالی حساب او را آسان کند و به بهشتش برد پرسیدند که آن سه خصلت کدامست فرمود
که یکی آنست که عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد دیم آنکه پیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیوم آنکه عفو کنی و درگذری از
کسی که بتو بدی رسیده باشد وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ
او و آن چنان باشد که دست او را بگردن او ببندند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آرند و از آن طرف نامه را
در دست او نهند و با او گویند بنگر کتاب او گوید چگونه نامه را از پس پشت خود بخوانم پس گردن او را باز پس شکنند تا نامه
خود را ببیند تاریک و سیاه عاجز و متحیر شود و نیز گفته اند که آنرا بخوانند و مقاتل گفته که دست چپ او را منخلع گردانند از پشت
او و نامه را در آن نهند فَسَوْفَ يَدْعُو پس زود باشد که تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را و یا گوید وا ثبورا و این نیز طلب هلاکت
وَيَصْلَى سَعِيرًا و در آید بآتش دوزخ و همیشه ملازم آن باشد بیان موجب این عذاب میکند که إِنَّهُ بدرستی که این کس كَانَ
فِي أَهْلِهِ بود در دنیا در میان کسان خود مَسْرُورًا شادمان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار و بجهة فرط غرور آن
فارغ بود از روز پسین را إِنَّهُ بدرستی که بود او که گمان برد أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بجزای او را بعث و نشور نبود
بَلَىٰ آری او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستی که پروردگار او كَانَ بِهِ هست باو و اعمال او بَصِيرًا بینا پس
او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و جزا باو خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بسرخی
که بعد از غروب آفتاب پیدا شود یا بیاضی که در عقب حمره بماند و گویند این بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است از
افقی بافقی و قول اول مرویست از ائمه هدی صلی الله علیه و آله و اکثر عامه وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع
و فراهم آورد و بپوشد یعنی هر چه تاریکی شب آنرا جمع کند و فرو پوشد بعد از آنکه در روز منتشر شده باشد از انواع دواب
چه در شب هر شیئی گرا است بمأوی خود رجوع میکند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل
گردد و این وقتیست که بمرتبه بدریت رسد در شب چهاردهم جواب قسم آنکه لَتَرْكَبُنَّ هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید یعنی اقدام کنید

[illegible] کشف [illegible]

و ملاقات نماید لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی پس از حالی که مطابق یکدیگر باشند در شدت و هول مراد مرگست و نشر آن
و قیامت و مواقف آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و گویند مراد تحویل بنی آدمست در دنیا از حالی بحالی از نطفه
بعلقه و از آن بمضغه و عظم و لحم و خلق دیگر که دمیدن روحست و جنین و ولید و رضیع و فطیم و یافع و هو المترعرع و ناشئ
و مترعرع و هو المترف بالقوة و محتلم و بالغ و امرد و فل و شاب و همچنین تا بکهولت رسد و شیخ شود پس این
از نطفه تا حین موت طبیعی این احوال متنوعه پیدا میکنند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
لتركبن سنن من كان قبلكم من الاولين یعنی مراد اینست که در میان شما واقع میشود آنچه در میان قرون
ماضیه بود و در شما جاری میشود آنچه در ایشان جاری شده پس میان شما و ایشان تطابق و توافقست مانند نطاق
بر بر یا بر بر دیگر که محاذی اولست و از عطا مرویست که مراد حالست بعد از شدت و شدت بعد از رخا و فقر
بعد از غنی و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت بعد از آن بر سبیل تبکیت و انکار
میفرماید که فَمَا لَهُمْ پس چیست کافران قریش را که با وجود این احوال و تفاوت مراتب لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بخدا و روز قیامت و بقرآن و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تصدیق نمی نمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور
حجج وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ فروتنی میکنند
و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگذارند و سجده نمیکنند بر تلاوت و اتفاق علما این سجده از سجدات مندوبه است
نه مفروضه و سجده نا کردن کفار نه جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه گرویده اند
يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن و ایمان نمی آرند بجهت اقتدا بر ؤس و تقلید آبا و خود
در تکذیب وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناترست بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه میدارند در دلهای خود از کفر و بآنچه پنهان میکنند
از کینه و عداوت مؤمنان و یا بآنچه جمع میکنند در صحف خود از اعمال سیئه و ذخیره مینهند از انواع عقوبات
اخرویه فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک ایراد بشارت در مقام انذار برای تهکم است
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی
غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و با منت ننهاده سورة البروج ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده

که هر

که هرکه سورة البروج بخواند حق تعالی بعدد هر روز عرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه بوی کرامت فرماید و یونس بن ظبیان از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هرکه این سوره را در نماز بخواند محشر و موقف او با مرسلین باشد چه این سوره پیغمبر
صلی الله علیه و آله است و چون حق تعالی ختم این سوره بذکر مؤمنان کرد افتتاح این سوره نیز چنان کرده فرمود که
بسم الله الرحمن الرحيم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
سوگند باسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که آن حمل و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و
عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و ثور است ماه قصور رند در ارتفاع منازل و ماه در هر برجی دو روز و کسری باشد
و آفتاب در هر برجی یکماه و یا مراد ابواب سموات است که نوازل اشیا از آن نازل میشود و گویند که کوشکها اند
از سرخ و زرجد سبز و نقره سفید و گوهر و مروارید و آن مواضع عبادت ملائکه است همچنانکه زمین مسجد
آدمیان است وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند بروز وعده داده شده بر او روز قیامت که خلایق در آن
مجازات خواهند یافت وَشَاهِدٍ و سوگند بهر که حاضر شود در این روز از مکلفان و غیر آن و بآنچه حاضر کرده
شود در آن از عجایب و غرایب عالم آدر این دو لفظ اختلافست و از الجمله شاهد حق تعالی است که همه را می بیند
و مشهود بندگان یا بعکس چه بنده شاهد است بر وجود او و گفته اند شاهد پیغمبر است صلی الله علیه و آله بقوله انا ارسلناك
شاهدا و مشهود امتان و حضرت امام حسن علیه السلام فرموده که شاهد حضرت رسالتست و مشهود روز قیامت و حضرت
ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام فرموده اند که شاهد روز جمعه است و مشهود عرفه چه جمعه گواهی میدهد بر هر عاملی که در آن
عمل کند و عرفه مردمان در آن حاضر میشوند و یا شاهد حجر الاسود است و مشهود حاجیان و یا شاهد ایام و لیالی و مشهود
بنی آدم و باقی اقوال و اختلافات و وجوه هر یک از آن در این مقام خوانده بمنهج الصادقین جواب قسم آنکه قُتِلَ
أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ آن آسیب لها کشتند و ملعون شدند خداوندان شکافها در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین
کنده بودند و آتش کردند برای تعذیب مؤمنان و قصه اصحاب اخدود بطریقی که مسلم در صحیح خود از ابن مسلمه
نقل کرده و او از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از صهیب و وی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که ایشان جمعی
مشرک بودند از اصحاب یوذنواس حمیری و در زمان او جوانی بود کاهن و شعبده که مدار ملک بر وی بود و چون آن کاهن بسن شیخوخه

مشهود

رسید و بمرض مرض مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعف کلی بقوای من راه یافته صلاح آنست که جوانی
اصیل عاقل بمن بسپاری تا آنچه دانسته ام بوی بیاموزم تا بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را
پسندیده آمد و بر وفق مدعای او پسری بوی بسپرد و آن ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت و در رهگذر
پسر صومعه راهبی بود روزی آن پسر را بخاطر رسید که در آن راهب را ببیند بدر آمد از اقوال و افعال
راهب متعجب شده طریق رهبانیت را پسندیده و بدین او متدین شد و خدا پرست گشته هر روز که نزد ساحر
رفتی و آمدی بیامدی و با راهب صحبت داشتی و چون بسبب صحبت او با راهب دیر پیش ساحر رفت ساحر او را
میزد و انواع ایذا بوی میرسانید که چرا دیر می آیی و چون در بخانه میرفت اهل خانه وی را میزدند و میرنجانیدند وی
شکایت این حال را براهب عرض کرد راهب گفت که اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر آمدی بگو اهل خانه مرا نگاه داشتند و اگر
اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو نزد ساحر ماندم القصه چون در خدمت راهب مردی عاقل مستجاب الدعوه
گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهایی بر سر راه آمده که بر مردم بسته بود و خلق
از طرف چراه مانده بودند جوان پیش آمده با خود گفت حقیت راهب و بطلان حالی بر من ظاهر میشود پس سنگی برداشته گفت
بار خدایا اگر راهب نزد تو دوستر از ساحر است پس این اژدها را بکش و سنگ را بجانب او انداخت بر سر او آمده کشته شد
و بروایتی اسم اعظم بر خواند و دست بر پشت او مالیده گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و وقتی
دیگر شیری بر سر راه آمد جوان سنجیده در گوش او گفت او نیز از سر راه رجوع است و باسم اعظم اکمه و ابرص را شفا میداد
و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد و چون خبر وی در شهر منتشر شد ارباب حاجات روی با آن جوان آورده بدعای او
مرادات هم محصل می شد و چون این خبر براهب رسید او را گفت تو ببلایی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا بدست دشمن
ندهی جوان گفت چنین شد پس حاجب ملک نابینا شد و نزد وی آمده مال بسیار از برای او آورد و شفا طلبید جوان گفت
من شفا نمیتوانم داد بلکه خدا شفا میدهد اگر متابعت من کنی و سر را بهیچ کس بتوفیق خدا چشم ترا روشن سازم
حاجب عهد کرده جوان او را کلمه شهادت تلقین نموده و دعا کرد چشم او روشن شد و نزد ملک آمده ملک گفت که
تو چون روشن شدی گفت خدا مرا شفا بخشید ملک گفت مرا میگویی گفت نه گفت غیر از من خدایی است جواب داد که الله الذی

لا اله

لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شیء ملک بطریق حیله گفت این تلقین را از که داری با من بگو تا بوی نیکویی کنم حاجب
از شعف که باسلام ملک داشت قصه جوان را در میان آورد ملک او را طلبیده گفت غیر از من خدایی دیگر است گفت نعم
ربی و ربک الله او بنوازش او را شکنجه کرد و پیوسته عذاب مینمود تا او را از احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را
حاضر گردانیده او را گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول ننمود پس باره او را عذاب کرده چند انکه جهد
و جهد بنمود جوان قبول نکرد فرمود تا او را در دریا غرق کنند جمعی وی را بلب بحر آوردند و او را بکشتی در آوردند
و چون بمیان دریا رسید خواستند که او را در دریا اندازند جوان گفت بار خدایا شر ایشان را از من کفایت کن بهر وجهی
که خواهی فی الحال کشتی منقلب شده غرق گشتند و او بسلامت بکنار آمد خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را
بکوهی برده بزیر اندازند چون بر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزید و بروایتی دیگر بادی برآمد
و موکلان را از کوه در افکند و او بسلامت باز آمد و ملک گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب
شده بفرمود تا او را در آتش افکنند دیگران سوختند و او را هیچ ضرری نرسید پس بر دار آویختند و تیر باران کردند
هیچ تیر کارگر نیامد جوان گفت ای ملک ایمان آر تا بخدایی که اینهمه آثار قدرت از وی دیدی او عناد ورزیده
گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو قتل من است مردمان را بر پای جمع کن و مرا بر درختی بیاویز و تیری از کیش
من بیرون کش و بگو بسم الله رب الغلام بنام خدای این غلام و بیفکن تا بمن آید ملک چنین کرد تیر بر صدغ آن جوان آمده
شربت شهادت چشید حضاران جمیع همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام امرا لعنته از آنچه میترسیدی بر تو نازل شد ملک را
غضب بیشتر شده بفرمود تا حفرها کنند و در و آتش افروختند تا هر که ایمان آورده باشد در آتش اندازند و اگر نگردیده
اعوان بفرمود او مرتکب این امر شده بر کنار حفرها نشستند هر که را می آوردند استفسار میکردند اگر بخدا گرویده بودی سوختند
و اگر بنده است از و باز میداشتند تا آنکه زنی مومنه را با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بجهت کودک از لب خندق
میگریخت طفل بسخن در آمده بمادر گفت ای مادر اصبری فانک علی الحق صبر کن که تو بر حقی و بروایتی دیگر ای مادر داخل
شو در این آتش و باکی مدار که آتش جهنم از این سخت تر است زن چون این بشنید بسعی تمام خود را با کودک در آتش انداخت
آورده اند که چون مادر و پسر بمیان آتش در آمدند حق تعالی بادی سخت بوزید تا در زیر حفرها در آمده آن آتشها را

از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و یک شعله از آن در بلاد ایشان و تخت افتاد و برخی دیگر بلشکر ایشان واقع شده همه را سوخت
و آن زن و کودک و دیگر مؤمنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفته بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شدند
و گویند طول اخدود چهل گز بود و عرض آن دوازده گز عیاشی باسناد خود از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شخصی به اسقف نجرانی فرستاده او را از اصحاب اخدود سوال کرده وی قصه ایشان را اخبار نمود
حضرت با وی فرمود که نه چنین است که تو گفتی لکن من ترا خبر دهم به آنکه حق تعالی مردی حبشی را پیغمبر فرستاده ایشان تکذیب
او کردند و بعضی اصحاب او را بکشتند و بعضی دیگر از اصحاب او مانده بودند بگرفتند و بنای حظیره بر آتش کردند و همه مردمان را
نزد او جمع کرده گفتند هر که بر دین ماست و مأمور امر ما باید که بیکطرف رود و هر که بر دین حبشی است در این آتش اندازند پس اهل ایمان
دست یکدیگر را گرفته خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه با کودکی یکماهه نزد آتش آمده دلش بر کودک بسوخت و خواست که باز گردد
کودک گفت ای مادر مترس و مرا و خود را در این آتش انداز که این منقبت در راه خدا اندکیست زن خود را با کودک در آتش انداخت
و حق تعالی جمیع ایشان را بغضب لعنت کرده فرمود که قتل اصحاب الاخدود یعنی ملعون گشتند اصحاب گوها که آن آتشها بود
ذات الوقود خداوند هیزم بسیار که بآن افروخته می‌شد اذ هم در وقتی که ایشان علیها قعود بودند بر کنارهای حفره‌های آتش نشستگان
برای الجای اهل ایمان در آن وهم و اعوان ملک علی ما یفعلون بآنچه میکردند بالمؤمنین بگروندگان شهود
گواهی دهندگان بودند یعنی نزد ملک بجزای یعنی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه ملک با ایشان امر کرده بود و با ملک
و اعوان او شاهد بودند و تا بر عمل شنیع راضی و شاکر بودند و انکار نکردند اصحاب اخدود و ما نقموا از مؤمنان چیزی را کراهت
نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی الا ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او
باید ترسید الحمید ستوده که برحمت و مثوبت او امیدوار باید بود خلاصه معنی آنست که هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شوند
که انکار ایشان باید کرد و انتقام از ایشان باید کشید مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع حمد و ثناست
الذی له آنخدای که مراو را ثابت ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدا
بر همه چیزها از اقوال و افعال مؤمن و کافر و غیره شهید گواهست و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق
آنست که بوی ایمان آرند و او را پرستش نمایند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق کفر پیش گیرند ان الذین بدرستی که آنانکه فتنوا

المؤمنین والمؤمنات و رفته انداختند مردان و زنان گرونده را یعنی ایشان را با آتش انداختند ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بخدا
و از کفر و طغیان توبه نکردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق و مر ایشان راست عذاب
آتش سوزان یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم که متسع باشد بسبب ایشان و زاید در احراق همچنانکه آتش اخدود متسع بود و بالجمله
ایما مراد آنست که عذاب جهنم بسبب کفر ایشانست و عذاب حریق بسبب احراق ایشان مؤمنان را و گویند مراد از عذاب جهنم
غیر احراقست از انواع دیگر که آن زقوم و غسلین و مقامعست که در آخرت برای ایشان معد و مهیاست حذیفه فرموده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت که در دوزخ شیرانند و سگان و سایر سباع و شمشیرها و کلوبها از آتش و خدا تعالی فرشتگان را
بآن موکل کرده تا بآن ابزارها کافران را شکنجه کنند و بآن شمشیرها پاره پاره کنند و بخورد سباع دهند و هر عضوی را که بخورند
عضوی دیگر آفریده شود و گویند مراد از عذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود چنانچه در روایت آمده که چون مؤمنان را
باخدود انداختند آتش از آن ارتفاع یافت بمقدار چهل گز و بر ایشان احاطه کرده همه را بسوخت ان الذین آمنوا
بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته مراد مؤمنانی اند که ایشان را در اخدود انداختند
لهم مر ایشان راست جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار و بامهای آن جوییها
ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است ان بطش
ربک بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لشدید هر آینه سختست یعنی مضاعف در عنف چه بطش بمعنی اخذ است
بعنف و این نسبت بجبابره و ظلمه کفارست و نشانه آنست در آنکه هر کرا بسبب کفر و عناد در سلسله عذاب و عقوبت اعقاب
کشند هرگز امید نجات از آن نخواهد بود انه بدرستی که خدا تعالی هو یبدئ او انشا میکند بطش خود را در دنیا بر
کافران ویعید و اعاده میکند ایشان را در عقبی برای حساب و جزا وهو الغفور و اوست کثیر الغفران مر آنان را
که از کفر توبه کنند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنانی که اهل طاعه باشند یا انابت کنند الودود دوست مر آنکس که مطیع
او باشند و بمحبت طلب رضای او و از معاصی اجتناب نماید مراد بمودت او استجابت بنده اعطای نعم جلیله و مرتبه رفیعه است
و قبول اعمال او و گویند مراد بمودت او القای محبت بنده است در قلوب چنانکه گفته تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا
ذو العرش المجید خداوند عرش عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو رفعت بغایت المجید بزرگوار ذات و صفات

وغالب بر جمیع مکونات فَعَّالٌ او بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ هرچه خواهد احداث نماید و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد از حال
جمیع کفره علی الاجمال هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریرست یعنی البته آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرهای اهل کفر
که برای بیرون آمدند و کمر عناد و عداوت بر میان بستند و مکذب انبیا شدند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار گشتند
فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بدل جنود است یعنی بیقین شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که آنها تکذیب انبیا نمودند
و استیصال ایشان بسبب آن و غالب شدن انبیا بجهت صبر بر ایذای ایشان پس تو نیز در صبر و شکیبایی اقتدا با نبیا نمای بَلْ بلکه حالت کفار
الذين كفروا
بدتر کردند بحضرت رسول و بروز قیامت تصدیق نمایند بلکه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه فِي تَكْذِيبٍ در تکذیب ثابت اند
یعنی وقوع قیامت و حشر اجساد را باور نمیدارند وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ و خدای از ورای ایشان مُحِيطٌ احاطه کننده است بعلم و قدرت بایشان
از و فوت نتوانند شد و نتوانند گریخت این کلام مستعمل است برای محافظت شی از جمیع جوانب چنانکه امکان فوت آن نباشد یقال
قد احاطه فلان من ورائه اذا اخذ علیه مسلک فلا مهرب منه بوجه من الوجوه از پس اوست یعنی هیچ مسالک و طرق او را گرفته
که هیچ محل گریختن او را از آن نجات ندهد بَلْ بلکه چنانست که ایشان میگویند هُوَ بلکه آنچه ایشان تکذیب آن کردند قُرْآنٌ
مَجِيدٌ قرآن شریف بزرگوارست او حد در نظم و اعجاز و جلیل القدر و گویند مجید آنست که با علو آیت که مشتملست
بر معانی جلیله و دلایل بینه برای امتیاز حق از باطل نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحی که نگاهداشته شده است از تغییر و تحریف
و زیاده و نقصان و یا از شیاطین و از ابن عباس و مجاهد منقولست که لوح محفوظ یکدانه در سفید است طول آن از آسمان تا
زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت سرخ است و بروایتی از مقاتل لوح در یمین عرش است بر یمین عرش
و او را طرنون گویند از انس روایتست که لوح در جبهه اسرافیل است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که لوح محفوظ
دو طرف دارد یکی بر جانب یمین عرش و دیگری بر پیش آن هرگاه که حق تعالی اراده وحی میکند میکائیل آن را بجبرئیل میرساند و جبرئیل
بانبیا اعلام میکند مرویست که حق تعالی در هر شبانه روزی سیصد و شصت بار در لوح نظر میکند برای احیاء و اماته و اعزاز و اذلال و غیر آن
و مرویست که در لوح هفت خط نوشته است دو خط و نیم برای احوال دنیا است از ابتدا تا انتها و چهار خط و نیم از برای احوال آخرت
از نشر و بعث تا رسیدن بهشتی به بهشت و دوزخی بدوزخ سُورَةُ الطَّارِقِ ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
این سوره را بخواند بعدد هر ستاره که در آسمانست او را ده حسنه نویسند و معلی بن خنیس از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که قرائت او

در فرایض

در فرایض این سوره باشد او را در قیامت نزد خدا جاه و منزلت باشد و از رفقای انبیا بود بدانکه چون حق تعالی ختم سوره بروج را بذکر
وعید افتتاح این سوره بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
در کشف آورده که در بعضی روایات آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عم خود ابو طالب نشسته بود ناگاه ستاره بدرخشید
و شعله آتش عظیم از آن ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است آنحضرت فرمود که این ستاره ایست که دیوان را
از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل با این سوره نازل شد وَالسَّمَاءِ سوگند بحق آسمان که در نهایت
ارتفاع و عظمت وَالطَّارِقِ و سوگند بستاره ظاهر شونده در شب و رونده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که
مَا الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش که از غایت درخشندگی گویا نقب میکند
تاریکی شب را و در آن نفوذ میکند و یا نقب افلاک میکند مراد جنس است یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه
إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ مگر بر او نگهبانیست و آن حق تعالی است کقوله و کان الله علی کل شیء رقیبا و یا فرشته که نگاه
میدارد قول و عمل او را و احصای آن از خیر و شر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بنده مؤمن
موکلند که آفات و بلیات و شر شیاطین را از و دفع میکنند همچنانکه مگس از کاسه عسل دفع کرده میشود و اگر یک لحظه بنده را بنفس
خود گذارند شیاطین او را بربایند و چون حق تعالی بیان فرمود که بر هر نفسی حافظی و شاهدی است در عقب آن امر میکند آدمی را در تأمل در
نشأه اولی تا بآن عالم شود بنشأه آخرت و میگوید که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر نشأه دوم است باید
که در نگرد در اصل ایجاد خود مِمَّ خُلِقَ که از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آبی جهنده
و ریزنده در رحم یا آبی که صاحب آن ریزاننده است يَخْرُجُ بیرون می آید آن آب مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان
وَالتَّرَائِبِ و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک قلاده است یعنی محل کشیدن منی از اعضای صلب و ترایب است و نزد بعضی
موضع تکون منی صلب و ترائب است و از آنجا نازل شده بدفق بیرون می آید إِنَّهُ بدرستی که خدای آفریننده انسانست از نطفه
عَلَى رَجْعِهِ بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث و نشور لَقَادِرٌ هر آینه توانا است مقاتل گفته معنی آنست
که قادرست بر باز گردانیدن آدمی از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و نطفه را بصلب و مراتب و قول اول
اصح است بمصداق درست رجع و اعاده آدمی يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که آزموده شود نهانیها یعنی ظاهر کرده شود

جنابت

محفیات ضمایر و عقاید و نیات ناطیبه آن از خبیث متمیز گردد و یا فرایض اعمال را فرض کند چون روزه و غسل
و وضو که بر آن اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قابل بوده و نکرده و این قول منقول است از ابی الدردا و
معاذ جبل و نیز روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق تعالی اعمال هر یکی از بندگان را در قیامت ظاهر گرداند
که بکدام عمل مثاب میشوند و موجب پاداش سرور ایشان خواهد بود و بکدام معاقب خواهند شد تا سبب غم و غصه
ایشان گردد فما له پس نباشد مر آدمی را که منکر بعث و نشور است و فاعل معاصی روز من قوة هیچ توانائی در
نفس او تا عذاب را از خود باز دارد ولا ناصر و نه یاری دهنده که عذر کاری او عقاب را از خود دفع کند و بعد از آن
برای تاکید قسم دیگر باره سوگند یاد میکند که والسماء ذات الرجع و سوگند باسمان که خداوند باز گردیدنست یعنی
باز گردنده است در هر دوری بموضعی که از آن حرکت کرده و نیز بعضی مراد رجوع خمسه متحیره باشد و اکثر بر آنند که مراد
از رجع مطر است و تسمیه آن برجع جهت آنست که هر سال در وقت خود رجوع میکند و عود مینماید و منسک میشود
والارض ذات الصدع و سوگند بزمینی که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود تا نبات از آن بیرون آید و چشمها
روان گردد و جواب قسم اینکه انه بدرستی که قرآن لقول فصل هر آینه سخنیست جدا کننده میان حق و باطل
یا قول بعث مقطوع به است که هیچ شبهه در آن نیست و قول اول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست
وما هو بالهزل و نیست آن بازی و باطل و سخریه و افسانه بلکه حق است که در صدد مهیب باشد و در قلوب معظم
و منفر وقاری آن را و سمع آن را از مرافع داند از قصه هزل و از نکته مزاح و اعتقاد نماید که جبار آسمانها با و مخاطبه
میکند و وعده و وعید و امر و نهی آن را از خدا میشنود و چون بآیه وعده رسد تضرع کند و امیدوار بود که از اهل آن
باشد و چون آیه وعید خواند پناه گیرد بخدا تعالی از آن از حال مشرکان مکه خبر میدهد که انهم بدرستی که معاندان قرآن
یکیدون کیدا مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور حق و گویند این اخبار است قبل از وقوع آن
حق تعالی خبر داده که کفار مکه مکر خواهند کرد به پیغمبر در دار الندوه واکید کیدا و جزا میدهم ایشان را بتدریج جزا
دادنی مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جائی که گمان نداشته باشند و تدبیر نمودن بانچه نقیض تدبیر ایشان باشد
فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در نفرین کردن بر مشرکان و استعمال ایشان در هلاکت ایشان و مشغول مشو بانتقام

کشیدن

برود

کشیدن از ایشان بلکه راضی شو بتدبیر خدا در باره ایشان امهلهم رویدا فرو گذار ایشان را اندک زمانی که نزدیک
هلاک خواهند شد و این یا در روز قیامت است یا در روز بدر ابو عاصم از پدر خود روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
دیدم در مشربه بنی ثقیف بر کمانی تکیه کرده و این سوره میخواند من یاد گرفتم و بجماعتی از ثقیف بگفتم قومی از قریش
در میان ایشان بودند مرا گفتند در مسجد چه شنیدی من این سوره را خواندم ثقیفان گفتند چنان مینماید که این مرد صادق
القول است و آنچه میگوید از نزد خداست زیرا که این کلام مافوق کلام بشر است و هیچکس از ایشان بآوردن مثل آن قدرت
ندارد و قریش از روی عناد و استکبار گفتند ما صاحب خود را بهتر از شما میشناسیم اگر میدانستیم که بر حق است متابعتش میکردیم
فلعنة الله علی من اتبع الهوی والسلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بهر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عیسی و محمد انزال فرموده ده حسنه در نامه عمل او
نویسد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این سوره را دوست داشتی و گفتی
اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش خدا را با عظمت و طول و عرض بدید بسجده افتاده این تسبیح را
در آن سجده گفت و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون این سوره خواندی فرمودی سبحان ربی
الاعلی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیر آن چه باشد گفت ثواب
آن در ترازوی حسنات گرانتر از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد و چون بنده بگوید سبحان ربی الاعلی حق تعالی میفرماید
بنده من راست میگوید ان الاعلا فوق کل شیء گواه باشید ای ملائکه که من او را آمرزیدم و چون بمیرد میکائیل حافظ وی باشد و
روز قیامت وی را بر حوض کوثر برد و نزد حق تعالی برد و شفیع وی باشد و ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلم روایت کرده
که هر که این سوره در هر فریضه و نافله بخواند در قیامت باو ندا رسد که داخل شو بهر دری از درهای بهشت که خواهی و عیاشی باسناد خود
از ابی حمیصه روایت کرده که در پی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بیست نماز گزاردم آنحضرت غیر از سبح اسم ربک الاعلی هیچ سوره
دیگر نخواند و فرمود که اگر ثواب این سوره را میدانستید هر روز بیست نوبت میخواندید هر که این را بخواند گویا قرائت صحف ابراهیم
و صحف موسی کرده و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید و تهدید کفار افتتاح این سوره کرد بذکر صفات
علیه قدرت خود بر هر چه خواهد فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

سبّح اسم ربک الاعلی تنزیه کن اسم پروردگار خود را که برترست آن نام و منزه دان آن را از هرچه روا نیست اطلاق آن
بر آن مانند تشبیه و غیر آن بلکه اسماء او را استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تعبیر نماید از اعلی که بمعنی قهر است
و اقتدار نه بمعنی علو در مکان و ذکر او کن بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بطریق استهزا و یا اعلی صفت رب باشد
یعنی خداوندی که برترست از روی اقتدار و قدرت و قهر که هیچ از ذوات قدسیه نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت او یند
یا بر ذات از مشابهة با عراض و اجسام و جواهر الذی خلق آن خدائی که بیافرید همه چیز را فسوّی پس تسویه نمود
خلق آن را یعنی راست گردانید اعضا و اجزاء آن را بر قانون حکمت و آن احکام و اتقان آنست که دلالت بر آنکه خالق آن
علیم و حکیم و قادرست والذی قدّر و آن خدائی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و مقادیر و صفات و افعال و آجال
و ارزاق آن را یا مقدر ساخت از برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست فهدی پس راه راست نمود آن را و شناساخت با وجه
انتفاع او را بطریق الهامات و دلالات همچنانکه طفل را به پستان راه نمود و حیوان را ... ذکور را الهام نمود که چگونه
با جنس خود خلوت کنند تا فرزند بیاورند یا تقدیر کرد ولد را در شکم مادر نه ماهه یا کمتر یا بیشتر و هدایت نمود او را
به بیرون آمدن از شکم مادر در وقتی که تمام خلقه شده باشد یا راه خیر و شر را تا بخیر مرتکب شود و از شر
مجتنب گردد یا تقدیر منافع فرمود در اشیا و اشیا را هدایت کرد باستخراج آن منافع پس بعضی از آن را اقتضای خود گردانند
و برخی را دوا و بعضی را سم و بعضی را برای آلات و ادوات و یا هدایت کرد آدمی را بالطاف و توفیق و اقتدار
و تمکین و نصب ادله و واضح آنست که آیه علی العموم باشد برای هر حیوانی آنچه در شأنست تقدیر نمود و آثار آن معرفة
داد و طریق انتفاع را بآن تعلیم فرمود و در اخبار آمده که افعی چون بهزار سال رسد کور می‌شود و حق تعالی او را الهام
میفرماید تا چشم خود را بر برگ رازیانه تازه بمالد ... عود میکند و اگر در بیابانی خشک باشد که میان او و سبزه چند
روزه راه باشد طی این مسافت میکند تا خود را ببعضی ... و سبزه میرسد و در میان اشجار و نباتات ... رازیانه ... و
چشم خود را بآن میمالد و روشن میشود و هدایات او ... از حوائج مصالح دینیه و دنیویه و الهامات بهایم و طیور
و هوام بر وجهیست که از عدد احصا ... بر وجهی که بوصف هیچ واصفی احاطه آن نتوان کرد سبحانه ما اعظم شأنه
والذی اخرج المرعی و آن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی بیافرید چیزی را که چهارپایان میخورند

فجعله پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن غثاء گیاه خشک و خرد و مرده و ریزنده احوی سیاه و تیره
قوت بهایم است محققان از مضمون این آیه فهم کرده‌اند که چراگاه مشتهیات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب و سبز و خرم
مینماید اما در اندک وقتی بسبب هبوب ریاح خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد مرویست که چون جبرئیل
آیه یا سوره از قرآن نازل شدی پیش از آنکه آن را تمام کند آنحضرت شروع در قرائت آن فرمودی بسبب آنکه
مبادا فراموش کند حق تعالی این آیه فرستاد سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بر تو بامر
بر تو خواند یا ترا قاری گردانیم بالهام قرائت فلا تنسی پس تو فراموش نکنی آن را بجهة قوت حفظ
که بتو ارزانی داشته‌ایم الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدا که تو آن را فراموش کنی و آن گاهی باشد که تلاوت
آن منسوخ گردد و حق تعالی آن را از صفحه خاطر تو محو گرداند که قوله تعالی او ننسها ... در خبر است که چون قرآن
بر آنحضرت منزل گشت جبرئیل ... ملک جلیل هر سال یکبار قرآن را تمام بر آنحضرت خواندی برای تذکره و رفع مظنه
نسیان انه یعلم الجهر بدرستی که او میداند آشکار را از افعال و اقوال شما وما یخفی و آنچه پنهانست در نفس که
داعی آنست بر جهر که آن خوف نسیانست پس اندیشه بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست
در خاطر تو و منسی آنچه مصلحت در نسیان آنست ونیسرک و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه که
آسانتر و سهلترست و آن حفظ وحی است یا شریعت از روی اخذ و تعلیم فذکّر پس پند ده بقرآن مردمان را ان
نفعت الذکری اگر سود کند پند دادن این اشعارست بآنکه تذکیر در صورتی واجبست که نفع از آن متصور باشد و از جهة
مامور شد آنحضرت باعراض کردن از کسی که متولی شود و از پند گرفتن روی بگرداند کقوله تعالی فاعرض عمن تولی عن ذکرنا
پس فرمود سیذکّر زود باشد که پند پذیرد من یخشی کسی که بترسد از خدا چه او تفکر خواهد در موعظه و از بدی عاقبت اندیشه
خواهد کرد و بحقیقة او عالم خواهد شد و پند خواهد گرفت ویتجنبها و پهلو تهی کند از موعظه الاشقی بدبخت‌تر یعنی کافر
که اشقی از فاسق است یا از کافر بجهة توغل او در کفر و لهذا گفته‌اند که این آیه در حق ولید مغیره و عتبة بن ربیعه نازل گشته و بهر
الذی آنکه اشقی است یصلی النار الکبری آید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که از آتش درکات دیگر تیزترست و سوزنده‌تر
و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزئیست از هفتاد جزء از آتش دوزخ و گفته‌اند که نار کبری در درکه سفلی است که جای

آن فرعون و منافقان و منکران مایده عیسی شد و نار صغری در طبقه علیا که جای کنهکاران سید انبیا صلی الله علیه و آله است
و بعضی نار کبری مطلق آتش آخرتست و نار صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بجهت که نمیرد فِيهَا در آن نار
کبری تا خلاص شود وَلَا يَحْيَىٰ و زنده باشد نه زندگی که از آن راحت یابد بلکه آن حیات و مآل او باشد و پیوسته تمنای زوال آن کند
چه آن حیات مستلزم فنون عقاب و الوان عذابست قَدْ أَفْلَحَ به درستی که رستکاری یافت مَنْ تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از کفر
و معصیت یا آنکه بکوشد در تقوی وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز گذارد یا پاک
شد هر که باطن خود را از خبث کفر پاک کرد و شبهها دین اقرار نمود پس بر پنج نماز یومیه مواظبت نمود و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که تزکی تصدق است بصدقه فطر یعنی رستگار شد هر که عطا کرد زکوة فطره را پس متوجه شد
بمصلی پس گذارد نماز عید را و از ابن عمر و ابو العالیه و ابن سیرین نیز مرویست که مراد تزکی زکوة فطره است و به ذکر تکبیر عید
و بصلوة نماز عید بعد از آن اهل شقاوت را که بدنیا مشغول شده کار آخرت را نمیسازند خطاب میکند که ای اشقیا شما متعمد آخرت
نمیشوید بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه بر میگزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را و بجهت این عملی نمیکنید که موجب سعادت شما باشد و سبب
فوز و فلاح شما در آخرت ابن مسعود فرموده که دنیا را با زخارف آن از مطاعم و مشارب و مناکح و سایر لذات در نظر
ما آراسته و آخرت را از ما غایب داشتند و اصغا بر وصف آن نمودند و به تجربه ما دنیا را بر آخرت اختیار کردیم و نقد را بر
برگزیدیم و بجهت غرور و حیا و غفلت تفکر نکردیم که نسیه باقی بهتر است از نقد فانی وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت بهتر است خَيْرٌ
وَأَبْقَىٰ و پاینده تر چه نعیم آن بالذات خالص است از کدورات و متصف به بقا إِنَّ هَٰذَا به درستی که این سخن یعنی مضمون قد افلح
تا آخر آیه در این سوره است لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ هر آینه در صحیفهای پیشینست یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده
صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ که صحیفهای ابراهیم خلیل است کرده است وَمُوسَىٰ و صحف موسی یعنی الواح توریة مراد آنست که همچنانکه امر مذکور
در قرآن ممدوح است در آنها نیز چنین بوده و از ابوذر غفاری روایت کرده که بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم که یا رسول الله انبیا
چند اند فرمود صد و بیست و چهار هزار گفتم انبیای رسل چند اند فرمود سیصد و سیزده و باقی غیر رسل گفتم آدم پیغمبر بود فرمود نعم
حق تعالی با او تکلم نمود و بید قدرت او را ایجاد فرمود ای اباذر چهار پیغمبر از عرب اند هود و صالح و شعیب و پیغمبر تو گفتم یا رسول الله
حق تعالی چند کتاب انزال فرموده فرمود صد و چهار کتاب از آنجمله ده صحف بر آدم علیه السلام نازل شد و سی صحف بر شیث پنجاه بر اخنوخ

که ادریس است و اول کسی که خط نوشت او بود و ده بر ابراهیم و ده بر موسی توریة و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر من قرآن
سورة الغاشیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب بر وی آسان گرداند
و ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت کند حق تعالی او را غرق
رحمت بی منتهای خود گرداند و او را از عذاب دوزخ ایمن گرداند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره اعلی نمود بترغیب عباد
در ثواب روز معاد که الا افضل از دنیاست افتتاح این سوره نیز بذکر احوال آخرت کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَاكَ البته آمد بتو ای محمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر داهیه و بلیه پوشیده است مراد قیامتست که اهوال و شدائد آن احاطه
خلایق نماید و بعضی آن سهمکین قرار داده اند آتش دوزخ که برهد و از ضیان فرا رسد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها که در آن روز خَاشِعَةٌ
ترسناک بود و ذلیل مراد اصحاب وجوه اند و ذکر وجوه جهت آنست که اثر مذلت و وجه پیدا می شود مراد آنست که اهل کفر خوار و ذلیل
و بیمقدار باشند عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی در دوزخ در آن عمل مشغول باشند که رنج و تعب بسیار
باشد مانند مثل کشیدن سلسلهای آتشین که بر دستها و گردنهای آنها نهاده باشند و عرض نمودن در آتش و هبوط و صعود در آن
دوزخ یا در دنیا رنج و تعبی کشند در عملی که نفع ندهد ایشان را در عقبی بلکه آنها را در مهالک و متاعب اندازد و با رنج کشنده
باشند در دنیا در چیزی که خلاف امر الهی باشد و آنها رهبانانند و اصحاب صوامع و اهل بدع و آرای باطله و این قول مأثور است
از سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی و ابن عباس و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که نصب عداوت ما کرده
و ناصبیه را شعار خود ساخت اگر چه عبادت جد و جهد کند و مرتکب جمیع طاعات شود که از اهل این آیت است و در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام مذکور است که ایشان جمعی اند که مخالفت دین حق کرده اند یا آنکه او زهد داشته اند و نماز گذارده و لیکن اند
که نصب عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند پس حق تعالی افعال و اعمال ایشان را قبول نخواهد کرد تَصْلَىٰ
در آورده شوند و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند نَارًا حَامِيَةً بآتشی بنهایت حرارت رسیده که زیاده
زند بر دشمنان خدا و ایشان همیشه ملازم آن باشند و هرگز از آن خلاصی نیابند تُسْقَىٰ آشامانیده شوند یعنی بعد از آنکه
عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از آب چشمه جاریه که بی رسنده قتاده گفته که از آن روز که
آتش آفریده شده آن آب را میجوشانند و بعد از بیان شراب ذکر طعام ایشان میکند که لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ

خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر ضریع و آن نوعی است خارناک که آن را رکن باشد چون تر باشد و آن را الشبرق گویند و گیاه چهارپایان باشد
و چون خشک شود دستم قاتل گردد و آن را ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره‌ای است به
ضریع بود و آن را بخورند دوزخیان دهند و ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ضریع چیزیست میان
آتش دوزخ و مشابهت بخار تلخ‌تر از صبر و گندیده‌تر از مردار و گرمی او بیشتر از آتش است و حق تعالی آن را ضریع اسم نهاده
جهة آنکه اکل آن ضراعه کنند در معاف داشتن او از اکل آن و اندوه داد و حسن گفته‌اند که روز قیامت رویهای اهل دوزخ را
زشت گردانند مانند کردار ایشان و علتی گرسنگی بر ایشان مسلط کرده‌اند تا چنان شوند که از غایة جوع عذاب آتش بر ایشان سهل آید
و ایشان بیطاقت شده بفریاد آیند و طعام طلبند تا بعد از چهل سال ایشان را ضریع دهند که در گلوی ایشان بماند فرو نرود
و قوله تعالی طعاماً ذا غصة پس بخاطر ایشان رسد که در دنیا چون طعام در گلوی ایشان میگرفت آب میخوردند پس بجهة آن آب طلبند
تا آن را بگلوی ایشان فرو برد و بعد از هزار سال ایشان را از چشمه آنیه آب دهند و چون نزدیک دهان آرند تا بیاشامند رویهای ایشان
همه بسوزد و پوست اندازد که بقوله تعالی یشوی الوجوه بئس الشراب و چون بیاشامند امعا و احشاء ایشان پاره پاره کرده که فسقوا
ماءً حمیماً فقطع امعاءهم آورده‌اند که ابوجهل و اتباع او چون این آیه را بشنیدند گفتند محمد از چیزی ما را میترساند
که چون شتران ما آن را میخورند سیر میگردند و فربه میشوند و قوت پیدا میکنند ما نیز آن را بخوریم سیر و فربه میشویم
و این را بر وجه تکذیب و تهکم میگفتند که ضریع را شتر بلکه هیچ دابه نمیخورد حق تعالی فرمود که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع نفع
کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ هیچ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچکدام الحاصل نخواهد
داد پس حق نعمت بهشتیان میکند که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای بهشتیان در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد و از نعمت ایشان پیدا و صاحب بهجه
و سرور باشد یا با وجوه متنعم و مترفه باشند در انواع لذات لِسَعْيِهَا مر عمل خود را رَاضِيَةٌ پسندکننده یعنی عملی که کرده
باشند تا از آن راضی شوند در آن وقت که ثواب آن را ببینند یا با انواع کرامات رسند یعنی چون نفع اعمال و جزای عبادات
بر ایشان ظاهر شود و از آن راضی و خشنود شوند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت رفیع مقدار بلند قدر النفع المقصود والدرجات
و علو جنت بر دو وجه علو الشرف والجلالة و علو المکان والمنزلة لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب
فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً لغوی و بیهوده و یا کلمه‌ای بی‌معنی که خداوند لغو باشد یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن چشمه روان باشد در غایه عظمت و بزرگی و کثرت که هرگز منقطع نگردد و بعضی از آن می و برخی
و بعضی از شیر و دیگری از آب و آن انهار بر روی زمین بهشت گذرد بر وفق مراد بهشتیان و در راهها و در ایشان
فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ در آنجا تختها باشد رفیعة القدر یا بلند برداشته تا مؤمن چون بالای آن رود جمیع نعم دایمه
که حق تعالی با او کرامت فرموده بنظر او در آید و اصل این تختها از زر بود و مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم
آورده که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که بر آن نشیند بر زمین آید و چون قرار گیرد باز مرتفع گشته
بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ و در جنت کوزه‌ها بی‌دسته و لوله باشد مَوْضُوعَةٌ نهاده شده پیش بهشتیان و مهیا
و آماده نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن یا نهاده در کنار چون معد و مهیا برای شرب وَنَمَارِقُ
مَصْفُوفَةٌ و بالشها ~~نهاده~~ بر یکدیگر یعنی متصل بجنب هم تا هر کدام که خواهد نشیند وَزَرَابِيُّ و فرشهای
[2] و یا مسندها نهاده
فاخر عریض گسترده شده تا هر جا که اراده بهشتی باشد نشیند مَبْثُوثَةٌ متفرق یا در مجالس عاصم بن حمزه از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام روایه کرده که آن حضرت ذکر اهل جنت میکرد و در اثنای آن فرمود که بهشتیان در بهشت آیند و اصل خانهای ایشان
از سنگ لؤلؤ باشد و در آنجا سرر مرفوعه و اکواب موضوعه و زرابی مبثوثه باشد و اگر نه آن بودی که حق تعالی آنها را برای تمتع او
ملکه ذات ایشان خلق کرده نور دیده ایشان از لمعان شعشعه و لمعات و تزیین آن بر کنده شدی و بی نور ماندی و ایشان دست در گردن زوجات
خود کرده بالای تختها نشینند و در بعضی تفاسیر آمده که چون کفار از سید ابرار شنیدند که در جنت سریرها باشد بغایه بلند و درازی
آن بمقدار صد سال راه و کم و بیشتر از آن تعجب کردند و گفتند این چون شود و اگر واقعیت پس بالا رفتن و امثال آن را
کاری عظیم افتد هم مدت متمادی باید که تا بالا آن بر آیند و پس زمانی طویل باید که از آن فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا يَنْظُرُونَ
آیا ایشان نمی‌نگرند إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن بلندی و بزرگی مسخر کودکی
می‌شود تا بر وی بر می آید پس چرا از سخن بهشت متعجب میشوید که در زمان بهشت باشد و در بعضی تفاسیر آمده که موشی مهار شتری گرفته
میبرد و چون بسوراخ رفت شتر بدر سوراخ بایستاد و چون در سوراخ او را کشید شتر بجنبید و چون بیشتر کشید سر فرود آورد
سر را بر در سوراخ نهاد و مردمان واقف شده گفتند سبحان الله جانوری بدین عظمت مسخر جانوری باین ضعیفی شده در
تبیان آورده که معنی طلب علما بند و اکثر ایشان ابل را ابرا بند که مال ایشان همین شتر است و هر طرف که میگرند جز آسمان و زمین او را نمی بینند

لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ و آیا نمی نگرند بآسمان كَيْفَ رُفِعَتْ که چگونه بلند برداشته شده است
بر زمین وَإِلَى الْجِبَالِ و نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت غالبه كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه برافراشته شده است بر زمین
وَإِلَى الْأَرْضِ و بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ که چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد خلاصه معنی آنست
که نظر کنید در انواع مخلوقات بسیط و مرکب تا متیقن شوید بر کمال قدرت کامله خالق و انکار اقتدار او ننمایید
بر بعث و نشور و لهذا در عقب آن میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند گوی ای محمد ایشان را اگر از روی عناد نظر در دلایل
مذکوره نکنند تا راه برند بقدرت ما بر بعث احتجاج منما زیرا که إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ نیستی بر ایشان مسلط تا اجبار کنی ایشان را بر ایمان إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند
بعد از تذکیر وَكَفَرَ و بگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب دنیاست که آن قتل و اسر ایشانست إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که
بسوی ماست یعنی بحکم ماست بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بتحقیق که بر ماست حِسَابَهُمْ شمار
اعمال ایشان در محشر این آیه جامع وعد پیغمبر صلی الله علیه و آله است و وعید کفار و خلاصه معنی آنست که ای محمد اندوه و ملال
بخاطر عاطر خود راه مده که کفار اگرچه با تو معانده میکنند و ایذا و آزار بتو میرسانند بازگشت ایشان بحکم
ماست و مجازات ایشان بر ما و عنقریب ایشانرا در عذاب ... فایز شوی و از عذاب ایشان خوشحال و شادمان گردی

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را در لیالی عشره ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در ان روزها
بمیرد به بهشت برود و هر که در سایر ایام بخواند از برای او نوری گردد در قیامت و از دین مرقد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
روایت کرده که سوره الفجر را در فرایض و نوافل بخوانید که این سوره حسین بن علی است علیهما السلام هر که قرائت آن کند در روز قیامت
با حسین بن علی علیهما السلام باشد در درجه او در بهشت بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بانکه
مرجع خلق او ... ایشان بر اوست افتتاح این سوره نیز نمود تاکید اینمعنی که قسم است بمرصاد و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم وَالْفَجْرِ

سوگند باول صبح که مانند عمود از افق ظاهر میشود و درست می ایستد این پیش از صبح دوم است باندک زمانی و آن وقت مناجات

و محل دعای دوستانست یا سفیده صبح دوم که هنگام نماز و اجتماع مومنانست برای آن یا نماز صبح که ملائکه در ان شب و روز
که ان قرآن الفجر کان مشهودا و نزد ابن عباس همه روز است و گویند مراد اول محرم است که سال ازان منفجر میشود یا اول ذی حجه
میشود یا اول ذی حجه که ابتدای لیالی عشر است یا بامداد جمعه که حج مسکین است یا صباح روز عرفه که وظایف حاج در
آنست یا سفیده دوم روز عید یا اول روز قیامت یا انفجار مردمان از قبور در قیامت و گویند اشارتست بانفجار آب از اصابع
مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آن در وقتی که بود که در طایف بود و لشکر اسلام که دوازده هزار مرد بودند
از غایت تشنگی بوی استغاثه نمودند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد ای رسول خدا اگر ما هلاک شویم کافران خرم گردند
حضرت صلی الله علیه و آله دست طیبه انگشت خود را در ان نهاد و چهار عالم چهار چشمه آب از انگشتان ماه شکاف
او روان شد تا مانند جوشیدن آب از چشمه از ان بر میجوشید تا همه لشکر سیراب شدند و مشکها و سایر ظرفها را پر ساختند
و یا مراد انفجار ناقه صالح از کوه یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار معرفت از سر عارف که او نیز از آفتاب چه نور
آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب ممنوع نگردد یا انفجار اشک از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ
و سوگند بده شب یعنی دهه ذی حجه که عرفه در آنست یا محرم که روز عاشورا از آنست یا ده آخر ماه رمضان
که شب قدر در آنست از انس مالک مرویست که حق تعالی سوگند باین ده روز یاد کرد جهت آنکه ایامی دوستتر از دهه
ذی الحجه ندارد و روزه هر روزی از ان ثواب برابر روزه یکسال است و قیام هر شب ازان چون قیام شب قدر
و در حدیث نبوی آمده که هر که در این دهه روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده و دو هزار شتر قربان کرده
و دو هزار اسب بغازیان داده تا جهاد کنند و روز دهم روزه برای او بنویسند یک سال همانا و یک سال بعد از ان و هر که
در این دهه صدقه دهد چنان باشد که آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده و هر که در ان بعیادت بیماری رود چنان باشد
که رسول خدا را ضیافت نموده وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد جمیع اشیا اند که از زوج و فرد
خارج نیستند یا شفع لیالی مذکوره است و وتر آن یا عاشر ایام ذی حجه که روز نحر است و یا روز عرفه و یا وتر آدم است
و شفع و جفت او حوا و یا شفع جمیع ایام و لیالی است و وتر روزی که بعد از ان شبی نباشد یعنی روز قیامت یا شفع
تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز و ذل و وتر قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع جمیع

الصادقین

مخلوقات که و من کل شیء خلقنا زوجین و وتر خالق ایشانست که قل هو الله احد و باقی اقوال درین باب حواله بمنهج
و الليل اذا يسر و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و منقضی گردد و اللیل اذا ادبر و تقیید شب بمنقضی جهت آنست
که در تعاقب دلالتست بر کمال قدرت و وفور نعمت چه آمدن ضیا بعد از رفتن آن اولی دلالتست برانکه فاعل آن
مخصوص است بعز و جلال و متعالیست از اشباه و امثال و فقد و اجبا بی گفته اند که در معنی جاء و اقبل است یعنی سوگند
بشب چون بیاید و روی آرد در عقب روز و نزد مجاهد و عکرمه و کلبی مراد لیله مزدلفه است که اجتماع مردمان در آنست
بجهت طاعت رحمن و آمدن صباح آن شب از عرفه بمزدلفه و گذاردن نماز صبح در آن و از انجا بمنی رفتن
و نزد جمعی شب قدر است و اصح آنست که مراد جمیع لیالیست پس بجهت تعظیم قسمهای مذکوره میفرماید که هل فی ذلک
آیا هست در آنچه قسم یاد کردیم قسم مقسم پسندیده لذی حجر مر خداوند عقل را استفهام برای
تقریر است یعنی بتحقیق که اقسام مذکوره بجهت اعظم آن کافیست مر خداوندان عقول را که تعقل کنند در آن و مقسم علیه
محذوف است تقدیر آنکه لیعذبن یعنی سوگند باین امور مذکوره که عذاب کرده شوند کافران معانده و دال بر حذف
جواب قسم قوله الم تر خطاب بحضرت است و مراد تهدید کفار قریش است یعنی آیا ندیدی و نه اینست ای محمد مراد تقریر است
یعنی البته معلوم تو شده که کیف فعل ربک چه کرد پروردگار تو بعاد با اولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح
که قوم هود بودند تسمیه ایشان باسم پدر است چنانچه بنو هاشم بهاشم انما ارم سبط ارم بودند و ایشانها عاد اولی اند
که باسم پدر خود تسمیه یافته اند و عاد آخر که هود از نسل ایشانرا بنی تمیم گویند پس عقید عاد باسم جهت استعارت بانکه ایشان
عاد اولی قدیم بودند نه اخیره و گویند ارم نام بلده ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند ذات العماد
خداوندان قامتهای بزرگ و گویند استخوان تن هر یکی از ایشان چون ستونی بود و درازی بالای هر یکی هزار گز و پانصد
گز و پهنا چهل گز بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که قوم عاد مردانی بودند که هرگاه ایشانرا
با قومی خصومت افتادی قوت و توانایی ایشان انقدر بودی که از کوه سنگ بریدندی باندازه قبیله ایشان در آورده
بر سر آن قبیله زدندی و همه را بیکبار هلاک کردندی و نزد بعضی ذات العماد باینمعنیست که اهل خیمها و خرگاهها
بودند چه صحرا نشین بودند و خیمه ایشان بر افراشته التی لم یخلق مثلها آن قبیله که آفریده نشد مانند ایشان در در

ق

قد بزرگی جسد یاد در رفعت و ثبات و قوت فی البلاد در شهرها و اشهر است که ارم بلده عادیست و ذات العماد صفت آنست
یعنی شهر ارم خداوند ستونهای عظیم و بناهای رفیعست که مثل آن در هیچ بلادی نبوده و بنیه آن شهر انست که شداد بن عاد
آن را بنا کرده و عاد را دو پسر بود شداد و شدید و هر دو پادشاهی روزگار و مقتدر زمان با اقتدار بودند و چون شدید درگذشت
سلطنت جمیع ممالک بر شداد قرار گرفت و ملوک سر اطاعت بر خط او بر زمین نهاده پادشاهی باستقلال گشت و دعوی خدایی کرد
و هر چند انبیا که باو مبعوث شده بودند ذکر وعد و وعید میکردند و معجزات مینمودند عناد او بیشتر میشد
و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده بود و در کتب دیده گفت من نیز مثل آن بسازم پس بر مثال آن در بعضی از
صحاری عدن باغی بنا کرده آنرا ارم نام نهاد و بعد از اتمام با اهل مملکت متوجه آن شد و یک روزه راه مانده
بود که حق تعالی صیحه از آسمان بر ایشان فرستاد و همه هلاک شدند و وهب بن منبه روایت کرده که عبد الله بن قلابه گفت
بطلب شتر گم گشته خود در صحاری عدن میگشتم بشهری رسیدم که باره محکم داشت و در حوالی آن قصور بسیار
و منارهای عالی مقدار من بامید آنکه کسی را ببینم و احوال شتر خود پرسم بر حصار در آمدم دری عظیم دیدم
که ببزرگی آن دری ندیده بودم هر دو مصراع آن از طلا و مرصع و مکلل بلؤلؤ و یاقوت سرخ و سفید
و غیر آن از اقسام جواهر انجا نشستم و متحیر و متعجب ماندم و چون کسی پیدا نشد دابه خود را انجا بستم و شمشیر
حمایل کرده بشهر در آمدم از مشاهده آن شهر حیرتم زیاده شد و دهشت بر من مستولی گشت قصرها دیدم
بر ستونهای زبرجد و یاقوت خشتی از زر و خشتی از نقره و بر بالای غرفها بهمین کیفیت و فوق آن
غرفهای دیگر از طلا و نقره و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع در و فرشها بهمین طریقه و بجای
سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران و چون آنرا بدیدم و هیچکس انجا پیدا نشد
خوف و ترس بر من بیفزود و از انجا متوجه کوچها و بازارها شدم درختهای بسیار در حوالی آن نشانده بودند
تنهای آن بزر مطرز کرده و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم و میوهای آن رسیده و زیر درختان آبهای
روان بر روی لؤلؤ و مرجان و نهرها از زر و سیم و قنوات آن از فضه که لمعات آن بر روشنی روز غالب بود
من گفتم بحق آنکس که محمد را بخلق فرستاده که مثل این در دنیا نیست که الجنة التی وعد المتقون این است آن بهشت که حق تعالی

از آن شهر
بیرون

متقیان را آن وعده داده پس قدری از آن جواهر و لولو و مشک و زعفران برداشتم و بر پشت بسته آمدم و خواستم که از زبرجد و یاقوت درهای شکنم نتوانستم پس بهمین باز گشتم و آن ها بر دمان سمود مردم از آن تعجب میکردند و این خبر اشتهار یافته بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود اعلام کردند معاویه مرا در خلوت طلبیده صورت حال پرسید من قصه خود را از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس نشانده کعب الاحبار را طلبید و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری است که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل بجواهر گفت آری شهریست که حق تعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آن را شداد ساخته معاویه گفت قصه آن را بیان کن کعب گفت اینها عاد اولی اند نه عادی که قوم هود بودند زیرا که ایشان و هود همه از نسل عاد اولی بودند و عاد که پدر قبیله عاد اولی باسم او مسمی شده بودند و عاد دو پسر داشت شدید و شداد و چون عاد بمرد هر دو برادر پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند پس شدید هلاک شده پادشاهی بر شداد مقرر شد و همه ملوک منقاد او گشتند تا آنکه هیچ پادشاهی نبود که او مقاومت کند و بهفتصد سال عمر داشت و چون وصف بهشت شنیده بخاطرش رسید که مثل آن در دنیا بسازد پس باقصا و اکناف عالم فرستاد همه را خبر کرد که من چنین بنا می سازم هر که از جنس جواهر قلیل و کثیر داشته باشد باید که بفرستد مردم عالم از ترس او آنچه داشتند فرستادند و مقدار قطره نزد خود نگذاشتند و وی صد مهتر را مقرر کرد و با هر یکی دو هزار بنا ز استادوش کرد فرستاد و ایشان در تمام عالم گشتند بجهت تجسس موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد آنجا عمارت بنا کنند به از صحرای عدن نیافتند پس آنجا بنای ارم کردند از زر و نقره و مرصع بانواع جواهر و آنهای و چشمها آب روان کردند و درختان نشاندند و همه را از زر و سیم مطلا کردند و در عرض سیصد سال بانجام رسید و چون آن را تمام کردند حیضی را اطراف آن ساختند و در گرداگرد آن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یاقوت و چون خبر اتمام آن بشداد رسید ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نمود و وزرا و امرا را جمع کرده از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر روان شد و چون بیک روزه راه آن رسید حق تعالی ملکی را فرستاد صیحه بر ایشان زد و همه مردند و آن شهر از نظر مردمان پوشیده شد و خوانده‌ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ ازرق چشم که بر روی او خالی و بر ابرو

احصن معز الحصا

۲۸۳

که امیر دا
ست

نشانی باشد بطلب شتری بآنجا رسد و آن را ببیند چون باز نگریست این قلابه را دید گفت والله ذالک الرجل ازین عقال شبانی مرویست که چون شداد و اتباع او بصیحه هلاک شدند و برادری بود در حضرموت نام او مرثد بن شداد او را بر ممالک خلیفه گردانیدند بدر زر از گرفته بحضرموت آورد او را بسر دکان زر بینید و دو در غاری بر تختی از زر خوابانیده و هفتاد حله منسوج بزر و سیم در وی پوشانیده و لوح بزرگ بالای او نهاده وَثَمُودَ و آیا ندیدی و خبر بتو رسیده که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح پیغمبر بودند الَّذِينَ آنانکه جَابُوا الصَّخْرَ میبریدند سنگها و کوهها را برای خانهای خود بِالْوَادِ بوادی قری لقوله تعالی و ینحتون من الجبال بیوتا و گویند که اول کسی که سنگها و کوهها تراشیدند قوم ثمود بودند و ایشان را از هزار و هفتصد هزار خانه از سنگ بریدند حق تعالی صالح را بر ایشان فرستاد متابعت نکردند و آخر عذاب بر ایشان نازل شد همه مستاصل گشتند و تفصیل آن در ما تقدم مذکور شد وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و نیامد خبر بتو که چه کرد پروردگار تو بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ که خداوند میخها بود و اموال و حشم بسیار بودند و خیام بسیار در وقت نزول میزدند چه او را لشکری فراوان بود و بهر جا که فرود آمدندی خیمه در خیمه کشیدندی و چون استحکام خیمه بوتدهاست ازینجهت بذی الاوتاد موصوف شد و یا بجهت آنکه نزد او با وتاد بازی میکردند و بلهو و لعب مشغول میشدند و یا ازینجهت که بچهار میخ عذاب مردم میکرد چنانچه تفصیل آن در منهج الصادقین باسبط وجهی مرقوم شده الَّذِينَ ای کرونده آنانکه بندکه بجهل و غوایت طَغَوْا از حد بندگی درگذشتند و را بنای تجبر و تکبر کردند فِي الْبِلَادِ در شهرهایی که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها بنای آنکه آن قتل مردمان بود بناحق و غصب اموال و غیر آن از انواع تعدی و چون کفر و ظلم ایشان بحد نهایت رسید مستوجب عذاب گشتند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ پس بریخت بر ایشان پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانه عذاب را مراد احاطه نوع عذابست چه اصل سوط خلط است و تازیانه را بجهت آن سوط گویند که مخلوط الطاقات است پس حقیقت معنی آنست که فرو گرفت ایشان را آنچه آمیخته شده بود برای ایشان از انواع درد و بلا آخرت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه در گذرگاه است و در موضع ترقب همچنانکه کسی در مرصاد نشسته مترصد گذرندگان است و هیچ از او فوت نمیشود از حق تعالی نیز چیزی فوت نگردد از اقوال و افعال بندگان بلکه همه آن را می بیند و می شنود و اصلا بر او پوشیده و پنهان نیست و هم را

ل
کرازا

بر وفق آن جزا خواهد داد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مرصاد قنطره ایست بر صراط
نگذرد کسی که ظلم کرده باشد بر بنده از بندگان خدا مراد نه مکانست بلکه علم و احاطت است بآن و لهذا از حضرت
امیر المومنین علیه السلم پرسیدند که پروردگار کجا بود پیش از آنکه بیافریند آسمانها و زمینها را فرمود أين سوال عن مكان وكان
ولا مكان یعنی که این بمعنی کجاست سوال است از مکان و حال آنکه خدا بود و هیچ مکانی نبود حاصل که حق تعالی عالمست
با فعال بندگان و مرید طاعت از ایشان و کاره معصیت از ایشان فاما الانسان پس اما آدمی نمیخواهد این را
و اهتمام ندارد مگر دنیا و مستلذات آن پس از این جهت که اذا ما ابتلاه چون بیازماید او را ربه پروردگار
او شکر بر نعمت یعنی اراده نماید که بیازماید او را بر توانگری او و ظاهر گرداند فاکرمه پس گرامی کند بجاه و اقتدار
ونعمه و نعمت دهد او را و معیشت بر او فراخ گرداند و آسانی کار وی را فیقول پس گوید از روی فخر
ربی اکرمن پروردگار من گرامی کرد مرا یعنی گمان برد که بسبب کرامت او توسیع نعمت بر او و قرب منزلت
او نزد خدای و استحقاق او بآن نه بجهت افضال و احسان واما و اما آدمی اذا ما ابتلاه چون بیازماید او را
پروردگار او بصبر بر درویشی فقدر علیه رزقه پس تنگ سازد بر و روزی او را فیقول ربی پس گوید از روی جزع
و ناشکیبائی که آفریدگار من اهانن خوار کرد مرا یعنی گمان برد که بسبب هوان فقر است و بجهت این گوید که خدا مرا
بفقر خوار گردانید حاصل معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا و لذات آن کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت
خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم و تدبر او است چه بحسب حقیقت کرامت بطاعت و مذلت بمعصیت
و گاه است که توسعه متفرع باستدراج باشد کلا نه چنانست که آدمی تصور کرده باز کرامت بغنا و اهانت بفقر بلکه فعل شما
بدتر است از اقوال شما و دلالت او بر شقاوت بر بلاکه شما و آن سبب آنست که شما لا تکرمون الیتیم
گرامی نمیدارید طفل بی پدر را و تفقد و دلجوئی او نمیکنید بصلة و عطیه تخصیص یتیم با بتلا جهت آنست که او را کافی
که با مر او قیام نماید نیست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشاره بسبابه و وسطی کرده و فرموده که من و کافل یتیم
همچو این دو انگشتیم در الفهام بدخول در بهشت و درجات آن و مقاتل گفته که قدامة بن مظعون در حجر امیة بن خلف یتیم
بود و امیه او را از خود منع میکرد و مال او نزد امیه بود و در انفاق او حضرت نمیکرد حق تعالی فرمود که مال یتیم را که در تحت تصرف

ست شما

شماست صرف نفقه او نمیکنید و این بنا بر عادت کفار بود که یتیم را محروم میساختند از مالی که بطریق ارث باو رسیده
ولا تحاضون و تحریض نمیکنند یکدیگر را علی طعام المسکین بدادن طعام بدرویش مراد آنست که بجهت
فرط محبت شما بر حطام دنیا نه یتیم را دلنوازی میکنید و نه مسکین را نوازش مینمایید و نه یکدیگر را بآن ترغیب میکنید
وتاکلون التراث و میخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی که خداوند جمعست یعنی جمیع مالها را از حلال و حرام
میخورید و هیچ تفرقه نمیکنید میان آنها و از یکدیگر امتیاز نمینمایید و گویند مراد اموال ایتام است با مالهای خود خلط میکردند
و همه را میخوردند و شیخ را از ان محروم میساختند و یا مالهای خود را بغنیمت تمام میخورند و حقوق واجبه آن را
بمستحقان نمیدهند و بآنچه میت جمع کرده بود از مظالم شما آن را میخورید با وجود علم شما بغصب آن وتحبون المال و دوست
میدارید مال را حبا جما دوستی بسیار فراوان بحرص شره و منع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص
و بجهت این جمع میکنید و از غیر منع میستانید و از بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید کلا باز ایستید از این امر تا بشناسید
و یاد کنید محشر روزی را که اذا دکت الارض چون شکافته شود زمین در آن دکا دکا شکستی بعد از شکستی یعنی
پاره پاره کرده و تلال و جبال آن هموار گردد یا مانند گرد بر هوا پراکنده شود وجاء ربک و بیاید پروردگار تو یعنی
ظاهر گردد قدرت و آثار و هیبت و سطوت پروردگار تو والملک و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا
صف از پس صف بحسب منازل و مراتب در بعضی تفاسیر آورده اند که اهل هر آسمانی صفی علیحده باشند که در آن روز که آسمان
منزال شود و فرشتگان از اماکن خود در زمین نازل شوند و هفت صف شده احاطه جمیع جنیان و آدمیان نمایند
و چشم بر ایشان که زنند تا چه حادثه رخ نماید وجیء یومئذ بجهنم و آورده شود در آن روز جهنم را و حاضر کرده
شود از پرده حجاب و اما ویل آن با اهل محشر آن نموده شود که گفته تعالی وبرزت الجحیم یومئذ یتذکر الانسان در آن روز
یاد کند آدمی گناهان خود را یا پند گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود و بدان ندامت خورد وانی له الذکری و از
کجا باشد او را یاد کردن یا پند گرفتن یعنی از کجا باشد او را فایده کردن و پند گرفتن چه ترتب نفع بر پند گیر و مرد نباشد نه
آنجا حضرت امیر المومنین علیه السلم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بعد از نزول این آیه رنگ روی مبارک آنحضرت
بسیار متغیر شد علت آن را از وی پرسیدم فرمود جبرئیل نزد من آمده این آیات را بر من خواند و بعد از آن حضرت امیر المومنین علیه السلم

زمام

پرسیدند که دوزخ را چگونه بیارند یا رسول الله فرمود بیارند دوزخ را هفتاد هزار فرشته بکشند آن را بهفتاد هزار
و با بیطریق او را بعرصات آورند و بروایة دیگر چهره از چهرات دوزخ را بهفتاد هزار زمام بعرصه محشر آرند پس یکبار
از ان بجهد که اگر فرشتگان دفع آن نکنند همه اهل قیامت را بسوزد پس من متوجه دوزخ شوم و او سخن در آید که ای محمد
مرا با تو چه کار حق تعالی گوشت ترا بر من حرام گردانید و از ان حال هیچکس نماند مگر که گوید نفسی نفسی و من گویم ای پروردگار من
امتی امتی بفریاد من رس و کافر بوجه حسرت و ندامت یَقُولُ گوید یٰلَیْتَنِی ای کاشکی من قَدَّمْتُ پیش فرستادم
عمل خیری لِحَیَاتِی برای زندگانی من درین عالم یا وقت حیوة من در دنیا فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ
عذاب نکند کسی مثل عذاب خدا أَحَدٌ هیچکس از مردمان وَلَا یُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس وَثَاقَهُ مانند
بند کردن خدای أَحَدٌ هیچکس چه متولی عذاب خدا و وثاق او نباشد در آن روز منکر او سبحانه چه همه امر مر خدا را
باشد و لیس حق تعالی نزدیک موت مؤمن یا در وقت بعث یا در حین دخول او در بهشت با و خطاب کند بکیفیتی
که با مورد در طور خطاب بنود یا بزبان بملکی فرماید که یٰٓأَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته
بذکر من و فارغ از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صابر در بلیه یا ایمان آرنده از سر طمینان و یقین بدون
اختلاج ریب در وحدت من یا ایمن از خوف و حزن و عذاب ارْجِعِیٓ إِلَىٰ رَبِّكِ بازگرد بسوی موعد پروردگار خود
رَاضِیَةً در حالتی که پسند کننده باشی بانچه بتو دهد یا صابر و شاکر بودی در دنیا بر آنچه بتو رسید بود یا خشنودی بافعال
خود که مستحق ثواب آن میگشتی مَّرْضِیَّةً پسندیده شده نزد خدا بعملی که کرده فَادْخُلِی پس در آی فِی عِبَادِی در زمره
بندگان شایسته من و منتظم شو در سلک ایشان وَادْخُلِی جَنَّتِی و در آی در بهشت من با ایشان یا با زمره مقربان
مرویست که چون بنده مؤمن مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته بفرستد تا از برای او تحفه از بهشت بیارند و با و
گویند ای نفس آرمیده بیرون آی راضیه مرضیه با روح و ریحان پس منکشف شود بر انچه اطیبه که مراتب از مشک خوشبوتر
تر باشد و چون آن را بچشد فرشتگان آسمان بشنوند با هم گویند که نفس بنده مؤمن آرند و درهای آسمان برای او گشاده
بر و صلوات فرستند و او را نزد عرش خدا برند و چون فرشتگان که قابض روح او باشند بانجا رسند خدا را سجده کنند و گویند
بار خدایا تو عالمی که این بنده موحد است و همیشه ترا پرستیده و بدرگاه تو نیاز برده حق تعالی خطاب رسد که این نفس را از دیگر

نفسهای

نفسهای مؤمنان بر آمده تا قبر او را در طول و عرض هفتاد ذراع فراخ سازند و از روح و ریحان جنة مطیب گردانند و او را
در قبر او چنان بخوابانند که عروس را با جامهای الوان و چون از خواب گاه خود برخیزد همچو کسی که سیر از خود خواب شده
باشد و چون کافر را موت فرا رسد حق تعالی دو ملک بوی فرستد و با وی گویند یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم و العذاب الالیم
از سعید بن جبیر مرویست که عبد الله بن عباس در طایف وفات کرد مرغی بیامد که بر شکل وی کسی ندیده بود و در نعش وی رفت و بیرون
نیامد و در آن وقت که او را دفن کردند بر سر قبر وی از جانبی آوازی شنیدند که میگفت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة سورة البلد ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قرائت او در و از فضل این سوره باشد
در دنیا معروف شود که از صلحاست و در آخرت مشهور گردد که او مقرب درگاه حق است و از رفقای انبیا و شهدا و صلحا است
و نیز فرموده که هر که قرائت سورة البلد کند حق تعالی امان دهد او را از غضب و خشم خود در روز قیامت و بر انکه چون حق تعالی
ختم سورة الفجر بذکر نفس مطمئنه نمود تبیین آن نمود درین سوره و آن را موکد ساخت بقسم فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
لَآ أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ البته سوگند میخورم باین شهر وَأَنتَ حِلٌّ و حال آنکه تو حلال کرده بِهٰذَا الْبَلَدِ باین شهر و با آنکه مکه معظمه موضع
امن و مثابه خلق و میقات حج و مکان بیت الحرام و محل ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم نیز هست قسم مقید ساخته بحلول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در ان بجهت مزیت فضل آنحضرت و اشعار بر آنکه مکان بمزیت شرف اهل است یعنی این شهر بجهت آنکه مولد تو در آنست و در آنجا
نزول اجلال نموده شایسته است که بوی قسم خورند و گویند معنی آنست که در حالتی که تو حلالی باین شهر یعنی تو حلالست که کسی دیگر را
حلال نبوده و نیست از قتل و اسر و این در روز فتح مکه بود که حق تعالی امر کرد که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت
ابن خطل را بکشت و حال آنکه دست در استانه کعبه زده بود و مقیس بن صبابه و غیره را نیز بقتل رسانید و بعد از ان فرمود
که بدرستی که حق تعالی حرام گردانیده مکه را روزی که بیافرید آسمانها و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت قایم شود و حلال
نبوده هیچکس را که پیش از من بوده و هرگز حلال نشود مرکسی را که بعد از من باشد و مرا نیز حلال نیست مگر یک ساعت از روز که
حلال بود پس درخت آن را قطع نباید کرد و گیاه تر آن را نباید برید و صید آن را نتوان گرفت و رمانید و لقطه آن حلال
نیست مگر کسی را که تعریف آن کند ابن عباس گفت یا رسول الله اذخر را استثنا فرما که محتاج الیه است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود الا الاذخر
وَوَالِدٍ و سوگند بپدر که آدم او پیغمبر است یا ابراهیم که پدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بانی کعبه معظمه وَمَا وَلَدَ و بانچه

و بر تقدیر

داده است از آدم که جمیع ذریه او بینند که عمار ارض از انبیا و اوصیا و اتباع ایشان و این قول ابو عبدالله است
جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي كَبَدٍ در سختی و رنج و انواع
مشقت از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب
و عقاب و غیر آن از شداید مصایب دنیا و شداید آخرت و از ابن عباس نقلست که کبد بمعنی استوا و استقامت یعنی
آدمی را آفریدیم منتصب القامه و ایستاده بر بالا و پای خود بر خلاف حیوانات دیگر که ایشان بر روی افتاده راه میروند
و نزد بعضی مراد بانسان ابو الاشدین است و کبد بمعنی شدید الخلق و القوة یعنی بیافریدیم ابو الاشدین را که
در نهایت قوت و ضخامت بود و گویند که قوة او بر وجهی بود که ادیم عکاظی در زیر پای نهادی و ده تن از آن بکشیدندی
و ادیم پاره شدی از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که هیچکس را بر من دستی نیست و پیوسته حضرت پیغمبر را بیازردی
و همیشه در ایذا و آزار او کوشیدندی أَيَحْسَبُ آیا می پندارد آدمی یعنی ابو الاشدین قوی که کافر جاحد است أَنْ لَنْ يَقْدِرَ
عَلَيْهِ أَحَدٌ اینکه قادر نباشد بر وی کسی که از و انتقام معانده و معادات او با پیغمبر صلی الله علیه و آله بکشد و مکافات ایذا و آزار
با و رساند یعنی چنان می پندارد که قیامت قایم نگردد و کسی از وی انتقام نکشد و در تفسیر امام حسن علیه السلم مذکور است که مراد ازین
انسان عمرو بن عبدود است در حینی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر وی عرضه کرد و در روز خندق داد از آن ابا کرد و حضرت
او را بقتل رسانید يَقُولُ گوید در روز قیامت أَهْلَكْتُ هلاک کردم یعنی ضایع گردانیدم در دنیا مَالًا لُبَدًا مالی انبوه
و بسیار مراد کثرت انفاق و بسیار چیزی که اهل جاهلیت آن را از مکارم دانسته اند و از مفاخر پنداشته و آن
صرف اموال است بریا و سمعه و افتخار یا مراد انفاق اوست در معادات پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایه آمده که ابو الاشدین
رشوه بمردم دادی تا پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیازارند و گویند صدور این قول در دنیا بوده یعنی آن معاند از روی افتخار
میگوید که من مال بسیار در معادات پیغمبر انفاق کردم أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا می پندارد آنکه ندیده است او را کسی
یعنی خدا او را ندیده و تا ان مقصدی که نفقه کرده او را جزا خواهد داد و مطالبه خواهد کرد که آن مال را از کجا کسب کرده و در چه چیز صرف
نموده از ابن عباس مرویست که هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم بردارد تا از عهده چهار سؤال بیرون آید از عمر که
در چه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده و در کجا نفقه نموده و از علم که چگونه بآن عمل نموده و از محبت و دوستی

اهل البیت

دو چشم که بآن

اهل البیت علیهم السلم بعد از آن بجهت تقریر و تذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا نگردانیدیم یعنی بیافریدیم برای او عَيْنَيْنِ
ببیند آثار قدرت و حکمت ما را و در هر چه خواهد از مرئیات راه شناسد وَلِسَانًا و زبانی را که بدان سخن گوید
و از ما فی الضمیر خود خبر دهد وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهان او را بپوشند و بر نطق و اکل و شرب معاونت نمایند ابو
حازم روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اگر زبانت با تو منازعه
کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از گفتن پس اعانت نموده ام ترا بر منع آن بدو لب پس آن را بهم نه و اگر چشم بر تو
نزاع کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از دیدن پس اعانت نموده ام ترا بر آن بدو پلک پس آن را بهم نه تا نه بیند و اگر فرج بر تو
منازعه کند در آنچه بر تو حرام کردم از مباشرت پس اعانت کرده ام ترا بدو ران پس آن را بهم نه و فراهم آور وَهَدَيْنَاهُ
النَّجْدَيْنِ و راه نموده ایم او را بطریق خیر و شر بانزال کتب و ارسال رسل یا نموده ایم با او دو پستان را تا بعد از
ولادت بآن چسبیده شیر خورد و قول اول از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است و از حضرت ابو جعفر علیه السلم مرویست
که مراد بعینین حضرت رسالت است که مظهر نبوت و ولایت اند و لسان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و شفتین حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم
و نجدین ولایة ایشان و برائت از دشمنان و مسکین که بعد از این می آید محمد است و علی یتیم محمد صلی الله علیه و آله و بشر بعلم
و حضرت امام حسن علیه السلم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود که نجدین نجد خیر است و نجد شر پس
چه چیز گردانیده است نجد شر را دوسترشتی از نجد خیر مراد آنست که با وجود ظهور حقیقت خیر و بطلان شر طریق خیر را
گذاشته بطریق شر سلوک نمود فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس بتکلف در نیامد و شروع نکرد در امر سخت و رنج نکشید
در امر مخالفه نفس و مجاهده شیطان و تحصیل اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلیف است و شکر گذاری نعم مذکوره قیام ننمود
مراد آنست که چرا آدمی مالی را که در طریق شر صرف کرده بقصد ریا و سمعه و افتخار در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و غیر آن از وجوه قبیحه در اقتحام عقبه که طریق خیر است و وجوه آن را انفاق نکرد و بعد از آن بجهت تعظیم عقبه
میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو میدانی که صعوبت آن را بر نفس
خود و کنه ثواب آن را نزد خدای فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردنیست از بندگی و تخلیص آن از رقیت أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن
طعامی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی که خداوند گرسنگی است یعنی در وقتی که طعام بدشواری بهم رسانند

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بى پدر را كه خداوند قرابة و خويشى است يعنى آن يتيم خويش مطعم باشد يا أَوْ مِسْكِينًا
يا درويشى را كه ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک نشينى باشد يعنى پهلو بر خاک نهاده باشد و التجا كند بيت از احتياج و تنگدستى
و درماندگى و شبهه نيست كه فک رقبة و اطعام يتيم و مسكين در وقت تعسر طعام متضمن مجاهده نفس است و تحمل مشقت و شدت
و در حديث آمده كه هر كه آزاد كند رقبه را حق تعالى آزاد كند بهر عضوى از آن رقبه عضوى از او را از آتش دوزخ و هر كه سير كند
گرسنه را در روز قحط حق تعالى روز قيامت او را درآورد از درى از درهاى بهشت كه داخل نشود در آن مگر كسى كه كرده باشد
همين اعمال حسنه را و جابر بن عبد الله انصارى از آنحضرت صلى الله عليه و آله روايت كرده كه از چيزهائى كه موجب آمرزش است
طعام دادن است مسلمان گرسنه را ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا پس بود آن انسان معاند جاحد از آنانكه ايمان
آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصيت كرده اند يكديگر را بشكيبائى بر طاعتها و از معصية يا در بر رفتن دين الهى
بر انواع مشقت يا مطلق محن كه بنده مومن بآن مبتلا مى شود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصيت كرده اند بمهربانى
مهربانى بر بندگان خدا خصوصاً بر اهل حاجة و ذوى قرابة و يا موجبات رحمة خدا كه ارتكاب طاعة و اجتناب
معصية است أُولَئِكَ آن گروه مومنان كه بصبر و مرحمت يكديگر را وصيت ميكردند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ياران دست راستند
كه از جانب يمين عرش به بهشت در آيند و يا خداوندان يمن و بركت وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا و آنانكه كافر شدند
بنشانهاى ما يعنى بدلائلى كه نصب كرده ايم براى حق از كتاب و حجه ما از آيتهاى قرآن هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
ايشانند ياران دست چپ كه ايشان را از جانب شمال عرش بدوزخ اندازند يا اهل شوم و نكبت عَلَيْهِمْ
بر ايشانست در دوزخ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ آتشى پوشيده شده يعنى سر آن دركه را كه در آنجا معذب باشند بپوشند و آن را
بطبق مضبوط سازند كه نه ريحى كه موجب روح و راحت باشد در آيد و نه دخانى از آن بيرون آيد پس بالكليه نااميد باشند
از راحت و آسايش و دايم معذب باشند در فضل سورة الشمس ابى بن كعب از حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت كرده
كه هر كه اين سوره بخواند ثواب او مثل ثواب كسى باشد كه بر هر چه شعاع آفتاب و ماه بر آن مى افتد در راه خدا تصدق كرده باشد
و از حضرت ابو عبد الله عليه السلام مرويست كه هر كه سورة الشمس و الليل و الضحى و الم نشرح بسيار بخواند در روز
يا در شب هيچ چيز نزد او حاضر نباشد مگر كه در روز قيامت براى او گواهى دهند حتى از موى و پوست و گوشت و عروق

و اعصاب

را از آتش

و اعصاب و اعظام و جميع آنچه بر زمين آن را برداشته و حق تعالى گويد قبول كردم شهادت شما را در براى بنده خود و او را
دوزخ نجات دادم ببريد او را به بهشتهاى من تا هر بهشتى كه خود اختيار كند باو دهيد بمحض فضل و رحمت من كه ارزنده
و خوشگوار باد بهشت از براى بنده من بدانكه چون حق تعالى ختم سورة البلد نمود بذكر ما يعتمده در اين سوره بيان
ميكند كه نجات و فوز از آن هر كسى است كه تزكيه نفس كند و بتمهيد از براى تاكيد قسم ياد كرده فرموده كه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ

سوگند بآفتاب عالمتاب وَضُحَاهَا و بروشنى و درخشندگى او در آن وقت كه بلند شود و موضع چاشت و ضوء او
ممتد و منبسط گردد در زمين و آن محل چاشتست و قتاده گفته مراد همه روز است وَالْقَمَرِ و بماه جهان پيما
إِذَا تَلَاهَا چون پيروى كند آفتاب را يعنى در عقب طلوع آفتاب طلوع كند يا طالع شود بعد از غروب
آفتاب در ليلة البدر يا با طلوع آفتاب باشد در استداره و كمال نور و در تفسير امام حسن عسكرى مذكور است كه ابو جعفر
از ابيه عبد الله روايت كرده كه مراد به آفتاب حضرت پيغمبر است صلى الله عليه و آله كه نور هدايت او تمام عالم را منور ساخته و بقمر
حضرت امير المومنين كه كسب نور از آنحضرت نموده و من جميع الوجوه تابع و تالى او شده وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا و سوگند
بروز چون جلا دهد و ظاهر و روشن گرداند آفتاب را در وقت انبساط جرم آفتاب كه در آن وقت نيک منجلى شود
و بنهايت انجلا رسد و جرم آن پرتو ظهور مى يابد وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و سوگند بشب چون بپوشاند آفتاب را
يعنى روشنى او را مستور سازد يا پوشيده گرداند و فرو گيرد آفاق عالم را وَالسَّمَاءِ و سوگند بآسمان وَمَا بَنَاهَا
و بكسى كه آن را بنا كرده است بقدرت كامله ذاتيه وَالْأَرْضِ و سوگند بزمين وَمَا طَحَاهَا و آن قادر تمام قدرت
كه گسترده است آن را و سطح گردانيده براى مقر بندگان وَنَفْسٍ و بنفس آدم و يا مطلق نفوس وَمَا سَوَّاهَا و بحكيم
غالب الحكمة كه تسويه فرموده آن را و برابر خلقت گردانيده فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و افهام نموده
مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاكى و بيباكى او را وَتَقْوَاهَا و پرهيزكارى و نيكوكارى و فرمانبردارى او را يعنى اعلام
ادراک داده فجور و معصية و انواع شرور و قبايح را و تقوى و طاعة و اصناف فعل خير و حسنات و تمكين داده در اختيار كردن
هر كدام از آن جواب قسم اينكه قَدْ أَفْلَحَ بدرستى كه رستگار شد مَنْ زَكَّاهَا هر كه پاكيزه گرداند نفس خود را از ادناس

هر کریم کرد نفس خود را

ورذائل کفر و معصیة پالشو و نما داد او را بمعرفت و طاعت وَقَدْ خَابَ و بتحقیق که بی بهره ماند مَنْ دَسَّاهَا هر که
بجهالت و کفر و ضلالت پاکم گرداند قدر و منزلت او را بفسق و معصیت ابن عباس از حضرت پیغمبر روایت کرده که آن حضرت
در وقت تلاوت این آیه فرمودی که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هرگاه نفس از شرب هوا منزکی شود فی الحال دل او از
لوث تعلق بما سوی مصفی گردد و همگی خاطر را مصروف دارد بر تاویه شکر گذاری بالکلیه مستغرق شود بمطالعه جمال
پروردگار و صاحب کشاف آورده که جواب قسم محذوفست و آن اینست که سوگند باموری مذکوره که فرود آورد خدا
عذاب را بر کفار همچنانکه فرود آورده بقوم صالح یعنی ثمود جهت تکذیب ایشان و برکما قال كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب
کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان و عداوت خود مر صالح را یعنی طغیان ایشان را بر تکذیب داشت
إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا در وقتی که برخواست بدبخت ترین قبیله ایشان که قدار بن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ پس گفت
مر آن قبیله را رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدا یعنی صالح نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدا را یعنی ناقه را که خدا بمحض قدرت
خود از سنگ بیرون آورده وَسُقْيَاهَا و فرو گذارید نوبت آب او را یعنی مانع شرب او مشوید در روزی که نوبت اوست تا عذاب ایشان فرود نیاید
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را در آنچه تحذیر ایشان کرده بود از حلول عذاب بر ایشان بعد از عقر ایشان فَعَقَرُوهَا
پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر قوایم او را قطع کردند و بکشتند فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ پس فرو پوشانید عذاب را
بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان گردانید آن دمدمه را بر ایشان یعنی همه را
مستاصل ساخت زیرا که همه بعقر آن راضی بودند و در تکذیب شریک یکدیگر وَلَا يَخَافُ و نترسید خدای عُقْبَاهَا عاقبت و تبعه
دمدمه را چنانکه ملوک میترسند از عاقبت هلاک همه و بسبب بعضی باقی میگذارند مراد آنست که انچه عقب هلاک واقع می شود که آن
معارضه خصم است بایشان و انتقام کشیدن از ایشان چه هیچکس را مدد و مساعدت نیست و تبعات دامد و راه نه در طبرسی آورده
که بروایات صحیحه و اسانید وثیقه که عثمان بن صهیب از پدر خود روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را گفت
که یا علی بدبخت ترین پیشینیان کیست حضرت امیر گفت عاقر ناقه فرمود صدقت راست گفتی بدبخت ترین پسینیان چه کس است گفت الله
و رسوله اعلم فرمود که آنکس که شمشیر خود را بر این موضع تو زند و اشاره کرد بتارک مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عمار یاسر
نیز همین حدیث را از پیغمبر روایت کرده سورة الليل ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند

حق تعالی چندان عطا باو کرامت کند که تا آن راضی و خورسند شود و او را از عسر و تنگدستی نگهدارد و جمیع امور دنیوی و اخروی
او را سهل و آسان گرداند و بروایتی دیگر مهمات دارین او را کفایت کند و او را با شهداء وصلحا محشور شود و بدانکه چون حق تعالی
در سوره پیش بیان حال مؤمنان و کافران نمود درین سوره نیز مثل آن افتتاح کرده آن را مؤکد ساخت بقسم و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحيم وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ
و سوگند بشب چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت خود وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ و سوگند بروز چون
آشکارا شود و زایل کند ظلمت شب را یا مبین گردد بطلوع آفتاب و چون روز و شب از اعظم منافع بندگانند لهذا افتتاح
قسم بانها شد و بعد از آن فرمود که وَمَا خَلَقَ و سوگند بقادر عظیم القدر که بیافرید الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده را یعنی آدم
و حوا را که منشأ وجود آدمیانند یا جمیع مذکر و مونث را از انواع حیوانات جواب قسم اینکه إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که
سعیهای شما در اقوال و افعال لَشَتَّىٰ از آینه پراکنده و مختلف است چه بسبب عقل بعضی از سعی شما موجب نجات و رستگاری
و بعضی دیگر بسبب هلاک و گرفتاری و از حضرت رسول مرویست که مردمان دو نوعند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیگری آنکه
خود را بفروشد و هلاک کند پس در بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس هر که بداد حقوق مال خود را
در راه خدا وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از معاصی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود بکلمه نیکوتر که لا اله الا الله و محمد رسول الله است
یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه یا غیر آن از کلمه که دلالت بر حق کند و یا بوراثت مثوبه حسنی را
که جنت است فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که آسان دهیم و اسباب لطف یا کرامت فرماییم تا آماده شود لِلْيُسْرَىٰ برای
طاعتی که آسیر و آسان امور باشد بر وسطیه نفس و بجهة آن اقدام نماید یا آماده سازیم او را برای حالتی که مؤدی شود
بیسر و راحت که آن دخول جنت است و از حضرت رسالت مرویست که هیچ روز آفتاب بر نتابد الا که بر دو جانب آن دو فرشته باشد
که میگویند که بار خدایا هر که مال نفقه میکند عوض آن بتعجیل بوی رسان و هر که انفاق نکند مال او را بتعجیل تلف کن و بعد از آن
فرمود که مصداق این سخن آیت که فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری وَأَمَّا مَن بَخِلَ و اما هر که بخل کرد
بدادن حقوق مال خود یا بکلمه توحید وَاسْتَغْنَىٰ الی بی نیاز دید خود را بشهوات دنیا از ثواب خداوند و بدینجهت که موجبات
آن که توجه بطاعت و اجتناب از معصیت توجه ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد بکلمه نیکوتر که توحید است

یا غیر آن از کلمات حقه نیکوتر را که تدین است بدین اسلام فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا کردانیم او را یعنی بجهة آن
عناد اسباب لطف و توفیق از و باز کردیم و او را در بادیه خذلان فرو کذاریم تا آماده شود لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی
یا حالتی یا طریقه که مؤدی او شد یا عسر اشد امور که آن دخول نار است یا منع الطاف کنیم از و تا طاعة نزد او
دشوارترین چیزها شود کما قال یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانما یصعد فی السماء وَمَا يُغْنِي عَنْهُ و دفع نکذارد از و عذاب
مَالُهُ مال اکنده ان بخل کرده چون هلاک شود یا در دوزخ افتد و اقدی یا نار خود عکرمه میرسد که ابن عباس
فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار درختی درخانه او بود که شاخ او درخانه همسایه درویش
عیالبار آویخته بود و صاحب آن درخت هرگاه که بالای آن درخت رفتی و میوه آن چیدی اگر احیاناً از آن میوه
بیفتادی و اطفال آن فقیر برداشتندی انگشت در دهن ایشان کردی و آن را بیرون آوردی مرد همسایه شکایت او را بحضرت
رسالت معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبید و گفت ای فلان نخله خود را که شاخ آن بخانه همسایه آویخته بمن فروش
بنخله که در بهشت بتو دهم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار است و این نخله بهترین آنهاست و خاطر من باین متعلق و بجهة
این فروختن آن را بتو قرار ندهم ابو دحداح چون این سخن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید گفت یا رسول الله
اگر من این نخله را از و بخرم تو آن را از من میخری بآن درختی که در بهشت باو میدادی آنحضرت فرمود بلی پس ابو دحداح
نزد آن مرد رفته طالب بیع آن نخله گردید گفت تو میدانی که پیغمبر آن را از من میخرید که در بهشت بمن دهد و من بجهة آنکه آن
بهترین نخلستانست و بستگی تمام بآن دارم نفروختم اما اگر تو آن را بر وفق مدعای من بخری بتو میفروشم ابو دحداح
گفت مدعای تو چیست گفت آنکه آن را بکمتر از چهل نخله نفروشم ابو دحداح هرچند مبالغه کرد که بکمتر از چهل راضی شود
نشد پس آن درخت را از و بخرید بدرختی که در بهشت بوی دهد پس سرای همسایه رفت و گفت این درخت را بتو بخشیدم حق
سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد و در آن بیان کرد که سعی آدمی مختلف است یعنی سعی انصاری که برای دنیا بود و سعی ابو دحداح
برای آخرت پس قوله فاما من اعطی مراد ابو دحداح است که درخت را بچهل نخلستان بخرید و برسول فروخت و بجهة آن درظل
ظلیل بهشت جای گرفت و اما قوله و اما من بخل مراد انصاری است که بخل کرد و آن را برسول نفروخت و بجهة آن
بعذاب نیران گرفتار شد و مال او او را از عذاب دفع نکرد و این روایت از عطا نیز مروی است و چون خصوص حکم

بسبب موجب تخصیص حکم نمیشود چنانچه در موضع خود مقرر شده پس هر که متصف بصفة ابو دحداح یا آن مرد انصاری باشد در این حکم
داخل خواهد بود إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ما واجبست لَلْهُدَىٰ راه نمودن یعنی حکمت و مصلحت مقتضی آنست که هدایت مردمان کنیم
بحق بنصب دلایل و بیان شرایع این دلیلست بر وجوب لطف بر خدا وَإِنَّ لَنَا و بدرستی که مار است لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ
سرای عقبی و سرای پیشین که دنیاست و چون ملک هر دو ملک ماست هرچه خواهیم بهر که خواهیم دهیم تا چون ثواب
آخرت بمهتدی دهیم و تارک الهدی را بهره ای نرسد بلکه صرف الحیح بخود رسد شود که من اخطأ فعلیها فَأَنذَرْتُكُمْ
پس بیم کردیم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ آتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا در نیاید در آن آتش بطریق
دوام و ادم إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي مگر بدبخت تری که كَذَّبَ تکذیب حق را و هدی نشد وَتَوَلَّىٰ و روی گرداند
از اطاعة مؤدعه و مرتکب آن شد چون مرد انصاری که منافق بود یا تکذیب پیغمبر کرد و از اطاعة او اعراض کرد
و فاسق مؤمن اگرچه باتش داخل اما نه بر وجه دوام باشد وَسَيُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى
پرهیزکاری یعنی مجتنب از شرک و عصیان الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ که میدهد مال خود را یعنی آن را در مصارف خیر
صرف میکند يَتَزَكَّىٰ میجوید بآن پاکیزگی را نزد خدای یعنی باخلاص آن را میدهد بدون شبهه ریا و سمعه بدان
در صفة اتقی که معطی مالست از روی اخلاص میفرماید که وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ و نیست هیچکس را نزد آن معطی مِن نِّعْمَةٍ
تُجْزَىٰ نعمتی و منتی که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند باعطای آن مجازات آن نعمة را بلکه اعطای آن نمیکند
إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ مگر برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگتر است نه برای مکافات آن وَلَسَوْفَ
يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود شود با آنچه خدا بوی دهد از مثوبات عظمی از برای مجازات اعطای مال بقصد اخلاص و
تقرب نزد خدا مرویست که هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنخلستان ابو دحداح گذشتی فرمودی که ابو الدحداح را
در بهشت بهتر از این خواهد بود سُورَةُ الضُّحَىٰ ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی او را از جمله کسی گرداند که بشرف شفاعة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شود و بآن خوشنود و خورسند باشد
و به بهشت درآید و بعدد هر یتیمی و هر سائلی او را ده حسنه باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سورة اللیل نمود بانکه اتقی را چندان
ثواب دهد که بآن راضی شود افتتاح این سوره نیز نمود بآنکه در آخرت حضرت پیغمبر را چندان کرامت و نعمت دهد که آنحضرت راضی گردد

بسم الله الرحمن الرحیم و الضحی

سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و آثار نور نهار منتشر گشته واللیل اذا سجی
و سوگند بشب بآنگاه که بپوشاند تاریکی آن یا ساکن شود اهل آن و اصوات ایشان آورده اند که چون در بعضی اوقات سید
عالم صلی الله علیه و آله دعوت اظهار نموده و مردمان را بدین اسلام خواند اهل مکه رسولی بمدینه فرستادند که شخصی در
میان ما پدید آمده نام وی محمد بن عبد الله در کمال عقل و فطانت و الحسب والنسب اند همه در بیش و حسن خلق او بنهایت
رسیده لیکن دعوی پیغمبری میکند که آبای ما بران دین بوده اند و مردمان را بآن میخواند و ما همه اهل حیرانیم و حقیقه
و بطلان آن بر ما مشتبه است و شما کتابها خوانده اید و حقیقه احوال را دانسته اید ما را خبر دهید که در کتاب خود نام
و نشان ایشان خوانده اید یا نه ایشان در جواب گفتند که در جمیع کتابهای خود نام نبی امی دیده و خوانده ایم و بخبر
بعثت او خبر داده ایم و اکنون وقت ظهور آنست شاید که آن مرد موعود این شخص باشد و برای مسئله تجربه بکنید
یکی قصه اصحاب کهف دوم حکایت ذوالقرنین سیم حقیقه روح اگر هر سه را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد رسول نیست
و اگر دو را جواب گوید یکی را جواب نگوید بدانید که رسول خدا است و هر چه با گوید حق و صدقست و اوست که در کتب معروف
و موصوفست و چون این پیغام با اهل مکه رسید اشراف ایشان برخاسته نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده این مسائل
ازو سوال کردند حضرت فرمود که انما انا بشر مثلکم من آدمیام مانند شما و تا وحی بمن نمی آید علم بچیزی پیدا نمیکنم
امروز بروید فردا بیایید و چون کلمه ان شاء الله در عقب آن ذکر نفرموده تا پانزده روز و بقول اشهر چهل روز وحی بوی
نیامد و آن حضرت بسیار دلتنگ شد و کفار زبان اعتراض دراز کرده گفتند ان محمدا ودعه ربه و قلاه خدای محمد او را
واگذاشت و دشمن داشت حضرت از طعن مشرکان محزون گشته بکوه حرا برآمد و سر بر زمین نهاده گفت خداوندا
تو عالمی بآنچه دشمنان میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل آمد حضرت پرسید که چرا در این مدت نیامدی
که مشتاق تو بودم وی این آیه خواند که و ما نتنزل الا بامر ربک و بعد از آن این آیه دیگر خواند که و لا تقولن لشیء انی
فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین تعلیم آن حضرت کرد بطریقی که در سوره کهف گذشت و در باب
روح این آیه را خواند که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهت رد قول کفار که گفتند ودعه و قلاه این سوره را خواند والضحی

ولیل

حبیب خدای

ولیل قسم یاد کرد باینکه ما ودعک ربک وما قلی و وانگذاشت ترا پروردگار تو و از تو نبرید وحی را و دشمن نگرفت ترا
و برگزیده من و تا زنده باشی هرگز از تو وحی منقطع نشود و همیشه ظهیر و معین تو باشم در دنیا وللآخرة و هر آینه آن سرای
دیگر خیر لک من الاولی بهتر است مر ترا از این سرای یعنی کرامة خدا ترا بود در آخرت بهتر است از کرامت او
در دنیا چه آخرت باقیست و خالص از شوایب و دنیا فانی و مشوب بمصائب و نوایب و یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت چه عیش تو
بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی و لسوف یعطیک و زود باشد که بدهد ترا ربک پروردگار تو از نعیم تا امت خود را
فترضی پس خشنود شوی بآن ای وعده است مر جمیع انعام را و عطا فرماید در دنیا از کمال عقل و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر
و روز فتح مکه و دخول بسیاری فوج فوج در دین اسلام و غالب گشتن او بر قریظه و نضیر و جلای ایشان و نشر سرایای او در بلاد
عرب و عجم و فتح مداین و حصون در اقطار اراضی بدست عساکر ظفر مآثر وی و بند کنوز اکاسره و رعب خوف در قلوب اهل شرق
و غرب اعلای دین اسلام و نشر دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل باطل و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب علیه
که هیچکس بکنه او نرسد مگر ذات او سبحانه و از منصب شفاعت در حق عصات امت بما مر آن و شبهه نیست که تخلیص امت از عقوبت بسبب
شفاعت موجب رضا و خشنودی آن حضرت خواهد بود از عبد الله عمر روایتست که روزی رسول آیه فمن تبعنی فانه منی و من عصانی
فانک غفور رحیم تلاوت فرمود که حکایتست از استعطاف ابراهیم از حق تعالی برای امت خود و بعد از آن آیه ان تعذبهم فانهم عبادک و ان
تغفر لهم فانک انت الغفور الرحیم که مبنی است از استرحام عیسی برای عاصیان قوم خود دست مبارک برداشته گفت ربی امتی امتی
حق تعالی جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان و بگو چه میدانی که کرامت و قرب تو بما از همه انبیا در بیشتر است چرا این دعا میکنی
و غم امت میخوری جبرئیل چون این پیغام بگذارد حضرت فرمود با خدایا امت گناهکار دارم و پیوسته غم ایشان میخورم [illegible]
[illegible] و دل من از اندوه ایشان مجروح است مرهم مرحمتی بر جراحت دل من نه و از زلال شفاعت مغفرت خود شربتی که موجب تسلی من باشد
عطا فرما حق تعالی بوی خطاب کرد که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم پس این آیه را بر او نازل ساخت که و لسوف یعطیک ربک فترضی
رسول الله ازین خوشحال گشته فرمود اذا لا ارضی و واحد من امتی فی النار چون چنین است من راضی نشوم مادام که یکی از امت من
در دوزخ باشد و نیز در خبر است که آن حضرت فرمود که روز قیامت مرا چندان شفاعت دهند که گویم حسبی رضیت رضیت
بس است بس است راضی شدم و خشنود گشتم در آثار آمده که چون رسول این بگوید حق تعالی او را از او را با جماعت [illegible] که در دوزخ

مانده باشند شیع فریاد بر آورند که بار خدایا اخر شفاعت رسول تو با ما نرسید حق تعالی فرماید که اگر شفاعت او بشما نرسید رحمت واسع من
پس حق تعالی فرماید تا همه اهل توحید را از دوزخ بدر آرند از ابن عباس روایتست که آن حضرت فرمود که از پروردگار خود
رسیدم و دوست داشتم که آن را به پرسم گفتم سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا فرمودی حق تعالی
فرمود که ای محمد الم یجدک آیا نیافت ترا پروردگار تو یتیما کودکی بی پدر یعنی عالم بود به یتیمی تو فآوی پس جای داد ترا
در کنف کفایت جد و عم تو و آن چنان بود که پیغمبر هنوز شش ماهه بودی در شکم مادر که پدر او عبد الله رحلت نمود
و عبد المطلب نیز رحلت فرمود و حضانت او متصل شد با بو طالب که برادر عبد الله بود از جانب مادر و هر یکی از
عبد المطلب و ابو طالب چون پدر با او مشفق بودند و او را با حسن وجهی تربیت میکردند تا آنکه بسن بلوغ رسید و از
صادق علیه السلم پرسیدند که چرا پیغمبر را یتیم گردانید فرمود تا هیچ آفریده را بر او حقی نباشد و تولیت کار او خدا کند
و بعضی گفته که عرب دری که نفیس تر و قیمتی تر است یتیم خوانند پس معنی آنست که خدای تعالی ترا در میان کاینات بی نظیر
و یگانه یافت بشرف فضل و کمال قابلیت و منزه و منقطع علایق نسبت بما سوی لجهة این ترا در صدف نبوت جای
داد ووجدک ضالا و یافت ترا راه گم کرده بدر دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود که بجد بسپارد
فهدی پس راه نمودیم ترا با بینکه جدت را بسرت رسانید و کیفیت این حال برین منوال بود که چون مادر آن سرور را
از دار فنا بسرای بقا رحلت نمود و جد او عبد المطلب حلیمه بنت ابی ذویب را که از قبیله بنی سعد بود و شرف رضاع
او نامزد کرد حلیمه او را بقبیله خود برد و چون ایام رضاع او منقضی شد و برا برداشت تا بجد بسپارد کند نزدیک مکه
او را در موضعی بگذاشت و بطهارت رفت چون باز گشت رسول را نیافت از هر که پرسید هیچکس از و خبر نداد
حلیمه گوید که فریاد بر داشتم که یا عبد المطلب محمد را پروردم و او را در مکه گم کردم پس با خود اندیشه نمودم که اگر او را نیابم
بر بالای کوه روم و خود را بزیر اندازم و هلاک کنم و از این شرمندگی نکشم پس بمکه در آمدم و فریاد میکردم که وا محمد
پیری تکیه بر عصا کرده چون جزع مرا بدید گفت ترا چه رسیده من قصه خود را باو باز گفتم وی گفت بیا تا نزد هبل
رویم که اعظم اصنام است و شفاعت کنیم تا او ما را هدایت کند و محمد را بما نماید پس آن پیر نزد خانه کعبه آمد و بوسه
بر دست هبل میداد و میگفت ای هبل یا درس بفریاد این رس و دستگیری او کن که فرزند او محمد نام گم شده است

و او

و او بسیار جزع میکند و طوق منتی در گردن ما افکن و محمد را باو نما حلیمه گوید که همین که نام محمد بر زبان پیر بگذشت
هبل و دیگر بتان بر روی در افتادند هاتفی آواز داد که ای پیر بیخرد دور شو که هلاکت این بتان در دست محمد
خواهد بود پیر بلرزید و عصا از دستش بیفتاد و دندان بر دندان میزد پس روی بحلیمه کرد و گفت دل مشغول مدار
که این محمد را خدای هست که وی را ضایع نگذارد چون خبر گم شدن محمد بعبد المطلب رسید گمان برد که بعضی از قریش او را
هلاک کردند شمشیر بر کشید و آواز داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند و گفتند یا سید ترا چه افتاده است
صورت حال باز گفت و با قریش سوار شد و در شتاب بمکه بگشت و او را نیافت احلیه را بینداخت و روی در
بیت الحرام نهاد و طواف کرد و گفت یا رب رد ولدی محمدا رد و اتخذ الی عندی یدا یا رب ان محمدا لم یوجد بحیج قریش کلهم
مسدد ای یعنی ای پروردگار من باز گردان بمن فرزند مرا محمد را و فرا گیر از نزد من منتی یعنی مرا برین منت و نعمت نه
ای آفریدگار من اگر محمد یافت نشود همه قریش متفرق و متلاشی شوند ندائی از آسمان رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدائی هست
که حافظ او ست عبد المطلب گفت وی کجاست آواز آمد که بوادی تهامه نزدیک فلان درخت عبد المطلب سوار شد و با اشراف
قوم خود روی بدان وادی نهاد و ورقه بن نوفل در انتای طریق بوی رسید و در راه با او موافقت کرد و چون بآن موضع رسیدند
آن سرور را دیدند که با شاخی از درخت بازی میکند عبد المطلب بجهت آنکه قلق از وی و را فتاده بود او را نشناخت
از وی پرسید که یا غلام تو کیستی گفت انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب گفت فدیتک نفسی یعنی من فدای تو باد پیاده شد
او را در بر گرفت و ببوسید و در کنار خودش جای داد و بمکه آمد و بعضی وجوه درین باب در منهج الصادقین توان
یافت ووجدک عائلا و یافت ترا عائلا درویش و عیال دار فاغنی پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه تا بآن تجارت
کردی و بعد از آن بغنایم دار الحرب یا دل ترا بی نیاز گردانید بقناعت که القناعة کنز لا یفنی و راضی و خشنود ساخت
ترا بانچه عطا فرمود بتو و عیاشی باسناد خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا روایت کرده که آن حضرت در تفسیر خود
فرمود که آیا ترا نیافت یتیم یعنی فرد و یگانه که مثلی نبود ترا در میان مخلوقان پس جای داد مردمان را بسوی تو و
یافت ترا ضال در میان قوم که نمی شناختند فضل ترا پس راه نمود ایشان را بسوی تو و یافت ترا عائل که عیال خود
سازی مردمان را بعلم پس غنی گردانید ایشان را بتو بعد از آن فرمود که ای محمد چون شربت یتیمی و تنهائی چشیده و درد بینوائی و

بشناس

شکسته دیده فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیمان را فَلَا تَقْهَرْ پس قهر مکن و از نزد خود مران او را حقیر مشمر و قدر او را
و در طریق عصیان و عطوفت با ایشان سلوک نمای وَأَمَّا السَّائِلَ و اما درویش خواهنده را فَلَا تَنْهَرْ زجر مکن
و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز درویش خود را فراموش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود
منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه آنحضرت مر ایشان را بیشتر از پیشتر ملاطفت فرمودی و انواع مرحمت و رأفت
نسبت بایشان مرعی داشتی و هرگز سائلان را از درگاه خود محروم نساختی و مکرر امت را بآن وصیت فرمودی و از رسول
روایت است که هر که یکی از شما متولی یتیم باشد و نیکو نگاه دارد ولایت خود را و دو دست خود بر سر او نهد مگر که حق تعالی بهر موی حسنه
برای او بنویسد و بهر موئی سیئه از وی محو نماید و بهر موئی درجه از وی بردارد و نیز فرموده که هرگاه یتیمی بگرید عرش خدای بلرزد بگریه او
پس حق تعالی گوید بملائکه خود که ای فرشتگان من کیست که این یتیم را بگریه در آورده ملایکه گویند خداوندا تو داناتری پس فرماید
ای فرشتگان بدرستی که من شما را گواه میگیرم بر آنکه هر که آن یتیم را خاموش کند در زمین او را خوشنود سازم در روز
قیامت از وخشنود باشیم آورده اند که آنحضرت یتیم را تعهد و تفقد مینمود و عطوفت و شفقت میفرمود از قضا یتیم
وفات کرد رسول الله دست از طعام بکشید و تأسف بسیار میخورد پرسیدند یا رسول الله چرا دل مبارک را غمگین ساخته
اگر فرمائی یتیمی دیگر را حاضر کنیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود آن یتیم بدخوی بود و من با خوی آن یتیم بسر میبردم
و بخلق نیکو با او رفق و مدارا میکردم و مرا بدین اجر جمیل و ثواب عظیم بود و از دیگری این غرض حاصل نشود در
روایت کنند که آن سرور فرمود هرگاه سائلی نزد تو آید بر سر نشسته حق او بر تو واجب گردانیده اند اگرچه بنصف خرما باشد مراد آنست
که هیچ سائلی را محروم مساز اگرچه بر اسب سوار باشد و بروایت دیگر حق سائل بده اگرچه بر دست او دست ورنجنی باشد و در حدیث
قدسی وارد شده منقول از ابو عبد الله علیه السلام که حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر که غیر خود را وکیل گردانیده ام
که قبض آن کند الا صدقه که من آن را بدست خود فرا گیرم و کسی را بر آن وکیل نمیگردانم تا آنکه اگر مردی یا زنی بتمره
یا نصف تمره صدقه کند من آن را میپرورم همچنانکه شخصی کره اسب یا بچه را پرورش کند تا چون روز قیامت بمن رسد آن صدقه او
مانند کوه احد شده باشد و باور کنم وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم مذکوره است فَحَدِّثْ پس سخن کن آن را
به بندگان من و اعلام نمای و افشای آن کن که تحدیث بنعم شکر منعم است و اخفای آن مظنه کفر نعمت نزد جماعه مراد

حضرت کودکی

نعمت

۲۹۲

بابان

نعمت نبوت است که اعظم نعمت است و تحدیث بآن تبلیغ رسالت است بهمه خلقان و نزد کلبی نعمت قرآنست و تحدیث نمودن آن
تلاوت کردن آنست ختم سوره ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب
او مانند ثواب کسی باشد که با من ملاقات کرده باشد و مرا از غمها شاد کرده و شفاعت او بر من واجب باشد وجه ارتباط
این سوره بسوره ما قبل آنست که تعداد نعم است در خاتمه و ما قبل هردو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ
آیا گشاده نکردیم برای تو صَدْرَكَ سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و نظم امت و ادعای رسالت در وی گنجد
یا آیا دل ترا گنجائی این نداده ایم که هرچه از اسرار وحی و حکم بر تو وارد شود قبول تواند کرد مراد از استفهام انکار نفی است
یعنی البته بازاند و والم که خاطر ترا مضیق و حرج بود از تبلیغ رسالت بجاهلیت و عام و متعاندان در دعوت حق و انس از دل تو زایل کردانیدیم
یا منشرح ساختیم او را برای قبول علوم و حکم و حفظ قرآن و آسان کردانیدیم تلقی وحی را در آن بعد از دشواری آن وَوَضَعْنَا عَنْكَ
و برگرفتیم از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ آن باری که شکسته و گران خسته بود پشت ترا که آن تحمل اعبای رسالت
بود و اصرار و تکذیب کفار و عجز او از رشد آنها که حق تعالی تحمیل آن را بر تو آسان کردانید و بمعجزات و براهین پشت او را قوی
و او را مسلط ساخت بر ایشان و اکثر ایشان بشرف اسلام رسیدند و باقی در دست او بورطه هلاکت گرفتار شدند
و یا وضع گرفتیم از تو ثقل احکام شریعت را و آن را بر تو سهل و آسان کردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر داشتیم
برای تو و اظهار کردیم قدر ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت
و تشهد و خطبه تا مرا یاد کنند ملائکه ترا در عقب آن یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود
دادن بر تو یا طاعت و رضای خود را در طاعت و رضای تو کردانیدیم که والله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و
رسوله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یا ترا نبی الله و رسول الله ملقب کردانیدیم یا نام رفیع ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم
یا روز قیامت ترا شافع بندگان کردانیدیم و مقدم و پیشوای خلق اولین و آخرین ساختیم ذوالنون مصری فرموده
که رفعت ذکر آنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز
میکرد آورده اند که مشرکان طعنه رسول و مؤمنان میکردند بفقر و فاقه و آن حضرت بحسب بشریت متوهم بود که مبادا
مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق تعالی جلایل نعم خود را که بر او اعطا فرموده بود بر او شمرد و بعد از آن فرمود

که ای محمد صبر کن و دل خوش دار فان مع العسر یسرا پس به درستی که با هر دشواری که در دنیا است آسانی است در عقبا
[illegible] به درستی که با هر دشواری که در مکه است آسانی است در مدینه و در موضع آورده که با عسری که در مدینه باشد
سری است در بهشت و طبرسی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدم یک عسر را و دو یسر را هرگز غالب نشود
یک عسر بر دو یسر و از حسن نیز منقول است که روزی آن سرور از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک خندان و میگفت هرگز غالب نگردد
یک عسر بر دو یسر فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا بعد از آن بجهت ترغیب وی بر شکر و اجتهاد در عبادت فرمود که [illegible]
[illegible] پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در امر عبادت یا چون از نماز فارغ کردی
جهد نما در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی به استغفار او زار است مشغول شو یا چون از انواع عبادات
پردازی شروع کن در تحمل نوع دیگر از آن یعنی باید که همیشه مشغول عبادت باشی و در هیچ وقتی از مشقت طاعت
فارغ نباشی و یا چون از فرائض فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن برای حوائج دنیویه و اخرویه خود و اهل ایمان و صادق
فرموده که مراد بنصب اجتهاد است در دعا بعد از نماز خفتن و در حین جلوس و یا چون از غزوه فارغ شوی میل به عبادت
کن در تفسیر امام حسن عسکری از امام حسین علیه السلام نقل کرده که چون فارغ شوی ای محمد از حجة الوداع و ادای تبلیغ
نصب علی را برای خلافت و جانشینی خود [illegible] و بدعای پروردگار خود پس رغبت کن در همه اوقات
یعنی هرچه خواهی از وی خواه نه از غیر او که قادر بر سهل حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو در درگاه قرب
مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام منقول است که چون از نماز فریضه فارغ
شوی جهد و جهد نما در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانب او و در سوال تا بهر چه خواهی مطلبی در همه احوال و در تفسیر
عسکری منقول است که علی را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت بجانب جناب احدیت کن و از این سرای فانی
خود را به دار الخلود در رسان و بفرادیس تمام در مقعد صدق قرار گیر [illegible] ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده
که هرکه این سوره بخواند حق تعالی دو خصلت باو کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون وفات
کند بعدد هر که این سوره خوانده باشد ثواب روزه یکساله باو عطا نماید و شعیب عقرقوفی از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده
که هرکه این سوره را بخواند در فرایض و نوافل هر موضعی از بهشت که آرزو کند باو عطا فرماید و چون اختتام سوره

امر بندگان

۲۹۳

امر بندگان بود برغبت کردن بحق تعالی افتتاح این سوره نیز با این طریق شد که او خالقیست که مستحق عبادتست و بجهة تاکید آن را
موکد ساخت بقسم و فرمود که [illegible] سوگند بانجیر
[illegible] و بزیتون تخصیص این هر دو میوه بقسم از جمیع ثمار بجهة آنست که انجیر فاکهه طیبه است بی فضله و غذای لطیف و
سریع الهضم و دوای کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریگ مثانه و مفتح سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث
آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد اما زیتون هم میوه است و هم نان خورش و دوا و روغن کثیر المنافع دارد و گفته اند مراد
از تین و زیتون آنست که آن دو کوه است در ارض مقدسه که یکی را تین زیتا و دیگر را طور سینا گویند و در هر یکی معبد یکی از انبیا بوده
و در معالم گوید که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است از ابن عباس
نقلست که تین مسجد نوح است و زیتون مسجد بیت المقدس و در روایت ضحاک تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی
[illegible] و سوگند بطور سینا یعنی طور زبیر که محل مناجات حضرت کلیم بود و سینا و سینین هر دو بمعنی بقعه است
و از مقاتل نقلست که سینا بلغت نبطی کوهیست که درو اشجار مثمره ثابت باشد و نزد عکرمه بمعنی کثیر النبات والشجرات
از عبدالله عمر نقلست که چهار کوهست که نزد حق تعالی مقدس است اول طور سینا که بقعه ایست که موضع مناجات موسی است
دویم طور زیتا که بیت المقدس است سیم طور دینا که دمشق است چهارم طور سینا نا که مکه است [illegible]
و سوگند بدین شهر که امان دهنده اهل مکه است از خسف و رجف و سبی و قتل و حافظ هر که در وی داخل شود دلیل امین بمعنی
مومن باشد یعنی ایمن شده و از باقر علیه السلام روایتست که مراد بتین امام حسن است و از زیتون امام حسین علیهما السلام
که دو میوه دل مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا اند و از طور سینا امیرالمومنین علی علیه السلام است و از بلد امین فاطمه علیها السلام
حاصل که حق تعالی سوگند خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات عظیمند را بیکه [illegible] بدرستی که
ما آفریدیم جنس آدمی را [illegible] در نیکوترین تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه اعضا و بخصوص
گردانیدیم او را در میان حیوانات با نتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اکمال عقل و نطق و تمیز و تدبیر
واجتماع خواص مکونات یا فرمودیم او را مظهر اتم و اکمل و محل اعم و اشمل که حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی
تواند بود [illegible] بعد از آن بسبب عدم شکر گذاری او بر نعمت خلقت قویمه سویه و صورت حسنه بهیئت خود

رَدَدْنَاهُ باز گردانیدیم اورا در عاقبت امر او أَسْفَلَ سَافِلِينَ زیر ترین فروتران در خلق و ترکیب یعنی حسن او را
با قبح صورت گردانیدیم و خلقت بهیمت اورا با نکوه حلقه مراد اصحاب دوزخند که در آخرت بصورت منکره و خلق
مستقبحه مخلوق گردند یا باز گردانیدیم اورا از پس ترتیبه زیر تران از اهل درکات یعنی اورا آخرین درکه دوزخ
کردیم یا باز گردانیدیم اورا بعد از این تقویم و تحسین باسفل سافلین که فروتر بند در حسن صورت و شکل یعنی تنکیس او کردیم در خلقت چون
نکوس سطر بعد از اعتدال و بیاض شعر بعد از سواد و سستی جلد بعد از غضاضت و نضارت و کلال سمع و بصر بعد از حدت
حس و تغیر حواس باطنه و قوت عاقله بعد از شدت ادراک آن یعنی او را رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمر است و در آن
هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
عملهای ستوده و شایسته فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پس مر ایشان راست مزدی نابریده و کم ناشده مراد نعم دایمی بهشت است
یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان را می‌نوشتند در پیری با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد
ایشان ثابت است انس از پیغمبر روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ هر چیز از طاعت که از ایشان صادر شود ثواب او را با
و پدر کرامت فرمایند کاهی که آن بامر والدین و تعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد و هر گناهی که ایشان کنند
بر ابوین ننویسند و چون بحد بلوغ رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند و چون چهل سال در اسلام
بگذرانند از سه بلا ایمن گردند جذام و جنون و برص و چون به پنجاه رسد تخفیف حسابش کنند و چون بشصت رسد او را
توفیق توبه دهند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد حسناتش مضاعف کنند و چون به
نود رسد گناه اول عمر و آخر عمرش را بیامرزند و شفاعتش در حق اهل بیت او قبول کنند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند
و چون بارذل عمر رسد حق تعالی هر عملی که در کمال عقل بجا آورده در نامه اعمال او بنویسد بقوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده که ایشان را در کبر سن و ضعف قوت و خرافت مزدی باشد که آن را منقطع
نگردانند بلکه چنان که در جوانی و قوت کردی همان عمل نویسند و از ابن عباس مرویست که مراد مومنان قرآن خوانند
که چون بنهایت پیری رسند و قصور در عقل ایشان پیدا شود در آخرت مزد ناکاسته بوی دهند برتر از جوانی بعد از آن بطریق
التفات آدمی را خبر میکند که فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بتکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ بِالدِّينِ پس از ظهور دلایل واضحه

بالتکذیب میبانی

بروز جزا و حساب یعنی چه چیز ترا کاذب گردانیده بسبب دین و انکار آن بعد از دلایل قطع مراد آنست که تو کاذبی در وقتی
بجزا خلاصه معنی آنست که آفریدن آدمی از نطفه و تقویم و تسویه و تقدیم اعضا او و تدریج امر در مراتب زیاده تا بحد کمال و انتقال او
بعد از آن به تنکیس آن تا رسیدن آن بارذل عمر او واضح دلیلیست بر قدرت خالق و هر که قادر باشد بر همه این عاجز نخواهد بود
بر اعاده او پس چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد از این دلایل قاطعه أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ
حکم کننده ترین حاکمان استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار
و در آن پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه خواندی الیس الله باحکم الحاکمین گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین از مقاتل منقول است
که حق تعالی فرمود که ای محمد آیا نیست خدا اقضی القاضیین در حکم کردن میان تو و اهل تکذیب تو سورة العلق ابی بن کعب از حضرت پیغمبر
روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنانست که جمیع سوره مفصل را خوانده محمد بن جریر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که
در روز یا در شب این سوره بخواند اگر در آن روز یا آن شب بمیرد شهید مرده باشد و همچنانکه در راه خدا شمشیر زده و چون حق تعالی
سورة التین ختم نمود باسم ساختن خدا این سوره را نیز مفتتح ساخت باسم خود و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و اکثر مفسران برآنند که اول چیزی که بر رسول نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و نزد جمعی
سوره فاتحة الکتاب و نزد بعضی سورة المدثر زهری از عروه و عایشه روایت کرده اند که در بدایت کار رسول هر خوابی که دیدی
همه در بیداری واقع شدی و چون تنها بودی باو ندا رسیدی که یا محمد کس را ندیدی آنحضرت گوید که یکروز در غار حرا که فرموده بر بالای کوه
استاده بودم ناگاه جبرئیل بر من نازل گشت و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی بر من امیدیست گفت اقرأ بخوان حضرت
فرمود ما انا بقاری من خواننده نیستم جبرئیل مرا بگرفت و بیفشرد چنانکه بطاقت رسیدم پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب
دادم دیگر باره مرا بگرفت و سخت بیفشرد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول فرمود من ترسیدم و لرزه بر اعضای من
افتاد و بحجره خدیجه رفتم و گفتم دثرونی و زملونی بپوشانید مرا و جامه بر سر من افکنید خدیجه جامه بر سر من افکنده بخفتم دیگر
باره جبرئیل بیامد و آیه یا ایها المدثر بیاورد بر خواستم و این حال با خدیجه بگفتم و باو گفتم میترسم که این خیال بود باشد
خدیجه گفت خدا این حالت را از تو دور دارد که تو مرد درست گویی و خلق و حسن محاکات و صله رحم رعایت میکنی و تحمل
آزار مردمان میکنی و مهمان را اطعام مینمایی و مردم را بر مصائب روزگار معاونت میکنی بر خیز تا نزد عم خود رویم

و او را از این حال خبر دهیم پس نزد ورقة بن نوفل رفتیم او کتب اوایل خوانده بود گفت هنیاً لک یا محمد این الناموس الاعظم
در کتب اوایل خوانده ام مانند توریة و زبور و انجیل که تو پیغمبر آخر زمانی و ختم نبوت بتو شود ای کاشکی من در زمان
تو بودمی تا نصرت تو کردمی و چنین میپندارم که ترا از این شهر بیرون کنند و خدای هیچ پیغمبر را نفرستاد که او را از جا نرنجانیدند
آنگه رسول گفت هرگاه جبرئیل آمدی من خواستم که خود را بیندازم او مرا بگرفتی و ورقة بن نوفل را از بیم خبر دادند
گفت ای محمد چون این حال بتو دست دهد خود را مینداز بلکه بر جای خود بایست آنچه گوید بشنو و یاد گیر دیگر باره جبرئیل آمد
و گفت انک نبی حقا اقرأ گفتم چه بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر برخوان و گفت بگو لا اله الا الله پس نزد
ورقه آمدم و صورت حال با او گفتم گفت مژده باد ترا ابشر که من گواهی میدهم که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن تو
مژده داد و تو مثل موسی پیغمبر مرسلی زود باشد که بجهاد مامور شوی و اگر من او را دریابم با تو جهاد نمایم چون ورقه
وفات نمود پیغمبر فرمود که قس یعنی ورقه را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده زیرا که او بمن گرویده بود و
تصدیق کرده و قس بمعنی امام نصاری است و مسلم و این روایت را حاکم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابی میسره
عمرو بن شرحبیل نقل کرده در روایت دیگر آمده که آنحضرت فرمود جبرئیل از زیر خود نامه از حریر بهشت که بدر
و یاقوت منسوج بود بیرون آورد و نزد من انداخت و گفت بخوان گفتم خواننده نیستم و در وی نوشته چیزی نمیبینم
جبرئیل مرا بخود ضم کرد و منضغط ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا گذاشته
این آیه را بر من خواند که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استعانت کننده بنام پروردگار خود
الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدمی را از خاک بعد از آن آدمیان را که اشهر و اظهر اند
در حسن تدبیر و دلالت اشیا بر شرف ربوبیت و وجوب عبادت تخلیق از خلق بذکر افراد نموده فرمود خلق الانسان
آفرید آدمیان را من علق از خونهای بسته بعد از آن که نطفه بودند اقرأ تکرار برای مبالغه است یا اول امر است بقرائت
برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ و ربک الاکرم و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او بیشترست از همه کریمان
بدون عوض و حاکمیت بی تخوف و از روی حقیقت کریم بالذات اوست نه غیر او و هر نعمتی که هست از جانب اوست یا بر وجه
افتراح یا از حیثیت نصیب الذی علم آن خدایی که آموزانید نوشتن را بالقلم بقلم تعلیم قلم را تحفظ قید کند و غایب را به نامه

[illegible]

ابن عباس گفته

آگاهی بود در تبیان آورده که مراد آدم است که حق تعالی خط را تعلیم او داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود
که آن حضرت را گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم علم الانسان
بیاموخت جنس آدم را ما لم یعلم آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا که او نصب دلایل و خلق قوی و انزال آیات است
یا محمد را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود که علمک ما لم تکن تعلم یا آدم را تعلیم داد با آنچه بدان عالم نبود که
علم آدم الاسماء کلها حاصل که حق تعالی درین آیات ذکر مبدأ انسان و منتهای آن نمود بجهت اظهار آنچه بر وی انعام
فرموده از نقل او از اخس مراتب باعلای آن بجهت تقریر ربوبیت و تحقیق اکرمیت خود کلا باز ایست ای جاحد نعمت
از جحود و کفران خود و گویند کلا بمعنی حقا است و مرتبت بما بعد یعنی حقا که ان الانسان بدرستی که آدمی لیطغی هر آینه از حد
میگذرد و گردنکشی میکند بر خدا ان رآه استغنی بجهت آنکه دیده است خود را که بی نیاز شده یعنی توانگر گشته بکثرت عشیرت
و اموال و مزیت قوت و در حدیث آمده که بار خدایا من پناه میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری
که مرا طاغی سازد بعد از آن بطریق التفات خطاب با انسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان و میفرماید که
ان الی ربک الرجعی بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرجعی بازگشتن هم در آخرت پس طاغی کافر نعمت را بجزای خود خواهد
رسانید و هرگاه مآل کار چنین باشد چگونه آدمی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق تعالی فرو گذارد و مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابو جهل
با اتباع خود گفت محمد در میان شما نماز میکند و روی بر خاک مینهد و شما او را میگذارید و هیچ نمیگویید بحق آنکه بآن سوگند میخورد که
اگر او را ببینم که نماز میگذارد پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک کنم گفتند وی این ساعت نماز میگذارد و بشتاب
تمام بجانب سید انام شتافت و به وی نارسیده باز گشت رنگ زرد کرده و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند یا ابا الحکم ترا
چه رسید گفت رفتم که قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته
این خبر بآن سرور رسید فرمود بآن خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر بمن نزدیک شدی فرشتگان او را پاره پاره
کردندی و عضو عضو او را بردندی پس این آیه نازل شد که ارأیت آیا می بینی تو الذی ینهی عبدا آنکس را
که باز میدارد بنده کامل را یعنی محمد اذا صلی در وقتی که نماز میگذارد حاصل که حق تعالی بطریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند
ای محمد خبر ده بمن که هر که منع صلوة کند و بنده را از نماز باز دارد جزای او چگونه باشد و حال او نزد خدا بر چه وجه باشد

وعقوبت او در چه مرتبه بود أَرَأَيْتَ آیا تو می بینی ای ناهی عبد الصلوة إِنْ كَانَ اگر باشد بنده من از نماز عَلَى الْهُدَى
بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوَى به پرهیزکاری او را باز توان داشت ازان أَرَأَيْتَ آیا می بینی
إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا مطلق سخن حق را و روی بگرداند از ایمان و بگردد از طریق فرمان مستحق چه نوع وَتَوَلّٰى
عذاب باشد در آنجهان أَلَمْ يَعْلَمْ آیا نداند ناسزاست ابو جهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ بانکه از روی تحقیق خدای می بیند
قصد او را و مطلع است بر احوال شنیع او و وی را بران جزا خواهد داد و در آیه اشارتست بانکه حق تعالی برای محق انتقام
میکشد از مبطل حاصل که خطاب اول راجع بمنهی است که پیغمبر است و خطاب ثانی راجع بناهی که ابو جهل است پس حق تعالی در حکم
حَکَم است که دو خصم نزد او حاضر شوند و او هر یکی از مخاطبین را بخطابی که مناسب او باشد از اکابر علما منقول است که در کلمه ان
الله یری بیم و وعد مندرجست و هم وعید یعنی ای زاهد پرستش کن بر طریق خلوص که خدای ترا می بیند در جزیست که درون سینه بنده از گناه
توبه کرده بود و پیوسته میگریست او را گفتند چند گریه کنی خدای عفو و رحیم و غفور است گفت هر چند که عفو کند خجلت آنرا
که او می دیده چگونه از خود دفع کنم آورده اند که نوبت دیگر پیغمبر نماز میکذارد ابو جهل رسید و گفت ای محمد نه ترا از نماز نهی کردم
آنحضرت او را تهدید بسیار داد ابو جهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از همه وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر
آیه آمد که كَلَّا باید که باز ایستد آن ناهی معاند که ابو جهل است یا حقا که اگر باز نه ایستد ابو جهل از ایذای محمد و از نهی او لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ
از عبادت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ هر آینه بقهر و شدت بگیریم او را بموی پیشانی او و وی را بعنف به دوزخ کشیم نَاصِيَةٍ
كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ بگیریم و بکشیم موی پیشانی او را که دروغ گوست و خطا کار یعنی ابو جهل و بخواری تمام او را بدوزخ کشیم
فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیرت خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را
که ملائکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بدوزخ ابن عباس از پیغمبر نقل کرده که اگر ابو جهل اهل مجلس خود را میخواند هر آینه زبانیه
او را میگرفتند و در ساعت هلاک میکردند كَلَّا باید که ابو جهل ازین قول باطل باز ایستد که چنانست که او میگوید و تصور میکند
لَا تُطِعْهُ فرمان مبر ای محمد او را در ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدای را یعنی بر سجود
خدا استمرار نما مراد آنست که بر دوام نماز گذار وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بپروردگار خود را بوسیله طاعت مراد قرب منزلت است و مکان
ابن مسعود از پیغمبر نقل کرده که وقتی بنده به پروردگار خود نزدیک باشد که در سجود بود این سوره از عزایم اربعه است و باجماع علما امر بر وجوب است

ولیست بمنزوعن بعض

هم بر قاری و هم بر سامع و از ابو عبد الله علیه السلم روایتست که العزایم الم تنزیل و حم سجده و و النجم و اقرأ و ما عداها جمیع سنون
این چهار سوره عزایم اند و ما عدای آن در جمیع قرآن سنت است و مفروض نیست فضیلتها ابی بن کعب از پیغمبر نقل کرده
که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته باشد و لیلة القدر را در طاعت و عبادت احیا کرده و از ابو عبد الله
منقولست که هر که انا انزلناه در فریضه از فرایض قراءت کند منادی از جانب الهی ندا دهد که یا عبد الله ای بنده خدای
جمیع گناهان گذشته تو آمرزیده شد و عمل را از سر گیر و از ابو جعفر علیه السلم روایتست که هر که انا انزلناه بجهر بخواند همچنان باشد
که شمشیر بر کشیده باشد و در راه خدای جهاد کرده و هر که آن را به پنهانی قراءت کند همچو کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدای
و هر که آن را ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو شود وجه آنکه حق تعالی ختم سوره العلق نمود بامر بسجود و تقرب بجانب او
افتتاح این سوره کرد بذکر لیلة القدر که تقرب در ان بیشتر است و زیاده تر از بواقی لیالی و سایر ایام و فرمود که [illegible]
ثعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده که رسول اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام که هزار ماه
سلاح پوشیده در راه خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمر کوتاه و عملهای قاصر چنین بود ولی چگونه توانیم رسید
حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ بدنیا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی
ابتدای نزول آن درین شب بود و یا تمام قرآن در شب از لوح به آسمان دنیا آمد و در بیت العزه سپرده شد و
روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورد و این قول معظم مفسرانست وَمَا أَدْرَاكَ
و چه چیز دانا کرداند ترا که بدانی مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی در رتبه تو بعید رو عزت و شرف و غایت فضل و
علو منتهای آن نمیرسد و تسمیه بشب قدر از روی قدر و عزت و از شرافت این شب است که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف
گردد و عملی که درو واقع شود نزد خدا با قدر بود و یا از سببی که درین شب احیا کند با قدر گردد و گویند لیلة القدر جهت آنست
که از نزد ملک ذی القدر کتاب ذی القدر نازل شد بر رسول ذی القدر برای امت ذی القدر بر دست ملکی ذی القدر گویند قدر بمعنی قضاست
یعنی در و تقدیر کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص را بدو راه نبود یا قدر بمعنی تنگیست چه زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود
و از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماهی که غازی بنی اسرائیل یعنی
شمعون در ان جهاد کرده هر کس آن را دریابد و بطاعت بروز آورد مرویست که شمعون مردی قوی هیکل و شجاع بود و همه
کفار بجهت محاربه او عاجز بودند و در دفع او چاره نداشتند آخر نزد زن وی رفتند و او را بمال دنیا فریب دادند و گفتند چون او

حسنی
رجز ابن

بجنبد وی را به بند تا ما او را هلاک کنیم زن وی را بریسمانی قوی ببست و چون آگاه شد ریسمانها را بگسیخت و باز زن بعث
کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است اکنون بگو که ترا بچه توان بست که از آن عاجز شوی گفت
بموی سر من شبی دیگر او را بموی سر او ببست چون بیدار شد عاجز گشت و زن کفار را خبر کرد بیامدند و او را بجای
خود بردند و چشمهایش بیرون آوردند و گوش و بینی او را ببریدند وی بدرگاه الهی بنالید حق تعالی چشمها و اعضایش
باز داد و از بندش خلاص کرد و ملک ایشان را قصری بود که بر بالای ستونهای محکم بنا کرده بودند در آنجا نشسته
شمعون بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر بیفتاد و هلاک شد و لشکر او را هلاک کرد و بهمین طریق با کفار
مقاتله میکرد تا مدت هزار ماه حق تعالی حبیب خود را امر فرمود که من ترا شبی داده ام که اگر تو و امت تو در آن شب بعبادت روز
رسند ثواب آن بهتر باشد ازین هزار ماه که شمعون با کفار جهاد کرده و بعضی گفته اند که پیغمبر چهار عابد را نام برد
که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیدند و طرفة العینی بر وی عاصی نشدند و از یاد او غافل نگشتند یحیی و ذکریا و حزقیل و
یوشع صحابه را ازین عجب آمد و جبرئیل این سوره آورد و باز نمود که عبادت شب قدر بهتر است از هزار ماه طاعت ایشان
و ابو بکر وراق گفته که ملک سلیمان و ملک ذو القرنین هر یک هزار ماه بود و هر آن مؤمنی که این شب را دریابد وی را بهتر از ملک
سلیمان و ملک اسکندر بود و از امام حسن علیه السلام روایت است که گفت شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در خواب دیدم که بنی امیه بر
منبر من میروند چون جبرئیل آمد صورت واقعه را باو اعلام کردم گفت آنها بنو امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر روند من گفتم
مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم جبرئیل بر اثر آن سورة الکوثر و سورة القدر بمن آورد و در آن باز نمود که شب قدر بهتر
از هزار ماه بنو امیه است قبیطه گوید که از اول عهد بنو امیه بشمار نگه میداشتم تا آخر هزار ماه بود و باید دانست که علما را
درین شب اختلاف بسیار است جمهور ایشان بر آنند که شب قدر در ماه رمضانست و در لیالی آن اختلاف کرده اند بعضی منسوب داشت
نزد علمای ما از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بیرون نیست و اصح اقوال آنست که آن در عشر آخر رمضانست
و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که پیغمبر اهل خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و میگفت شب
قدر را درین ده است طلب کنید و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام چون ده آخر رمضان میرسید
بند ازار محکم می بست و از زنان اجتناب مینمود و همه شب را احیا میکرد در عبادت و از کارهای دیگر دوری میشد و نزد ابو سعید
خدری شب قدر بیست و یکم رمضانست و در صحیح بخاری مذکور است که ابو سعید خدری گفت که پیغمبر را دیدم که شب بیست و یکم تا روز

بامداد

نماز میگذارد و آن شب تا صبح از آسمان باران می آمد و در مسجد آب فرود آمد و رسول در میان آب و گل سجده میکرد
چون از مسجد بیرون آمد اثر گل بر جبهه و انف مبارکش بود و نزد اکثر علمای امامیه شب بیست و سیوم است و اخبار
اهل البیت نیز همین است و بعضی از عامه شب بیست و هفتم را قدر میدانند و این قول نزد ما صحت نه پیوسته و در خبر آمده
که شیطان در شب قدر بیرون نیاید تا روز بوقت چاشت رسد و نتواند که کسی را آزار رساند و سحر هیچ ساحری در آن اثر
نکند از ابن عباس مرویست که حق تعالی جبرئیل را در آن شب با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد با ایشان علمهای
نور باشد و آن را چهار جا بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر روضه منوره مطهره حضرت پیغمبر و در بیت المقدس و طور سینا
و جبرئیل با ملایکه گوید پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرای و بقعه نماند مگر که در آنجا مؤمنی و مؤمنه باشد که فرشته در آن نرود مگر خانه
که در آن سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صور مجسمه باشد و همه زبان به تسبیح و تهلیل بگشایند و استغفار کنند برای امت محمد و چون صبح
شود روی بآسمان نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند از کجا می آیید گویند از دنیا و در این شب قدر بود
ایشان گویند خدای با امت محمد چه کرامت فرمود گویند صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان در حق عاصیان اهل ایمان
قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا آواز به تسبیح و تهلیل بر دارند بعد از آن با فرشتگان دنیا به آسمان دیگر آیند فرشتگان
آن آسمان نیز همان پرسند و همان جواب شنوند و اظهار مسرت و سرور کرده به تسبیح و تهلیل مشغول شوند و بهمین منوال تا به آسمان
هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب شنوند و زبان به تسبیح بگشایند اهل بهشت عدن آواز ایشان را
شنوند با رضوان گویند این چه آواز است گویند فرشتگانند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد و ایشان نیز آواز بر دارند
به تسبیح و تحمید حاملان عرش چون آواز ایشان شنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند به تسبیح و تهلیل قیام کنند از جانب
الهی خطاب در رسد که این چه آواز است و او عالمتر باشد گویند شنیدیم که امت محمد بشرف مغفرت تو مشرف شده اند و شفاعت
صالحان در حق طالحان مقبول شده حق تعالی فرماید آری امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و در خاطر
هیچ آدمی نگذشته در خبر دیگر آمده که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته بزمین آید و میکائیل با هفتاد هزار و لوای حمد بیارند
و آن را چهار رایت باشد یکی بمشرق و دیگری بمغرب و یکی بآسمان و یکی بزمین بر لوای حمد نوشته باشد که امة مذنبة و رب غفور
تنزل الملائکة
و هیچ جای نباشد که فرشتگان در آن نروند و سلام نکنند و سلام ایشان با اهل ایمان باشد چنانکه میفرماید

فرود آید فرشتگان بزمین و [illegible] و فرود آید جبرئیل با ایشان [illegible] در شب قدر اصح آنست که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را علامت
آشنائی با اهل زمین است فرود آید و بخانهای مؤمنان در رود و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کند و علامت مصافحهٔ جبرئیل
اقشعر جلد و رقت قلب و اشک چشم باشد حاصل که بجهت شرافت این شب ملایکه و روح فرود آیند
بفرمان آفریدگار خود یا بعلم پروردگار خود کما قال الله نزله بعلمه [illegible] از جهة کاری است بزرگ که حق تعالی قضا فرموده
یا بهر کاری از خیر و برکت یا بهر امری از روی واجب [illegible] تقدیم خیر جهة اراده حضرت است یعنی نیست این شب
مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود در او مگر سلامتی و خیر بخلاف شبهای دیگر که خیر و برکت هر دو تقدیر کرده می شوند و یا نیست این شب
مگر سلام کردن ملایکه که در این شب بر قایم و راکع اهل ایمان سلام کنند یا سلامتیست از شیاطین و وساوس ایشان چه در این شب
ممنوع باشند که ضرری و اذیتی بکسی رسانند این سلام و برکت در این شب متوسط است حتی مطلع الفجر تا دمیدن
سفیدهٔ صبح [illegible] از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر فرمود که اگر مؤمنان بدانستند که آنچه در این سوره است از فضیلت
و مثوبت اهل و مال را رها کردندی و این سوره بیاموختندی هیچ منافقی این سوره را نخواند و نه کسی که در خدا شک
داشته باشد و بحقیقت که در آن زمان که خدا آسمانها و زمین را بیافرید ملایکه این سوره را میخوانند و هیچ آفت فطور در آن
ایشان نمیشد هیچ بنده این سوره را نخواند مگر که او را سبحانه فرشتگان را بفرستد تا محافظت او کنند در دین و دنیای او و
و از برای او طلب مغفرت و رحمت کنند و اگر در روز بخواند عدد هر چه روشنی روز و تاریکی شب باو رسد او را ثواب
دهند ابو جعفر علیه السلام فرمود که هر که این سوره بخواند از شرک بری گردد و در دین محمد راسخ و ثابت شود و در روز محشر
با صفت ایشان مبعوث شود حساب وی را آسان کنند و بدانکه چون حق تعالی در سورة القدر بیان فرمود که قرآن حجت است
در این سوره بیان میفرماید در باب آنانکه قبل از نزول قرآن بودند در هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند و میفرماید که
اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت پیغمبر مبعوث شود گفتند که
ما باز نمی ایستیم در دین خود و ترک آن نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریة و انجیل مکتوبست مبعوث گردد یعنی محمد صلی الله علیه و آله
حق تعالی از این خبر میدهد که [illegible] نبوده اند آنانکه کافر شدند [illegible] از اهل توریة و انجیل یعنی یهود و نصاری
که ملحد شدند در صفات خدا [illegible] و از شرک آرندگان که عبدهٔ اصنام اند [illegible] باز ایستادگان از کفر [illegible]

تا آنگاه که آمد بنزد ایشان حجتی روشن یعنی پیغمبر یا قرآن که متبین حجت با بسیار معجزات از آن حجت بحجت پیغمبر [illegible]
فرستاده خدا ایست [illegible] میخواند بر امت خود [illegible] صحیفه‌ها پاکیزه از کذب و بهتان و بطلان یعنی
قرآن چنانکه میفرماید تسمیه قرآن بصحف جهة آنست که آن جامع جمیع صحایفست [illegible]
در آن نوشته‌ها آیات راست و درست و ناطق بحقی که مواعظ و احکام است خلاصهٔ معنی آنست که اهل کتاب در دین خود
بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی از ایشان که تارک عناد و جحود بودند بشرف ایمان رسیدند [illegible]
و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شأن پیغمبر الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند
کتاب توریة و انجیل و زبور [illegible] مگر از پس آنکه آمد بایشان حجتی مبین که محمد است
یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق نبوی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند و بعضی بوی گرویدند
و بعضی کافر گشتند حاصل که اهل کتاب قبل از بعثت آن قدوهٔ احباب وعده میدادند بر اجتماع کلمه و اتفاق کردن
بر حق در وقتی که آنحضرت مبعوث شود در این شریعت را از حق تفریق ننمود و بر کفر باطل ثابت نگردانید مگر آمدن پیغمبر و مثل این است
که و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به [illegible] و مامور نشدند اهل کتاب آنچه در توریة
و انجیل است [illegible] مگر بجهة آنکه پرستش کنند خدای را [illegible] در حالتی که پاک کنندگان باشند
[illegible] برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد [illegible] حقا میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام
و بپای دارند نماز مفروضه را در اوقات آن [illegible] و بدهند زکوة واجبه را در محل خود [illegible] و آنچه مامور شده اند
[illegible] دین و ملتی درست و راست [illegible] بدرستی که آنانکه کافر شدند [illegible] از یهود و نصاری اند
و از مشرکان که عبدهٔ اصنام اند [illegible] در آتش دوزخ باشند [illegible] در حالتی که جاوید باشند
در آن اگر چه عذاب ایشان در شدت و ضعف باشد یعنی عذاب اهل شرک سخت تر باشد از اهل کتاب [illegible] آن گروه
[illegible] ایشانند بدترین آفریدگان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
[illegible] آن گروه ایشانند بهترین آفریدگان [illegible] پاداش ایشان که جزا ایشان است [illegible] نزد پروردگار
ایشان [illegible] بوستانهای با اقامت است که [illegible] میرود از زیر اشجار او یا قصور آن

جو بهاء جویبار بستان آب مرغوب بهشت خالدین فیها جاوید باشند دران بهشتها ابداً همیشه این تاکید خلود است
رضی الله عنهم خوشنود باشد خدای از ایشان بجهت توحید و تنزیه او و اجتناب از مالا یلیق و کسب طاعات و خیرات از امام رضا ع
مرویست که مراد خوشنودی خدا از ایشان اراده ثواب عظیمست و رسیدن ایشان بمرتبه جلیله و رضوا عنه و خوشنود باشند
ایشان از خدا بدادن ثواب عجیب بدیشان و رسانیدن ایشانرا بمنتهای مرادات رفیع ذلک آنچه مذکور شد از جنان و رضوان
لمن خشی ربه برای کسیست که بترسد از پروردگار خود و از عقوبت او اجتناب نماید در کتاب شواهد التنزیل ابو القاسم
حسکانی روایت کرده که حاکم ابو عبد الله حافظ خبر داد مرا باسناد مرفوع که یزید بن شراحیل انصاری کاتب امیر المؤمنین علیه السلام
که شنیدم از آنحضرت که فرمود در وقت رحلت پیغمبر پشت مبارک او را بسینه خود تکیه داده بودم فرمود که یا علی آیا شنیده
آیه کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه ایشان شیعیان تواند وعده گاه من و وعده گاه شما حوض
کوثر خواهد بود وقتی که خلق اولین و آخرین مجتمع شده باشند برای حساب و جزا شما را بخوانند و شما بیایید رویها و دست و پا سفیدان
باشید همه اعضای شما نورانی و درخشنده بود شما را در آن روز غر المحجلین ندا کنند و این موجب فلاح شیعیان آن حضرت است
و مقاتل بن سلیمان از ضحاک نقل کرده که ابن عباس فرمود که اولئک هم خیر البریه نازل شد در شان علی و اهل بیت او و حافظ ابو نعیم
اصفهانی نیز در کتاب خود که مسمی شده بحلیة الابرار روایت میکند باسناد خود از ابن عباس که چون این نزول یافت پیغمبر
خطاب کرد به علی و فرمود که ای علی مراد بخیر البریه تویی و شیعه تو و چون روز قیامت که حق تعالی خلق را برانگیزد در آن روز تو
و شیعه تو از خدا خوشنود باشید و اعدای تو یا علی در آن روز مغضوب باشند و مقهور باشند و طبرسی نیز در کتاب مناقب
ذکر کرده باسناد از مسروق که او گفت که من از عایشه شنیدم که میگفت از پیغمبر شنیدم که در باب خوارج میگفت که
هم شر الخلق و الخلیقة یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة و قتلهم علی بن ابی طالب فی النهروان یعنی خوارج بدترین آفریدگانند
که بکشد ایشانرا بهترین آفریدگان و باتفاق امیر المؤمنین در نهروان ایشانرا بقتل رسانید ابی بن کعب از پیغمبر روایت
کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که قرائت سوره البقره کرده باشد و ثواب کسی که ربع قرآن را تلاوت نموده باشد بوی
کرامت فرمایند در کشف آورده که پیغمبر فرمود که هر که چهار بار این سوره بخواند همچنان باشد که همه قرآن را تلاوت کرده و این
از امام رضا علیه السلام نیز مرویست که پیغمبر از یکی از اصحاب پرسید که یا فلان متزوج شده گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی نیست

که با آن متزوج شوم فرمود با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود آن ثلث قرآنست بعد از آن فرمود آیا نیست با تو
قل یا ایها الکافرون گفت بلی فرمود آن ربع قرآنست باز فرمود نیست آیا با تو اذا زلزلت گفت بلی فرمود ربع القرآن
بعد از آن فرمود تزوج تزوج تزوج بر وزن کن و سه بار تکرار کرد از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که ملال مگیرید از
قرائت اذا زلزلت که هر که قرائت او در نوافل این سوره باشد حق تعالی او را بابتلای زلزله گرفتار نسازد و بزلزله و صاعقه
و باقی از آفات دنیا هلاک نشود و چون بمیرد به بهشت مامور شود و بداخل شدن در بهشت و بوقت دخول حق تعالی
با او خطاب کند که مباح گردانیدیم بهشت خود را بتو پس در آن ساکن شو هر جا که خواهی آرزو کنی آرام گیر که ممنوع نیستی
از آن و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بیان حال کافران و مؤمنان افتتاح این سوره کرد به بیان وقت آن و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض زلزالها چون جنبانیده شود زمین
جنبانیدن وی که مقررست به نزدیک نفخه اول یا ثانیه و اخرجت الارض اثقالها و چون بیرون آورد زمین بارهای
گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است یعنی آن را از درون خود بیرون اندازد و فایده اخراج دفاین و کنوز
و اظهار آن تحسر عاصیانست در وقتی که نظر بآن کنند زیرا که ایشان بواسطه آن در خدای عاصی شده اند و مرده و آن را
واگذاشته و از نفع آن محروم گشته و قال الانسان و گوید آدمی یعنی کافر منکر بعث ما لها چیست زمین را بعد از بعث باین حال
از روی تعجب گویند که ما لها چیست زمین را که متزلزل شده و هر پوشیده خود را آشکار میکند و قول اول اصح است بجهت کافران
بجهت عدم التصدیق ببعث چون این امر فضیح ببینند قایل این قول شوند همچنانکه گویند که من بعثنا من مرقدنا اما مؤمنان
گویند هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون یومئذ در آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح
آنست که حق تعالی قوت تکلم در او آفریند همچنانکه در شجره موسی با سخن در آید و گوید تحدث اخبارها خبرهای خود را یعنی خبر دهد
که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات بسبب چیست یا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند
از خیر و شر و این قول اشهر قولین است و مصداق اینست که در حدیث وارد شده که رسول با اصحاب گفت میدانید که خبرهای
زمین چه باشد گفتند الله و رسوله اعلم فرمود اخبار زمین آنست که گواهی دهد بر هر مردی یا زنی بانچه عمل کرده باشند بر بالای آن
و گوید فلان و فلانه عمل چنین و چنین کردند در روز چنین و چنین پس اخبار زمین اینست و مرویست که ابو امام در مسجد الحرام

نماز میگذارد هر نمازی در بقعهٔ از آن از او پرسیدند که چرا چنین میکنی گفت تا روز قیامت همه زمین بر من گواه باشد
و این آیه تلاوت نمود که یومئذ تحدث اخبارها بأن ربک اوحی لها یعنی سخن کند زمین بسبب آنکه وحی میکند
مر او را پروردگار او یعنی امر کند و دستوری دهد او را که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع شده یا معنی آنست که تحدیث
زمین با بوم باشد که گویا خدای وحی کرده بمن خبرها را پس خبر دهم شما را با آنچه از شما صادر شده و واحدی با شیخ و شیعه روایت کرده
که پیغمبر فرمود که بر وضوء و بهترین عمل خود که نماز است محافظت کنید و خود را نگاه دارید از زمین که آن مأوای شماست و هیچکس در او
عمل خیر و شر نکند الا او که بآن خبر دهنده باشد در روز قیامت یومئذ یصدر الناس در آن روز باز گردند مردمان از مخارج
خود که قبور است بموقف حساب اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه جمعی نورانی و جمعی طایفه ظلمانی و خایف روی بحساب گاه
آرند یا از حساب باز گردند بعد از عرض و پراکنده شوند بعضی بدست راست متوجه بهشت شوند و بعضی بدست چپ بدوزخ شتابند
لیروا اعمالهم تا نموده شوند عملهای خود را برؤیت قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند و بچشم سر جزای کردارهای اعمال
خود را یا صحایف اعمال خود را بخوانند الخ کرده باشند از صغیر و کبیر بنظر ایشان در آید مفصلا بعد از آن میفرماید فمن یعمل
پس هر که از اهل ایمان عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد یا بمقدار ذره آفتاب خیرا نیکویی یره ببیند
پاداش آن را و من یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن مورچه سرخ یا بها شرا بدی یره ببیند مکافات آن را
که مغفرت الهی شامل حال او شود در اسباب نزول آورده که دو کس بودند یکی سایل ابلغه و گسوه کسره نمینمود و میگفت
این اندک چیز بسیار چیز بایدی کرد تا بآن مزد دهند و دیگری گناه خود را خوار میداشت و میگفت ما را بر نظر و قطره موآخذت
نخواهد بود بلکه یکبار عذاب خواهند کرد حق تعالی آیه مذکوره را در باره این دو کس فرستاد و از ابن عباس روایتست که هیچ مومنی
و کافری نباشد که در دنیا خیری و شری بکند مگر که خدای تعالی در قیامت عمل او را باو نماید اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات
او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و سیئات او معذب سازد و محمد بن کعب گفته که معنی آیت آنست که هر که در دنیا بمقدار ذره نیکی کند
و کافر باشد جزا یابد در مال و تن و فرزند تا چون از دنیا برود او را هیچ خیری نباشد و اگر بمثقال ذره بدی کند و او مومن بود در دنیا
عقوبت یابد بجان که بوی رسد در تن و مال و اهل تا چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ عمل بدی نباشد و در خبر است که چون این آیه
نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که بهر مثقال ذره از عملی که از ما صادر شود حساب خواهند فرمود

قیامت از
مکاره که در دنیا بشما میرسد از رنج و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شماست اما مثاقیل خیر مدخر است از جمعه
بشما دهد سورة العادیات ابی بن کعب از پیغمبر نقل کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر که بمزدلفه بیتوته کرده باشد و در
حاضر شده ده حسنه برای او بنویسند و از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که قاری این سوره را حق تعالی در قیامت با
امیر المؤمنین علی علیه السلام مبعوث سازد و از رفقا و جلسای آنحضرت باشد در جنت عدن و چون این سوره در ذکر
قیامت و جزای اعمال است همچنانکه سوره اذا زلزلت این را بآن متصل ساخته فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت پیغمبر منذر بن عمرو انصاری را با جمعی از اصحاب بقبیله کنانه فرستاد و فرمود باید که
فلان روز وقت صبح بدیشان رسی و غارت کنی و باید که فلان روز بیایید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب
عبور بر رود خانهٔ عظیم توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیت هلاک
شدند و کسی خبر ایشان بر نمانده این سخن بمؤمنان رسیده اند و غمناک شدند حق تعالی برای دلخوشی اهل ایمان این آیت
فرستاد و از حال ایشان خبر داد ابو عبد الله علیه السلام و جمعی کثیر از مفسران و محدثان در سبب نزول این سوره
فرموده اند که جماعتی اعراب بنی سلیم به نزدیک مدینه آمدند و در وادی رمله جمع شدند و غرض ایشان از اجتماع
آن بود که بر مسلمانان شبیخون آرند و حضرت رسالت کیدی کنند و ایذا و آزار بآن سرور رسانند چون آن حضرت بر
احوال ایشان مطلع شد علم اسلام بابوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام نزد ایشان روان ساخت در محاربه ایشان
فرمود و چون ابوبکر بحوالی آن وادی رسید ایشان از حال او مطلع شدند و تهیه جنگ کردند و در محاربه مبادرت
نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ کردند ابوبکر از ایشان ترسید و روی بهزیمت نهاد و لوای انهزام
و عدم ثبات و رسوخ او در جنگ بسی از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابوبکر منهزم شد و توفیق فتح و فیروزی نیافت پیغمبر
روز دیگر رایت بعمر بن الخطاب داد و او را با جمعی از اصحاب بآن وادی فرستاد عمر چون بآن وادی رسید اصحاب آن
وادی بقصد محاربه پیش تاختند و او را در ساعت منکسر و منهزم ساختند عمر چون برگشت و به فتح و نصرت موفق نشد
سرور از آن حال بسیار ملول گشت و غبار ملال بر صحیفهٔ خاطر عاطر آن سرور نشست عمرو عاص بر خواست و گفت
یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب عذرم و طریق مکر و حیله را خوب میدانم امید دارم که از روی عذر و مکر بر ایشان

صفحه

بحوالی
چون

غالب شوم و مظفر و منصور باز آیم حضرت التماس او را قبول نموده او را با جمعی بجانب آن وادی روان ساخت عمرو چون
آن وادی رسید از حال او آگاه شدند و آغاز جنگ کردند و او را شکستند چنانچه جمعی کثیر را از لشکر اسلام بکشتند
چون کار بر عمرو تنگ شد فرار بر قرار نموده بحضرت رسالت باز گشت پیغمبر از آن حالت متالم و غمگین شد فرمود علی را
بخوانید چون حضرت شاه اولیا حاضر شد فرمود یا علی این علم را بگیر و بجانب ملاعین متوجه شو و ابوبکر و عمر و عمرو عاص را
با جمعی دیگر نیز در خدمت علی روان گردانید چون امیر توجه فرمود آنسرور تا مسجد احزاب مشایعت آنحضرت کرد و در حق
وی دعا فرمود بعد از آن برگشت و سیر آن سرور چنین بود که در شب میراند و بروز مخفی می شد و قرار میگرفت تا کسی بر سر آن مطلع نشود
پس بر این نهج خود را بحوالی آن وادی رسانید و از مقابل ایشان در آمد عمرو عاص چون آن حداقت از شاه اولیا دید بیقین
دانست که آن حضرت بر اعدا مظفر خواهد شد لهذا رگ عرق غضب و حسد در حرکت آمده آغاز فتنه کرد با ابوبکر گفت باید که تو با علی
بگویی که درین وادی شیران و گرگان بسیار اند و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط آنست که ما از دهنه این وادی بیرون رویم و بر بالای این
وادی برآییم تا از ضرر سباع ایمن باشیم و ضرر ایشان بما نرسد و غرض عمرو ازین نصیحت نبود بلکه مقصودش این بود که چون ایشان بر بالای وادی
برآیند اصحاب آنوادی از حرکات و اصوات ایشان آگاه شوند و بر ایشان تازند چنانکه او و یارانش مغلوب شدند علی نیز مغلوب گردد و ورا
مزیتی بر ایشان نباشد چون ابوبکر اینحال را با امیر عرض کرد شاه ولایت اصلا التفات بگفتار او نکرد و از مقوله او اعراض نمود
و همین حکایت بعمر گفت عمر نیز اینحال بعرض حضرت رسانید التفات بگفتار او نیز نکرد و آنچه مقتضی رای شریفش بود عمل مینمود
تا در اول صبح خود را بنزدیک آن جماعت رسانید و بیخبر بر ایشان تاخت و نعره بر کشید و آغاز حرب نمود و بعنایت الهی و برکات انفاس
حضرت رسالت پناهی بر ایشان غالب شده مظفر و منصور گشت بعضی را مقتول ساخت و برخی را اسیر گردانیده در سلاسل کشید از اینجهت
این غزوه را غزوه سلاسل خوانند و چون صید مقصود را صید مقصور گردید و متوجه مدینه شد در وقتی که نزدیک مدینه رسید باستقبال امیر
از مدینه بیرون آمدند و چون چشم شاه ولایت پناه بر چهره آن سرور افتاد از مرکب فرود آمده رکاب آنحضرت را بوسه داد
و پیغمبر در حق او دعا فرمود و تحسین نمود و از غایت فرح فرمود که یا علی اگر مرا اندیشه گمراهی امت نبود و از انحراف ایشان از جاده
شریعت باک نمیداشتم که ناگاه در شأن تو توغل کنند و در محبت تو مبالغه نمایند چنانکه امت عیسی در حق او توغل نمودند و گمراه گشتند هر آینه
امروز در شأن تو سخنی میگفتم و مردمان را در حق تو معانی میشنوانیدم که هر طایفه از امت من که تو بر ایشان میگذشتی خاک قدم ترا

برمیداشتند

٣٠١

حضرت امیر
که
وقت
و در آن

برمیداشتند و از آن طلب استشفا مینمودند یا علی بر مرکب خود سوار شو و بشارت باد ترا که خدا و رسول از تو خشنودند
و بر بنی سلیم و ران وادی غالب شد هنوز خبر فتح آنحضرت بمدینه نرسیده بود که جبرئیل از ملک جلیل به نزد رسول آمد و آن سرور را
بفتح و نصرت علی بشارت داده این سوره آورد که والعادیات سوگند باسبان دونده غازیان که بوقت دویدن نفس میزنند ضبحا
نفس زدنی با آواز سهیل فالموریات پس سوگند به بیرون آورندگان آتش از سنگ سمهای خود یعنی اسبانی که از زیر سم ایشان آتش
بیرون آید آتش زنند قدحا آتش زدنی مراد آنست که چون سم بر سنگ زنند از آن آتش جهد همچنانکه از آتش زنه فالمغیرات پس سوگند باسبان
غارت کننده صبحا در وقت سفیده دم مراد راکبان اسبانند که غارت کنندهٔ اموال عدا اند چون سبب غارت کردن عدو اسبانند
پس گوییا که آنها غارت کنندهٔ اموال اعدا اند چون سبب غارت کردن اعدا ایشانند پس گوییا که آنها غارت کنندگانند و غارت بمعنی غرت نیز آمده یعنی
سوگند باسبان تاخت کننده در رفتار بوقت صبح فاثرن به پس برانگیختند بوقت سفیده دم نقعا غباری در کنار آن قبیله در حین دویدن
وشتابیدن فوسطن به جمعا پس میان در آمدند در وقت صبح جمعا گروهی را از دشمنان دین که بنی سلیم بودند جواب قسم اینکه
ان الانسان بدرستی که آدمی یعنی ابن ابی و اتباع او که اراجیف در میان مردمان می افکندند یا مطلق کفار لربه مر پروردگار خود را
لکنود ناسپاس است حسن گفته که کنود آنست که مصایب را بشمرد و نعمتها را فراموش کند و انه و بدرستی که او علی ذلک
بر بخل و کفران خود لشهید هر آینه گواه است بجهت ظهور اثر آن یا در آخرت بر نفس خود گواهی دهد و انه و بدرستی که آدمی
لحب الخیر بجهت دوستی مال و کراهیت انفاق و لشدید هر آینه سخت است یعنی بخیل و امساک او بنهایت رسیده و گویند معنی آیت آنست
که آدمی بسخت دوست دارنده مال است از بعضی اکابر نقلست که اگر مال را بسیار دوست داری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه
که داغ حسرت بر دل تو نهند پس حق تعالی بر طریق نکیر و وعید میفرماید که افلا یعلم آیا پس نمیدانند آدمی اذا بعثر چون برانگیخته
و زنده گردانیده شوند ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات و حصل و حاصل گردانیده و جمع کرده شود در صحف
یعنی ظاهر شده در آن ما فی الصدور آنچه در سینه هاست از خیر و شر تا تمیز کرده شود آنچه در صدورست از بد و نیک و از یکدیگر جدا گردانند
مراد آنست که خفایای صدور که اعتقادات حق و باطل است و نیات ریا و اخلاص را از یکدیگر متمیز سازند و بر وفق آن جزا دهند
همچنانکه بر اعمال ظاهره مکافات نمایند ان ربهم بدرستی که پروردگار ایشان بهم بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان
یومئذ در روز رستخیز لخبیر هر آینه آگاه و دانا است و معنی علم او بایشان در روز قیامت مجازات او است ایشان را

بر معاد را اعمال ایشان چه این علامت خبر است و علم بآن ع سورة القارعة ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی روز قیامت ترازوی اعمال او را گران کرداند و از ابو جعفر علیه السلم مرویست که حق تعالی خواننده این سوره را از فتنه
دجال نگهدارد و از قیح جهنم او را ایمن کرداند بدانکه اتصال این سوره بما قبل اتصال نظیر است بنظیر چه این سوره
نیز در احوال آخرة است کما قال بسم الله الرحمن الرحیم القارعة ساعتی با حالة کوبنده ما القارعة
چیست آن ساعت یا حالة کوبنده وما ادراك و چه چیز دانا ساخت ترا تا که بدانی ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامتست
که بسبب هول و هیبت دلهای مردمان را بکوبد یوم یکون الناس در روزی که باشند مردمان از شدت تحیر کالفراش المبثوث
مانند پروانهای پراکنده در کثرت و ذلت و ضعف و انتشار و اضطرار و نظائر رسیدن بداعی از جمیع جوانب وتکون الجبال
و کردد کوهها از هول آن روز کالعهن المنفوش مانند پشم رنگین زده باشد بجهة تفرق آن و نظایر اجزای آن در هوا یعنی جبال
معهن جبهة آنست که ملونست و اما باعتبار فرط قبول تفرق آن چه رنگ پشم راست میکند و در زدن زود منتشر میشود پس تفصیل
حال مردمان میکند در آن روز بقوله فاما من ثقلت پس اما هر که گران باشد موازینه اعمال موزونه یا ترازوی عمل او یعنی
در آن روز معاد بر انواع حسنات او راجح باشد فهو فی عیشة پس او در زندگانی باشد راضیة پسندیده و اما من خفت
و اما هر که سبک باشد موازینه افعال وزن کرده او یا میزانهای کردار او بانکه حسنه نباشد یا سیئه راجح بود فامه
هاویة پس ماوای او هاویه است و آن درکه ایست زیرتر از همه درکات دوزخ وما ادراك و چه چیز دانا کرد ترا ما هیه چیست هاویه
نار حامیة آن آتشیست که گرمی او بنهایت رسیده و دائم الحرارتست مرویست که عمق هاویه زیر و بیست که چون اهل دوزخ را در آن اندازند
بهفتاد خریف بقعر آن رسند و بصحت رسیده که فردای قیامت صحایف اعمال او را وزن خواهند کرد بانیوجه که صحیفه طاعت را
در کفه و صحیفه معصیت را در کفه دیگر نهند هر کدام که راجح باشد حکم او را باشد و اگر هر دو مساوی باشد خدای تعالی نظر در سیئه
نکند و صاحبش را ناجی سازد و به بهشتش در آورد سورة التکاثر ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را
بخواند حق تعالی حساب او را نکند بنعمتی که در دنیا بر او انعام کرده باشد و ثواب کسی را که هزار آیت خوانده باشد در نامه
او ثبت کنند و از ابو عبد الله علیه السلم نقلست که هر که این سوره را در فریضه بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او
بنویسد و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید بوی کرامت فرماید و چهل صف ملایکه نماز فریضه را با او بگذارند و نیز ابو عبد الله

از پیغمبر

از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند در وقت خواب از فتنه قبر محفوظ باشد و ابو امامه از آن حضرت نقل کرده که
خواننده این سوره را بیحساب به بهشت برند و در روایت صحیح ثابت گشته که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت
اول یکبار فاتحه و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در دوم یکبار فاتحه و ده بار الهکم و این نماز را هدیه میت
میکویند و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان حق تعالی هزار فرشته را بقبر آنکس فرستد که این
نماز برای او گذارده با هر فرشته ثوابی و حلهٔ و قبر او را فراخ کردانند تا نفخه صور و بعدد هر چه آفتاب بر وی تابد مصلی را حسنات
دهند و هزار درجه او را بر دارند بدانکه چون حق تعالی در سورة القارعة صفت قیامت فرمود درین سوره نیز ذکر آنکس میکند که
تفاخر بکثرت قبیله او را باز داشته از یاد آن امیرها که بسم الله الرحمن الرحیم
از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت قبیله و هر یکی گفتند که مردمان ما
بیشتر اند و سادات و اشراف در میان ما زیادتر چون تعداد مردمان یکدیگر کردند همه را شمردند بنی عبد مناف غالب آمدند
بنی سهم گفتند بسیار از مردمان ما در جاهلیت کشته شده اند و مرده اند ما زنده و مرده قبیله یکدیگر را شمار میکنیم چون بر یکدیگر
شمردند قوم بنی سهم سه خانه واده بیشتر آمدند حق تعالی این سوره نازل ساخت و از قتاده مرویست که یهودان گفتند ما از بنی فلان
بیشتریم و بنی فلان هر یکی از قبیله دیگر و باین مشغول بودند و اوقات صرف میکردند تا آنکه در صفت کفر و ضلالت مردند حق تعالی این سوره را
در باره ایشان فرو فرستاد و فرمود که الهکم مشغول گردانید شما را مفاخرت بر یکدیگر به بسیاری قبیله و غیره از طاعت
و ذکر آخرت حتی زرتم المقابر تا وقتی که زیارت کردید یعنی آمدید بگورستان و شماره کردید مردگان خود را
یا بتکاثر اولاد و عشایر مشغول شوید تا آنگاه که مردید و آمدید بمقابر کلا چنان نیست که همت عاقل مصروف
دنیا شود و آخرت را فراموش کند که عاقبت این وبال و حسرتست و مآل این تاسف و ندامت یا حقا که سوف
تعلمون زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر را وقتی که مشاهده اهوال و شداید
عظیمه کنید نزد مرگ ثم کلا پس باید که ازین باز ایستید یا حقا که سوف تعلمون زود باشد که بدانید خطای تفاخر
و تکاثر و تدبیر او معاینه ببینید آن را در وقت موت و حشر یا علم اول نزد موت باشد یاد قبر و دوم وقت نشور
یعنی چون قدم بدروازه مرگ نهید و رخت قبر در آمده مشاهده عذاب کنید و هول منکر و نکیر و فشار قبر دریابید

بعد از آنکه مبعوث گردید و بعرصات قیامت در آیند تا بمقام اعمال و ترازوی کردار و انواع نکال و عقوبات دوزخ را بنظر شما
در آرند و شما را بسلاسل عذاب و عقاب در کشند و نیز بجهت مبالغه در تنبیه میفرماید که (کلا) نه چنانست که بکثرت
مرده و زنده خود تکاثر کنید و بوفور اموال فانیه خود تفاخر کنید (لو تعلمون) اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل و
مخاوف عظیمه (علم الیقین) دانستن امری که بیگمان باشد هر آینه شما را باز دارد از تفاخر و تکاثر (لترون الجحیم) بخدا سوگند
که هر آینه ببینید دوزخ را در حالت نزع یا در وقتی که بعرصات در آیید (ثم لترونها) پس بخواهید دید آن را البته (عین الیقین)
همچو دیدن چیزی بیگمان یعنی دیدن بچشم وقتی که در آن در آیید و شبهه نیست که علم بعین اعلی مراتب یقین است (ثم لتسئلن)
پس هر آینه پرسیده شوید (یومئذ) در آن روز بوقت محاسبه (عن النعیم) از نعمتهائی که بدان مشغول شدید و از عبادت
کشیدید خطابیست بهر که شغل دنیا او را از امر دین باز دارد و نعیم مخصوص است بانچه شاغل متنعم باشد از امر آخرت بجهة
قرینه حالیه و نصوص کثیره کقوله تعالی قل من حرم زینة الله و کلوا من الطیبات و از حسن روایتست که لا یسئل عن النعیم الا الجحیم
و گویند هر دو بر عموم خودند زیرا که هر کسی را از شکر نعمت سوال خواهند کرد پس معنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد
از هر نعمتی که بشما داده اند و این قول اکثر مفسرانست و از قتاده نقلست که حق تعالی سوال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که
نعمت بر او انعام فرموده باشد و از سعید جبیر مرویست که نعیم ماکول و مشروبست و غیر آن و نزد عکرمه صحت و فراغتست
و مؤید اینست که ابن عباس از پیغمبر روایت کرده که دو نعمت که بیشتر مردمان از آن مغبون شوند و قدر آن نمیدانند و آن
صحت است و فراغت و این از ابی جعفر علیه السلم نیز مرویست و گویند از هر نعمتی سوال کنند مگر آنچه در حدیث مختص شده و آن قول
پیغمبر است که سه چیز است که بنده را از آن سوال نکنند خرقه که عورت خود را بآن پوشیده باشد و نان ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع
کرده باشد و خانه که بآن خود را از گرما باز داشته باشد و نزد بعضی مراد آب سرد است و شیخ خنک و غیر این نیز گفته اند در روایت آمده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود و گفت هر که را نان گندم باشد و آب سرد و نشیمنی که در آن متوطن شود وی را
روز قیامت ازین سه چیز سوال کنند و از باقر و صادق علیهما السلم مرویست که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین است علیه السلم
که تمامیه نعمت بآنست و نیز اینست که و اتممت علیکم نعمتی و عیاشی باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه کوفی معنی این آیه را
از ابو عبد الله علیه السلم پرسید فرمود ای نعمان چه نعمتی نزد تست ابو حنیفه گفت طعام و آب سرد فرمود که حق تعالی ترا

در روز

در این موضع

در روز قیامت درجه کلی بدارد تا آنکه ترا از هر نعمت و منزل طعامی و آبی که خورده باشی و آشامیده سوال کند پس ایستاد در تعجب
طول انجامد گفت یا رسول الله فلنعم پس نعیم کدام است فرمود ما ائیم که اهل البیتیم که حق تعالی انعام فرموده است بر بندگان
و بما الفت گرفته اند بعد از آنکه مختلف بوده اند و متفرق و حق تعالی بما الفت افکنده در دلهای ایشان و ایشان را برادران هم
گردانیده بعد از آنکه دشمن بوده اند عداوت ایشان را بدین اسلام راه نموده و این نعمتیست که منقطع نشود و خدای تعالی از حق این نعمتی
که بایشان انعام فرموده سوال خواهد کرد و این نعمت پیغمبر است و عترت اطهار او صلوات الله علیهم و در عیون الرضا از امام رضا علیه السلم
روایتست که آن حضرت فرمود که مراد از نعیم درین آیه نه آب سرد است و نه سایه خنک و نه آب خوش و نه طعام پاکیزه و غیر آن از اقسام
نعیم دنیویه همچنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که حق سبحانه سوال نکند بندگان خود را از آنچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده باشد
و بر ایشان منت ننهد بآنکه امتنان بنعم از مخلوق قبیح است چگونه آن را بخالق نسبت توان داد و لیکن مراد از نعیم درین آیه
دوستی ماست که اهل البیتیم و موالات ما که حق تعالی از آن سوال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده که هرگاه باین نعیم
وفا کند وی را بروضه رضوان رساند که هرگز سمت فنا و زوال نپذیرد و بدرستی که پدرم از آبای کرام خود علیهم السلم حدیث کرد که پیغمبر بحضرت امیر المؤمنین
گفت که یا علی اول چیزی که بنده را بعد از مرگ از آن سوال کنند کلمتین شهادتین باشد و ولایت محبت تو پس هر که باین اقرار کند
و اعتقاد نماید بنعیم ابدی و سعادت سرمدی رسد ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی
ختم او بصبر کند و در قیامت با صابران و اصحاب حق حشرش کند و بر روایت دیگر از آنحضرت مرویست که هر که والعصر بخواند
حق تعالی بیامرزد او را و او از جمله کسانی باشد که بحق وصیت کرده باشد و از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که هر که والعصر را در نوافل
قرائت کند حق تعالی در روز بعث روی او را نورانی گرداند و دندانهای او را خندان و چشمهای او را روشن و انجنان باشد تا
در جنات و دندانهای خندان و چشمهای روشن به بهشتش در آرند بدانکه چون حق تعالی ختم سورة التکاثر نمود و بر وعید کسانی که مشغول حطام
دنیا شده ترک طاعت و عبادت کرده اند و زیانکار آخرت گشته اند درین سوره نیز خسران انسان را ذکر میکند و میگوید که (بسم الله)
(والعصر) سوگند بعصر پیغمبری یا بعصر پیغمبر ما که افضل الاعصار است یا بروزگار که مشتملست بر عجایب بسیار و عبرت
بینندگان و بخدای روزگار یا بنماز عصر که صلوة وسطی است بقول اکثر و مزیت فضل آن همچنانکه حضرت پیغمبر فرمود که هر که نماز عصر
از وی فوت شود همچنانست که از اهل و مال خود مسلوب شده و بیکسی و بی چیز گشته بر این تقدیر جواب قسم آنست که

الف لام برای

[illegible] بدرستی که آدمی در زیان کاریست بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار
مستغرقست بتر بیت شقا یعنی جمیع آدمیان در زیان کاری فاحش اند [illegible] مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول [illegible]
و کرده اند کارهای شایسته زیرا که هر روز و شبی که بر ایشان گذشته سرمایهٔ عمر خود در خزانه از درجات جنات
اخذ کرده اند و بجهة این در معامله آخرت رابح آمده اند و بجیات ابدی و سعادات سرمدی فایز گشته چه در دنیا ملازمت
حق نموده اند از توحید خدا و تصدیق انبیا و اوصیا و عمل نموده اند بطاعات و عبادات مفروضه و مندوبه و اجتناب نموده اند
از معاصی [illegible] و وصیت کرده یکدیگر را [illegible] بامر ثابت و آن عبارتست از اعتقاد و عمل که جایز نباشد عقلاً و شرعاً انکار آن
چون توحید و طاعت و اتباع کتب و رسل و زهد در دنیا و رغبت عقبا [illegible] و وصیت کرده اند هم یکدیگر را بالصبر بصبر بتحمل
مشاق طاعات یا از معصیت یا شکیبائی بر بلیت و مصیبت ابی بن کعب گفته که من تفسیر این سوره از پیغمبر پرسیدم فرمود که والعصر
سوگندیست بآخر روز با آنکه ابو جهل در خسرانست مگر مؤمنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل بیت من که علی بن ابی طالب و آل
اطهار او و متابعان ایشان اند کقوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الآیه و تواصوا بالحق یعنی بولایت علی الحق
مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر یعنی بصبر بر اذیتی که از اعدا بایشان رسید [illegible] ابی بن کعب از پیغمبر نقل کرده که
هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد و اصحاب او کرده ده حسنه برای او بنویسد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام
نقل کرده که هر که در نوافل خود این سوره بخواند درویشی از او زایل گردد و روزی بر او فراخ شود و از مردن بر امین گردد و بدانکه
حق تعالی بعد از احباط خسران در سورة العصر تفصیل آن میکند در این سوره و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق ثقفی همیشه غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتی در حضور ولید پلید و او از آن مبتهج و مسرور شدی
و در غیبت با و شریک گشتی او چون رسول بر ایشان بگذشتی بدست و چشم بر او طعنه زدندی و هر یک بی چون یکدیگر با اهل کفر بدین
عمل قبیح ارتکاب نمودندی حق تعالی در بارهٔ ایشان فرمود که [illegible] وای هر غیبت کننده را در حقیقه
و طعنه زننده را در مواجهه را و نزد بعضی معنی بعکس است یعنی همزه بمعنی طعنه است در مواجهه و لمزه غیبت در غیر
مواجهه از ابن زید نقلست که همزه و لمزه طعن بر زبان و چشم است و گویند این آیه در بارهٔ امیة بن خلف نازل شده
که همیشه بهمزه و لمزه پیغمبر مشغول شدی بر این تقدیر میفرماید که جامع این صفت الذی جمع مالا آن کسیست که گرد کرده

مال را و عدده و شمرد آن را مرة بعد اخری یا شماره آن را نگاه داشت بجهة شدت محبت و فرط تعلق او بآن و یا آن را معدود
و آماده ساخت برای رسیدن نوازل حادثه آن کما قال امیر المؤمنین بشر مال البخیل بحادث او وارث یحسب
می پندارد ان ماله آنکه مال جمع کرده و تعدید نموده اخلده جاوید خواهد ساخت او را در دنیا و بجهة این او را دوست
میدارد یا نیت او آنست که حب مال او را از موت غافل خواهد ساخت یا امل او را دراز خواهد گردانید یا پندارد که او
مخلد است بجهة این عمل که میکند که مانند است بعمل کسی که مظنهٔ موت نداشته باشد مرویست که اخنس چهار هزار سرخ داشت
و گویند که ده هزار و فرط تعلق او بآن بنهایت کمال رسیده و شدت محبت او بآن بمرتبهٔ غایت انجامیده و با وجود این ملکیات
از جمع مال زایل نبود و یک لحظه از کسب آن غافل نه و شدت این غنا کفر و عناد او زیاده شد و کمر معاندت و جحود بپیغمبر محکم
بر میان بست و آخر همه را گذاشته بجهنم پیوست و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار شد کلا چنین است آنچه پندار او
از تخلید مال او را در دنیا یا حقا [illegible] هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی آتشی که حطم و کسر هر چیزی کند که در و
انداخته میشود و این نام درکیست از درکات دوزخ [illegible] و چه دانا کرد ترا تا بدانی که چیست آن آتش
که این خاصیت دارد بعد از آن تفسیر آن میکند بقوله [illegible] یعنی حطمه آتش خداست که بر فروخته شده یعنی آتشی که خدای تعالی
و عظمت خود آن را بر فروخته چه حق تعالی او را بر فروزد و دیگری نتواند که آن را فرو نشاند [illegible] آن آتشی که
بر آید و غالب شود بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و بمیان دل بر آید و همه ظاهر و باطن او را فرا گیرد
و تخصیص افئده جهة آنست که محل عقاید خبیثه است و دیگر آنکه دل الطف اعضاست و الم او اشد و صعب تر تألم او باستیلای نار جهنم بر وی و نجات
مزیت آنست که فوق او مقصور نباشد انها بدرستی که آن آتش [illegible] بر کافران بسته شده است یعنی همچنانکه در را بر چیزی فرو بندند
آتش بر کفار فرو بسته شود [illegible] در ستونهای کشیده شده یعنی همچنانکه ستونها در درها میکشند و ابواب را بآن ستونها
محکم میگردانند همچنین آتش را بر کافران فرو بندند و آن را بر ایشان مطبق سازند و محکم کنند و مقاتل گفته که درهای آتش را
بر کفار فرو بندند و آن را بمیخهای آتشین مسدود و محکم سازند تا غم حرارت با ایشان راجع شود و هیچ روح و راحت بر ایشان داخل
نشود عیاشی باسناد معتبره از حمران بن اعین نقل کرده از امام که چون کافران و مشرکان در دوزخ زبان دراز کرده
عقاب اهل توحید را سرزنش کنند و با ایشان گویند توحید شما فایده بشما نرسانید و عذاب دوزخ را از شما دفع نکرد و ما و شما

عت ایشان کنید

زاید وآماده ساخت برای رسیدن نوازل زاید مشای یکدیگریم حق تعالی این سرزنش از برای ایشان نه پسندد و ملایکه را امر فرماید که شفاعت
پس فرشتگان آن عده را که مشیت الهی تعلق بآن گرفته باشد شفاعت کنند بعد از ان با نبیا خطاب فرماید که شفاعت امت خود
کنید ایشان نیز بر وفق مشیت او بشفاعت مشغول شوند پس بمؤمنان خطاب رسد که شفاعت عاصیان اهل ایمان کنید ایشان
نیز طبق اراده او سبحانه زبان بشفاعت بگشایند و عده را که امر الله باشد شفاعت کنند بعد از ان فرماید که انا ارحم الراحمین
اخرجوا برحمتی من جهنم کننده ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون آیند برحمت و اسعم من عصاة اهل الایمان چون ملخ بیرون پرند پس حق عز
فرمود که بعد از ان ستونهای آتشین بگشند و بر کنار فرو بندند تخته اکنند که در ان مخلد و جاوید بمانند و هرگز از ان خلاص نیابند
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هرکه این سوره بخواند حق تعالی او را از خسف و مسخ ایمن گرداند و ابو بصیر
از ابو عبدالله علیه السلم روایت کند که هرکه در فرایض این سوره بخواند فرشتگان و حیوانات و سایر جمادات و زمین هموار
و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آنکه در عالم باشند برای او گواهی دهند که او از نماز گذارندگان است و روز قیامت منادی از حضرت عزت
ندا کند بشنوید که شما در شهادت بر بنده من صادق بودید و من گواهی شما را برای او قبول کردم و در آورید بنده مرا در بهشت
و محاسبه او مکنید که او از ان کسیست که دوست میدارم او را و عمل او را و بدانکه چون حق تعالی در سوره همزه ذکر آنچه فرمود
که معد و مهیا است از برای عذاب طاعن و عایب و معتاب و جاهل بد بنا و تارک عقبا درین سوره بیان عذابی میکند که بر اصحاب فیل
نازل شده و میفرماید که [illegible] در روایت صحیح الاحادیث وثیقه وارد گشته و باجماع
امت نیز پیوسته که ابرهه بن صباح اشرم از قبل اصحمه که ملک حبشه بود و همه نجاشی که در عهد رسول بود پادشاه یمن شده و قصد
هدم کعبه کرد و سبب این بود که زرعه نواس یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان را که متابع عبدالله قادر بود و
بر طریق الطاق اتحاد اتفاق داده بودند بدین یهودی ترغیب نمود و ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت
و یکی از ایشان که اورا اوس بن نواس گفتندی و اسبی خوب داشت بر ان نشسته بگریخت و نزد قیصر روم رفت و این
قضیه را عرض رسانیده مدد طلبید تا انتقام از ایشان بخواهد قیصر گفت مسافتی دور است و نمیتوانم که بآن طرف توجه نمایم
اما کتابتی بملک حبشه بنویسم که بدین مهمات تا تورا اعانت نماید و از ایشان انتقام کشد چون نامه بملک حبشه رسید
مردی ارباط نام را با لشکری عظیم بحبشه فرستاده بادا امر کرد و که ثلثی از ایشان بکشی و ثلثی بمملکت ببری و ثلثی از شهر

آورده کرد اوس با لشکر بآن صوب رفته با ایشان قتال کرد لشکر ذونواس متفرق شدند و ذونواس روی بهزیمت نهاده لشکر ارباط
در عقب او می شتافتند تا بکنار دریا رسید اسب در دریا راند و هلاک شد و ارباط بعضی آثار اگشته و بعضی اسیر کرده و بعضی را از شهر
اخراج کرده بیمن آمد و کیفیت حال را بملک حبشه اعلام کرد ابفور ملک حبشه بنجاشی اعلام فرمود و بعد از مدتی ابرهه را با او
خصومت افتاد زحرب کرده روی بیکدیگر آوردند ابرهه با ارباط گفت ما را خصومت افتاده و لشکر بیکدیگر بند بیا ما و تو حرب کنیم اگر
تو مظفر شوی مملکت تو را باشد و اگر نه مرا این بر ین قرار دادند و در میدان محاربه در آمدند ارباط مردی تناور و جسیم بود و ابرهه کوتاه
قد حکم غلام خود را پنهانی سلاح داده همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام معاون وی باشد چون آغاز محاربه شد ارباط حربه بزد
و روی و دهن ابرهه بریده شد و بجهت این ویرا اشرم خواندندی ابرهه بغیا دو غلام پیش آمد و ارباط را زخمی زده بکشت لشکر
را برهم جمع شده او را پادشاه خود ساختند این خبر بنجاشی رسیده خشم گرفت و نامه بابرهه نوشت که چه کس ترا امر کرده بود که با ارباط
حرب کنی و ویرا بکشی والله که لشکر بفرستم تا سر ترا و خاک مملکت ترا بشهر خود آورم ابرهه نامه را مطالعه نموده در حال بفرمود تا سر ترا
نه تراشیدند پس موی سر خود را با پاره از خاک در انبانی کرده پیش نجاشی فرستاد و در نامه اعلام کرد که انچه تو بران سوگند خوردی بدان
کار کردم من بنده تو ام و این مملکت را برای تو محافظه میکنم رای رای تست و حکم حکم تو و السلام نجاشی شاد شد و آن ولایت را
باو تفویض نموده و ویرا پادشاه حبشه گردانید ابرهه در صنعا کنیسه ساخت از رخام ملون و در و دیوار آن را بزر و جواهر مرصع و مزین
گردانید و قلیس نام نهاد و بنجاشی نوشت که من بنام تو کنیسه ساختم که در جهان مثل آن نیست و مردم از اطراف و جوانب می آیند و زیارت
آن میکنند امیدست که چنان شود که همه مردمان کعبه را بگذارند و باینجا بیایند نجاشی شادمان گشت و او را بانواع رعایت نموده
تعظیم و تکریم او کرد و در صدد آن شد که جمیع حجاج را بدان القلیس معطوف گرداند این صورت اگرچه بر قریش شاق بود لاجرم چون
شکیبایی چاره ندانستند یکی از قریش بخدمت آن خانه مشغول شد و برسبیل مجاورت بنشست تا بیت را حدث آلوده نمود و فرار کرد این
خبر در اقطار عالم منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه از ین حال در غضب شده لشکری جمع کرد و با فیلان قوی هیکل منظر
بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و فیل محمود را که بعظم جثه مشابه کوه بود با خود برد و بهر بلده که از بلاد عرب میرسید پادشاه آن
بلاد با او بمحاربه بیرون می آمد اول پادشاهی که با او قتال کرد ذونفر بود از ملوک حمیر ابرهه بر او غالب آمده و ویرا بگرفت و
خواست او را بکشد گفت مرا مکش که درین عزم که کرده اعانت و مدد تو کنم ابرهه او را در بند کرد چون بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب

باجمعی خشمناک بیرون آمد ابرهه روی بغارت شد وخواست او را بکشد وی نیز گفت من ترا یاری دهم او را نیز در بند کرد و بطایف آمد
مسعود بن معتب با اهل طایف بیرون آمد وگفت ایها الملک مارا با تو نزاعی نیست اگر خواهی دلیل بفرستیم تا ترا بخانه کعبه راه نماید
گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستادند ابورغال نام چون نزدیک مکه رسید بمنزلی که آن را مغمس خوانند جان بمالکان دوزخ سپرد
او را در همانجا دفن کردند وعادت جاری شده که هرکه آنجا رسد سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از آنجا مردی با لشکر عظیم پیش از خود بمکه
فرستاد تا آنجا را غارت کنند وی بیامده جمیع اموال اهالی حرم را جمع کرد و از الجمله چهارصد شتر عبدالمطلب را گرفت و شخصی پیش عبد
المطلب که حاکم و پیشوای اهل مکه بود فرستاد که من آمده ام تا خانه کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم والا کاری با تو ندارم
عبدالمطلب کسی را با او فرستاد که کار پیغام گذاردن نیست اگر آید من بیایم و جواب گویم پس با جمعی از اولاد و اقارب با بزرگان قوم بآنجانب
رفت و ذونفر که ملک حمیر بود چون شنید که عبدالمطلب خود می آید گفت ای ملک عبدالمطلب سید قریش است و در عرب او را مثل نیست و در شرافت
و بزرگی بی همتاست و مروتیست که همه مردمان را طعام میدهد در سهل و جبل و وحوش را دانه میریزد باید که حرمت وی را نیکو داری
و در جایی که لایق مرتبه او باشد او را بنشانی و رضای او را بجویی که سرافراز جمیع عرب است این بگفت و با عبدالمطلب ملاقات کرده
وی را نزد ابرهه برد عبدالمطلب مردی نیکو روی نیکو بالا و فصیح زبان بود با شوکت و هیبت تمام و نور محمدی از ناصیه او درخشان
و تابان ابرهه چون وی را بدید وقعی و هیبتی عظیم از او در دل ابرهه نشست از تخت بزیر آمد و وی را بر بالای دست خود در تخت
نشانید و خود بزانوی ادب بنشست و مترجم را طلبید و گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبدالمطلب گفت ملازمان ملک
چهارصد شتر مرا برده اند التماس آنست که بفرماید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت که این سخن عجیبست از سخنش دلالت بر حقد
او میکند بر خلاف آنچه مردمان ستایش او میکردند از کمال عقل و دانش و جلالت و مکرمت چه من با لشکر عظیم آمده ام تا
خانه که ستون دین اوست وشرف ایشان است خراب کنم ازان هیچ چیزی نمیگوید و از شتران که از آن خود سوال میکند
مترجم این سخن را با عبدالمطلب باز گفت عبدالمطلب گفت انا رب الابل من خداوند مالم و بطلب مال خود آمده ام و للبیت
رب یحفظه و یمنعه این خانه را خداوندی هست که نگاه میدارد و منع متعدیان آن خواهد کرد مرا با آن کاری نیست ابرهه فرمود
بدان و ترک کنید و شتران را باو رد کرد عبدالمطلب شتران را بکوهی فرستاد و روی بمکه نهاد ابرهه بهیجان خاطر
اندیشناک بمنزلی دیگر آمد عبدالمطلب با جمعی از قبایل عرب نزد او رفت و گفت ثلثی از اموال تهامه و حجاز بتو میدهیم که ترک تخریب خانه

کعبه

٣٠٦

کعبه کنی قبول نکرد و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاک او بر پشت شتران و فیلان بمنزل خود نبرم جایی آرام نگیرم عبدالمطلب باز گشت
و با قریش گفت که بشعاب روید تا مضرتی نه بینید پس بیامد و حلقه خانه را بگرفت و چند بیت ادا کرد مضمون اینکه بارخدایا
خانه خود را از دشمنان حمایت کن و آن را در پناه حفظ خود نگهدار پس بیرون آمده در جایی متواری شد و ابرهه روی
بکعبه نهاد با فیلان جنگی نفیل که از سید خثعم بود بیامد و سر در گوش پیل محمود نهاد که بزرگ پیلان بود و اگر او برفتی دیگران
برفتندی و اگر بایستادی همه بایستادندی با او گفت ای محمود دانی اینجا چه جایی است این حرم خدا و خانه وی است زینهار که گرد
آن نگردی که البته بهلاک ابدی گرفتار گردی این بگفت و در میان سپاه بگریخت و در بعضی کوهها پناه گرفت پیلبانان هرچند مطرقه بر محمود
میزدند یک قدم پیش نمیرفت و فیلان دیگر همچنین بجای خود ایستاده بودند و آن وقت طلوع آفتاب بود حق تعالی از جانب دریا
مرغانی فرستاد مانند خطاف با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار و دو دیگر در چنگال هر سنگ بزرگتر از عدسی و کوچکتر از نخود و
در روایتی آمده که آن مرغان بشکل خطاف بودند و در منقار هر یک سنگی بود بمقدار عدسی و بر بالای سر هر کس مرغی ایستاد و هر کدام را سنگی
بر سر زدندی از مقعدش بیرون آمدی و بر استخوان هر که آمدی خورد کردی و علی الفور هلاک شدی لشکر روی بهزیمت نهادند و مرغان
از پی ایشان میرفتند و سنگ میانداختند نفیل بن حبیب چون آن حال بدید گفت معز الله غالب شد و اشرم مغلوب گشت و در سپاه نگاه میکرد تا همه
هلاک میشدند و اهل خثعم و شهر را هزیمت رسید و باقی سپاه هلاک شدند ملک ابرهه که تنها بحبشه روی نهاد مرغی که نامزد وی بود
بر بالای سر وی میرفت تا بحبشه رسید چون ببارگاه نجاشی درآمد آن مرغ بر بالای سر او پرواز میکرد ابرهه صورت حال را
بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چه گونه مرغان بودند که سنگ ریزه چندین مبارزان را هلاک نمودند
ابرهه را در آن حال نظر بمرغ افتاد و گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش زد
و در نظر نجاشی هلاک شد و این برای آن بود تا نجاشی قوت و قدرت الهی را ببیند و از سفیدوت عبرت گیرد و باقی احوال
در این باب حواله بمنهج الصادقین است القصه حق تعالی پیغمبر خود را از این واقعه خبر میدهد و میفرماید که الم تر کیف فعل
آیا نه بیدی که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او و همزه از برای تقریر است
اگرچه پیغمبر صلی الله علیه و آله این واقعه را ندیده بود اما آثار آن را مشاهده کرده بود و اخبار آن را متواتر شنیده بر وجهی که متیقن شده بود
پس گویا که آن را دیده بود الم یجعل آیا نگردانید یعنی بگردانید کیدهم مکر ایشان را که در ترویج کعبه داشتند و در تخریب کعبه

فی تضلیل در تباهی و تضییع و ابطال و گمراهی وارسل علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند
طیرا مرغان ابابیل در حالتی که گروه گروه بودند یعنی مرغان متفرقه بر ایشان فرستاد ترمیهم می افکندند ایشان را
بحجارة من سجیل بسنگی از سنگ گلین یعنی گل سنگ شده ابن عباس فرموده که آن گل پخته بود مثل آجر فجعلهم
پس گردانید خدا ایشان را بدان سنگ کعصف مأکول چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده
یا همچو کاهی که دواب آن را خورده و سرگین گردانیده بر تقدیر این کنایت است از استیصال ایشان این آیه از اعظم آیات بر کمال قدرت
او سبحانه چه مرغان ضعیف را امر کرد تا سنگهای گلین که مقدار عدسی بود بر ایشان افکندند و همه بسبب آن هلاک شدند
ابی کعب از پیغمبر نقل کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را بعدد هر که طواف کرده و در آنجا معتکف شده ده حسنه
بدهد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب
بهشت سوار کند و به بهشت رسد و او را بر موائد نور بنشاند عیاشی با سناد خود از ابو عبد الله علیه السلم نقل کرده که فرمود که
جمع مکنید در یک رکعت دو سوره را مگر والضحی و الم نشرح والم ترکیف و لایلاف که هر یکی ازین هر دو در حکم سوره واحده اند
باجماع علمای ما نیز جمع میان این دو سوره در یک رکعت واجب است و بدانکه چون حق تعالی ذکر عظیم نعم خود کرد بر اهل مکه که آن استیصال
اصحاب فیل بود و مظفر ساختن ایشان را بر آنها در عقب آن بیان نعمت دیگر میکند برای ایشان بقوله
در بعضی تفاسیر آمده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن شدندی و تابستان بشام و اهل یمن و شام و سایر
مردمان ایشان را اهل حرم و ولاة بیت الله گفتندی و حرمت داشتندی و از غارت ایمن بودندی حق تعالی برای آیات نعمت
این سوره بر ایشان فرستاد که لایلاف قریش برای الفت گرفتن قریش ایلافهم یعنی بجهة خو گرفتن ایشان
رحلة الشتاء والصیف بسفر زمستان و تابستان مراد آنست که بجهة سهل گذاری ایشان را بالفت گرفتن بیکدیگر
درین دو سفر تجارت فلیعبدوا پس باید که پرستند رب هذا البیت پروردگار خداوند این خانه معظم را تعظیم
و تکریم ایشان بسبب آنست یعنی چون بنعمتی چنین مخصوص گشته اند باید که پرستند خداوند این خانهٔ بزرگوار را نه غیر
او را الذی اطعمهم آن خداوند که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر گردانید من جوع از گرسنگی یعنی بعد از آنکه
بسبب فقر و فاقه گرسنه بودند و بجهة آن اروات و عظام و صنف میخوردند حق تعالی ایشان را بوسیلهٔ این دو رحلت
ار ریکین الی الیحزان

رموال

خانهٔ کعبه

٣٠٧

اموال بیشمار و ارزاق بسیار کرامت فرمود و ایشان را از آن گرسنگی رهانید و منعم گردانید وآمنهم و ایمن ساخت ایشان را
بجهة این حرم محترم من خوف از ترس عظیم بنا که در حوالی مکه اند در نواحی بلاد یمن و شام و یکدیگر را میکشتند
و غارت میکردند یا از خوف اصحاب فیل از امیر المؤمنین علی علیه السلم روایت که مراد از آمنهم من خوف آنست که حق تعالی ایشان را
ایمن گردانید از خوف آنکه خلافت در میان غیر ایشان باشد و از پیغمبر صلعم منقولست که حق تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید
و از بنی کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا و از کلبی مرویست که اول کسی که از مکه سفر کرده بود ایشان را و از آنجا متاع
و طعام آورد هاشم بن عبد مناف بود بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند و در بلاد متباعده تردد می نمودند تا صاحب حشم
و خدم و اموال گشتند و بر جمیع اهل زمان خود فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی بود و چون برای مردمان هاشم ثرید میکرد و
بآن اطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان غلا و قحط باین اسم ملقب گشت ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم
روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را بیامرزد اگر بکوة مال ادا کرده باشد و از ابو جعفر علیه السلم منقولست
که هر که این سوره بخواند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه او را قبول کند و آنچه در دنیا از و صادر شده باشد محاسبه
ننماید بدانکه حق تعالی چون در سوره مذکوره ذکر نعم خود نمود بر قریش درین سوره اظهار تعجب ایشان میفرماید از تکذیب ایشان
با وجود اعطای نعم عظیم خود بر ایشان و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم ارأیت الذی آیا دیدی ای محمد و دانستی
آنکس را که تکذیب میکند بالدین بروز جزا یا به دین اسلام و باور نمیدارد آن را با وجود وضوح امر آن و قیام حجج بینه بر صحت آن
و بعضی از مفسران بر آنند که نصف اول این سوره در شان کافرانست و نصف آخر در بارهٔ منافقان و نزد کلبی این سوره در
بارهٔ عاص بن وایل سهمی فرود آمد و نزد سدی و مقاتل در شان ولید بن مغیره و ابن جریج روایت کرده که ابو سفیان هر هفته دو شتر را
نحر کردی و چون یتیمی بیامدی عصا بر وی زدی و او را چیزی ندادی حق تعالی این سوره در شان وی فرستاد و بعضی بر آنند که ابو جهل
تکذیب قیامت کردی و هرگاه یتیمی بیامدی بطلب طعام و کسوة او را بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق
باز داشتی حق تعالی این سوره فرستاد و فرمود آیا شناختی آنکه مکذب روز جزاست چه کسیست اگر نشناختی او را
فذلک الذی پس او آنکسیست که یدع الیتیم دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراند او را بشدت
خشونت و زجر قبیح ولا یحض و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را و سایر مردمان ر ا

وجون جزا بروز

طعام المسکین بر طعام دادن درویش محتاج یعنی خود نمیدهد و نه مردمان را بدان امر میکند بجهة عدم اعتقاد او
دفع یتیم و عدم تحریض بر اطعام که رذالت و قبح آن احط است از عدم مبالات بصلوات که از ارکان اسلام است
بسبب تکذیب باشد بروز جزا فویل پس سختی عذاب للمصلین برای نمازگذارندگان ریاکار یعنی ابن ابی و اصحاب او یا همه
منافقان الذین هم آنانکه ایشان عن صلاتهم از نماز خود ساهون غافلان و بیخبرانند و آن را وقعی نمی نهند و
بجا نمیآرند بجهة عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن و بجهة دفع ضرر اهل اسلام از خود
در نظر مردمان بشروط و آداب میکنند و در خفیه و خلوت ترک آن میکنند که الذین هم یراءون آنانکه ایشان
ریا میکنند در کردار خود تا مردم ایشان را ثنا گویند و یمنعون الماعون و منع میکنند مال زکوة را از اهل استحقاق یعنی
آن را نمیدهند و شبهه نیست در آنکه تکذیب بروز جزا اضر است بصاحب خود چه آن مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع اقسام
شر و عیاشی باسناد خود از یونس بن عمران روایت کند که گفت ابو عبد الله علیه السلم را ازین آیه سوال کردم و گفتم مراد ازین
وسوسه شیطانست در نماز فرمود مراد ازین نه وسوسه شیطانست چه آن هر کس را واقع میشود بلکه مراد آنست که از نماز غافل
شود و آن را واگذارد تا آخر وقت و نیز از آنحضرت مرویست که مراد ترک نماز است و عدم مبالات بشروط و کاهلی از آن
و محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلم نقل کرده که مراد ضایع گردانیدن نماز است و عدم اتیان بشروط و ارکان آن
و در ماعون خلاف است از امیر المؤمنین علی و ابو عبد الله علیه السلم و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاک روایتست که مراد
از آن زکوة مفروضه است چنانچه بآن مشعر شد و ابن عباس و ابن مسعود و سعید جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است
که مردمان آن را بیکدیگر عاریت دهند از دیگ و کاسه و توبره و دلو و آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم نقل کرده
که ماعون قرض است و عاریت دادن متاع خانه و اقدام نمودن بهر امر معروف که از جمله آن زکوتست گفتم یابن
رسول الله ما را همسایگانند که چون بایشان عاریت میدهیم میشکنند و فاسد میسازند اگر ایشان را از آن منع کنم ما را گناهی
باشد فرمود ترا گناهی نیست اگر ایشان را از آن منع کنی گاهی که ایشان آن را میشکنند و فاسد میسازند و بعضی ماعون را
منحصر میدانند در آب و آتش و نمک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که هرکه نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت
مسکین را طعام داده و شصت بنده آزاد کرده و اگر جایی که آب نباشد آب دهد چنان باشد که مرده را زنده کرده

شیخ

باشد سورة الکوثر ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه این سوره را بخواند حق تعالی او را از همه انهار جنت آب دهد
و بعدد هر قربانی که عباد آن را وسیله تقرب گردانیده باشند در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین آن را بسبب خود ذبح کرده حسنه باو
کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده که هرکه این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی او را از حوض
کوثر آب دهد و در زیر طوبی پیغمبر صلی الله علیه و آله محدث او باشد و بدانکه چون حق تعالی در سورة الماعون ذکر تارکان صلوة
و مانعان زکوة نمود درین سوره بیان میکند که هرکه قیام نماید بنماز و زکوة حق تعالی خیر کثیر باو دهد در اکثر تفاسیر آمده
که عاص بن وایل سهمی با رسول الله نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند پیغمبر بیرون رفت و عاص بمسجد
در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر و عادت عرب این بود
که هرکرا پسر نبود او را ابتر گفتندی یعنی وی منقطعست و از وی عقب نخواهد ماند و درین ایام پسر آن حضرت که عبد الله نام داشت
ملقب بطاهر و از خدیجه حاصل شده در گذشته بود چون این خبر بآن سرور رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق تعالی برای تفریح دل آن حضرت
و تسلی خاطر عاطر او این سوره فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر بدرستی که ما عطا فرمودیم ترا
خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بسیار است و کثرت نسل و ذریت اطهار از فاطمه زهرا یعنی خاطر شریف اندوهناک مگردان که ما ترا کثرت دهیم
در عقب و نسل که در زمین هیچ بقعه و خطه نماند که فرزندان تو در آن نباشند و این مشهور است که بعد از شهادت امام
مظلوم معصوم ابی عبد الله الحسین غیر از امام زین العابدین صلوات الله علیهما از ذکور اهل البیت کسی نمانده بود حق تعالی انجاز
وعده خود فرموده از نسل او عالم را پر گردانید و اولاد امجاد او را از حد و حصر متجاوز ساخت و از ابو عبد الله علیه السلم
منقولست که هو نهر فی الجنة کوثر نهریست در بهشت و از عایشه و ابن عمر نیز مرویست که کوثر نهریست در بهشت و از ابن
عباس و انس نقل کرده اند که یک روز رسول با اصحاب صلی الله علیه و آله نشسته بود ناگاه اثر وحی بر وی ظاهر شد سر در پیش انداخت
و لحظه بعد ازان سر بر داشت و بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس بدانید که حق تعالی الحال سوره بمن فرستاده و وعده
بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله آن سوره کدام است حضرت این سوره را بر ایشان خواند و
فرمود هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوییست در بهشت و آن از شیر سفیدتر است و از
مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از مسکه نرم تر و بعدد ستاره های آسمان قدحهای بسیار

یاقوت
از یا

ومطبوع بر کنار آن نهاده از مروارید و قبهای آن از یاقوت سرخ و لعل و مرجان و اطراف آن از زبرجد و ریگ آن نهر
و مروارید و منبع آن از اصل درخت سدرة المنتهی و طول آن از مشرق تا مغرب هر که از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد و هر که
از آن وضو سازد هرگز اغبر و اشعث نگردد و امت من در آن ازدحام کنند و انبوهی نمایند و جمعی از آن چون چهارپایان
تشنه از آنجا رانند و دور گردانند و ایشان در میان امتان من چون شتران گر باشند در میان شتران با شوکت و نیکو منظر
من چون ایشان را بینم گویم اصحابی اصحابی این اصحاب کان منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چها کرده اند و چه بدعتها
نهاده اند همین روایت را مسلم در صحیح خود آورده و در احادیث معراجیه نیز آمده که آنحضرت فرمود در شب معراج بالای آسمان هفتم
جوئی دیدم و بر لب آن جوی صحیفها دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم
که این چیست فرمود که جوی کوثر است که حق تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل همین روایت شده و ساقی این آب علی بن ابیطالب
باشد که دوستان خود را با یار و فرزندوی آب دهد و دشمنان را تشنه بدوزخ فرستد و از امام زین العابدین علیه السلم
نیز درین باب این چند بیت منقول است ٭ نحن العلی الحوض رواده ٭ و نذود سعید و رداده ٭ و ما فاز من فاز الا بنا
و ما خاب من حبنا زاده ٭ و من سرنا نال منا السرور ٭ و من ساءنا ساء میلاده ٭ و من کان غاصبنا حقنا ٭ فیوم القیامة میعاده
و از صادق علیه السلم نقل کرده اند که کوثر شفاعت آن حضرت است و گویند کثرت ذکر اوست در آسمانها و زمین و غیر آن از
انواع نعم دنیا و آخرت و بهر تقدیر میفرماید که چون ما خیر دنیا و آخرت بتو کرامت کردیم بر وجهی که هیچ کس دیگر را نداده ایم
فصل لربک پس نماز بگذار برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بر آن خالص از برای رضای خدا بجهت ادای شکرگذاری کثرت
نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام شکر است وانحر و قربان کن شتر را که خیار اموال عربست و تصدق نما او را بر محاویج برای رضای
خدای تعالی و تقرب برحمت او بر خلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و ماعون را از ایشان باز میدارند و یا برای بتان
شتر را قربان میکنند این سوره در مقابل سوره متقدمه است یعنی نقیض سلوک اهل شرک و عناد را اختیار کن از عطا مرویست که مراد
صلوة الفجر است در مزدلفه و نحر بودن در منی او نزد قتاده و عطا و عکرمه نماز عید است و قربت نحر یعنی نماز بگذار و ذبح هدی کن و گویند معنی
آنست که نماز یومیه را ادا کن و نحر خود مستقبل قبله نموده حبیل بن دراج فرموده که من از ابو عبد الله علیه السلم پرسیدم از معنی نحر آنحضرت
هر دو دست خود را در برابر روی خود آورد در افتتاح نماز بعد از آن فرمود هکذا یعنی نحر اینست از مقاتل بن حیان

فی
حیان

مرویست

تعالی
حق
که

مرویست که اصبغ بن نباته حدیث کرد من از امیر المؤمنین علیه السلم که چون این سوره نازل شد رسول از جبرئیل پرسید که این نحر که حق
بمن امر فرموده چه چیز است گفت آن نحر نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز چون تکبیر احرام گوئی دستهای خود را
بر داری و چون رکوع کنی و از رکوع راست شوی تکبیر احرام را بهمین کیفیت بگوئی که نماز ما و فرشتگان که در هفت آسمانند
بدین طریق است و بدرستی که هر چیزی را زینتیست و زینت نماز دستها برداشتن است نزد هر تکبیری و از عطا مرویست که معنی آیت
که نماز بگذار و سر از رکوع و سجود آن بردار چنانکه نحر یعنی سینهٔ تو پیدا شود ان شانئک بدرستی که دشمن دارندهٔ تو یعنی عاص بن
وائل هو الابتر اوست دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریت و چنان شد که حق تعالی از آن هر دو چه عاص و اتباع او
که در حق آن سرور این سخن گفتند نه عقب از ایشان ماند و نه از حسن ذکر اعانتی را اقتدا حضرت سید مختار و حسن صیت و اشتهار
و آثار فضل بینهای او تا قیامت باقی ماند و در آخرت مرتبت مرتبه و نهایت قرب او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود که در تحت
وصف در نیاید و بوهم هیچ واهمی در نگذرد فضل سوره ابی بن کعب از پیغمبر صلعم نقل کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که ربع قرآن را
خوانده و مرده و شیطان از او دور شود و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن شود از جبیر بن مطعم روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که ای جبیر خواهی که سفر
روی و از همه چیز در پناه خدا باشی و هیبت و مهابت تو از همه بیشتر باشد و از کثرت مال از همه در پیش باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود
این پنج سوره ورد خود ساز قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و قل هو الله و معوذتین و در قرائت هر یک از این پنج سوره افتتاح کن
به بسم الله الرحمن الرحیم کرد جبیر گفت من مالی چندان نداشتم چون بر قرائت این سوره ها مواظبت کردم مال و زاد من از همه کس زیاده
و در سفر محتاج برفیق نشدم و هیبت و سلطنت من بیش از همه شد از ابو عبد الله علیه السلم روایتست که این سوره ربع قرآنست و چون از قرائت فارغ
می شد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و نیز مرویست از حسن بن ابی العلا که هر که این سوره و قل هو الله احد را در نماز بخواند حق تعالی او را
و پدر و مادر او را و همه اولاد او را بیامرزد و اگر شقی باشد اسم او را از دیوان اشقیا محو کنند و در دیوان سعدا بنویسند و تا زنده باشد
نیکبخت باشد و شهید بمیرد و شهید مبعوث گردد از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمنتر از این
سوره داشته باشد بدانکه چون حق تعالی در سورة الکوثر ذکر فرمود که خدای حضرت پیغمبر را انقطاع نفرمود در این سوره امر
میفرماید او را با برائت از ایشان و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم جمیع مفسران
بر آنند که این سوره در شأن جمعی از قریش نازل شد و سبب آن بود که حارث بن قیس سهمی و عاص بن وائل و ولید بن مغیره

واسود بن عبد یغوث ظهری و اسود بن مطلب بن اسد و امیة بن خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول را گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله
بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو تا ما نیز متابع دین تو شویم و یک سال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال پرستش
معبود تو کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما شریک تو شده باشیم در آن و از آن بهره زنیم و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد
تو شریک ما شوی در آن تا از آن خلاصی یافته باشی حضرت فرمود معاذ الله که من غیر از خدای بحق کسی را پرستش کنم و دیگرا
شریک او سازم در عبادت گفتند پس بعضی آلهه ما را استلام کن و لمس و تقبیل نمای تا ما تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نمائیم
فرمود من مرتکب هیچ امری نشوم تا که فرمان الهی بمن نازل شود پس اگر حکم پروردگار من درین باب فرود آید من تابع شما شوم
در استلام و تقبیل مقارن این حال جبرئیل این سوره آورد که قل یا ایها الکافرون بگو ای محمد که ای ناگرویدگان جاحد و کافران
معاند لا اعبد ما تعبدون نخواهم پرستید آنچه را که شما پرستید در آینده ولا انتم عابدون ما اعبد و نیستید شما پرستندگان در زمان
حال آن را که میپرستم در استقبال ولا انا عابد ما عبدتم و نیستم من پرستنده هرگز آنچه شما پرستش کردید در ماضی
ولا انتم عابدون ما اعبد و نیستید شما پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات زمان آنچه من پرستش میکنم
لکم دینکم مر شماراست کیش شما یعنی شرکی که معتقد آن هستید و از آن دست باز نخواهید داشت
ولی دین و مراست دین و آیین من یعنی توحید که بر آنم و بهیچ وجه آن را نخواهم گذاشت ملخص معنی آنکه من پیغمبری ام
مبعوث بسوی شما تا شما را بدین حق و راه نجات خوانم پس اگر قبول امر من نمیکنید و تابع من نمیشوید مرا بحال خود باز
گذارید و بشرک نخوانید مراد آنکه این سوره متضمن اعجاز رسول است از جهت اخبار بآنچه واقع شود از اوقات مستقبله که
آن ایمان نیاوردن جماعت مذکوره است در زمان مستقبل و مردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این سوره آن حضرت در مسجد الحرام آن را
بر جماعت قریش خواند ایشان بعد از استماع آن از ایمان بسرورها مأیوس شدند و ایذاء او آزار او و اصحاب او رسانیدند
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با رسول
خدا همراه بوده و موافقت او نموده از ابو عبد الله علیه السلام منقول است که هر که این سوره در فریضه یا نافله بخواند حق تعالی
و برای جمیع اعدا او غفران دهد و چون مبعوث کرد حق تعالی کتابی از جوف قبر او بیرون آورد و به او دهد و در آن نوشته باشد
که و برا امانست از حرجهنم و زفیر نیران و حق تعالی آن نامه را ناطق گرداند تا آنچه در دوست را بخواند تا ببهشت رسد

و در روز

و در روز قیامت به هیچ چیز نگذرد مگر او را بشارت دهد بانواع نعم جنت و اصناف مکرمت تا آنکه بجنت عدن در آید و آنکه
چون حق تعالی ختم سور متقدمه نمود بذکر دین در این سوره افتتاح فرمود بنظر نصرت و فتح و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاء نصر الله چون بیاید یاری کردن خدای که آن ظفر دادن و غالب گردانیدن است ترا بر قریش یا بر عجم
والفتح و بیاید فتح مکه نیز و بعضی مراد جنس نصرت است مرکافه اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد شرک برای
ورأیت الناس و چون ببینی مردمان را یدخلون فی دین الله افواجا در حالتی که در آیند در دین خدا که اسلام است
در آن حال که جماعت کثیر باشند چون اهل مکه و طایف و یمن و هوازن و بنی اسد و قراره و بنی مره و بنی الکلب و کنانه و بنی هلال
و بجیب و او دم و غیر آن از قبایل عرب بعد از نزول این سوره موعود متحقق شد قبایل مذکوره فوج فوج و گروه گروه بدین
اسلام در آمدند فسبح پس تسبیح کن و تنزیه نمای خدا را از نواهی معترن بحمد ربک بستایش پروردگار تو یعنی مسبح و حامد
او باش بجهة زیادتی عبادت و ثنای او بر تو یعنی بگوی سبحان الله و بحمده و یا صفات او کن بجلال و دوام و حامد او باش بر
صفات اکرام واستغفره و آمرزش طلب او را چون بدانیل و اضح عصمت انبیا بصحت پیوسته پس مراد باستغفار آن حضرت
هضم نفس اوست و تواضع او بحق سبحانه و شدت انقطاع او الیه سبحانه و یا استغفار کن از ترک اولی و یا طلب آمرزش امت کن
و یا غرض از این لطفی باشد برای امت تا مراقفت بآن حضرت نمایند در استغفار و توبه انه کان توابا بدرستی که خدا هست
قبول کننده توبه از مستغفران و تائبان و رفع درجات ایشان از ام سلمه رضی الله عنها مروی است که بعد از نزول این سوره
رسول در نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن و هر دیدن پیوسته میگفت سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک و قصه
فتح مکه بروایت محمد بن اسحق و غیره بر این نهج بود که چون حضرت پیغمبر صاد در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد باین شرط که هر
از قریش خواهد که در عهد رسول آید قریش با او تعرض ننمایند و هر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش در آید رسول با او معارضه
ننماید پس بنی خزاعه در عهد رسول در آمدند و بنی بکر در عهد قریش و بعد از آن میان این دو قبیله فتنه عظیم حادث گشت بجهة
دعوی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند که بنو بکر بعهد او در آمدند آنها مدد کردند و بر بنی خزاعه شبیخون
زدند و مردی از ایشان را بکشتند و این مجادله در بیرون حرم بود و از جمله معاندان بنو بکر عکرمة بن ابو جهل و سهل بن عمرو و صفوان
بن امیه بود و بنو خزاعه پناه بحرم آوردند نوفل به بنو بکر گفت در حرم در آیید و انتقام خود از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید و چون بجهة

دزدی و غیر آن از انواع تباهی بنو خزاعه التجا بخانهٔ بدیل بن ورقا بردند بدیل سید قوم بود بیرون آمد و گفت ای قوم
این آن عهدیست که با محمد کرده اید اکنون آن را شکستید و ترک حرمت قوم کردید و احترام آن نامرعی داشتید و اگر نه
حرمت حرم خدای بودی امروز شما را بتیغ سیاست هلاک میکردم و در ساعت مردی را بمدینه فرستاد نام او عمرو بن سالم خزاعی
و عمرو چون بمدینه آمد رسول با اصحاب در مسجد نشسته بود صورت گذشته را اعلام آن حضرت کرد حضرت فرمود که ای عمرو
اندیشه بخود راه مده که من کینهٔ شما را از اعادی خواهم کشید پس حضرت بخانهٔ میمونه رفت و گفت آب حاضر کن میمونه آب بیاورد
و آنحضرت غسل میکرد و میگفت نصرت داده نشوم اگر نصرت بنی کعب ندهم و بنی کعب بطن عمرو بن سالم بودند و بدیل ورقا با جمعی
از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت آنحضرت بمدینه آمد و مظاهرهٔ قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشان را معروض داشت
پیغمبر او را اعزاز و اکرام تمام نمود و فرمود شما باز گردید که من براثر شما می آیم و انتقام مرا باید کشید بدیل بمکه مراجعت
نمود و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابوسفیان خواهد آمد تا عهد را تجدید کند و مدت مصالحه را زیاده کند و در راه
با بدیل ملاقات خواهد کرد و آنچنان بود که آن حضرت از آن خبر داده بود چه قریش ابوسفیان را گفتند تا نزد محمد باید رفت تا تجدید عهد کند
ابوسفیان از مکه بیرون آمد در عسفان به بدیل رسید و او را گفت از کجا می آئی گفت از بنی ساحل شتران من در بطن این وادی بوده
رفته بودم تا مواضع آن را ببینم ابوسفیان گفت از نزد محمد می آئی بدیل گفت نه چون بدیل از وی جدا شد ابوسفیان با یاران خود گفت
ظن من آنست که بدیل بخدمت نزد محمد رفته بود و بعد از آن گفت اگر ورندارید پشکل شتران او بشکنید اگر هستهٔ خرما در آن باشد از مدینه می آید
زیرا که اهل مدینه شتران را خرما میدادند چون شکافتند چنان بود پس ابوسفیان بمدینه آمد و در مسجد با حضرت ملاقات کرد
و گفت یا محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت مصالحه را اتمام کن حضرت فرمود نقض عهد کرده اید
و اکنون معذرت میگوئی گفت نه چنین است ما بر صلحیم و نقض آن نکرده ایم بعد از آن هرچند با آن سرور سخن میگفت آن حضرت
جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابوسفیان برخاست و نزد ابوبکر رفت و گفت یا ابابکر قریش را امان ده گفت
وای بر تو هیچکس امان نمیتواند داد بی اذن پیغمبر پس نزد عمر آمد همان جواب شنید آنگاه برخاسته نزد دختر خویش
ام حبیبه رفت که زوجهٔ رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر و خواست که بر فراش ام حبیبه نشیند ام حبیبه رضی الله عنها برخاست و فراش
درهم پیچید و جامهٔ خود را از وی در ربود گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش و جامهٔ پیغمبر است و تو مشرک و نجسی جایز

نیت

٣١١

نیست که عضو تو بدین فراش و جامه رسد و بر این خجالت ابوسفیان از آنجا بیرون آمد و نزد علی علیه السلام رفت آنحضرت در حجرهٔ فاطمه بود
امام حسن و امام حسین علیهم السلام کودک بودند پیش ایشان نشسته گفت یا ابن ابیطالب در کار من فکری کن فرمود که
رای که صلاح تو باشد در این باب نمی بینم پس بفاطمه گفت یا بنت سید العرب قریش را امان و مدت امان را
زیاده کن تا ایشان که بهترین زنان عالمی فاطمه گفت جواری جوار رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خدا است گفت فرزندان را
بگو که مرا حمایتی کنند و امان دهند گفت پسران من هنوز بمرتبه نرسیده اند که کسی را امان توانند داد و هیچکس بر پیغمبر تقدم نتواند کرد
در امان دادن پس با امیرالمؤمنین علی گفت کارهای خود را پریشان و دشوار می بینم [illegible] حل این مشکل کن فرمود تو سید قریشی بدر مسجد برو و بر بالا
قریش را وحمایت ایشان کن گفت اگر رای به از این میدانی بگو و طوق منتی بر گردن من نه فرمود بخدا که غیر از این رای دیگر نمی بینم ابوسفیان
بدر مسجد آمد و گفت ای مردمان بحمایت قریش آمده ام هیچکس جواب نداد و رسول اصلا با او التفات نکرد ابوسفیان منکوب
و مخذول برگشت و قریش را از وقفهٔ خود اعلام کرد گفتند والله پسر ابیطالب با تو هزل و مزاح کرده گفت من نیز رای جز
این نیافتم و تدبیر دیگر ندانستم پس رسول با اصحاب گفت که مستعد جهاد شوید و بتهیهٔ رفتن بحرب مشغول گردید بعد از آن دست
بدعا برداشت و فرمود بار خدایا جواسیس و اخبار قریش باز دار و ایشان را بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانیم در آوری ما را
در دیار ایشان و بعد از آن با اصحاب امر فرمود که احوال را از مردمان پنهان دارید و هیچکس نگوید حاطب بن ابی بلتعه نامه
بقریش فرستاد تا ایشان را از آمدن آن حضرت آگاه سازد جبرئیل نازل شد و رسول را از این اخبار نمود آن سرور امیرالمؤمنین را
و زبیر را فرستاد و آن نامه را از آن زن واگرفتند و تفصیل آن در سورهٔ ممتحنه تحریر یافت القصه سید عالم در مدینه
خلیفه گذاشته با ده هزار مرد بیرون آمده متوجه مکه شد و این صورت در دهم شوال بود در سال هشتم از هجرت و ابوسفیان
و عبدالله بن امیه در اثنای راه در موضعی که بنیق العقاب مشهور است باردوی همایون پیوستند و التماس کردند
که به پیغمبر ملاقات کنند آن حضرت رخصت دخول نداد و فرمود که بسبب آن جفاها و ایذاها که از ایشان بمن رسیده طاقت
آن ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی پسر عم تست و یکی عمه زاده و داماد تو فرمود اما ابن عم من
هتک حرمت من کرد و از پیغمبری من چیزی فرو نگذاشت اما پسر عمه و داماد من در مکه سخنان نالایق و غیر واقع در حق من گفت
چون این خبر با ایشان رسید ابوسفیان پسری که با خود داشت گفت بخدا اگر پیغمبر مرا اذن ندهد و رخصت دخول نفرماید

من دست این کودک بگیرم و سر در بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاک شویم این حال را بحضرت عرض کردند
و رخصت دخول داد و ایشان در آمدند و اسلام آوردند آنحضرت می آمد تا بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود و چون
خبر رسول بر قریش پوشیده بود و هیچکس از مکه بمدینه نمیرفت تا کیفیت احوال از وی رسند و از جانب پیغمبر بسیار خائف بودند
در همین شب که آن سرور در ظهران فرود آمده بود ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار از مکه بیرون
آمدند ابن عباس گفت من اندیشه میکردم که اگر رسول بدین جمعیت بمکه در آید از قریش اثری نخواهد ماند پس در آن شب بر استر
رسول سوار شدم و باراک آمدم بقصد آنکه شاید هیزم کشی یا کسی را که بمکه برده ببینم و او بمکه رود و قریش را خبر کند تا بیرون
آیند و از رسول امان خواهند در صدد آن ادراک میگشتم ناگاه آواز ابو سفیان بگوش من رسید و چون آتشهای عظیم را که در
اردوهای آنحضرت برافروخته بودند از دور بدیدند گفتند این چه آتش است بدیل گفت آتش بنو خزاعه است ابو سفیان گفت این آتش
زیاده از آنست بدیل میدانست که لشکر رسول الله است اما تجاهل میکرد ابن عباس گوید که چون آواز ایشان شنیدم گفتم یا ابا سفیان
گفت یا ابا الفضل تویی و این کنیت عباس است ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد این چیست که در پیش تو است گفت این رسول خدا است
که با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مرد اند رسیده و شما را طاقت معاودت نیست گفت یا ابا الفضل تو درین باب چه رای می بینی و صلاح
چیست گفتم صلاح آنست که بر پس این استر سوار شوی و بیائی نزد پیغمبر که از برای تو از او طلب امان کنم و بخدا سوگند که اگر بر تو ظفر یابد
گردن ترا بزند پس او بر عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را بمیان لشکر آوردم و بهر آتش که میگذشتیم میگفتند این عم
رسول است که بر استر رسول سوار است تا آنکه بگذشتیم بر آتش عمر بن الخطاب عمر ابو سفیان را گفت شکر خدا را که مارا بر تو دست داد
بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد تا خبر ابو سفیان باو رساند من استر را دوانیدم و بر او سبقت کردم و نزد پیغمبر رفتم او از عقب من در آمد
و گفت یا رسول الله این ابو سفیان است که دشمن خدا است و خدا مارا باو دست داده بگذار تا گردن زنم من گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
ابو سفیان را امان داده اینجا آورده ام پس نزد آن سرور بنشستم و گفتم بخدا که امروز غیر از من با پیغمبر راز نگوید نگذارم
که کسی دیگر در باره ابو سفیان چیزی بعرض رساند چون مبالغه عمر در باب کشتن ابو سفیان دراز کشید گفتم ای عمر شتاب مکن
بخدا اینمرد از بنی عبد مناف است اگر از بنی عدی میبود مضایقه نمیکردم گفت مهلا یا عباس بخدا که اسلام تو در آن روز که گرویدی
دوستر بود نزد من از اسلام خطاب اگر ایمان آوردی پس پیغمبر فرمود ببر که ما او را امان دادیم تا فردا که نزد من آئی روز دیگر

سرورسید

گرویان نزد آن سرور بردم فرمود ویحک یا ابا سفیان وقت آن نیامد که از سر یقین بدانی که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه
ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد چه رحم پیوندی و کریم و رحیم و حلیمی بخدا سوگند که اگر من میدانستم که با او خدای دیگر می بود
در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید فرمود وقت نیامد که بدانی که من رسول خدایم و فرستاده او بحق گفت پدر و مادر من فدای تو باد
در این کلمه در نفس من تردیدی است من گفتم با او که گواهی بحق بده پیش از آنکه گردن ترا بزنند گفت مرا درین حدیث دو ماه
مهلت ده پیغمبر فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم پس مرا امر کرد که وی را ببر در گذرگاه لشکر بنشان تا مردم
وی را ببینند و بدانند که وی را امانست گفتم یا رسول الله تو میدانی که او مردیست که فخر را دوست میدارد
و طمع تشریف و تعظیم دارد از قریش پس از شما توقع بیشی ازین دارد فرمود هر که در سرای ابو سفیان رود ایمن شود و هر که در
مسجد الحرام رود ایمن است و هر که در خانه خود رود و در ببندد در امانست عباس فرمود من وی را همراه گرفتم و در رهگذر تنگ
بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر بروی میگذشت و او میگفت اینها چه کسانند من میگفتم فلان و فلان قبیله تا آنکه
رسول در کتیبه خضرا نمایان شد و سواد عظیم پیدا از مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچکس مثل آن ندیده بود
گفت اینها چه کسانند که بحشمت و هیبت و سطوت ایشان هیچکس را ندیده ام گفتم هذا رسول الله فی المهاجرین و الانصار گفت
یا ابا الفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم یافت گفت ویحک این شوکت نبوت است پس همه متوجه مکه شدند و حضرت امر فرمود
که رایت مرا در حجون که اعلای مکه است بزنند و از آنجا پیشتر نروید تا من برسم پس همه را امر کرد که از جنگ دست بکشند
و با هیچکس قتال نکنند مگر با آنانکه در مقام مجادله در آیند و بکشتن چهار کس امر نمود و عبد الله سعد و حویرث بن نقید و عبد الله
بن خطل و مقیس بن صبابه و دو زن مغنیه را که در غنای هجو پیغمبر خوانده بودند نیز امر بقتال کرد و فرمود که این شش کس را بکشند
اگر چه دست در ستون کعبه زده باشند پس امیر المؤمنین علی علیه السلام یکی از آن دو زن بقتل آورد و یکی دیگر بگریخت و مقیس را
در بازار بکشتند و ابن خطل را یافتند که دست در ستانه کعبه زده سعید بن حارث و عمار یاسر هر یک بسبقت
کردند سعید پیشدستی کرده ابن خطل را بکشت و امیر المؤمنین رایت بر داشت و متوجه سرای ابو طالب شد ام هانی
در آنجا بود و جمعی کفار پناه بآنخانه آورده بودند آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده آواز داد که اهل این سرا
هر کدام دشمن خدا است ازین خانه بیرون آید ام هانی بدر خانه آمده علی را نشناخت گفت ای جوانمرد من دختر ابو طالبم و خواهر علی

حرمت بخدا امیرالمؤمنین علیه السلم بار دیگر گفت اعدای خدا را ازین خانه بیرون کن ام هانی گفت بخدا که شکایت تو به پیغمبر
کنم امیر خود از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را بدید بر جست و رکاب برادر را بوسه داد و گفت یا علی سوگند خورده ام
که شکایت ترا برسول کنم چه کنم فرمود باکی نیست شکایت مرا بعرض رسان و رسول در وادی اعلا فرود آمده است ام هانی
گفت بیامدم دیدم رسول در خیمه غسل میکرد تا بمکه در آید گفتم یا رسول الله چه دیدم امروز از علی فاطمه گفت ای ام هانی
شرم نداری که شکایت علی بر رسول خدا میکنی بجهة آنکه وی دشمنان خدا را امیر بجا ند رسول بخندید و فرمود آنانکه در سرای تو
و حمایت تو اند در حمایت منند برای مکان و مرتبه آنکه تو خواهر علی بعد ازان رسول تشریف شریف بمکه معظم آورد
و صنادید قریش بمظنه اینکه با ایشان محاربه خواهد کرد و ایشان را مقتول خواهد ساخت در اندرون کعبه متحصن شدند
آن حضرت در مسجد الحرام آمد و بر در خانه بایستاد و گفت لا اله الا الله وحده وانجز وعده وهزم الاحزاب وحده
و بعد ازان فرمود که بدانید ای مردمان که هر مالی و شرفی و خونی که مردمان دعوی آن میکنند همه در زیر قدم منست مگر استانه
کعبه و سقایه حاج که هر دو با اهل خود رد کرده ام بدانید که مکه از قتل و غارت و صید محرم است و تحریم بعد احلال نمود
بهیچکس را که پیشتر از من بوده اند و احلال نیست بر من مگر یکساعت روز و آن محرم است تا آنکه قیامت قایم شود گیاه
آن را و درخت آن را قطع نکنم و صید آن را نرمانم مگر کسی که تعریف آن کند و صاحب آن را تجسس نماید بعد ازان فرمود که
ای معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت از شما قطع نمود و بدانید که شما همسایه بودید تکذیب پیغمبر کردید و او را از وطن خود
اخراج نمودید و باینهم راضی نشدید مگر که آمدید در شهرهای من و با من مقاتله کردید آیا امروز مظنه شما با من در چیست آن
گفتند رحیمی و حلیمی و مقتدا و سید مائی حضرت فرمود که بروید که همه شما را آزاد کردم ایشان از خانهای خود بیرون آمدند
همچنانکه مردگان از قبرها و از روز اهل مکه را طلقا گفتند آنحضرت در زیر صفا بنشست و ایشان می آمدند و
بدایره اسلام در می شدند و بیعت میکردند و سمعاً و طاعةً میگفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام رسیدند
زنان نیز آمدند و اسلام عرض کرده بیعت نمودند از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل شد آن حضرت را اصحاب
همه خوشحال و شادمان گشتند و استبشار نمودند مگر عباس که چون استماع این کرد بگریست پیغمبر او را گفت چرا
بگریه آوردی ای عم گفت گمان من چنانست که این سوره خبر از وفات تو میدهد فرمود اینچنین است که تو میگوئی از

مقاتل

۳۱۳

از مقاتل نقلست که بعد دو سال از نزول این سوره آنحضرت رحلت فرمود و درین دو سال هیچگاه او را مسرور و خندان ندیدند
و بروایت دیگر از ابن عباس مرویست که چون این سوره نازل گشت پیغمبر فرمود خبر مرگ من رسیدند و من اخبار
کردند که اجل قبض روح من شود و باقی تفاسیر این مطلب در منهج الصادقین توان یافت سورة
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود امید میدارم که حق تعالی خواننده این سوره را با ابولهب
در یک محل جمع نکند یعنی در جائی که ابولهب باشد او را در نیارد و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که چون تبت بخوانید لعن نمایید ابولهب را
چه او از مکذبان پیغمبر بوده و منکر آنچه حضرت از جانب حضرت عزت آورده چه اتصال این سوره بسورة الفتح اشتراک ایشانست
در مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه اول در وعده فتح و نصرت است و این در کفایت ابولهب بخاری در صحیح خود از سعید بن جبیر
نقل کرده که ابن عباس فرموده که چون آیت وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد سید عالم بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد که یا
صباحاه این کلمه در وقت نزول بلیهٔ عظیمه چون غارت و قتل استعمال کنند رؤسای قریش که اقارب حضرت بودند هم از منزل
خود بجانب او نموده گفتند مالک چه می شود ترا و چه واقع شده حضرت فرمود اگر خبر دهم شما را که در پس این کوه جمعی مساعیه
از دشمنان آمده اند مدعیه آنکه صباح یا شام بر سر شما تازند و دست بقتل و غارت بگشایند مرا دران تصدیق میکنید
یا نه همه گفتند آری چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود چون میدانید که من دروغ نگفته ام
و همیشه راست گو بوده ام پس ترسنده ام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابولهب برخواست
و گفت تباً لک هلاکت باد ترا برای این ما را میخواندی و روایتی آنکه هر دو دست سنگی بر داشت و خواست که بآن
حضرت زند در همان حال حضرت ذو الجلال این سوره فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم
تبت یدا ابی لهب خاسر و هالک باد هر دو دست ابولهب سنگ برداشت و خواست که بر حبیب من زند و گویند
که مراد از یدین دنیا و آخرت اوست یعنی ناچیز باد در دنیا و آخرت او یا خالی باد دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر
عبد المطلب و عبد العزی نام داشت و ذکر او بطریق کنیت کنایه است از لهب که آتش دوزخ است وتب و هلاک شد
و ناچیز گشت ابولهب و بعذاب ابدی رسید از طارق محاربی منقولست که در اول اسلام روزی در بازار ذوالمجاز
رفتم جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بزبان فصیح میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت بگویید تا رستگار شوید

یکی را دیدم که در پی او میرفت و میگفت سخن او مشنوید که دروغ گوست و سنگ بروی او انداخت و پاشنه و کعبهای او را خونین کرده بود من پرسیدم که این ماجه کسانند یکی گفت که آن جوان که لباس سرخ پوشیده محمد قریشی است که خلق را بخدای آسمان دعوت میکند و آنکه در عقب وی سنگ بروی انداخت و تکذیبش میکرد عم وی ابولهب است و اکثر صنادید قریش را درین قضیه متفق خود ساخته از عبدالله مسعود روایت است که چون حضرت رسول صلعم ابولهب را از دوزخ و انواع آن انذار نمود گفت اگر آنچه میگویی حقست فردا مال و فرزند خود را از دوزخ بازخرم حق تعالی رد قول او کرده فرمود که ما اغنی عنه دفع نکند از وی عذاب دوزخ را ماله و ما کسب جمع مال و آنچه کسب کرده یعنی فرزند او عتبه و غیر یا مکسوب او از انواع تجارات و منافع معاملات و آنچه از نتایج انعام حاصل کرده از منافع در خبر است که روزی پسران ابولهب گفتند این مال بر ما مباح و حلالیت آن بر ما بجهة آنست که آن مکسوب و محصول پدر ماست و پدر کاسب و محصل آن و نیز در خبر است که روزی پسران ابولهب خصومتی باهم داشتند همچنانکه نزد ابن عباس آمدند وی در مسجد نشسته بود الحاصل درهم آویختند و آن مخاصمه بغایت منجر شد ابن عباس فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث دور کنید از من کسب خبیثه را یعنی پسران ابی لهب را و از ضحاک منقول است که معنی آیه آنست که مال او سود نکرد و در عداوت پیغمبر اظهار نفاق میکرد و عمل خبیث یعنی کید و مکر که در بارهٔ آن حضرت بجای می آورد هیچ نفع نرسانید بوی در دنیا سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب بآتشی خداوند زبانه یعنی شعله زننده و درخشنده مراد آتش دوزخ است و امرأته و زود باشد که بآتش دوزخ در آید زن ابولهب که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابوسفیان آورده اند که وی رهگذر رسول را خانه داشت روزها پشتهٔ خار جمع آوردی و شب بر سر راه آنحضرت ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد آن حضرت چون بقصد نماز از خانه بیرون آمدی آنها را از سر راه برداشتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگیست که با من میکنید حق تعالی بجهة این او را وعید نموده بقول مذکور و بعد از آن باین صفت مذمومه مذمت وی فرموده که حمالة الحطب یعنی بردارنده هیمه و کشنده هیزم و نصب آن بر ذم است یعنی او را باین صفت بد مذمت میکنیم و دشنام میدهیم از ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت است که هیزم کشی وی عبارتست از نمامی و سخن چینی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود همچنانکه بهیمه آتش مشتعل میشود و لهذا نمامه را حطب میگویند میان دو کس یعنی چون آتش است سخن چینی بدبخت هیزم کش است و گویند حقیقتا او هیزم میکشید چنانکه رسم زنان

عرب است

در پشت او رشته را ایکی

عرب است روزی پشتهٔ هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در گردن بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را از سنگ فرو کشانید رسن در گردن او بماند و گلویش بآن گرفته شد و نفسش منقطع گشته بدوزخ رفت حق تعالی بجهة تحقیر او فرمود که او هیزم کش است فی جیدها در گردن او حبل من مسد رسنیست تنگ بهم تابیده از لیف خرما که هیزم بران بر پشت می بندد از مقاتل نقلست که بر طبق آنکه او رسن در گردن میکرد و خار و هیزم میکشید در قیامت بر سینهای آتشین پشتهای خار آتش را از درخت زقوم بر پشت او نهند و در ایران عذاب کنند از ابن عباس منقول است که آن رسن زنجیری باشد آتشین و درازی آن هفتاد گز آن را در دهنش کنند و از مقعدش بیرون آرند و باقی بر گردنش بپیچند صدق الله از ابی بن کعب نقلست که حضرت پیغمبر فرمود که هرکه این سوره بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده و بعدد هرکه ایمان آورده باشد بخدا و ملایکه و پیغمبران و کتابهای وی و روز قیامت ده حسنه در نامهٔ اعمال او بنویسند و ابی درداء از آن حضرت نقل کرده که فرمود آیا از شما هیچکدام میتواند بود که در یک شب ثلث قرآن را بخواند گفتیم یا رسول الله که میتواند که ثلث قرآن را در یک شب بخواند فرمود هرکه قل هو الله احد بخواند ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست و هرکه دو بار بخواند چنان باشد که دو ثلث خوانده و اگر سه بار بخواند چنان باشد که همه قرآن را ختم کرده یعنی ثواب او مثل ثواب ختم کنندهٔ قرآنست و هرکه بخانه خود رود و این سوره بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود و توانگری و فراخی بدان خانه آید انس مالک از آنحضرت خبر داده که هرکه یک بار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در نفس و مال و هرکه دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هرکه سه بار تلاوت کند برکت در وی و همسایه او پیدا شود و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر در بهشت از برای او بنا کنند و حفظه فرشتگان را گویند بیایید تا قصرهای رفیق خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده اند و اگر صد بار بخواند گناهان بیست و پنج ساله او آمرزیده شود غیر از خون ناحق و غصب اموال و اگر چهارصد بار تلاوت کند معاصی چهارصد ساله او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود در بهشت ببیند یا از برای او ببینند سهل بن سعد ساعدی روایت کرده که مردی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و از فقر و فاقه و ضیق معیشت شکایت کرد آن حضرت فرمود هرگاه در خانه خود روی سلام کن خواه کسی ببینی یا نه و یکبار قل هو الله احد بخوان آن مرد باین اقدام نمود حق سبحانه روزی بر وی فراخ گردانید تا به همسایگان خود را از آن محظوظ ساخت سکونی از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده

بخواند چنان که

که چون سعد معاذ وفات یافت پیغمبر نماز بر وی بگذارد و فرمود جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بر سعد نماز کردند گفتند یا رسول الله
این فضیلت را از چه یافت فرمود قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه آن را در نشستن و برخواستن و سوار شدن
و پیاده گشتن و رفتن و آمدن میخواند از انس نقل کرده که روزی با رسول الله در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع
شد با نوری و شعاعی که مثل آن را هرگز ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله این چه نور است که بر آفتاب غلبه کرده آنحضرت متفکر
شد جبرئیل آمد و گفت جان یا رسول الله که معویه لیثی در مدینه فوت شده و حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده تا بر وی نماز
گذارند آن حضرت گفت یا اخی این رتبه از کجا یافت گفت بورد قل هو الله احد که آن را نشسته و ایستاده و در آمد و شد
و گاه و بیگاه میخواند رسول فرمود یا جبرئیل مرا آرزوی آن است که بر وی نماز گذارم پس بطی ارض از تبوک
بمدینه آمد و با فرشتگان بر وی نماز گذارد و از ابو عبد الله نقلست که هر که یک روز و یک شب بر وی بگذرد و او پنج وقت
نماز یومیه را بگذارد و قل هو الله احد را در آن نخواند وی را گویند ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نیستی
از اسحق بن عمار نقلست که ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که یک جمعه بر وی بگذرد و او قل هو الله احد نخوانده باشد و
بمیرد بر دین ابو لهب مرده باشد و نیز از آن حضرت مرویست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که قرائت
قل هو الله احد در عقب نماز ترک نکند چه قاری آن خیر دنیا و آخرت را جمع کند و او را و پدر و مادر و فرزندی
که از و متولد شود بیامرزند از عبد الله بن حجر روایتست که از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه شنیدم که فرمود
هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند در آن روز هیچ گناهی از و صادر نشود و شیطان را منکوب
و مخذول گرداند و نیز از آن حضرت روایتست که هر که خواهد که نزد سلطان جبار رود و از و خایف باشد باید که
قل هو الله احد را در پیش خود قرائت کند و در پس خود و جانب راست و چپ خود حق تعالی خیر آن سلطان را با و
رساند و شر او را از و دفع کند و نیز از آنحضرت روایتست که هر که قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند
حق تعالی گناهان او را بیامرزد و از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد رسول صلعم
آمدند عامر گفت ما را بچه دعوت میکنی فرمود شما را بخدائی که مستجمع جمیع صفات کمالست دعوت میکنم گفت وصف او کن
برای ما که او از طلاست یا از نقره یا آهن یا چوب این سوره نازل شد ایشان از قبول دعوت ابا کردند چون برگشتند در عقب

ایشان صاعقه بیامد و اربد را بسوخت عامر را بحسب اتفاق نیزه بر پهلوی او خورد و بآن هلاک گشت و معلوم شد که اهل
از کجا رسیده و در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند که یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه
صفت او را در توریة دیده ایم و دانسته بگو چه چیز است از چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث
از و که خواهد گرفت این سوره فرود آمد که بسم الله الرحمن الرحیم قل بگو ای محمد آنکس را که
از تو می پرسد هو او است خدای مستجمع جمیع صفات کمال احد یگانه یعنی موحد بذات و منفرد در صفات
اکثر مفسران برآنند که هو ضمیر شانست یعنی شان امر عظیم آنست که خدا یکیست و وی را ثانی نیست در الوهیت
و قدمیت از ابو جعفر علیه السلام روایتست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفته فرمود که الله معبودیست که واله
و متحیر او باشند مخلوقات و مستور از ادراک ابصار و محجوب از اوهام و نظرات و بعد از آن فرمود که معنی کلام
آنست که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند از ادراک ماهیت او و نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات
الله الصمد معبود بحقی که پناه همه محتاجان و نیازمندانست و بی نیاز از غیر خود و پس او نخورد و ننوشد بر خلاف
آنچه زعم یهودانست و در تفسیر ماوردی گفته که صمد کسیست که هر چه خواهد کند و در عیون المعانی از امام رضا علیه السلام
نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند و از باقر علیه السلام مرویست که پدرم زین العابدین
از پدر خود حسین بن علی صلوات الله علیهم روایت کرده که صمد آنست که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که او را
جوفی نباشد صمد آنست که نخورد و نیاشامد و خواب نکند یعنی زنده که احتیاج باین صفات ثلثه نداشته باشد صمد سید
مطاعیست که فوق او امری و ناهی نباشد و از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند که الصمد فرمود که الذی لا شریک له
و لا یؤده حفظ شیء و لا یعزب عنه شیء صمد کسیست که او را شریکی نباشد و در رنج نیفکند او را نگاهداشتن
چیزی و پنهان نباشد از و چیزی و ابو البختری از وهب بن وهب قرشی نقل کرده که زین العابدین علی علیهم السلام گفت
که الصمد الذی اذا اراد شیئا فیقول له کن فیکون صمد آنست که چون اراده چیزی کند بلفظ کن ایجاد آن نماید
صمد آنست که ابداع اشیا کند و آن را بیافریند با ضداد و اشکال مختلف و منفرد بوحدت باشد و او را ضدی و
شریکی و مثلی نباشد و نیز از وهب روایتست که صادق علیه السلام از آبای کرام خود نقل کرده که اهل بصره مکتوبی بامام

حسین صلوات الله علیه نوشتند و معنی صمد از وی سؤال کردند او جواب نوشت باین عنوان که بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد ای اهل بصره در قرآن خوض مکنید و در آن بغیر علم مجادله منمایید که من از جد بزرگوار خود شنیدم
که فرمود که من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوّأ مقعده من النار هر که بی علم در معنی قرآن خوض نماید در آتش
دوزخ جای گیرد یعنی موضع نشستن او دوزخ باشد و بدانید ای اهل بصره که حق سبحانه تفسیر صمد فرمود
بقوله [illegible] نزاد یعنی بیرون نیامد از وی چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیای کثیفه که از مخلوق بیرون
می آید و نه چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشد از وی عوارض چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجت
و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و شامت و جوع و شبع و غیر آن یعنی محال است که متولد شود و
بیرون آید از وی اشیای کثیفه و لطیفه [illegible] و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اشیای
کثیفه بیرون می آیند از عناصر خود مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار
و همچنانکه اشیای لطیفه از مراکز خود بیرون می آید چون بصر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از
فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع
اشیا و منشی امور بقدرت و مبقی آن بمصلحت و منفی این بحکمت و لم یکن له [illegible] نیست و نبوده او را کفوا
[illegible] همتا و مماثل هیچکس نیست او را مثلی و نظیری در ذات و صفات نیست و بعد از آن فرمود که فذلکم
الله الصمد الذی لم یلد و لم یولد عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال و بدانکه لم یلد رد قول جماعتیست که گفتند عزیر
و مسیح پسران خدایند و ملایکه دختران وی و لهذا اختیار بر لفظ ماضی کرده متعرض حال مستقبل نشد و
لم یولد رد قول النصاریست که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد مجوس و مشرکان که میگفتند او را
شریک و انباز هست و نزد بعضی کفوا یعنی صاحبه و زوجه است یعنی او را زنی نیست تا از وی ولدی بیاورد چه ولد
بدون زوجه نمیباشد و تسمیه آن بکفو جهت آنست که او کفو زوجست و گفته اند که نزد معطله آنست که
عالم را صانعی نیست و فلاسفه بر آنند که آن را صانعی هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان
آنست که شریک دارد و مذهب مشبهی آنست که مانند خلق است و یهود و ترسا گویند و را زن و فرزند هست

در حقیقت

[در حقیقت] معنی آنکه کفو دارد و همچون بنده مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه
[بیزار] گشت و چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون گفت الله الصمد از مذهب مشبهیه دور شد
و چون لم یلد و لم یولد قرائت نمود از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان
[بیزار] شد و باقی اسرار و نکات و سخنان اهل تحقیق در این سوره حواله بمنهج الصادقین است سورة الفلق
در حدیث ابی بن کعب مذکور است که هر که معوذتین بخواند همچنان باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر انبیا نازل کرده خوانده
خوانده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر نقل کرده که پیغمبر فرمود که چند آیت بر من نازل شده که هرگز مثل
آن نازل نشده گفتم کدام است فرمود معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که آن حضرت بمن گفت که ای عقبه ترا
تعلیم دو سوره کنم که افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله پس آن حضرت معوذتین را تعلیم من کرد و بعد از آن آن را
در نماز صبح میخواند و مرا گفت این را در محل خسپیدن و برخاستن میخوان و ابو جعفر علیه السلام فرموده که
هر که در نماز وتر این سوره و قل هو الله و قل اعوذ برب الناس بخواند فرشتگان او را گویند که ای بنده خدا
بشارت باد که حق تعالی نماز وتر ترا قبول فرمود و بدانکه چون حق تعالی ذم اعدای رسول نمود در سوره
تبت بعد از آن ذکر توحید کرد در سورة الاخلاص و در عقب آن فرمود رسول را باستعاذه از مشرکان
و حاسدان و سایر فسقه جن و انس و در سبب نزول این سوره آورده اند که کودکی از یهود بخدمت آن سرور
مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی از آن کودک بمبالغه بسیار مقداری از موی آن حضرت
و دندانه چند از مشط وی بستند و بنام آن حضرت سحر کرده در پوست طلع خرما نهادند و در چاه زیر
سنگی پنهان کردند و آن حضرت بسبب آن بیمار گشت و جبرئیل آن سرور را از این خبر داد آن حضرت شاه
اولیا و عمار را امر فرمود تا آب آن چاه برکشیدند و سنگ را برداشته آن پوست را از زیر آن بیرون
آوردند یازده گره بر آن موی زده بود حق تعالی معوذتین را فرستاد که یازده آیت است جبرئیل که قرائت
معوذتین فرمود بهر آیتی عقده از آن گشوده می شد و حق آنست که سحر در آن حضرت اثر نکرده جبرئیل
او را بر این فعل قبیح اخبار نمود بجهت آنکه معجزه وی باشد بعد از آن این دو سوره آورد که

بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ بگوای محمد پناه میکیرم

بآفریدکار شکافنده صبح و مدبر و مطلع آن خطاب بآن حضرت است و مراد جمیع امت و فلق در اصل لغت بمعنی فرق است و تسمیه صبح بفلق جهت آنست که ظلمت لیل از و مفروق و منفلق میکردد و این قول ابن عباس و جابر و حسن و سعید جبیر و مجاهد و قتاده است و نزد بعضی فلق وادی یا چاهیست در جهنم و مرویست که یکی از صحابه سید عالم شام رفت و خانهای اهل ذمه را که مزین و منقش بود بدید و ایشان در نهایت سعت رزق بودند و متنعم و مترفه بانواع نعم و مشغول بلهو و لعب و الحان و نغم کفت لا ابالی الیس من ورائهم فلق چه میشود آیا مرا نیت در پیش ایشان فلق کفتند فلق چیست کفت بیتی فی جهنم اذا فتح صاح جمیع اهل النار من شدة حره و فلق خانه ایست در دوزخ که چون در او را بکشایند همه اهل دوزخ از شدت حرارت او بفریاد آیند بر هر تقدیر بخداوند فلق پناه باید کرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم از بدی اهدای اغراق و حرق و تردی و غیر آن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ و از بدی شب تاریک إِذَا وَقَبَ چون در آید تاریکی او در هر چیزی و همه آنها فرا رسد و تخصیص شب بجهت کثرت مضارست در آن و تعذر دفع آن چه فساق اکثر احوال در شب اقدام بفسق مینمایند و هوام و سباع نیز در شب ایذا بیشتر میرسانند و کفته اند غاسق هر چیزی است که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتی که باشد وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندکان یعنی زنان که کلمات سحر میکویند و میدمند فِي الْعُقَدِ در کرهها یعنی دختران لبید یهودی بمذهب حق و حذری که بحسب ظاهر عارض میشود و یا بسبب اطعام شیئی ضار است یا سقی آن یا اشمام آن یا یاد کردن نام آن که موجب تشویش خاطر یا اضطراب قلب میشود پس مراد باستعاذه از شر نفاثات استعاذه است از عمل ایشان که آن صنعت سحر است و از اثم ایشان در آن یا استعاذه از فتنه ایشان و مردمان را بسحر خود فریب دادن و در سهم انداختن ایشان مردم عوام را از نفع و ضر و حیز و شر آن و عقیده حقه قول با طل ایشان را و تعظیم کردن آنها را بآن عمل و توهم کردن بآن که ایشان مسخر عیب اند و عالم بعلوم غیبت و این موجب ضرر دنیویست در دین اسلام و حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از شر حسد برنده إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اکر آن را مخفی سازد ضرر آن جز بوی عاید نیست که مغموم شدن اوست بشر محسود و تخصیص این

صفت از بیان انواع شر و جهت آنست که آن عمده است در اضرار ایشان بلکه حسد بغیر خود و ختم شر را بآن صفت بآنکه حسد بدترین صفات اذله است چنانکه از ابن عباس مرویست که اکر در عالم بدتر از شر حسود چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم و نخست کناهی که در زمین صادر شد حسد قابیل بود مر هابیل را مراد از نفث حاسد عین است چه چشم زخم اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروفست و شمه از این در سوره نون مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو سوره تعویذ حسن و حسین علیهم السلام میفرمود [illegible] فضیل بن یسار روایت کرده که از ابو جعفر شنیدم که سید عالم را مرضی و وجعی شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل نزد او آمدند جبرئیل بر بالین وی نشست و میکائیل بر پایین جبرئیل تعویذ کرد بسورة الفلق و میکائیل بسورة الناس وی از آن مرض و وجع خلاص شد و ابو خدیجه از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که جبرئیل نزد پیغمبر آمد و آن سرور مشتکی بود از مرضی پس برا قبه نمود معوذتین و قل هو الله احد و بعد از آن فرمود بسم الله فیک و الله یشفیک من کل داء یودیک خذها فیتهنیک بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسان و غیر انسان است و استعاذه درین سوره از اضرار که عارض نفوس بشریه مخصوصه است بآن از این جهت تعمیم اضافه نمود و اینجا تخصیص آن نمود بانسان و فرمود که

ابو حنیفه

بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میکیرم بِرَبِّ النَّاسِ به پروردکار آدمیان که مالک امور ایشانست و مدبر و مربی ایشان و مستحق عبادت ایشان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه آدمیان إِلَٰهِ النَّاسِ معبود مردمان در این نظم دلالت بر آنکه او سبحانه مالک حقیقی است با عاده و قادر بر آن و غیر ممنوع از آن و اشعار بر مراتب و ناظر بر معارف چه ناظر اول علم برب خود حاصل میکند بتوسط آنچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیا مشغول می شود در نظر تا آنکه متیقن میشود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چه غیر اوست مملوک اوست و مصارف هر شیئی از اوست و ثالثا استدلال میکند بر آنکه او مستحق عبادتست نه غیر او و تکرار ناس بجهت آنست که اظهار آن از مزید بیانست و اشارت بشرف انسان و تخصیص رب الناس جهت آنست که استعاذه از کسیست که شر او

موسوس است در صدور ناس که بکو پناه میکیرم بربوبیت وملکیت والهیت خدائی که معبود مردمان

من شر الوسواس از شر دیو وسوسه کننده مردمان به پروردکار ایشان که مالک امور ایشانست و

معبود واله ایشان همچنانکه بعضی از عبید که چون بامر عظیم کرفتار می شوند استغاثه میکنند بمخدوم

ومخدوم ووالی امر خود ووسواس در تقدیر وسوسه است یعنی از شر دیوی که خود او

وسوسه است الخناس بازپس رونده و پنهان شونده وقتی که یاد خدا کنند یعنی عادت او آنست

که چون بنده خدای را یاد کند وی بازپس جهد وبکریزد وچون از ذکر حق غافل شود بوسوسه مشغول

الذی یوسوس آن وسوسه کننده و پنهان شونده در وقت ذکر خدای آنکسیست که وسوسه

میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان وقتی که از ذکر خدا غافل می شوند در خبر است که عیسی از خدا درخواست

تا موضع شیطان و فرزندانش را در قالب آدمیان بوی نماید حق تعالی ویرا اطلاع داد شیطان را

دید در جوف آدمی که سرش مانند سر مار بود هرگاه آن بنده ذکر خدا میکرد سر بازپس میبرد و پنهان

می شد و میکریخت وچون از ذکر غافل می شد دل او را مانند لقمه در دهن میکرفت

من الجنة والناس بیان الذی ست یعنی آنکس که وسوسه میکند از پری و آدمی است یعنی شیطان بر دو نوع است جنی و انسی

کقوله تعالی شیاطین الانس والجن مراد بشیطان الانسی اهل کفر وضلالتند که مردمان را بکفر وضلالت

میدارند و بتسویلات بصورت مناصحه ایشانرا کمراه میسازند و در بعضی تفاسیر آمده که لفظ

ناس درین سوره پنج نوبت واقع شده اگرچه بحسب ظاهر تکرار مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست چه

مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دال است بران و بثانی جوانان و لفظ ملک دلیلست بقهر و سیاست

و مناسبست با [illegible] و بثالث پیران و اسم اله که مشعرست بطاعت و عبادت

مبنیست بران و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان و خامس

مفسدان و عطف آن معوذ منه دلالت میکند بران و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام

آن بحرف سین سری عزیز و نکته غریب و عجیب است چه هر آینه این دو حرف نزد ترکیب بس است

بس یعنی حسبک پس معنی آنست حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین تر ابدو جهان

کردانیدیم از بیان این دو حرف یعنی کفایتست قرآن از دنیا بهر مؤمن و مؤمنه در تحصیل مرادات

دنیویه بحسب تلاوت آن و توجه بآن و اشتغال بمطالعه آن و عمل بمامور و منهی آن و از نوادر اتفاقات

دو حرف بلفظ فارسی هم بمعنی حسب است یعنی بسند و حکیم سنائی درین باب کفته اول

[illegible] باء آمد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله نعم الوکیل نعم

المولی ونعم النصیر والیه المرجع والمصیر تمت خلاصة منهج الصادقین بحمد الله رب العالمین وصلی الله علی

محمد وآله اجمعین الطاهرین اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات

صورت اختتام پذیرفت در بیست و [illegible] شهر ربیع الاحد [illegible] ختم

بالخیر والظفر سنه [illegible] وعشر وثمانیه بعد

الف کاتب فقیر الحقیر کثیر التقصیر قلیل التحصیل

اقل عباد الملک الجلیل ابن [illegible] عباس [illegible]

مهدی اصفهانی اللهم اغفر لی ولوالدی

بحق محمد وآله اجمعین الطیبین

الطاهرین

سورة طلاق

يتنزل الامر نزول ميآيد فرمان [illegible] بينهن ميان آسمانها و زمين

يعنى نافذ است حكم او سبحانه در جميع آسمانها و زمينها [illegible] و موت و [illegible]

و فنا و [illegible] و ساير [illegible] امور بر وفق حكمت و ايقتاده مرويست [illegible]

در هر طبقه از طبقات ارض و سما امر و خلقى است بر وفق مشيت كه در غير آن [illegible]

و نافع بن ازرق [illegible] پرسيد كه در طبقه اخرين زمين مخلوقات [illegible]

گفت بلى [illegible] ساكنند [illegible] و در [illegible] الذاريات [illegible] شاه [illegible]

باسناد خود [illegible] حسين بن [illegible] روايت كرده كه امام ثامن ابو الحسن على بن [illegible]

و على ابائه الصلوة و السلام [illegible] دست چپ خود [illegible] بر [illegible]

[illegible] تبه بر بالاى آن [illegible] و فرمود كه هذه [illegible] الارض الدنيا [illegible]

عليها قبة و الارض الثانية فوق السماء الدنيا و السماء الثانية فوقها [illegible]

الثالثة فوق السماء الثانية و السماء الثالثة فوقها قبة و الارض الرابعة [illegible]

السماء الثالثة و السماء الرابعة فوقها قبة و الارض الخامسة فوق السماء [illegible]

و السماء الخامسة فوقها قبة و الارض السادسة فوق السماء [illegible]

و السماء السادسة فوقها قبة و الارض السابعة فوق السماء [illegible]

و السماء السابعة فوقها قبة و عرش الرحمن فوق [illegible]

[illegible] تعالى سبع سموات و من الارض مثلهن يتنزل الامر [illegible]

[illegible] الامر الا [illegible] هو على وجه الارض و انما يتنزل الامر [illegible]

[illegible] و الارضين گفتم يا ابن رسول الله [illegible]

[illegible]

سورة طلاق

يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود می آید فرمان [illegible] **بَيْنَهُنَّ** میان آسمانها [illegible]

یعنی نافذ است حکم او سبحانه در جمیع آسمانها و زمینها [illegible] و مرتب [illegible]

[illegible] و سایر [illegible] امور بر وفق حکمت و از قتاده مرویست که [illegible]

در هر طبقه از طبقات ارض و سما امر و خلقی است بر وفق مشیت که در غیر آن [illegible]

و نافع بن ازرق [illegible] پرسید که در طبقه اخرین زمین مخلوقات [illegible]

گفت بلی [illegible] عنه [illegible] و در تفسیر الذاریات [illegible]

باسناد خود [illegible] حسین بن [illegible] روایت کرده [illegible] امام [illegible] علی [illegible]

وعلی آبائه الصلوة والسلام [illegible] دست چپ خود [illegible]

[illegible] قبه بر بالای آن [illegible] فرمود که هذه [illegible] الارض الدنیا [illegible]

علیها [illegible] والارض الثانیة [illegible] فوق السماء الدنیا [illegible] السماء الثانیة [illegible]

الثالثة فوق السماء الثانیة [illegible] السماء الثالثة فوقها قبة والارض [illegible]

السماء الثالثة والسماء الرابعة فوقها قبة والارض الخامسة [illegible]

والسماء الخامسة فوقها قبة والارض السادسة فوق السماء [illegible]

والسماء السادسة فوقها قبة والارض السابعة فوق السماء [illegible]

والسماء السابعة فوقها قبة وعرش الرحمن فوق [illegible]

قوله تعالی سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر [illegible]

[illegible] الامر الینا [illegible] هو علی وجه الارض وانما یتنزل الامر [illegible]

[illegible] والارضین کنتم یا ابن رسول الله [illegible]

[illegible]



